تواریخ

نوشتهٔ هرودوت یونانی

«پدر تاریخ»

ترجمه با حواشی

از: ع. وحید مازندرانی

Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

Marfat.com

7935

تواریخ

نوشتهٔ هرودوت یونانی

«پدر تاریخ»

ترجمه با حواشی

از: ع. وحید مازندرانی

همهٔ حقوق محفوظ

Marfat.com

تواریخ خزائن اسرار امور است وهر که ازعلایم
تواریخ اعراض کند دست زمانه بر وی دراز شود.

«تاریخ بیهقی»

136627

من انسانم و آنچه را کــه انسانی
باشد بر خــویش بیگانه نمی‌شمارم

ترنس نویــندهٔ رومی

The Histories
of Herodotus
translated by: A. De Selincour

تواریخ نوشتهٔ هرودوت
ترجمهٔ ع. وحید مازندرانی
چاپ اول فرهنگستان ایران ۱۳۵۷
چاپ دوم دنیای کتاب ۱۳۶۸
چاپ : چاپخانه آشنا
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
ناشر : دنیای‌کتاب

Marfat.com

فهرست اجمالی

صفحه

خوانندهٔ گرامی ۱

پیش‌گفتار مترجم ۳

مقدمهٔ مترجم انگلیسی ۹

الهه‌های نه‌گانه (موزها) ۱۶

الههٔ‌تاریخ (تصویر) ۱۷

کتاب اول ـ کلیَو (سرآغاز) ۱۸

کتاب دوم اُوترپه (مصر) ۱۱۵

کتاب سوم ـ تالیا (لشکرکشی کمبوجیه به‌مصر) ۱۹۱

کتاب‌چهارم ـ ملپومنه (لشکرکشی داریوش‌شاه به‌سرزمین سکائیان) . ۲۶۵

کتاب پنجم ـ ترِه‌پیسخوره (تراکیا) ۲۹۵

کتاب ششم ـ اراتو ۳۲۷

کتاب هفتم ـ پولومنیا (لشکرکشی خشیارشا به‌یونان) ۳۴۹

کتاب هشتم ـ اورانیا ۴۲۷

کتاب نهم ـ کالیوپه ۴۷۹

توضیحات تاریخی ۵۲۲

ضمیمه‌ها ۵۴۱

فهرست تفصیلی ۵۶۹

چند اشتباه چاپی ۵۷۴

نقشه ۵۷۵

Marfat.com

HPODOTOS

هرودتوس

۴۹۰ – ۴۲۵ ق.م

کیکرو (سیسرون) سخنور نامی روم باستانی
هرودوت را «پدر تاریخ» نامید.

نوشتهٔ زیر تصویر، صورت یونانی امضای هرودوت است، و می گویند دستخط خود اوست.

Marfat.com

خوانندهٔ گرامی

تاریخ هرودوت اولین کتاب تاریخی است که در جهان نوشته شده است و اگر گفته شود که این کتاب در واقع شرح زندگانی و داستان جهانگیری چهارتن نخستین پادشاهان هخامنشی (کوروش‌بزرگ ـ کمبوجیه ـ داریوش اول وخشیارشا) است دراین سخن مبالغه‌ای نیست . تاریخ هرودوت ابتدا در قرن پانزدهم میلادی دراروپا از یونانی به زبان لاتینی ترجمه شد و تا قرن گذشته فقط طبقهٔ ممتازاروپائی آنرا می‌شناخته است . دویست سال پیش سرجان ملکم در کتاب تاریخ ایران خود تنها به‌این اشاره اکتفاکرده است‌که تاریخ پادشاهان باستانی ایران رابالغ بردوهزار سال قبل هرودوت یونانی نوشت . این بود خلاصه سرگذشت جهانی این کتاب جاودانی تا صدوپنجاه سال پیش . در آن تاریخ سنگنوشته‌های داریوش اول در بیستون کنجکاوی سرهنگ هنری رالین‌سون[1] انگلیسی راکه درپادشاهی محمدشاه قاجار به‌عنوان مربی نظامی در فوج‌کرمانشاه به‌خدمت اشتغال داشت، برانگیخت و ضمن همین خدمت و دوسه‌سال پس از آن ، وی به کاوش و پژوهش در زمینهٔ کشف خط میخی همت گماشت و سرانجام به هدف خود رسید . اندکی بعد برادر فاضل او ، جرج رالین سون از آن اکتشاف مهم تاریخی بهره برگرفت واولین‌ترجمه کامل انگلیسی تاریخ هرودوت را با حاشیه‌ها و توضیحات مبسوط در چهار جلد انتشار داد و همین نسخه چند سال بعد با حواشی و توضیحاتی کمتر در دوجلد منتشر وآن چندین‌بار تجدید چاپ شده‌است. علاوه براین می‌دانیم‌که از نیمهٔ قرن گذشته‌ترجمهٔ کتاب هرودوت به بیشترزبانهای شرقی و غربی نیز انتشار یافته است* .

Marfat.com

اما ، اولین ترجمهٔ مختصر تاریخ هرودوت به زبان فارسی در زیر نظر محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات دولت ناصری جامهٔ عمل‌به‌خود پوشید و صدوبیست سال پیش درتهران به چاپ سنگی رسید ** .

ترجمهٔ دیگر وآن نیز مختصر عیناً از روی نسخه‌ای‌که درایام جنگ جهانی دوم در لندن چاپ شده‌بودبه‌وسیلهٔ اینجانب در آنجا ترجمه وبا مقدمه‌ای نوشتهٔ دانشمند فقید عباس اقبال در سال ۱۳۲٤ شمسی درتهران منتشر شد (این نسخه در سال ۱۳٤۳ توسط بنگاه ترجمه و نشرکتاب تجدید چاپ شده است) . سپس در سالهای ۱۳۳۸ ـ ۱۳٤۱ دانشگاه تهران ترجمه تازه‌ای مبتنی بر متنی فرانسوی به‌سعی و اهتمام دکتر هادی هدایتی درپنج جلد تا کتاب ششم انتشار داد .

با شرح اجمالی معروض، آیا موجب شگفتی وجای دریغ نبودکه هنوز نسخهٔ کامل این کتاب در زبان فارسی نباشد . بنابراین در چندین سال اخیر اینجانب همواره مترصد بوده است که نسخهٔ جامع آنرا حتی‌الامکان دریك جلد برای ترجمه به دست بیاورد . خوشبختانه نسخهٔ حاضر* که یکی از پسندیده‌ترین‌ترجمه‌های‌متعدد تاریخ هرودوت در زبان انگلیسی است و ازسال ۱۹۵٤ تا ۱۹۷۳ یعنی مدتی کمتر از بیست سال دوازده‌بار درانگلستان تجدید چاپ شده است (مترجم چاپهای اول و آخر این نسخه را دارد) به‌دست افتاد. چون این نسخه محبوب عام، حواشی‌کافی نداشت ، حاشیه‌ها و توضیحات ضروری راجع به تاریخ ایران از کتاب بسیار نفیس «تاریخ هرودوت» ترجمهٔ جرج رالین سون با تحشیهٔ تکمیلی لارنس[۲] و چند تألیف ممتاز دیگر غربی اقتباس و برآن افزوده شده است .

این نکته نیز شایسته یادآوری است که تاریخ هرودوت در ۹ کتاب است و برای تسهیل مراجعهٔ پژوهشگران هرکتاب معمولاً به‌بندهائی تقسیم می‌شود. اما این تقسیمات فرعی در نسخهٔ منبع این ترجمه نیامده است و به عقیدهٔ من همین شیوهٔ هوشمندانهٔ مترجم انگلیسی و همچنین در حاشیه آوردن پاره‌ای مطالب سنگین کتاب بیشتر عامل پسندیدگی نسخهٔ حاضر شده است . مزیت دیگر این ترجمه فارسی آن است که پیش از شروع چاپ آقای دکتر ع . شهبازی‌که صاحب‌نظرممتاز تاریخ ایران در دورهٔ هخامنشی است متن را مطالعه وعلاوه بریادآوری چند نکته اصلاحی بسیار مغتنم ، توضیحات فاضلانه‌ای نیزدربارهٔ بسا نکته‌های پراهمیت تاریخ هرودوت نوشته‌اندکه به‌نام نویسندهٔ آن در آخر این‌کتاب با ذکر صفحات مربوط درج کرده‌ایم .

ع . وحید مازندرانی

Marfat.com

پیش‌گفتار

هرودوت به‌سال ٤٨٤ قبل‌از میلاد (در پادشاهی خشیارشا) در شهرهالیکارنـاسوس (بودرم‌کنونی در جنوب غربی ترکیه برکرانه دریای اژه)که درآن دوره از متصرفات دولت هخامنشی بود به‌دنیا آمد وبنابراین از لحاظ زادگاه، ایرانی‌به‌شمار می‌رفت. لوگدامیس[1] حاکم جبّار ولایت‌کاریا[2] پانوآسیس[3] نام از خویشاوندان نزدیك هرودوت راکه نوشته‌اند شاعر حماسه‌سرا بود به‌اتهام فتنه‌انگیزی برضددولت ایران درسال ٤٥٧ق.م محکوم به‌اعدام‌کرده بود. هرودوت جوان ازآن جریان‌سخت هراسید وبه جزیرهٔ ساموس[4]که دراین‌موقع به‌دولت آتن تعلق داشت، گریخت.

در فرهنگ نامها واصطلاحات تاریخی وجغرافیایی تألیف‌ممتازی‌درقرن‌دهم میلادی‌به‌نام‌سوئیداس[5] نقل‌شده‌است که‌هرودوت‌چندی‌بعد به‌هالیکارناسوس‌بازگشت ودر قیام قرین پیروزی این شهر ضدلوگدامیس شرکت جست، اماچون درآنجا محبوبیتی به‌دست نیاورد این شهر را ترك‌گفت واز همان تاریخ سیروسیاحت خود را درجهان معلوم آن زمان (خاورمیانهٔ فعلی) آغازکرد. هرودوت درسال ٤٤٧ پیش‌از میلاد به‌شهر آتن‌که دراین هنگام‌کانون فرهنگی درخشان جهان یونانی بود (دورهٔ زمامداری پریکلس) رفت. او طی این مسافرت‌کوشید تابعیت دولت آتن راکه درآن روزگار افتخار بزرگی به‌شمار می‌رفت تحصیل‌کند، اما چون خانه‌وزمینی درآنجا نداشت مطابق قانون جاری آن زمان نتوانست این امتیاز را به‌دست بیاورد. وی‌در سال ٤٤١ق.م به‌مستعمره‌ای‌که پریکلس[6] تازه در توریا در جنوب ایتالیا تأسیس‌کرده بود مهاجرت‌کرد ودرآنجا به‌تکمیل تألیف تاریخ خود پرداخت.

Marfat.com

نکتهٔ شایان توجه، به‌خصوص از لحاظ ما ایرانیان آن است‌که روشن شود هرودوت مطالب‌کتاب خود را درباب ایران وایرانیان ازکجا به‌دست آورده است. در زیر نتیجهٔ تحقیقات یکی‌از دانشمندان انگلیسی[۷] دراوایل‌این قرن به‌نام جوزف‌ولز درج می‌شود :

«از مطالعهٔ‌کتاب هرودوت نیك استنباط می‌شودکه وی راجع به اعتبار وارزش اظهارات راوی ایرانی خود اطمینان‌کامل داشته، ازطرف دیگرنیازی‌به‌برهان وبیان نیست‌که هرودوت در پاره‌ای موارد ازجمله شرح‌وبسطی‌که دربارهٔ «سازمان ساتراپیهای ایران» (درکتاب سوم) وجادهٔ شاهی (درکتاب پنجم) ودستگاه سپاهی ایران (درکتاب هفتم) می‌دهد از اطلاعاتی لااقل نیمه‌رسمی برخوردار بوده‌است. به‌علاوه خود او راوی قابل‌اعتمادی است وآنچه راکه در جهان معلوم زمان خویش دیده یا شنیده بود باشرط امانت وبی‌کم‌وکاست به‌رشتهٔ تحریرکشیده است بدون آن‌که درکار نویسندگی خود راه مبالغه پیموده یا مطالبی را از قلم انداخته باشد.

شاید این فرض پیش آیدکه از جمله منابع او راجع به ایـران و ایرانیان هموطنان یونانیش بوده‌اند که‌هنگام مسافرت مورخ به‌شوش درحالت پناهندگی‌ویا مانند دموکدس[۸] طبیب به‌مناسبت شغل‌وکار خود درآن شهر می‌زیسته‌اند. این‌فرض باتوجه به‌دونکتهٔ زیر بعید می‌نماید:

۱ــ درستی اطلاعات هرودوت دربارهٔ نامهای ایرانی وشرح مبسوط اوراجع به چگونگی امور ووقایع نشان می‌دهدکه مورخ با افرادی ارتباط‌یافته بودکه درباب مندرجات‌کتابش بصیرت تام داشته‌اند.

۲ــ این فرض‌که هرودوت با دانشمندانی آگاه از اوضاع واحوال ایران ارتباط داشته، ونیز تصور دیگر مبنی براین‌که اطلاعات مزبور را درحین مسافرتش به‌شرق تحصیل نکرده‌است موجب این استنباط می‌شودکه وی لابد با افرادی آگاه ودانا در همسایگی یونان ویا خود آن سرزمین مربوط شده وبدین‌وسیله امکان یافته بود دربارهٔ تاریخ واوضاع ایران دست‌کم بایك‌نفر ایرانی برجسته ارتباط‌حاصل کند ودر تأیید همین نظریه است‌که مورخ در خاتمهٔ‌کتاب‌سوم تاریخ خود نوشته‌است:

«زوپوروس (زوپیر)[۹] پسر مگابوزوس (بغابوخش)[۱۰] پس‌از جلای وطن در شهر آتن رحل اقامت افکند. به‌طوری‌که می‌دانیم این زوپیر در پادشاهی خشیارشا یکی‌از مقربان درباری بوده وبه احتمال قوی قسمتی از مندرجات تاریخ هرودوت را او در اختیار مورخ گذاشته است.»

Marfat.com

سخن هرودوت دراین‌زمینه باآنچه کتسیاس[۱۱] نوشته است اختلاف ندارد. زوپیر مزبور فرزند بغابوخش (نوادهٔ بغابوخش یکم سردار نامی داریوش اول.م) یکی از فرماندهان بزرگ خشیارشا درلشکرکشی این‌پادشاه‌برضد یونان‌بوده‌وبه‌همین مناسبت البته راجع به‌سازمان نظامی ایران عهد هخامنشی اطلاعات‌کامل داشته‌که هرودوت شرحش رادرکتاب هفتم آورده است. به‌علاوه بغابوخش اطلاعات‌کافی راجع به‌جادهٔ شاهی به هرودوت داده بودکه مورخ به‌نقل از منابع رسمی درکتاب پنجم شرح داده است.

اکنون باید دید هرودوت‌کجا و در چه تاریخی زوپیر را ملاقات کرده بوده است. برای روشن ساختن این موضوع باید معلوم‌شود زوپیر کی از ایران‌به‌آتن رفته است. قسمت عمدهٔ این داستان ازکتاب‌کتسیاس اقتباس شده‌است وباآنکه این نویسنده رویهم‌رفته از تمام مورخان عهد قدیم‌کمتر قابل اعتماد است باز نوشتهٔ او راجع به بغابوخش (مگابیز) وزوپیر با مطالبی درهمین زمینه‌که درسایرمنابع دیده می‌شود مطابقت دارد وبا روایت هرودوت نیز متفاوت نیست.کتسیاس نوشته است که بغابوخش سردار خشیارشا در سن ۷۶ سالگی درگذشت. او مصر را دوباره تابع دولت ایران ساخت وبا ایناروس سردار لیبیایی معاهدهٔ صلح امضاءکرد (سال ٤٥٤ قبل‌از میلاد). ولی چندی بعد،اردشیرشاه‌این‌صلحنامه رالغوکرد (٤٥٠ق.م)بغابوخش که طرفدار ارفاق ومدارا نسبت به یونانیها بود ازآن‌کار برآشفت ودر ساتراپی‌خود، سوریه، سربه شورش برداشت (٤٤٩ق.م) واز نظر «شاه‌بزرگ» افتاد. اما شاهنشاه بعداً او رامورد عفو قرار داد. بنابراین جلای وطن پسر او (زوپیر) در سال ٤٤١ق.م اقدامی فقط شخصی نبود وآن را تا اندازه‌ای به‌سنت یونان دوستی خانوادگی او می‌توان نسبت داد.[۱۲] چنانکه می‌دانیم، هرودوت نیز در همین سال از آتن به‌موطن جدید خود در جنوب ایتالیا رفت وپیش‌از ترك آن شهر خواه‌ناخواه با شخص برجستهٔ دیگری که مانند خودش ازاتباع دولت ایران بوده ملاقات‌کرده‌است. قراین حاکی است‌که‌این دونفر چندماه در آتن باهم بودند، سپس زوپیر به‌طرف شرق آمد ودریك ماجرای میانجیگری میان پارسیان ویونانیها درکاریا (ولایت ساحلی جنوب غربی در ترکیهٔ حالیه) به‌قتل رسید وهرودوت به توریا رفت ودرآن‌جا به‌تکمیل تألیف خود پرداخت».*

سیسرون (کیکرو)[۱۳] نخستین‌کسی‌بودکه به هرودوت «پدر تاریخ» لقب داد* ولی بعضی‌ها او را سرآمد دروغپردازان نامیده و گفته‌اند هرودوت اولین

Marfat.com

جهانگرد روزگار بود و«جهاندیده بسیار گوید دروغ» . خاصه راجع به سرزمینهای ناشناخته ودور،که هرچه آن اقالیم دورتر لابد دروغها بزرگتر. اما با وجود این‌قبیل نسبتهای ناروا صاحبنظران بی‌غرض چه در زمانهای قدیم وچه در دوران جدید، از کتاب هرودوت وهنر تاریخ‌نگاری او همواره ستایش‌کرده‌اند. بر سبیل نمونه ابتدا قول سه نویسندهٔ صاحب‌نظر ایرانی راجع به‌این موضوع در پایین نقل می‌شود :

«کتاب هرودوت از شاهکارهای دنیاست واگر به اقتضای زمان واحوال مؤلف نقایصی دارد در عوض گنجینه‌ایست از اطلاعات تاریخی وجغرافیایی راجع به‌ملل قدیم عموماً وایرانیان خصوصاًکه اگر آن نبود تا ابد بسیاری از حقایق‌مربوط به‌تاریخ وجغرافیای قدیم مجهول می‌ماند.»

کشف اسرار تاریخ ایران در زمان هخامنشیان بیش‌از هرچیز دیگر مدیون کتاب تاریخ هرودوت است. چه این‌کتاب‌که درعهد هخامنشیان تألیف یافته ومؤلف آن اهل سرزمینی بوده است‌که تحت استیلای ساتراپهای ایرانی اداره می‌شده‌علاوه بر اطلاعات دقیقی‌که راجع به ایران قدیم واحوال اقوام ایرانی، وسلاطین مادی وپارسه واخلاق وفضایل ودرجهٔ تمدن ایرانیان باستانی داردکلیدکارکسانی شده است‌که مانند سرهنری‌رالینسون مستشرق نامی به‌خواندن خط میخی ایرانی قادر آمده وتاریخ واقعی ایران قدیم را مکشوف ساخته‌اند واگرکتاب هرودوت نبود رالین‌سون وامثال او به‌این‌زودیها به‌خواندن‌کتیبه‌های میخی شاهنشاهان هخامنشی توفیق نمی‌یافتند و نه اطمینانی به قرائت و ترجمه‌های ایشان که در جزء اعظم عین روایات هرودوت در باب تاریخ این سلسله ومؤید نوشته‌های اوست، بودودر خلال این احوال شاید تا مدتهای مدید دیگر مجبور بودیم‌که همان‌داستانهای‌اساطیر تاریخ طبری وشاهنامه وامثال آنها را در باب پادشاهان پیشدادی وکیانی به‌عنوان تاریخ واقعی ایران نقل وروایت‌کنیم ودر پیچ‌وخم این افسانه‌ها سرگردان بمانیم.»[١٤]

***

«ولی در عهد جدید اکثر انتقادات به‌نفع او (هرودوت) تمام شده‌زیرابیشتر محققین او را رویهم‌رفته مورخی دانسته‌اندکه صادق وصمیمی بوده و می‌خواسته حقیقت را بنویسد.اینها می‌گویند:اگر هرودوت در بعضی‌ازموارد دسترسی‌به‌مدارك واسناد صحیحی نداشته این نکته به‌صمیمی‌بودن او خللی وارد نمی‌کند واو یکی‌از مورخین ممتاز عهد قدیم به‌شمار می‌رود. نظر مذکور را نمی‌توان صحیح ندانست. به‌هرحال با وجود ایراداتی‌که به هرودوت وارد می‌آید باید از روی انصاف‌گفت

Marfat.com

کتابی که ازخود باقی گذاشته واطلاعاتی که‌می‌دهد برای تاریخ قدیم مهم‌وگرانبهاست، زیرا جز چندکتیبه‌که مفصل‌ترین آن شاید دوهزارکلمه باشد مدارك دیگری برای این قسمتهای تاریخ قدیم ایران نداریم.»[۱۵]

***

«او ازپارسیان بد نمی‌گوید وهرجاکه یك سند ایرانی از مطلبی سخن می‌گوید وهرودتوس ازآن یادکرده، درستی گفتارآن نویسندهٔ نامی آشکارمی‌شود. پژوهشهای باستان‌شناسی‌وبه‌ویژه‌اسنادبابلی‌جدید وسنگنبشتهٔ بیستون‌وسنگتراشیهای تخت‌جمشید درستی توصیفات دقیق او را تأیید می‌کنند وبرقدر ومقام اومی‌افزایند. هرروزکه می‌گذرد ارج واهمیت هرودوتوس بیشتر نمایان می‌گردد وهنگامی‌که به‌خاطر بیاوریم‌که بیشتر اطلاعات ما دربارهٔ هخامنشیان نخستین تامرگ خشیارشامبتنی برسخنان هرودتوس است درمی‌یابیم‌که دین بسیار بزرگی نسبت به‌او داریم.»[۱۶]

اندرورابرت‌برن دانشمند معاصر انگلیسی نویسندهٔکتاب. تحقیقی «ایران ویونانیان» در مقدمهٔ چاپ دوازدهم ترجمهٔ انگلیسی همین‌کتاب حاضر می‌نویسد : «یونانیها، حتی افرادی از ایشان‌که در میدانهای جنگ‌جانفشانی‌کرده بودند به‌وسیلهٔ هرودوت چندان مورد ستایش وتجلیل واقع نشده‌اند. اما مورخ نسبت به‌ایرانیان همواره رعایت قدر واحترام نموده وشاید به‌همین جهت بوده است‌که پلوتارخ‌مورخ مشهور یونانی درکتاب خود «زندگانی بزرگان» هرودوت را دوست پارسیان‌نامیده است وهمین‌نکته شاهد برجسته‌ای از بی‌غرضی وبلندنظری هرودوت درکار تاریخ نویسی اوست.»

پی‌یرله‌وك باستان‌شناس‌فرانسوی‌نیزهمین مطلب‌رادرکتاب خود«سرگذشت یونان»آورده واظهارکرده است‌که چون پلوتارخ هرودوت رادوست نمی‌داشته برای خوارنمودن او در انظار هموطنانش نوشته است‌که هرودوت نه فقطهیچ‌گونه کینه وعنادی نسبت به ایرانیان نشان نداده بلکه می‌توان او را دوستدار پارسیان به‌شمار آورد.»

اندرورابرت‌برن مزبور این نکتهٔ بسیار مهم را نیز در مقدمهٔ همان‌کتاب افزوده وخاطرنشان‌کرده است‌که تاقرن نوزدهم دانشمندان غربی می‌پنداشتندکه ایرادات‌کتسیاس به‌تاریخ هرودوت وارد است ونظریات آن پزشك یونانی را وسیلهٔ اصلاحی مغتنمی محسوب می‌داشتند. اما خواندن خط میخی در نیمهٔ قرن نوزدهم وبه‌ثبوت پیوستن درستی اطلاعات تاریخی هرودوت وانطباق مندرجات‌کتابش با

Marfat.com

مضمون سنگنوشته‌های داریوش اول وضع رابه‌کلی دگرگون‌کرد وآشکار ساخت که‌کتسیاس جاعل ودروغپرداز وهرودوت کاملاً صدیق و قابل اعتماد بوده‌است» .

به‌نظر من در تاریخ هرودوت شایبهٔ حب‌وبغض بسیار قلیل است، بلکه‌هیچ نیست وشاید به‌همین دلیل مهم وجهات مهمتر دیگرکه از قلم نویسندگان صاحب‌نظر درهمین گفتار شاهد آورده‌ایم، این نخستین تاریخ نوع بشرکه غربیها به‌آن اثـر جاودانی نام داده‌اند وعلاوه برارج واهمیت تاریخی ازلحاظ مردم‌شناسی وعوالـم وعواطف انسانی نیز قدرومنزلت عالی دارد از نو شناخته خواهد شد وخواهیم‌دانست که چگونه این سخن ترنس بزرگترین نویسندهٔ رومی در قرن دوم قبل‌از میلادکه گفته است: «من‌انسانم وآنچه راکه جنبهٔ انسانی دارد برخود بیگانه نمی‌شمارم»*
در بعضی از نسخه‌های اصیل ترجمهٔ هرودوت شعار این‌کتاب قرارگرفته است.

وحید

Marfat.com

هرودوتوس

مقدمهٔ مترجم انگلیسی*

راجع به‌زندگانی هرودوت اطلاع درستی نداریم. او بین سالهای ۴۹۰ و۴۸۰ پیش‌از میلاد درهالیکارناسوس به‌دنیا آمد وبیشتر اوقات روزگار جوانی‌خود را درجهان شناختهٔ آن زمان به‌سیر وسیاحت پرداخت؛ در مصر تا جنوب اسوان‌رفت، بین‌النهرین وفلسطین وجنوب روسیهٔ فعلی وکرانه‌های شمالی افریقا را زیرپا گذاشت ودر سالهای واپسین عمر در شهر توریا رحل اقامت افکند ودراین‌جا بر مطالب‌تاریخ خود بیفزودوبعضی‌ازمندرجاتش‌رامورد تجدیدنظر قرارداد.اوآتن رانیکومی‌شناخت ونسبت به این شهر علاقه و ستایش فراوان داشت. تردیدی نیست‌که قسمتهائی‌ازتاریخ او را در محافل این شهر وسایر بلاد یونان برای مردم می‌خوانده‌اند.

هرچندکه اطلاعات ما راجع به‌زندگانی او قلیل است باز هرودوت را بیشتر ازسایر نویسندگان یونان قدیم می‌شناسیم. افلاطون سرآمد نویسندگان‌یونان‌باستانی است، اما مطالعهٔ آثارش ما رافقط با روح وافکار او محشور می‌سازد، درصورتی‌که خواندن تاریخ هرودوت خواننده را طی سیر وسفرش با وی همگام ساخته برآن می‌دارد که به‌سخنانش گوش فرا دهد و از گفتار و کلامش به‌آثار و امور خوشایند یاناگوار آن عهد وزمان پی‌برده چیزهای شگفت‌انگیز را درکنار اثرات واموری‌که

Marfat.com

غیرقابل تصور یا موجب تفنن است تماشاکند. ما اورا دروضع‌وحال فردی‌که درمیان هموطنان خود می‌زیسته ملاحظه ومشاهده می‌کنیم‌که باشوق‌وعلاقهٔ استوار جنبه‌های گوناگون وشگفت‌آور اوضاع آن دوره را درنظر ما روشن می‌سازد بدون اینکه از رفتار غریب مردم یا انحراف اتفاقی ایشان به اظهاراتی ناروا وخلاف، علایم‌ناراحتی وبیزاری نشان دهد. کتاب هرودوت آئینهٔ شخصیت ومنش اوست.

شعر انگلیسی‌که از دیرزمانی پیش،کمابیش پایه ومایه‌ای داشته با ابتکار چوسر[1] راه تعالی پیموده است ولی هنری‌که به‌چوسر می‌توان نسبت داد با مهارت واعجازی‌که هرودوت در تاریخ خود نموده است قابل قیاس نیست، زیراکه شاعر انگلیسی تحت‌تأثیر میراث‌کهن ادبی اروپا واقع واز آن نیك‌برخوردار بوده‌است، درصورتی‌که هرودوت درکار نویسندگی، سرمشق ونمونه‌ای دربرابر خود نداشته است. تاریخ او تألیفی ابتکاری است. او نخستین فرد یونانی است‌که نثر را ابزار هنری ساخته وابتکار ومهارتش دراین‌کار خود دلیل نبوغ اوست.

زمینهٔ تاریخ‌باشکوه وبسیط است. این‌نکته راهرودوت دراولین‌عبارت‌کتاب خودعنوان‌واعلام‌کرده‌است که‌منظورش‌روشن ساختن‌وشرح‌دادن‌دلایل‌وموجباتی‌است که‌ایران‌ویونان رادشمن یکدیگر ساخته بود. اودرضمن شرح وبیان‌کشمکش‌های خاطره‌انگیز میان آنها با تقریری دلپذیر تمام اطلاعاتٔ تاریخی، اجتماعی، جغرافیائی یا افسانه‌واررا که توانسته بود دربارهٔ دنیای شناختهٔ زمان خویش فراهم سازد بر صفحهٔ روزگار باقی گذارده است . وی با ظرافتی استوار و شیوه‌ای کـه آسان می‌نماید ولی کار هرکسی نیست از عهدهٔ آن مهم برآمده است ، و باوجود پاره‌ای انحرافها که در حین تحریر ناگزیر پیش می‌آید ، باز هیچ‌گاه مقصودی را که از نگارش کتاب خود در مد نظر داشته است از دست نمی‌دهد . از این روی پس از تعریف داستان برخوردی‌که میان شرق وغرب دربارهٔ دست‌اندازی برسرزمین لیدیا (لودیا) و شهرهای یونانی سواحل شرقی دریای اژه واقع شده بود به نقل وضع و حال گذشته آن نقاط پرداخته ، رشتهٔ سخن را به شکست و اسارت کرزوس به‌دست کوروش پارسی می‌کشاند. پیش‌آوردن نام کوروش هم خواه‌ناخواه او را برآن می‌دارد که روزهای کودکی و پرورش این شهریار را ضمن شرح تسخیر قلمرو ماد به‌وسیلهٔ او در پادشاهی آستیاگس[2] باز نماید.

همین که سخن‌پردازی او درباب تاریخ ایران آغاز می‌شود، زمینهٔ کلامش هم گسترش واوج می‌یابد ودر ضمن توضیح موجبات ترقی وتعالی امپراتوری ایران

Marfat.com

ناگزیر به تعریف و نمایش تصویری از تاریخ و سنتهای همه اقالیم قدیم مانند مصر وقسمت عمده‌ای از نواحی جنوبی روسیه و عربستان (فلسطین و سوریه . م) ولیبی می‌پردازد. شرح‌وتفصیل‌او دربارهٔحدودوثغوری‌که دولت‌هخامنشی قصدتسخیرآنهارا داشته و یا عملاً پرچم استیلای خودرا دراین نقاط برافراشته بود ونیز تأثیر بارز داستانهای تاریخ او ، حس کنجکاوی وعلاقهٔ خوانندگان را دوچندان می‌سازد و موجب توجه خاص نسبت به قدرت بیکران ومنابع گوناگون آن دولت جهانگیری می‌شود که در زمان خود مورخ نیز همواره برآن سر بوده است که تاروپود جهان یونانی را برباد دهد .

شاید فقط افرادی معدود ازمطالعهٔ تاریخ هرودوت‌محظوظ نشوند، اما اکثر خوانندگان می‌خواهند بدانند که کتاب او از نظر تاریخ‌نگاری تا چه اندازه قابل اعتماد است. در باب تاریخ مشرق‌زمین، هرودوت علاوه برآثار بـرجسته ومشهود مانند بناها و عماراتی که مقابل دیدگان خود داشته به قرار معلوم از دو منبع دیگر برخوردار بوده است . از طرفی سرگذشت هرسرزمین ودیاری را که به زبان یونانی تحریر یافته بود* خوانده است بعلاوه پاسخهائی که مردم نقاط مورد بـازدید او به پرسشهای هوشمندانهٔ بی‌پایانش داده بودند.

هروقت هرودوت به بیش ازیك روایت برخورد می‌کند با رعایت بیطرفی و انصاف همه روایتها را نقل واغلب اوقات تصریح می‌کند که در نظر خـود او شق ارجح کدام است ولی خواننده را درانتخاب نظریهٔ خویش مختار می‌گذارد ودلایلی هم که راجع به شق ارجح می‌آورد غالباً چاشنی نقد تاریخی دارد . بدیهی است‌که بسیاری از مرجحاتش بر شالودهٔ افسانه‌های متداول زمان مبتنی است نه بر موازین تاریخ علمی . ولی ما از این بابت نیز دستاویزی برای ادعای غبن نداریم . البته آنچه پژوهشهای جدید و کاوشهای باستان‌شناسی تاکنون روشن ساخته است قدر و ارزش فراوان دارد، با وجود این شاید خوشایند و حتی ضروری باشدکه مااطلاعات دست اولی هم مثلاً راجع به تاریخ مصر قدیم به همان صورتی که در کوی وبرزن شهر منفیس در قرن پنجم قبل ازمیلاد نقل می‌کرده‌اند دراختیار داشته باشیم .

روش هرودوت ، حتی در شرح و بیان روایات بی‌اهمیت که از لحاظ خود اوهم بعید یا غیرممکن می‌نموده دست‌کم دریك‌مورد به روشن شدن حقیقتی جالب نظر و مهم منجر شده است و آن مسألهٔ دریانوردی فنیقی‌ها در گرداگرد قارهٔ افریقاست : «ملاحان اظهار می‌داشته‌اند (وی با دیرباوری کامل این موضوع را نقل

Marfat.com

می‌کند) هنگامی‌که کرانه‌های غربی آن قاره را به طرف شمال می‌پیموده‌اند آفتاب نیمروز در سمت راست ایشان واقع بوده است .»

شرح او درباب تاریخ یونان مبتنی بر متن‌های موجود زمان وتوضیحاتی شفاهی‌است . نخستین هجوم پارسیان به‌سرزمین یونان(درپادشاهی داریوش اول.م) درست پیش از تولد او وتاخت‌وتاز ثانوی (لشکرکشی خشیارشا . م) در زمان‌کودکی وی اتفاق افتاد . از این‌رو ، او امکانات متعددی داشته تا باکسانی که تعریف آن داستانها را خود شنیده ویا در جریان آنها دخالتی داشته‌اندگفت‌وگوکند . البته گفته‌های این و آن در نظر مورخ وزن واعتباری ندارد اما این کار برای هرودوت بهترین وسیلهٔ تحصیل اطلاعات بوده است و دلیلی هم وجود ندارد که گمان کنیم آنچه او از این راه بدست‌آورده است رویهم‌رفته مقرون به حقیقت نیست . راجع به جزئیات امور ، خاصه در مواردی که مسألهٔ آمار پیش می‌آید بدیهی است که امکان شك وشبهه کاملاً موجود است .

هرودوت ازحیث استنباطات و قضاوتهای تاریخی بر سایر مورخان عهد قدیم مزیتی ندارد وازاین لحاظ توکودیدس (توسیدید)[۳] که بعداز او می‌زیسته قدر و امتیاز بیشتری دارد. هرودوت نهضت‌های بزرگ تاریخی را بیش از هر عامل‌دیگر به عزم و اراده یا جاه‌طلبی وآز آدمیزاد نسبت می‌دهد و فرمان تقدیر را که عامل نهائی ونهانی زندگانی انسان است‌برتر ونافذ می‌شمارد. درنظر وی‌زئوس(پروردگار) حسود است پس عظمت وجلال هیچ‌یك از بندگانش را دوامی نیست.

بزرگی هرودوت در مهارت و استادی اوست که بدان وسیله توانست از اجزا و مواد گوناگون موضوع خود وحدت منظوری بیافریند و کتاب خویش را با ظرافت و زیبائی کم‌نظیری یك اثر هنری ممتاز سازد . او با گامهای محکم واستوار از درون دهلیزهای ظاهراً تاریك و باریك تاریخ عبور می‌کند و همواره از دل اعصار و قرون خشنود و راضی بیرون می‌آید ، و باوجود پرگوئی درخشانش باز همواره عنان سخن را سخت در دست دارد. من عبارت پرگوئی را باقصدی ناروا دراین جا نیاورده‌ام چرا که این سبك و شیوه در کار نویسندگی او دارای اهمیت اساسی است .

تاریخ هرودوت برای قرائت انفرادی مردم نوشته نشده بلکه برای باز خواندن مطالب آن در مجامع شهرآتن تحریر یافته‌است . یونانیان همدورهٔ هرودوت کتابی دراختیار نداشته‌اند . نوشته‌ها در محافل دوستان یا جشن‌های عمومی خوانده

Marfat.com

می شده است . سخنان او مانند اندیشه‌ها ونظریاتش درباب زندگانی وسرنوشت آدمیان است و موضوع را اغلب اوقات با چاشنی بیانات شاعرانه واشعار می‌آمیزد. این کار او در روزگاری که هنوز حد وتفاوتی بین اندیشه‌های علمی وخیالپردازی‌ها وجود نداشته امری طبیعی به‌شمار می‌رفته است و این شیوهٔ نویسندگی او از لحاظ مترجم اشکال و محظوری پیش می‌آورد . به نظر من ترجمانی سخن شاعرانه درقالب شعر نتیجهٔ وخیم دارد ، اما برای هرودوت بیان شاعرانه درواقع سخن‌پردازی ساده وطبیعی اواست . برخلاف او ، ما تاحدی معانی خاص برای کلمات والفاظ مسجل ساخته‌ایم، از این‌رو به‌کاربستن مضامین شاعرانه در نزد افراد انگلیسی زبان این دوره ، با دلالت ومفهوم کلی نثر ونوشته‌های سرشار از تخیلات هرودوتی فرق‌بسیار دارد . سبك نویسندگی او با لطافت و روانی تمام ، لحن دلپذیر و آرام سخن او ، واسلوب تقریر تغییر ناپذیر و آمیختگی دائمی نثرش با چاشنی ذوق وقریحهٔ عالی ، همه حاکی از استادی و فرزانگی وجودی است که درجرگهٔ علاقه‌مندان ودوستداران خویش با مهارت تمام داد سخن می‌داده است .

نویسندگان زمان قدیم هردوت را متهم کرده‌اند که در تعریف وستایش شهر آتن راه مبالغه پیموده است واین‌کار او درگیرودار جهد واهتمامی‌که برای جلوگیری از هجوم پارسیان می‌نموده‌اند به ضرر متحدین آن شهر تمام شده است. شاید این اتهام وارد باشد ، ولی نباید فراموش کرد که یکی از ویژگیهای عمدهٔ هنر نویسندگی هرودوت بلندنظری و بیطرفی اوست . وی که جهانگردی ممتاز بود ، بی شك ازسیروسفرهای دورودراز خود (از لحاظ ما خوشبختانه) نه فقط روایاتی چند یا حکایاتی مختصر بلکه دانش وبینش بشری راکه در خط سیر خود با آن برخورد کرده بود رهاورد سفر ساخته است .

هرودوت مطالب کتاب خودرا از منابع معینی اقتباس نکرده بلکه به همان وضع ومنوالی که در زمان خودش وجود داشته برای ما باقی گذاشته است . آداب و رسوم اقوام وملت‌ها حس کنجکاوی اورا برمی‌انگیخته ، نه اینکه نفرت و انزجاری در ذهنش ایجاد کرده باشد . هرودوت می‌گوید چنانکه حق ومزیت آدمی است هرگاه انسان مخیَّر باشد از بین سنتها و معتقدات اقوام مختلف جهان یکی‌را ترجیح دهد و برگزیند بدون تردید باز راه ورسم فکری و سنتهای قومی خویش‌را که در نظر خودش عزیز و گرامی است برخواهد گزید ، چه سنتها و عادات مایه و پایهٔ همه‌چیز است. تاریخ هرودوت حاکی از آنست‌که افراد بشر طبایع مختلف

Marfat.com

دارند واین اختلاف و تفاوت بسیار مغتنم و موجب خشنودی است ، اما باوجود این حقیقت، تمام بندگان خدا تابع فرمان ازلی وابدی غیرقابل درك تقدیرند و حتی خدایان هم جز اطاعت حکم سرنوشت ، چاره‌ای ندارند . این حکمتی کهنه وقدیمی است لکن نیك عمیق است .

Marfat.com

Marfat.com

هرودوت کتاب خودرا برحسب موضوع از قبیل تاریخ آشور ، مصر، و داستان کوروش تقسیم کرده بود . لوکیانوس[٤] نویسندهٔ یونانی نخستین کسی بود که نام «موز»ها یا ربةالنوع‌های نه‌گانهٔ اساطیری یونان را که نویسندگان زمان اسکندر مقدونی نیز در قرن سوم قبل از میلاد به همین عنوان پذیرفته بودند بر کتابهای نه‌گانهٔ تاریخ هرودوت نهاد ازاین قرار :

کتاب اول	کِلیو	الههٔ تاریخ
کتاب دوم	ائوتِرپه	« موسیقی
کتاب سوم	ثالیا	« کمدی
کتاب چهارم	ملپومنه	« تراژدی
کتاب پنجم	ترپیسخِوره	« رقص
کتاب ششم	اِراتو	« غزلیات
کتاب هفتم	پولومنیا	« شعر مقدس
کتاب هشتم	اورانیا	« نجوم
کتاب نهم	کالّیوپه	« شعر حماسی

از آن پس ، این نامگذاریها را همگان پذیرفته‌اند وما نیز دراین ترجمه رعایت کرده‌ایم .

Marfat.com

کِلئیوربةالنوع تاریخ است. این نام از کلمهٔ یونانی Kleo به معنی افتخار و بلندنامی است که با انجام‌دادن کارهای بزرگ بدست‌می‌آید. دراساطیرهلنی کلیئونگهبان کارهای‌قهرمانان است. هرودوت اولین شاگرد کلیو کتاب «تواریخ» خود را بدان منظورنگاشت که مبادا خاطرهٔ اعمال درخشان یونانیها وبیگانگان فراموش شود
آرنولد توین‌بی، از کتاب یك جلدی «تحقیق درباب تاریخ» صفحهٔ ٤٨٤.

Marfat.com

«من آنچه‌راکه روایت‌کرده‌اند بازمی‌گویم
لکن الزامی به باور کردن آنها در کار
نیست، و شما این سخنم را می‌توانید در
تمام‌روایات این تاریخ صادق بشمارید»
هرودوت (کتاب هفتم)

تواریخ[1]

کتاب اول - کلیو

هرودوت هالیکارناسوسی[2] از تحریر این کتاب که حاوی تحقیقات[3] اوست دو منظور دارد، یکی اینکه با ثبت و ضبط کارهای برجستهٔ قوم وتبار خویش و همچنین مردم آسیا، خاطرات روزگاران پیش را ازخطر فراموشی حفظ کند،دیگر آنکه بخصوص روشن سازد اختلاف و نقار میان دو جماعت (ایرانی و یونانی.م) چه‌گونه آغاز شده است*.

دانشمندان ایرانی[4] فنیقی[5]ها را انگیزهٔ اختلافات می‌شمارند. اهالی‌فنیقیه که اصلا ازحوالی اقیانوس هند مهاجرت کرده‌اند، ازوقتی‌که به‌این حدود (مدیترانه) آمده و در سامان کنونی خود اقامت گزیده‌اند سفرهای دور و دراز دریائی پیشه و کار ایشان بوده است. آنها کشتی‌های خود را با کالاهای ساخت مصر و سوریه انباشته و در بنادر خطسیر خودبه معرض فروش می‌گذاشتند. این‌عده درآرگوس[6] نیز پیاده شدندکه درآن دوره مشهورترین بندز سرزمینی بودکه در زمان ما تحت عنوان جامع، هلاس[7] درمی‌آید. ایشان دراین‌جا فروشگاهی ترتیب دادند وبعدازپنج شش‌روزکه اجناس خود را کمابیش فروخته بودند تنی چند از زنان برای تماشا به‌ساحل آمدند که دختر پادشاه نیز در میان آنان بود. نویسندگان ایرانی ویونانی راجع به‌نام آن دختر ایو[8] فرزند ایناخوس اختلافی ندارند.

این زنان در عقب کشتی نزدیك سکان ایستاده سرگرم خریداری اجناس دلخواه خود بودندکه ناگهان ملاحان فنیقی با مبادلهٔ چشمك برسر ایشان ریختند. بیشتر زنان‌پا به‌فرار گذاشتند اماملاحان ایووچندتن دیگررا ربوده روانهٔمصرشدند.

این ماجرا برطبق اظهار پارسیان (یونانیان روایت‌دیگری دارند) چگونگی بردن ایو را به‌مصر نشان می‌دهد همان پیشامدی‌که مقدمهٔ فتنه‌های بسیار شد.

Marfat.com

چندی پس ازآن، گروهی ازیونانیها که نویسندگان ایرانی نام و نشان ایشان را ننوشته‌اند ولی گویا که‌از اهالی جزیرهٔ کرت بودند درصور بندر فنیقیه پیاده شده اروپه[۹] دختر پادشاه را ربودند وازاین اقدام خود قصد انتقامجوئی داشتند. عامل تجاوز بعدی باز یونانیها بودند. ایشان در کشتی مجهز تجارتی به نام آئه[۱۰] به کلخیس[۱۱] درکرانهٔ رودخانهٔ فازیس[۱۲] فرود آمده مدیا[۱۳] دختر امیر آنجا را دزدیدند. در نتیجه، امیر پیامی به یونان فرستاده جبران آن‌گستاخی واسترداد دختر خودرا خواستار شد. پاسخ رسید که یونانیان قصد پرداخت غرامتی ندارند، زیرا درمورد ربودن ایو از آرگوس ، ایشان نیز غرامتی دریافت نکرده‌اند.

روایات حاکی است‌که تقریباً چهل سال بعد از آن جریان، پاریس[۱۴] پسر پریام[۱۵] باشنیدن این‌داستانها درصددبرآمد به‌قصدنکاح زنی‌یونانی‌را برباید واطمینان داشت‌که در ازای آن‌کار ناچار به‌پرداخت تاوانی نخواهد شد، چنانکه یونانیها نیز وجهی به‌آن عنوان نداده بودند. بدین منوال او هلن را از آنجا ربود. پس از آن واقعه تنها اقدامی که یونانیها کردند پیشنهاد جلب رضایت یونانیان و بازگشت هلن بود. در قبال این تقاضا آنها اسارت مدیا را خاطرنشان ساخته دور از انصاف‌دانستند ازکسانی توقع استرضا داشته باشندکه خود ازجلب رضایت ایشان امتناع‌ورزیده‌اند، بعلاوه تذکر دادند، دخترك را هم که پس‌نداده‌اند.

تا این موقع طرفین از کار آدم‌دزدی پافراتر نگذاشته بودند، اما راجع به‌آنچه سپس اتفاق افتاد، ایرانیان می‌گویند که ملامت متوجه یونانیان است، زیرا ایشان تجاوزات نظامی را آغاز کردند . درنظر ایرانیان اغوای زنان کاری البته ناروا به‌شمار می‌رفته، ولی راه انداختن هو و جنجال راجع به این قبیل چیزها را احمقانه پنداشته اظهار می‌داشتند که شرط حجب و حیا آنست که این‌گونه امور زیاده مورد اعتنا قرار نگیرد، چون تا زنی جوان خود مایل نباشد راه تسلیم نخواهد گزید. بنابر گفتهٔ ایرانیان، اهالی آسیا زن دزدی را کار بی‌اهمیتی می‌دانستند. اما نظریونانی‌ها در این‌باره تفاوت دارد، چه‌ایشان به‌خاطریك بانوی اسپارتی با لشکر انبوهی به آسیا تاخته و پادشاهی پریام را نابود کردند. به‌نظر ایشان تمامی اختلاف ونقار میان دو جهان ایرانی ویونانی از همین واقعه ناشی شده‌است.*

آسیا با همهٔ اقوام گوناگون ساکن آن، که هرکدام زبان جداگانه‌ای داشتند، دردست‌ایرانیان‌وبه‌منزلهٔملك خودایشان‌بود. ازاین‌رو،آنها مردم‌اروپاواقوام یونانی را در مقایسه با وضع خود بانظری کاملا متفاوت می‌نگرند. این قول‌پارسیان

Marfat.com

است‌که به عقیدهٔ آنها دست‌اندازی بر تـرویا علت‌العلل دشمنی میان ایشان ویونانیان شده است. این بود شرح ماجرا برطبق اظهار پارسیان و فنیقی‌ها و چون قصدم آن نیست که در بارهٔ صحت و سقم اظهارات ایشان سخنی پیش بیاورم ، پس به شرح‌آنچه عقیدهٔ من است بس می‌کنم. ضمناً توضیح خواهم‌دادکه اولاً،چه علت عمده‌ای‌مایهٔ آزردگی یونانیان شده بود. سپس آنچه‌را که‌خود می‌دانم خواهم گفت وضمن‌شرح وقایع، اوضاع و احوال شهرهای بزرگ و کوچك را نیز روشن خواهم کرد.

بسیاری از شهرهاکه سابقاً اهمیتی داشتند تاکنون ازبین رفته‌اند ویـا حقیر شده‌اند و بلادی که طی زندگانی خودم توسعه و ترقی یافته‌اند در سابق‌نقاط کم اهمیتی بیش نبودند وجای شگفتی نخواهد بود شهرهائی‌که اکنون از آنها یاد می‌کنم رفته رفته توسعهٔ بیشتری یافته یا اینکه پست وویرانه شونـد. چـرا کـه شکوه و جلال هیچ چیزی در این دنیا پایدار نیست.

لیدیا (لودیا)

کرزوس[۱۷] فرزند آلیات[۱۸] ازمردم لیدیا ، خداوندگار تمام اقوام ساکن‌مغرب رودخانه هالیس[۱۹] بود. این رود که به سمت شمال جاری‌است وبه‌دریای سیاه می‌ریزد حد فاصل بین کاپادوکیا[۲۰] و پافلاگونیا[۲۱] است. کرزوس نخستین فرمانروای‌بیگانه است‌که خواه به‌مناسبت فتوحات خویش، یا امضای پیمان اتحاد، ویا دراثر باجی‌که بریونانیان وآئه‌لیان[۲۲] و سایر مردم یونانی نژاد آسیای صغیر تحمیل کرده بود، ویا به‌واسطهٔ معاهدهٔ دوستی خود بادولت اسپارت برخورد مستقیمی با یونانیها پیداکرد. کیمیریان[۲۳] ازاولین یورش خود به‌ایونیا[۲۴] فقط قصد دستبرد وتاراج داشتند وبه‌هیچ وجه هدف استیلا درسر نداشتند. از این‌رو بااطمینان کامل می‌توان گفت‌که پیش‌از پادشاهی کرزوس همهٔ یونانیان از نعمت آزادی برخوردار بودند.

پادشاهی لیدیاکه دیر زمانی در دست خانوادهٔ هراکلس[۲۵] بود به‌طوری که در زیر شرح خواهم داد به خاندان کرزوس میرمناده[۲۶] رسید. کندول[۲۷] پادشاه ساردس*که یونانیها اورا میرسیلوس می‌نامند آخـرین فرد خانوادهٔ هراکلس بود که در ساردس حکمرانی کرد. اولین ایشان آگرون[۲۸] پسرنیتوس نوادهٔبلوس ونبیرهٔ آلکائوس بود. پیش از آگرون، خاندان لیدوس پسر آتیس در آنجا فرمانـروائی داشتند، وجه تسمیهٔ لیدوس نیز به‌همین مناسبت است. این طایفه درقدیم به‌مایونی[۲۹] مشهور بودند و از پادشاهان این قوم بودکه زمام حکومت به دست خانوادهٔهراکلس

Marfat.com

افتاد و ایشان بازماندگان هراکلس از زنی کنیز متعلق به طایفهٔ میردانوس بودند. سپس بنابر پیشگوئی هاتف غیبی، سلطنت هراکلیدها به صورتی معجزه‌آسا استوار شد و آنها بیست و دونسل، جمعا ۵۰۵ سال فرمانروائی کردند، هر پسری جانشین پدر شد تا پادشاهی به کندول فرزند میرسیلوس رسید.

کندول زن خـود را دیوانـه‌وار دوست می‌داشت و می‌پنداشت کـه او زیباترین بانوی جهان است. این پندار غریب، انگیزهٔ عواقبی مهیب شد. در گروه نگهبانی پادشاه سربازی بود ژیگس‌نام که سلطان نسبت به او اعتماد تمام داشت و نه‌تنها مهمترین اسرار خودرا بااو درمیان می‌گذاشت بلکه همواره پیش اوجمال ملکه را می‌ستود. روزی پادشاه که باید اعتراف کرد سرنوشت شومی درطالع اوبود به ژیگس گفت شاید تو اظهاراتم را دربارهٔ وجاهت زنم باور نداری و چون شنیدن کی بود مانند دیدن، باید او را لخت مادرزاد تماشا کنی. ژیگس از شدت واهمه فریادی برآورده گفت: سرورا، پیشنهاد حیرت‌آوری می‌فرمائی و می‌خواهی‌من بدن شهربانو را بی‌پرده تماشا کنم؟ نه هرگز چنین کاری شدنی نیست، چه راجع به‌زنان گفته‌اند لخت شدن ایشان همان وبروز بیشرمی‌هـا همان. این درسی است که‌روزگار به‌ما آموخته است، خواه این سخن راست باشد یانه از دیرباز ما را معیار عصمت و ناموس بوده است، پس شرط صلاح اینست که هرکس فقط حق دیدن بدن زن خویش را داشته باشد و بس. البته شهربانو جمالی در حد کمال دارد اما محض خشنودی خدا به این تبهکاری ناچارم نکن وبدین منوال کوشید ازاجرای فرمان پادشاه شانه خالی کند چرا که از عواقب آن‌کار نگرانی بسیار داشت.

ولی پادشاه به او گفت جای هیچ‌گونه بیم و اضطراب نیست و افزود از جانب من یا زنم نگران مباش و قصدم آن نیست که‌گرفتارت سازم و اطمینان‌می‌دهم از ناحیهٔ او نیز صدمه‌ای نخواهی دید و من جریان کار را چنان ترتیب می‌دهم که‌زنم اصلاً نداند که تو اورا دیده‌ای ، پس‌گوش‌کن. من تورا پشت در گشادهٔ خوابگاه خود پنهان می‌کنم ، زنم معمولا بعداز من وارد اطاق می‌شود. درکنار در صندلی هست که او لباس خودرا یك‌به‌یك از تن درمی‌آورد وبرآن می‌نهد وتو خواهی توانست به آسانی اورا تماشاکنی سپس وقتی‌که اوبه‌سوی رختخواب می‌رود وپشتش به تو است از در بیرون شو وسعی کن دیده نشوی .

ژیگس‌که امکان امتناع نداشت راه اطاعت پیمود. وقتی ساعت خواب فرا رسید کندول اورا به‌خوابگاه برد . ملکه هم از دنبال فرا آمد. ژیگس پیکر بانورا

Marfat.com

در حین نهادن لباس برصندلی تماشا کرد. سپس همین‌که روگردانید و قصد بستر کرد، وی آهسته از اطاق بیرون خزید. از بدروزگار چشم ملکه به او افتاد وزود دریافت که آن صحنه سازی کار شوهر خود اوست ولی باوجود هیجانی‌که از این بابت داشت باز واکنشی نشان نداد وحتی وانمود کردکه اصلا اتفاقی نیفتاده وبه‌جای ایجاد سرو صدا درصدد انتقام برآمد زیراکه در نزد لیدیها و اکثر اقوام بیگانه حتی دیدن بدن عریان مرد هم پسندیده نیست.

پس درآن هنگام سکوت اختیار کرد. اما بامداد، پس ازآنکه ندیمان‌خاص خویش را ازقصدی‌که در سرداشت آگاه ساخت ژیگس را فراخواند. احضار او کار عادی به‌شمار می‌رفت. لذا اوبی‌دغدغهٔ خاطر ازجهت واقعهٔشب‌پیش، به‌حضور آمد. تا واردشد ملکه به‌او خطاب‌کرد: ژیگس از دوکارکه به‌تو فرمان می‌دهم‌یکی‌را باید انجام دهی و اختیار ترجیح هم با خود تواست یا شوهرم را به‌قتل آورده‌صاحب سلطنت او شوی و من زنت شوم یا درهمین‌جا، زهر مرگ خواهی نوشید تا دیگر با اطاعت کورکورانه، به چیزی‌که برتو حرام است چشم نیندازی. ازشما دونفر باید یکی نابود شود یا شوهرم که اقدام عنیفی کرده است یا تو که رسم و قاعدهٔ شرم و ناموس را زیرپا گذاشته و مرا لخت تماشا کرده‌ای.

ژیگس به واسطهٔ حیرت‌زدگی لحظه‌ای قدرت صحبت نداشت ولی‌سرانجام به‌حرف آمده از ملکه خواست او را به انجام هیچ‌یك از آن دوکار مخوف ناچار نکند. اما اصرارش بیهوده بود و بزودی دریافت‌که جز انجام یکی ازآندو عمل‌راه فرار ندارد به‌عبارت دیگر یا سرور خود را معدوم‌کند یا خویشتن را نابود. پس دل به‌زندگی داده پرسید اکنون‌که ناگزیرم ولینعمت خود را نابود کنم چگونه براو دست‌یابم. جواب شنید وقتی او در خواب است‌کارش را خواهی ساخت، درهمانجا که اومرا برهنه به‌تو نشان داد. سپس وسایل کار فراهم آمد. ملکه راه طفره یافرار از انجام دادن یکی از آن دوکار رابراو بسته بود.

شبانگاه بانو ، ژیگس را به خوابگاه برده دشنه‌ای به‌دستش داده اورا پشت در کذائی پنهان کرد. وی ضربت کاری به هدف وارد ساخت و بدین منوال ژیگس پادشاه و ملکه بانوی او شد.

آن‌گاه چنانکه‌کاهنهٔ دلفی* پیش‌بینی‌کرده‌بود، پادشاهی او استوار شد. لیدیهاکه ازپیشامد قتل کندولس بسیار متأثرشده بودند نخست قصد مقاومت‌داشتند، ولی بالاخره باطرفداران ژیگس سازش‌کردند مشروط براینکه پیشگوی دلفی،سلطنت

136627

Marfat.com

او را تأیید کند، وگرنه او ناگزیر اختیار امور را به خاندان هراکلس پس بدهد.

پاسخ پیشگو در تأیید پادشاهی و حمایت از ژیگس بود. از این‌رو سلطنت او استوار شد. اما هاتف ضمناً افزوده بود که خاندان هراکلید پنج نسل دیگر از خانوادهٔ ژیگس انتقام خواهندکشید. به‌این پیام آسمانی اهالی لیدیا ، یا خود پادشاه در آن زمان توجهی نکردند تا روزی‌که عیناً اتفاق افتاد و آن بدین ترتیب بود که مرمنادها ازقید حکومت خانواده هراکلید نجات یافته و اختیار فرمانروائی را به‌دست آوردند. همینکه ژیگس زمام کارها را در دست گرفت هدایای بسیار به معبد دلفی فرستاد و در واقع بیشتر چیزهای گنجینهٔ آن معبد تقدیمیهای اوست.

بعد ازمیداس پادشاه فریژیا[۳۱]، ژیگس اولین‌عنصر بیگانه‌ای است‌که‌چنانکه گفته آمد به‌معبد دلفی هدایائی فرستاد. میداس تخت پادشاهی راکه از آن‌جایگاه، احکام داوری صادر می‌کرد ، تقدیم داشت وآن را درکنار قدح‌های تقدیمی ژیگس می‌توان دیدو بسیارقابل توجه است. همین‌که ژیگس برسریر پادشاهی‌استقرار یافت به میلط و ازمیر لشکر کشید اما طی سی‌و هشت سال سلطنت، آن تنها اقدام درخور توجه اوست. اکنون به نحو اجمال راجع به‌خودش و مختصری نیز دربارهٔ پسرش آردیس‌که جانشین پدر شد، شرحی خواهم آورد.

آردیس، پری‌ین[۳۲] را تصرف و به میلط نیز حمله کرد. در دورهٔ پادشاهی او کیمریها که ازطرف قوم وحشی سکائی ازسامان خود رانده شده بودند به‌آسیا آمده ساردس را فتح کردند اما به تسخیر ارگ مستحکم (آکروپلیس) آنجا نایل نشدند. پس‌ازآردیس‌که چهل‌و نه‌سال پادشاهی کرده بود سلطنت به‌پسرش‌سادیات[۳۳] رسید. دوران حکومتش دوازده سال‌بود، سپس‌آلیات جانشین اوشد. آلیات درزمان فرمانروائی‌کیاگسار[۳۴] نوادهٔ دیوئکه[۳۵] با مادیها درافتاد و کمیریان را ازآسیا بیرون راند و ازمیر را که کلفونها بنا کرده بودند، به‌تصرف درآورد. او به‌کلازومنه[۳۶] نیز تاخت اما چنانکه آرزو داشت نه‌فقط درآنجا توفیقی نیافت بلکه این اقدام‌کارش را به پریشانی کشانید.

برای پی‌گیری ماجرای پادشاهی او باید اهم وقایعی نیزکه درخور ذکراست گفته آید . آلیات جنگ ونزاعی را که پدرش ضد میلطی‌ها راه انداخته بود دنبال کرد وبنابر رسم وعادت، هرساله به سرزمین آنها می‌تاخت آن‌هم درست هنگامی‌که موسم برداشت محصولات بود . وی با آوای نای وسرنا وچنگ به‌آن‌کار می‌پرداخت ودر ورود به‌خاك دشمن خانه‌ها را ویران ویا دروپیکر آنها را خراب نمی‌کرد ،

Marfat.com

برعکس به چیزی آسیب نمی‌رسانید، فقط به درختان و محصولات صدمـاتی وارد و سپس عقب‌نشینی می‌کرد. سبب این رفتارش هم آن بود کـه به واسطهٔ دسترسی میلطی‌ها به دریا وداشتن جهازات، محاصرهٔ نظامی میلط نتیجه‌ای نداشت. پس او از خراب‌کردن خانه‌ها چشم می‌پوشید تا مردم اقامتگاهی داشته و برای ادامهٔ زندگی ناچار به‌کشت‌وکارباشند وهمیشه‌انگیزهٔ لازم برای غارت ودست‌اندازی به‌آن‌سرزمین برای او فراهم باشد.

آلیات ومیلطی‌ها[۳۰]

او یازده سال این نیرنگ را پیوسته به‌کار بست ودرآن مدت دوبار میلطی‌ها سخت‌تارومار شدند، یك‌بار در حدود لیمه‌نیوم، سرزمین خـودی و دفعهٔ دیگـر در حوالی رودخانهٔ میاندر[۳۷]. از یازده سال مذکور شش‌سال سادیات فرزند آردیس که‌عامل اصلی‌هجوم به‌میلط وسبب عمدهٔ‌جنگ‌وجدال بود، هنوزپادشاه لیدیا بود. درپنج سال بعد به‌طوری‌که شرحش گذشت، آلیاتس کار زدو خورد را از پدر خود به‌ارث برده وآن‌را با جدیت تمام تعقیب می‌کرد. میلطی‌ها دراین موقـع کمکی از یونانی‌ها دریافت نکردند مگر نفراتی‌که از جزیرهٔ خیوس آمده بودند و به‌خاطرحفظ قول وقرار خویش درمبارزه شرکت کردند زیرا که سابقاً میلطی‌ها آنها را درجنگی ضد اریتریا[۳۸] همراهی کرده بودند. جنگ دوازده سال به‌طول انجامید و دراین سال آتش انداختن برمحصولات، سانحه‌ای آفرید.

هنگامی‌که‌آتش زبانه‌کشید باد شعله‌ها را تا معبدآتنا در آسه‌زوس[۳۹] رسانید وآنجا را کاملا بسوزانید. در آن‌حین وحال کسی نسبت به‌این حادثه توجهی نکرد. ولی در بازگشت لشکریان به ساردس، آلیاتس بیمار افتاد و ناخوشی او مدتی ادامه یافت. ازاین رو، اوخواه بنا برراهنمائی دیگری ویا اندیشهٔ خویش قاصدی به معبد دلفی فرستاده راجع به‌شفای خود پرسش کرد. ولی، تا معبد آتناکه طعمهٔ حریق شده بود بوسیلهٔ لیدیها مرمت نیافت پیشگوی آپولو از دادن جواب امتناع ورزید. این اطلاع دست‌اولی است که به‌من داده‌اند وآنرا از خادمان معبد شنیده‌ام ولی میلطی‌ها مطلبی براین ماجرا می‌افزایند حاکی از آنکه پریاندر فرزند سیب‌سلوس که دوست صمیمی تراسی بیلوس[۴۰] پادشاه آن زمان میلط بود از پاسخ هاتف دلفی به قاصدان آلیاتس، اطلاع یافته‌بودو شرح‌ماوقع‌را به‌تراسی بیلوس خبرداد، چه‌وی‌نیك‌میدانست

Marfat.com

آگاهی به‌موقع، لازمهٔ آمادگی وتوفیق درهر کاری است. پس از آنکه آلیاتس از مضمون پیام دلفی آگاه شد رسولانی به میلط فرستاد و امیدوار بود تا خاتمهٔ‌کار تعمیرات معبد ، سازشی بین طرفین حاصل شود. قاصدان روانه شدند در همان حال تراسی بیلوس تدبیر زیرکانه‌ای اندیشید وطبق اطلاعی‌که به دست آورده بود رفتار احتمالی آلیاتس را درست پیش‌بینی کرد. پس دستور داد همهٔ غلات شهر را خواه‌از انبارهای خصوصی یا مخازنی دیگر فراهم آورده درمیدان انباشتند و اعلام داشت تمام اهالی باعلامتی‌که وی می‌دهد باده‌نوشی وخوشگذرانی کنند . منظور او ازآن کار این بودکه قاصدی که از ساردس می‌آمده، در بازگشت آلیاتس را ازمقدارکلان غله‌که در کوچه‌های شهرانبار شده بود خواه‌ناخواه آگاه سازد و خبردهدکه سکنه سرگرم عیش و خوشی بودند .

ماموری‌که اهالی‌را درحال عیش وخوشی‌دیده وخبرآن‌را به تراسی‌بیلوس داده بود به ساردس مراجعت‌کرد. سپس از قراری‌که اطلاع دارم طرفین باهم پیمان صلح بستند زیرا آلیاتس که انتظار داشت میلطی‌ها به‌قحطی شدید دچار شده باشند از قاصد شنید که اصلاخطری پیش نیامده ومیلطی‌ها، نه‌فقط ازجهت آذوقه‌درتنگنا نبودند، بلکه وضع‌وحال، درست برخلاف‌آن‌بود. طبق‌مواد معاهده ازآن‌پس‌دوطایفه باهم‌دوست وهمدست‌شدند وآلیاتس به‌جای‌یك‌معبد دومعبد درآسه‌زوس‌آتن ساخت و سلامتی خویش را باز یافت. این بود سرگذشت آلیاتس و شرح نقار او با تراسی‌ـ بیلوس میلطی .

آریون وماهی بالدار

پریاندرکه داستان غیبگوئی را به‌تراسی بیلوس‌خبر داده بود فرزندسیپ‌ـ سلوس یگانه فرمانروای کورنت[۴۱] بود . سکنهٔ آنجا پیشامد غریبی‌راکه درزندگانی وی اتفاق افتاده بود به شرح زیر تعریف واهالی جزیرهٔ لسبوس صحت موضوع را تأییدکرده‌اند. داستان شگفت‌انگیز مزبور راجع به آریون یکی‌از مردم مرتیمنا و ممتازترین نوازندهٔ زمان خود بوده وتا آنجاکه ما اطلاع داریم وی نخستین‌کسی‌است که سرود باستانی یونان‌را ابتکار ونام‌گزاری کرده است و نمایشاتی هم از هنر نوازندگی خود درکورنت داده بود .

حکایت آن ماجرا از این قرار است‌که آریون سوار برنهنگ به تناریوم[۴۲] رفت . او بیشتر مدت‌را درخدمت پریاندر گذرانید تا روزی‌که سودای مسافرتی

Marfat.com

دریائی تا ایتالیا وسیسیل درسرش افتاد وبه‌این قصد خود جامهٔعمل پوشانید. اوبعداز پس‌انداز مبلغی هنگفت درآن شهر ، عزم بازگشت به‌کورنت‌کرد ودر تناریوم سوار کشتی کورنتی شد زیراکه نسبت به مردم آنجا بیش از سایرین اعتماد داشت . امـا همین‌که کشتی به وسط دریا رسید ملوانها درصدد افتادند اورا در دریا انداخته پولش‌را بربایند . آریون به فراست قصد ایشان را دریافت واستدعاکرد پولش‌را بردارند واز جانش درگذرند . اما التماس او نتیجه‌ای نداشت زیرا ملاحان به او گفتند اگر در خشکی قبری می خواهد خودکشی‌کند وگرنه زود خـود را در دریا بیندازد. چون آریون پی‌برد که آنها برای از بین بردن او عزم خود را جزم‌کرده‌اند، به‌امید آخرین چاره تقاضاکرد بر عرشهٔکشتی درکنار دکل ایستاده درحینی‌که جامهٔ نوازندگی خود را برتن دارد آوازی بخواند سپس خود را در دریا بیندازد. ملوانها که از خبر شنیدن آواز نامی‌ترین خوانندگان زمان بسیار شاد شده بودند همگی ازگوشه وکنار فراآمدند. آریون با جامهٔ خوانندگی در تن عود خود را به‌دست گرفته برعرشهٔ کشتی آهنگی بنواخت و سرودی دلنواز خواند و در همـان جامهٔ نوازندگی خود را به دریا انداخت.

کشتی، باز روانهٔ کورنت شد. آریون برپشت نهنگی سوار شده خود رابه تناریوم رسانید و در این‌جا پیاده شد، و در همان لباس نوازندگی، سرود خوانان به کورنت آمد و سرگذشت خود را تعریف کرد. پریاندر اظهارات او را زود باور نکرد. از این‌رو آریون را زیر نظر گرفت وهمه توجه خود را به آمـدن ملوانها معطوف ساخت و به مجرد بازگشت، آنها را احضار کرده پرسید، از آریـون چه خبری دارید؟ ملوانها جواب دادند او را زنده .و سلامت در تناریـوم بندر ایتالیا پیاده کرده‌اند. اما هنوز حرف آنها تمام نشده بود که آریون در همان وضع ولباسی که خود راازکشتی به‌دریا انداخته بود جلو آمد. ملوانها از مشاهدهٔ آن منظـره مبهوت ونگران شدند چون مشت ایشان باز شده بود وامکان انکار نداشتند . این بود شرح آن ماجرا به گفتهٔ کورنتی‌ها وسکنهٔ جزیرهٔ لسبوس و هنـوز در معبد تناریوم مجسمهٔ کوچك برنزی مردی سوار بر نهنگ، تقدیمی آریون، دیده‌می‌شود.

پس از جنگ بامیلط، آلیاتس که پنجاه وهفت سال پادشاهی کـرده بود درگذشت. او دومین نفر از خاندان خود بود که به‌معبد دلفی هدایائی فـرستاد، زیرا به‌مناسبت بازیافتن سلامت خویش‌قدح سیمین بزرگی تقدیم‌کرده بود وهمچنین سینی فلزی بسیار زیبائی که در معبد آنجا برجسته‌ترین هدایا محسوب می‌شود وآن

Marfat.com

کار، گلوکوس از مردم جزیره خیوس پیشقدم در صنعت جوشکاری است. بعداز آلیاتس پسرش کرزوس[۴۳] درسی‌وپنج سالگی جانشین پدر شد. اولین شهری که کرزوس مورد حمله قرار داد افزوس[۴۴] بود. وقتی سکنهٔ آنجا در محاصره‌افتادند از دیوار شهر خویش تا معبد آرتمیس[۴۵] ریسمانی کشیدند و با این رشتهٔ ارتباطی شهر خود را در پناه آن ربةالنوع قرار دادند. مسافت بین معبد وشهرکهنهٔ محصور یك میل بود. کرزوس که یورش خود را از پایگاه افزوس آغازکرده بودبا دستاویزهای گوناگون‌گله وشکایت به‌شهرهای ایونیا وائولی دست‌اندازی وهمهٔ یونانیان‌ساکن آسیا را وادار کرد که به او باج بدهند. آن‌گاه توجه خود را به ساختن کشتی معطوف ساخت تابه جزایر آن حدود هم تاخت‌وتازکند. اما وقتی‌که تمام اسباب کار فراهم‌شد، پیشامدی اورا ازآن‌اقدام‌بازداشت. یکی‌از اهالی‌پری‌ین‌به‌نام سیاس که بعضی‌ها گفته‌اند پیتاگوراس میلطی بود وارد ساردس شد ودر پاسخ‌کرزوس که‌راجع به یونان پرسشهائی کرده بود خبر دادکه جزایرنشین‌ها قصد دارندبا ده‌هزار سوار درساردس به‌اوبتازند. کرزوس این حرف را جدی تلقی‌کرد و با ابراز حیرت پرسید چه‌گونه آن‌کار امکان‌پذیر است؟ آیا سکنهٔ جزایر می‌خواهند سواره به‌لیدیا هجوم بیاورند؟ کاش چنان باشد.

راوی پاسخ داد: اعلیحضرتا، گویا بسیار هم میل داری مردم جزیره‌نشین‌را سواره در خشکی گرفتار سازی و به‌راستی که حق داری ولی آنها می‌دانندکه‌پادشاه برای هجوم به جزایر کشتی فراهم می‌سازد و از لحاظ آنها چه‌کاری بهتر از این خواهد بودکه با لیدیها در دریا روبه‌رو شوند، چون در این صورت خواهندتوانست از اقدام سلطان که برادران ایشان را در خشکی سرکوب ساخته انتقام بکشند. این تدبیر در تصمیم کرزوس تاثیر بخشید و می‌گویند به‌قدری هم مؤثر افتاد که او از قصد کشتی سازی چشم پوشید و با ایونیهای جزیره‌نشین پیمان دوستی بست.

سولون وکرزوس

غیر از کلیکی‌ها و لیکی‌ها، کرزوس به‌تدریج تمام طوایف ساکن مغرب رودخانه هالیس را تابع خود ساخت. بقیه یعنی فریژیها، میسی‌ها، ماریاندیها، کالیبیها، پافلاگونیها، تراکیها، ثیونیها، بیثیونیها، کاریها ، یونانیها ، دوریائی‌ها[۴۶] ائولیها وپامفلیها ، همگی به اطاعت او درآمدند. وقتی تمام این اقوام در زیر دست‌امپراتور

Marfat.com

لیدیا افتادند و ساردس به اوج شکوه و عظمت خود رسید خردمندان یونانی آن زمان که سولون[۴۷] آتنی برجسته‌ترین ایشان بود یکی بعد از دیگری به دیدارپایتخت لیدیا آمدند. سولون همان کسی است‌که برطبق درخواست هموطنانش قانون‌اساسی برای آتنی‌ها نوشت*. او در آن روزگار پیوسته درسفر و برآن سربودکه تا ده‌سال از شهرو دیار خود دور باشد، تاوادار نشود که هیچ‌یك از قوانینی را که تدوین‌کرده بود تغییر دهد. در واقع این علت غیبت اوبود، اما وانمود می‌کردکه قصدجهانگردی دارد، زیراکه بدون رضایت او آتنی‌ها امکان دخل و تصرفی درقوانین خودنداشتند چون قسم خورده بودند تا ده‌سال مقررات اورا بی‌کم و کاست اجرا و آزمایش‌کنند. پس به‌این سبب و همچنین بدون شك برای حظ خاطری‌که ازسیر درآفاق حاصل می‌شود سولون آتن را ترك‌کرد و بعد از مسافرتی تا قلمرو آمازیس در مصر به عزم دیدار کرزوس به ساردس آمد.

کرزوس اورا با نوازش بسیار درقصر خویش پذیرائی کرد و سه چهار روز پس از ورودش به‌ندیمان خود فرمود سولون را به تماشای گنجینه‌های شاهی برده گرانی سرشار وارزش همه‌چیز را نیز به‌او خاطرنشان سازند. وقتی‌که سولون‌ازبازدید همه‌گونه اشیاءگران قیمت درباری فارغ شدکرزوس روبه‌او کرده گفت: ای‌دوست آتنی، من دربارهٔ بینش و دانائی تو تعریف بسیار شنیده‌ام و می‌دانم که به‌قصدکسب خرد ودانش سفرهاکرده‌ای ازاین‌رو با علاقه‌ای سرشار از تومی‌پرسم:نیکبخت‌ترین کسی‌که تاکنون دیده‌ای کیست؟

عقیدهٔ سولون راجع به سعادت

مقصود از این‌پرسش آن‌بودکه‌کرزوس گمان می‌کرد خودش‌خوشبخت‌ترین فرد روی زمین است . اما سولون بدون هیچ‌گونه چاپلوسی وبی‌پروا آنچه راکه حقیقت می‌پنداشت اظهار داشته، گفت: او یك‌مرد آتنی و نامش تلوس بود.کرزوس از این جواب به حیرت افتاد و با حالت تغیر پرسید دلیل این ترجیح وی چیست؟ سولون گفت دو دلیل اساسی دارد یکی آنکه مردم‌شهر ودیار او در رفاه بودند و نیز پسرانی برومند داشت‌که آنقدر زیستند تا نواده‌های خود را دیدند و همه‌این فرزندان هنوز زنده‌اند. دوم اینکه طی عمر خود طبق موازینی که نزد ما گرامی است قرین آسودگی و خوشی زیست و بعدهم بامرگ افتخارآمیزی از دنیا رفت .

Marfat.com

او در نبردی با شهر همجوار در راه خیر و صلاح هموطنان خویش دلیرانه اظهار وجود، و افراد دشمن را تارومار کرد ومثل یك سرباز جان داد. آتنی‌ها اورا در همانجا که‌شهید شده بود با مراسمی پرشکوه قهرمانانه به‌خاك سپردند. از بیان این جزئیات دربارهٔ سعادت تلوس، بی‌شك منظور سولون آن بود که به پادشاه درس واندرزی داده باشد . ولی‌کرزوس به‌خیال آنکه سولون دست‌کم مقام دوم را به‌او خواهد داد باردیگر پرسید دومین مرد نیکبخت که دیده‌ای کیست؟ جواب شنید دو جوان از اهل آرگوس، کلئوبیس و بیتون نام، آن دونفر به اندازهٔ وافی وکافی اسباب معیشت و آسایش فراهم داشتند ، نیروی بدنی ایشان درمیدان‌های مسابقه به‌ثبوت رسیده بود خاصه بعد از پیشامدی که‌در این‌جا باز می‌گویم. روزی سکنهٔ آرگوس جشن ربةالنوع هرا[۴۸] را برگزار می‌کردند و شرط مسابقه آن بود که مادر آن دوجوان درگردونه‌ای‌که دوگاو آن را می‌کشیدند تا معبد، بتازد. اتفاقاًگاوها از کشتزار دیر رسیدند. بنابراین دو فرزندش که مشاهده کردند وقت مسابقه خواهد گذشت بند گردونه‌ای را که مادر آنها سوار بود بر شانه‌های خود بسته درحدود دوفرسخ راه پیمودند و به‌مقصد رسیدند. پس ازاین جهد و تلاش که جمع انبوهی شاهد آن بودند دوجوان مرگ غم‌انگیزی داشتندکه علامتی آسمانی بود مبنی‌براین که قدر مرگ بیش از زندگانی است. مردم، اطراف دو برادر گرد آمدند و نیروی بدنی آن‌دو را همی ستودند. زنان نیز به‌مادر این دو برادر می‌گفتند که با داشتن چنان فرزندانی نیرومند چه بانوی سعادتمندی است. مادر درحالی که از تحسین و ستایش افراد راجع‌به فرزندان خویش بسیار سرافراز شده بود دردرگاه ربةالنوع به‌دعا ایستاد و آرزو کرد به کلوبیس و بیتون که آن همه سرافرازی نصیب اوساخته بودند برترین خیر وسعادتی‌که ممکن است بهرهٔ آدمیزادهٔ فانی شود ارزانی دارد.

بعداز دعا و نیایش مادر ، مراسم قربانی وضیافت برگزار شد و همین‌که آداب جشن به پایان رسید آن دو جوان درمعبد به‌خواب رفتند و دیگر هم بیدار نشدند . سکنهٔ آرگوس مجسمهٔ آن دو برادر را فراهم ساخته به نشانهٔ قدر واحترام خاصهٔ خویش به معبد دلفی فرستادند. چون سولون برای مرتبهٔ دوم نیز دو جوان اهل آرگوس را نیك‌بخت خواند،کرزوس سخت رنجید ودر حالت پرخاش اظهار داشت : ای دوست آتنی، «آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو» چه، خوشبختی من درنظر تو ارزشی ندارد وگویا آنقدر هم ناقابل است که آنرا حتی با وضع و حال افرادی که برشمرده‌ای قابل مقایسه نمی‌شماری .

Marfat.com

سولون پاسخ داد : خداوندگارا، من می‌دانم که خدایان نسبت به‌شکوه و جلال آدمیان حسادت می‌ورزند واز گرفتاری ما بندگان خرسند می‌شوند و تو باز دم ازبخت و اقبال آدمیزاد می‌زنی ودراین باب سئوال پیش می‌آوری ، پس گوش فرادار. انسان در حین گردش زمین وزمان چه بسا چیزها می‌بیند ومی‌شنود که خلافش را آرزو دارد . چنین تصور فرماکه جمع مدت عمر هرفردی درحدود هفتاد سال باشد که شامل ۲۵,۰۰۰ روز می‌شود بدون آنکه روزهای کبیسه به شمار آید ویك سال در میان نیز یك‌ماه برآن مدت بیفزا تبا فصل‌ها درست درآیند ، آنگاه سی‌وپنج ماه زیاد خواهد آمد که برابر با ۱۰۵۰ روز دیگر می‌شود ، ازاین‌رو جمع عمر انسان ۲۷،۲۵۰ روزخواهد شدو ناملایمات حتی یك‌روز، مانند روز پیش‌نیست. پس ای کرزوس، آشکارا می‌توان دیدکه شالودهٔ زندگی افراد بشر تاچه اندازه بی‌اعتبار است، هرچندکه تو ثروت سرشارداری وبر اقوام بیشمار فرمانرواهستی، باوجود این تا روزی که دانسته شود سعید و کامروا از دنیا رفته‌ای از پاسخ سئوالت معذورم . ثروت و مال زیاد آدمیزاد را بیش ازبضاعت کافی نیك‌بختی نمی‌بخشد مگر آنکه طالع میمون و بخت همایون با او یاری کند و تا پایان عمر سعید وکامروا بماند، زیرا چه بسا توانگران‌که در حال نکبت وناراحتی مرده‌اند وبسا افراد متوسط‌الحال که سعادتمند زیسته و سعادتمند از دنیا رفته‌اند . دسته اول به دوجهت برعدهٔ دوم مزیت دارند درصورتی‌که وضع مستمندان به‌دلایل‌متعدد ازحال ثروتمندان بهتراست ، زیرا هرچند اغنیا در ارضای امیال خویش وسایل کافی ودر صورت پیشامدهای ناگوار اسباب جبران و چاره‌اندیشی به حد وفور دارند و کار فقیران ازاین جهت لنگ است باوجود این تهیدستان هرگاه بی‌طالع نباشند به احتمال زیاد از صدمهٔ ناملایمات آسوده خواهند زیست ، و علاوه برنعمت تندرستی از درد غم وملال مصون و صاحب فرزندانی سالم و دلبند خواهند شد و سیرت وصورت خوشایند خواهند داشت . پس اگر آدمی بطوریکه گفته آمد خوش‌طالع باشد و به همان سان‌که زیسته است از دنیا برود، در واقع همان‌کسی است‌که منظور حضرت شهریاری است و هم اوست که شایسته عنوان نیك‌بخت است . اما زنهار ، تاواپسین روز عمر آدمیزاد نرسیده باشد به او نام خوشبخت وسعید نتوان داد چون تاآن‌موقع آدم سعادتمندی نیست بلکه فقط فرد خوش‌طالعی است .

بدیهی است به کسی همهٔ نعمتها ارزانی نشده است چنانکه هیچ سرزمین هم قادر نیست تمام مایحتاج خودرا فراهم سازد و خواه ناخواه فاقد بعضی‌چیزهاست

Marfat.com

ونیکوترین کشور آنجاست که دارای نعمت‌های بیشتری است . کار بشر را نیز باید برهمین میزان و اساس قیاس کرد ولی آن کسی که اکثر مزایا را مهیا دارد وتا پایان عمر آنها را از دست ندهد و با دلی آسوده از دنیا برود ، ای کرزوس ، سروز من ، اورا می‌توان سعید نامید . پس باید توجه ما به‌عاقبت کار باشد وگرنه پندار وخیال امروز تو چه حاصلی دارد . بارها پروردگار لحظاتی چند ، نمای سعادت را درنظر بعضی‌ها جلوه‌گر می‌سازد و سپس همین افراد را به ورطهٔ بدبختی فرو می‌اندازد .

این گونه اظهارات ، کرزوس را خشنود نمی‌ساخت . او درنهایت بی‌اعتنائی فرصت داد سولون آنچه در دل دارد بازگوید و تردیدی هم نداشت که با آدم سبك مغزی روبه‌رو شده است ، زیرا چه کاری بیهوده‌تر از آن بود که به او تأکید شود که فقط سرانجام آدمیان شرط ومناط است و شکوه وجلال حال درخور اعتنا نیست؟ پس از عزیمت سولون ، کرزوس به صورتی خوفناك مکافات کشید که گویا ناشی از خشم خدا بود، چراکه او خود راکامرواترین فرد بشر می‌پنداشت . بدبختی او ازخوابی آغاز شد که دربارهٔ یکی از پسران خود دیده بود و آن عیناً اتفاق افتاد .

داستان آدراست

کرزوس دوپسر داشت ، یکی از جهت خلقت ، نقص طبیعی داشت زیرا هم کر بود و هم لال ، دیگری به نام آتیس که فرزندی بود از جهات خوشروئی و نیك‌رفتاری درحد کمال . کرزوس خواب دیده بود ، آتیس با ضربت سلاحی آهنین کشته خواهد شد . پس سراسیمه از خواب برخاست و زود برای او زنی خواست و ترتیبی داد که برخلاف سابق که همواره به حضورش درمیدانهای جنگ تأکیدمی‌کرد دیگر پسرش درنبردها شرکت نجوید بعلاوه همه قسم اسلحه و زوبین و نیزه را از دسترس او دور ودر اندرون خاص زنان. انبارکرد. چه نگران بود شاید سلاحی که بالای دیوار آویزان باشد برسر پسرش فرود آید . در دربار همه سرگرم تهیهٔ وسایل بودند که بیگانه‌ای تیره‌بخت که چند نقره اتهام قتل وجنایت در سیرت داشت به ساردس آمد .

وی اهل فریژیا و منسوب به خانوادهٔ فرمانروای آنجا بود . این مرد به‌قصر آمده ازکرزوس استدعاکردکه برطبق قانون لیدیها، او را از ننگ وعار جنایت پاك‌کند (این رسم لیدیها در یونان نیز هست)کرزوس مطابق درخواست او اقدام

Marfat.com

کرد . وقتی تشریفات آن کار به پایان رسید کرزوس که مترصد بود هویت مرد تازه‌وارد را کشف و نیز معلوم کند از کجا آمده است پرسید : ای مرد غریب نامت چیست ؟ و از کدام قسمت فریژیا به اینجا پناه آورده‌ای و چه کسی مرد یا زنی را کشته‌ای ؟

وی پاسخ داد : پادشاها ، من فرزند گردیاس هستم میداس جد من است، آدراست نام دارم ، من تصادفاً برادرم را کشته‌ام و اکنون در پیشگاه تابع فرمانم . پدرم از خانه بیرونم کرد و ازآنچه داشته‌ام محروم شده‌ام . کرزوس اظهار داشت خاندانهای ما با هم دوست بوده‌اند و تو به خانهٔ دوست خوش آمدی واگر درقلمرو من قصد اقامت داری آنچه مورد نیازت باشد فراهم خواهی داشت و بهتر است که ازبدبختی خود زیاده پریشان‌خاطر نباشی . پس آدراست درکاخ اقامت گزید . اتفاقاً همان روزها درکوهستان اولمپ در ولایت کاریا گراز عظیمی صدمات بسیار به مردم وارد می‌ساخت . این جانور مهیب عادت داشت گاهی ازلانهٔ خود درکوه پایین آید وکشتزارهای آن حدود را ضایع ونابودکند. میسی‌ها چندبار به‌هلاکتش برخاستند ولی اقدام آنها نتیجه‌ای نداد و هردفعه شکارچیان پیش از آنکه صدمه‌ای به او وارد سازند، خود آسیب دیدند. پس ناگزیر ازکرزوس کمك خواستند وعرض کردند، شهریارا،گراز بزرگی، به سامان ما راه یافته وکشتزارها را به‌کلی خراب می‌کند ، سعی ما آنست که اورا به دام اندازیم اما این‌کار از عهدهٔ ما ساخته نیست. پادشاها ، پسرت را با دسته‌ای از جوانان برنا و چند سگ تازی بفرست تا مارا از گزند این حیوان آسوده سازند . کرزوس خوابی را که دیده بود به خاطر آورد ودر پاسخ ایشان‌گفت دیگر نام فرزندش را تکرار نکنند، واظهار داشت‌که از فرستادن او معذور است ، ولی البته افراد زبده با وسایل کامل صید خواهد فرستاد ودستور خواهد داد برای نجات ایشان از شر آن جانور آنچه مقدور باشد معمول شود .

این‌جواب میسی‌ها راخشنودگردانید. اما درهمان حین آتیس که‌ازدرخواست آنها خبر یافته‌بود از راه‌رسید. جوانك وقتی دیدکرزوس از پیوستن او به‌گروه شکارچیان امتناع ورزیده است، به‌پدر خودگفت : پدرجان، چون شرط شهامت وبلندنامی آنست‌که من در فن شکار وپیکار مشهور شوم، واز آنجاکه ممکن‌نیست ابله و بزدلم بشمارید پس چرا نمی‌گذارید درهیچ‌یك ازاین‌دوکار ارجمند شرکت جویم. انصافاً تصدیق‌کنید از این‌پس در مقابل همگنان چه‌حالت زبونی وبیچارگی

Marfat.com

خواهم داشت ومردم درآینده نسبت به‌من چه‌قدر واحترامی خواهند گذاشت وهمسر جوانم راجع به‌من چه گمان‌خواهدکرد ؟ لابدخواهد گفت عجب‌شوهر بیمقداری نصیب او شده‌است. پدرجان، یا اجازه دهید همراه دستهٔ شکارچیان بروم ویابا دلیل‌موجهی مرا قانع‌کنیدکه آنچه راجع به‌من دستور می‌دهید عین‌صواب است.

کرزوس گفت : ای فرزند، البته تو بزدل وجبون واز قبیل افراد ناقابل وزبون نیستی، اینها علت مخالفتم نیست. حقیقت امر آنست‌که خواب‌دیده‌ام رشتهٔ عمرت دراز نخواهد بود وبه‌وسیلهٔ سلاحی آهنین‌کشته خواهی شد واین خواب خوفناك مرا برآن داشته است‌که درکار زناشوئی‌ات شتاب ورزم وبه‌همان دلیل نیز نمی‌گذارم همراه شکارچیان بروی. تا وقتی‌که جان دربدن دارم، برآن سرم که‌پسرم را ازآسیب‌های روزگار حفظ‌کنم ومانع شوم‌که در چنگ عفریت مرگ بیفتی. تو یگانه پسرم هستی زیرا برادرت‌که وجود ناقصی است درواقع فرزندی‌کامل نیست.

آتیس پاسخ داد : پدرجان، چون خواب سهمگینی راجع‌به‌من‌دیده‌ایدومانع شکار رفتنم می‌شوید، احدی حق‌ملامت شما راندارد. اما نکته‌ای‌رافراموش‌کرده‌اید که جادارد یادآوری‌کنم. شما خواب‌نما شده‌ایدکه من با سلاحی آهنین‌کشته خواهم شدکه دراین‌باره سخنی نیست امامگر گراز دست دارد؟ ومی‌تواند سلاحی راکه‌این همه ازآن بیم دارید بردارد؟ اگرخواب دیده بودید من با دندان‌گراز یابه‌وسیله‌ای مانند آن‌کشته می‌شوم حق باشما بودکه هرچه بیشتر احتیاط‌کنید درصورتی‌که وضع کار ازقرار دیگر است زیرا فرمودیدکه به‌وسیلهٔ اسلحه‌کشته خواهم شد پس اجازه دهید من نیز بروم، چون هدف، شکار جانور است نه‌گلاویزشدن با افراد دیگر.

کرزوس گفت : پسرجان چنانکه باید وشاید مرا متقاعدکردی وتأویل تو راجع به‌خوابم از تعبیر خودم بهتر است. از این روی جز تغییر رأی چاره‌ای نیست ومی‌توانی با دستهٔ شکارچیان بروی. سپس پادشاه آدراست را احضار وبه او فرمود که تو بی‌آنکه‌گناهی داشته باشی باگرفتاری بزرگی به‌من پناه‌آوردی درحالی‌که لکهٔ ننگی در سیرت وصورت خود داشتی. من دربارهٔ تو آداب تطهیر معمول داشتم وتو را در خانه‌ام جادادم وبرای آسایش تو از تهیهٔ وسایل وبذل مال دریغ نکردم. حال درقبال آن نیکی‌ها خدمت متقابل شایسته‌ای از تو انتظار دارم. درخواستم اینست‌که‌دراین‌گروه عازم شکارگراز نگهبان فرزندم باشی واو را از خطرات بین راه حفظ‌کنی . به‌علاوه بسیار به‌جاست‌که درصدد ابراز شایستگی خود به نحوی‌که درخور بلندنامی خانوادگی تو است باشی، به‌علاوه تو مردی رشید ونیرومندهستی.

Marfat.com

آدراست پاسخ داد : پادشاها، من‌درشرایطعادی به‌چنین‌کاری‌نمی‌پرداختم، زیرا هرکس‌که درمظان بدنامی است نباید باکسانی‌که پاکدامن هستند محشور ومعاشر شود. در واقع دلم به‌این‌کار نیست وعوامل گوناگونی مانع دخالت من است، ولی چون فرمان شماست وضع کاملاً عوض می‌شود وبرعهدهٔ چاکر است‌که در جبران‌لطف وعنایت شاهانه اقدام‌کنم. ازاین‌رو آمادهٔ اجرای دستور هستم وراجع بـه حفاظت شاهزاده نیز آنچه از دستم برآیدکوتاهی نخواهد شد ومی‌توانید به‌بازگشت قرین سلامت او اطمینان داشته باشید.

پس‌از آنکه آدراست پاسخ خود را تمام‌کرد،گروه شامل نفرات وتازیها باهم‌روانه وزود به‌حدودکوهستان‌اولمپ‌وارد شدند وباچشمان‌کاملاً باز درجستجوی گراز بودند وتاجانور راازدور دیدند به‌محاصره‌اش پرداخته‌ازهرسو نیزه‌بینداختند. درآن حین آدراست غریبه، همان‌کسی‌که‌کرزوس لکهٔ ننگ را از دامنش زدوده بود به‌طرف هدف، نیزه انداخت. اما از بد روزگار نیزه‌اش به شاهزاده اصابت‌کرد وبدین منوال خواب‌کرزوس به‌حقیقت پیوست.

قاصدی سراسیمه به‌ساردس آمده ماجرای برخورد بـاگراز وکشته‌شدن شاهزاده را بازگفت. این خبر جانکاه بود واثرش آن‌گاه وخیم‌تر نمودکه معلوم شد ضارب همان مردی است‌که پادشاه تطهیرش‌کرده است. کرزوس به‌خاطر این تیره‌بختی وماتم خویش در درگاه زئوس، پروردگار جهان به‌دعا برخاست واو را به‌منزلهٔخدای خیر وثواب به‌شهادت خواست وزاری‌کنان‌گفت‌که چگونه از دست مهمان خود به چنان ذلتی گرفتار شده است وباز زئوس‌را به‌عنوان نگهبان کانون خانوادگی به گواهی ویاری طلبید زیراکه وی قاتل فرزند خود را در خانهٔ خویش پناه داده بود وباردگر زئوس را به منزلهٔ خداوند مهر و داد ندا دادکه چه‌گونه عنصری‌را که بـا قصد نگهبانی فرزندش فرستاده بود به‌دشمنی نابکار مبدّل شد.

طولی نکشیدکه لیدیائیهای حامل جنازه بازگشتند وقاتل تیره‌بخت نیز از دنبال فرارسید وسرافکنده جلو نعش بایستاد ودر حالت بیچارگی وتسلیم هر دو دست خود را به‌سوی پادشاه دراز واستدعاکردکه زود در همانجاگردنش را بر روی جنازهٔ شاهزاده قطع‌کنند وگفت بدبختی خودم به‌حدکافی بلای جانم نبودکه اکنون وجود بزرگواری راکه لکهٔ‌گناهم رازدوده است ماتم دارکرده‌ام؟ دیگر تاب‌کشیدن بار زندگی را ندارم.

کرزوس باوجودکوه اندوهی‌که بر دلش سنگینی می‌کرد از اظهارات او

Marfat.com

بسیار متأثر شدو گفت : ای دوست چون خودت را شایستهٔ اعدام می‌دانی چه توقع دیگری از تومی‌توان داشت وبدین منوال در واقع حکم عدالت جاری شده است. تو مسبّب این بدبختی من نبودی زیرا قصدکشتن فرزندم را نداشتی، هرچند او با ضربتی‌که تو وارد ساختی ازبین رفته است. گناه ازقضا وقدر آسمانی است‌که مرا از آنچه در پیش داشتم اخطارکرده بود. کرزوس باتشریفات تمام جنازهٔ فرزند را به‌خاك سپرد وهمین‌که مراسم‌تدفین برگزار شدووضع به‌صورت آرام وعادی‌برگشت آدراست فرزندگُردیاس نوادهٔ میداس‌که برادر خود راکشته ومیزبان خویش را به‌ورطهٔ تیره‌روزی انداخته بود، به‌یقین دانست‌که تیره‌بخت‌ترین فرد روی زمین‌است پس‌کاردی در سینهٔ خود فرو برد وهمانجا برگور دوست، جان داد.

کاهنهٔ دلفی

کرزوس دوسال درمرگ فرزندش عزادار بود تا وصول خبری از ایران به روزهای ماتم او خاتمه بخشید. کوروش فرزندکمبوجیه، امپراتوری آستیاگس را برانداخته بود و رفته رفته بر نفوذ وقدرت دولت ایران می‌افزود. این خبر خیالاتش را پریشان وسخت نگرانش ساخت‌که آیا می‌تواند پیش‌از آنکه دیر شود، ازگسترش قدرت ایرانیان جلوگیری‌کند؟ وبااین نیت‌واندیشه، بی‌درنگ‌به آزمون بخت‌ومطالع خویش پرداخت. ازاین‌رو قاصدی نزدکاهنهٔدلفی‌وپیشگویان دیگروازآن جمله هاتف معبد برانخید[۴۹] در میلط فرستاد وچون از پیامهای واصل خشنودی خاطر حاصل نکرد قاصدی هم نزد پیشگوی آمون[۵۰] در لیبی روانه‌کرد. منظورش از این اقدامات آزمایش دانش وبینش غیبگویان ومزید اطمینان وپی‌بردن به‌این حقیقت ورازبود که آیا می‌تواند دلگرم وامیدوار به‌پیروزی، بادولت پارس مقابله‌کند.

وی به قاصدانی‌که برای سنجش بخت واقبال خویش فرستاده بود دستور داد در روز صدم از تاریخ عزیمت، ازکاهنهٔ معبد استفسارکنندکه در همان روز کرزوس به‌چه‌کاری سرگرم است وفرمودکه پاسخ پیشگویان رابنویسند وبه ساردس همراه بیاورند. جواب هیچ‌یك از هاتفان مگرکاهنهٔ معبد دلفی‌ثبت وضبط نشده‌است. پس تا لیدیها با حالت توکل قدم به‌درگاه معبدگذاشتند وپیش‌از آنکه برطبق‌دستور پادشاه لب به سخن بگشایند، هاتف در شعر زیر جواب داد :

«من قدرت آنرا دارم که دانه‌های شن سواحل را شمرده وسطح اقیانوس

Marfat.com

را مساحت‌کنم.

«حرف‌کرها ولالها وصدای سکوت مطلق رامی‌شنوم

«بوی لاك‌پشت به‌مشام می‌رسد،

«گوشت‌گوسفند در دیگ مسی می‌جوشد،

«پاتیل زیرین مسی وسرپوش آن نیز مسی است،»

قاصدان جواب غیبگو را برنوشته وبه ساردس بازگشتند. وقتی‌که سایر مأموران نیز با جوابهای دریافتی‌مراجعت‌کردندوکرزوس طومارها راگشودومضمون آنها را ملاحظه‌کرد، هیچ‌کدام از پاسخ‌ها جز پاسخ هاتف دلفی او را تحت‌تأثیرقرار نداد وهمین‌که جواب دلفی راشنید با احترام وستایش عمیق آنرا ستوده، اظهارداشت فقط هاتف دلفی حقیقت را بیان داشته است زیراکاری راکه او درآن لحظه انجام می‌داده بی‌کم وکاست بازگفته است وبه‌راستی‌که پیامش عین حقیقت بوده‌است ، زیراکرزوس پس‌ازگسیل داشتن مأموران خود، درصددکاری برآمدکه حتی‌تصورش هم آسان نبود. او در روز معهودگوشت‌گوسفندولاك‌پشت رابه‌دست خود ریزکرده، آنرا در دیگ مسین‌که سرپوش مسی داشته براجاقی پخته بود.

این‌بود پاسخی‌که‌کرزوس از دلفی دریافت داشت. این‌که قاصدان لیدیائی که به‌معبد ایناروس اعزام شده وپس‌از انجام مراسم لازم از هاتف سئوالاتی‌کرده بودند چه پاسخی آورده‌اند من چیزی برای‌گفتن ندارم اماکرزوس می‌پنداشت‌که کلام پیشگوی آنجا نیز خالی ازحقیقت نیست.

آن‌گاه‌کرزوس برای خشنودی خاطرآپولو* دلفی باقربانیهای ممتاز جهد فراوان‌کرد تا عنایت ونظر لطف خداوندی را نسبت به‌عمل‌واقدامی‌که در پیش داشت هرچه بیشتر جلب‌کند، ودستور داد اهالی لیدیا نیز به فراخور بضاعت خود به‌نیت دعاوستایش قربانی‌کنند، وی‌نذرهای‌فراوان‌دیگری‌هم‌کرد. اقلام‌مزبورتمامی‌هدایایی نبودکه‌کرزوس به‌معبد دلفی فرستاد. او دو قدح بزرگ، خاص آمیختن شربت وشراب یکی زرین ودیگری سیمین نیز تقدیم‌کرد. قدح طلاکه تقریباً نیم تن وزن دارد اکنون جزو گنجینهٔ شهرکلازومنه است وقدح نقره‌که‌گنجایش بیش‌از پانصدهزار رطل شراب دارد درکنار درگاه درونی معبد قرار دارد. ظرفیت قدح‌ها را بدان‌جهت می‌دانم که سکنهٔ دلفی در جشن معروف تیوفانیا آن‌ها را برای آمیختن شراب‌به‌کار می‌برند وآن شاهکار صنعتی بسیار جالب توجهی است وجادارد بنابرگفتهٔ اهالی‌آنجا نقل‌کنم‌که‌گویا تئودوز حاکم جزیرهٔ ساموس آنرا اهداءکرده است.

Marfat.com

لیدیائی‌هاکه مأمور بردن هدایا بودند به‌دستورکرزوس می‌بایستی از پیشگویان بپرسند آیا صلاح اوهست‌که ضد دولت ایران برخیزد ولشکر خود را به‌کمك یارانش تقویت‌کند. ازاین‌رو ایشان در بدو ورود به‌مقصد، با رعایت آداب مقرر هدایا را تقدیم وسئوال خود را به‌شرح زیر عنوان‌کردند : «کرزوس پادشاه قوم لیدیا وسایر اقوام با اعتقاد راسخ به‌این موضوع‌که آن هاتفان یگانه غیبگویان واقعی جهان هستند، این تقدیمی‌ها راکه برازندهٔ قدر آسمانی خداست ارسال‌داشته واستفسار می‌کند آیا صلاح اودراین هست‌که با دولت ایران به‌جنگ پردازد ودراین راه متحدانی نیز فراهم سازد؟».

هاتفان به‌این پرسشها پاسخ مشابهی داده پیش‌بینی‌کردندکه اگرکرزوس به پارسیان بتازد بنای امپراتوری بزرگی فرو خواهد ریخت وبه‌او توصیه‌کردند با تواناترین دولت یونانی‌نژاد هم‌پیمان شود.

جواب پیشگویان،کرزوس را نیك خشنودساخت. او هیچ اندیشه‌ای به‌خاطر خویش راه ندادکه شاید امپراتوری خود او نابود شود، وبرای ابراز خشنودی‌خویش باز هدایائی نزد پیشگویان دلفی وازجمله دوسکهٔ طلا برای هرنفر فرستاد واز پیش هم معلوم‌کرده بودکه آنها چند نفرند. بعلاوه اهالی دلفی راحق تابعیت دائمی‌لیدیا بخشید وبه‌هریك از سکنهٔ لیدیا نیزکه طالب تابعیت بودند همین امتیاز را داد،بعلاوه آنها را از پرداخت مالیات معاف ومقرر داشت در مجالس رسمی در صف اول جلوس کنند وهنگام استعلام رأی هاتفان حق‌تقدم با آنها باشد.

به‌هنگام ارسال هدایای جدید،کرزوس بارعایت‌آداب وآئین، مطلب‌جدیدی از پیشگو پرسید، چون‌وی باهرپاسخ دلخواه‌به پرسش تازه‌ای ترغیب می‌شد.این‌بار پرسید آیا دورهٔ پادشاهی او به درازا خواهدکشید؟ جواب آمد : «روزگاری فرا خواهد رسیدکه استری بر تخت فرمانروائی ماد خواهد نشست‌که درآن‌صورت، ای فرزند لیدیا، ای ظریف‌پا، از راه شنزار رودخانهٔ هرموس (گدیزچای فعلی) فرارکن، وهیچ‌گونه درنگی را جایز مشمار واگر فرار تو حمل بر بزدلی شود باز عارمدار.»

این پاسخ، از تمام پیامهای پیشین،کرزوس را بیشتر خشنودگردانید چون نمی‌توانست باورکند استری فرمانروا شود وآنرا دلیل وعلامتی انگاشت براین‌که خودش وبازماندگانش پادشاهی طولانی خواهند داشت. آن‌گاه توجه خود را به‌جستجوی همدستی از میان نیرومندترین دولت‌های یونانی‌نژاد معطوف ساخت وتحقیقاتش نشان دادکه لاکدمونها (اسپارتیان) برجسته‌ترین قوم یونانی می‌باشند

Marfat.com

وآتن عمده‌ترین دولت یونانی به‌شمار می‌رود.

هیپوکراتس

اما ضمناً به‌این نکته برخوردکه آتنی‌ها با یکدیگرکشمکش ونقار دارند ودرآن روزگار تابع حکومت خودسرانهٔ پیزیستراتوس[۵۱]فرزند هیپوکراتس[۵۲]هستند. هنگامی‌که هیپوکراتس سمت رسمی نداشت ودر جشن اولمپیاد شرکت‌کرده بودواقعهٔ فوق‌العاده‌ای اتفاق افتاد. اوبر طبق رسم وقرار حیوان سهمی خود را قربانی‌کرد وگوشت قربانی را باآب در دیگی ریخته بی‌آنکه آتشی در زیر اجاق روشن باشد آن را جوشانید. تصادفاً خیلون[۵۳] اسپارتی از آن‌حدود می‌گذشت وچون نگاهش به‌آن صحنه افتاد به هیپوکراتس توصیه‌کردکه از زناشوئی وآوردن فرزند خودداری کند واگر زن دارد رهاکند وهرگاه پسری دارد اورانیزازخود دورسازد.هیپوکراتس از اجرای توصیهٔ خیلون امتناع ورزید.

چندی بعدازآن واقعه پسرش پیزیسترات تولد یافت وهنگامی‌که درآتیکا[۵۴] بین دهات ساحلی‌که تابع رهبری مگاکلس[۵۵] فرزند الکامنس[۵۶] بودند ومهاجران‌مقیم جلگه‌که از لیکورگوس[۵۷] اطاعت‌می‌کردند، آتش‌کشمکشهای داخلی روشن شده‌بود، پیزیسترات برای احراز مقام زمامداری جبههٔ سوم‌آراست. اوگروهی رابا خود هم‌آهنگ ساخته به‌عنوان سردستهٔ مردم‌کوهستانی‌که بیچاره‌ترین افراد جامعه بودند برخاست ونیرنگ زیر را به‌کار بست :

او بدن خود وقاطر مرکوبش را مجروح ساخت وبا همان حالت دلخراش به‌بازار شهر درآمد وچنین وانمودکردکه وقتی از شهر بیرون می‌آمده دشمنانش بر او تاخته قصد نابودی‌اش را داشته‌اند،که ناچار فرار اختیار وبه اتکای آوازه‌ای‌که هنگام فرماندهی در جنگ با مگارا[۵۸] به‌دست آورده بود ودر آن‌نبرد نسا[۵۹] راکه اهمیت بسیار داشت فتح‌کرده بود از اهالی آنجا خواست‌که به‌عنوان نگهبانی،عده‌ای به‌او بدهند. آتنی‌ها فریب این نیرنگ او را خورده دسته‌ای برای حفاظتش تعیین واین نفرات با او عزیمت‌کردند. آنها به‌جای نیزه چماق،که برطبق معمول اسلحهٔ رستهٔ نگهبانی بود در دست داشتند.

پیزیستراتوس

با یاری این افرادپیزیسترات آکروپلیس (ارگ‌آتن)[۶۰] را تسخیر کرد و از آن

Marfat.com

پس حاکم این شهر شد. وی سیاست انقلابی نداشت وبانظم وترتیبی قابل تحسین حکومت‌کرد بدون اینکه درصدد تغییر دادن قوانین برآید ویا اقدامات عادی و جاری هیأت داوران (افورها) را مختل سازد.

دوگروه پیروان مگاگلس ولیکورگوس به‌زودی به‌هم‌پیوستند وپیزیسترات را از آتن بیرون‌کردند. بنابراین در وهلهٔ اول، او حکومت خودسرانهٔ خویش را پیش‌از اینکه اساس آن‌قوام واستحکام یابد از دست داد ولی دشمنانش بار دیگر دچار نفاق شدند وکارمگاکلس چنان لنگ شدکه ناچار به پیزیسترات پیشنهاد اتحاد وهمدستی داد ونیز وعده‌کرد او را درباز یافتن زمام حکومت یاری‌کند مشروط براینکه درصورت‌پیروزی، دخترش‌رابه‌زنی اختیارکند.پیزیسترات باشرط‌پیشنهادی موافقت‌کرد وبرای آنکه باردیگر برمسند اقتدار دست یابد آن دو نفر باهم‌تمهیدی به‌کار بردندکه به‌نظر من احمقانه‌ترین نیرنگی است‌که در صحایف تاریخ به‌ثبت رسیده است.

یونانیان هیچ‌گاه افرادی ساده‌لوح نبودند واز روزگاران پیش، در اثر هوش وکیاست خویش بردیگر اقوام مزیت داشتند واز میان یونانیان آتنی‌ها در فطانت وتدبیر سرآمد همه‌به‌شمار می‌رفتند. باوجود این چنین نیرنگی ابلهانه برضد ایشان به‌کار برده شد. در دهکدهٔ‌پانیا، زنی‌بسیاربلند بالا ورشید به‌نام‌فیا[۶۱] می‌زیست که تقریباً شش پا قد وقامت داشت. همدستانش او را بیاراسته وبرگردونه‌ای سوار کردند وپس‌از آنکه ترغیبش‌کردند اطوار ورفتاری عجیب از خود نشان دهدروانه‌اش ساختند. قاصدان‌که از جلو در حرکت بودند آتنی‌ها را دعوت وتأکیدکردندکه از بازگشت پیزیسترات استقبال‌کنند زیراکه ربةالنوع آتنا نسبت به‌او عنایت نموده شخصاً او را به‌مقرّش در آکروپلیس می‌آورد. این خبر دروغ در سراسر شهرانتشار یافت تابه‌گوش نفرات داخل ارگ رسیدکه پیزیسترات به‌آتن باز می‌آید. سکنهٔ‌شهر واطراف چون یقین‌کرده بودند آن بانو یعنی فیا خود ربةالنوع است در پیشگاه او به نیایش برخاستند وبا آغوش باز از پیزیسترات استقبال‌کردند.

پیزیسترات پس‌از بازیافتن قدرت‌که از راهی ناصواب به‌دست آورده بود بر طبق قولی‌که داده بود با دختر مگاکلس عقد نکاح‌بست اما بنابرشایعه‌ای که‌درخانوادهٔ مگاکلس رواج یافته بودکه وی‌وجودمنحوسی‌به‌شمارمی‌رفت ونیزپسرانی رشید وبرنا داشت ونمی‌خواست از زن جدید صاحب فرزند شود وبرای آنکه از بارداری این بانو جلوگیری‌کند از آمیزش طبیعی با او خودداری ورزیده، ارتباط را به راه‌غیر

Marfat.com

عادی انداخت. زنش یك‌چند این رفتار وهن‌آور او را در سکوت محض تحمّل‌کرد ولی سرانجام وشاید هم در مقام پرسش، موضوع رابه‌مادر خود بروز داد ومادرش مگاگلس را از ماجرا آگاه ساخت واو از این توهین نسبت به‌خودودخترش‌به‌قدری خشمگین شدکه ناگزیر اختلاف ونقار خود را با دشمنان سیاسی‌کنار گذاشت.

خطر جدید پیزیسترات را ناچار به جلای وطن کرد. او به اریتریا رفت و ماجرا را با پسرانش در میان نهاد. عقیدهٔ هیپیاس[۶۲] که مترصد استرداد قدرت‌از دست رفته بود زود مورد قبول واقع شد. پس شروع به جمع‌آوری افراد از بلادی کردند که با منظور ایشان نظری مساعد داشتند. بعضی از شهرها مبلغ هنگفتی‌دادند ولی مساعدت مالی شهر تبس[۶۳] از همه بیشتر بود. پس از چندی عده‌ای چریك‌وار از شهر آرگوس در پلوپونس[۶۴] نیز به آنان پیوستند. شخصی به نام لوکدامیس از ناکسوس[۶۵] حمایت خویش را به‌صورتی بسیار هیجان‌انگیز نشان داد، هم مبلغی پرداخت وهم نفراتی روانه ساخت وسرانجام اسباب یورش به‌آتن چنانکه بایدوشاید فراهم شد. از تاریخی که ایشان اریتریا را ترك و باز به‌آنجا مراجعت کردند ده‌سال طول کشید.

اولین جائی که در آتیکا به تصرف درآمد ماراتن[۶۶] بود. در آنجاطرفداران ایشان از شهر به اردوگاه آمده وکسانی دیگرکه حکومت خودسرانه رابردموکراسی ترجیح می‌دادند از دهات به‌جبههٔ آنها پیوستند. درحینی‌که پیزیسترات سرگرم گردآوری وسایل هجوم بود، باوجود دست‌اندازی به ماراتن، باز آتنی‌ها به اقدام او اعتنائی نکردند اما انتشار این خبر که‌وی به‌قصد تسخیر آتن می‌آید همگی راضد مهاجران بازگشته، سخت برانگیخت و با پیزیسترات که از ماراتن پیشروی می‌کرد درجوار معبد پاله‌نیس[۶۷] آتن زدو خوردی اتفاق افتاد. در این‌جا آن دو گروه روبروی هم فرا ایستادند و به‌حکم تقدیر تصادفاً در همانجا آمفی‌لوتوس هاتف آکارنانیا[۶۸] باپیزیسترات برخورد و دربارهٔ او به شرح زیر پیشگوئی کرد:

«دامی افکنده و رشته‌های آن از هرسو پراکنده است، در شبی مهتابی چریکها فرا خواهند آمد واز طرف دریا نیز، نیزه‌ها فرو خواهد بارید».

پیزیسترات دلالت این کلام الهامی را دریافت و به‌اعتبار پیام هاتفان فرمان پیشروی داد. در آن موقع آتنی‌ها عده‌ای در شهر سرگرم صرف ناهار و گروهی نیز بعد صرف طعام مشغول طاس‌بازی ویا درحال استراحت بودند . از این‌رو پیزیسترات به مقاومتی برنخورد. آتنی‌ها پابه فرار نهادند و پیزیسترات با نیرنگی

Marfat.com

زیرکانه راه به‌هم پیوستن دوبارهٔ آنها را بست و جهدی تمام کرد که همواره‌پراکنده باشند و به‌فرزندان خود دستور داد که از جلو او بتازند. ایشان به هر دسته‌ای‌که می‌رسیدند برطبق فرمان پدر خود، به افراد تأکید می‌کردند که ترسی نداشته باشند و به خانه‌های خویش بازگردند.

آتنی‌ها مطابق این توصیه رفتار کردند و بدین منوال سومین بارپیزیسترات صاحب اختیار شهر شد. آن‌گاه وی‌درصدد افتاد قدرت خود رابرپایهٔ محکمی‌استوار سازد. دستهٔ نگهبانی تشکیل داد و ازمنابع گوناگون باج گرفت. قسمتی ازعایداتش از سرزمین آتیکا و مقداری هم از املاك سواحل رودخانهٔ استریمون تأمین شد وآن عده از کودکان آتنی را که‌درشهر مانده و سراسیمه فرار نکرده بودند اسیر ساخته به‌ناکسوس (که تسخیر و به‌لوگدامیس واگذار کرده بود) برای نگاهداری فرستاد و بالاخره جزیرهٔ دلوس را نیز پاك وتمیز کرد. منظورش از آن‌کار پیروی ازارشاد هاتف بود و به این ترتیب اقدام‌کرد که تمام اجسادی راکه دردیدگاه معبد دفن شده بود به محل دیگر در جزیره انتقال داد. بدین منوال پیزیسترات نفوذ غیر قابل‌رقابتی در آتن به‌دست آورد. عده‌ای از آتنیها در جنگ کشته شدند و بقیه نیز با مگاکلس ترك شهر و دیار کردند.

اسپارت

این‌بود وضع وحال آتن هنگامی که کرزوس مقصود خویش را استفسار کرده‌بود. سپس وی درصدد برآمد راجع به اسپارت هم اطلاعاتی به‌دست بیاورد و معلوم شد، لاکدمونها پس از مدتی پریشانحالی و گرفتاری در مبارزهٔ خودباتگا[۶۹] پیروز شده‌اند (همان شهری‌که در عهد حکومت مشترك لئون و آگاسید در برابر لشکر ظفر نشان ایشان مقاومت‌کرده بود.) درموارد دیگرآنها ازحیث‌اموردا‌خلی‌ونیز روابط خارجی بدترین حکومت را در تمامی یونان داشتند زیرا مجاز نبودند هیچ‌گونه رابطه‌ای با بیگانگان برقرار سازند، اما در این دوره دولت ممتازی داشتند. علت این تفاوت و بهبود را ذیلا شرح خواهم داد. لیکورگوس که یك اسپارتی برجسته بود نزد هاتف دلفی رفته همین‌که به‌درگاه معبد واردشد این‌کلام را به‌عنوان خوشامد شنید:

«ای لیکورگوس که به درگاه من فرا آمده‌ای، توکه در پیشگاه زئوس و خدایانی که در کوهستان اولمپ جایگاه دارند مقرب و گرامی هستی، نمی‌دانم

Marfat.com

تورا بشر بشمارم یا از اولیاء در هرحال رجای واثق دارم که منزلت خدایان یابی».

می‌گویند سبك حکومت کنونی اسپارت را هم هاتف غیبی بـه او الهام کرده بود، ولی خود لاکدمونها اظهار می‌دارند که لیکورگـوس آن شیوه را از حکومت جزیره کرت اقتباس کرده بود و هنگام سرپرستی نوادهٔ خود لئوپوتاس[۷۰] برسریر پادشاهی اسپارت، وقتی که کفالت امور را برعهده داشت آن رسم و ترتیب را به مرحلهٔ اجرا گذاشت و شکی نیست که تاآن مقام را احراز کـرد در قانون تغییراتی اساسی داد و جهد فراوان مبذول داشت تا مقررات جدید بی‌کم وکاست اجرا شود. سپس تشکیلات لشکری را تجدید و ترتیب غذا خـوردن دسته جمعی سربازان و رسدبندی‌های تازهٔ نظامی شامل گردان، گروهان و جوخه‌ها راتمهید کرد. بعلاوه سازمان تازهٔ اداری در دستگاه افورها[۷۱] وارشدان قوم داد. با این تغییرات وی بنای حکومت اسپارت‌را برشالودهٔ تازه‌ای گذاشت. وقتی لیکورگوس درگذشت به‌افتخار او معبدی برپا گشت و هنوز اهالی آنجا او را ستایش واحترام تمام می‌کنند. اسپارتیان از برکت خاك و زمین خوش‌استعداد و کثرت جمعیت مثل درختی تناور و نیرومند رشد و ترقی کردند و چون از آنچه داشتند خرسند نبودند به‌زودی این سودا در سر ایشان افتاد که از آرکادیها برترند. پس این موضوع را با هاتف دلفی درمیان گذاشتند وقصدشان هم دست‌اندازی برسراسرآن‌حدود بود و جوابی به‌شرح زیر رسید: «تصرف آرکادی؟[۷۲]چه توقع بیجائی! واگـذاری آنجا امکان‌پذیر نیست. در آرکادی بسا افراد که ذرت‌خوارند و شما را بـه آنجا راه نخواهند داد ولی چون اهل مضایقه نیستم تگا را به شما خـواهم داد تا در آنجا پای‌کوبی کرده و جلگهٔ دلپذیرش را با ریسمانی اندازه‌گیری کنید.»

لاکدمونها که‌به‌کنه معنی این پیشگوئی پی نبرده بودند، درصدد برآمدند از تصرف بقیه آرکادی درگذرند و به تسخیر تگا بپردازند و از انقیاد سکنهٔ آنجا به‌قدری‌هم مطمئن بودندکه زنجیرهائی همراه خـود بردند اما در نبـرد شکست خوردند، آنها که اسیر افتادند با زنجیرهائی که خود آورده بودند دربند وناگزیر شدند سراسر جلگهٔ تگارا بنده‌وار با ریسمان مساحت‌کنند. تا زمان من آن‌زنجیرها درتگا دیده می‌شود و برگرداگرد لبهٔ معبد الا در آتن آویزان است.*

Marfat.com

استخوانهای اورست

در زدو خوردهای قبلی تگا با اسپارتها غالباً اسپارتها مغلوب می‌شدند ولی در زمان کرزوس و دورهٔ پادشاهی آناکساندرید[۷۳] و آریستون[۷۴] پیروزی نصیب آن دو شد. ماجرای غلبه و چیرگی آنهااز این‌قرار است‌که پس‌از شکست‌های پی‌درپی، ایشان قاصدانی به‌معبد دلفی فرستاده استفسار کردندکه درنبرد با سکنهٔ تگا ازکدام رب‌النوع استصواب کنند. هاتف غیبی بشارت داد که در صورتی غالب خواهند شد که استخوانهای اورست[۷۵] فرزند آگاممنن[۷۶] را به‌جای اصلی خود باز گردانند. آنهاکه نمی‌دانستند گور او کجاست بار دیگر در مقام استعلام برآمده پرسیدند پیکر او در کجاست؟ جواب رسید:

«تگا در آرکادی، در جلگه‌ای هموار، در آنجاکه دوفشار قوی وزش هواست و ضرب‌و ضربت متقابل و ناله درمقابل ناله و زاری است، در آنجا زمین‌که بخشایندهٔ حیات و هستی است جسد فرزند آگاممنن را در آغوش دارد، آنرااز تگا به‌جای اصلی خود بازگردانید تا پیروزی از آن شما گردد.»

این غیبگوئی دریافتن جسد، ایشان‌را بیش ازپیام و راهنمائی قبلی به‌مقصود نزدیك نکرد پس همه‌جا را جستجو کردند باز نتیجه‌ای به دست نیامد تا آنکه لیکاس[۷۷]که در دستهٔ ماموران برجستهٔ اسپارتی به‌نام آگاترگی[۷۸] یا «خدمتگزاران ممتاز» بود راز این معما را پیداکرد. آگاترگی‌ها پنج‌نفر از ارشدان اسپارت بودند که هرساله دستهٔ سواره نظام را ترك می‌کردند. کار ایشان آن بود که یك سال نیز در انجام خدمت مهمی که دولت محلی داشته باشد آماده باشند. چنانکه اشاره‌کردم لیکاس یکی از آنها بودکه در اثر خوش‌طالعی و به‌علاوه هوش و فطانت ذاتی، گور اورست رادرتگا یافت. او با استفاده از روابط حسنه‌ای‌که دراین دوره بین دوشهر وجود داشت رهسپار تگا شد و گذارش به کارگاه آهنگری افتادکه آهن برسندان می‌کوبید. این صحنه او را بسیار متعجب ساخت. آهنگر چون متوجه حیرت او شدلختی دست از کار کشیده به او اظهار داشت: «اگر آنچه من دیدم تو نیز می‌دیدی صدچندان تعجب می‌کردی، من در همین‌جا سرگرم کندن چاهی بودم و درحین حفر زمین به‌تابوت بزرگی برخوردم که ده پا طول آن بود و چون نمی‌توانستم باورکنم‌که مردم سابق از آدمهای فعلی بلندقدتر بودندتابوت‌راگشودم جسدی در آن بود به درازای خود تابوت سپس باز خاك را در جای خود ریختم.»

حرف آهنگر، لیکاس را به تأمل انداخت و چنین استنباط کرد که گفتهٔ

Marfat.com

پیشگو به حقیقت پیوسته و آن باید جسد خود اورست باشد. وی تعبیر وزش هوا را دم آهنگر واشاره به ناله‌های پی‌درپی را ضربات چکش برسندان پنداشت و چنین نتیجه‌گیری کرد که پیدایش آهن اثر شومی در زندگی بشر داشته است. و چون اطمینان یافت‌که معما حل شده است به‌اسپارت مراجعت کرد و شرح ماجرا را باز گفت. اسپارتها او را متهم ساخته از شهر و دیار خود بیرونش کردند. وی ناچار به تگا بازگشت و سرگذشت خود را نزد آهنگر تعریف و سعی کرد حیاطش را اجاره کند. آهنگر ابتدا امتناع ورزید ولی سرانجام رضایت داد. پس حیاط را اجاره و تصرف کرد وبه‌کندن گور پرداخت و استخوانهای اورست را جمع‌آوری کرد و به اسپارت برد. ازآن تاریخ لاکدمونها در هر نزاع و تصادمی که بین دوشهر به‌وقوع پیوسته غالب شده‌اند و در واقع قسمت عمده‌ای از پلوپونس را هم‌تصرف کردنـد.

پس از آنکه کرزوس به شرحی‌که‌گذشت، اطلاعاتی فراهم ساخت،سفیرانی با هدایا به اسپارت فرستاد و به‌ایشان پیشنهاد معاهدهٔ دوستی کـرد و به قاصدان دستور داد تا چه‌گونه مراتب را عنوان کنند. بنابراین آنها بعد از ورود به مقصد اعلام داشتندکه از جانب‌کرزوس پادشاه لیدیها وسایر اقوام تابع آمده‌اند واینست پیام او. «ای اسپارتیان، هاتفان ارشادم کرده‌اند کهٔ با یونان از راه دوستی درآیم و چون اطلاع دارم شما ممتازترین قوم یونانی هستید از این جهت طبق ارشادغیبگو از شما استمداد و پیشنهاد پیمان اتحاد می‌کنم و مقصودم فقط همکاری و دوستی با شماست و نیرنگی درکار نیست.»

اسپارتها که خود نیز کلام هاتف را شنیده بودند از پیشنهاد کرزوس که به وسیلهٔ فرستادگان لیدیا عنوان شده بود ابراز خشنودی کردند و با او عهددوستی و اتحاد بستند. این اقدام ازطرفی هم‌به‌واسطهٔ امتنانی بودکه ایشان ازلطف‌وهمراهی قبلی کرزوس داشتند و آن وقتی اتفاق افتاده بودکه نفراتی به ساردس فـرستاده بودند تا برای ساختن مجسمه آپولو طلا خریداری کنند، (و این همان پیکره‌ای است‌که درحال حاضر درشهر توناکس‌در ولایت لاکونی برپاست). کرزوس طلا را به‌رایگان داد. به این مناسبت، ونیز چون کرزوس از میان همهٔ یونانیها ایشانرابرای دوستی و اتحاد برگزیده بود، اسپارتیان به‌یاری وی برخاستند و نه فقط درصورت احتیاج، به‌او وعدهٔکمك دادند بلکه تصمیم گرفتند در ازای عنایت سابق ، قدح برنزی‌نیز به‌وی تقدیم‌دارند وآن‌به‌اندازه‌ای بزرگ‌بودکه گنجایش دوهزار وپانصد

Marfat.com

رطل شراب داشت و قصد داشتند آنرا به‌دربار کرزوس حمل کنند ولی معلوم‌نیست به چه‌دلیل آن‌ظرف هیچگاه به ساردس نرسید و شاید هم اهالی جزیرهٔ ساموس از جریان امر آگاه شده با کشتی مسلحی آنرا بین راه دزدیده باشند. به‌هر حال‌این روایت لاکدمونهاست اما سکنهٔ ساموس سرقت آنرا انکار کرده اظهار می‌دارند که اسپارتها در بردن آن به ساردس تأخیر کردند و چون خبر رسید که آن شهر تسلیم وکرزوس اسیرشده ظرف را به‌یکی از اهالی ساموس فروختند وخریدار آنرا به‌معبد ربةالنوع هرا تقدیم‌کرد واگر واقعاً فروخته شده باشد بعید نیست عاملین کار، در بازگشت به اسپارت وانمود کرده باشند که دزدان آنرا ربوده‌اند. کرزوس بدون اینکه معنی واقعی پیشگوئی را درك کرده باشد درصدد افتاد به‌کپادوکیا بتازد و مطمئن بود که بنیاد قدرت کوروش را برباد خواهد داد.

جهانگیری کوروش

اما در همان حینی که سرگرم تکمیل تدارکات بود یکی از اهالی لیدیا ، ساندانیس نام اورا اندرزی داد. این‌مرد به‌داشتن رأی رزین مشهوربود وهمین‌دلالت و اندرز نیز برحسن شهرتش درمیان لیدیها بیفزود. وی گفت:

«پادشاها، برضد قوم وملتی قصد جنگ‌داری‌که شلوار چرمین می‌پوشند ودیگرآنکه جامه‌های ایشان نیز ازهمان جنس[۷۹] وسرزمین‌آنها به‌قدری خشك‌وخالی است[۸۰]که فقط به‌آنچه فراهم شود اکتفا می‌کنند و هیچ‌گاه آن مقداری هم که خواستارند نمی‌یابند . ایشان شراب نمی‌نوشند ، آب تنها نوشابهٔ آنهاست و هیچ محصول مرغوبی در کشور آنها به‌دست نمی‌آید و حتی انجیر برای تنقّل ندارند و برفرض که چنین مردمی را مقهورسازی غلبهٔ بر ایشان برای تو چه سود ، ومی‌دانی که آنها چیزهای قابل‌توجهی هم ندارند تالایق تصرف باشد ؟

برخلاف، اگر آنهابرتو چیره شوند، نیك بیندیش‌چه چیزهایی راکه ازدست نخواهی داد ، زیرا که ایشان تا یك‌بار مزهٔ خوشی و نعمتهای لیدیارا بچشند چنان به‌این نعمتهای لذیذ وعزیز چنگ خواهند انداخت‌که با هیچ‌کشمکش وجنگی ازدست نخواهند داد . من به‌سهم خود خدایان را سپاسگزارم که اندیشهٔ دست‌اندازی برلیدیا را در سر اهالی ایران نیانداخته‌اند.»*

کرزوس به‌این اندرزهم‌توجهی نکرد،هرچندکه‌رأی ساندانیس‌کاملاً درست بود ، چه پارسیان پیش‌از تسخیر لیدیا ، هیچ‌گونه اسباب تجمل و خوشی فراهم نداشتند .

Marfat.com

یونانیها، کپادوکیا را جزو سوریه می‌شمارند. پیش‌از ظهور دولت ایران مردم آنجا تابع حکومت ماد بودند که اکنون به‌دست کوروش افتاده بود . حدفاصل بین امپراتوریهای مادولیدیا رودخانهٔ هالیس (قزل ایرماق فعلی درترکیه. م) بود که ازکوهستانهای ارمنستان سرچشمه می‌گیرد وازمیان خاك کلیکیه وحدودبین‌ماتیانی[۸۱] و فریژیا به سمت شمال جریان دارد وسرحد میان کاپادوکیا و پافلاگونیا را درمغرب تشکیل می‌دهد . بنابراین رودخانه هالیس کمابیش مرز بین سراسر خطهٔ جنوبی آناطولی از حوالی قبرس و سواحل مدیترانه تا بحر اسود می‌باشد که شبه‌جزیره‌ای دماغهٔ آنجاست وهرگاه کسی سبك سفرکند پیمودن از یك سو تاطرف دیگر آن پنج روز طول خواهدکشید .

کیاگسار وسکائیان

کرزوس علاقهٔ فراوانی به‌توسعهٔ قلمرو خود داشت ولی دوسبب خاص نیز اورا درهجوم به کپادوکیا ترغیب می‌کرد یکی به واسطهٔ اعتمادی بود که به قول هاتف معبد داشت دیگر آنکه می‌خواست کوروش را به‌واسطهٔ بدرفتاری که نسبت به‌آستیاگس شوهر خواهر کرزوس کرده بود گوشمالی دهد . ذیلاً شرح خواهم داد که آن وصلت وارتباط چه‌گونه واقع شده بود . گروهی از سکائیان که زندگی‌شبانی داشتند با همسایگان خود به‌نزاع برخاسته به ماد که درآن دوره کیاگسار فرزند فرورتیش ونوادهٔ دیوئکه در آنجا فرمانروائی داشت مهاجرت‌کردند. کیاگسارنخست درخواست آنهارا با خوشروئی پذیرفت وحتی اجازه داد آنها تربیت بعضی‌ازکودکان مادی را نیز عهده‌دار شوند و به‌این اطفال زبان سکائی وفن تیراندازی بیاموزند . سکاها یك‌چند همواره سرگرم شکاربودند وهردفعه با شکارهای تازه بازمی‌گشتند. ولی یك روز به‌کلی محروم ودست خالی از شکارگاه مراجعت کردند . کیاگسار که ذاتاً مردی تندخوبود آنهارا مورد بازخواست ومجازات قرارد داد . سکائیان به‌قصد انتقام ازآن رفتار کاملاً ناروا درصدد برآمدند یکی از اطفال را که از شاگردانشان بود کشته از گوشت او خوراك فراهم ساخته به‌عنوان گوشت شکار به خورد کیاگسار بدهند ، سپس با شتابی هرچه بیشتر راه فرار پیش‌گرفته به‌سرزمین آلیات در ساردس بروند وهمین‌کار را هم کردند.

کیاگسار ومهمانان او قدری از آن گوشت خوردند . سکاها نیز سراسیمه به ساردس گریخته خودرا درپناه‌آلیات قرار دادند. کیاگسار استرداد آنانرا خواستار

Marfat.com

شد وچون آلیات امتناع ورزید جنگ بین طرفین آغاز شد وپنج سال به‌طول انجامید وطی آن که گاهی لیدیها وزمانی مادیها غلبه می‌کردند ، یك‌بارپیکاری دورازانتظار تا تاریکی‌شب اتفاق افتاد بدین‌منوال که‌روزی‌پس‌از پنج‌سال‌تمام‌زدوخورددرحینی‌که دوطرف سرگرم جنگ بودند ناگاه آفتاب گرفت . این دگرگونی از روشنائی به‌تاریکی را طالس[۸۳] میلطی پیش‌بینی کرده بود و درست درموقع معهود اتفاق افتاد. درائر تاریکی هوا طرفین دست از جنگ کشیده با علاقهٔ تام طالب معاهدهٔ صلح شدند وتفاهم و سازش به‌واسطهٔ میانجیگری سوئن‌نسیس[۸۴] پادشاه کیلیکیا و لابینه‌توس نبونه‌ئید[۸۵] پادشاه بابل به‌وقوع پیوست وآن دو فرمانروا ضامن دوام صلح‌وهمچنین وسیلهٔ وصلت میان دو دستگاه پادشاهی شدند . ایشان آلیات را ترغیب کردند که دختر خود آریه‌نیس[۸۶] را به‌آستیاگس فرزند کیاگسار بدهد . چه می‌دانستند بدون تضمین کافی ، معاهدات دوامی نخواهد یافت . اقوام مذکور مراسم سوگندی شبیه قسم خوردن یونانیان دارند ولی محض مزید اطمینان خراش مختصری دربازوی‌خود ایجادکرده خون یکدیگررا می‌مکند .

آستیاگس جدّ مادری کوروش بودکه مورد حملهٔ‌او واقع و مغلوب‌شدازین‌رو کرزوس به سرکوبی کوروش برخاست و برای این اقدام از کاهنهٔ معبد، صلاح هجوم به ایران را استفسارکرده بود وبا آنکه پاسخ مُبهمی شنید باز آنرا مساعد تلقی و جنگ با پارسیان را آغاز کرد . وقتی‌که او به‌رودخانهٔ هالیس* رسید از پلی که برروخانه بود عبور کرد. این‌نظر من است، هرچند که یونانیها می‌گویند هاتف میلط او را عبور داد که بدین معنی است که پل هنوز ساخته نشده بوده و درحینی‌که کرزوس حیران بود چه‌گونه نفرات خود را عبور دهد، طالس که همراه او بود تمهیدی به‌کار بست تا جریان آب رودخانه به‌جای سمت چپ از طرفین اردوگاه جریان یابد .

او این‌کار را با کندن ترعهٔ دوگانه از بالای اردوگاه شروع ورود اصلی را به دوشاخه تقسیم کرد و بدین‌وسیله آنرا قابل عبور ساخت . بعضی‌ها گفته‌اند که انهٔ قدیمی به‌کلی خشك شد ولی من این‌حرف‌را باور ندارم چون دراین‌صورت آ گام باز گشت چه‌گونه باردیگر از رودخانه گذشتند ؟ سپاه او پس‌از عبور از رودخانه به‌محلی به‌نام پتریا[۸۷] در کاپادوکیا رسید . کرزوس دراین محل اردوگاهی ترتیب داد و به‌ضایع کردن غلات سرزمین سوریه پرداخت وآنجا را تصرف وسکنه را اسیر وهمهٔ نقاط مسکون آن حدود را تسخیر کرد و باوجود اینکه مردم آنجا کار

Marfat.com

خلافی نکرده بودند آنها را ازخانه وسامان خویش متواری ساخت.

کوروش نیز لشکر خودرا آماده ساخته به‌عزم نبرد با کرزوس پیش تاخت و درحین پیشروی رفته رفته برتعداد سپاهیان خود بیفزود و قبل از لشکرکشی نیز قاصدانی‌نزد یونانیها فرستاده ایشان را از همدستی با کرزوس برحذر داشت اما این اقدامش نتیجه‌ای نداد . پس به‌عزم پتریا حرکت کرده ومقابل اردوگاه کرزوس جبهه آراست و به‌زودی نبرد لشکریان طرفین آغـاز شد و چون شامگاه فرا رسیده بود جنگ آنروز بی‌نتیجه پایان یافت.

کرزوس بیهودگی نبرد آن روز را ناشی ازکمی افراد لشکرخویش پنداشت زیراکه آنها از سپاه ایران به‌مراتب‌کمتر بودند. روز دیگر چون‌کوروش در یورش پیشدستی نکرد کرزوس به ساردس بازگشت تا طبق پیمانی که حتی پیش‌از اسپارت با آمازیس بسته بود از مصریان استمداد کند ونیز درصدد درخواست کمك از بابلیها بود و سرانجام به لاکدمونها مراجعه وتقاضا کرد که درتاریخ معهود به‌سپاه او ملحق شوند . ولی باوجود همدستانی جدید باز تأمل کرد تا زمستان بگذرد وبهار آینـده زدوخورد با پارسیان را تجدید کند .

۶

نبرد کرزوس و کوروش

کرزوس با این نیت، همین‌که به‌ساردس بازگشت پیامی به متحدین خـود فرستاد که تا چهار ماه دیگر قوای امدادی خودرا به پایتخت او گسیل دارند . تمامی افراد مزدورکه درجنگ ضد پارسیان شرکت‌کرده بودند همراه پادشاه مراجعت‌کردند و کرزوس آنها را به خانه‌های خود روانه کرد زیرا هیچ باور نمی‌کرد که پس‌از آن نبرد شدیدکوروش یارای پیشروی داشته باشد. در همین حین‌وحال که او راجع به‌اقدامات بعدی خود می‌اندیشید از یك پیشامد غیرعادی سخت در حیرت افتاد . مارها به‌کشتزارهای اطراف پایتخت ریخته بودند و اسبها که مشغول چرا بودند از مشاهدهٔ آن وضع وحال به‌خوردن مارهـا پرداختند . کرزوس این واقعه را امـری آسمانی پنداشت و فوری قاصدی به‌تلمّسوس[۸۸] فرستاد تا از خبرگان آنجا تعبیر این پیشامد را استعلام‌کند . قاصد ، دلالت آن واقعه‌را بی‌کم‌وکاست از خردمندان شنید ولی به‌دادن‌گزارش کارخود توفیق نیافت زیرا قبل‌ازآنکه به‌مقصد واردشودکرزوس اسیر شده بود... و اما تعبیر آن این‌بود: «کرزوس باید بداند که لشکریان بیگانه

Marfat.com

به‌قلمرو اوخواهندتاخت ومردم ساردس‌را تابع‌خویش‌خواهند ساخت زیرا (به‌طوریکه آنها بیان کرده بودند) مار از خاك است واسب حیوان جنگی است و از ملك ودیار آنها نیست. حضرات تلمسی‌که این جواب‌را فرستاده بودند هنوز ازاخبار ساردس اطلاعی نداشتند ودرست درهمان زمان کرزوس دستگیر شده بود .

وقتی‌کرزوس پس از نبرد پیتریا به‌پایتخت خود بازگشت چنانکه کوروش پیش‌بینی کرده بود درمراجعت لشکریـان خود را مرخص کرد . از این‌رو کوروش اندیشید که بهترین اقدام آن‌است که بدون تعویق پایتخت کرزوس را قبل‌از اینکه بار دیگر لشکریان لیدیا گردهم آیند هدف قرار دهد . کوروش این تصمیم خود را زود عملی‌کرد و درواقع خودش حامل آن خبر شد و به‌قدری در پیشروی چالاکی و سرعت نشان داد که کرزوس را غافلگیر کرد . این تغییر ناگهانی اوضاع ، کرزوس را دچار محظور ساخت ولی باوجود آن، باز درصدد مقاومت برآمد(بایدتوجه‌داشت که درآن روزگار جنگاورانی مشهورتر و دلیرتر از اهالی لیدیا درآسیا نبودند ایشان سواره‌نظام ممتاز وسوارکاران ماهری دارای نیزه‌های دراز بودند).

سپاه طرفین در دشت پهناوری * مقابل شهر سـاردس باهم روبرو شدند . آنجا سرزمینی بود خشك وبی درخت ورودخانهٔ هالیس با چند نهردیگر که‌به‌رودخانه بزرگ هرموس[۸۹] می‌ریزد آن‌حدودرا مشروب می‌کرد .

محاصرهٔ ساردس

هرموس از سرچشمهٔ کوهستانی که سی‌بل (سیبله)[۹۰] فریژی آنجا را مقدس می‌پنداشته جاری می‌شود ودرنزدیکی فوکیس (فوکه)به‌دریا می‌ریزد. چون‌لیدیهادر آن دشت پهناور لشکر آراسته بودند، کوروش به‌سبب نگرانی ازخطر سواره نظام ایشان درصدد برآمد که طبق پیشنهادهارپاگ مادی* اقدام کند. پس‌همهٔ شترها راکه خاص باربری وحمل وسایل وارزاق بود جمع‌آوری وبارآنها را خالی ونفراتی برآنها سوارکرد تابه‌جلو جبهه روانه‌گردند، وضمناً فرمان‌دادکه‌نخست‌حمله به‌پیشتازان‌سپاه کرزوس آغـاز شود ، سپس پیادگان وبعداً سواران شاهی از دنبال پیشروی کنند . همین‌که وی عزم خودرا جزم کرد به سربازان خود تاکید فرمود به هرنفر از لیدیها که دسترسی یابند امان ندهند مگر خود کرزوس را که به‌هیچ‌وجه نباید کشته شود ، اگرچه درحین دستگیری مقاومت‌کند .

Marfat.com

سبب رو به‌روکردن سواره نظام دشمن با شترها برانگیختن ترس غریـزی اسب از شتر است هیچ اسبی طاقت دیدن یا استشمام بوی شتر را ندارد . آن حیلهٔ جنگی براین حقیقت مبتنی ومنظور هم آن‌بود که سواره نظام کرزوس که یگانه‌گروه مهیب ومایهٔ پشت‌گرمی دستگاه جنگی‌لیدیا بود بدین‌منوال وسیلهٔ تیره‌بختی‌او شود. این نیرنگ نیك مؤثر افتاد ، چون همین‌که نبرد آغازشد تاچشم اسبها به شتران‌افتاد وبوی این حیوان را حس‌کردند ، روگردانیده پا به فرارگذاشتند . ازاین رویگانه مایهٔ اطمینان خاطر وامیدواری کرزوس از بین رفت ، ولی لیدیها رشادت نموده در قبال این وضع و حال، چالاك از زین‌های خود پائین پریـده با ایـرانیان گلاویز شدند . تلفات هردوطرف سنگین‌بوداما سرانجام لیدیهامغلوب وبه‌درون آکروپلیس پناهنده شدند وپارسیان ایشان را محاصره کردند وکرزوس‌که گمان می‌کرد آن‌کار به درازا خواهدکشید، برای بار دوم به متحدین خود پیام استمداد فرستاد. پیغام اولی درخواست قوای‌امدادی برای‌چهارماه‌بعد بود ، امااکنون‌که درمحاصره افتاده بود خواهش‌کمك عاجل داشت.

اتفاقاً درهمان اوان اسپارتها برسر تیریا [۹۱] واقع درسرزمین آرگوس کـه آنرا از آنجا جدا ساخته وتصرف‌کرده بودند بامردم آن ناحیه‌کشمکش داشتند واین طایفه به قصد استرداد خاك از دست رفتهٔ خود لشکرکشی وپس از مذاکره بااسپارتها تراضی کردندکه سیصدنفر زبده‌ازهرطرف به میدان‌نبرد درآیند وطرف غالب‌تیریارا تصرف‌کند و قرارشد بقیهٔ نفرات به پایگاه خود بازگردند وشاهد جریان زدوخورد نباشند تامبادا ازمشاهدهٔ وضع‌همقطاران درماندهٔ خویش تحریك‌وبه یاری آنها وارد مبارزه شوند . برطبق این شرط افراد زاید مراجعت‌کردند . نبرد شروع‌شد وچون قوای طرفین برابر بود کار زدوخورد به قدری سخت‌شدکه از ششصد تن فقط سه‌نفر از دوطرف زنده ماندند ، دونفر ازاهالی آرگوس ویك‌نفر هم اسپارتی . اگر هوا تاریك نشده بود این سه نفر نیز خواه‌ناخـواه‌کشته می‌شدند. دو نفر سربازآرگوس مدعی غلبه شده شتابان به‌دیار خود رفتند اما نفر اسپارتی مسلّح در میدان نبردباقی مانده اسلحهٔ نفرات مقتول را جمع‌آوری و به‌اردوگاه خود حمل‌کرد .

سقوط ساردس

روز دیگر وقتی‌که طرفین خبر نتیجهٔ نبرد را شنیدند اختلاف و نقار تجدید شد . یك چند اهالی آرگوس و اسپارتیان با هم مشاجره داشته هـردو دسته دعوی

Marfat.com

پیروزی می‌کردند، آرگیوها به استناد اینکه ایشان نفرات زندهٔ بیشتری داشتند، و اسپارتها با این دستاویز که سرباز آنها از میدان نبرد بیرون نرفته و از اسلحهٔ کشتگان غنایمی جمع کرده است . این جدال وستیز انگیزهٔ هیجان جدید وتجدید زدوخورد شد که بعداز تلفاتی سنگین برای هردوطرف فتح نهائی باز نصیب اسپارتیها شد . ازآن تاریخ آرگیوها که بنابررسم دیرین زلف دراز داشتند مو تراشیدند وقانونی وضع شدکه ازلحاظ دینی هرمردی‌که مو دراز کند و هرزنی‌که زیور بپوشد گناهکار به‌شمار آید ، تا روزی که شهر ازدست رفتهٔ خودرا بازگیرند . اسپارتیان نیز راه ورسم تازه‌ای اختیارکردندکه درست خلاف رفتاراهالی‌آرگوس‌بود،ایشان‌که موی سر خودرا کوتاه می‌کردند ازآن پس، رسم زلف دراز اختیار کردند . و نیز گفته‌اند که یگانه فرد اسپارتی که جان سالم از میدان جنگ به‌در برده بود ، چون تمام همقطارانش کشته شده بودند از بازگشت به شهر خویش امتناع ورزید ودرتیریا خودکشی کرد .

درهمین گیرودار قاصدی از اسپارت رسید وخبر داد که به‌واسطهٔ محاصرهٔ ساردس،کرزوس درخواست‌کمك فوری فرستاده است . پس‌از شنیدن این پیام باوجود وضع بغرنجی که خود داشتند باز درصدد یاری او برآمدند . اما همین که وسایل کار کامل وکشتی برای عزیمت ایشان آماده شد پیام ثانوی رسید که ساردس تسلیم وکرزوس اسیر شده‌است. اسپارتی‌ها از شنیدن آن فاجعه بسیار دلسرد شده دست از تلاش کشیدند زیرا که دیگرکار ازکار گذشته بود .

ماجرای سقوط ساردس به شرح زیر است: در روز چهاردهم از شروع محاصره،کوروش جارچیانی به تمام جبهه‌های خود فرستاد تا اعلام دارند اولین‌کسی که از حصار راهی به‌درون ارگ شهر (آکروپلیس) پیدا کند پاداش مخصوص‌خواهد داشت. بعد ازصدور این فرمان سربازان یك‌بار سعی کردند قهرا به مقصود برسند اما تلاش ایشان بیهوده ماند. بنابراین از آن اقدام صرف‌نظر کردند سپس یك‌نفر از مادیها به‌نام هورئید:: در صدد افتاد ازمحل بسیار دشواری از باروی شهر که‌نگهبانی نداشت عبور کند. در این محل از این‌رو نگهبان نگذاشته بودند که می‌پنداشتند رخنهٔ دشمن از این‌طرف بی‌نتیجه و غیرممکن است و این قسمت حصار پرتگاه سنگی خطرناکی بودکه به‌کلی دور ازدسترس می‌نمود. این محل وضع دفاعی طبیعی‌ممتازی داشت ومقابل کوه تمولوس واقع شده بود.

روز قبل هورئید دیده بود یکی ازنفرات لشکر لیدیا به‌قصد برداشتن کلاه

Marfat.com

خودکه از بالای صخره پائین افتاده بود ازآنجا فرود آمد. مشاهدهٔ عمل آن شخص او را به تأمل انداخت. در نتیجه وی از همانجابالا رفت وسربازان ایرانی ازاو پیروی کردند. آن‌گاه نفرات بیشتری بالا رفتند و بدین منوال ساردس تسخیر شد.

گفت‌وگو میان کرزوس و کوروش

اکنون به شرح سرگذشت خود کرزوس می‌پردازم. قبلاً اشاره‌کرده بودم که وی پسری لال داشت‌که، از سایر جهات نوجوانی برنا به‌شمار می‌رفت. کرزوس در دوران رونق‌کار خویش‌که اکنون برباد فنا رفته بود از معالجهٔ این فرزند به‌هیچ وجه فروگذاری نکرده بود و در این‌باره به‌معبد دلفی نیز مراجعه و پرسش کرده بود. از هاتف پاسخ رسید:

«ای فرزند لیدیا، توکه سرور بسا اقوام هستی ای کرزوس سبك‌سر، زنهار از روزی‌که نخستین‌بار صدای خوشایندی در محوطهٔ قصربشنوی، اگرچه صدای فرزندت باشد، کاش چنان چیزی هرگزپیش نیاید ـ زیراکه اولین حرفش رادرروزی نکبت‌بار خواهی شنید.»

وقتی شهر به دست مهاجمان افتاد چیزی نمانده بود یکی از سربازان‌پارسی که کرزوس را نشناخته بود اورا بکشد. کرزوس متوجه جلو آمدن او شد امااز فرط پریشانی وغم اهمیتی نداد که کشته شود یانه . پس برای دفاع ازخود حرکتی نکرد ولی فرزند لالش چون آن وضع و حال رادید چنان از احتمال خطر در وحشت‌افتاد که فریاد کشید : «کرزوس را نکشید» این اولین حرفی بودکه از دهانش بیرون آمد و تا پایان عمر هم زبانش گویا ماند.

بدین منوال ساردس به تصرف ایرانیان درآمد و کرزوس پس ازچهارده سال پادشاهی و چهارده روز حالت محاصره اسیر افتاد و قول پیشگو بـه حقیقت پیوست زیراکه کرزوس سبب زوال دولت مقتدری یعنی امپراتوری خویش گردید. سربازان پارسی اسیر خود را به‌پیشگاه بردند کوروش فرمود او را در غل وزنجیر کنند و با چند نوجوان لیدیائی برتل هیزمی که به فرمانش فراهم شده بود قراردهند و گویا می‌خواست ایشان را در پیشگاه یکی از خدایان معبود خویش قربانی کند و شاید نذری داشت‌و اکنون درصدد انجام‌بودو شاید هم‌چون شنیده بودکه‌کرزوس مرد پارسائی است دستور داده بود اورا برآن تودهٔ آتش‌زا بگذارند تا معلوم شود

Marfat.com

آیا معجزه آسمانی اورا اززنده سوختن نجات می‌دهد یا نه. باری هرمنظوری که داشته قصدش انجام دادن آن کار بوده است .

کرزوس درنهایت نکبت و بیچارگی درحینی که بالای تل ایستاده‌بود گفتار سولون به‌یادش‌آمدکه تا آدمیزاده آسوده خاطر ورستگار ازدنیا نرود او رانیکبخت نتوان نامید. این حرف او نبود، گویی کلام خدا بود. کرزوس تا آن لحظه چیزی نگفت اما وقتی که این سخن را به‌خاطر آورد، آهی دردناك کشید و در عین عذاب و گرفتاری درونی خویش سه‌بار نام سولون‌را برزبان آورد. کوروش آن‌نام راشنید و به مترجمان فرمود سئوال‌شود مقصودش کیست، ولی کرزوس لختی‌ازجواب‌امتناع ورزید و سکوت کرد و سرانجام به‌حرف آمده گفت: «او کسی است که کاش‌همهٔ پادشاهان جهان کلامش را بشنوند و من در برآوردن این آرزو از صرف هیچ‌گونه مال ومنال دریغ نخواهم کرد» .

چون منظورش درست روشن نشده بود، سئوال تجدید و تأکید شد که خودداری از جواب محال است. سپس کرزوس شرح داد که روزی سولون آتنی به ساردس آمده بود و عظمت و جلال پادشاهی را که در آنجا مشاهده کرد هیچ به نظرش نیامد . سپس مطلبی‌را که آن حکیم خردمند گفته بود بیان کرد وافزود هرچندگفتارش شامل حال همه‌کس ، خاصه کسانی بوده‌که خودرا کامروا می‌پندارند به‌خصوص دربارهٔ خود من صادق و وارد بوده است .

درحینی که کرزوس مشغول بیانات خود بود ، تل چوبی را برافروختند وشعله‌ها از هرسو زبانه کشید. مترجمان گفته‌های کرزوس را به کوروش عرضه کردند ـ سرگذشت آن مرد ، پادشاه را متأثر ساخت وباخود اندیشید که وی نیز فردی فانی است پس چه جای سوزاندن کسی است‌که چون خودش روزی دارای نفوذ و جلال پادشاهی بوده است. این اندیشه و همچنین بیم از عاقبت کارو توجه به بی‌اعتباری دنیا اورا از سوزاندن کرزوس منصرف ساخته ، پس فرمود آتش را خاموش کنند و کرزوس را باچهارده نونهال از بالای تل فرود آورند. اما شعله‌ها بسیار قوی وفرو نشاندن آتش غیرممکن شده بود.لیدیها می‌گویند همین‌که‌کرزوس دید کوروش تغییر رأی داده و بیهودگی تلاش مأموران را در خاموش کردن آتش مشاهده کرد، اشك‌ریزان از درگاه آپولو استدعا کرد در ازای تقدیمی‌های سابقش اورا از آن خطر برهاند . با اینکه آن روز هوا صاف بود و بادی نمی‌وزید درقبال تمنای وی ناگاه ابرها برآمدند وطوفانی برخاست وباران شدیدی باریدن

Marfat.com

گرفت و آتش خاموش شد.

این پیشامد در نظر کوروش نشانهٔ آن بود که کرزوس آدمی وارسته است و دردرگاه خدایان ارجمند، پس فرمان داد او را از بالای تل پائین بیاورند و گفت ای کرزوس، برگو بدانم چه کسی هوس دست‌اندازی برقلمرو مرا در سرت انداخت و به‌جای اینکه‌یارم باشی‌راه دشمنی اختیار کردی؟ کرزوس پاسخ‌داد: خداوندگارا، آنچه‌کردم به‌کامیابی‌تو وبدبختی خودم‌منجرشده‌است. خدای یونانیهامرابه‌جنگ‌باتو ترغیب کرد و ملامت، اورا سزاست. احدی آن‌قدر احمق نیست‌که جنگ را برصلح ترجیح دهد زیرا در صلح پسرها بدن پدران را درگور کنند و درجنگ پدرهاپسران خویش را به‌خاك سپارند. پس این واقعه تقدیری آسمانی بود و بس.

کوروش دستور داد غل وزنجیرش را بازکنند وفرمود درکنارش بنشیند و در احترامش کوشید و نظری دال برتکریم و اعجاب براو انداخت و دیگران نیز که به‌صحنه نزدیك وشاهد جریان بودند اورا با احترام تمام می‌نگریستند*. کرزوس چندی غرق در افکار خود کاملا ساکت بود. سپس چون‌دید سربازان پارسی‌به‌تاراج شهر مشغول شده‌اند عرض کرد: «سرورا، آیا ممکن است آنچه در ضمیر دارم باز گویم یا بهتر است سکوت کنم». کوروش گفت: آنچه دردل داری بی‌نگرانی بیان کن. کرزوس پرسید: «پادشاها، این چه‌کاریست که سربازانت با جد و جهد تمام می‌کنند؟» کوروش گفت: «مشغول تاراج شهر هستند وگنجینه‌های تورا می‌برند». کرزوس پاسخ داد دیگر شهر من یا خزانهٔ من نیست این مال تو است‌که ایشان به یغمامی‌برند»این‌حرف‌کوروش‌را به‌تأمل‌انداخت، پس‌همهٔ‌ندیمان‌رافرمان‌داد تا ازآنجا دورشوند، سپس‌ازکرزوس‌پرسید: رأی تودراین‌باره چیست؟ کرزوس‌اظهارداشت : «چون اکنون خدایان مرا غلام تو کرده‌اند از این‌روی گمان می‌کنم باید مطالب قابل عرض را اظهارکنم نه‌اینکه‌ازگفتن آنها دریغ ورزم. ایرانیان غرور دارند بسیار هم مغرورند، اما بی‌بضاعت‌اند، وبه این‌علت است‌که به تاراج شهرپرداخته‌اند. اگر بگذاری همهٔ ثروت پایتخت را بردارند بی‌شك آن‌کس‌که مال‌کلان به‌چنگ‌آورد ضد تو برخواهد خاست . آنچه عرض می‌کنم از روی کمال خیراندیشی است اگر پیشنهادم را می‌پسندی مأموران خاص بردروازه‌ها بگمار تا هرسربازی‌که مال‌سرشار به دست آورده است مأمور آن مال را ضبط واظهارکندکه یکدهم آن خاص زاوش، پروردگار جهان است . بدین منوال ایشان کینه‌ای نسبت به تو در دل راه نخواهند داد . ولی اگر آنچه به چنگ آورده‌اند با زور بستانی بی‌گمان تورا منفور خواهند

Marfat.com

داشت ، اما در شق اول فرمانت را قرین عدالت خواهند پنداشت و آنچه هم کـه برداشته‌اند ، دراختیار مأمورانت خواهند گذاشت .

این رأی کوروش را بسیار خوش آمد و ضمن ستایش از راهنمائی کرزوس به پاسداران فرمود ، زود پیشنهادش را اجرا کنند . سپس رو به کرزوس نموده گفت با آنکه خودت منزلت پادشاهی داشته‌ای می‌بینم باز در گفتار و کردارت طالب خیر و صلاح من هستی از این رو می‌خواهم من نیز کاری درحق تو انجام دهم ، پس چیزی از من بخواه وآنچه هم آرزو کنی انجام خواهد شد .

کرزوس جواب داد:اعلیحضرتا، یگانه درخواستم اینست‌که اجازه بفرمایی این زنجیرهارا به درگاه خدای یونانیان ، همان معبودی‌که بیش ازتمام خدایان ؛ او را دوست داشته وستایش می‌کردم فرستاده بپرسم آیا این راه‌ورسم اوست‌که‌بندگان خویش راگمراه وبیچاره سازد؟کوروش این تقاضا را پسندید وکرزوس تمامی ماجرا را تعریف‌کرد وتوضیح دادکه وی سودای چه فتح درخشانی را درسر پرورانده. آن‌گاه پیامهای هاتفان غیبی را تماماً بر شمرده شرح مبسوطی نیز راجع به هدایای گرانبهائی‌که به معبد فرستاده بود داده‌گفت‌که چگونه پاسخ‌ها او راگمراه ومغرور کرده بود وخیال لشکرکشی به‌خطهٔ پارس در سرش افتاد. ونیز خواست‌که پادشاه اجازه فرماید وی آپولو را به مناسبت فریب وگمراهی خویش نکوهش کند .

کوروش به‌خنده افتاده‌گفت به‌آنچه دلخواهت باشد اقدام‌کن. پس‌کرزوس قاصدانی به معبد دلفی‌فرستاده دستورداد زنجیرهارا دردرگاه معبد بگذارندوبپرسند اگر ثمرجنگ (با اشاره به زنجیر) اینست آیا موجب تأسف وافسوس نیست‌که بـا راهنمایی خویش‌کرزوس را در هجوم به قلمرو ایران ترغیب‌کرده‌ای ، آن‌هم بـا امیدواری واطمینان تمام‌که اساس امپراتوری‌کوروش برباد خواهد رفت! به‌علاوه قاصدان دستور داشتند سئوال‌کنند آیا رسم خدایان یونانی اینست‌که قدر خیرات و خدمت را نشناسند ؟

می‌گویند وقتی قاصدان لیدیا به‌دلفی آمده پرسش‌ها را مطرح‌کردندکاهنه پاسخ دادحتی خدایان‌هم تابع‌حکم‌قضاو قدرهستندوراجع به‌خودش‌نیزکرزوس‌کفارهٔ گناه جدّ پنجم خود (ژیگس.م) راپس می‌دهد، همان‌کسی‌که درگارد نگهبانی هراکلیدها سربازی بیش نبود وبه وسیلهٔ همدستی بایکی از زنان، ولینعمت خود را معدوم وسلطنت اوراکه به هیچ‌وجه حقی برآن نداشته غصب‌کرد. رب‌النوع حافظ اسرار،علاقهٔ‌بسیار داشت‌که سقوط‌ساردس دردورهٔ اخلاف‌کوروش‌پیش‌آید نه‌درزمان

Marfat.com

پادشاهی‌خوداو، اماقدرتی نداشت‌که مسیر گردونهٔ تقدیر راتغییر دهد. باوجود این، تا حدی‌که مقدور بود سرنوشت کرزوس‌را تعدیل وتسخیرساردس را سه‌سال به‌تأخیر انداخت.ازاین‌رو باید اوبه تحقیق بداندکه سه‌سال بیش‌از مدت مقرر از نعمت آزادی برخوردار بوده است . دیگر آنکه خدا اورا از آتش سوزان نجات داده است . راجع به خود پیشگوئی نیز کرزوس حق اعتراض ندارد ، چه خداوند فرموده بود اگر او به قلمرو پارس بتازد امپراتوری بزرگی از بین خواهد رفت . بعداز شنیدن چنین جوابی ، شرط حزم و دانائی آن بود که او بازقاصد بفرستدوسئوال‌کند منظور کدام امپراتوری است ؟ دستگاه کوروش یا پادشاهی خودش و به هرحال اگرآنچه‌را که شنیده بود درست نفهمیده و بازکسی را نفرستاده است که مقصودرا تحقیق کند پس ملامت متوجه خود اوست و بعلاوه آن‌بار که مشیت آسمانی را استفسارکرده کنایهٔ آپولو ، استر را درست درنیافته بودکه مقصودش کوروش «دو تبار» بودکه پدرومادر از دوقوم مختلف داشته ، مادری شاهدخت وعالی‌نسب، درصورتی‌که پدرش از این بابت همپایهٔ مادر نیست. مادرش دختر آستیاگس پادشاه ماد ، ولی پدرش از سرزمین پارس وتابع مادیها بوده است .

پیشگو ازخود دفاع می‌کند

وقتی لیدیها پاسخ هاتف را در ساردس به‌کرزوس اطلاع دادند وی اعتراف کردکه حق با خدا بوده وگناه از جانب خود او. اینها وقایع پادشاهی‌کرزوس و نتیجهٔ اولین پیروزی در ایونیا است . اکنون باید یادآوری کنم علاوه برآنچه گفته آمد کرزوس هدایای متعددی نیز به سایر معابد یونان فرستاده بود و تمامی آنها تا روزگار من وجود دارد .

حال موضوع هدایای کرزوس را کنارگذاشته سخنی چند در باب لیدیا به میان می‌آورم . این سرزمین برخلاف سایر جاها ویژگیهای طبیعی‌که درخور شرح وبسط تاریخ‌نویسان باشد ندارد مگر طلاریزه‌هایی کـه در رودخانهٔ پاکتولوس و کرانه‌های آن به حال رسوب دیده می‌شود ولی در آنجا بنائی هست کـه بعداز عمارتهای مصر و بابل نمونهٔ ممتازی از صنعت و هنر بشری در سراسر جهان است . منظورم مقبرهٔ آلیات پدر کرزوس است* این ساختمان باسنگهای عظیمی پی‌ریزی شده اما خود بناگلی است وپرداختهٔ دست پیشه‌وران،کارگران وافـراد روسپی است. در رأس آن تا روزگار من ستون سنگی قرار داردکه بر آن مدت‌کـار

Marfat.com

هریك از دسته‌های مزبور منقور شده است وطبق محاسبه ، روسپی‌ها بیش‌ازسایرین در آن کار زحمت کشیده‌اند . دختران کارگر در لیدیا همگی راه خودفروشی پیش می‌گیرند تا برای تهیهٔ جهیزیهٔ خود سرمایه فراهم سازند و تاوقتی‌که شوهر نکرده‌اند کار هرزگی را ادامه می‌دهند و شوهر را نیز خود پیدا می‌کنند .

بنیاد پادشاهی کوروش

محیط مقبرهٔ آلیات درحدود یك‌کیلومتر و مساحتش بالغ بر چهارصد متر مربع است . در نزدیکی آنجا دریاچه‌ایست به نام ژیگس‌که لیدیها اظهار می‌دارند هیچ‌وقت بی‌آب نیست ، غیرازعادت هرزه‌گرائی دختران ، راه وروش زندگی لیدیها مثل زندگانی خود ماست . تا آنجا که من اطلاع دارم لیدیها اولین قومی به‌شمار می‌روند که سکهٔ زر و سیم به‌کار برده‌اند و به‌کار خرده‌فروشی پرداخته‌اند ومدعی‌انداقسام بازی که اکنون نزد ایشان و یونانیها متداول است اختراع آنهاست وحتی می‌پندارند این بازیها از هنگامی پیدا شده است که گروهی را به عنوان مهاجر به سرزمین تیرنیا[۹۱] فرستاده‌اند .

شرح داستان اینست که در دوران پادشاهی آتیس پسر مانس[۹۲] سراسر لیدیا دچار قحطی بزرگی شده بود . یك چند مردم ناگزیر مقاومت کردند ولی چون گشایشی پیش نیامد برای اینکه رنج وگرفتاری خویش را تعدیل کنند به فکر تهیهٔ وسایل سرگرمی افتادند . اسباب گوناگون ازقبیل طاس‌بازی ، بندبازی ابتکار آنهاست وراهی که برای تحمل رنج و سختی‌های خود تمهید کردند این بود که فقط یك روز درمیان صرف طعام کرده روز دیگر را ، تمام مدت چنان سرگرم بازی می‌شدند که مجالی برای فکر و خیال دربارهٔ خوراك نداشتند و باز روز بعد غذا صرف و بازی را فراموش می‌کردند . بدین منوال هیجده سال گذشت و اثری از کاهش‌گرفتاری آنها ظاهرنگشت و شاید وضع ازپیش‌هم بدترشد. از این رو پادشاه مردم را به‌دو گروه تقسیم و نیز معلوم کرد کدام دسته مهاجرت وکدام عده همانجا اقامت کنند وخودش حکومت گروهی را که تقدیر ماندن داشتند برعهده گرفت و فرزند خود تیرنوس را به رهبری مهاجران برگزید . سپس فرمانش اجرا شد. عده‌ای به حدود ازمیر رفته ودر آنجا قایق وکشتی فراهم و تمام اثاث خودرا بار کرده در جستجوی آذوقه در دریا به حرکت درآمدند و پس ازعبور از دریاهای متعدد عاقبت به تیرنیا در شمال ایتالیا وارد شدند ودرآنجا رحل اقامت افکنده هنوز در آنجا

Marfat.com

سکونت دارند . در اقامتگاه جدید نام خودرا به تیرنی مشتق ازاسم تیرنوس تغییر دادند.

***

داستان کوروش

ازاین پس داستان ما راجع به زندگانی کوروش است . باید دید اوکیست که توانسته است امپراتوری کرزوس را نابود کند و چگونه پارسیان مقام شامخ خودرا در آسیا به دست آورده‌اند . اگر می‌خواستم امکان داشت درباب شرح حال کوروش سه‌روایت دیگر نیزنقل‌کنم وهرسه با آنچه دراین‌جا شرح می‌دهم تفاوت دارد ولی ترجیح می‌دهم تاریخ خودرا به گفته‌های آن دسته از راویان پارسی مبتنی سازم که قول ایشان راجع به زندگانی کوروش راست ورواست بدون اینکه آنان درتعریف وستایش اقدامات وی راه مبالغه پیموده باشند .

آشوریها بالغ بر پانصدوبیست سال فرمانروای آسیا به شمار می‌رفتند ، تا وقتی که مادیها نخستین بار راه سرکشی از فرمان ایشان را به دیگران نشان دادند . مادیها برای احراز آزادی مبارزه را آغاز ودراین راه به قدری تلاش و سرسختی کردند که سرانجام توانستند یوغ قیادت آشوررا برافندازند و خودرا آزاد ومستقل سازند . رفتار آنها را سایر اقوام تابع آشور نیز پیروی کردند تا عاقبت همه ملت‌های این قسمت آسیا استقلال خودرا بازیافتند . اما وضع وحال‌جدید دوامی نیافت وایشان باردیگر زیر دست دولت مقتدری افتادند . عامل این دگرگونی جدید دیه‌ئکو از مردم ماد ، فرزند فرورتیش (خشتریته) بود . مردی با شایستگی فراوان که پیوسته نیز درصدد تحصیل نفوذ واقتدار بود :

دیه‌ئکو دراکباتان*

مردم ماد در قبیله‌های معدود جداگانه می‌زیستند . دیه‌ئکو که درناحیهٔ خود مردی برجسته بود درصدد افتاد در زمینهٔ گسترش عدل و داد بلند نامی وشهرت احراز کند . وی ازاین بابت غرضی درسر داشت چون درآن عهد وزمان اصلاً نظم ونظامی درکار حکومت مردم وجود نداشت ، وی با ایمانی راسخ می‌پنداشت که هیچ‌گونه سازگاری و همزیستی میان حق و باطل امکان ندارد . درنتیجه وقتی اهالی دهکده به روش کارش دربسط عدالت پی بردند اورا دراختلافات خود به

Marfat.com

سمت داور برگزیدند وهمین‌که دیه‌ئکو زمام کارهارا محکم در دست گرفت با شایستگی تمام اقدام وبدین‌وسیله تحسین ورضایت سکنهٔ سامان خودرا جلب‌کرد . شعار و رفتار او دربارهٔ گسترش بساط عدل و داد و تصفیهٔ اختلافات بین افـراد به‌زودی در سایر جاها انعکاس یافت و همچنین درنواحی که مردم از ادامهٔ بساط جور و تعدی به ستوه آمده بودند .

پس چون آوازهٔ دادگستری دیه‌ئکو شایع شد همگی ابراز علاقه کردند که داوری در اختلافات خود با دیگران را به رأی صواب او محول سازند. تا سرانجام کار به جائی رسیدکه وی یگانه پناه مردم به‌شمارآمد. هرچه داستان بـی‌غرضی‌و دادگری او بیشتر انتشار می‌یافت بر تعداد ارباب رجوعش افزوده می‌شد و بالاخره واضح و ثابت شد که بی‌وجود او کار مردم لنگ و عرصهٔ زندگی برایشان تنگ خواهد شد . در همین حین‌وحال بود که وی ناگهان اطلاع داد که دیگر تمایلی به ادامهٔ آن وضع ندارد . و برکرسی قضاوت نخواهد نشست وعرض‌حال کسی را نخواهد شنود . چه صلاح کارش آن نبود کـه تمام روز را صرف شنیدن شرح مرافعات هموطنانش سازد واز پرداختن به امور خویش بازماند .

درنتیجه باردیگر بساط تبهکاری و دزدی در دهات تکرار وهرج‌ومرج سخت‌تر از سابق تجدید شد . مادیها آن وضع نابهنجاررا در جرگه‌ای همگانی مورد رسیدگی قرار دادند . در آن انجمن (طبق استنباط من) تمام مدت رشتهٔ کلام در دست طرفداران دیوئکه بوده وایشان می‌گفته‌اند : «ما در شرایط نامساعد فعلی علاقه‌ای به‌اقامت دراین سرزمین نداریم مگراینکه به‌یکی از هموطنان خود اختیار دهیم تا کار حکومت را بر شالودهٔ نظم وانضباط قرار دهد و برای ماامکان خدمت وکار فراهم سازد وگرنه در چنین وضع سراسر آشفتگی ، خانهٔ خودرا گذاشته ترك دیار می‌کنیم.»

این بیانات و طرز استدلال ، دراذهان تأثیر نیکو بخشید و انجمن درصدد افتاد حکومت پادشاهی را برقرار سازد . اقدام بعدی پیشنهاد نام کسی بود کـه می‌بایستی برمسند فرمانروائی قرار گیرد وچون درتمامی مذاکرات نام دیه‌ئکو و خصایل ممتازش ورد زبانها بود همگی اورا که از هرجهت ابراز شایستگی‌کرده بود به مقام پادشاهی برگزیدند .

اولین اقدام دیه‌ئکو آن بود که به‌زیردستان خود فرمان داد برای اقامت پادشاه کاخ برازنده‌ای فراهم سازند و دستهٔ نگهبانی ترتیب دهند . مادیها اطاعت

Marfat.com

کرده، کاخ بزرگ و مستحکمی در محلی‌که خود وی تعیین کرده بود ساختند و دست اورا در انتخاب افراد نگهبانی بدون هیچ‌گونه محـدودیت باز گذاشتند. همین‌که وی بر تخت فرمانروائی استقرار یافت مادیها را برآن داشت تا شهر بزرگی بنا کنند و بدین منوال مرکز عمده‌ای درمملکت تأسیس شد و سایر شهرها در درجهٔ دوم افتادند. ایشان باز دستور اورا اجرا کردند و شهری که اکنون اکباتان نام دارد به‌وجود آمد. این شهر وسعت بسیار و برج‌وباروهای استوار داشته و دیوارهای آن طوری ساخته شده بودکه‌کنگرهٔ دیوارهای درونی بالاتر ازردیف پائین‌واقع‌بوده چرا که عمارت بر روی تپه‌ای بنا شده بود. به‌علاوه ازاین کار غرضی هم در میان بوده است. حصارهای گرد مزبور درهفت ردیف تودرتو بنا شده بودند، کاخ و خزانهٔ شاهی در وسط قرار داشت. طول محیط دیوارهای بیرونی به اندازهٔ محیط شهر آتن (تقریباً ۱۴ کیلومتر.م) و کنگره‌هـایش سفید رنگ بـود. کنگره‌های دیوارهای دوم، سوم، چهارم و پنجم به ترتیب به رنگهای سیاه، ارغوانی، آبی ونارنجی مزین شده بود. اما دندانه‌های دو باروی آخری را با سیم و زر روکش کرده بودند. استحکامات آخری خاص حفاظت پادشاه و دستگاه سلطنتی بود و مردم مجاز بودند که در بیرون محوطهٔ خارجی حصارها، خانه بسازند.

وقتی کار ساختمان کاخ به پایان رسید دیه‌ئکو نخستین‌بار آداب درباری برقرار ساخت و ازآن پس حضور در پیشگاه پادشاه موقوف شد. تمام عـرایض به‌وسیلهٔ رابطه‌ها به عرض می‌رسید و دیدار ازشخص پادشاه ممنوع گردید. خندیدن یا تف انداختن درحریم شاهی گناه به شمار می‌آمد. این مقررات سنگین محض صیانت وی در قبال همگنانی تدبیر شده بود که از جهات حسب ونسب به اندازهٔ خود او ممتاز و از اوان طفولیت با هم پرورش یافته بودند. وی اندیشناك بودکه اگر ایشان هر روز اورا ببینند امکان تحریك حسادت درمیان آید و شاید هم موجب تبانی آنان برضد او گردد. ولی اگر چشم احدی به او نیفتد این پندار قوت می‌گیرد که وی وجودی استثنائی و برتر ازافراد عادی است.

پس ازآنکه دیه‌ئکو پایه‌های سلطنت خویش‌را استوار ساخت بازبه‌حکومت قرین عدل و داد پرداخت. تمام عرایض کتباً به خود اوتقدیم می‌شدکه بعدازرسیدگی وصدور حکم، عریضه‌ها راعیناً برای صاحبانش پس می‌فرستاد. علاوه‌بر آنچه‌گذشت قواعد دیگری نیز به ابتکار او مقرر گشت وهرگاه خبری از ظلم وتعدی ویا اثر و علامتی از تظاهر و خودنمایی افراد می‌دید ومی‌شنید به تناسب گناه، امر بـه

Marfat.com

مجازات می‌داد. خبرچین‌های خاص در گوشه وکنارحاضر وشاهد جریان اموربودند. کار اساسی دیه‌ئکو که پنجاه‌وسه‌سال پادشاهی کرد ، این بود که اقوام تابع خود شامل مادها ، بوسیها[۹۳] پرتکینی‌ها[۹۴] استروختها[۹۵] اریه‌زنتی (زند = قبیله)ها[۹۶] بودی‌ها[۹۷] و مغها[۹۸] را زیر لوای واحدی جمع کرد . او برحدود قلمروخود بیش‌ازاین نیفزود ولی پسرش فرورتیش (خشتریته) که جانشین پدر شد به حکومت ماد اکتفا نکرد ودرصدد فتوحات نظامی افتاد. اولین ناحیهٔ جدیدی‌راکه وی مطیع خودساخت سرزمین پارس بود . دراثر پیوستگی این دوطایفهٔ نیرومند ، او همیشه دراندیشهٔ انقیاد اقوام آسیائی بود وسرانجام به آشور که نینوا پایتخت آن بوده وروزگاری سروری آسیارا داشته لشکرکشید . دراین دوره آشور به واسطهٔ پراکندگی همدستان قدیم خود تنها مانده بود ، اما هنوز ازقدرت کافی و ثروتی سرشار برخوردار بود . درجنگ با آشور قسمت عمدهٔ لشکریان فرورتیش از بین رفتند . او بیست‌ودوسال پادشاهی کرد وپسرش کیاکسار (هووخشتره) نوادهٔ دیه‌ئکوجانشین پدر شد . این پادشاه در زمینهٔ جنگ و ستیز از نیاکان خود اشتهار بیشتری یافت و اولین کسی بود که تقسیمات لشکری در یك قشون آسیائی را اساس نهاد وسربازان را که پیش از وی درهم و برهم بودند به دسته‌های نیزه‌دار ، کماندار و سواره‌نظام تقسیم کرد . هوخشتره ستیزهٔ با لیدیها را آغاز کرد ، درهمان نبردی که تمام روز آفتاب گرفت وهم او بودکه همهٔ اقوام آسیائی ساکن مشرق رودخانهٔ هالیس (قزق ایرماق حالیه) را با دولت خود متحد ساخت .

پادشاهی آستیاگس (ایشتوویگو)

بزرگترین اقدام پادشاهی او لشکرکشی به نینوا با شرکت همهٔ طوایف تابع خود بود ومی‌خواست آن‌شهررامعدوم وشکست پدرش راتلافی کند.وی باآشوریها جنگی قرین پیروزی راه‌انداخت ولی درحینی‌که شهر نینوا را در حصار داشت عدهٔ کلانی از سکائیان به فرماندهی پادشاه خود مادیس پسر پرتاتوا[۹۹] به سپاه او تاختند. سکاها در تعاقب کیمریان (ساکنان شبه‌جزیرهٔ کریمه . م) که از اروپا رانده شده بودند به قارهٔ آسیا آمده بودند و بنابراین آن روزها در سرزمین ماد می‌زیستند . از دریای آزوف تا رودخانهٔ فازیس وحدود کلخیس (لازیکه در قفقاز قدیم . م) هرگاه مسافر شتابان حرکت‌کند سی‌روز در راه خواهد بود اما ازکلخیس تاخطهٔ

Marfat.com

ماد مسافت زیادی نیست و برای ورود به‌مقصد خود ، مسافرناگزیراست فقط از یك طریق یعنی خاك ساسپیریها[۱۰۰] که بین راه واقع شده است عبور کند . اما سکائیان از این راه به سرزمین ماد نیامده بودند بلکه خط سیر طولانی‌تری از قسمت علیا یا شمالی اختیار کرده بودند که به این ترتیب جبال قفقاز در سمت راست ایشان قرار داشته . در پیکاری که اتفاق افتاد مادیها شکست خورده استیلای خودرا درآسیا از دست دادند و سکائیان جای آنان را گرفتند .

سکائیان

آن‌گاه سکاها به طرف مصر تاخت‌وتاز کردند ولی در فلسطین پسامتیخ فرعون مصر ، جلو آنهارا گرفت و با تمهید وسایل وخواهش ورشوه توانست مانع پیشروی بیشتر ایشان شود و آنها از عسقلون در سوریه عقب‌نشینی کردند . انبوه لشکریان بدون اینکه آسیبی وارد سازند ازدرون شهرعبورکردند اما گروه معدودی که از عقب می‌آمدند معبد آفرودیتا ـ اورانیا[۱۰۱] را که به من گفته‌اند قدیمترین پرستشگاه این ربةالنوع بوده غارت کردند . معبدی که در قبرس هست خود اهالی جزیره اذعان دارند که از روی آن معبد ساخته شده است ومعبد دیگر در کرفو (سیترا) را فنیقیها ساخته‌اند . آن عده از سکائیان که به معبد عسقلون دستبرد زده بودند به نفرین این ربةالنوع یعنی ناخوشی که «مرض زنانه» نام دارد گرفتار شدند که هنوز سبب رنج و بدبختی بازماندگان آنهاست . این ابتلا را سکائیان مایهٔ گرفتاری مرموز خود می‌شمارند و مسافران به آن‌حدود می‌توانند آثارش را مشاهده کنند . سکاها ، کسانی را که به این مرض دچارشوند اناری[۱۰۲] می‌نامند .

طی بیست‌وهفت سال استیلای سکاها در آسیا وضع بی‌قانونی به هرج‌ومرج کامل مبدل شد . آنها علاوه بر باجی که ظالمانه تحمیل و به زور تحصیل می‌کردند، رفتاری همانند راهزنان داشتند . از هرطرف تاخت وتاز ومال مردم را غصب وضایع می‌کردند تا روزی که کیاگسار و گروهی از مادها جمع کلانی از ایشان را به ضیافت خوانده در حال مستی همه را به قتل رسانیدند و بدین منوال مادها قدرت از دست رفته خودرا بازیافتند . مادیها نینوارا هم مسخر وآشوریان‌را تابع خود ساختند ، جز آن حدودی که در تصرف دولت بابل بود . درآن گیرودار ، کیاگسار که با دورهٔ سکاها جمعاً چهل سال فرمانروائی کرده بود درگذشت و پسرش آستیاگس به جای پدر نشست .

Marfat.com

آستیاگس دختری داشت به‌نـام مندانه (ماندانا) . شبی خواب‌نما شد (نیکلائوس دمشقی این خواب را به مادر کوروش که وی ، ارگوسته نام داده نسبت می‌دهد.م)که ازبطن دخترش به‌قدری آب‌جریان یافته‌که شهر او وسراسرآسیا را فرا گرفته است . تعبیر خواب را از آن دسته ازمغان که کارشان این قبیل اموراست استفسار کرد و از تأویل آن سخت به وحشت افتاد . از این رو وقتی که مندانه به سن وسال ازدواج رسید اورا به یك فرد سرشناس از اهل ماد شوهر نداد بلکه دراثر اضطراب ناشی از خواب خود ، اورا به یکی از پارسیان به‌نام کمبوجیه که از خاندانی والانسب وشریف اما مردی صاحب طبع ملایم و آرام بود ، داد . وی‌داماد خودرا همپایهٔ حتی افراد متوسط طبقهٔ ممتاز مادیها هم محسوب نمی‌داشت .

کوروش نوزاد

آن‌گاه‌کمبوجیه، مندانه را به همسری گرفت وبا خـود به‌زادگاهش‌پارس برد. سپس.درهمان‌میان‌باردیگر آستیاگس درخواب‌دیدازشکم دخترش‌تاکی‌روئیده کـه بر سراسرآسیا سایـه افکنده است. مثل دفعـهٔ پیش باز. تعبیر خواب را از مغان پرسید سپس دنبال دختر خود که دراین موقع حامله بود فرستاد . وقتی مندانه ازسفر وارد شد او را تحت مراقبت شدید قرار داد و منظورش آن بود که نوزادش را تلف سازد. چرا که مغ تفسیر کرده بود که خوابش به این معنی است که نواده‌اش بر تخت وتاج او دست خواهد انداخت و برای آنکه ازپیش‌آمد چنین خطـری جلوگیری کند به مجرد اینکه کوروش به دنیا آمد ، آستیاگس یکی از منسوبان خودرا به نام هارپاگ(هارپاگوس) که مباشر املاکش و بیش از همه‌کس مورد اعتماد بود احضار کرد و به او اظهار داشت :

«ای هارپاگ . به تو فرمانی خواهم داد که هرچه باشد باید مورد نهایت توجه خویش قرار دهی . چه اکنون کلید نجات من در دست تو است . اگر درانجام این امر قصور ورزی وصلاح فرد دیگری را درنظر گیری‌روزی‌فراخواهد رسیدکه خودت نیز در دامی که می‌گستری فروخواهی افتاد . باید نوزاد مندانه را به خانهٔ خود برده اورا به هرقسمی که ترجیح می‌دهی معدوم ودرخاك کنی» .

هارپاگ جواب داد : سرکورا . تاکنون هیچ‌گاه ازمن قصور وخطا ندیده‌ای درآینده هم سعی بسیار خواهم کرد که موجب آزردگی خاطر همایونی نشوم . فرمان سرورم هرچه باشد کار من اطاعت است وبس» . نوزاد را لباس فاخر بپوشاندند و

Marfat.com

به دست هارپاگ دادند . او اشک‌ریزان کودك را به خانهٔ خویش برد . در ورود به منزل آنچه آستیاگس دستور داده بود نزد زنش باز گفت . زن پرسید : «اکنون چه خواهی کرد ؟» هارپاگ پاسخ داد : البته فرمان آستیاگس را اجرا نخواهم کرد، او می‌تواند هرقدر بخواهد مرا مورد خشم و عتاب قرار دهد و حتی به کاری دست یازد که وخیم‌تر از اقدام فعلی‌اش باشد . ولی من کسی نیستم که زیربار این حکم شاق بروم و هرگز دست به چنین جنایتی نخواهم آلود و برای امتناع خویش هم دلایل متعددی دارم . آستیاگس با من خویش و همخون است او حالا در سنین سالخوردگی است و پسری ندارد ، فرض کن او فردا از دنیا برود و مندانه که من مأمور شده‌ام فرزندش را نابود کنم به سلطنت برسد آیا درآن‌صورت وضعی ازهر لحاظ قرین خطر نخواهم داشت ؟ نجات خودم ایجاب می‌کند که نوزاد تلف شود اما یکی از غلامان آستیاگس باید اورا معدوم کند نه کسی از گماشتگان من .

مهرداد و کوروش نوزاد

سپس وی قاصدی نزد یکی از شبانهای شاهی فرستاد و اورا به نزد خود دعوت کرد ، همان کسی را که می‌دانست درکوهستان چراگاهی داردکه پرازجانوران است وبرای انجام‌این منظور محلی بسیارمناسب و مطلوب. نام شبان مهرداد بود. اوبازن‌خود که‌ازکنیزان شاهی‌ونامش به‌زبان‌یونانی‌کونو[۱۰۳] یعنی‌ماده سگ‌است(کلمهٔ مادی آن اسپکواست)[۱۰۴] دریك‌خانه می‌زیست . مراتع مهرداد در دامنهٔ کوهستانی شمال اکباتان در طرف دریای سیاه واقع بود ، سایر نقاط آن حدود صاف و هموار است ولی دراین ناحیه که بخش جنوبی منطقهٔ ساسپریان باشد دامنه‌های کوه پوشیده از درختان جنگلی است . چوپان دراجرای دستورات شتاب کرد و نزد هارپاگ آمد . هارپاگ به او اظهار داشت : «امر شاهی اینست که تو باید این نوزاد را در خطرناك‌ترین نقطهٔ کوهستان که لابد خودت بهتر می‌شناسی بگذاری تا به‌زودی طعمهٔ جانوران‌شود،علاوه‌برآن‌مقرراست‌به‌تو اخطارکنم که‌اگر نافرمانی‌کنی‌وبه‌جهتی ازجهات درصدد نجات طفل برآیی پادشاه به‌وجهی‌که ابداً خوشایند نخواهد بود تورا نابود خواهد کرد ، به‌علاوه قرار است من ناظر جریان کار باشم .»

مهرداد (میترادات) نوزاد را برداشته از همان راهی‌که آمده بود بازگشت وبچه را به‌کلبهٔ خویش برد. اتفاقاً زنش‌که آبستن بود همان‌روز زائید. زن وشوهر

Marfat.com

درآن گیرودار، گرفتاری خاطر مختلفی داشتند، شوهر به‌مناسبت بارداری زن وتولد قریب‌الوقوع فرزند، وزن ازآن‌جهت‌که هارپاگ شوهرش را عاجلاً احضارکرده‌بود و نمی‌دانست که سبب آن فوریت چیست ؟ وازبس نگرانی داشت به تردید افتاد آیا باز شوهر خودرا خواهد دید یا نه . ازاین رو تا شوهرش برگشت ، پیش از اینکه به او مجال صحبت دهد پرسید چرا هارپاگ فرمانی آن‌همه‌فوری فرستاده بود.

وی پاسخ داد : زن! من باید باغم واندوه بسیار اعتراف‌کنم‌که سروران ما در شهرگرفتاری بزرگی دارند.کاش آنچه راکه من امروز دیدم وشنیدم هرگزاتفاق نمی‌افتاد چرا که در خانهٔ هارپاگ همه زار می‌گریستند ووضع آنجا بسیار غیرعادی بود. تا داخل عمارت شدم چشمانم به بچه‌ای افتادکه تمام مدت دست‌وپا می‌زدجامهٔ فاخر وزیبا به‌تنش‌کرده بودندتماماً به‌رنگهای زرین‌ودرخشان، همین‌که چشم‌هارپاگ به‌من افتاد دستور داد طفل را برداشته ودر خطرناک‌ترین نقطه‌کوهستان بگذارم. طبق اظهار او این‌عین دستور شاه است‌که می‌بایستی‌اجراکنم وگفت : هرگاه‌نافرمانی پیش‌آید. پادشاه روزگارم را سیاه خواهدکرد. البته جز برداشتن طفل وبیرون آمدن از آنجا چاره‌ای نبود. من پنداشتم شاید بچهٔ یکی از نوکران باشد؛ زیرا هیچ‌گونه اطلاعی راجع به موضوع نداشتم هرچندکه لباس فاخر طفل وهمچنین‌اشک فراوانی‌که همگی علناً فرو می‌ریختند متحیرم ساخته بود. باوجود این، هیچ‌به‌خاطرم نرسیدکه نوزادکیست تا وقتی‌که گماشتهٔ درباری اورا دربازوانم گذاشت وراه‌بیرون شهر را نشانم داد وماجرا را تعریف‌کرد. حال توچه خیال می‌کنی؟ این طفل، نوزاد منداته دختر پادشاه ماد وکمبوجیه فرزندکوروش است‌که پادشاه فرموده است باید نابود شود.

درحین صحبت چوپان پرده از روی بچه برگرفت واو را به زنش نشان‌داد. بانو چون چهرهٔ زیبا وبدن درشت نوزاد را دید به‌گریه افتاده دستهای خود را بر زانوان شوهر حلقه واستدعاکردکه ازکشتن‌کودک درگذرد. شوهرش جواب داد در آن‌کار اختیاری ندارد زیرا به‌زودی هارپاگ مأمور خواهد فرستاد. تا اجرای دستور را شخصاً بازدیدکند واگر فرمان اجرا نشود وی مرگ شکنجه‌آمیزی خواهد داشت. زنش چون دید عجز وزاری بیهوده است ونمی‌تواند شوهر خود را از انجام آن‌کار بازدارد اظهار داشت اگر فقط جسدکودکی رفع محظور خواهدکرد او برای تأمین منظور پیشنهادی دارد وافزود فرزندم‌که تازه تولد یافته مرده‌به‌دنیا آمده‌است،

Marfat.com

نمش‌او رابردار ودرکوهستان‌بگذار،سپس‌نوزادمندانه‌رابه‌نام‌فرزند خویش پرورش خواهیم داد. بدین منوال‌کسی نخواهد فهمیدکه در اجرای امر ولینعمت خود قصور ورزیده‌ای این‌کار از هرجهت به‌سود ما خواهد بود، فرزند مردهٔ ما تشییع شاهی خواهد یافت واین نوزاد هم از نعمت هستی محروم نخواهد شد.

مهرداد از پیشنهاد زنش خشنود شد وبدون تأخیر درصدد اقدام برآمد. پس فرزند مندانه راکه می‌بایستی‌کشته شود از درون جعبه برگرفته لباسهای فاخر را از تنش درآورد واو را به‌زن خود داد. آن‌گاه جامهٔ شاهی رابه‌تن فرزند مردهٔ خودکرد وبه‌جای نوزاد دیگر در جعبه نهاد، سپس آنرا برداشته به‌نقطهٔ دورافتاده‌ای درکوهستان برد وهمانجا گذاشت. پس ازدو روزکه جسد طفل درآنجا افتاده بود مهرداد بامداد دیگر عازم شهر شد ویکی‌از دستیاران خود رادرآنجابه‌نظارت گماشت. وی درشهر به‌سرای هارپاگ رفته اطلاع دادکه بدن بی‌جان‌کودك برای بازدیدآماده است. هارپاگ چند نفر از معتمدان خود را روانه ساخت وبه‌وسیلهٔ آنها از ما وقع اطلاع یافت ودستور دادکه شاهزاده را به‌خاك سپارند. بدین منوال زن چوپان در عوض فرزند مردهٔ خود به‌پرورش‌کودکی پرداخت‌که همان‌کوروش آینده است‌البته اوکودك رابه چنین‌نامی نمی‌شناخت.

وقتی‌کودك ده ساله شد به‌شرحی‌که در زیر تعریف خواهم‌کرد هویتش‌فاش گردید . او وچندتن ازکودکان دهکده درکوچه سرگرم «شاه‌بازی» بودند درهمان حدود و سامانی که مهرداد گله‌داری می‌کرد . اتفاقاً بچه‌ها کوروش‌را که می‌پنداشتند شبانزاده است دربازی به‌سمت شاه‌خویش برگزیدند. در حین‌بازی او به‌نفرات‌خود وظایف خاصی ارجاع‌کرد ، ودستور داد بعضی‌ها خانه بسازند و بعضی دیگر به کار نگهبانی بپردازند، یکی «چشم‌شاه» باشد ودیگری «پیك شاه». هنگامی‌که یکی‌از همبازیهاکه تصادفاً یکی‌از بزرگزادگان مادی‌پسرارتمبره‌نامی‌بود وازاجرای فرمان«کوروش‌شاه» امتناع‌کرد، کوروش‌اوراباتازیانه سخت‌تنبیه‌کرد. پسرك‌که‌ازآن رفتار خشن بسیار خشمناك شده بود به مجرد اینکه آزاد شد به خانه ، نزد پدرش شتافت وبا ناراحتی تمام از آن‌کار ناروا شکایت‌کرد. البته اظهار داشت‌که به دست فرزند چوپان مجازات شده ونامی ازکوروش درمیان نبود، چون هنوزکودك‌چنان اسمی نداشت . ارتمبره با حالتی برافروخته فرزند خودرا نزد آستیاگس برده وشرح بدرفتاری نسبت به فرزندش را معروض داشت ولکه‌های ضربت راکه در بدنش بود نشان داد ودشنامهایی راکه فرزندش شنیده بود بازگفت .

Marfat.com

آستیاگس چون جراحت شانهٔکودك را دید وشرح ماجرا را شنید به‌مناسبت قدر واحترام پدر، اراده نمودکه جوانك جسور را مجازاتی به‌سزاکند.ازاین‌روشبان وپسرش را احضارکرد. بعداز ورود آن دو، آستیاگس‌که در چهرهٔکوروش خیره شده بود اظهار داشت: «ای غلامزاده، آیا تو نسبت به فرزند مستازترین مقرّبانم چنین رفتاری‌کرده‌ای؟» کوروش جواب داد : «اعلیحضرتا، آنچه دربارهٔ اوکردم به‌هیچ‌روی‌کار خلافی نبود، ماکودکان ده‌که اوهم‌یکی‌ازمابود، مشغول بازی شدیم، آنها مرا به‌سمت شاه خود برگزیدند چون برای احراز آن مقام سزاوارترم پنداشتند وهمگی به‌فرمانم سرنهادند فقط او نافرمانی‌کرد وبه‌دستوراتم اعتنایی نداشت، لذا به‌سزای عمل خود رسید. اگرباید مجازات شوم همین آن ، آمادهٔ امر پادشاهم .

هنوز او حرفش را تمام نکرده بودکه آستیاگس از روی فراست دریافت که‌کودك‌کیست، زیرا پاسخی‌که شنید بیان یك غلامزاده نبود. بعلاوه صورت‌کودك به‌خود او می‌نمود وسن وسالش نیز با تاریخ فرمان قتل بچه تطبیق می‌کرد. آستیاگس که شدیداً یکّه خورده بود لحظه‌ای یارای صحبت نداشت سپس براعصاب خودمسلط شد وچون می‌خواست شخصاً ازشبان بازپرسی کند به ارتمبره فرمود ترتیب کار را چنان خواهد دادکه خودش یا فرزندش گله‌ای نداشته باشند. پس آنها را روانه‌کرد و به پیشخدمتها دستور داد کوروش را به اطاق دیگر بردند. وقتی پادشاه وشبان‌تنها شدند آستیاگس پرسیدکودك را ازکجا پیداکرده‌ای ونام‌کسی‌که بچه را به‌تو داده است‌کیست؟ شبان جواب دادکودك فرزند من ومادرش نیز هنوز درسرای من است. آستیاگس‌که پی‌برده بودگرفتن اقرار ازآن مردکاری بس دشوار است به مأموران دستور داد تا شکنجه دهند. آنها درحالی‌که او راکشان‌کشان از اطاق بیرون می‌بردند ناچار شرح ماجرا را بازگفت. او همهٔ داستان رابی‌کم‌وکاست تعریف ودر خاتمه از پادشاه استدعای عفوکرد. همین‌که آستیاگس حقیقت راشنید دیگر شبان را فراموش وآتش‌خشم خود را به‌جانب هارپاگ معطوف‌کرد وبه نگهبانها فرمود احضارش‌کنند . وقتی‌وی به‌خدمت‌آمد آستیاگس ازاوپرسید : دخترزاده‌ام را که به‌تو سپرده بودم چگونه ازبین بردی؟ هارپاگ‌که متوجه حضور چوپان در دربار شده بود از دروغ‌پردازی چشم پوشید زیرا می‌دانست جز راستی چاره‌ای نیست. پس معروض‌داشت سرورا،وقتی‌نوزاد راهمراه بردم‌بسیار اندیشیدم‌چگونه فرمان شاهی به‌نحو احسن اجرا شود بدون اینکه در عین‌حال نسبت به‌سرورم‌کاری ناروا مرتکب شده‌باشم، به‌عبارت دیگراحترازداشتم‌فرزند دخترت ونواده‌ات‌به‌دست

Marfat.com

من تلف شود از این‌رو چوپان راوسیلهٔ انجام منظور قراردادم ونوزاد را به او سپرده تأکید تمام‌کردم‌که دستور اعدام را خود پادشاه صادر فرموده‌اند واین عین حقیقت است زیراکه فرمان شاهی بود، بعلاوه به او تعلیمات لازم را داده سفارش کردم طفل را در محلی دور افتاده درمیان‌کوهها بگذارد وآنقدر زیرنظر داشته‌باشد تا جان دهد ودرصورت نافرمانی همه قسم تهدید واخطار را به او گوشزدکردم. اونیز دستور مرا اجراکرد وهمین‌که بچه مرد ، گماشتگانم را فرستادم تا شخصاً جسد طفل را بازدیدکرده به‌خاك سپارند. اعلیحضرتا این تمام حقیقت است ونوزاد بدان‌منوال ازبین رفته است.

حرفهای هارپاگ راست ودرست بود. آستیاگس خشم خود را پنهان‌داشت. نخست از آنچه شبان‌گفته بود شمه‌ای برای او تعریف وبعداز تأملی دربارهٔ تمامی جریان‌کار فقط به‌این اظهار اکتفاکردکه خوشبختانه‌کودك زنده است. در واقع از فرمانی‌که راجع به نابودی طفل داده بود پشیمان وحتی نگران شده بود خاصه بدان جهت‌که خشم وکینهٔ مادرش را نادیده نمی‌توانست‌گرفت. وبازگفت اکنون‌که آن‌کار بدین منوال پیش آمده‌است دستور شاهانه اینست‌که پسرت رابرای ملاقات‌بامهمان تازه وارد بفرستی وخودت هم به شام دربار دعوت داری زیرا قصدم این است که به مناسبت بازگشت قرین سلامت نواده‌ام ضیافتی برپا سازم وشکر خدایان را در ازای این عنایت بگزارم.

وقتی هارپاگ اظهارات پادشاه را شنید تعظیم تمام‌کرد وبه خانهٔ خود رفت وبسیار هم خشنود بودکه به‌ضیافت شاهی دعوت شده‌است ومی‌پنداشت‌که چه‌آسان از خطر نجات یافته است . وقتی به‌خانه آمد پسرش را که یگانه فرزندش بود وسیزده سال داشت روانهٔ‌کاخ آستیاگ‌کرده دستور داد آنچه‌پادشاه فرماید اطاعت‌کن، سپس خوش وخشنود تمام داستان را برای زنش شرح داد. همین‌که پسر هارپاگ وارد قصر شد آستیاگس دستور قتلش را صادرکرد وامرکرد از گوشت بدنش خوراکی فراهم سازند، قدری‌کباب وبقیه را خورش‌کنند واز هردو بر سفرهٔ طعام بگذارند. موقع شام فرا رسید وهمه مهمانان‌گرد آمده بودند، هارپاگ نیز در میان ایشان‌بود. ظرفهای خوراك‌گوشت‌گوسفند را جلو آستیاگس ودیگران نهادند وپیش هارپاگ خوراکی که از گوشت فرزندش تهیه شده بود گذاشتند و آن شامل تمام بدن کودك مگر سرودستها بودکه در ظرف جداگانه نهاده سرپوشی برآن قرارداده بودند.پس‌از آنکه هارپاگ به‌قدرکافی ازآن خورد آستیاگس از او پرسید آیا غذا مطبوع بود؟

Marfat.com

وی جواب داد «بلی». آن‌گاه مأموران ظرف محتوی سروپا ودست‌کودك را پیش آوردند ودرکنار هارپاگ ایستاده به‌اوگفتند سرپوش ظرف را بردارد وچشمش به‌سر واعضای بدن فرزندش‌افتاد. چون بردباری بسیار نشان داده بود واز دیدن آن منظرهٔ خوفناك منقلب نشده بود آستیاگس از او سئوال‌کرد آیا می‌دانی خوراکی که خوردی ازگوشت چه حیوانی فراهم شده بود؟ او پاسخ داد : سرورا، خوب می‌دانم وآنچه فرمان شاهی باشد نیك رواست، لیکن غیراز این چیزی اظهار نکرد وبقیهٔ‌گوشت رابرداشته عازم خانهٔ خودگشت وگویا قصد داشت همه‌رایکجا درخاك کند. این بود جزای عمل هارپاگ.*

آن‌گاه آستیاگس همه توجه خودرا به‌کار کوروش معطوف داشت ومعانی که قبلاً خوابش راتعبیر کرده بودند احضار و باردیگر استفسار کرد تعبیر آن‌جریان چیست؟ ایشان جواب سابق را تکرار واظهارکردند تقدیر آن بوده است‌که به‌جای اینکه‌طفل دراوان‌کودکی‌کشته شود به‌سن‌وسال‌جوانی برسد وپادشاه‌شود. آستیاگس درجواب‌گفت اکنون‌کودك زنده وسلامت است وهنگامی‌که در ده می‌زیسته بچه‌ها او را به‌پادشاهی خود برگزیده بودند واو نیز برای هریك تکالیفی از قبیل نگهبانی و پاسداری و پیام‌رسانی مقرر داشته و برهمهٔ آنها فرمانروائی کرده‌است . اکنون بگوئید این جریان چه دلالتی دارد؟

مغ‌ها اظهار داشتند حال‌که اوزنده است‌وبدون‌اینکه‌خود وسایلی‌برانگیخته باشد‌عنوان پادشاهی یافته پس دیگر جای بیم ونگرانی نیست، او یك‌بار به‌منزلت پادشاهی رسیده است وچنان مقامی را باز نخواهد یافت وحتی پیشگوئی‌های ما نیز گاهی به صورت ساده تحقّق می‌یابد وخوابهاغالباًبه‌وجهی‌جزئی‌وعادی‌تعبیرمی‌شوند. آستیاگس جواب دادکه عقیدهٔ خود او نیز همین است وخوابش به‌این صورت‌که بچه‌ها اورا به پادشاهی انتخاب کرده‌اند تحقق یافته و به‌نظراوکودك دیگرمسبّب خطری نخواهد شد، وگفت به‌هرحال علاقهٔ تام دارم‌که شمااین جریان رابا دقت‌تمام رسیدگی‌کنید ومرا از بهترین راه‌حل‌آن، خواه به‌خاطر نجات خاندانم ویا خودتان آگاه سازید .

مغ‌ها پاسخ‌دادند: خداوندگارا برای‌خودما نیزامری‌حیاتی است‌که‌پادشاهی تو قوام وشکوه تمام داشته باشد. این‌کودك پارسی وبیگانه است واگر زمامدار شود، پارسیان، ما مادیهاراکه‌از نسل وتبار دیگریم منفور خواهند داشت، درصورتی که تو هموطن‌ما هستی وبا پادشاهی‌ات ما را نیز درکار سهم واختیاری خواهد بود

Marfat.com

وبه‌دست تو مناصب ومزایا خواهیم گرفت وهمین دلیل کافی است که ما آرزومندبقای وجودت و طالب پایندگی امپراتوری تو باشیم . اگر ازوضع حاضر خطری متصور بود بی‌هیچ گونه دریغ معروض می‌داشتیم اما اکنون‌که خواب شاهی به‌صورت‌بی اهمیتی، حسن تعبیر یافته ما دیگر دغدغهٔخاطر نداریم ورأی ما اینست‌که تو نیز دیگر دستخوش اضطراب نباشی اما از لحاظ مزید احتیاط پیشنهاد می‌کنیم بهتر است اورا به پارس نزد والدینش بفرستی تا همواره در مدّ نظرت نباشد .

آستیاگس ازاین‌ارشاد مغ‌ها خشنودگردید. سپس‌کوروش رافراخوانده‌به‌او اظهار داشت : «ای فرزند، من در حق تو بدی‌کرده‌ام وسبب آن خوابی بودکه‌دیده بودم وآن تاکنون تحقق یافته است وبخت واقبال خودت مایهٔ نجات تو شد، اکنون به‌پارس خواهی رفت ومن ملازمانی چند همراه تو خواهم فرستاد. خداوند یارو نگهدارت باشد ودر آنجا پدر ومادرت راکه مهرداد چوپان وزن او نخواهند بود بازخواهی شناخت».

بدین منوال کوروش ازدربار آستیاگس‌فرارفت. به‌محض ورودش به‌درگاه کمبوجیه والدینش او را با خشنودی تمام پیشوازکردند* وچون پی‌بردند همان فرزندی است‌که از دیرباز ایشان او را مرده می‌انگاشتند از دیدارش وجد و شعف فراوان‌کردند وازکودك جویا شدندکه چگونه ازکام مرگ رسته بوده است. کوروش جواب داد : فقط دربین راه همین سفرازسرگذشت خویش آگاه شده وپیش‌ازآن چیزی ازاین مقوله نمیدانسته ومی‌پنداشت‌که فرزند شبان آستیاگس‌است . امادربین راه از راهنما شرح‌ماجرا را شنیده سپس تعریف‌کردکه چگونه زن شبان،کونو،اورا پرورش داده واز آن‌بانوستایش بسیارکردودرهنگام بیان سرگذشت خویش‌پیوسته نام‌کونو ورد زبانش بود.این اسم‌که‌به‌معنی سگ‌ماده است بی‌اندازه درنظر والدین او عجیب آمد از این جهت وبه‌خاطر وضع اعجازآمیز نجات‌کوروش افسانه‌ای درمیان پارسیان پیدا شده شایع ساختند که سگ ماده‌ای نوزاد را درکوهستان پیداکرده وشیرداده است وآن سرگذشت ریشهٔ این حکایت بسیار مشهور شده است.

وقتی کوروش به‌سن بلوغ رسیدو در میان نوجوانان ایرانی دلیرترین و محبوبترین ایشان به شمار آمد، هارپاگ که در حسرت انتقامجوئی از آستیاگس بی‌تاب بود پیوسته برای او هدایائی می‌فرستاد و قدر و احترام فراوان می‌کرد چه می‌دانست بدون دستیار به تنهائی قدرت وجرأت‌کافی برای انتقام‌وسرکوبی‌آستیاگس را ندارد. از اینرو هنگامی‌که باکوروش‌که مانند خود او از پادشاه آزار دیده بود

Marfat.com

ملاقاتی داشت سعی بسیار در جلب‌خاطر وحمایت اوکرد وزمینهٔ اجرای قصد وخیال خود رابدین‌منوال هموارساخت‌که بزرگان ماد را با اصرار ترغیب‌کردکه صلاح کار ایشان در آنست‌که برای رهائی از حکومت ظالمانهٔ آستیاگس او را از تخت سرنگون‌وکوروش را به‌جای وی مستقر سازند. هارپاگ دراجرای‌این‌منظورپیشرفت حاصل‌کرد ودر صدد افتادکوروش را نیز از مقصود خویش آگاه سازد ولی چون کوروش در پارس بود وپاسداران همهٔ راهها را زیرنظر داشتند، فقط به‌وسیله‌ای خاص می‌توانست پیام خود را به‌مقصد برساند.

پس شکم خرگوشی راگشود وبدون اینکه پوستش را بکند، نامه‌ای راکه مقصودش برآن نوشته شده بود در شکم حیوان‌گذاشت، سپس پارگی را دوخته وحیوان رابه‌گماشتهٔ مورد اعتماد خویش سپرد وکمند صیادان به‌دست او داد تا شکارچی به‌نظر آید واو را روانهٔ پارس ساخت تاخرگوش رابه‌کوروش تقدیم‌دارد، ومحرمانه به‌او بگویدکه شخصاً شکم حیوان را بگشاید ودرحین انجام آن‌کار احدی حاضر وشاهد نباشد.

این دستور اجرا شد وخرگوش به‌دست‌کوروش رسید. وی شکم حیوان را بگشود. درنامه نوشته شده بود : «ای فرزند کمبوجیه، چون مشمول عنایات‌خدا هستی وبدون آن ، چنین بخت واقبال عالی نمی‌یافتی ، آستیاگس‌راکه قصد جانت‌کرده بود از میان بردار، اگر او نقشهٔ خود را اجراکرده بود تو حالازنده نبودی. تو نجات خویش را ازعنایت پروردگاروخدمت این‌چاکربازیافته‌ای. تردیدی نیست‌که تاکنون ازسرگذشت خود آگاه شده‌ای و نیز می‌دانی آستیاگس به این دلیل‌که من در عوض‌کشتنت، تو را در اختیار شبان‌گذاشتم چه بدبختی در حق من روا داشته‌است. اگرآنچه‌راکه می‌گویم اجراکنی قلسرواوبه‌تو خواهدرسید. پارسیان را ترغیب‌کن‌که ضد او برخیزند وبه خطهٔ ماد بتازند واندیشه‌ای هم در سر مدارکه پادشاه خواه فرماندهٔ دیگری ویا مرا جلو تو بفرستد در هرحال‌کامروا خواهی شد زیرا که نجبای ماد نخستین نفراتی خواهند بودکه دست ازحمایت او خواهندکشید وبا تو در برکناری او همدستی خواهندکرد. ماهمهٔ اسباب‌کار را فراهم ساخته‌ایم آنچه می‌گویم صلاح تو است وهیچ تأخیری جایز نیست.»

مضمون این نامه‌کوروش را اندیشناك ساخت‌که چه‌گونه می‌تواند به‌نحوی مطلوب، پارسیان را به این امر تشویق کند. پس ازتأمل بسیار طریق ذیل رانیکوترین تدبیر پنداشت وآنرا به مورد اجراگذاشت . وی برطوماری‌نوشت‌که آستیاگس‌او

Marfat.com

را به‌سرداری سپاه ایران برگزیده است. آن‌گاه از پارسیان جرگه‌ای ترتیب داده درحضور ایشان طومار را گشود و آنچه در آن نوشته شده بود برخوانده افزود : «اکنون فرمانی نیز برای شما دارم و باید همهٔ افراد باداسی در دست به میدان شهر فرا آیند.

دستور اجراشدو ایرانیان باداسی دردست فراآمدند. آن‌گاه کوروش‌فرمود باید تاغروب‌زمین‌ناهمواری‌راکه درحدود بیست فورلنگ (هر فورلنگ یك‌پنجم کیلومترمربع . م) وسراسرپوشیده‌ازخاروخاشاك‌بوده‌صاف‌وهموارسازند.این‌کارشد. سپس دستور داد روز آینده همگی باتن شسته وتمیز بازآیند. درضمن‌کوروش تمام گاوها وگوسفندها وبزهائی راکه در دستگاه پدرش‌کمبوجیه بود امربه‌قربانی داد تا مجلس ضیافتی برای همهٔ پارسیان* ترتیب دهد نان مرغوب وشراب ناب نیزفراهم کرد. روز دیگر وقتی مهمانان آمدند به‌آنها فرمان دادکه بر چمنزارها لمیده خوش باشند. پس‌از صرف طعام‌کوروش از حضار پرسیدکدام وضع وحال بیشتر مورد پسند آنهاست رنج‌وزحمت دیروز یاخوشی وآسایش امروز؟ ایشان جواب دادند : به‌راستی که تفاوت بین مشقت دیروز وآسودگی امروز اززمین تا آسمان‌است. واین‌پاسخ عین مطلوب‌کوروش بود. پس با اغتنام از فرصت صریحاً به‌ایشان اعلام داشت‌که‌چه منظوری در سر دارد وگفت : «ای پارسیان به سخنانمٔ گوش فرادهید، اگر فرمانم را پیروی کنید صدها ازاین‌گونه نعمت وخوشی خواهید داشت ، بدون اینکه ناگزیر شوید مثل دیروزکار مشقت‌باری انجام دهید ولی اگر راه نافرمانی پیشه سازیدکار طاقت‌فرسای دیروز را باید پیاپی انجام دهید. اندرزم را حلقهٔ‌گوش خویش‌کنید و در راه آزادی و بی‌نیازی خود گام بردارید . تقدیر آسمانی است که آزادی‌شما به دست من فراهم شود وعقیدهٔ راسخم· اینست‌که شما درجنگ نیز مانند چیزهای دیگر بر مادیها رجحان دارید. این‌عین حقیقت است‌که اظهار می‌دارم، تأخیری هم از جانب ما جایز نیست بلکه باید هرچه زودتر قیدبندگی آستیاگس راپاره‌کنید.»

پارسیان که از دیرباز بندگی مادیها را ننگ می‌دانستند سرانجام رهبری یافته، در راه تحصیل نعمت استقلال با ابراز هیجان و شادمانی از هیچ‌گونه خدمت و تلاش فروگذار نکردند . وقتی خبر این جریانات به گوش آستیاگس رسید ، کوروش‌را به‌دربار خویش احضار کرد. اماقاصد خبرآوردکه وی‌حتی زودترازموقعی که آسیتاگس خواسته است، وارد خواهد شد. از این‌رو آستیاگس اهالی‌ماد رافرمان بسیج داد وبه‌قدری آشفتگی خیال داشت‌که هاریاگ رابه‌فرماندهی این‌لشکر برگزید

Marfat.com

ومثل این‌بودکه‌به‌کلی فراموش‌کرده است‌که در حق، اوچه مصیبت طاقت‌فرسایی روا داشته است. ازاین‌رو وقتی لشکریان او با سربازان پارسی روبه‌رو شدند فقط تنی چند که از نقشهٔ تبانی غافل بودند تن به کشتن دادند وازبقیه، عده‌ای جانب پارسیان را اختیار ولی قسمت اعظم لشکریان پشت به دشمن‌کردند. تا آستیاگس از شکست ننگین سپاه ماد آگاه‌گشت، سوگند یادکردکه به‌هرحال‌کوروش را آسوده نخواهد گذاشت. پس همهٔ مادیها، خواه آنها راکه درسن وسال خدمت‌نظام ویا مسن‌تر وهنوز درشهر بودند به‌خدمت سربازی فراخواند وبااین افراد به‌میدان نبرد شتافت اما شکست خورده سربازانش به‌قتل رسیدند وخود او اسیر افتاد.

پس‌از دستگیرشدن آستیاگس، هارپاگ نزد او رفته به مسخره‌کردنش پرداخت وشاق‌ترین طعنهٔ وی‌هم اشاره به‌خوراکی‌بودکه پادشاه ازگوشت‌تن‌فرزندش به‌خورد او داده بود و این نکته راهم پرسید که آیا وضعش درحالت بندگی امروز بهتراست یا درفَرّوجلال‌پادشاهی دیروز؟ آستیاگس نگاهی به‌اوانداخته‌سئوال‌متقابل کردکه: «آیا وی مبتکر این اقدامات‌کوروش است؟ هارپاگ پاسخ داد: به‌درستی که غیرازآن نیست، چون وی به‌کوروش نامه فرستاده وپارسیان را به‌سرکشی‌ترغیب کرده است. آستیاگس فوراً گفت: تو نه‌فقط پلیدترین بلکه احمق‌ترین آدمیان‌هستی، حماقت تو این بوده‌است‌که با آنکه خود می‌توانستی زمامدار بشوی (اگر آنچه شده زیرسر تو بوده است) باوجود این پادشاهی را نصیب دیگران ساختی وبدان جهت‌وجودی پلیدهستی‌که به‌خاطریك‌شام تلخ، مادیهارا به ورطه‌بندگی فروانداختی واگر هم ترجیح می‌دادی‌که تاج پادشاهی را شخص دیگری برسر بگذارد،کاش عوض یك‌نفر پارسی آنرابه یکی‌از مادیها می‌دادی، چون اینهاکه مقام فرمانروایی داشتند اکنون به‌ذلت بندگی افتاده‌اند وپارسیان‌که از ایشان اطاعت می‌کردندعزت وسروری یافته‌اند.*

آستیاگس به شرحی که مذکور افتاد، پیش از برکناری سی و پنج سال سلطنت‌کرده‌بود. به واسطهٔ حکومت خشونت‌آمیز او، مادیهاکه‌یکصدوبیست سال از دوره‌ای‌که سکائیان برایشان استیلا یافته بودند صاحب اختیار آسیا تا مشرق رودخانه هالیس بودند،ناگزیر دربرابر دولت‌پارس سرتمکین فرود آوردند. کوروش نسبت به آستیاگس همه‌گونه رعایت و مدارا نمود و اورا تا آخر عمر در دربار خود نگاهداری کرد.

بنابر آنچه گذشت چگونگی تولد و پرورش کوروش معلوم گشت و نیز

Marfat.com

دانستیم که چگونه او به‌پادشاهی رسید. داستان پیروزیش را هم برکرزوس باز نمودیم واز همان تاریخ (۵۵۹ق.م.) فرمانروائی وی‌در فراخنای‌آسیا آغاز شد.

عادات پارسیان

پارسیان چنانکه می‌دانیم این عادات و رسوم را دارند: ساختن قربانگاه و معبد در نزد ایشان رسم نیست و اعتقاد به این‌قبیل چیزها را ناشی از حماقت می‌شمارند زیرا برخلاف یونانیان، ایشان معتقد نیستند که خدایان (مغ‌ها، بگ‌ها، باگها. م) از جنس و ذات بشری باشند. زئوس* در آئین ایشان همان گنبد نیلگون است. رسم آنان اینست که بر بلندترین نقاط بالا رفته‌در درگاه خدابه دعامی‌پردازند و قربانی می‌کنند. پارسیان برای خورشید، ماه، زمین، آتش، آب و باد قربانی‌ها می‌کنند و این عناصر معبودهای خاص ایشان می‌باشند که حکم پرستش آنها از روزگاران پیش برایشان نازل شده است. فقط بعدها پرستش اورانیا ـ افرودیتا را از آشوریها و اعراب آموختند[۱۰۵] به این ایزدان به شرح زیر قربانی نیاز می‌کنند: آنان قربانگاهی برپانمی‌کنند، آتشی‌نمی‌افروزند،شرابی نمی‌افشانند. درمراسم‌آنان از آوای نی خبری نیست و یا گل یا نان جوین درکار نیست بلکه شخصی که می‌خواهد قربانی کند فدیه‌اش را در جای پاکیزه‌ای می‌آورد و آن ایزدی (بغی) را که فدیه برای اوست به‌نام برمی‌خواند . رسم آن نیست که‌تنها برای‌خویشتن خیرو برکت بخواهند بلکه‌بایدبرای خوشبختی شاه وتمامی‌اقوام ایرانی‌که خود نیزجزوی از آنان به‌شمار می‌روند دعا کنند. حیوان قربانی شده را پاره پاره کرده می‌پزند وگوشتهارا بر پوششی ازسبزه‌ها ـ غالباً شبدر ـ می‌گسترانند. وقتی که همهٔ اینها آماده گشت یکی از مغان فرا می‌آید و به خواندن سرود نیایشی آغاز می‌کند که می‌گویند ضمن آن اصل و تبار ایزدان را باز می‌گوید* قربانی دادن جایز نیست‌مگر این‌که یکی‌از مغان در مراسم حاضر باشد. پس‌از انجام فریضه، فدیه دهنده‌گوشت قربانی را با خود می‌برد و به دلخواه خود از آن استفاده می‌کند.

بزرگترین جشن آنان در زادروز هرکس می‌باشد و باتهیه و صرف طعامی خاص آن روز را گرامی می‌دارند.** پارسیان توانگر در زادروز خود گاو نر ، اسب ، شتر یا الاغی را کباب کرده جلو مهمان می‌برند ولی تنگدستان از حیوانات کوچکتر استفاده می‌کنند. خوراك اصلی ایشان برسفره انـدك و مختصر است اما تنقلات گوناگون و خوراکیهای رنگارنگ در چندین وهلـه برسفره می‌گذارند

Marfat.com

وبه‌واسطهٔ همین رسم و عادت آنهاست که می‌پندارند یونانیها بر سفرهٔ طعام سیر نمی‌شوند چون پس از خوراك اصلی به نظر آنها چیزی‌که قابل توجه باشد برای‌ما برسفره نمی‌آورند وگرنه باز به‌خوردن ادامه می‌دادیم. ایشان علاقهٔ فراوان‌به‌شراب دارند. احدی مجاز نیست در جلو دیگران استفراغ یا قضای حاجت کند.

وقتی بخواهند راجع به‌کار مهمی تصمیم بگیرند موضوع را درحین مستی مطرح می‌سازند و روز دیگر میزبانی که قضیه درخانهٔ او مطرح شده بود تصمیم مزبور را وقتی‌که ایشان هشیارند باز در میان می‌گذارد اگر تأیید شود به مرحلهٔ اجرا درمی‌آید وگرنه ازآن کار چشم می‌پوشند. همچنین هرچه راکه در هشیاری تصمیم گرفته باشند در حال سرمستی تجدید نظر می‌کنند.

هنگامی‌که دو نفر در کوچه به‌هم می‌رسند از طرز برخورد وسلام ایشان روشن می‌شود که ازیك طبقه‌اند یانه زیرا که آنها به‌جای درود لفظی، یکدیگر را می‌بوسند. برابرها لب‌بوسی می‌کنند، برترها گونه می‌بوسند، و فردی که جزو طبقهٔ پائین باشد تعظیم تمام می‌کند. ایشان به هموطنان خویش بیش از سایر مردم احترام می‌گذارند. سپس همسایهٔ دور و به همین روال هرچه وطن طرف، دورتر باشد نسبت به او قدر واحترام کمتری می‌گزارند وآنهاکه زیاده دور واقع شده‌اند چندان طرف اعتنا قرار نمی‌گیرند.

ایرانیان خودشانرا ازتمام مردم دنیا برتر می‌پندارند و هراندازه‌قوم ومنشی در دیاری دورتر از ایشان باشند قدر و منزلت آنها را سبك‌تر می‌انگارند و دورافتاده‌ترین مخلوقات را پائین‌ترین به‌شمار می‌آورند.*

هیچ قوم و ملتی مثل ایرانیان زود و آسان، راه و رسم بیگانه را فرا نمی‌گیرد. مثلا ایشان لباس مادی اختیار کرده‌اند، زیرا که آنرا از پوشاك خود خوش‌نماتر می‌شمارند. سربازان آنها زره مصری می‌پوشند، با هر قسم تجمل و خوشگذرانی که آشنا شوند زود به‌آن خو می‌کنند. از میان این‌گونه نوآوریها همجنس‌بازی است که از یونانیان آموخته‌اند* هر مرد چند زن و چندین محبوبه دارد. بعد از رشادت در میدان جنگ، برجسته‌ترین نشانهٔ مردانگی کثرت فرزندان است و مردانی که پسران بیشتری دارند هرساله از دست پادشاه به دریافت جایزه سرافراز می‌شوند، چرا که ایشان کثرت را مایهٔ قدرت می‌شمارند.

دورهٔ تربیت کودکان بین پنج و بیست و پنج سالگی است و سه‌کار به‌آنها می‌آموزند اسب سواری، تیراندازی و راستگویی. تا پنج سالگی طفل دراندرون

Marfat.com

نزد زنان پرورش می‌یابد و هیچ‌گاه در حضور پدر دیده نمی‌شود تا اگر در اوایل رشد تلف شود کمتر باعث تأثر خاطر پدر گردد. به‌نظر من این روش ستوده‌ایست که ایشان دارند. به‌علاوه رسم پسندیدهٔ دیگرشان این است که حتی پادشاه احدی را به‌واسطهٔ گناه واحدی فرمان اعدام نمی‌دهد. رسم آنها این است که‌گناه و خدمت هرکسی را با هم می‌سنجند اگرگناه کسی بیشتر ازخدمتش باشد دراین‌صورت بسیار خشمناك می‌شوند. ایشان معتقدند هیچ‌کس پدریامادر خودرا به قتل‌نمی‌رساند واگرگاه چنین وضعی پیش آید درصورت رسیدگی معلوم خواهد شد کـه آن فرزند حلال‌زاده نبوده است چون مطلقاً تردید دارند که پدر حقیقی به‌دست فرزند خود کشته شود. در نزد ایشان آنچه انجامش حرام باشد ذکرش نیز مکروه است و بدترین کارها دروغگویی است و پس‌از آن وام‌ستاندن، زیراکه می‌پندارند بیم و واهمه، مرد بدهکار را به دروغگویی وادار می‌سازد.

کسانی‌که امراض جلدی مانند پیسه دارندباید ازمعاشرت‌بادیگران‌خودداری کنند. این قبیل افراد را به‌شهر راه نمی‌دهند و این ناخوشی را نیز ناشی از عمل بی‌حرمتی نسبت به خورشید می‌دانند وهربیگانه‌ای‌را که دچاراین مرض باشدازمیان خود طرد می‌کنند. بسیاری از پارسیان حتی کبوتر خوش خط و خال را از خوددور می‌سازند توگوئی آنها نیز به‌همین مرض گرفتارند. ایشان به آب روان حرمتی‌خاص می‌گذارند و هیچ‌گاه درآب جاری تف‌نمی‌اندازند یاقضای‌حاجت نمی‌کنند وحتی دست خودرا در آب روان نمی‌شویند ودیگران را نیز ازآن‌کارمنع می‌کنند . رسم جالب توجه دیگرکه خود نیز از آن غفلت دارند اینست‌که تمام اسامی خاص فارسی که دال بر فر و جلال است یا دلالت برصلاحیت جسمی‌دارد باعلامت‌سیگمای یونانی سین ختم می‌شود. هرگاه کسی درصدذ تحقیق برآید معلوم می‌شودکه این مطلب بی‌حقیقت نیست* .

این مطالب را من تماماً بنابراطلاع دقیقی که از ناحیهٔ پـارسیان به‌دست آورده‌ام بازگو می‌کنم . ایشان رسمی درمورد تدفین مردگان دارند که سرّی است چون راجع به آن چیزی برزبان نمی‌آورند و آن اینست‌که کالبد مردگان پارسی تا به وسیلهٔ پرندگان یا سگ متلاشی نشود قابل دفن نیست . ازاین‌که این رسم خاص مغهاست مطمئنم، چه این موضوع را آشکارا مجری می‌دارند. کالبد را ابتدا باموم پوشانیده سپس مدفون می‌سازند. بنابررسم و شعار، طبقهٔ روحـانی در مصر هیچ حیوانی را مگر به قصد نذر و قربانی نمی‌کشند ، اما مغها غیر ازسگ وآدم،حیوانات

Marfat.com

دیگر را نه‌فقط به‌دست خود می‌کشند بلکه در کار کشتن خزندگان، مورچه، مار و پرندگان از هرقبیل بدون تفاوت پافشاری دارند و بریکدیگر سبقت می‌گیرند و وانمود می‌کنند که‌آن رسمی قدیمی است وبه‌همین منوال نیز خواهد ماند. اکنون من داستان اصلی خود را باز دنبال می‌کنم.

ایونیها

پس از تسخیر لیدیا به‌دست ایرانیان، ایونیها و ائولیها[۱۰۷] زود سفیرانی نزد کوروش فرستاده پیشنهاد کردند حاضرند با همان شرایطی که از کرزوس اطاعت می‌کردند با او نیز عهد و قراری بگذارند. کوروش به این درخواست ضمن حکایتی پاسخ داده گفت: «یك‌روز نی‌زنی در کنار دریا چند ماهی دید و شروع به نی زدن کرد به این امید که ماهیان با نوای نی او پیش آیند . وقتی که ازاین راه نتیجه‌ای به‌دست نیاورد توری برگرفت و مقدار زیادی ماهی صید کرد. در این‌حال وقتی جست و خیز ماهی‌ها را دید خطاب به آنها گفت: حالا دیگر رقصیدن چه سودی دارد می‌بایستی وقتی که نی می‌زدم برقصید. مقصود کوروش از اظهار آن مثال‌این بوده که هنگامی که به ایونیها مراجعه و ضدکرزوس پیشنهاد اتحادکرده بود به‌حرف او اعتنا نکردند واکنون‌که دنیابه‌کام اوست ابراز دوستی‌و اطاعت می‌کنند.کوروش به‌واسطهٔ خشمی‌که نسبت به‌آنها داشت چنین پاسخی فرستاد. همین‌که خبرآن ماجرا به سایر شهرها رسید ایونیها زود به تهیهٔ وسایل دفاعی پرداخته در معبدپانیونیوم[۱۰۸] جرگه‌ای تشکیل دادند ودر آن انجمن غیر از میلطی‌ها همگی‌حاضر بودند زیرا طایفهٔ اخیر با همان شرایطی که از کرزوس اطاعت می‌کردند با کوروش سازش و بقیهٔ ایونیها ازاسپارت استمداد کردند .

ایونیها که پانیونیوم در دست آنهاست از یك لحاظ نیك خوشبخت بودند چون به‌عقیدهٔ من ایشان از جهت اقلیم بهترین‌جا (سواحل غربی ترکیه حالیه درکرانه دریای اژه*) را در تصرف داشتند، ناحیهٔ آنها نه مثل نواحی شمالی سردسیر و طاقت‌فرسا بود و نه مانند نقاط جنوبی خشك و گرم. ایونیها چهار زبان مختلف دارند جنوبی‌ترین شهر ایونیا میلط است، پیلوس‌درشمال‌آنجاست. سپس‌پری‌ین[۱۰۹] واقع شده است. این سه شهر در ولایت کاریا (جنوب غربی ترکیه) واقع شده‌اند و زبان مشترك دارند، افزوس، کلوفن، لیدوس، تئوس، کلازومنه و فوکیس(فوکا) جزو لیدیا (لودیا سابق) محسوب می‌شوند و زبان واحدی دارند که با لهجهٔ سایر

Marfat.com

نقاطی که نام برده‌ام متفاوت است. مهاجران دیگر ایونی در جزایر ساموس، خیوس، اریتریا (درجزیره اوبه.م) اقامت دارند. دو محل اخیر زبان مشترك دارند و جزیرهٔ ساموس، زبانی خاص خود دارد. میلطی‌ها از طرف کوروش دچارتهدیدی‌نبودندزیرا با او عهد و پیمان بسته بودند بقیهٔ یونانیها یعنی سکنهٔ جزایر مصون بودند چون فنیقیها هنوز به تابعیت پارس درنیامده‌بودند و خود ایران هنوز جهازات جنگی نداشت.

وقتی سفیران ایونی و ائولی به اسپارت آمدند پیترفوس نام اهل فوکیس (فوکه) را سخنگوی خود انتخاب کردند. وی برای اینکه هرچه بیشتر شنوندگانی جلب کند با جامهٔ ارغوانی جلو جمعیت برآمد تا به وسیلهٔ بیاناتی مبسوط اسپارتها را به یاری ترغیب کند ولی سخنانش تأثیری نبخشید و اسپارتها ازکمك به ایونیها دریغ ورزیده و قاصدان ناچار مراجعت کردند. اما با وجود آنکه به درخواست ایونیها پاسخ منفی‌داده‌بودند،بازپنجاه‌کشتی به‌سواحل آسیائی فرستادندکه‌به‌عقیدهٔ من مقصود آنها نظارت در اقدامات کوروش و ملاحظهٔ وضع وحال ایونیها بود. این کشتی‌ها در ساحل فوکیس لنگر انداختند. از جمله افراد ممتازی‌که درکشتی بودند، لاکرین نام به ساردس اعزام شد تا ازطرف اسپارتها به‌کوروش اخطار کندکه هرنوع صدمه‌ای که به‌هریك از بلاد یونانی وارد شود سبب رنجش ایشان خواهد شد.

روایات حاکی است که وقتی کوروش پیام قاصد را شنید از چند نفریونانی که اتفاقاً در اردوگاه بودند پرسید این اسپارتها چه‌گونه مردمانی هستند و تعداد آنها چیست که‌به‌خود جرأت داده‌اند چنین پیامی بفرستند و چون از وضع آنها استحضار یافت به قاصدان اسپارتی جواب داد: «من هرگز از جماعتی که در وسط شهر خود میدان خاصی دارند تا در آنجا یکدیگر را با قسم و سوگند فریب دهند باکی ندارم اگر سروکارم با چنین افرادی بیفتد آن‌گاه فقط صدمات وارده برایونیها خاطر ایشان را پریشان نخواهد کرد بلکه گرفتاری خودشان نیز فراغتی برای آنها باقی نخواهد گذاشت». منظور کوروش از این پیام انتقاد کلی از رفتار همهٔ مردم یونان بود زیرا ایشان میدان و بازار برای داد و ستد کالا دارند. و برعکس، پارسیان از محل خاصی جنس وکالا نمی‌خرند ودرواقع درتمامی سرزمین خود بازاری ندارند.

Marfat.com

کوروش واسپارتها

بعداز این جریانات کوروش یکی‌ازپارسیان به‌نام تابالوس را حاکم‌ساردس کرد و به‌یکی از اهالی لیدیا، پاکتی‌یس[۱۱۰] نام کار مصادره و تحویل گنجینه‌های متعلق به‌کرزوس وسایر لیدیها را محول وخود به‌طرف اکباتان عزیمت کرد وکرزوس را نیز همراه برد. به‌نظر او، ایونی‌ها خطر واهمیتی نداشتند تاهدف نظامی درجه‌اول محسوب شوند زیرا تمام فکر واندیشه کوروش درآن میان به‌بابل وبلخ ونسبت به وضع سکائیان ومصریان معطوف ومترصد بودکه شخصاً به‌آن نواحی لشکرکشی‌کند. به نظر او پرداختن به‌کار ایونیها را سردار دیگری هم ازعهده برمی‌آمده‌است .

همین‌که کوروش ازآن حدود دور شد پاکتی‌یس لیدیهارا ضدشهربان‌پارسی خود ترغیب به‌شورش کرد . او به‌سواحل رفته باوجوهی که در ساردس فراهم کرده بود چریکهایی استخدام و ساحل‌نشینها را نیز به‌حمایت خویش وادار کـرد . سپس به مقصد ساردس عزیمت و تابالوس را محاصره و ارگ شهر را تصرف کرد . هنگامی که خبر این وقایع دربین راه به‌کوروش رسید، عاقبت‌کارراازکرزوس استفسارکرده گفت : «گمان نمی‌کنم لیدیها دست ازتصدیع‌من‌بردارندوبدین‌جهت‌خودایشان‌بیچاره خواهند شد . به‌نظر من برای رفع این محظور فقط انقیاد آنها کافی نیست و وضع حاضر مثل موردی است که فلان‌کس پدری را نابود کنـد و فرزندانش را آسوده بگذارد . چون تو که نسبت به‌لیدیها منزلتی بالاتـر از پدر داشتی اکنون اسیر من هستی ولی من سهل وآسان ساردس را به‌دست خود لیدیها داده‌ام پس جای تعجب نیست که ایشان راه خیانت پیش‌گیرند .

وقتی کرزوس این بیانات را که روشنگر اندیشه‌هـای کوروش بود شنید سخت به‌وحشت افتاد کـه مبادا ساردس به ویرانه‌ای مبدل شود . پس جواب داد : «سرورا آنچه فرموده‌ای منطقی است ولی استدعای من اینست که عنان خشم خویش را کاملاً رها نکنی ومبادا به ویران‌کردن یك شهر باستانی دست‌یازی ، شهری که درپیش آمد وضع فعلی دخالتی نداشته ودرمورد قبلی‌هم گناهی نکرده بوده است . گناه سابق را من مرتکب شدم که اکنون دچار عواقب آن هستم . درپیشامد اخیرهم تقصیر از پاکتی‌یس تبهکار است که خود پادشاه او را به‌نگهبانی ساردس برگماشته است از این‌رو اورا سزا باید داد . اما لیدیها را ببخشا واگر، درضمن متوقع اطاعت ایشان باشی و بخواهی از خطرات احتمالی آینده نیز جلوگیری شود پیشنهادم اینست

Marfat.com

که آنها را از حمل اسلحه ممنوع سازی و دستور فرمائی که در زیرقبا جامهٔ گشاد وهمچنین کفش بلند پاشنه بپوشند و به‌فرزندان خویش بیشتر ساز وآواز بیاموزند وبه‌کسب‌وتجارت سرگرم‌شوند . اگراین‌کارها انجام شود اعلیحضرتا به‌زودی‌خواهی دید که این افراد خوی ومنش مردانگی را از دست می‌دهند ودیگر ازجانب آنها خطری متوجه تو نخواهد بود .»

بدان‌جهت کرزوس این پیشنهاد را می‌کرد که از لحاظ خیروصلاح لیدیها ترجیح می‌داد آنها به‌این وضع وحال درآیند نه‌آنکه در ورطهٔ بدبختی بیفتند وانگهی او می‌دانست که به هیچ‌روی نمی‌تواند کوروش را از تصمیم خود منصرف سازد مگرآنکه پیشنهاد معقولی کرده باشد و نیز نگران بود که هرگاه لیدیها دراین مرحله ازخطر برهند احتمال سرکشی مجددآنها نسبت به‌پارسیان وجود دارد وبدان مناسبت نیز خطر گرفتاری‌های آینده برای ایشان درپیش‌باشد. پیشنهادش کوروش‌را خشنود گردانیده وعدهٔ اجابت داده فرمود دیگر خشمی درکار نیست . پس مازارس[۱۱۰] نام مادی را احضار ومأمورکرد طبق پیشنهادکرزوس خطاب به لیدیها اعلامیه‌ای‌فراهم کند وهمهٔ‌کسانی‌راکه درقیام ضدساردس دخالت‌داشته‌اند برده‌وار بفروشد وپاکتی‌یس را حتی‌الامکان زنده دستگیر وروانهٔ خدمت سازد. پس‌ازآنکه‌کوروش این‌دستورات را صادر فرمود ، راه خودرا به طرف ایران ادامه داد .

فرار پاکتی‌یس

چون پاکتی‌یس شنید لشکری درتعاقب اوست ودرهمان حوالی‌است به شهر کوم[۱۱۱] گریخت . مازارس با سربازان پارسی وارد ساردس شد و همین‌که دید پاکتی‌یس و همدستانش فرار کرده‌اند اول‌کارش این بود که لیدیها را مجبور کرد فرمان کوروش را اجرا کنند که در نتیجه ، از آن‌پس راه ورسم زندگی آنها بکلی دگرگون شد . آن‌گاه پیامی به شهر کوم فرستاد که پاکتی‌یس را تسلیم کنند . سکنهٔ شهر صلاح درآن دیدند که راجع به‌آن‌کار از معبد برانخید استفسار وکسب تکلیف کنند. قاصدان دستور داشتند سئوال‌کنند با پاکتی‌یس چگونه رفتار شود تاخشنودی خدا به‌بهترین وجهی تأمین شود . هاتف جواب داد او را به‌پارسیان تحویل دهند . قاصدان برای تسلیم گزارش به‌دیار خویش بازگشتند واهالی کوم آمادهٔ استرداد او بودند که درحین اقدام یکی از میان ایشان به‌نام اریستودیکوس فرزند هراکلید مانع شد و وانمود کردکه پیام قاصدان قابل‌تردید است پس‌عدهٔ دیگرکه اریستودیکوس

Marfat.com

هم جزو آنها بود روانهٔ برانخید شدند تا دربارهٔ سرنوشت پاکتی‌یس مجدداً پرسش کنند. در ورود به مقصد اریستودیکوس سخنگوی قاصدان تعیین شد. وی سئوال را به‌صورت ذیل مطرح کرد: «آپولو، پروردگارا، پاکتی‌یس اهل لیدیا درنزد ما به‌پناه آمده است تا ازمرگ فجیع خود به‌دست پارسیان که درخواست استردادش را دارند نجات یابد. خیانت نسبت به‌پناهنده پسندیده نیست، باوجود ترس وبیمی که ما از ایرانیان داریم باز به‌درگاه تو، به‌قصد استصواب آمده‌ایم.» به‌این‌تمنای ثانوی هم عین مرتبهٔ اول پاسخ رسید، به‌عبارت دیگر او را به‌ایرانیان تحویل دهید.

ولی اریستودیکوس که منتظر چنین پاسخی بود، دست ازاصرار خویش برنداشت ومعبد را طوافی کرده گنجشك وپرندگانی دیگر را ازچند لانه برگرفت. روایت حاکی است درحالی که سرگرم آن‌کار بود از درون معبد ندائی شنید: «ای تیره‌بخت بدکردار، با چه جرأتی مرتکب این‌کار می‌شوی؟ آیا آشیانهٔ مخلوقاتی را که به من پناه آورده‌اند خراب می‌کنی؟» آریستودیکوس که کاملاً آرام بود پاسخ داد: پروردگارا، تو که نسبت به پناهندگان خویش نظرعنایت‌داری چگونه به اهالی کوم می‌فرمائی که پناهندهٔ خویش را تسلیم کنند؟ خدا جواب داد: آری، به‌راستی که چنین‌کنم تا شما هرچه زودتر به‌عواقب گناه خویش دچار شوید و دیگر دربارهٔ استرداد پناهندگان از درگاه من سئوالی نکنید.»

این‌پاسخ، سکنهٔ کوم را دچار محظور ساخت وچون نمی‌خواستند باامتناع ازتسلیم یك فرد پناهنده گرفتار محاصره و بازخواست پارسیان شوند او را به می‌تیلن[۱۱۲] فرستادند. اهالی آنجا طبق پیشنهاد مازارس درصدد بودند که با دریافت مبلغی او را تحویل بدهند (دراین‌که چه مبلغی مطالبه شده بود اظهارنظری مقدور نیست زیرا اصلاً وجهی پرداخت نشد.) هنگامی که سکنهٔ کوم از جریان این‌مذاکرات خبر یافتند کشتی به‌لسبوس فرستادند و پاکتی‌یس را به‌جزیرهٔ خیوس روانه کردند. دراین‌جا اهالی خیوس اورا درغل وزنجیر از معبدآتنا بیرون‌کشیده تسلیم ودرعوض ناحیهٔ آتارتوس را تصرف کردند و آن فراخ‌دشتی است درولایت موکیا[۱۱۴] مقابل جزیرهٔ لسبوس. بدین‌منوال پاکتی‌یس به‌دست پارسیان افتاد وآنها درحفاظتش بسیار کوشیدند تا به‌حضور کوروش روانه‌اش سازند.

ولایت فوکه (فوکیس)[۱۱۳]

بنابراین هارپاگ به‌فوکه، که من‌شرح استحکامات آنجا را سابقاً نقل کردم

Marfat.com

لشکرکشید و بعداز محاصرهٔ آنجا به اهالی اعلام داشت، ازایشان فقط توقع یك‌کار دارد ، به‌عبارت دیگرغیر ازیك برج وحصار بقیهٔ شهررا خراب‌کنند وخانه‌ای‌هم‌خاص امور شاهی کنار بگذارند . اما سکنهٔ فوکیس که از خطر اسارت سخت اندیشناك‌شده بودند ازاین پیشنهاد برآشفته وعده دادند تا روز آینده جواب خواهند فرستاد وطی این فرصت با مجال کافی موضوع را بررسی خواهند کـرد . ضمناً پیشنهاد متقابـل فرستادندکه تا خاتمهٔجریان بررسی موضوع‌هارپاگ قشون‌خودرا عقب‌بکشد. اوبااین تقاضای ایشان موافقت، ولی خاطرنشان کرد که از قصد واقعی آنها آگاه است . باری لشکر او عقب‌نشینی‌کردند. آن‌گاه مردم فوکیس زودکشتی‌ها راآماده‌کردند وزنان و فرزنـدان و اموال منقول خود شامل مجسمه‌ها و اقلام مقدس موجود در معبـد و درواقع همه‌چیز مگر تصاویر وشمایل برنزی وسنگی را درکشتی‌ها بار و به‌طرف جزیرهٔ خیوس فرارکردند . بنابراین وقتی پارسیان بازگشتند شهر خالی وخلوت بود.

پس‌از آنکه خیوسیها پاکتی‌یس را برای مجازات تسلیم‌کردند، مازارس برای سرکوبی عناصری کـه در محاصرهٔ تابالوس دخالت داشتند به‌اقدام پرداخت ، اهالی پری‌ین را به‌غلامی فروخت وناحیهٔ مگنسیا[۱۱۵] وجلگهٔ میاندر را تارومار کرد . سپس خود او ناخوش‌افتاد و درگذشت و مقام فرماندهی به هارپاگ مادی رسید . او همان کسی است که آستیاگس پادشاه مادشام شوم کذائی را به او خورانیده بود، همان سرداری که برای به‌پادشاهی رسیدن کوروش همکاری ودستیاری کرده بود . وی ابتدا به ایونیا تاخت ودرصدد برآمد شهرهارا به وسیلهٔ خاکریزی مسخرسازد.

راز فتوحاتش که مدافعان را در درون سنگرها ناچار به تسلیم می‌کـرد این بود کـه تل خاکی درجلو حصار آنها برپا می‌ساخت وبدین‌وسیله راهی از روی تـل خاکی گشوده شهر را به‌تصرف درمی‌آورد . اولین شهر ایونیا کـه وی مورد حمله قرارداد فوکیس بود.

مردم فوکیس پیشاهنگان فن دریانوردی یونان بودند. ایشان راه دریائی به آدریاتیك و تیرنه و شبه‌جزیرهٔ اسپانیا تا فزوس را به هموطنان خود نشان داده بودند . رسم آنها این نبود که در کشتی‌های عریض وعمیق تجارتی بحرپیمایی کنند بلکه درکشتی‌های سبك پاروئی دل‌به دریامی‌زدند . هنگامی‌که ایشان به‌تارسوس[۱۱۶] فرا آمدند با طرز رفتار خود نظر التفات پادشاه آنجا آرکانتونیوس را که هشتادسال فرمانروائی ویکصدوبیست‌سال عمرکرده بود به‌خود جلب‌کردند.این‌پادشاه‌رابه‌قدری از رفتار آنها خوش آمده بود که پیشنهاد کرد از بازگشت به ایونیا چشم بپوشند

Marfat.com

ودر قلمرو او هرجـاکه بخواهند اقامت گزینند. ولی اهالـی فوکیس دعوت اورا نپذیرفتند و چون پادشاه مزبور شنیده بود دولتی مادی‌نژاد در سرزمین این افراد نفوذ روزافزون یافته است مبلغی به‌آنها مرحمت کرد تا دراطراف شهرخود برج‌وبارو بسازند وگویا مبلغ هنگفتی‌هم داده‌بود چون حصارهای سنگی بسیار محکمی فراهم ساختند .

انقیاد ایونیا

اهالی فوکیس واگذاری جزیره‌ای به‌نام انوسی[۱۱۷] را تقاضاکردند امامردم خیوس ازبیم آنکه این‌محل به‌مرکز تجارتی مبدل ورقیب جزیرهٔ آنها شود از فروش آنجا امتناع ورزیدند . درنتیجه مهاجران فوکیسی درصدد افتادند به‌جزیره‌کرسیکاکه بیست‌سال قبل‌ازآن تاریخ طبق پیشگوئی هاتف آنجا شهری به‌نام آلالیا درآنجا ساخته بودند ، بروند . دراین هنگام دیگرارکانتونیوس حیات نداشت اما ایشان قبل از عزیمت به‌مقصدجدیدخود ابتدابه‌فوکیس‌بازگشتند وسربازان پارسی‌راکه‌هارپاگ به‌منظور پاسبانی درآنجا گماشته بود به‌قتل آوردنـد . سپس از لحاظ تأمین اتحاد وهم‌آهنگی بین‌خودشان درآن‌سفر دسته‌جمعی نفرین وناسزا نثارجان عناصر پلیدی کردندکه تا خاتمه این‌ماجرا باآنها همکاری نکنند. بعلاوه ایشان چراغی‌فلزی در دریا انداخته سوگند خوردندتاآن‌چراغ‌روی آب نیایدآهنگ بازگشت به‌فوکیس‌نکنند. ولی در همان اوان عزیمت خود به مقصد کرسیکا بیش‌از نیمی از ایشان چنان دچار غم غربت‌زدگی و مشتاق بازگشت به شهرودیارخویش شدندکه عهد خودرا شکسته باردیگر راه فوکیس را در پیش گرفتند ولی بقیه به عهدوپیمان خود پابند مانده از انوسی عزیمت نموده وسلامت به جزیرهٔ کرسیکا وارد شدند .

این عده تا پنج سال با سکنهٔ انوسی در آلالیا همزیستی‌کرده معابدی هم برای خود درشهرساختند اما درعین‌حال با عمل دستبرد وغارتگری خویش‌همسایگان را به‌حدی ناراحت کردند که مردم تیرنیه وکارتاژ با هم اتحاد کرده و با شصت‌کشتی به جنگ تازه‌واردان رفتند . مهاجران فوکیسی به وسیلهٔ مجهزساختن کشتی‌های خود اقدام متقابل و درحوالی جزیرهٔ ساردنی با آنها قصد پیکار کردند . در زدوخوردی که پیش‌آمد پیروزی نصیب فوکه‌ها شد اما زیان این پیروزی بیش‌از سود آن بود زیرا که چهل فروند از جهازات ایشان از بین رفت و بیست کشتی دیگر به‌قدری صدمه

Marfat.com

دید که به‌آسانی قابل استفاده نبود . درهرحال آنها که زنده مانده بودنـد به آلی‌لا بازگشته زن وفرزند واموال خودرا تاحدی‌که در کشتی‌ها جا می‌گرفت برداشته از کرسیکا به‌طرف رگیوم[۱۱۸] رهسپار شدند .

داستان جزیره تئوس[۱۱۹] بی‌شباهت به سرگذشت فوکیس‌نیست زیراهمین‌که هارپاگ به‌وسیلهٔ خاکریزی برسنگرهای ایشان دست یافت آنهـا نیز با کشتی فـرار اختیار کردند ورهسپار تراکیا شدند وشهر آبدر را درآنجا ساختند، همان محلی‌که تیمزیوس از مردم کلازومنه قبلاً سعی‌کرده بود در آنجا مستقر شود ولی از تلاش خود سودی نیافت زیرا تراکیها اورا بیرون کردند .

سکنهٔ فوکیس و تئوس تنها افرادی ازقوم ایونی بودند که تبعید اختیاری را برخطر بندگی ترجیح دادند و بقیهٔایونیها از موطن خویش دست نکشیدند. همهٔ ایشان مگر میلطی‌ها مثل اهالی فوکیس و تئوس ضد هارپاگ به‌مبارزه‌برخاستند اما با وجود رشادت انفرادی چشمگیر در راه دفاع ازخانه و وطن خود بازکاری ازپیش نبردند. شهرهای ایشان مسخر شد و ناچار شدند در مقابل فرمانروایان جدیدخویش سر اطاعت فرود آورند. میلطیها چنانکه اشاره‌کردم باکوروش سازش‌کردندازاینرو جنگ وجدال در حال آنها تأثیری ناگوار نداشت.

بدین منوال باردیگر ایونیها در دام انقیاد افتادند زیرا پس از آنکه هارپاگ شهرهای داخلی را تصرف کرد سکنهٔ جزایر بیمناك شده به‌کوروش تسلیم شدند. باری هرچند ایونی‌ها سرکوب شده بودند باز رسم جمع شدن در معبد پانیونیوم را ترك نکردند و شنیدم دریکی از همان جلسات ایشان، شخصی از اهالی پری‌ین موسوم به پیاس پیشنهاد بسیار جالبی کرده بودکه اگرآنها برطبق آن رفتارمی‌کردند شاید تواناترین جماعت جهان یونانی شناخته می‌شدند. پیشنهاد مزبور این بوده‌که همگی برکشتی سوار و روانه ساردنیا شوند تا بازیستن در آن جزیره‌که ازبزرگترین جزایر دنیاست از رنج بندگی آزاد و حاکم برمردم ثروتمند همجوار خود گردند ، و برخلاف اگر درایونیا بمانند (به‌نظراو) شانسی برای به‌دست آوردن آزادی خود نخواهند داشت. پس‌از ایونیها بودکه پیاس این راه‌حل را پیشنهادکرد. اقـدام دیگری که تا این درجه قابل توجه نبود به وسیلهٔ طالس میلطی که اصلا اهل فنیقیه بود پیشنهاد شد وآن این‌بودکه ایونیها حکومتی مرکزی درجزیرهٔتئوس تأسیس‌کنند واز آنجاکه این جزیره نسبت به آن نواحی مرکزیت‌داردسایرشهرهانیزبانگاهداری اختیارات سابق خود از حکومت مرکزی تبعیت وتحت حمایت بلاد مرکزی ومادـ

Marfat.com

آسوده خاطر زندگانی کنند.

لیکی‌ها

بعداز انقیاد ایونیا ، هارپاگ ، کاریها[۱۲۱] کاونی‌ها[۱۲۲] و لیکی‌هارا مورد حمله قرارداد وضمناً ایونیها وائولیها را در قشون خود به‌خدمت گماشت. کاریهاکه‌اکنون درنواحی داخلی‌اقامت دارندسابقا جزیره‌نشین بودندو ازمینوس[۱۲۳] تبعیت‌می‌کردند، ولی تاحدی که من توانستم اطلاعاتی در این زمینه به‌دست بیاورم ایشان هیچ وقت خراجگزار نبودند ، بلکه درصورت ضرورت فقط جهازات اورا اداره می‌کردند بدین ترتیب چون مینوس به‌پیروزیهای نظامی عمده‌ای نایل شده و حدود قلمروخود را توسعهٔ بسیار داده بود در دورهٔ حکومت وی این‌طایفه از مشهورترین‌اقوام به‌شمار می‌آمدند. یونانیان‌سه‌اختراع‌را به‌ایشان‌مدیون‌هستند : نصب جقه برکلاه، پرداخت سپر و ساختن سپرهای دسته‌دارکه قبلا خودشان نداشتند بلکه سپر را با تسمهٔ‌چرمی به‌گردن و شانهٔ چپ می‌بستند.

مدتی بعد، دوریائیها و ایونیها توانستند کاریها را از جزایر بیرون‌وبه‌نواحی داخلی روانه سازند. این دست‌کم اطلاعاتی است‌که کرتی‌ها می‌دهند اما خودکاریها آنرا انکار و اظهار می‌دارندکه از ابتدا هم جزیره‌نشین نبوده‌اند و نام ونشان‌دیگری مگر عنوان‌فعلی خود نداشته‌اند. در تأیید ادعای خود که ایشان مردم بومی کاریا می‌باشند نام معبد زئوس را که در مولاسا[۱۲۴] است خاطرنشان‌کرده می‌گویندموکی‌ها و لیدیها نیزکه برادران همخون آنها هستند از معبد آتنا استفاده می‌کردند. به‌عقیدهٔ آنها لیدوس و موکوس برادران کاربودند و به همین‌جهت طوایف مزبورحق‌استفاده از معبد را داشتند ولی دیگران حتی افرادی که به زبان کاریها صحبت می‌کردند از ورود به آن معبد ممنوع بودند.

کاونی‌ها به عقیدهٔ من نسب و تبار بزرگی ندارند هرچند خودشان‌می‌گویند که از جزیرهٔ کرت آمده‌اند لهجه و زبان ایشان هم شبیه کاریها یا زبان‌کاریها مثل لهجهٔ ایشان است ومن بااطمینان تمام نمی‌توانم بگویم‌کدام‌یك، آن‌را ازطرف دیگر اقتباس کرده است، ولی از لحاظ راه و رسم زندگی باکاریها و در واقع با دیگران هم تفاوت‌کلی دارندزیراکه مردوزن و جوانان آنها بهترین طریقهٔ‌زندگی‌را برپاساختن مجالس میگساری در میان همسالان می‌دانند. دیگر آنکه ایشان عزم خود را جزم کرده بودند که نه‌فقط از ورود به معابد بیگانه احتراز جویند بلکه فقط به پرستش

Marfat.com

خدایان اجدادی خویش بپردازند و همگی غیر از اطفال تا مرز کالیندا نیزه دردست می‌رفته فریاد می‌کشیدند که‌دارند خدایان بیگانه‌را از مرز وبوم خود دورمی‌سازند.

لیکی‌ها اصلا از جزیرهٔ کرت آمده‌اند وآنجا در روزگار بسیار قدیم مسکن اقوام غیریونانی بوده است دو پسر اروپه، سرپیدون[۱۲۵] و مینوس برای تصاحب‌تاج پادشاهی با هم جنگ داشتند مینوس که غالب شده بود برادر خود سرپیدون و طرفدارانش را از کرت بیرون کرد. رانده‌شدگان سوار کشتی و روانهٔ ساحل آسیائی شدند و در سرزمین میلی‌ها به خشکی درآمدند. میلیاس[۱۲۶] نام قدیمی‌محلی است که اکنون لیکی‌ها اقامت دارند. در دورهٔ فرمانروائی سرپیدون لیکی‌ها به‌نام ترمیلا[۱۲۷] مشهور بودند وهمان نامی است‌که درکرت داشتند وهنوز در میان همسایگان آنها معمول است. اما بعد از آنکه لیکوس[۱۲۸] فرزند پاندیون به‌وسیلهٔ برادرش اگوس از آتن اخراج شد به همان منوالی که‌سرپیدون هم از کرت طرد شده بود به نزد ترمیله‌ها پناه برده سپس به این نام موسوم و به لیکی‌ها مشهور شدند. ایشان در آداب ورفتار از جهتی به‌کرتی‌ها شباهت دارند واز جهت دیگر به کاریها ولی ازیك بابت یعنی انتساب خود به‌نام مادر، در عوض اسم پدربی‌نظیر می‌باشند. از هر نفر لیکی هویتش را بپرسید پس‌ازنام خودش اسم مادرش وسپس جده‌اش را ذکر می‌کند. اگر زنی آزاد ازمردی برده بچه‌دار شود آن طفل قانونی به‌شمار می‌آید در صورتی‌که فرزند مرد آزاد هرچندکه سرشناس باشد اگر از زنی بیگانه یا محبوبه او به‌وجود آید به‌هیچ‌وجه دارای حقوق مدنی نخواهد شد.

هارپاگ کاریها را مطیع ساخت. در گیرودار جنگ با این طایفه هیچ یك از طوایف یونانی رشادتی به‌خرج نداد. در میان دستهٔ اخیر یکی هم کندیها[۱۲۹] بودند که مهاجرانی از سرزمین مقدونیه محسوب می‌شدند آنهادر کنار دریا درمحلی به‌نام تریوپیوم[۱۳۰] نزدیك جزیرهٔ بی‌باسوس سکونت دارند. خلیج سرامیك درسمت شمالی آن‌درکنار دریای‌کوم وجزیرهٔ رودس[۱۳۱] در سمت جنوبی‌اش‌واقع شده‌است.

وقتی هارپاگ در ایونیا پیشروی می‌کردکندیها به‌کندن حدود خودپرداخته می‌خواستند ناحیهٔ خود را به‌صورت جزیره‌ای‌درآورند. تنگهٔ منظور آنها،درست‌در همان نقطه‌ای واقع بودکه انتهای سامان‌کندیها است از این‌رو تمام خطهٔ‌آنهابه‌درون جزیره محدود می‌شد. در حین حفر زمین پی‌بردندکه‌به‌واسطهٔ جهش‌ریزه‌های سنگ عده‌ای بیش‌از حدعادی در صورت و مخصوصا از ناحیه چشم مجروح می‌شوند. آن پیشامد به‌قدری در نظرشان عجیب آمد که قاصدانی به‌معبد دلفی فرستاده پرسش

Marfat.com

کردند چرا در راه انجام منظور ایشان آن همه مانع و محظور پیش می‌آید، طبق روایتی که نقل کرده‌اند کاهنه در شعری جواب داده بود:

«از بریدن راهی در تنگه صرف‌نظر کنید، از کندن خاك دست‌بردارید اگر مقدّر بود پروردگار خود آنجا را جزیره می‌کرد.»

با شنیدن این پاسخ‌کندیها دست‌کشیدند ودر نتیجه وقتی لشکریان ایران فرا رسیدند آنها، بدون مقاومتی تسلیم شدند.

در قسمت داخلی در مشرق هالیکارناسوس طایفه‌ای به‌نام‌پداسوس اقامت داشتند. به این‌قوم و همسایگان آنها از مدتها پیش به وسیلهٔ کاهنهٔ معبد آتنا که‌ریش درازی داشته دربارهٔ سانحهٔ قریب‌الوقوعی هشدار داده شده بود. فاجعه‌ای که‌بالاخره نیز واقع شد. این قوم تنها مردم‌کاریا بودندکه در جلو لشکر هارپاگ به‌مقاومت برخاستند و درواقع بااستحکاماتی که درطرف دیگر کوه لیداس[۱۳۳] ساخته بودند مدتی موجب تصدیع سردار پارسی شدند ولی عاقبت ناحیهٔ آنها نیز به‌تصرف هارپارگ درآمد.

سرگذشت لیکی‌های اهل کزانتوس[۱۳۳] داستانی دیگر است. وقتی هارپاگ در جلگهٔ‌کزانتوس پیش می‌تاخت مردم آنجا به‌قصد مقابله فرا آمدند وبا آنکه عدهٔ دشمن به‌مراتب بیشتر بود و رشادت بسیار هم به خرج دادند باز مغلوب‌وناچار شدند به درون برج وباروهای خود عقب‌نشینی کنند. در آنجا ایشان زن وفرزندان و بردگان و اموال خود را گرد آورده همگی به‌ارگ شهر رفته آنجا را به آتش کشیدند سپس چون قسم خورده بودندکه‌غالب شوندیاجان دهند به‌قصد درگیری با دشمن از استحکامات خویش بیرون آمدند و تا آخرین نفر تن به کشتن دادند. اکثر لیکی‌هاکه اکنون ادعای وابستگی با کزانتوس را دارند مهاجران بیگانه‌اندمگر هشتاد خانوار ایشان‌که درموقع قیام مزبور ازخانه‌و آشیانهٔ خود دور بودند وهمین سبب نجات آنها شد*. مردم کانوس[۱۳۴] به‌جهات متعددی رفتار لیکی‌ها را سرمشق خود قرار دادند و شهر ایشان نیز مانند کزانتوس به دست هارپاگ افتاد. هنگامی که هارپاگ سرگرم تارومار کردن مردم نواحی سفلی یاغربی آسیا بود خود کوروش در مناطق شرقی وشمالی ایران جنگ می‌کرد وبدون استثنا اهالی تمام آن نواحی را تابع خود ساخت. من راجع به فتوحات کوچك و جزئی وی چیزی نخواهم گفت فقط به ذکر جنگ‌هائی خواهم پرداخت‌که مایهٔ دردسر او شد وآن زدوخوردهائی بسیار جالب توجه بوده است.

Marfat.com

بابل[۱۳۴]

کوروش پس‌از تسخیر سایر نواحی قارهٔ آسیا توجه خود را به‌فتح آشور[۱۳۶] همان سرزمینی‌که ازلحاظ کثرت بلاد مشهور و به‌خصوص نامی‌ترین و تواناترین‌آنها یعنی بابل‌که بعداز سقوط نینوا پایتخت شده‌بود معطوف داشت. بابل در دشت پهناوری واقع شده است وآن‌شهری عظیم وچهارگوش است وهر ضلعش تقریباً چهارده میل (چهار فرسخ ونیم.م) طول و مسافتی برابر پنجاه و شش میل دارد.علاوه براین مساحت زیاد از جهت شکوه وجلال در جهان بی‌همتا است. این شهربه‌وسیلهٔ خندق بزرگ پرآبی احاطه شده، در داخل محدوده خندقها، حصاری به‌پهنای پنجاه ذراع و به ارتفاع بیست و دو ذراع شاهی برپا شده است (هر ذراع یا ارج شاهی دو اینچ درازتر از ذراع معمولی است).

اکنون باید توضیح بدهم با خاك این خندقها چه‌کرده‌اند وبرج وباروهای شهر چه‌گونه ساخته شده است. درحینی که اقدام به‌کندن خندق کرده بودند خاك آنرا به صورت خشت خام درمی‌آوردند و همین‌که به اندازهٔ کافی فراهم می‌آمد آن را درکوره پخته به‌صورت آجر درمی‌آوردند وقیر داغ را به منزلهٔ ملات به‌کار می‌بردند، ابتدا به‌ساختن سنگر در کنار خندق پرداخته و سپس حصار شهر را ساخته‌اند. در هردو مورد مزبور در وسط هر سی‌ذرع ردیف آجر یك‌لا حصیر قرار می‌دادند و بربالای حصار در هرضلع بنا محوطه‌ای روبه داخل شهر با فضا و فاصلهٔ کافی برای عبور یا دور زدن گردونه چهار اسبه درنظر می‌گرفتند. سراسر محیط شهر یك‌صد دروازه برنزی باستونها و سردرهای برنزی داشته.

در مسافت هشت‌روز راه تا بابل شهر ایس[۱۳۷] درکنار رودخانه‌ای به‌همین‌نام که‌شعبهٔ فرات است واقع شده، در این رودخانه قطعات قیر به‌حد وفور ریخته شده و ازهمین ماده دیوارهای شهر را قیراندود کرده‌اند. فرات که رودخانه‌ای عمیق است دارای جریانی قوی است‌و از ارمنستان سرچشمه گرفته‌به خلیج فارس‌می‌ریزد، در وسط شهر بابل جاری است وشهر را به دوقسمت تقسیم می‌کند. دیوارها از دوسو تا لب رودخانه امتداد دارند در هر گوشه حصار دیگری هم درساحل دیده می‌شودکه با آجر وبدون قیر ساخته شده تاوسط شهر امتداد دارد. درهر کوی شهرخانه‌های سه‌و چهارطبقه فراوان است، تمام خیابانهای اصلی یافرعی‌که به‌رودخانه منتهی می‌شود کاملا مستقیم است. هر خیابان فرعی دروازه‌ای برنزی در دیوارهٔ رودخانه دارد که از آنجا به‌لب آب می‌رسند.

Marfat.com

حصار بزرگی که شرحش مذکور افتاد می‌توان گفت سنگر یا وسیلهٔ دفاعی شهر بوده است ولی دیوار دیگری هم در محوطهٔ درونی آن ساخته شده بودکه به اندازهٔ اولی ضخامت نداشته ولی به‌همان اندازه استحکام داشته است. بین‌دوحصار هریك از دو نیمه شهر برج و بار وهست در نیمهٔ دیگر معبد بل=بعل) که همان زئوس یعنی پروردگار بابلی‌هاست، قرار دارد. این معبد ساختمانی مکعب شکل هرضلع آن دوفورلنگ و دارای دروازه‌های برنزی است که تا زمان من هنوز پابرجا است و آن معبد برج مستحکم مرکزی دارد که یك فورلنگ (تقریبا یك‌پنجم کیلومتر مربع.م) مساحت آن است وبرج دیگری که بر بالای برج اولی ساخته شده و به همین منوال برجهای متوالی تا مرتبهٔ هشتم. از راه پلکان مارپیچی که‌درمحوطهٔ خارج ساخته‌اند می‌توان از همهٔ این برجها بالا رفت. دربین راه سکوهائی برای استراحت کسانی که تا طبقهٔ آخر می‌روند ساخته شده است. بربالای منار فوقانی عبادتگاه بزرگی است که تخت ظریف عظیمی مزین به زیورهای گرانبها در آنجا قرار دارد ومیزی طلائی در کنار آنست. در درون معبد تصاویری دیده نمی‌شود واحدی هنگام شب حق توقف در آنجا را ندارد مگر، یك‌زن کلدانی، کاهنهٔ معبد، که می‌گویند خود (بعل) او را خاص این خدمت برگماشته است. (هرگاه بتوان این حرف را باور داشت!)

کلدانیها (سکنهٔ قدیمی ناحیهٔ شمال غربی خلیج فارس. م) نیز اظهارمی‌دارند (من‌حرف ایشان را باور نمی‌کنم) که خدا گاهی به‌معبد آمده برآن تخت استراحت می‌کند. روایت مشابهی مصریان اهل تبس[۱۳۸] دارند در آنجا هم زنی هرشب به‌معبد زئوس می‌رود او نیز مثل کاهنهٔ بابل از حشر ونشر بامردان ممنوع است. حکایت دیگری در شهر پترا (وادی موسی در کویر شام.م) در لیکیا دارند مشعر براینکه کاهنانی که کار پیشگویی برعهدهٔ آنهاست هنگام لزوم (زیرا همیشه این حالت‌پیش نمی‌آید) شب را در معبد مانده و در به‌روی آنان بسته می‌شود.

در معبد بابل عبادتگاه دیگری در سطح پائین‌تر واقع شد ه‌است. در آنجا شمایل عظیمی ازربةالنوع بعل درحال نشسته دیده می‌شود که تماماً از طلااست وتاج زرین برسر دارد و روی پایهٔ طلا قرار گرفته و میزی طلائی در کنار آنست. کلدانیها به من اظهار داشتند که برای ساختمان همهٔ آنها جمعاً بیست تن طلا به‌کار رفته است. در بیرون معبد محرابی طلائی است‌که خاص قربانی اطفال شیرخوار است. درمحراب بزرگ‌کلدانیها در هنگام فستیوال بعل هرساله دو تن ونیم‌کندر مصرف می‌شود .

Marfat.com

در زمان کوروش در این بنای مقدس مجسمهٔ عظیم زرین مردی وجود داشته کـه پانزده پا ارتفاع آن بوده است.

سمیرامیس ونیتوکریس[۱۳۹]

من این مطلب را از قول‌کلدانیها نقل می‌کنم چون خودم آنجا راندیده‌ام. داریوش شاه فرزند ویشتاسپ تصاویری برآن نقش کرده بود ولی درصدد انتقال‌آن برنیامد. و شاید هم جرأت نکرده بود ولی به‌فرمان خشیارشا این مجسمه را ازآنجا بردند وشاه هاتفی راکه مانع ازآن اقدام شده بود امربه اعدام داد. غیراز زیورها و اشیائی که‌شرح دادم هدایای خصوصی زیاد دیگری نیز در این معبد هست.

بابل پادشاهان متعددی داشته است که در استحکام آن شهر همت گماشته و معابدی در آنجا برپا ساخته‌اند من شرح این موضوع را در کتاب تاریخ آشور[۱۴۰] بیان خواهم کرد. دو ملکه نیز در بابل سلطنت کرده‌اند یکی سمیرامیس که پنج‌نسل زودتر از ملکهٔ ثانوی فرمانروائی داشت. به‌دستور سمیرامیس در بیرون شهر کنار رودخانه گردشگاه دلپذیری ساخته شد. او از این جهت به این‌کار پرداخت که‌مانع طغیان آبی شود که سابقا تمام اطراف شهر را فرا می‌گرفت. ملکهٔ دیگر نیتوکریس بانوئی هوشمندتر از سمیرامیس بود. او نه فقط آثاری کـه در این‌جا نام می‌برم در دورهٔ سلطنت خود بنا کرد بلکه همواره نگران قدرت روزافزون دولت ماد بود و در تقویت استحکامات دفاعی بسیاری از شهرها ازجمله نینوا که پیش از سایربلاد در دست دولت ماد افتاده‌بود همت‌گماشت. وی‌مسیر رودخانهٔ فرات راتغییر دادکه اکنون ازمیان شهر عبور می‌کند. سابقا این‌رودخانه مستقیماً جریان داشت. اوباکندن کانالها در قسمت بالا وبا چندین انحراف این رودخانه را از وسط دهات متعددی جاری ساخت از جمله یك ده‌آشوری به‌نام آردیکا[۱۴۱] که فرات سه‌بار از وسط آن عبور می‌کند. بنابراین هر مسافری که ازطرف مدیترانه وارد بابل شود درآردیکا سه دفعه از رودخانه خواهد گذشت آن هم طی سه روز علاوه بر این اقدامات اودو حصار بسیار محکم وبلند در دو ساحل رودخانه تا مسافتی دور از حدود مرکزی‌شهر ساخت ومتصل به‌رودخانه نیز دریاچه‌ای‌که محیط آن چهل وهفت‌میل بوده حفر کرد .عمق این دریاچه به همان حدی است‌که‌حفاران توانستند خاك آنجا را بکنند. خاکی که از حفاری به‌دست آمده بود برای خاك‌ریزی طرفین رودخانه به‌کار رفت. وقتی کار کندن دریاچه به‌پایان رسید ملکه دستور داد سراسر محیط آنرا دیوارهٔ

Marfat.com

سنگی کشیدند. علت ایجاد دریاچه و انحرافهای متعدد در مسیر رودخانه آن بود که از تندی جریان آب وعبور مستقیم قایق‌ها به مرکز شهر جلوگیری شود. ازاین روی هر قایقی برای رسیدن به وسط شهر ناگزیر بود از پیچ و خمهای پی درپی بگذرد وسرانجام محیط دریاچه را سیر کند و به‌علاوه همهٔ آن تاسیسات در خطهٔ آشور و در سرراه مستقیم به‌ماد واقع و مقصود ملکه آن بود که مادیها را از رفت وآمد به‌بابل باز دارد و از اخبار آن سرزمین بدین وسیله استحضار یابد.

غیراز استحکامات مزبور، وی بانی تأسیسات دفاعی دیگری است که‌چندان اهمیتی ندارند. چنانکه مذکور افتاد رودخانه، شهر بابل رابه دوبخش تقسیم‌می‌کند به همین دلیل سلاطین پیشین در حین عبور با قایق ازیك طرف به سمت دیگر دچار زحمت می‌شدند. اما نیتوکریس درحالی‌که دستور حفر دریاچه را داده بود بادرایت کامل درصدد برآمد آن اقدام را وسیلهٔ تسهیل عبور و مرور نیز قرار داده یادگاری از دورهٔ سلطنت خویش باقی‌گذارد. پس فرمود قطعات بزرگی از سنگ بتراشند. وقتی کار سنگتراشی وحفاری تمام شد آب رود را به‌سوی دریاچه منحرف ساخت. همین‌که دریاچه پرآب و رودخانهٔ اصلی خشك شد دستور داد با آجر به‌همان سبك وشکل حصار طرفین رودخانه که تا وسط شهر امتداد داشته است دیواری در کنارهٔ آبریز، نزدیك دروازهٔ خیابانهای فرعی نیزکه حتی‌الامکان تا مرکز شهر امتدادیابد، بسازند.

علاوه‌براین امرکرد به‌وسیلهٔ سنگهایی‌که باسرب وفلز به‌هم بندوبست‌شده بود پلی‌بر رودخانه زدند وبین اسکله‌های پل تامعبد چهارگوش معبری از الوار به‌منظور عبور و مرور سکنهٔ ترتیب دادکه فقط برای رفت‌وآمد هنگام روز بود. شبانگاه الوار را برمی‌داشتند تامانع عبور و دستبرد سکنه به‌مال غیر شوند.سرانجام وقتی دریاچه پراز آب و ساختمان پل تمام شد آب رودخانه رابه‌مسیر اصلی خود انداختند و دریاچه برای استفاده ملکه اختصاص یافت و سکنه هم راحت و آسان از روی پل رفت وآمد می‌کردند.

همین شهربانو، شوخی کلانی را ابتکار کرد. او دستور داده بود در بالای یکی از دروازه‌ها و درواقع برفراز مدخل عمدهٔ شهر قبری برایش بسازند و عبارت ذیل برآن منقور شود:

Marfat.com

گورینتوکریس

«هرگاه یکی از پادشاهان بابل بی‌پول شود می‌تواند گورم را بشکافد و آنچه میل اوست بردارد، اما این‌کار فقط در صورت اضطرار رواست. و هرکس جز این کند نتیجه‌ای نخواهد دید».

این مقبره تا پادشاهی داریوش دست نخورده بود. شهریار مزبور که عاطل ماندن یکی‌از دروازه‌ها را نمی‌پسندید زیراکه دروازهٔ زیر قبر، هیچ‌وقت مورد استفاده قرار نمی‌گرفت به‌نظرش بعید آمد که گنجی در کنار ولی استفادهٔ از آن ممنوع باشد. پس دستور داد گور را گشودند ولی جای گنج خالی بود و مقبره‌فقط محتوی بدن ملکه بود با نوشته‌ای به‌این عبارت : «اگر در تحصیل مال از راه‌ناروا زیاده آز نمی‌ورزیدی گور مرده‌ای را نمی‌گشودی».

این‌بود شرح سیرت و صفات نیتوکریس‌که من‌طبق روایت مطلعین باز گفتم.

کوروش برضد پسر این ملکه که مثل پدر خود لابینه‌توس (نبونه‌ئید.م) نام داشت وپادشاه آشور بود، لشکرکشید. هروقت پادشاه ایران عزم جنگ‌کند نه فقط از املاك خاصهٔ او آذوقه‌اش را فراهم می‌سازند بلکه از رودخانهٔ کرخه که ازوسط شهر (شوش) جاری است، برای او آب همراه می‌برند. هیچ شهریاری جز آب همین رودخانه نمی‌نوشد وپیوسته مقادیر زیادی ازآن‌را جوشانیده‌درکوزه‌های سیمین برگردونه‌های چهار قاطری هرجاکه شاه می‌رود، می‌برند.

کوروش در حین لشکرکشی به بابل به‌رودخانه دیاله[۱۴۲] رسیدو آن‌رودخانه از کوههای ماتیانیها[۱۴۳] جاری شده از سرزمین داردانیان[۱۴۴] عبور کرده به دجله وارد و پس‌از عبور ازوسط شهر اپیس[۱۴۵] وارد خلیج فارس می‌شود. کوروش‌تصمیم داشت ازاین رودخانه عبورکند، اما لازمهٔ آن‌کار داشتن قایق بود. یکی‌از اسبهای مقدس اوکه بسیار باهوش بود، داخل آب شد تابه‌وسیلهٔ شنا از آن عبورکند، آب حیوان را برد و غرق کرد. کوروش از گستاخی رودخانه به‌خشم آمده عزم کردکه رود را چنان ضعیف و زبون سازد که حتی زنان بدون زحمت از آن بگذرند. پس لشکریان را فرمان توقف داد و افراد را به‌دو گروه تقسیم کرد و درهرطرف‌رودخانه نقشهٔ یکصدوهشتادکانال‌کشیدکه هرکدام جهتی متفاوت داشت وسربازان را فرمان کندن داد وچون وی‌عدهٔ کثیری کارگر دراختیار داشت ارادهٔ خود رابه‌مورد اجرا گذاشت ولی در عوض تمام تابستان آن سال برای کندن کانال تلف شد.وقتی کوروش بدین‌وسیله دیاله‌را باایجاد سیصدوشصت شاخه متنبه ساخت. درآغاز تابستان

Marfat.com

بعد به‌مقصد بابل عزیمت‌کرد .

تسخیر بابل

بابلی‌ها به‌میدان جنگ آمده در انتظار فرارسیدن کوروش ، توقف‌کردند وهمین‌که او تاحد تیررس جلو آمد به لشکر او تاختند ولی شکست خورده ناگزیر به‌درون برج وباروهای خود عقب‌نشینی کردند . بابلی‌هـا از بلندپروازی کوروش نیك آگاه وبا نگرانی شاهد پیروزیهای نظامی پی‌درپی او بودند وچـون ضمناًهم شرط احتیاط را رعایت وبرای چندین سال آذوقه در داخل شهر ذخیره کرده بودند از خطر محاصره باکی نداشتند پس محاصره آغاز ومدت آن دراز شد بدون اینکه محاصره‌کنندگان دراقدام خویش پیشرفتی حاصل‌کنند وچیزی نمانده بودکه‌کوروش مأیوس شودکه ناگاه یکی‌از افراد برای رفع آن‌حالت وقفه ورکود پیشنهادی داد. آن نقشه‌که شاید درواقع تدبیرخودش بود ازاین قرار است: وی انبوهی ازلشکریان خود را در مدخل رودخانـه گماشت وبقیه را درسست مقابل که آب فرات از شهـر به‌بیرون جریان داشت،گذاشت وبه‌هردوگروه فرمود همین‌که آب رودخانه‌پائین برود به‌شهر فرو ریزند سپس همهٔ افراد غیر نظامی راکـه در لشکرش بودندبرداشته به محلی درآمد که نیتوکریس درآنجا دریاچه ایجاد کرده بود وهمان کاری را تکرار کردکه ملکهٔ مزبورقبلاً کرده‌بود وبه‌وسیلهٔ انحراف، جریان آب‌را به‌طرف‌دریاچه که درآن‌موقع به‌صورت مردابی درآمده بود ، انداخت. عمق رودخانه بدین‌ترتیب تا کمر افراد رسید ونفرات از راه رودخانه به‌درون شهر ریختند . اگـر اهالی بابل این اقدام پارسیان را پیش‌بینی کرده بودند وقتی که ایشان از داخل رودخانه درحال عبور بودند می‌توانستند دروازه‌ها را بسته از بالای حصار طرفین رودخانه ، آنان‌را هدف سازند و برمهاجمان چیره شوند اما غفلت‌کردند . خود بابلی‌ها اظهار می‌دارند که به‌واسطهٔ پهناوری شهر باآنکه حمله‌کنندگان حومه را تصرف کرده بودنـد باز سکنهٔ مرکزی شهر از ماوقع خبری نداشتند . اهالی درآن روز سرگرم جشن‌وسرور بودند و با آنکه شهر درشرف سقوط بود ، ایشان به‌رقص وپای‌کوبی مشغول بودند، تا اینکه وقوع فاجعه، آنها را از خواب غفلت بیدارکرد. این بود داستان نخستین تسخیر بابل.*

اکنون به‌نحو اجمال مطالبی چند دربارهٔ ثروت سرشار ومنابع بی‌حد وشمار بابل می‌آورم . اقلام زیر بخصوص درخور توجـه است : علاوه‌برخراج مـرسوم ،

Marfat.com

سراسر امپراتوری پارس ، از لحاظ تأمین آذوقه پادشاه وسپاهیانش به‌چندین ناحیه تقسیم می‌شد، برای چهار ماه سال مواد مورد لزوم دستگاه شاهی از سرزمین بابل فراهم می‌شد . سایر نقاط آسیا مصرف هشت‌ماه دیگررا فراهم می‌ساخت. همین نکته نشان می‌دهدکه منابع آشور بالغ بر یك‌سوم منابع سراسر آسیا است.

ثروت بیکران بابل

پس می‌توان خوب قیاس کرد چنانکه خود پارسیان هم می‌گویند مقام ساتراپی‌آشورازهمه‌مقامات دیگر بیشتر مورد غبطه وحسرت‌بوده‌است،زیرامی‌دانیم تری‌تهم فرزند ارته‌بازکه از جانب پادشاه صاحب این مقام شده بود هر روز یك آرتابه[۱٤٦] نقره دریافت می‌داشت (ارتابه پیمانه پارسی معادل تقریباً پنج کیلو و از مدیموس پیمانهٔ آتیك[۱٤۷] (یونانی) کمی بیشتر است) وی علاوه بر اسبهای رزمی شاهی، هشتصد رأس نریان تخمی وشانزده هزار مادیان‌که هر بیست رأس‌آن‌خاص یك نریان بود وتعداد زیادی نیز سگ‌های هندی دراختیار داشت وچهار قریهٔ بزرگ از همه عوارض معاف ومختص تهیهٔ آذوقه این‌حیوانات بودند. وی‌مال‌ومنال‌شخصی فراوان داشت وهمین نکته‌ها شاهدی است‌که ثروت شهربان بابل چه اندازه‌عظیم بوده است .

در بابل بارندگی کم است و فقط آن مقدار رطوبت ونم درآنجاست که بذرها باز وریشه‌دار شوند . از این‌رو برای رشد نهال وگیاه آبیاری مصنوعی رایج است آن‌هم نه‌مانند مصر که به‌وسیلهٔ انشعاب مجاری از رودخانه‌ها ، کشتزارها را مشروب می‌سازند، بلکه با تلمبه‌که با زور بازوی برزگران از آن استفاده می‌شود، و مثل مصر تمامی این سرزمین کانال‌سازی شده است و عریض‌ترین کانال‌ها قابل قایق‌رانی است و آب‌را از رودخانهٔ فرات در جهت جنوب شرقی جاری می‌سازند ، تا به دجله که شهر نینوا درساحل‌آن واقع است برسد .

از لحاظ‌کشت غلات، آشور غنی‌ترین جا در روی زمین است دراین ناحیه کشت وپرورش درختان انجیر ، انگور ، زیتون یا انواع دیگر میوه زحمتی ندارد چون خاك به‌قدری حاصلخیز است که معمولاً هر بذر دویست برابر ثمر می‌دهد . ضخامت ساقه گندم وجو لااقل به سه‌اینچ می‌رسد . راجع به ارزن وکنجد هرچند شرحش را می‌دانم ولی قلم از وصف رشد ونمو حیرت‌انگیز آنها عاجز است. دربارهٔ حاصلخیزی خاك آنجاکسانی‌که‌به‌بابل‌نرفته وبه رأی‌العین ندیده باشند شایدحرفم‌را

Marfat.com

باور نکنند . یگانه روغنی که مردم آنجا مصرف می‌کنند ازکنجد گرفته می‌شود نخل‌درهمه‌جا می‌روید وبیشترآنهادرختان بارور هستنداز آن‌انواع خوراکی‌وروغن وشیره فراهم می‌سازند وطرز کشت‌آن مثل‌کاشتن انجیر است بخصوص طرز برداشت محصول ازآن دسته که یونانیها نهال نرینه می‌نامند وآنرا با نوع مادهٔ آن یا درخت میوه‌دار پیوند می‌کنند تا شیره به میوه برسد وآنرا پخته و ناب‌کند و از افتادنش جلوگیری شود. زیرا بدیهی است نخل‌های نر مثل انجیرهای صحرائی درمیوهٔخود مایع یا شیره دارند .

اکنون علاوه‌برخود بابل به‌توصیف چیزی از آن سرزمین که به‌عقیدهٔ من بسیار حیرت‌انگیز است می‌پردازم . منظورم قایقهائی است که در فرات تا شهر رفت‌وآمد دارند این قایقها گرد است و از پوست خام در ارمنستان واقع در شمال آشور ساخته می‌شود و آنرا بدین‌ترتیب می‌سازند که به‌وسیلهٔ شاخه‌های نرم بید چهارچوب قایق راساخته، بدنه‌اش را باپوست می‌پوشانند بدون اینکه بدنه راصاف یا جلو وعقب قایق راتیزکنند بلکه مثل سپر شکل‌گردی دارد، سپس آنرا پرازکاه کرده محمولات‌را که غالباً شراب‌است در بشکه‌هائی‌که ازچوب خرما ساخته می‌شود درآن جا می‌دهند آن‌گاه قایق را به‌آب می‌اندازند . این قایقها اندازه‌های مختلف دارد بعضی بسیاربزرگ است وبزرگترین‌آن گنجایش چهارده‌تن‌بار را دارد با هرقایق الاغی نیز همراه می‌برند ودرقایقهای بزرگ چندرأس الاغ‌حمل می‌شود.وقتی‌ایشان به‌مقصد بابل رسیده وکالارا فروختند قایقها را بازکرده کاه وبدنه را همانجا گذاشته پوستها را بر الاغ بار واز راه خشکی به‌ارمنستان مراجعت می‌کنند زیرا به‌واسطهٔ جریان تند و شدید آب برگرداندن قایق با پارو به‌طرف بالای فرات دور از امکان و به‌همین دلیل است که به‌جای چوب بدنهٔ قایق را باپوست می‌سازند. پس‌از بازگشت نفرات و الاغها به‌ارمنستان کارگران قایق دیگری از همان نوع فراهم می‌سازند .

لباس اهالی بابل قبای نخی بلند تا بالای پا با روپوش پشمی وخرقه‌ای‌کوتاه وسفید در روی آنهاست. کفش ایشان خاص خودشان است وشبیه سرپائی است که درگنوتی (ولایت مرکزی یونان.م) مرسوم می‌باشد . ایشان‌موی سررادراز می‌کنند وعمامه دارند وخودرا ازسر تاپا معطر می‌سازند . هرکس مهری درجیب وعصائی در دست داردکه خاص خود او ساخته می‌شود. در سرعصازیوری به‌شکل سیب، گل سرخ ، سوسن ، عقاب یا چیزی ازاین قبیل تعبیه می‌شود چون عصای ساده ، معمول نیست .

Marfat.com

دربارهٔ لباس واین قبیل چیزها رشتهٔکلام را درازتر نمی‌کنم و به تعریف بعضی از آداب ورسوم ایشان می‌پردازم‌که به عقیدهٔ من زیرکانه ترین آن رسمی‌است که شنیده‌ام مردم انه‌تی[۱۴۸] در ایلیریه[۱۴۹] دارند. درهردهکده آنجا یك‌بار درهرسال تمام‌دختران دم‌بخت‌را جمع‌می‌کنند و مردان‌این دخترهارا حلقه‌واردرمیان میگیرند. متصدی حراج نام هردختررا برخوانده برای فروش عرضه می‌دارد واین‌کار را از زیباترین ایشان شروع وبعداز فروش نفر اول به بهای گزاف به‌تناسب‌وجاهت،کار را تا زشت‌ترین نفر دنبال می‌کند. ومنظور از این دادوستد پیوند زناشوئی است. مردهائی‌که مشتاق ازدواج هستند دربارهٔ زیبارویان رقابت شدید می‌نمایندوافراد طبقهٔ پائین‌که به خاطر صورت، زن‌نمی‌گیرند بادریافت مبلغی جزئی دختران زشت را می‌برند وچون‌بعداز آنکه دختران زیبا به فروش می‌رفتند، متصدی حراج نام زشتها وحتی دختران عاجزرا برمی‌خواند واعلام می‌کرد کدام مرد بادریافت مبلغ مختصری خواستار ازدواج بااوست آن‌گاه دخترك‌را به داوطلب می‌داد. وجه‌مزبور از فروش زیبارویان فراهم می‌گردید وبدین منوال ایشان پول وجهیزیه خواهران زشت یا فلج خودرا تأمین می‌کردند. بعلاوه ممنوع بود کسی دخترش را به مردی که‌فقط‌خودمی‌پسندیده است شوهر دهدوهیچ‌کس هم‌نمی‌توانست دختری‌راکه‌به‌قصد ازدواج تصاحب‌کرده‌بود بدون تعهد وضامن به‌عقد زناشوئی، باخود ببرد. درصورت ناسازگاری زن ومرد قانون حکم می‌کرد که مرد پولش را بازستاند و به‌شرط تمایل، مردهای سایر دهات نیز دراین دادوستدها اجازهٔ شرکت داشتند این رسم ستوده از دیرباز متروك شده‌است ولی درسال‌های اخیر تدبیرتازه‌ای کرده‌اند وآن خودفروشی همه دختران طبقه پائین به‌منظور تعدیل فقر وتنگدستی ایشان است و آن ناشی از استیلای بیگانه وبه‌واسطهٔ سختی‌ها وپریشان حالی آنهاست.

عادات ورسوم بابلی‌ها

آنها پزشك ندارند ازاین‌رو بیماران خودرا درکوچه در معرض نگاه عابرین می‌گذارند تاهرگاه رهگذری راه علاج آن ناخوشی‌را خواه به‌واسطهٔ تجربهٔ شخصی یا مشاهدهٔ موردی مشابه بداند اظهار کند ورسم اینست که عابر درکنار بیمار توقف وبرای درمان ناخوشی او داروئی که خود درهمان مورد باموفقیت به‌کار برده است ویا اطلاع دارد بیمار دیگری ازآن بهره‌مند شده‌است پیشنهاد می‌کند. عبورازبرابر بیمار و سکوت اختیارکردن جایز نیست وهرفردی ناگزیر است از مریض احوالپرسی

Marfat.com

و دلیل ناخوشی وی را سئوال‌کند . ایشان اموات خودرا در عسل آغشته بعد دفن می‌کنند ونوحهٔ ماتم وسوگواری‌آنان مثل مصریان است. وقتی مرد بابلی با زن خود هم‌خوابگی کند ، به‌قصد تطهیر بُخور خوشبو به‌کار می‌برد و زنش‌که مقابل او نشسته است به همان‌کار می‌پردازد وهردو، سحرگاه تن‌می‌شویند وپیش‌ازآنکه‌غسل‌کرده باشند به‌اثاثه منزل دست نمی‌زنند . ازاین‌جهت رفتار ایشان مانند اعراب است.

این‌قوم رسم و عادتی دارند که بسیار مایهٔ شرمندگی است. هریك از زنان آن‌دیار باید یك‌بار در عمر خود به‌معبد آفرودیتا (ربةالنوع جمال) رفته بامردی بیگانه آمیزش کند . بسیاری از زنان طبقهٔ بالا که از همخوابگی با دیگر افراد روگردانند درگردونهٔ مستوری به‌معبد می‌روند و گماشتگان از دنبال آنها روانه می‌شوند ودر آنجا به‌انتظار می‌مانند. عده‌ای ازآنها بادستارنخی برسر،دردرگاه‌معبد می‌نشینند و با آنهائی‌که پیش‌می‌آیند ونفراتی‌که فرا می‌روند جمع بس‌انبوهی‌تشکیل می‌شود و به‌خاطر آنها همهٔ راهروها از هرسو علامت گذاری شده است تا مردها ازآن‌طرف بروند و زنان دلخواه خودرا برگزینند . همین‌که زنی درآنجا جلوس کند. دیگر حق خروج و بازگشت به‌خانه خویش را ندارد تا مردی پیش‌آید وقطعه نقره‌ای در دامنش بیندازد و او را به قصد همخوابگی بیرون ببرد . مرد در حین انداختن سکه باید بگوید : «از الهه مولیتا* (لقب آشوری افرودیتا) خواستارم که رحمت خودرا برتو نازل‌کند» .

آن سکه چندان ارزشی ندارد ولی همین‌که با آن نیت بیندازند مقدس محسوب می‌شود . امتناع از برداشتن آن به‌حکم شرع ممنوع است وبرای زن حق اختیاری درآن کار نیست ومجبور است به‌اولین مردی‌که سکه انداخت تسلیم شود. بعد ازآن ، تکلیف بانو نسبت به ربةالنوع ساقط می‌شود وآن‌گاه راه خانه به‌روی او باز خواهد بود و ازآن پس به‌هیچ دلیل ودستاویزی حتی بسیار مهم نمی‌توان او را اغواکرد. زنان زیبا زود به‌خانه خود باز می‌گردند ولی زن‌زشت‌راشکیبائی‌بسیار باید تا از عهده انجام آن‌وظیفه قانونی برآید. بعضی‌از زنان‌گاه تا سه چهار سال در حال انتظار می‌مانند. رسمی هم شبیه این در جزیرهٔ قبرس هست.

علاوه بر رسوم وآدابی‌که بر شمرده‌ام سه قبیله آنها رسم خاصی دارند. غذای این‌عده فقط ماهی است . ایشان ماهی را صید ودرآفتاب خشك‌کرده درهاون می‌کوبند وآرد آنرا بنابر سلیقه خود به شکل‌کماج یاقرص‌نان در آورده مصرف می‌کنند .

Marfat.com

کوروش و ماساگتها[۱۴۹]

بعداز تسخیر آشور سودای چیرگی برماساگتها در سرکـوروش افتاد. سرزمین طایفهٔ مزبور در آن سوی رودخانهٔ جیحون مقابل ناحیهٔ ایسدونها[۱۵۰] واقع شده و معروف است که این قوم جماعتی کثیر و نیك جنگاورند . بعضی‌هـا نیز می‌پندارند که ایشان جزو سکائیان می‌باشند . این که وضع رودخانه جیحون‌چه‌گونه است درست روشن نیست. عده‌ای می‌گویند این رود از دانوب هم‌بزرگتر است‌و بعضی‌ها اظهار می‌دارند که به آن درجه بزرگ نیست . روایتی هست که چند جزیره به بزرگی لسبوس دراین رودخانه هست . اهالی آنجا فصل تابستان از ریشهٔ درختانی کـه از دل خاك بیرون می‌آورند تغذیه می‌کنند و همچنین از محصول درختی که میوهٔ حیرت‌انگیزی دارد، بهره‌مند می‌شوند. وقتی ایشان باهم دور شعله‌های آتش فرا می‌نشینند چند دانه از آن میوه درآتش می‌اندازند که درحین سوختن بوی خوشی از آن برمی‌آید وایشان را به همان قسمی که ما از نوشیدن شراب مست می‌شویم سرخوش می‌سازد و هرچه ازآن بیشتر در آتش بریزند تأثیر مستی بیشتری دارد تا آنجا که سرانجام برپاخاسته مشغول رقص و آواز می‌شوند . این شرح مختصری است که راجع به زندگی این طایفه برای من نقل کرده‌اند .

مانند رودخانه دیاله که آنرا کوروش به سیصدوشصت شاخه تقسیم کرده بود رودخانه ارس نیز از سرزمین ماتیه‌نی سرچشمه می‌گیرد و چهل شاخه دارد که مگر یکی از آنها بقیه در باتلاق و مرداب فرو می‌رود . در آن حوالی غذای اهالی فقط ماهی خام است وبا پوست خوك آبی، پوشاك فراهم می‌سازند. شاخهٔ اصلی این رودخانه راست به طرف دریای خزر جاری است . خزر دریای جداگانه‌ایست و با دیگر دریاها اتصال ندارد و برعکس مدیترانه است که یونانیان از آب آن بهره‌مند می‌شوند یا دریای دیگر که اتلانتیك (اطلس) نامیده می‌شود ودر آن‌سوی «ستونهای هرکول»[۱۵۱] واقع شده است . همچنین اقیانوس هند که همگی با هم دریای واحدی به شمار می‌روند اما خزر بکلی جداست . درازای آنرا در پانزده روز سفر دریائی می‌توان پیمود و عریض‌ترین نقطهٔ آن در ظرف هشت روز پیموده می‌شود . درطرف غربی، این دریا،کوههای قفقاز واقع است‌که بلندترین ودرازترین رشته‌ها است و مسکن طوایف متعددی است و بیشتر سکنهٔ آن حدود وحشی و جنگل نشین هستند ومی‌گویند درختانی دراین جنگلهاست که سکنه بر گ‌آنرا خرد کرده می‌خیسانند وازآن رنگی به‌دست می‌آیدکه با آن بـر لباسهای خود نقوش وصورتهائـی

Marfat.com

می‌کشند و رنگ به قدری ثابت است که تا خود جنس باقی است دوام می‌کند . این طایفه درملاء عام جفت‌گیری می‌کنند .

از طرف مغرب دریای خزر به‌قفقاز محدود می‌شود در سمت شرقی آن‌فلات عظیمی واقع است‌که تا چشم می‌بیند بی‌انتها است. قسمت اعظم این نواحی مسکن ماساگتها[۱۵۲] است که کوروش عزم سرکوبی ایشان را کرده بود . او دراین اقدام آخری و خطیر خود انگیزه‌های متعددی داشت یکی اصل و تبار ایزدی وی ، دیگر پیروزیهای پی‌درپی قبلی او ، چون تا آن زمان وی ارادهٔ تسخیر هیچ شهر ودیاری را نکرده بود که شاهد مقصود را درآغوش نکشیده باشد ..

دراین دوره توموروس (همانند تهمورس) ملکه ماساگتها بود، اوبعداز وفات شوهر خود بر تخت فرمانروائی نشست.کوروش به‌او پیامی فرستاده وانمود کردکه طالب وصلت با اوست. اما پاسخ مطلوب دریافت نکرد زیرا ملکه می‌دانست قصدکوروش ازدواج با او نیست بلکه تصرف قلمرو بانو است. از این‌رو چون کوروش نتوانست با تدبیر مراد خودرا حاصل کند از راه جنگ و ستیز درآمد و بعداز عبور از رودخانهٔ جیحون تاخت‌وتاز خودرا در سرزمین ماساگتها آغاز کرد . او برای عبور دادن سربازان خود به ساختن پلی بر رودخانه و تهیهٔ قایق ولنگرگاه پرداخت. هنگامی‌که این اقدامات جریان داشت توموروس به‌کوروش پیام زیر را فرستاد :

«ای پادشاه مادی‌ها، تو را نصیحت می‌کنم‌که از این‌کار دست بداری ، چون به هیچ‌روی جای اعتماد و یقین نیست که اقدام تو سرانجام مطلوبی داشته باشد . به فرمانروائی برقوم وملت خویش خرسند باش و سلطنت مرا نیز بر طایفهٔ خودم روادار، افسوس‌که حرفم رانخواهی شنود، چون به‌آنچه‌کمتراز همه‌چیز توجه داری زندگی در صلح و صفا است . پس از من بشنو ، اگر عزم خودرا در زورآزمائی با ماساگتها جزم کرده‌ای از اقدام طاقت‌فرسای پل‌سازی چشم بپوش . لشکر من تا مسافت سه روزه از حد رودخانه عقب‌نشینی خواهندکرد سپس تو پیشروی خودرا آغاز کن یا اگر ترجیح می‌دهی خودت نیز همین اندازه عقب‌نشینی کنی ما حاضریم در آن سوی رودخانه با تو روبه‌رو شویم .»

وقتی کورو ش‌پیغام ملکه را شنید فرماندهان خودرا فراخوانده مطلب را راباایشان درمیان‌گذاشت تا معلوم شود صلاح‌کار در چیست. همه معتقد بودندکه کوروش اجازه فرماید ملکه وسپاهیانش به این طرف رودخانه فرا آیند . اما یك نفر

Marfat.com

رأی مخالف داد واوکرزوس لیدیائی‌بودکه‌درانجمن سران‌سپاه پارس شرکت‌داشت ونظری‌کاملاً‌متفاوت داده اظهارکرد : «اعلیحضرتا، به‌طوری‌که قبلاهم معروض داشتم خداوند مرا غلام تو ساخت . پس برمن فرض است آنچه خاندان تورا سبب صدمه و آسیب شود عرض کنم بخصوص که خودم از سرنوشت شوم خویش عبرتها آموخته‌ام . بدیهی است اگر خودت و مقربانت می‌پندارید که همواره از آفت زوال و فنا در امان هستید ، دراین صورت چاکر عرضی ندارم ولی اگرپادشاه و سردارانش به‌این حقیقت اذعان دارندکه خویشتن را از ابنای بشر می‌شمارند دراین صورت وظیفهٔ من است که به پیشگاه شاه معروض دارم که زندگانی انسان به سان چرخ دواری است‌که هیچ‌گاه بریك حالت وقرار نیست وروزگار به احـدی مجال و اختیار نخواهد دادکه دیرزمانی کامروا باشد . نظر چاکر راجع به مطلبی که مطرح کرده‌اید درست معکوس اظهاراتی است‌که دراین‌جا شده است. به‌عقیدهٔ مـن اگر بگذارید دشمن به این طرف رودخانه درآید این خطر پیش خواهد آمد که درصورت شکست نه فقط در میدان جنگ عرصه بر تو تنگ شود بلکه کار امپراتوری‌ات نیز لنگ خواهد شد . چون اگر ماساگتها غالب شوند از پیشروی بیشتر باز نخواهند ایستاد بلکه قلمرو تورا هم مورد تاخت‌وتاز قرار خواهند داد و هرگاه برعکس پیکار به کام تو برگزار شود این پیروزی نتایج اندکی خواهد داشت . بهتر این‌است که تو قدم در خطهٔ دشمن‌بگذاری وایشان را درآنجا سرکوب وتعاقب‌کنی .

«چنانکه ملاحظه می‌کنی من نتایج عمل ماساگتها را با آنچه اطمینان دارم که قصد اقدام داری با هم مقایسه می‌کنم . به عبارت دیگر درصورت غلبه ، تو ، راست قلب قلمرو تومووروس را هدف خواهی ساخت وبنابر آنچه معروض افتاد کوروش فرزند کمبوجیه را مایهٔ ننگ خواهد بود که به‌دست زنی شکست یابد .

از این‌رو اندرزم آنست‌که از رودخانه عبور وتا حـدودی‌کـه دشمن عقب‌نشینی کند پیشروی کنی ، آنگاه چنانچه لازمهٔ فن جنگ و سرداری است برآنها چیره‌شوی. می‌گویند هیچ‌قوم وملتی زندگانی مرفه وآسوده اهالی ایران‌را ندازند وطوایف دیگر از خوشیهای زندگانی شما محرومندبنابراین جادارد‌که‌از این‌امتیاز وضع وحـال خویش بهره‌گیری‌کنی وایشان را به مجلس ضیافتی در اردوگاه خود دعوت‌کنی، بدون اینکه از نهایت پذیرائی هیچ‌گونه‌کوتاهی شود. بایدگوسفندان بسیار قربانی وکباب حاضرکنند و همه قسم خوراکیهای ناب و سبوهـای شراب مرد افکن فراهم سازند. وقتی اسباب ضیافت‌کاملاً‌آماده شد مـا به‌ایـن سوی

Marfat.com

رودخانه باز خواهیم گشت وفقط گروهی از گماشته‌هارا درآن‌طرف خواهیم گذاشت. اگر من به‌کلی دراشتباه نباشم همین‌که چشم دشمن به‌این همه خوراکی‌ونعمت بیفتد با ولع فراوان برخوان طعام خواهند ریخت ، در همان حین وحال تکلیف ماست که با یورش بی‌باکانه کار ایشان را بسازیم .»

بعداز آنکه کوروش دو نظریه متفاوت مزبور را شنید تغییر رأی داده و عقیده‌کرزوس را ترجیح داد وپیامی به‌توموروس فرستادکه چون قصد دارد از رودخانه عبور کند پس او قشون خودرا عقب بکشد . ملکه طبق پیشنهاد قبلی خود رفتار کرد . کوروش کرزوس را زیر نظر پسر خود کمبوجیه که اورا جانشین خود قرار داده بود[۱۵۴] گذاشت و تأکید بسیار فرمود که اگر آن لشکرکشی پایان نافرجامی داشته باشد نسبت به‌او همه‌گونه مهربانی معمول دارد. سپس آن دو را روانهٔ پارس کرد و خود در رأس لشکریان از رودخانه گذشت .

پس از رودخانهٔ جیحون هنگامی که کوروش در سامان ماساگتها درخواب بود پسر ویشتاسپ را در خواب دید که دو بال در شانهٔ اوست که یك بالش بر آسیا وبال دیگرش براروپا سایه انداخته است. فرزند ارشد ویشتاسب نوادهٔ ارسامس (آرشام) از دودمان هخامنشی نامش داریوش و در آن موقع بیست‌ساله بود و هنوز به سن و سال خدمت نظامی نرسیده بود[۱۵۵] وقتی کوروش بیدار شد راجع به‌خواب خویش سخت اندیشناك گشت و چنین استنباط کرد که واقعهٔ بسیار بغرنجی درپیش است. پس ویشتاسب را فراخواند وبه قصدگفت‌وگو او را به‌کناری‌کشیده اظهار داشت : «ای ویشتاسب بر من عیان شده است که فرزندت ضد من و تخت‌وتاجم خیال فتنه دارد ، منشأ خبرم را هم که به هیچ‌وجه تردیدپذیر نیست به تو باز می‌گویم . دیشب وقتی درخواب بودم و خدایان همواره مـرا حفاظت می‌فرمایند ـ ارشد فرزندانت را با دوبال برشانه، درخواب دیدم‌که بایکی براروپا وبادیگری برآسیا سایه انداخته است بی شك تأویل این خواب آنست که او ضد من اندیشهٔ طغیان‌دارد. ازاین‌رو توباید بی‌درنگ به‌ایران بروی وآن جوانك را وقتی‌که من پس‌ازپیروزی درین جنگ‌باز خوهم‌گشت، برای بازپرسی به‌خدمت بیاوری.»

انتقامجوئی توموروس

هرچند کوروش راجع به سوء قصد داریوش تردیدی نداشت ولی معنی واقعی خوابش آن نبود که وی می‌پنداشت ـ بلکه خواب الهامی آسمانی وحاکی

Marfat.com

ازاین‌خطر بودکه اوبه‌زودی همانجا درخواهدگذشت و روزی تخت وتاجش‌نصیب داریوش خواهدگشت.

ویشتاسب چون داستان خواب را شنید اظهارداشت : «سرورا به حق‌خداوند سوگندکه هیچ ایرانی زنده برضد تو قیام نخواهدکرد واگرکسی چنین اندیشه کند،کاش مرده‌باد. چه‌گونه این‌کار امکان وقوع دارد، تو اهالی ایران راکه درقید بندگی بودند آزاد ساختی ، ایشان را از ذلت فرمانبرداری به عزت فرمانروائی ترقی دادی. با وجود این اگر در خواب دیده‌باشی‌که فرزند من ضد توخیال خیانت دارد من او راتقدیم پیشگاهت خواهم‌کرد تا آنچه فرمان همایونی باشد دربارهٔ او اجرا شود.» بعداز بیان این پاسخ، وی از رودخانه عبور وبه طرف ایران مراجعت کرد تا طبق فرمان‌کوروش ناظر رفتار فرزند خویش باشد.

کوروش مسافت یك‌روز راه از کنارهٔ رودخانه پیشروی کرد و تصمیم‌داشت مطابق پیشنهاد کرزوس اقدام کند . پس ، نفرات تابین لشکر خودرا همانجا باقی گذاشت و خود با سربازانش به طرف رودخانه برگشت. عده‌ای ازجنگاوران‌ماساگت (درحدود یك سوم ایشان) بر سر این دسته از پارسیان که جدا افتاده بودند ریخته باوجود مقاومت سختی‌که‌کردند همهٔ آنها را به‌خاك هلاك انداختند. بعداز آن پیروزی، چشم ایشان به سفرهٔ طعام جانانه افتاد. پس بی‌درنگ بر سفره نشسته با اشتیاق فراوان شروع به خوردن کردند و آنقدر خوردند و نوشیدند که مست و بیهوش درهمان‌جا افتادند . سپس پارسیان را موقع اغتنام فرصت فرا رسید . لذا برسر آنان ریخته بسیاری را مقتول و عدهٔ بیشتری را که سپارگاپیس[۱۵۶] فرزند توموروس سردار سپاه ملکه نیز جزو ایشان بود اسیرکردند.

Marfat.com

درگذشت کوروش

همین‌که سپارگاپیس فرزند ملکه به‌هوش آمـد وخود را اسیر دیـد از کوروش استدعا کرد غل وزنجیر اورا بردارند . کوروش این تقاضا را اجابت فرمود. وقتی دستان جوانك آزاد شد از شدت ننگ و عار خودرا درجا کشت . ملکه وقتی شنید کوروش شرایط پیشنهادی اورا نپذیرفته است با همهٔ اسباب و قدرتی که فراهم داشت رو به‌میدان جنگ گذاشت . نبردی که در آن روز واقع شد به نظر من از جهات شدت‌وخشونت درمیان‌سایراقوام سابقه نداشته‌است‌وطبق شرحی‌که‌شنیده‌ام، سرانجام ، زدوخورد طرفین به‌فاصلهٔ تیررس‌کشید ودودسته آن‌قـدر بـه سوی یکدیگر تیر انداختند که تیردانها خالی شد . سپس دولشکر با هم گلاویز شدند و نیزه وخنجر به‌کار افتاد وهیچ طرفی قصد هزیمت نکرد. عاقبت ماساگتها غلبه کردند و قسمت عمدهٔ لشکریان پارس درمیدان نبرد هلاك شدند و خود کوروش کشته شد . مدت پادشاهی وی بیست‌ونه سال بود .

راجع به درگذشت‌کوروش روایات مختلف است اما من ، شرحی راکـه بیشتر در نظرم معتبر می‌نمود نقل‌کردم*.

پایان کتاب اول

Marfat.com

حاشیه‌ها

۱ - Henry Rawlinson

* ترجمهٔ عربی با عنوان «تاریخ هیرودتس الشّهیر» به وسیلهٔ حبیب افندی ربستُرس به سال ۱۸۸۷ میلادی دربیروت وترجمه به زبان ترکی ــ هرودوت تاریخی ــ به‌قلم عمررضا دوغرُل ازنسخهٔ جرج‌رالین‌سون مزبور درسالهای ۱۹٤۱ - ۱۹٤۳ دراستانبول منتشر شد. وترجمهٔ جدید تاریخ هرودوت بمزبان ترکی به‌قلم منتقم اوکلن که به‌وسیله دکتر عذرا ارحات. با متن یونانی مقابله شده‌است چاپ استانبول سال ۱۹۷۳ .

** فهرست کتابهای چاپی فارسی تألیف مشار چاپ بنیاد پهلوی جلد اول صفحهٔ ۷٦۷ .

* ترجمهٔ ممتاز دانشمند فقید انگلیسی Aubrey de Selincourt

۲ - E. W. Lawrence (برادر لارنس عربستان) .

** ملاحظه پیش‌گفتار وهمچنین مقدمهٔ مترجم انگلیسی نه فقط سودمند بلکه به نظر اینجانب ضروری است . م .

۱ - Lygdamis نوادهٔ ملکهٔ آرتمیسیا فرمانروای کاریا بوده ، این بانو پس ازوفات شوهر خود جانشین او شد ودرجنگ ایران ویونان ازمتحدین وفادار خشیارشا بود .

۲ - Garia درجنوب غربی اناطولی - هالیکارناسوس شهرعمدهٔ آن بود .

۳ - Panyasis

٤ - Samos جزیره‌ای زیبا دردریای اژه ، مقابل ساحل ترکیه .

٥ - Suidas رجوع شود به بخش توضیحات شمارهٔ ۱ در آخر کتاب .

٦ - Pericles سیاستمدار شهیرآتنی . عصردرخشان پریکلس درتاریخ یونان مشهور است .

۷ - J. Wells تحت عنوان : (Persian friends of Herodotus) مندرج درنشریهٔ Hellennic studies شمارهٔ ۲۷ سال ۱۹۰۷ ، چاپ لندن صفحات ۳۷ - ٤۳ .

۸ - Democedes (سرگذشت بسیار جالب توجه اورا درکتاب سوم این تاریخ خواهیم دید) .

۹ - zopyrus

۱۰ - Megabyzus

۱۱ - Ctesias پزشك یونانی ، حکیمباشی دربار اردشیر دوم ، او درنبردکوناکسا زخم پادشاه را درمان‌کرد وبه واسطهٔ دسترسی به دفاتر دیوانی وازآنچه دیده وشنیده بود دربازگشت به یونان کتابی به نام «ایران‌نامه = پرسیکا» نوشت . م .

۱۲ - روایت دیگر حاکی‌است ، زوپیر هنگامی‌که بغابوخش فرماندهی لشکر پارس‌را درمصر داشته با وی بوده وپس ازدرگذشت پدر ازهمان جا به‌آتن رفته ودرجنگ «پلوپونس» درلشکر آتن مصدر خدماتی شده است . م .

۱۳ - Cicero سیاستمدار رومی درقرن اول پیش‌ازمیلاد .

* فن تاریخ‌نویسی‌که ازاوایل قرن ششم قبل‌ازمیلاد به وسیلهٔ هکاتیوس یونانی پی‌ریزی شده بود با تحقیقات هرودوت راه پیشرفت وتعالی پیمود و باکتاب «جنگ پلوپونس» بین دولتهای آتن واسپارت ، تألیف توکودیدس (توسیدید) به اوج ترقی رسید . م .

۱٤ - رجوع شود به مقالهٔ شادروان عباس اقبال درمقدمهٔ تلخیص تاریخ هرودوت ترجمهٔ این‌جانب چاپ دوم سال ۱۳٤۳ شمسی . م .

۱٥ - رجوع شود به‌تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا ، مشیرالدوله چاپ تهران جلد اول صفحات ۷۱ - ۷۲ . قسمتهای اساسی تاریخ هرودوت تا جایی‌که به ایران مربوط بوده توسط روانشاد حسن پیرنیا اقتباس ودرمجلدات ۱ و ۲ تاریخ ایران نقل شده‌است .

۱٦- رجوع‌شود به‌کتاب کوروش‌بزرگ تألیف دکتر ع. شهبازی چاپ۱۳٤۹شمسی صفحهٔ۱۰ . توضیحات فاضلانهٔ ایشان درباب بسا نکته‌های تاریخی دورهٔ هخامنشی با ذکر شمارهٔ صفحات مربوطه دربخش ضمیمه درآخر این‌کتاب بسیار درخور توجه است . م.

Marfat.com

۱ - Chaucer شاعر نامی انگلیسی درقرن چهاردهم میلادی .
* Aubrey de selincourt
۲ - Astyages (آستواگس = ایشتوویگو) .
* جوزف‌یاکوبی (F. Jacoby) علامهٔ شهیرآلمانی ضمن‌مقالهٔ مبسوطی‌درزیرحرف H ، (هرودوت) بالغبر ۳۰۰ صفحه ، منـدرج در دائرةالمعارف فرهنگی آلمان (پاولی وویسوا ,paulys und Wissowa Realencyclopädie)می‌نویسد : دیونوسیوس نام یونانی، پیش از هرودوت تاریخ اجمالی پادشاهان ماد وپارس را به‌رشتهٔ تحریر کشیدکه بعید نیست مورد توجه واستفادهٔ هرودوت واقع شده‌باشد». م.
۳ - Thucydides
٤ - Lucianus (لوسین - ۱۲۰ - ۱۸۰ میلادی) .
٥ - Muses موز یا مؤسسهٔ قدما ، دختران نه‌گانهٔ زئوس (پروردگار) بودندکه به‌گمان یونانیان برهمهٔ دانش‌ها وهنرهای بشری سرپرستی داشته‌اند . م .

Marfat.com

۱ – The histories اکثرمترجمان، نام این‌کتاب‌را «تاریخ هرودوت» نوشته‌اند ولی‌مترجم نسخهٔ حاضر، دانشمند فقید انگلیسی به‌نام Do Silincourt عنوان تواریخ را ترجیح داده است . استدلال درخور توجه او اینست‌که درکتاب هرودوت راجع به سرگذشت چندین قوم وملت : پارسیان ، یونانیها ، مصریان ، لیدیها ، آشوریان ، بابلیها ، سکائیان وطوایف دیگر صحبت به میان آمده است . م .

۲ – (هالیکارناسوس) شهر ساحلی درجنوب‌غربی آناطولی Bodrum حالیه درترکیه . م .

۳ – مورخ کلمهٔ Historia «تواریخ» را به جای تحقیق به‌کار برده است . م .

* هرودوت پدر تاریخ درآغاز تألیف خود مقصود خویش‌را نگهداری‌خاطرهٔ اعمال یونانیهاوبیگانگان ازخطر زوال وبخصوص وبالاتر ازهرچیز دیگر شرح علت جنگ ونقار را فیمابین ایشان ذکرکرده است . امثال او درجهان قدیم بسیار معدودند وحتی **توکودیدس** را متهم‌کرده‌اندکه روش بارز وروشنی دربارهٔ تشریح جنبهٔ علت ومعلولی تاریخ خود «جنگ پلوپونس» نداشته است (جرج ماکولی ِترولیان درکتاب تاریخ چیست ؛ چاپ ۱۹۷۲ صفحهٔ ۸۱) .

٤ – راجع به دانشمندان ایرانی باید افزود برطبق سنت وسابقه ، زمان ایو مدتها قبل ازهزارهٔ اول پیش ازمیلاد بوده‌که پارسیان هنوز به حدود غربی فلات ایران نیامده بودند. آشنایی ایشان با فنیقی‌ها وسایر مردم مغرب بین‌النهرین فقط ازقرن ششم قبل‌ازمیلاد شروع می‌شود . گویا بعضی ازپارسیان خاصه آنهاکه تا یونان رفته بودند دربارهٔ اساطیر اقوام دیگر مطالعاتی نموده سعی داشتند آنها را با افسانه‌های قومی خود مقایسه وتطبیق کنند ، همان‌کاری‌که یونانیها نیز می‌کردند. (کتاب لارنس ، حاشیهٔ صفحات ۱ و ۲ و ۳) هرودوت چندبار ، از دانشمندان ومنابع ایرانی سخن می‌راند که ازآنها استفاده کرده بوده است.

۵ – فونیکس یا فنیقی‌ها مردم ساحل‌نشین سوریه درقدیم .

٦ – Argos (ولایت جنوبی شبه‌جزیرهٔ پلوپونس) .

۷ – Hellas (یونان بزرگ) .

۸ – Io

۹ – Europea

۱۰ – Aea

۱۱ – Colchis (ازولایتهای قدیم قفقاز) .

۱۲ – Phasis

۱۳ – Medae (بعضی‌ها گفته‌اند مده یا مدیا جدهٔ طایفهٔ ماد بوده‌است) . (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵) .

۱٤ – Paris (الکساندروس ، اسکندر) مشهور به پاریس .

۱۵ – Priamus پادشاه تروپا (Troy) شهر افسانه‌ای درشمال غربی آناطولی . کشفیات هیأت باستان‌شناسی آلمانی به رهبری شلیمان Schliman درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم نشان دادکه آن محل تاریخی **تپهٔ حصارلیگ** فعلی درحوالی داردانل است . م . .

* پاریس شاهزاده تروپا ، هلن زیبا را اغواکرده بودکه شوهر خود منه لائوس ، پادشاه اسپارت را رها وبا او ترک‌شهر ودیارکند. در نتیجه پادشاه با لشکریانی ازتمام امیرنشینهای یونانی برای جبران این تبهکاری وبازگردانیدن هلن عزیمت‌کرد وپس‌از جنگی‌که دهسال طول‌کشید سرانجام تروپا را تسخیر وهلن را آزادکرد . هومر شاعر باستانی یونان (قرن هشتم ق . م .) این داستان اساطیری را دردواثر رزمی خود ایلیاد و ادیسه به رشتهٔ نظم‌کشیده است . م .

۱٦ – Gyges (جیگس) .

۱۷ – Croesus

۱۸ – Alyattes آلیاتس .

۱۹ – Hallys (قزیل‌ایرماق‌کنونی درترکیه) .

۲۰ – Cappadocia

۲۱ – paphlagonia

۲۲ – Aeolians

۲۳ – Cimmerians سکنهٔ قدیمی شبه جزیرهٔ کریمه .

Marfat.com

۲٤ - Ionia نواحی یونانی‌نشین ساحلی آناطولی .
۲۵ - Heraclides از بانی این سلسله بنام هراکلیدس . م .
۲٦ - Mimnadae
۲۷ - Candaules (کندائولس).
۲۸ - Agron
۲۹ - Maenians
* Sardis (سپردای پارسیان) ازسال ٥٤۷ ق . م. که کرزوس پادشاه لیدیا به‌دست کوروش بزرگ اسیر افتاد پایتخت غربی امپراتوری هخامنشی شد. درتیرماه ۲٥۳٥ شاهنشاهی یك روز درآن نقطهٔ تاریخی بسیار دلپذیر مهمان هیأت باستان‌شناسی دانشگاه‌هاروارد بودم، پرفسور هانفمن رئیس هیأت مزبور از بیست سال پیش درآنجا مشغول حفاری‌است برای تفصیل بیشتررجوع شود بشرح ضمیمه نوشتهٔ مترجم درآخر کتاب.
* Delphi برجسته‌ترین مرکز دینی یونانیان باستانی بوده است . پرستشگاه آپولو برارتفاعات بسیار خوش منظرهٔ کوه مقدس پارناس واقع است. در عهد قدیم معبد آپولو، هاتف غیبی مشهوری داشت‌وداستانهای متعدد پیشگوئی‌های صائب اورا درسراسر این‌کتاب خواهیم دید. این معبد وهاتف آن بسیار مورد محبت پادشاهان هخامنشی بودند ، احتمالاً ، برای آنکه آپولوی یونانیان درنظرآنان ، همان ایزدمهر پارسیان بود . درتابستان ۱۳٥٥ ز آتن ازراه ماراتن وتبس به‌آنجا رفتم . نتیجهٔ مشاهداتم به‌تدریج در حواشی این ترجمه خواهد آمد . م .
۳۰ - Miletus یا (Balat حالیه درترکیه شهرساحلی دریای اژه . م) .
۳۱ - Phrygia
۳۲ - Priene
۳۳ - Sadyattes
۳٤ - Cyaxares (کواکسارس - هووخشتره) .
۳٥ - دیوئکو Deioce
۳٦ - Clazomenae
۳۷ - Meander (بیوك مندرس فعلی درترکیه . م) .
۳۸ - Erithria (درجزیره اوبه درهمسایگی شرقی شهرآتن) .
۳۹ - Assesus
٤۰ - Thracy-bilus (تلفظ یونانی آن تراکوبیلوس) .
٤۱ - Corinth ناحیه شهر جنوبی یونان.
٤۲ - Thenarium (مستعمرهٔ یونانی درجنوب ایتالیا) .
٤۳ - کرزوس Croesus
٤٤ - Ephesus شهر ساحلی درجنوب غربی ترکیه . ترکها آنجا را افز می‌نامند. این محل برجستهٔ تاریخی درکنار دریای اژه ، کانون سه چهار نوع تمدن قدیم بوده است وزیارتگاه عمدهٔ توریستها است . م .
٤٥ - Arthemis ربةالنوع برکت وشکار .
٤٦ - Dorians ازاعقاب Dorus پسر هلن . ایشان بعداً به مقدونی واسپارتی شهرت یافته‌اند . م .
٤۷ - Solon ازخردمندان نامی یونان بوده ، او درروزگار جوانی به سیروسیاحت جهان پرداخت سپس قانون‌نامه‌ای برای آتنیها فراهم ساخت وچنانکه پلوتارخ می‌نویسد، درسال ٥۹٤ قبل‌ازمیلاد وضع ظالمانه وبی‌تناسب اقتصادی بین توانگران ومردم فقیر درآتن بحد اشد رسیده بود و آن‌شهر درخطر انقلاب افتاد . اما سرانجام عقل سلیم حاکم براوضاع وسولون‌که خود مردی توانگر وتجارت پیشه بود ولی نسب اشرافی‌داشت مشکل‌گشا انتخاب شد . او ارزش پول رایج را کاهش داد وبارسنگین وامداران را سبك‌کرد و باآنکه خودش در زمرهٔ طلبکاران بود بدهکاران را ازمجازات زندان معاف‌کرد. مالیاتها معوق ودرنرخ بهره تجدیدنظر شد و دروصول مالیات قاعدهٔ تصاعدی را مقرر ومالیات توانگران را چند برابر وتشکیل دادگاهها را تابع رأی عموم‌کرد وفرزندان افرادی راکه درراه دفاع وطن‌کشته شده بودند به‌خرج دولت تعلیم وپرورش دادند . ثروتمندان به این مقررات اعتراض واصلاح‌طلبان ازاین‌که او به اصلاحات ارضی وتقسیم املاك نپرداخته بود

Marfat.com

ابراز عدم رضایت کردند ولی سرانجام همه اذعان نمودندکه قوانین سولون آتن‌را ازخطرشورش نجات بخشید.
(رجوع شود به‌کتاب «درسهای تاریخ» تألیف ویل دورانت چاپ ۱۹۶۵ صفحات ۵ ۵- ۵۶) .

* اولین قانون اساسی آتنیها را مردی ازطبقهٔ اشراف به نام **دراکو** درسال ٦٢٤ قبل‌ازمیلاد نوشت . اما قوانین او بسیار خشن ومبتنی برسیاست سختگیری بود . چنانکه یونانیها بعداً آنرا «قانونی‌که با خون نوشته شده» نامیدند. تا درسال ٥٦٤ سولون به‌آن‌کار پرداخت وسرانجام کلیستنس (Cleisthenes) ازروی موازین سولونی قانون تازه‌ای فراهم ساخت وحاصل کار او شالودهٔ دموکراسی جدید شد. اوطبقه‌بندی سابق اجتماعی را که برپایهٔ نسب ودرآمد بود برهم زد وحکومت مردم برمردم را معمول وسیاستمداران مزاحم دولت اصلاح‌طلب را به مدت ده سال تبعیدکرد . آتنیها رژیم جدید را پذیرا شدند وخرسند وامیدوار دل‌به‌وطن‌دوستی وفداکاری دادند.

٤٨ - Hera یونانیان باستانی، ژونو زن ژوپیتر (پروردگار)را به‌این نام می‌خوانده‌اند و اورا ربةالنوع زناشوئی می‌شناخته‌اند . م .

٤٩ - Branchide

٥٠ - Ammon

* خدای خورشید وموسیقی . درپائین پرستشگاه آپولو در دلفی ویرانه‌های چند بنای سنگی قدیمی خاص انباشتن هدایای هرشهر ودیار جلب توجه سیاحان را می‌کند وچنانکه راهنما برای ما توضیح داد بنائی‌که به معبد نزدیکتر است وسالم‌تر مانده مختص آتنی‌ها وبرای انباشتن غنایمی بوده است‌که یونانیها درجنگ‌های ماراتن وسالامیس به چنگ آورده بودند . م .

٥١ - Pisistratus (حکومت جبّاران درنقاط مختلف یونان قدیم وجزایر اطراف ازاوایل هزارهٔ پیش‌ازمیلاد تا شروع دوران دموکراسی با تدوین قانون اساسی برای آتنی‌ها نخست به وسیلهٔ دراکو Draco وسپس سولون درقرون هفتم وششم پیش‌ازمیلاد وپس ازاین دونفر توسط‌کلیستنس Cleisthenes حکیم دوام داشت واغلب اوقات جباران باهم‌کشمکش وهمچشمی داشتند تا ظهور دولت پارس وبعد ازاستیلای ایرانیان ، حکام مزبور غالباً فرمانداران تابع پادشاه ایران بودند . (رجوع شود به‌ترجمهٔ انگلیسی‌کتاب سرگذشت یونان تألیف Pierre Leveque چاپ ۱۹٦۸ صفحه ۱۲٤) .

٥٢ - Hypocrates

٥٣ - Chilon

٥٤ - Attica ولایت مرکزی یونان شهرآتن درآنجاست . م .

٥٥ - Megacles

٥٦ - Alcamenes

٥٧ - Iycurgus (لوکورگوس) .

٥٨ - Megara

٥٩ - Nisaea

٦٠ - Acropolis یا بالاشهر «ارگ» ، پرتگاه سنگی آتن‌که ٥١٢ پا (۱۷۰ متر) ازسطح دریا ارتفاع دارد . با وجود اهمیت جغرافیائی محدود آن ، ازلحاظ سیاسی تأثیر بیش ازاندازه‌ای دروضع جلگهٔ روح‌پرور پهناوری‌داشته‌است‌که ازدامنه‌های‌اکروپلیس تاکرانه‌دریای ساردنیك‌امتداد دارد. کاوشهای‌باستانشناسی‌درسالهای اخیر نشان دادکه این‌گوشهٔ یونان درولایت آتیکا ازسه چهار هزارسال پیش ، نخست اقامتگاه پلاسگه‌ها وبعداً ایونیها وطوایفی ازاقوام هند واروپائی بوده‌است . آکروپلیس دژ طبیعی‌است‌که ازسه‌طرف غیرقابل نفوذ است وفقط ازسمت مغرب راه دارد غالباً ارگ پادشاهان بوده ودرآنجا بخصوص درعهد پریکلس عمارات ومعابد باشکوه ساخته شده وبه صورت‌کانون برجستهٔ تمدن وفرهنگ یونانی درآمده بود ، سپس آبادیها ودهات اطراف به‌این مرکز درخشان تمدن هلنی پیوسته وشهر جدید را به‌نام‌ربةالنوع عقل وخرد (آتنه ــ آته‌نا) آتن نام کردند . م .

٦١ - Phye

٦٢ - Hippias

٦٣ - Thebes دربین راه آتن به دلفی واقع است واکنون آنجا را تیو می‌نامند.

Marfat.com

۶۴ - Peloponnese (پلوپونسیوس) .
۶۵ - Naxos جزیره‌ای دردریای اژه .
۶۶ - Marathon (دشت وشهری درپنج فرسخی شمال شرقی آتن) .
۶۷ - Pallenis
۶۸ - Acarnania (برای ملاحظهٔ وضع‌مناطق نام‌برده رجوع‌شود به‌نقشهٔ‌یونان‌قدیم درآخرکتاب).
۶۹ - togea یکی ازدولتهای شهری یونان باستانی . دریونان‌قدیم مثل‌آلمان درقرون‌وسطی هرشهری دولت جداگانه داشت واین دولتها هنگام ضرورت اتحادیه‌ای تشکیل می‌دادند. م .

* رودخانه استروما جدید ازصدکیلومتری مشرق شهر سالونیك به دریای اژه جاری است درتابستان ۱۳۵۶ به‌وسیلهٔ اتومبیل ازشهرمزبور عازم استانبول بودم وتا مرز غربی ترکیه ، آن تنها رودخانه ساحلی بین راه بوده که آب فراوان داشت. مترجم.

۷۰ - Leobotas
۷۱ - Ephores پنج نفر داوران ، هیأت حاکمهٔ اسپارت .
۷۲ - Arcadia ناحیهٔ کوهستانی دروسط شبه جزیرهٔ پلوپونس (پلوپونز) چون مردم آنجا اکثراً چوپان وصیاد بودند شعرای قدیم آن سرزمین راکانون خیروخوشبختی می‌نامیدند. (حاشیهٔ هرودوت) .

مترجم انگلیسی پاره‌ای مطالب برجسته وگاهی کم‌اهمیت این تاریخ را به‌عنوان حاشیهٔ هرودوت نقل کرده است . م .

۷۳ - Anaxandrides
۷۴ - Ariston
۷۵ - Orestes پسر آگاممنون‌که بنابرافسانه‌های یونانی سردار لشکریان یونانی درجنگ تروا بود وی از راه خیانت، به دست زن خود و فاسقش‌کشته‌شد. او رستس با دستیاری دختر خود الکترا انتقام قتل پدر را گرفت .
۷۶ - Agamamnon (پادشاه آرگوس درشبه جزیرهٔ پلوپونس) .
۷۷ - Licas
۷۸ - Agathorgi
۷۹ - Cyaxares هوخشتره (درتطبیق‌دادن نامهای قدیم ایرانی واستعمال وتلفظ یونانی آنها به زبان فارسی وسیلهٔ کافی دراختیار مترجم نبوده است . ازکتاب‌های نفیس یوستی و بنونیست که اولی به‌زبان آلمانی ودومی فرانسه است استفادهٔ کافی میسر نشده است . م) .

۸۰ - پوشاك پارسیان جنس چرمی خاص روستاییان وبادیه‌نشینهای ایرانی تا همین دورهٔ ما بوده است . لباسهایی‌که درحجاری قبور پادشاهان هخامنشی دیده می‌شود مادی است . پارسیان لباس دراز می‌پوشیدند که‌گویا مخصوص طبقهٔ اعیان وشهرنشین سراسر ایران بوده است ، ولی یونانیان به واسطهٔ ثروت سرشار ماد پیش ازفتح آنجا به دست‌کوروش آن را ردای مادی نام داده بودند. پارسیان دوست نداشتند هیچ جای بدن خودرا برهنه بگذارند ازاین‌رو لباس آنان تمام قامتشان را ازبالا تا پایین می‌پوشانید. نجبای اشراف جنگ لباس به رنگهای‌گوناگون وروی آنها نیز لباسی به رنگ ارغوانی می‌پوشیدند. (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۹) .

۸۱ - راجع به خشکی وسختی فلات ایران بایدگفت‌که قسمت عمدهٔ آن سرزمین ، مسکن پارسیان باستانی ، خشك وبی‌آب بوده با نقاطی بسیار معدود حاصلخیز درایالت جدید فارس . نقاطی هم درکرمان‌که به قرار معلوم درآن دوره جزو سرزمین پرسه Persis به‌شمار می‌رفته است . درآن زمان علاوه برمحصولات بومی ازآشور وبابل وشاید هم سوریه وفلسطین بعضی چیزها وارد می‌کرده‌اند. انجیر درمحل می‌کاشته‌اند چه پادشاه درمراسم تاجگزاری ازآن تناول می‌کرده وعلامت حاصلخیزی وبرکت محسوب ومثل خوراکیهای دیگر ازقبیل بادام وماست هنگام مراسم مذهبی همواره مصرف می‌شده است . (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۴۰) .

* این تعریف خوبی است ازسادگی وزندگی بی‌آلایش پارسیان قدیم . م .

۸۲ - Matienie (درحاشیهٔ صفحات بعد خواهیم دیدکه لارنس می‌نویسد دونام ساسپیری وماتیانی معادل فارسی ندارند . م) .
۸۳ - Thales خردمند یونانی یکی‌از حکمای هفتگانهٔ آن سرزمین ومیلتوس یا میلط شهر ساحلی

Marfat.com

دریای اژه (اِگِه) مقابل جزیرهٔ ساموس . م .

۸٤ – Synnesis

۸۵ – Labynetus (نبونیدوس) .

۸٦ – Aryenis

۸۷ – Petria

* ازمیان دوشهر آنکارا وسیواس به دریای سیاه جاری است . آن حدود را درقدیم سوریه شرقی می‌نامیدند . م .

۸۸ – Telemessus

۸۹ – Hermus (گدیزچای کنونی درترکیه که به دریای اژه می‌ریزد .)

* این دشت خرم ازآن پس به نام «دشت کوروش» خوانده می‌شد وحتی درزمان رومیان نیز همین نام را داشت وآن چندین قرن اردوگاه داریو ش اول ، خشیارشا وکوروش کوچك که ضد برادر خود اردشیر دوم با چریکهای ده هزار نفری یونان به طرف ایران لشکرکشیده بود وآخرین بارهم درسال ٦۱۵ میلادی اردوگاه سپاه خسروپرویز درجنگ او برضد دولت روم شرقی شده است . درجنوب ساردس رشتهٔ کوه باشکوه تمولوس (بزداغ فعلی) است ودرجلو این رشته ، دوقلهٔ مهیب سربرآسمان دارند وآنجا ارگ وپناهگاه نهائی کرزوس بود . کرزوس چهارده روز درمقابل سپاه کوروش درآنجا مقاومت کرد وسرانجام به شرحی که دراین کتاب خواهیم دید آن قلعه تسخیر وکرزوس تسلیم شد.

۹۰ – Cybele ربةالنوع یونانیها ، اورا مادر زئوس و ژونو می‌پنداشتند . معبد سیبل درساردس را یونانیان با آرتمیس وپارسیان ظاهراً با آناهیتا ربةالنوع خود یکی می‌شمارند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤۷٤) .

۹۱ – Thureae (با تیریه دراتیوپی اشتباه نشود . م) .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲ درآخر کتاب .

* Hyroedides هورئود به معنی خوب روئیده از نامهای بسیار ارجمند ایرانی است .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۳ درآخر کتاب .

۹۱ – Tyrhnia

۹۲ – مین Manes

* هگمتانه (= انجمن‌گاه)، به یونانی اگبتانه امروز همدان .

۹۳ – بوسی‌ها Busae

۹٤ – Parataceni پارتاکن .

۹۵ – Struchates

۹٦ – Arizanti

۹۷ – Budii

۹۸ – رجوع شود به توضیح شمارهٔ ٤ درآخر کتاب .

۹۹ – Prothotise (رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۵ درآخر کتاب) .

۱۰۰ – Saspirians (شاید ساکنان حوالی کوه آرارات . م) .

۱۰۱ – Aphrodite-Uranis (= ونوس یا زهره ، ربةالنوع جمال) .

۱۰۲ – Enarees (یعنی مردی باختن) بیماری که مرد را ازقوهٔ آمیزش می‌اندازد .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ٦ درآخر کتاب .

۱۰۳ – راجع به‌کونه Cyno یعنی نامادری کوروش ، ژوستن (نویسندهٔ رومی درقرن اول میلادی) این افسانه را به وجهی بی‌ربط چنین روایت کرده است : «شبان به درخواست زنش برای دیدن نوزاد به‌کوهستان رفت ودید ماده سگی کودك را ازخطر جانوران حفاظت نموده وبچه را شیر می‌دهد. شبان کودك را به خانه آورد ، سگ هم با حالتی ناراحت ونگران به دنبال او راه افتاد . دردشت و دمن گذاشتن نوزادی که بعداً پادشاه شده است وشیردادن طفل به وسیلهٔ حیوانی غیرقابل تصور، ازویژگیهای جاری وگرامی درافسانه‌های همانند سرزمینهای شرقی است . انتخاب سگ ماده برای دایگی وپرورش کوروش با احترامی که درکیش زردشتی نسبت به سگ پاسبان دارند بی‌تناسب نیست ازاین‌رو نام یکی ازپسران سکائیان درتلفظ آشوری ایشپاکا ، با (اسپکو

Marfat.com

مندرج درتاریخ هرودوت) ریشهٔ مشترك دارد وبمعنی سگ ماده‌است . همین داستان درتاریخ روم باستانی نیز هست که رمولوس و رموس را مادهٔ سگی شیر داده سپس همان سگ بصورت زن درآمده است» . (لارنس ، حاشیهٔ ص ۷۱) .

۱۰٤ - Spaco به فارسی باستان سك یا Spakaدر اوستائی‌شپن، بهروسی ساباکا .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۷ درآخر کتاب .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۸ درآخر کتاب .

* قبیله‌های پارسی مانند سایرطایفه‌های آسیایی پی‌درپی تشکیل ومنحل می‌شدند چنانکه کسنفون تعداد آنها را به جای ده ، دوازده قبیله ذکرکرده است . دسته‌های منشعب ازطوایف مزبور بعدها درسراسرخاورمیانه دیده می‌شوند . بعضی از سرداران قبیله‌ها دردستگاه هخامنشیان منصب ومقام برجسته‌ای داشتند وبرخی‌ها دارای مزایای خاصی بودند. شاید سگارتیان (اسه‌گرته‌ها) تنها طایفهٔ پارسی بودندکه باج نمی‌دادند وشاید هم این نسبت دربارهٔ دستهٔ منشعبی ازآنها صادق بوده است . گویا چادرنشینها ازپرداخت باج معاف نبودند.

طایفهٔ پاسارگادی را یونانیان به همین اسم می‌نامیدندکه بعداً به قبیله‌ای درگرمانیا اطلاق می‌شد پایتخت‌کوروش همین نام را داشته است . شاید یونانیان اشتباه می‌کرده‌اندکه این نام را به طایفه‌ای هم نسبت می‌داده‌اند. داریوش خودرا ازطایفهٔ پارسه (parsae) می‌دانست یعنی پارسی خاص وخالص‌که شاید نام قبیله‌ای بوده است . هخامنشیان اعقاب هخامنش به دوشاخهٔ خاندان فرمانروا تقسیم شده بودند شاخهٔ کوروش وشاخهٔ داریوش . ایشان را پرسائید (perseide) می‌خوانده‌اندکه ازجهت تسمیه اقتباس از perseus و perses می‌باشد .

طایفهٔ گرمانیا به همین نام خوانده می‌شدند ودرحدودکرمان می‌زیستند واین عنوان ازنام آنهاست . نویسندگان قدیم وضع حال ایشان را مثل دیگران می‌پنداشتند وآنان رویهم رفته‌گروهی ممتاز به شمار می‌آمدند اگرچه ازنظر فرهنگی برتر نبودند.

قبیلهٔ مردها یا آمردها در ری نزدیك تهران (منطقه آملیان) بودند وچون‌ازپادشاه کمك مالی‌می‌گرفتند آشوبی راه نمی‌انداختند ، طایفه‌ای جنگاور بودند وعاداتی داشتندکه مورد تنفر پارسیان بود . ازگوشت گاو و رمه یا شکار حیوانات وحشی تغذیه می‌کردند زبان ولهجهٔ ایشان خوشایند نبود . آنها موی سر دراز می‌کردند ولباس آنها تا زانو می‌رسید وپیشانی خودرا با شال یا سربند می‌بستند وبه شکل سلاح می‌آراستند. دربیك‌ها درمشرق ترکستان می‌زیستند. سگارتیان یا سگارتی‌ها (اسه‌گرته) ها درشمال کوههای زاگرس‌مقیم بودند وعده‌ای ازاینان درنواحی مرکزی ایران جدید سکنی داشتند. بنابرروایت استرابن‌کورتیان (cyrtians) درحدود بحرخزر ونیز درمیان پارسیان زندگی می‌کرده‌اند. (لارنس ، حاشیهٔ صفحات ۷۱ - ۷۳)

(برای توضیحات‌کامل رجوع شود به صفحات ۱۱۷-۱۲۲کتاب‌کوروش‌نوشتهٔ دکتر ع .شهبازی.م.)

* البته خواننده آگاه است‌که‌کوروش اول (فرزند هخامنش) وکمبوجیه اول پسرش ، حکمران‌پارس اما تابع دولت ماد بودند وکوروش دوم (بزرگ) بانی امپراتوری هخامنشی فرزندکمبوجیه اول وپدرکمبوجیه دوم فاتح مصر است‌که شرحش را درکتاب سوم این تاریخ خواهیم دید. اجداد داریوش اول به احتمال قوی درنواحی خاوری ایران درشمال خراسان منطقه پارتها (اشکانیان) حکومت داشتند. ولی به‌گفتهٔ صاحب‌نظران هنوز مدارك‌کافی درزمینهٔ خویشاوندی پارتیها با هخامنشیان به‌دست نیامده است.م.

* Zeus یونانیان باید همان آهورامزدا ، خداوند پارسیان باشد ، هرچندکه ایشان غالباً به درگاه مهر یا میترا (خدای جنگ) دعا ونیایش می‌کردند .

کسنفون درکتاب کوروپدی می‌نویسد کوروش (بزرگ) هیچ‌گاه ازخواندن سرودهای مذهبی دروقت سحر به درگاه خدایان قصور نمی‌ورزید وهرروز به عنوان نذر به درگاه خدای معبود خویش قربانی می‌کرد . این راه ورسم بعدها نیز درخاندانهای پارسی‌وهندی متداول‌بود . اشپیگل (حاشیهٔ کتاب لارنس ، صفحهٔ ٤۷٦) .

۱۰۵ - نام افرودیتا - اورانیاکه دریونانی به معنی ربةالنوع جمال است درزبان آشوری مولیتا Mylitta همان الات عربی است . پارسیان آنرا مهر یا میترا می‌خوانند.

* مقصود همان یشتهای اوستایی است‌که درستایش واصل‌وتبار ایزدان بزرگ مانند مهر ، آناهیتا ، تیر ، خورشید ، ماه وغیره است .

** ازافتخارات ایرانیان است‌که «جشن تولد» را در ۲۵۰۰ سال پیش باب‌کردند. جشن میلاد

Marfat.com

شاهنشاه دربند ۱۱۰ از کتاب نهم هرودوتوس نقل شده‌است .

* طبق رفتار مشابهی مادی‌ها که دامنهٔ نفوذ خودرا گسترش داده بودند ، اقوام چندی بردیگران استیلا داشتند ومادی‌هاکه ازلحاظ قدرت برهمه سربودند توجه خودرا غالباً به طوایف مورد علاقه بخصوص نزدیك‌ترین همسایه معطوف واینها نیز همان روش را دربارهٔ همجواران خویش مرعی می‌داشتند. (حاشیهٔ هرودوت) مترجم انگلیسی نکته‌هائی ازاین قبیل را عوض متن درحاشیه آورده است . م .

* رجوع کنید به توضیح شمارهٔ ۹ درآخر کتاب .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ (۹/۲) درآخر کتاب .

۱۰۶ - Ionians ایونیها بنابرافسانه‌های یونانی از تبار Ion ایون در روزگار قدیم از راه جزیره کرت به سرزمین یونان آمده بودند ودرجستجوی خاك حاصلخیز به سواحل غربی‌آسیای صغیر مهاجرت ودرآنجا تمدن وفرهنگ بزرگی را پی‌ریزی کردند . م .

۱۰۷ - قوم اصلی یونانی ازتسالی درشمال یونان به‌سواحل دریای اژه درآسیای صغیر مهاجرت کرده بودند .

۱۰۸ - Panionium

۱۰۹ - Priene

* درتابستان ۱۹۷۶ به عزم ساردس ابتدا از افزوس تا ازمیر وباز به مقصد خود درهفتادکیلومتری شمال ازمیر به ساردس با اتوبوس مسافرت وسپس از راه دیگر به‌افزوس مراجعت‌کردم. مترجم .

۱۱۰ - Pactyes

۱۱۱ - Mazares

۱۱۲ - Cyme

۱۱۳ - Mitylene

۱۱۴ - Plocea

۱۱۵ - Mysia (شهرعمده آن درقدیم آبیدوس برکرانه داردانل) .

۱۱۶ - Magnesia این محل حاصلخیز درآسیای صغیر درکنار دریای اژه واقع شده وهمان جاست که پس ازپناهندگی تمیستوکل سردار آتنی به دربار اردشیر اول (درقدیم معروف به درازدست چون بنابرروایت پلوتارخ دست راستش درازتر ازدست چپ بود. م) . پادشاه هخامنشی، طبق نوشتهٔ پلوتارخ ، شاهنشاه ، حکومت آنجا را به او واگذارکرد . م .

۱۱۷ - Tarsus

۱۱۸ - Oenusae

۱۱۹ - Rhegium

۱۲۰ - Theos

۱۲۱ - Carians

۱۲۲ - Cauniens

۱۲۳ - Minos (که تمدن‌کهن مینوئی درجزیرهٔ کرت اززمان او وبه نام اوست . م).

۱۲۴ - Mylasa مولاسا

۱۲۵ - Sarpedon

۱۲۶ - Milyas

۱۲۷ - Termillae

۱۲۸ - Lycus (لوکوس) .

۱۲۹ - Cnidiaus

۱۳۰ - Triopium

۱۳۱ - Rhodese

۱۳۲ - Lidas

۱۳۳ - Xanthus

Marfat.com

۱۳٤ - Caunus
* رجوع کنید به توضیح شمارهٔ (۹/۳) درآخر کتاب .
۱۳۵ - Babylon
۱۳٦ - هرودوت غالباً آشوررا بهجای بین‌النهرین به‌کاربرده‌است (کتاب‌لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۱۲۱) .
۱۳۷ - Is
۱۳۸ - Thebes (باید توجه داشت‌که نام دوشهرتبس دراین تاریخ بهمیان‌آمده است یکی دریونان که این روزها تیو Thieve نامیده می‌شود ودیگری شهری با همین نام درمصرکه درقدیم مسکن مهاجران یونانی بود . م).
۱۳۹ - Nitocri و Semiramis
۱٤۰ - صاحبنظران دروجود این‌کتاب تردیدکرده‌اند نسخهٔ آن به‌دست نیامده است وحدس زده می‌شودکه هرودوت به تحریرآن توفیق نیافته باشد. چنانکه می‌دانیم مورخ ما پیش ازشصت سالگی درگذشت وبه روایتی مرض وبای افریقائی باعث مرگ ناگهانی او شد. درهمان هنگام‌که پریکلس زمامدارآتن‌نیز ازهمین ناخوشی درگذشت . م .
۱٤۱ - Ardica
۱٤۲ - Gyndes
۱٤۳ - Matianian (ناحیهٔ شمالی آذربایجان . م).
۱٤٤ - Dardanian
۱٤۵ - (Upi) Opis
* درباب تسخیر بابل به‌دست کوروش روایات مهم دیگری نیز هست که یکی‌را برلوحی گلین بزبان اکدی نوشته‌اند (شهبازی‌کتاب‌کورش بزرگ صفحات ۲۹٦ - ۳۱۹) .
۱٤٦ - Artaba تقریباً یك‌گالون .
۱٤۷ - Attica ولایت مرکزی یونان قدیم ، آتن‌کرسی آن بوده است . م .
۱٤۸ - Eneti
۱٤۹ - Illyria درشمال یونان قدیم صربستان وآلبانی‌کنونی . م .
* Mylitta
۱۵۰ - Masagettes طبق اظهارکریستنسن نام ماساگت به احتمال قوی رینهٔ ایرانی (ماس‌سکاها یا ساقتا) دارد . تیره‌های متعددی ازسکائیان در اتباع دولت پارس بوده‌اند . ولی هیچ‌یك به‌اندازهٔ ماساگتها اهمیت نداشته‌اند آنها اکثراً درحدود بلخ وحوالی جیحون می‌زیسته‌اند وبا ایسدونها همسایه بودند .
۱۵۱ - Issodons م .
۱۵۲ - Hercules Stones (صخرهٔ عظیم جبل‌طارق درانتهای غربی مدیترانه وآبیلا صخرهٔ مقابل آن درخاك مراکش . م). رجوع کنید به توضیح شمارهٔ ۱۰ درآخرکتاب .
۱۵۳ - ماساگتها درطرز پوشاك وآداب زندگی رفتاری شبیه سکائیان دارند بعضی‌ها سوارکارند وبعض دیگر دراین‌کار مهارتی ندارند آنها نفرات سوار وپیاده وکماندار ونیزه‌انداز دارند وافرادی هم‌که تبرزین به‌کار می‌برند تنها فلزی‌که مورد استفادهٔ آنهاست برنز وطلاست. برنز را برای نوك نیزه وتیرکمان وطلا را برای سربند وکمربند مورد استفاده قرار می‌دهند. اسبها را نیز با سینه‌بند برنزی مجهز می‌سازند وازطلا درساختن دهانهٔ اسب وافسار استفاده می‌کنند، نقره وآهن دراختیار آنها نیست چون این دوفلز درمنطقهٔ آنها وجود ندارد ولی طلا وبرنز به‌حد وفور هست (حاشیهٔ هرودوت) .
۱۵٤ - بعداز فتح بابل کوروش فرزند ارشد خود کمبوجیه را والی آنجا وولیعهد خویش قرار داد. کتسیاس می‌نویسد : کوروش دربستر احتضارکمبوجیه را جانشین خود تعیین وفرزند دوم خود بردیه را به فرمانروائی بلخ وخوارزم وسرزمین پارت وکرمان منصوب‌کرد (لارنس. حاشیهٔ صفحهٔ ۲٦٤) .
۱۵۵ - سن خدمت نظامی درپارس چنانکه‌کسنفون درکتاب «کوروپدی» ، «سیرت‌کوروش» نوشته است بین ۲۵ و ۵۰ سالگی بوده است . م
۱۵٦ - Spargapises

Marfat.com

* کسنفون نویسندهٔ یونانی تقریباً صد سال بعداز تحریر تاریخ هرودوت درکتاب خود «کوروپدی» وفات طبیعی وباشکوهی دربستر احتضار به‌کوروش نسبت داده است ، اما طبق نظر اکثر مورخان قدیم وتحقیق پژوهشگران اخیر وازآن جمله شرح پروفسور وایسباخ آلمانی مندرج درداریرةالمعارف فرهنگی آلمان (چاپ پاولی - ویسوا)،کوروش بزرگ درحین دفاع ازمرزهای شرقی امپراتوری خود درجنگ با قوم نیمه وحشی ماساگت (از تیره‌های سکائی) درحدود بلخ کشته شد . م .

دیودور سیسیلی می‌نویسد : ملکه سکائیان بعد ازشکست دادن پارسیان ، سردار پارس را اعدام‌کرد . هرودوت نقل‌کرده است به دستور تومووروس سر از تن او جدا ساختند . ولی این‌دو داستان با حقیقت امر، که جنازهٔ کوروش را ازمیدان جنگ به پاسارگاد آورده ودرپارك شاهی آنجا درآرامگاهی‌که هنوز پابرجاست دفن‌کرده‌اند ، تطبیق نمی‌کند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۱۳۷) .

کسنفون درکتاب سیرت‌کوروش‌بزرگ(ترجمهٔ این‌جانب چاپ‌دوم تهران ۱۳۵۰ صفحه ۲۲٦) می‌نویسد: آبرادات شهربان شوش ویکی ازسرکرده‌های برجستهٔ سپاه شاهی درنبرد ساردس کشته شد. وقتی این خبر به پانتیا زن ماهروی او (که مطابق رسم آن زمان همراه شوهر دراردوگاه بود) رسید سراسیمه به میدان جنگ آمد وبرجنازهٔ شوهر خودکشی‌کرد . ماجرا به‌کوروش عرض شد. فوری به محل واقعه آمد ودرکنار نعش‌گریست ودستور داد باشکوه‌ترین مقبرهٔ سنگی درکمرکوه مشرف به دره‌ای مهیب (امروز ترکها آنجا را شیطان دره می‌نامند) برای سردار شهید ساختند وآن مزار به‌قدری جلب‌توجه‌کردکه فرمود نظیر آنرا در پارك شاهی پاسارگاد برای خودش بسازند . م .

Marfat.com

کتاب دوم - ِائوتِـرْپه

مصر

پس از درگذشت کـورش* پسرش کمبـوجیه از بطن کساندانه دختـر فرنه‌اسپه جانشین پدر شد. کساندانه در زمان حیات کوروش وفات یافت و پادشاه به‌مناسبت این ضایعه، نه‌تنها خود سوگواری بسیار کرد بلکه به تمام کشورهای تابع امپراتوری ایران دستور داد که درمرگ ملکه عزاداری کنند . کمبوجیه کـه فرمانروائی برایونیها و ائولیها را به‌ارث برده بود، آنها را نیز درلشکرکشی به‌مصر شرکت داد .

مصریان پیش از پادشاهی پسامتیخ می‌پنداشتند که ایشان قدیمی‌ترین نژاد بشری می‌باشند. وقتی پسامتیخ مقام فرعونی یافت درصدد افتادکه‌راز این معمای قدمت را باز نماید و اززمان اوست که مصریها اذعان کردندکه مردم فیریژیا[1] ازایشان قدیمی‌ترند و آنها ازاین لحاظ مقام دوم را دارند . چون کنجکاویهای او دراین زمینه نتیجه‌ای نبخشیده بود، برای حل این مساله تدبیر تازه‌ای اندیشیده دستور داد از میان خانواده‌های معمولی دونوزاد برگرفتند و آن دورا به چوپانی سپرد تا درسرای خویش پرورش دهد و تأکید شدید کرد که احدی با آنها تماس نگیرد وآن دو درکلبهٔ دورافتاده‌ای نگهداری شوند و گاهی چوپان ماده‌بزی در کلبه ببرد تا نوزادان از شیرش بخورند و پیوسته هم مراقب حال کودکان باشد .

تمام این اقدامات پسامتیخ بدان‌منظوربودکه می‌خواست معلوم‌کند آن دو

Marfat.com

طفل نخستین‌بار به چه زبانی لب به‌سخن خواهند گشود. این تمهید نتیجه بخشید. پس از دو سال‌که چوپان با تمام قوا در اجـرای دستور کوشیده بود، یك روز وقتی که در کلبه را گشود و قدم به آنجا گذاشت دید بچه‌ها بی تابانه به سوی او آمده کلمهٔ بکوس[۲] را به زبان می‌آورند. چوپان ابتدا به آن لفظ توجهی نکرد اما چون دید هربار که نزد آنها می‌رود همین کلمه را تکرار می‌کنند جریان را به پادشاه عرض کرد. پسامتیخ فرمود کودکان را به حضور بیاورند. وقتی خود او نیز همین لفظ را شنید، دستور داد تحقیق شود این واژه به چه زبانی است و معلوم شد کلمه فریژی به معنی خوراکی است. بدین منوال مصریان قدمت نژادی فریژیهارا تصدیق کردند.

این داستانی بود که من از کاهنان منفیس (پایتخت قدیمی مصر. م) شنیدم وبرای مزید اطمینان دربارهٔ درستی موضوع به معبدهای بلاد تبس[۳] و هلیوپولیس رفتم تا معلوم کنم عقیدهٔ کاهنان آن دوشهر چیست زیرا می‌گفتند که هلیوپولیس (عین شمس یا شهر خورشید. م)مرکز بخردان مصری است.

منظورم آن نیست‌که در اینجا راجع به‌معتقدات دینی مصریان چیزی‌بگویم، ولی نام خدایان* ایشان را ذکر خواهم کرد، زیرا گمان نمی‌کنم مـردم هیچ شهر ودیاری بیشتر از خود ایشان دراین‌باره اطلاع داشته باشند و موضوع داستانم نیز ایجاب می‌کند که روایات آنهارا نقل کنم. اما راجع به امور جاری زندگی، از اظهارات کلی آنها استنباط می‌شود که مصریان دراثر مطالعات نجومی به کشف سال شمسی نایل شده بودند و اولین جماعتی هستند که سال را به دوازده ماه سی روزه تقسیم کردند. به عقیدهٔ من قاعدهٔ گاهشماری ایشان از رسم یونانیها پسندیده‌تر است زیراکه یونانیها برای تنظیم فصول سال، یك‌سال درمیان، یك ماه برماههای هرسال می‌افزایند. ولی مصریـان دوازده ماه سی‌روزه دارند و هر سال پنج روز برآن می‌افزایند، و بدین منوال محاسبهٔ حرکت انتقالی زمین را کامل می‌کنند. مصریان تعریف می‌کردند که ایشان نخستین قومی بوده‌اند که نام دوازده خدارا متداول ساخته‌اند ویونانیها این‌رسم را ازایشان آموخته‌اند و اولین قومی‌هم به‌شمار می‌روند که معبد و محراب و تصاویری به نام خدایان اختصاص دادند، و از سنگ، پیکر تراشی کردند. آنها برای این‌گونه اظهارات متعدد خود دلایلی هم دارند. بعلاوه نقل می‌کردند که مین[۴] نخستین کسی بوده است که درمصر فرمانروائی داشته ودر عهد او تمام آن سرزمین غیر از ناحیهٔ تبس سراسر باتلاقی بوده است. من در

Marfat.com

صحت قول ایشان هیچ شکی جایز نمی‌شمارم زیرا هر آدم هوشمندی حتی اگر قبلاً هم چیزی دراین باب نشنیده باشد باز می‌داند کشور مصر که ما دراین زمانه ، باکشتی تا آنجا رفت وآمد می‌کنیم عطیهٔ نیل است و فقط در دوره‌های اخیر مردمی در آنجا اقامت کرده‌اند. همین قول دربارهٔ اراضی بالای دریاچهٔ سربونیس[۵] نیز به مسافت سه‌روز راه، صادق است. کاهنان در این‌باره به من چیزی نگفتند ولی این شرح ، وصف مختصر وضع طبیعی آنجاست.

وضع طبیعی مصر

شرح زیر وصف کلی و وضع طبیعی مصر است . اگر در کشتی ، کنارهٔ رودخانه را طی کنید ، خواهید دید تا یازده فازم[۶] کف گل‌آلود داردکه نشان می‌دهد مادهٔ رسوبی نیل چقدر زیاد است . طول سواحل مصر (اگر حدود آنرا برحسب معمول از خلیج پلین‌تین[۷] تا دریاچه سربونیس که در ابتدای کوه کسیوس[۸] واقع شده است محسوب داریم) شصت‌شونی[۹] است . عده‌ای از اهالی آن حدود ، که اراضی محدودی دارند فازم را برای مقیاس به‌کارمی‌برند وکسانی‌که زیاده تنگدست باشند استادیا[۱۰] یا فورلنگ را ، و آنها که املاك وسیعی دارند فرسخ و بعضی دیگر که صاحب املاکی بسیارپهناورند شونی مقیاس آنهاست. فرسخ معادل‌سی‌استادیاست. از این‌رو طول حدود ساحلی مصر ۳،۶۰۰ استاد می‌شود (تقریباً ۴۲۰ میل. م) مسافت کرانه تا حوزهٔ داخلی در هلیوپلیس معادل طول راه معبد «خدایان دوازده‌گانه» در آتن تا پرستشگاه المپ[۱۱] در پیزا[۱۲] است. مصر دشتی هموار، دارای باتلاقها واراضی بسیار گل‌آلود است . در واقع دو مسافت مزبور یکی از هلیوپلیس تا دریا و دیگری از آتن تا پیزا کاملاً هم یکی نیست و با محاسبهٔ دقیق می‌توان معلوم داشت که جادهٔ آتن تا پیزا فقط ۱۵ استادیا از جادهٔ دیگرکوتاه‌تراست . ازهلیوپلیس به سمت‌جنوب، زمین رفته‌رفته باریك و محدود می‌شود و آن از طرفی با کوههای عربستان(فلسطین و سوریه.م) که از هر دوجهت شمالی و جنوبی امتداد دارد محدود است و بدون انقطاع تا خلیج عربی[۱۳] امتداد می‌یابد .

دراین‌جا رشته‌های کوهستانی مزبور نیز تغییر جهت داده به طرف بحراحمر امتداد می‌یابند . به من گفته بودند که پیمودن آن مسافت از شرق تا غرب دو ماه به‌طول می‌انجامد ودر انتهای شرقی آن محصول کندر به دست می‌آید . مصر در سرحد لیبی ارتفاعات‌دیگری هم دارد واهرام دراین‌حدود واقع شده‌اند . این بلندیها

Marfat.com

صخره‌های پوشیده از شن است و به‌طرف جنوب امتداد می‌یابد در صورتی که ارتفاعات عربستان که مذکور افتاد به سمت شرق کشیده می‌شود . در بخش علیای هلیوپلیس تا مسافت چهار روز راه از رودخانه در جهت شمالی ، خاك مصر باریکتر می‌شود و پهنای چنین سرزمین مهمی، تنگ و باریك به‌نظر می‌رسد . بین دو رشته جبال مذکور (ازیك سو عربستان و طرف دیگر لیبی . م) دشت‌پهناوری واقع شده است . باریك‌ترین محل آن طبق تخمین خودم از یك قسمت به طرف دیگر درحدود دویست فورلنگ (میدان اسب) است و در اراضی جنوبی این ناحیه، پهنای زمین زیادترمی‌شود .

از هلیوپلیس تاتبس از طریق رودخانهٔ نیل نه روز راه ومسافت آن تقریباً ٤,٨٦٠ استادیا (٥٥٢ میل .م) است. اگر مسافتهای مختلف را چنانکه ذکر شده با هم جمع‌کنیم درازی حدود ساحلی مصر ٤٢٠ میل ومسافتش از دریا تا قسمت‌داخلی در تبس ٤١٧ میل می‌شود . از تبس تا الفانتین ، ٢١٠ میل دیگر را نیز باید به‌حساب آورد .

مشاهدات من مؤید اظهارات‌کاهنان است‌که قسمت اعظم سرزمین مصر از گل‌ولای رسوبی رودخانه تشکیل یافته، ازاین‌رو استنباطم اینست‌که تمام اراضی بالای منفیس وبین دو رشته‌کوهستانی‌که فوقاً شرح دادم روزی پیشرفتگی دریا (خلیج) بوده واگر بتوان چیزهای خرد رابابزرگ قیاس کرد مانند ناحیه ترویا[٣٤] وتوترانیا[١٥] وافزوس[١٦] وجلگه مه‌آندر[١٧] است.

هیچ‌کدام ازرودخانه‌های نامبرده‌که‌گل‌ولای رسوبی آنها اراضی‌حاصلخیز مجاور را تشکیل می‌دهد از لحاظ اهمیت و بزرگی با نیل قابل مقایسه نیست . رودخانه‌های دیگری نیز هست‌که به‌مراتب‌کوچکتر از نیل ونام آنها شایستهٔیادآوری است ودر تشکیل اراضی ساحلی مصر سهم عمده‌ای دارند مانند اخلوس‌که ازمیان آکاریانا جاری است.

در عربستان (فلسطین وسوریه)که از مصر چندان دور نیست خلیج باریك ودرازی واقع شده‌است‌که از بحر احمر یا اقیانوس هند چنانکه می‌گویند انشعاب می‌یابد وباریك‌ترین ناحیهٔ آن را در ظرف نصف روز می‌توان پیمود. ولی پیمودن طول آن ازیك‌سوی خلیج تا دریای آزاد باکشتی پاروئی، چهل روز طول خواهد کشید. این خلیج جزر و مدهای بسیار دارد و دهانهٔ آن غالباً متلاطم است. به‌نظر من مصر روزگاری شاخه‌ای از دریا بوده با دوخلیج‌که یکی از مدیترانه به‌سمت

Marfat.com

جنوبی تا اتیوپی ودیگری از اقیانوس هند به‌طرف شمال تا سوریه امتداد داشته‌و هردو مآلاً به‌هم می‌پیوسته‌اند وبین آندو فقط خشکی باریکی بوده است.

فرض‌کنید نیل مسیر خود را تغییر دهد وبه‌این خلیج (بحر احمر) واردشود چه عاملی از ریختن وانباشتن مواد رسوبی رودخانه در آن، طی بیست هزار سال آینده جلوگیری خواهدکرد؟ به‌عقیدهٔ من حتی ده هزار سال هم‌کافی خواهد بود که در این صورت امکان داشته، باگذشت زمانی بسیار طولانی پیش از تولد من خلیجی به مراتب بزرگتر از آنچه مذکور افتاد در اثرگل ولای‌که نیل به مصر آورده است به‌خشکی مبدل شده باشد، چراکه نیل‌رود بزرگی است وعملاً می‌تواند سبب دگرگونی‌های عمده‌ای شود. بنابراین نه‌فقط قول راویانی که‌اطلاعات مزبور را به من داده‌اند باور می‌کنم بلکه استنباط خودم نیز مؤید اظهارات آنها است.

دلتای نیل

بنابر مشاهدهٔ شخصی معتقدم‌که سرزمین فعلی مصر ازدلتای نیل* در دو ساحل مزبور در اثر رسوب‌گل ولای به‌صورت خشکی درآمده وقشر تپه‌ها نشان می‌دهد که چگونه مادهٔ نمکی از زمین تراوش می‌کرده وآن جریان به‌اندازه‌ای‌شدید بوده که حتی دروضع اهرام نیز اثر گذاشته است. به‌علاوه متوجه شدم که‌ارتفاعات سنگی فقط در حوالی منفیس قرار دارند ونکتهٔ جالب‌توجه دیگر اینکه خاك مصر بازمین عربستان و لیبی و حتی سوریه شباهتی ندارد (در طول رشته‌های ساحلی عربستان در کرانهٔ مدیترانه اهالی سوریه سکونت دارند) ولی چنانکه دور ازانتظار هم نیست اراضی مزبور از مواد رسوبی‌که رودخانهٔ نیل از اتیوپی همراه می‌آورده تشکیل یافته است وجنسی نرم و رنگ سیاه دارد، درصورتی که خاك لیبی چنانکه می‌دانیم سرخ فام وشنی است وسرزمین فلسطین وسوریه از خاك رس وسنگ‌ترکیب یافته است. موضوع جالب‌توجه دیگری راجع به وضع اصلی آن سرزمین ازکاهنی شنیده‌ام، به‌عبارت دیگر، درعهد پادشاهی موئریس[۱۸] وقتی که آب رودخانه تا دوازده پا بالا می‌آمده تمام نواحی پائین منفیس (نزدیك قاهره) را سیلاب فرا می‌گرفته. وقتی این مطلب را شنیدم نهصد سال سال از تاریخ‌وفات موئریس گذشته بود. اما در روزگار ما، نیل هیچ‌گاه طغیان نمی‌کند مگر اینکه آب لااقل بیست‌وسه یا بیست وچهارپا بالاآید. ازاین‌رو به‌نظر من اگر باز برسطح اراضی از جهت ارتفاع

Marfat.com

وگسترش به‌میزان فعلی افزوده شود مصریانی‌که در قسمت پائین دریاچهٔ موئریس در ناحیهٔ دلتا و حوالی آن‌اقامت دارند، هرگاه نیل طغیان نکند به‌همان گرفتاری وتنگی دچار می‌شوندکه دریونان بارانی نبارد زیرا، وقتی که‌می‌شنوید تأمین آب یونان ازباران است نه‌مانند مصر دراثرطغیان رودخانه‌ها فوری این‌نکته به‌نظرتان خواهد آمدکه اگر یونانیها از برکت باران خدائی محروم شوند به بیچارگی و گرسنگی ودرخطرنیستی خواهند افتادچراکه‌ما سرچشمهٔ دیگری‌جزآب باران‌نداریم. تمام این مطالب عین حقیقت است. اما اجازه بدهید وضع مصریها را نیز از این‌جهت روشن سازم. به‌طوری‌که خاطرنشان شد اراضی پائین منفیس (که همواره درمعرض طغیان است) پیوسته بالاو بالاتر می‌آید ومعلوم نیست هرگاه سیلابی پیش نیاید، چون بارندگی هم نمی‌شود، اراضی آن نواحی خشك وبایر شده ومردم محکوم‌به گرسنگی خواهند شد. در شرایط‌کنونی زمینهای آن حدود نسبت به سایر نقاط‌با حداقل زحمت محصول می‌دهد واهالی احتیاجی در به‌کاربردن بیل وادوات شخم و یاوسائلی دیگر ازاین قبیل ندارند. پس‌از آنکه‌آب پس نشست برزگر بذر می‌پاشد وخوکها را به درون‌کشتزار می‌اندازد تا دانه‌ها در دل خاك جای گیرد سپس تا هنگام درو صبر پیشه می‌سازد. برزگر خوکها را برای خرمن‌کوبی وانبارکردن غلات نیز به‌کار می‌گیرد.

ایونیها معتقدند که‌مصر حقیقی، همان دلتای نیل‌و اراضی ساحلی‌آن است‌از محلی به‌نام پرسوس مشرف برشوره‌زار ناحیهٔ پلوزیوم، مساحتی معادل چهل‌شونی ودر قسمت داخلی تاسرکاسروس[۱۹] همان‌جاکه نیل به دو شاخه تقسیم ودر دهانه‌های پلوزیوم وکنوپوس[۲۰] به دریا وارد می‌شود. باقی آن سرزمین‌که معمولاً مصر نامیده می‌شود طبق نظریهٔ مزبور جزو عربستان یا لیبی است. اگر این قول معتبر باشد ناگزیر ازقبول این نتیجه می‌شویم‌که درگذشته مصریها اصلاً کشوری نداشته‌اند زیرا به عقیدهٔ این‌جانب‌که مورد تصدیق مصریان نیز هست دلتا بخشی‌از مواد رسوبی است‌که فقط در دوره‌های اخیر در سطح آن‌حدود پیدا شده است واگر ایشان سابقاًکشوری نداشته‌اند پس این حرف‌که قدیمی‌ترین قوم بشری هستند، ازکجا سرچشمه‌گرفته؟ باری من باور نمی‌کنم شروع زندگی مصریان با تشکیل اراضی رسوبی دلتا (چنانکه ایونیها وانمود می‌کنند) یکی باشد بلکه برعکس تاریخ‌زندگی ایشان با خلقت زمین همزمان بوده وبه مرور زمان بروسعت دلتای نیل افزوده‌شده وبسیاری از مردم به اراضی جدید روآورده‌اند وعدهٔ زیادی نیز در همانجاکه بودند

Marfat.com

باقی ماندند . نام مصر درعهد قدیم برناحیهٔ تبس اطلاق می‌شدکه کلیهٔ محیط آن فقط ۶,۱۲۰ فورلنگ است. پس اگر نظرم صائب باشد عقیدهٔ ایونیها راجع به مصر خطا است و هرگاه برخلاف، حرف ایونیها صحیح باشد می‌توان ثابت کرد، نه ایشان ونه بقیهٔ ایونیها حساب‌کار را درست در دست ندارند زیرا می‌پندارندکه دنیا شامل سه‌قاره : آسیا، اروپا ولیبی است در صورتی‌که بدیهی است‌که باید قارهٔ چهارمی را نیزکه دلتای نیل باشد برآنها افزود، زیرا که‌این قسمت را نه‌داخل آسیا محسوب می‌دارند ونه جزو لیبی می‌شمارند. طبق نظر ایشان نیل سرحد بین آسیا و لیبی است، اما نیل در بالای دلتا تقسیم واز حوالی آن جاری می‌شود وبنابراین میان آن دو قطعهٔ خشکی جداگانه‌ای تشکیل می‌یابد.

راجع به نظر ایونیها شرح‌کافی مذکور افتاد، اکنون نظریهٔ خود را بیان می‌کنم: مصر، به‌عقیدهٔ من تمام حدود واراضی است‌که مصریان درآن اقامت دارند به‌همان قسمی‌که‌کیلیکیها درکیلیکیا ساکن هستند وسوریه مسکن مردم آنجا است. مرز واقعی بین آسیا ولیبی سرحدات مصر است وبس. طبق فرض یونانیها باید پنداشت که‌مصر ازپائین آبشارها و الفانتین به دوبخش تقسیم می‌شود، یك‌نیم آن متعلق به‌لیبی است و نیم‌دیگر وابسته به‌آسیا زیرانیل‌که از آبشارها سرچشمه گرفته واز میان آن نواحی جاری است تا سرکاسوروس به‌شکل رودخانهٔ واحدی است واز آن شهر به پائین به‌سه شاخه تقسیم می‌شودکه یکی از آنها در جهت شرقی جاری وبه دهانهٔ پلوزیوم مشهور است. شاخهٔ دیگر به‌سوی غرب جاری است ومصب کنوپس نام دارد و شاخهٔ سومی‌که از سرچشمه، راست به‌طرف رأس دلتا در جنوب جاری است وبعداز انشعاب به‌دو شاخه وارد دریا می‌شود. این شاخه‌که دهانه‌ای به‌نام سبه‌نیوس[۲۱] ایجاد می‌کند از جهت مقدار آب از سه‌شاخهٔ دیگر اهمیت‌کمتری ندارد. علاوه بر مراتب مزبور، دو دهانهٔ دیگر سایتیك[۲۲] ومندزیان[۲۳] است‌که از سبه‌نه‌توس[۲۴] انشعاب یافته به‌دریا می‌ریزد. دهانهٔ بولبی‌تین[۲۵] وبوکولیك[۲۶] شاخه‌های طبیعی نیست بلکه‌کانالهائی مصنوعی است.

شرحی که راجع به پهناوری مصر ذکر شده با پیشگوئی کاهن معبدآمون[۲۷] نیز انطباق دارد وضمن بررسی و تخمین به‌این موضوع‌وقوف حاصل کردم. مردم ماره[۲۸] وآپیس ساکن‌مرز لیبی نسبت به‌اجرای بعضی‌از آداب مذهبی مصری‌بخصوص منع‌و نهی‌ازخوردن گوشت‌گاو، بی‌علاقه شده بودند. ازاین‌رو قاصدی به‌معبد آمون فرستاده اطلاع دادندکه خودرابه‌پیروی از اعتقادات دینی‌مصریان پای‌بند نمی‌دانند

Marfat.com

زیرا اصلاً مصری نیستند واز مردم لیبی به‌شمار می‌آیند ودر خارج از دلتا زیسته و با مصریها وجه مشترکی ندارند. پس آنچه دلخواه ایشان باشد خواهند خورد. اما هاتف به درخواست آنها پاسخ منفی داده اظهار داشت هرجا راکه نیل مشروب می‌سازد سرزمین مصر است وهمچنین تمام‌کسانی‌که در پائین الفانتین اقامت دارند واز آب نیل می‌نوشند مصری هستند. نه فقط دلتا بلکه تمامی آن سرزمین واطرافش یعنی هرجاکه آب رودخانهٔ نیل در بعضی‌از نقاط‌کم یا بیش بالا می‌آید ومی‌پندارند که خاك عربستان یا لیبی است در واقع تا مسافت دو روز راه جزو سرزمین مصر محسوب می‌شود.

رودخانهٔ نیل

راجع به‌این نکته‌که چرا رود نیل چنین‌خاصیتی دارد من نتوانستم ازکاهنان یا دیگر کسان اطلاعی کسب کنم. منظورم این‌است که‌چرا آب‌این رودخانه هنگامی که خورشید از همه وقت به‌زمین بیشتر نزدیك می‌شود شروع به‌طغیان می‌کند و آن حالت تا صدروز دوام می‌یابد ودر انقضای مدت باز آب پایین می‌رود وتا زمستان سال بعد به‌همان حال باقی می‌ماند. درمصر کسی نتوانست در این باره توضیحی بدهد ومن علاقهٔ فراوان داشتم‌که معلوم شود به‌چه دلیل رفتار نیل ازاین لحاظ درست برخلاف سایر رودخانه‌ها است ـ واین موضوع نیز مورد توجه من‌بود که چرا نیل تنها رودی است که نسیم ندارد.

بعضی از یونانیها برسبیل خودنمائی و اظهار فضل راجع به طغیان رودخانهٔ نیل سه دلیل مختلف می‌آوردند که دو فقره از اظهارات ایشان اصلاً در خور اعتنا نیست ولی بر سبیل آگاهی، به‌هر سه دلیل اشاره می‌شود : یکی، این است‌که وزش باد شمالی تابستان از ورود آب نیل به‌دریا جلوگیری‌کرده سبب برآمدن آن می‌شود. درحالی‌که بسا اوقات از وجود این قبیل بادها خبری نیست وبازکماکان نیل طغیان می‌کند. به‌علاوه‌اگربادهای مزبورسبب‌بالاآمدن آب باشدسایررودخانه‌ها نیزکه جریانشان مخالف باد است باید مانندنیل طغیان‌کنند وآن‌هم به‌مراتب شدیدتر، چه رودخانه‌های‌کوچکتری هستند وجریان آب آنها قوی نیست. ازاین‌گونه رودخانه‌ها در سوریه ولیبی فراوان است، اما هیچ‌کدام وضع نیل را ندارند. دلیل ثانوی‌که حتی‌کمتر معقول به‌نظر می‌رسد ومی‌توان‌گفت قدری هم‌جنبهٔ افسانه‌ای دارد، اینست‌که نیل صفات اختصاصی خودرا از آن‌جهت بروز می‌دهدکه ازاقیانوس،

Marfat.com

همان رودی‌که سراسر جهان را فرا گرفته است جریان می‌یابد. فرض سومی نسبةً شنیدنی است ولی در عین‌حال به‌کلی دور از حقیقت به‌نظر می‌رسد. طبق این‌فرض آب نیل به‌واسطهٔ ذوب‌شدن برفها بالا می‌آید. درصورتی‌که ازلیبی* و اتیوپی یعنی نقاط‌گرم به اقلیم خنك وارد می‌شود، چه‌گونه ممکن است طغیان مزبور در اثر ذوب شدن برفها باشد؟ بدیهی است‌که این حرف مانندو فرض دیگر بی اعتباراست. هرکس عقل وهوش خویش را دراین‌گونه امور به‌کار اندازد دلایل گوناگونی برای اثبات قضیه می‌تواند اقامه‌کند وبسیار بعید است‌که طغیان نیل به‌واسطهٔ آب‌شدن برفها باشد. قوی‌ترین دلیل بادهای‌گرمی است‌که از آن حدود می‌وزد. به‌علاوه‌در آن نواحی باریدن باران ویخ‌بندان سابقه ندارد وچون بعداز هر برفی در ظرف‌پنج روز باران می‌بارد، پس اگر در آن‌حدود جهان برفی وجود می‌داشت، لابد باران‌هم می‌بارید، به‌علاوه رنگ پوست بومیها در اثر داغی هوا وتابش طولانی آفتاب‌سیاه است وهمه‌ساله زغن وچلچله در آن حدود دیده می‌شود، اما دُرنا فقط زمستان به آنجا مهاجرت می‌کند تا از سرمای خطهٔ سکائیان (جنوب روسیه.م) درامان بماند. باری هرگاه،حتی به‌مقدارکمی هم‌برف درسراسر مسیرنیل وجودمی‌داشت ورودخانه بدان سبب طغیان می‌کرد، باز هیچ‌یك از موجبات مذکور تأثیری در اصل‌موضوع نداشت، چراکه خلاف عقل سلیم است. راجع به‌این موضوع بایدگفت نویسنده‌ای که‌نام اقیانوس را دراین‌باره به‌میان آورده‌گفتارش توخالی وواهی است واثبات کذب آن دشوار نیست. من رودی به‌نام اقیانوس نمی‌شناسم فقط می‌توانم فرض کنم هومر* یا شاعر متقدم دیگر، این‌نام را به‌کار برده و در شعر خود وارد کرده باشد. اگر بعداز نقد وبررسی نظریات مزبور لازم آیدکه خودم راجع به این مسألهٔ غامض‌که چرا نیل در تابستان طغیان می‌کند نظری بدهم به‌طور اجمال می‌گویم : دلیلش آنست‌که در زمستان خورشید به‌واسطهٔ طوفانهای شمال لیبی از مسیر خود منحرف می‌شود(!) ودر نتیجه سرزمینهایی‌که خورشید به آنها نزدیکتر است و مستقیماً زیر تابش آفتاب قرار می‌گیرند از لحاظ آب دچار مضیقه می‌شوند وانهار مجاور نیزکه آب رودخانه‌ها را تأمین می‌کنندکم آب یابه‌کلی خشك می‌شوند.

اکنون عقیدهٔ خودرا دربارهٔ زمانی‌که قسمت علیای لیبی زیر تابش خورشید واقع‌می‌شود مبسوطاً بیان می‌کنم: درآن منطقه، جَّو همواره‌صاف وروشن است، باد سرد وجود ندارد تا از شدت‌گرما بکاهد ودر نتیجه تابش خورشید بر آن ناحیه همان تأثیری را داردکه ضمن سیر آسمانی خود در سایر نقاط دارد، به‌عبارت دیگر

Marfat.com

به‌سبب جزرومد، آب در حدود داخلی پخش می‌شود وضمناً با تولید باد به‌صورت بخار درمی‌آید. ازاین‌رو طبیعی است‌که بادها(ی جنوبی وجنوب غربی)که از این منطقه برمی‌خیزد بسیار نمناك است. به‌علاوه چنین می‌نمایدکه تمامی رطوبت سالانهٔ نیل پخش وپراکنده نمی‌شود بلکه مقداری ازآن در پیرامون خورشید باقی‌می‌ماند. وقتی دورهٔ هوای سرد زمستانی سپری می‌شود وضع آفتاب در جوّ تغییر می‌کند وجذبهٔ خورشید نسبت به تمام رودخانه‌ها یکسان می‌شود. بنابراین همهٔ رودخانه‌ها غیراز نیل در زمستان طغیان می‌کنند زیرا علاوه بر آب موجود، مقدار فراوانی‌آب باران نیز بر آنها افزوده می‌شود وباران از هر سونهری جاری می‌سازد، اما در تابستان علاوه بر تابش آفتاب فقدان باران را هم باید درنظر گرفت‌که در نتیجه‌باعث کاهش آب رودخانه‌ها می‌شود. نیل از جهتی دیگر هم رفتاری عجیب دارد وتنها رودی است‌که در زمستان از تمام رودخانه‌هاکم‌آب‌تر است وعلتش هم اینست‌که‌در اثر تابش خورشید آبش تبخیر می‌شود وبرای سرشارکردن آن، آب بارانی درمیان نیست. چه در تابستان مثل سایر رودها تابع نزدیکی وجزر ومد خورشیدی است، ویگانه رودی است که در زمستان چنین وضع وحالی رادارد. پس طبق دلایل بالا گمان می‌کنم آفتاب علت این معمّا باشد وبه‌نظر من خشکی هوا نیز مزید برعلت می‌شود خورشید هرچه راکه زیر تابش خود قرار دهد برشته می‌سازد وبه‌همین‌دلیل لیبی علیا همیشه‌گرم است وتابستان دائمی دارد.

فرض‌کنید وضع فعلی مناطق جنوبی و شمالی تغییر یابد وشرایط اقلیمی هر دو معکوس شود وبادهای شدید زمستانی به‌جای‌کنونی خود در لیبی از سامان شمالی اروپا بوزد، من شکی ندارم‌که در صورت چنین دگرگونی، تأثیر وزش باد ازفراز اروپا برروخانهٔ دانوب، عیناً همان خواهد بود که فعلاً نسبت به‌نیل پیش می‌آید. به‌این نکته اشاره شدکه رودخانهٔ نیل نسیم ندارد. برای مزید توضیح می‌افزایم‌که سبب اصلی وزش باد جریان یافتن هوا ازمحیطی سرد به محل گرم‌است.

در هرحال از این قبیل چیزهاکه از بدوپیدایش جهان همواره بدین منوال بوده‌است وتغییر پذیر هم نیست صرف‌نظرکرده، موضوعی دیگر یعنی سرچشمه‌های نیل را مطرح می‌کنم. با افرادی خواه مصری، یونانی یا اهالی لیبی‌که صحبت‌کرده‌ام کسی دراین‌باره اطلاعی نداشت مگر مُنشی گنجینهٔ معبد آتنا در شهر سائیس مصر ولی حتی گفته‌های او با آنکه مدعی بود اطلاعاتی صحیح دارد ، باز به‌نظرمن درست و درخور توجه نیست. وی می‌گفت بین سیرن (قورینه[۳۹] شهر یونانی‌نشین در مصر

Marfat.com

قدیم) نزدیك تبس والفانتین، دوکوه مخروطی‌شکل به‌نامهای کروفی وموفی قرار دارند وسرچشمهٔ نیل که بی‌انتهاست میان‌آن‌دو کوه واقع شده است. نیمی ازآب آن به‌سمت شمال مصر ونیمی دیگر به طرف اتیوپی جاری است. پسامتیخ دستور داده بود ریسمانی به درازای هزاران متر فراهم وبا انداختن آن در آب، عمق سرچشمهٔ نیل را تعیین‌کنند ولی طناب به ته آب نرسید. اگر این داستان حقیقت داشته باشد حاکی از وجودگرداب‌های بزرگ وکوچکی است‌که از برخورد آب باکوه ناشی می‌شود وگردابهای‌کوچك مانع رسیدن ریسمانهای آزمایشی تا انتهای رودخانه شده‌اند.

من نتوانستم راجع به‌این مطلب اطلاع بیشتری تحصیل کنم. تا الفانتین (نزدیك اسوان. م) اطلاعاتم مبتنی برمشاهداتم می‌باشد ولی دربارهٔ نواحی جنوبی‌تر به نقل روایات می‌پردازم و حداکثر اطلاعی که به‌دست آورده‌ام این است‌که درپائین الفنتین زمین زیاد شیب دارد و در آن حدود باید قایق را با ریسمان به جلو کشید و اگر ریسمان از دست ما بیرون برود فرا رفتن و گم شدن فوری آن حتمی است و جریان تند رودخانه آنرا زود در خواهد ربود. این وضع تا چهار روز دوام‌می‌یابد و در سراسر این مسیر مثل رود میاندر (در آسیای صغیر.م) رودخانه پیچ و خم‌های فراوانی دارد و مسافتی که باید پیمود در حدود دوازده شونی است. آن‌گاه مسافر به جلگهٔ هسواری می‌رسد که در آنجا رودخانه، به وسیلهٔ جزیره‌ای موسوم به تخومو یا تکامسو[۲۹] به‌دوحوزه تقسیم می‌شود. اتیوپیها درسمت جنوبی الفانتین اقامت‌دارند و نیمی از این جزیره تحت تصرف آنها و نیم دیگر در دست مصریان است. در طرف دیگر جزیره دریاچهٔ بزرگی است و در حوالی آنجا قبیله‌های بومی حبشی ساکن هستند.. پس‌ازعبور ازدریاچه مسافردوباره به‌رودخانهٔ نیل‌که به این دریاچه می‌ریزد، خواهد رسید. از آنجا باید تا چهل روز کرانهٔ نیل را پیاده پیمود، زیرا صخره‌های تیزی که سر از آب برآورده و صخره‌هائی که هسکف آب قرار دارد کشتی‌رانی را در رودخانه غیر مقدور می‌سازد. بعداز چهل روز مسافرت از راه خشکی مسافر باز سوار قایق می‌شود و دوازده روز بعد به شهر مروئه[۳۰] می‌رسد که می‌گویندشهر عمدهٔ اتیوپی است.

سکنهٔ آن حدود ازمیان خدایان فقط زئوس و دیونیسوس را می‌پرستند و آن‌دو را ستایش می‌کنند . در معبد زئوس آنجا هاتفی است که اهالی مطابق پیشگوئی‌های او به‌جنگ می‌روند و از ناحیهٔ اوست که موقع سعد و هدف تاخت‌و

Marfat.com

تازهای متعدد خود را می‌جویند. اگر از رودخانه همان مدتی را که از الفانتین تا آن شهر بزرگ به طول می‌انجامد پیش برویم به ناحیه‌ای معروف به سامان«فراریان» می‌رسیم. مردم آنجا آسماخ[۳۱] نام دارند، همان جماعتی که به‌زبان یونانی معنی نام ایشان «کسانی که در یسار سلطان قرار می‌گیرند» می‌باشد. این جماعت بالغ بر دویست و چهل هزار نفر جنگاور مصری بودند که در عهد پادشاهی پسامتیخ راه اتیوپی را در پیش گرفتند. مصریها در نقاط مختلف سرزمین خود پادگان داشتند. یك‌عده را در دفنه[۳۲]، (شمال شرقی مصر) نزدیك پلوزیوم درمقابل اعراب وآشوریان و گروه دیگر را درمره[۳۳] گذاشته بودند تا از تاخت و تاز لیبیها جلوگیری کنند. ایرانیان درحال حاضر (نیمه قرن پنجم ق. م) پادگانهای مشابهی در الفانتین و دفنه دارند.

در دوران پادشاهی پسامتیخ اتفاقا مصریان سه سال به کار پاسداری بدون تعویض، گماشته شده بودند وبه‌همین مناسبت گروه مزبور فرار را برقرار و ادامهٔ خدمت ترجیح دادند. آنها گرفتاری خود را فیمابین خودشان مطرح ساخته یك‌صدا قصد مهاجرت به اتیوپی را کردند. فرعون با شنیدن آن خبر دستور تعاقب ایشان را داد. روایت حاکی است وقتی که با این فراریان مذاکره و چانه زدن آغاز شد و به آنها تاکید کردند که نزد زنان و فرزندان خود باز گردند و به پرستش خدای قومی خویش بپردازند یکی از آنها در جواب با اشاره به آلت مردی خود اظهار داشت: هرجا «این» باشد زنان وفرزندان هم پیدا خواهند شد. پس راه خود را ادامه دادند تا به‌مقصد اتیوپی رسیدندو زیر فرمان پادشاه آنجا قرارگرفتند. پادشاه، ایشان را بدین‌گونه پاداش شایسته‌ای دادکه گروهی ازاتیوپی‌ها را که باخودش‌در کشمکش‌بودند ازآن‌حدود دور سازند وخود درسرزمین‌آنها ماوی گزینند. درنتیجهٔ اقامت‌این دسته درآن‌حدود بودکه‌اتیوپیها راه‌ورسم مصریهارا اختیار وکمابیش‌آداب و تمدن آنان را اخذ کردند.

پس منظور از مسیر نیل نه فقط جریان این رودخانه در خاك مصر است‌بلکه درسمت جنوب تا چهار ماه راه ازطریق خشکی یاآب، مورد توجه ما است . زیرا محاسبه و بررسی دقیق نشان خواهد داد که این چهار ماه همان مدت زمانی است که پیمودن راه از الفانتین تا سامان «فراریان» به‌طول می‌انجامد یعنی در نقطه‌ای‌که رودخانه ازغرب به‌طرف شرق انحراف می‌یابد. راجع به نواحی جلوتر از آنجاکسی اطلاع درستی نداشت، زیرا آن‌حدود به واسطهٔ گرمای شدید قابل زیست نیست .

Marfat.com

اما یکی از اهالی کورینه به من گفت: وقتی با هاتف شهر آمون (در لیبی) ملاقات کردم اظهار داشت طی گفت و شنودی که با ایترخوس پادشاه طایفهٔ آمونی دربارهٔ خطسیر و سرچشمهٔ نیل به میان آمد، ایترخوس گفت، روزی از نسامونیها[۳۴] مردمی که در سپرتیس[۳۵] در ناحیه‌ای شرقی ساکن‌اند پرسیدم راجع به قسمتهای غیرمسکون لیبی اطلاعی دارند یا نه. پاسخ دادند گروهی از جوانان وحشی که فرزندان سران قبایل بومی هستند وقتی به سن بلوغ می‌رسند برای خود نقشهٔ پاره‌ای اقدامات خطرناك می‌کشند ویکی ازکارهای بی‌باکانهٔ آنها ایـن است که پنج نفر از میان خود تعیین می‌کنند که در قسمت خالی از سکنهٔ لیبی تا آنجا که هیچ‌گاه قـدم آدمیزاد نرسیده است پیش بروند. سراسر کرانه‌های مدیترانه در لیبی ازمصرتا دماغهٔ اسپارتل (جبل‌الطارق) که به آنجا منتهی می‌شود غیر از قسمتهایی کـه به وسیلهٔ فنیقی‌ها و یونانیها مسکون شده اقامتگاه قبایل گوناگون لیبیائی است.اما درنواحی جنوبی و منطقهٔ داخلی فقط حیوانات وحشی یافت می‌شود و در قسمت‌های جنوبی‌تر کویرهای بی‌آب و شنزار خالی از هرنوع موجوداتی است.

لیبا

روایت حاکی است‌که دسته‌ای از جوانها با تهیهٔ آب و خوراکی کافی از طرف دوستان خود، به‌منظور اکتشاف به‌آن منطقه فرستاده شدند. ایشان از منطقهٔ حیوانات درنده عبور کرده به نقاط غیرمسکون و بیابانی رسیدند و راه خود رابه سمت غربی ادامه دادند. پس‌از چندین روز راه‌پیمایی درنواحی شنزار درختان‌کوتاه دیدند و به‌آنها نزدیك شده مشغول میوه چیدن شدند و در حین آن کار مـورد حملهٔ کوتوله‌ها واقع شدند. قد و قامت این مخلوقات نصف قد، افراد عادی بود . آنها جوانان را دستگیر ساخته همراه خود بردند. زبان کوتوله‌ها قابل فهم نبود آنها نیز زبان نسامونیها را نمی‌فهمیدند. اسیران را از ناحیهٔ باتلاقی عبور داده ، به‌شهری رسیدند که تمامی سکنهٔ آنجا قد کوتاهی داشتند و سیاهپوست بودند . رودخانه آنجا کروکدیل فراوان داشت و آب آن ازمغرب به‌طرف مشرق‌جاری بود.

داستانی که ایترخوس نقل کرده ما را بس، فقط حرف آخر او را از قول راوی اهل قورینه نقل می‌کنم که‌آن گروه اکتشافی سالم‌به خانه‌های‌خود بازگشتند. مردمی‌که ایشان به‌کشف منطقهٔ آنهاتوفیق یافته بودند «جادوگران» نامیده می‌شوند و ملبق گفتهٔ ایترخوس رودخانه‌ای که از میان خاك آنها جاری بوده همان نیل است

Marfat.com

زیرا که نیل از وسط لیبی (جنوب مصر فعلی. م) جاری است و آن‌سرزمین را به‌دو حوزه تقسیم می‌کند.

بنابر قیاس که از معلـوم به مجهول پی می‌بـرند احتمال می‌دهم نیل از سرچشمهٔ خود همان فاصله را دارد که رودخانهٔ دانوب از سرچشمهٔ خویش که در خاك سلتها[۳۶] نزدیك پیرنه قرار دارد و راست از وسط اروپا جاری است و در خاك ایستریا[۳۷] به بحر اسود می‌ریزد. سلتها در آن سوی ستونهای هرکول (جبل‌طارق) اقامت دارند و بعد از سینزیها[۳۸] غربی‌ترین مردم اروپا هستند. مسیر این رودخانه کاملا معلوم است زیرا که از نقاطی مسکون و آباد عبور می‌کند ولی کسی راجع به خطسیر نیل اطلاعی ندارد زیرا این رودخانه از میان بیابانهای بی سکنهٔ لیبی جاری است.

عادات ورسوم مصریان

راجع به مصر گفتنی بسیار است زیرا آنجا سرزمین عجایب است و آثار قابل وصفی دارد که نظیر آن را در جاهای دیگر جهان نمی‌توان یافت، بنابراین در این‌باب اطناب کلام ضروری است. مصر نـه‌تنها از لحاظ اقلیمی سرزمین عجیبی است و رفتار نیل با سایر رودخانه‌ها فرق دارد بلکه خود مصریان هم عادات وروش و رفتاری خلاف سایر مردم جهان دارند. برسبیل مثال زنان برای خرید کالا به‌بازار می‌روند و به کسب و کار اشتغال می‌ورزند درحالی که مردها در خانه مانده به‌کار بافندگی می‌پردازند. در بافندگی روش معمولی از پائین به بالا است ولی بافندگی در مصر از بالا به‌پائین است. مردها بار را برسر خود حمل می‌کنند و زنها بردوش می‌کشند. زنها ایستاده قضای حاجت می‌کنند و مردها نشسته و برای این کار به‌درون خانه می‌روند درصورتی که‌غذا را در بیرون‌خانه می‌خورند، زیرا وقتی که کاری ضروری اما خوش‌نما نباشد باید خصوصی و محرمانه انجام گیرد و آنچه را که‌بدنما نیست آشکارا انجام می‌دهند. هیچ‌زنی در دستگاه روحانیت نیست خواه برای خدمت در درگاه خدا، یا به‌عنوان ربةالنوع و درهر دومورد مردها عهده‌دار این‌کار هستند. پسران الزامی در تامین معاش والدین خود ندارند ولی دختران این‌خدمت را عهده‌دار می‌شوند و خودداری از آن نتوانند. در سایر جاها کاهنان موی‌سردراز می‌کنند، در مصر این دسته سرخود را می‌تراشند. در دیگر نقاط منسوبان متوفی به علامت عزا سر می‌تراشند ولی مصریان که در سایر مواقع سر می‌تراشند در ایام

Marfat.com

عزاداری موی سر و ریش خود را نمی‌تراشند. برخلاف سایر جاها که برای حیوانات محلی جداگانه منظور شده، ایشان باحیوانات متعلق به‌خود یك‌جا زندگی می‌کنند. دیگر اقوام باگندم وجو نان فراهم می‌سازند واگر مصریان بدین منوال اقدام کنند مورد طعن‌و سرزنش قرار می‌گیرند. نـان آنها ازگندم یا، زی[۳۹] چنانکه بعضی‌ها می‌نامند فراهم می‌شود. آنها با پا آرد را خمیر می‌کنند ولی‌با دست گل می‌سازند وکود و سرگین حیوان را بادست برمی‌دارند. ختنه کردن میان آنها متداول است ولی دیگران غیر از آنها که از مصریان آموخته‌اند آلت مردی را به همان حالت طبیعی وامی‌گذارند. در مصر مردها دو دست لباس دارند و زنها فقط یك دست .در نوشتن یا حساب ارقام به‌جای اینکه مثل یونانیها از چپ بنویسند، از راست به‌چپ می‌نویسند و اصرار می‌ورزند که روش آنها شایسته‌تر است و کار ما یعنی از چپ نوشتن برای آنان عجیب و حیرت‌آور است. آنها دوقسم کتابت دارند یکی‌تحریرات مقدس و دیگر عادی. ایشان به حد افراط مذهبی هستند و از این لحاظ در دنیانظیر ندارند. موارد زیر نمونه‌هایی است از آداب و عادات ایشان: برای آب نوشیدن، جام برنجی به‌کار می‌برند و هرروز آنرا می‌شویند. همگی بدون تفاوت لباس کتانی پاك و تازه شسته می‌پوشند و به منظور نظافت ختنه می‌کنند از آن جهت که‌پاکیزگی را برراحتی ترجیح می‌دهند. روحانیون موی تمام بدن خودرا می‌تراشند تا ازتولید کثافت و حشرات اجتناب شود. وقتی که به امور دینی می‌پردازند فقط لباس‌کتانی برتن دارند. سرپائی آنها از اوراق پاپیروس تهیه می‌شود. هر روز دوبار و هرشب نیز دو دفعه باآب سرد بدن خود را می‌شویند و بسا آداب دیگر را هم معمول می‌دارند. زندگی آنها روی‌هم رفته قرین رنج و سختی نیست زیـرا از مزیتهایی برخوردارند و از هرگونه مخارج عادی آسوده هستند. نان خود را از گندم‌مقدس تهیه می‌کنند و روزانه گوشت گاو و غاز به‌حد وفور در دسترس دارند. شراب ایشان نیز فراهم است. از دست زدن به ماهی امتناع می‌ورزند و ابدا به باقلا نگاه نمی‌کنند چه آنرا ناپاك می‌شمارند (در واقع هیچ وقت در مصر باقلا کاشته نشده و اگر به‌طور خودرو بروید آنرا خام یا پخته نمی‌خورند). معابد آنها خدمهٔ فراوان دارد، هروقت روحانی بزرگ وفات کند پسرش جانشین پدر می‌شود.

آپیس

گاو نر را متعلق به رب‌النوع اپافوس[۴۰] یا آپیس[۴۱] می‌دانند و به طریق زیر

Marfat.com

آنرا مورد آزمایش قرار می‌دهند. کاهن حیوان را می‌آزماید و اگر حتی یك خال سیاه در تن حیوان مشاهده کند آنرا ناپاك می‌شمارد و با مراقبت تمام به انجام این کار می‌پردازد. ابتدا حیوان را ایستاده امتحان کرده سپس اورا برپشت می‌خواباند و بعد زبان حیوان را بیرون می‌آورد تا معلوم شود طبق مقررات پاك است یا نه. این‌گونه شرطهارا بعداً شرح خواهم داد[۴۲] سپس دم‌حیوان‌را امتحان می‌کنند تا ثابت شود چنانکه باید و شاید رشد طبیعی دارد یا نه. هرگاه حیوان از همهٔ این‌آزمایشها موفق بیرون آید گاهی دو شاخ او را باالیاف پاپیروس می‌بندند، سرانجام گاو را برای قربانی می‌برند و هرکس گاوی را که به این ترتیب آزمایش نشده باشد قربانی کند جزای مرگ دارد. حیوانی‌راکه به شیوهٔ فوق انتخاب وعلامت‌گذاری شده است به‌محراب خاصی می‌برند و آتش برمی‌افروزند. آن‌گاه‌شراب می‌افشانند وخدا را به نام برمی‌خوانند و حیوان را قربانی کرده سرش را از بدن جدا می‌سازند و لاشه‌را پوست کنده، کله را با لعنت و نفرین دور می‌اندازند، واگر بازرگانان یونانی در بازار باشند به آنها می‌فروشند وگرنه در رودخانه می‌اندازند. لعنت و نفرین آنها به‌صورت ورد ودعا است، ودر موقع دعا، می‌خواهند که بلا و آفت متوجه کشور ایشان و خود آنها نگردد بلکه با سر حیوان نابود شود. سر حیوان بریدن وشراب برخاك افشاندن در هنگام قربانی نزد همه مصریان متداول است به همین جهت‌است که هیچ فرد مصری از کلهٔ حیوان غذا فراهم نمی‌سازد. طرز شکم دریدن و کباب کردن این حیوان مختلف است و من آن نوعی‌را که در مورد نیایش گرامی‌ترین ربةالنوع، در فستیوال بزرگ به‌کار می‌برند شرح می‌دهم. وقتی که شکم حیوان‌را دریدند نخست به دعا پرداخته سپس تمام شکنبه را بیرون می‌آورند، روده وچربی را در درون شکنبه نهاده آنگاه رانها و گردن و یال‌وکفل را بریده دور می‌اندازند، سپس لاشه را با قرص نان و عسل و کشمش و انجیر و کندر و اجناس خوشبوی دیگر انباشته و برلاشه روغن پاشیده آن راکباب می‌کنند. همیشه قبل از قربانی روزه می‌گیرند و در حینی‌که آتش شعله‌ور است به‌سینهٔ خود می‌زنند. هنگامی که این قسمت از مراسم برگزار شد به‌صرف آن غذا می‌پردازند.

همهٔ مصریان گاو نر قربانی می‌کنند منوط به اینکه امتحان تطهیر حیوان معمول شده باشد ولی قربانی کردن گاو ماده ممنوع است زیرا این حیوان دردرگاه ایسیس[۴۳] مقدس است. مجسمهٔ ایسیس چهرهٔ زنی است‌که شاخ گاو ماده برسردارد و این همان کاری است که یونانیها در پیشگاه ایو[۴۴] انجام می‌دهند. از میان تمام

Marfat.com

حیوانات، مصریان گاو ماده را ارج می‌نهند و چون آداب ما برخلاف آنها است به‌همین دلیل است که مرد یا زن مصری هیچ فرد یونانی را نمی‌بوسد یا کارد فرد یونانی را به‌کار نمی‌برد یا از سیخ ودیگ یونانی استفاده نمی‌کند و یا گوشت گاو نر را که بداند تمیز بوده اما کاردیونانی در بریدن آن به‌کار رفته است نمی‌خورد.

آنها برای نابود کردن لاشهٔ گاوهای نر و ماده روشی خاص دارند. گاو ماده را در رودخانه می‌اندازند ولی گاو نر را در بیرون شهر می‌سوزانند و یك یادوشاخ حیوان را به‌عنوان نشانه‌گذاری برزمین نصب می‌کنند و به مرور زمان وقتی لاشهٔ حیوان فاسد شد، قایقی از جزیره‌ای به نام پروسی‌پیتس[۴۵] می‌آید تا استخوانها را جمع‌آوری کند. جزیرهٔ مزبور در دلتا واقع شده است و ۹ شونی محیط آنست. در آنجا چندین شهر هست. در شهری که‌قایق از آنجا می‌آید، وآتربخیس[۴۶] نام‌دارد معبد عمده‌ای به‌نام افرودیتا[۴۷] هست. از اتربخیس مردم به سایر شهرها می‌روند تا استخوانها را از زیر خاك درآورده، بعد همه را یکجا دفن کنند. حیوانات اهلی دیگر که به مرگ طبیعی بمیرند به همین روش معمول راجع به گاونر دفن می‌شوند زیرا حکم قانون است وهیچ حیوانی را نمی‌کشند. مصریانی‌که معبدی خاص زئوس تبسی دارند یا در ولایت تبس به‌سر می‌برند هیچ‌گاه گوسفند ذبح نمی‌کنند بلکه بز می‌کشند زیرا مصریان خدای واحد ندارند. دو خداکه بیشتر مورد پرستش آنهاست یکی ایزیس (ایسیس) و دیگری اوزیریس[۴۸] است که همان دیونیسوس باشد ازطرف‌دیگرآن‌دسته‌که پرستشگاهی به‌نام‌مندس[۴۹] دارند یادرولایت مندسیان به‌سر می‌برند هیچ‌وقت بز نمی‌کشند و در عوض گوسفند قربانی می‌کنند. سکنهٔ تبس و آنها که از ایشان پیروی می‌کنند دلیل اجتناب خود را از آن کار با روایتی منسوب به هراکلس ارتباط داده می‌گویند هراکلس بسیار آرزومند بود که چهرهٔ زئوس (پروردکار .م) را ببیند و خدا مایل به‌اجابت آن آرزو نبود. هراکلس سماجت ورزید. برای رفع این محظور زئوس ناگزیر تدبیری اندیشید بدین منوال که‌قوچی را پوست‌کنده سرش را جدا ساخت آن‌گاه این سر را در جلو صورت خود نگاه داشت و بدان هیأت خود را به هراکلس نشان داد. به همین مناسبت مصریها زئوس را با شاخ قوچ متجسم می‌سازند. این رسم وعادت راآمونیها نیزکه مهاجرانی مصری واتیوپی هستند اقتباس کرده‌اند زبان این قوم شبیه زبان مصریها و حبشی‌هاست‌وبه نظرمن همین‌نیز وجه تسمیهٔ آمونیهاست چرا که آمون نام مصری زئوس است و همین جریان خود شاهدی است‌که چرا سکنهٔ تبس قوچ نمی‌کشند و آنرا حیوان

Marfat.com

مقدسی می‌شمارند. باوجود این درجشن سالانه زئوس این رسم و قاعده راشکسته، قربانی می‌کنند امافقط یك‌عدد قوچ. ایشان این حیوان را پاره پاره کرده پوستش را کنده آنرا برمجسمهٔ زئوس می‌کشند به همان منوالی که خود زئوس کرده بود مجسمهٔ اورا مقابل هراکلس قرار می‌دهند. سپس همگی دراین مراسم شرکت جسته بر سینهٔ خود می‌زنند تو گویی‌که در مرگ قوچ ماتم دارند سپس لاشه را به خاك می‌سپارند .

خداوندان مصری

به من گفته‌اند که هراکلس یکی از خدایان دوازده‌گانه است. راجع به هراکلسی که‌یونانیها مقدس می‌شمارند درمصر اطلاعی به‌دست نیامد. باری مصریها نام هراکلس را از یونانیها نگرفته‌اند بلکه قضیه برعکس است به عبارت دیگرایشان این‌نام را به امفی‌تریون[۵۱] داده‌اند. برای اثبات این موضوع دلیل فراوانی وجود دارد به‌خصوص این حقیقت که والدین هردو هراکلس در اصل مصری بوده‌اند . به علاوه مصریها می‌گویند ایشان نام پوزیدون[۵۲] و دیسکوری[۵۳] را مثل سایرین در ردیف خدایان به‌شمار نمی‌آورند ولی بدون شك اگر نام خدایی را از یونانیها گرفته باشند از همه قطعی‌تر همین اسامی است مگر آنکه من سخت در اشتباه باشم. مصریها از روزگاران قدیم در دریانوردی ماهر بودند در همان دوره و زمانی که یونانیها نیز بحرپیمائی می‌کردند، پس بایستی که نام پوزیدون و دیسکوری را حتی زودتر از اسم هراکلس شنیده باشند.

هراکلس

باری مصریها از زمان بسیار قدیم خدایی به نام هراکلس داشته‌اند و می‌گویند که هفده‌هزار سال پیش از پادشاهی آمازیس عدهٔ خدایان هشت‌گانه به دوازده افزایش یافته وازمیان آن دوازده خدا یکی هم هراکلس بوده است . برای رسیدن به مطلوب خویش که کسب اطلاعات بیشتر و کاملتری دراین باره بود سفری به شهر صور (نزدیك بیروت حالیه) در فنیقیه رفتم زیرا شنیده بودم در آنجا به نام هراکلس معبدی هست که بسیار هم مقدس به شمار می‌رود . من آن معبدرا زیارت کردم و معلوم شد هدایای تقدیمی به آنجا بسیار متعدد و گرانبهاست و از جملهٔ آنها که اهمیتی به سزا داشت دوستون یکی از طلای ناب ودیگری زمردین بود که درتاریکی شب می‌درخشید . درحین گفت وشنود با کاهنان قدمت آن معبد را

Marfat.com

پرسیدم از جواب آنها معلوم شد که بانظریهٔ یونانیها موافقت ندارند، زیرا که اظهار داشتند که تاریخ معبد مزبور با پیدایش آن‌شهر یکی می‌باشد و تاآن وقت دوهزارو سیصدسال از آغاز تأسیس شهر صور می‌گـذشت . در آنجا معبد دیگری به نام هراکلس تئوسی مشاهده کردم و به تاسیوس[۵۴] نیز رفتم در آنجا هم معبدی خاص هراکلس بود. حتی این معبد نیز پنج نسل زودتر از پـرستشگاه هراکلس فرزند امفی تریون که بر یونانیها ظاهر شده بود قدمت داشت . نتیجهٔ این تحقیقات روشن می‌سازد که رسم پرستش هراکلس بسیار قدیمی است و گمان می‌کنم عاقلانه‌ترین روش، رفتار آن دسته از یونانیهاست که دوقسم آئین وپرستش نسبت به این‌خداوند دارند یا دو معبد که دریك‌معبد اورا به صورت آسمانی و ربانی و دیگری به عنوان نیمه خدا یا قهرمان می‌پرستند . یونانیها داستانهای مختلفی دراین باره دارند که پایه‌ای ندارد و یکی از بی ربطترین قصه‌های ایشان چگونگی ورود هراکلس به‌مصر است به این شرح که مصریان با شکوه و آداب تمام و با دسته‌گلی بر سر ، اورا به درگاه زئوس بردند. او از ابتدای مراسم در محراب بانهایت افتادگی و تسلیم رفتار کرد، سپس نیروی خود را به‌کار انداخته همهٔ آنها را تارومار کرد. به‌نظر من همین داستان ایشان نشان می‌دهد که یونانیها راجع به خصایص اخلاقی و عادات مصریان به‌کلی بی‌اطلاع هستند ، چه‌مصریان طبق آئین خویش حتی ازکشتن‌حیوانات به‌عنوان قربانی امتناع می‌ورزند مگر گوسفند و گاو نر وگوساله‌را، مشروط براینکه‌ازجهت پاکی و پاکیزگی مورد آزمایش قرار گرفته باشد . دراین صورت آیا می‌توان باور داشت که ایشان افراد بشری را قربانی کنند ؟ به علاوه اگر هراکلس (چنانکه ایشان می‌گویند) فقط جنبهٔ انسانی داشته و یکدست بوده چگونه توانسته است دهها هزار نفر را به‌قتل برساند. به‌هرحال رجای واثق دارم که خدا و قهرمـانان، بنده را از اظهار این قبیل مطالب معذور دارند و مورد عفو قرار دهند .

پرستش دیونیسوس

گفته بودم که بعضی از مصریان (مندسی‌ها) بز نر یا ماده قربانی نمی‌کنند ، دلیل آن‌وجه تشابهی است بین بز وهیأتی که به(پان)[۵۵] نسبت داده‌اند و می‌گویند که پان یکی از خدایان هشتگانه که پیش از افزایش تعداد آنها به دوازده‌تا وجود داشته و نقاشان و پیکرتراشان اورا مثل یونانیها با چهره و دست و پای بز مجسم می‌سازند، نه از این جهت که‌اورا واقعاً بدان هیأت می‌پندارند بلکه باور ندارند

Marfat.com

که با خدایان دیگر متفاوت باشد ولی در هرحال اورا به‌این صورت نشان می‌دهند. دلیل نسبت دادن این هیأت به‌پان چیست؟ گمان می‌کنم بهتر آن است‌که من دراین باره سکوت اختیار کنم. مندسیان تمام بزها رامقدس می‌شمارند به‌خصوص بزهای نر، و نگهبان آنها نیز منزلتی خاص دارد. وقتی بز نری می‌میرد تمام اهالی عزادار می‌شوند. نام مصری پان و بز نر مندس[٥٦] است در ولایت مزبور روزی، بزی زنی را در ملاء عام شاخ زد که پیشامدی بسیار حیرت‌انگیز جلوه نمود.

ایشان خوك را نجس می‌شمارند وهرگاه کسی تصادفاً به خوکی دست بزند فوری با لباس و وسایل، خود را در آب می‌اندازد تا غسل تطهیر کند و خوکبانها با آنکه از تبار مصری هستند هرگز در معبدها قدم نمی‌گذارند و هیچ‌وقت میان آنها و افراد دیگر جامعه، پیوند زناشویی انجام نمی‌پذیرد. خوکداران با دختران طبقهٔ خود ازدواج کرده و فقط از میان خود زن می‌گیرند. تنها خدایی که مصریان در درگاه او، خوك قربانی می‌کنند دیونیسوس و ماه است و به نذر آن دو دریك‌زمان هنگام ماه تمام (بدر) خوك می‌کشند وگوشتش‌را می‌خورند. برای بیان دلیل‌این‌کار که چرا فقط در فستیوال ماه خوك قربانی می‌کنند بین ایشان افسانه‌ای رایج است که ازآن اطلاع دارم ولی شایستهٔ ذکر نیست. ترتیب قربانی خوك به درگاه ماه، از این قرار است که حیوان را ذبح‌کرده و سرو دم را با طحال و ساق پاها یك‌جا قرار می‌دهند و چربی را که از تن حیوان به دست می‌آید برآن ریخته کباب می‌کنند، بقیهٔ گوشت در همان روز قربانی صرف می‌شود و در روز ماه تمام از خوردن آن پرهیز می‌کنند. افراد بی‌بضاعت از خمیر پیکر خوك فراهم، سپس آنرا پخته به جای خوك واقعی قربانی می‌کنند. در شب فستیوال دیونیسوس هرکسی در جلو خانهٔ خود خوکی قربانی می‌کند. وقتی‌که حیوان ذبح شد به خوك‌چرانی که آنرا فروخته بود پس می‌دهند و او لاشه را با خود می‌برد. از جهات دیگر مراسم مصریان راجع به پرستش و جشن دیونیسوس همانست که‌یونانیها دارند بااین تفاوت که نزد مصریها دراین مورد رقص و آواز دسته‌جمعی مرسوم نیست و درازاء، آلت مردی مجسمه را به درازای هجده اینچ قرار می‌دهند. آلت مردی در تصاویر به بزرگی سایر اعضای بدن ساخته می‌شود و زنان دهکده آنرا با ریسمان بالا وپائین می‌کشند. فلوتزن‌ها در سردسته قرار می‌گیرند و زنها که از دنبال آنان به راه می‌افتند سرودی درستایش دیونیسوس می‌خوانند و دربارهٔ بزرگی آلت مردی افسانه‌ای دارند و در واقع تنها عضو مجسمه‌است که به حرکت درمی‌آورند.

Marfat.com

اکنون آنچه در خاطردارم بازمی‌گویم که ملامپوس[۵۷] پسرآموتیون[۵۸] راجع به این رسم و عادت اطلاع کاملی داشته زیرا او بود که نام دیونیسوس را به یونان آورد و همچنین آداب قربانی خاص و راه انداختن دسته، به‌عنوان آلت مردی را رواج داد، ولی او از دلالت تام و تمام این‌جریان بی‌اطلاع بـود . ملامپوس بانی این رسم دسته بازی است وازاوست که یونانیها اجرای این مراسم را آموخته‌اند . به نظر من او مردی لایق و شایسته و ازهنر پیشگوئی والهام برخوردار بوده وآنرا با کمترین تغییر و تفاوت عیناً به یونان آورده است . از جمله چیزهای متعدد که او درمصر آموخته بود یکی همین راه و رسم نیایش دیونیسوس بوده است.

من به هیچ‌وجه درصدد آن نیستم که اظهار و یا تأیید کنم کـه همانندی پرستش دیونیسوس درهردو کشور جنبهٔ تصادفی داشته است و اگر چنین بوده خواه ناخواه آداب‌ما بیشتر صورت یونانی می‌یافته نه آنچه که اصلاً در مبدأ مصری بوده است و هیچ باور ندارم که مصریان پرستش او یا امثالش را از ما یونانیها فرا گرفته باشند، شاید ملامپوس این رسم پرستش را از کدموس[۵۹] صوری[۶۰] یا نفر دیگری که با او از فنیقیه آمده بود آموخته باشد .

نام تمام خدایان ازمصربه‌یونان رسیده است* وطبق تحقیقاتم روشن شده است که‌همهٔ آنها اصل وریشهٔ خاصی دارند و به‌نظر من به‌احتمال قوی، همه مصری است چرا که از ازل نام تمام خدایان مذکور در مصر شناخته شده بود ؛ مگر چنانکه اشاره کردم پوزیدون و دیسکوری و نیز هرا ، هستیا ، آرتمیس و «بخشایندگان»[۶۱] ونریدها[۶۲] که‌خود مصریان نیز مراتب‌را تصدیق دارند وراجع به خدایانی که ایشان از آنها بی‌اطلاع بوده‌اند چنین می‌نماید که آنرا از پلاسگه‌ها (سکنهٔ بومی یونان) آموخته باشند مگر پوزیدون که نامش را از لیبی شنیده‌اند و همواره با این نام آشنا و به پرستش آن مشغول بوده‌اند . در آئین مصریان نامی از قهرمانان (نیمه خدایان) نیست .

الهامات از آمون و دودنا[۶۳]

این آداب وسایر مطالبی را که بعداً به شرح آنها خواهم پرداخت یونانیها از مصریان یاد گرفته‌اند اما رسم یونانیها دربارهٔ پیکره‌سازی ازهرمس[۶۴]، داستان دیگری است . این رسم را آتنیها از پلاسگه‌ها فرا گرفتند و از راه آتن به دیگر نقاط یونان رسیده‌است. زیرادرهمان‌زمانی که آتنیها ملیت‌هلنی اختیار می‌کردندپلاسگه‌ها

Marfat.com

نیز به ایشان پیوستند وبدین منوال جزو نخستین کسانی بودند که یونانی شده بودند. هرکس رازهای کبیری[۶۵] را بداند درمی‌یابدکه اهالی ساموتراس[۶۶] آن‌را از پلاسگه‌ها یاد گرفته‌اند وآنها قبل ازاینکه به‌آتیکا (یونان مرکزی) وارد شوند جزیره‌نشین و عامل نمایش دهندهٔ آن شعایر دینی برای آتنیها بوده‌اند و اولین جماعتی هستندکه مجسمهٔ هرمس راباآلت مردی برخاسته، ساخته‌اند وخودشان‌هم آن‌را از پلاسگه‌ها آموخته بوده‌اند و آن‌را به‌صورت آیین مذهبی درآورده و از جمله آداب دینی جزیرهٔ ساموتراس قرار داده‌اند.

بنابرآنچه راجع به دودنا شنیده‌ام از دوره‌های بسیار قدیم پلاسگه‌ها در درگاه این خدا قربانی می‌کردند و رسم نیایش معمول می‌داشتند بدون آنکه ازلحاظ نام و عنوان وجه تمایز وتفاوتی درمیان باشد زیرا که هنوز از آن‌گونه امور سر در نیاورده بودند و خدا را به لغت یونانی تئوی - بانی تقدیر می‌دانستند و خدایانی را که‌نظم ونظام امور جهان در ید اختیار آنها بوده مقدس می‌پنداشتند. مدتها بعد ازآن تاریخ، اسامی خدایان از راه مصر به‌یونان رسید و پلاسگه‌ها آن را یاد گرفتند. از این رو به مرور زمان کسانی نزد پیشگوی دودنا (که قدیمی‌ترین و در آن زمان یگانه هاتف یونان بود) رفته راجع به قبول و اختیار اسامی که از خارج به یونان می‌رسیده استفسار کردند پاسخ آمد که به‌کار بستن آنها جایز است. از آن پس پلاسگه‌ها نام خدایان را در مراسم قربانی به کار بردند وازایشان به سایر نقاط یونان رسید.

اما فقط در دوره‌های اخیر بودکه یونانیها به‌اصل و ریشه و نام خدایان گوناگون آشنایی یافتند و معلوم هم نیست همگی آن خدایان را همیشه داشته‌اند یا نه، زیرا که‌شعرای ما در وصف خدایان اشعاری سروده وبه‌هرکدام نام و عنوان و هستی و قدرت جداگانه نسبت داده‌اند. اما هومر و هسیود*، به عقیدهٔ من اینان شعرایی هستند که بیش از چهارصدسال قدمت ندارند، لذا منظور من شاعرانی‌است که قبل از آنها می‌زیسته‌اند. این نظر من است ولی راجع به قسمت ثانوی اطلاعاتم‌را، از خادمان معبد دودنا (دودن) کسب کرده‌ام.

راجع به پیشگویی‌های دودنا در یونان و آمون در لیبی، مصریها روایت ذیل را نقل می‌کنند: طبق قول هاتفان معبد زئوس شهر تبس دو تن از زنانی که خدمت آن معبد را انجام می‌دادند، به‌وسیلهٔ فنیقیها ربوده شدند که یکی را در لیبی و دیگری را در یونان فروختند. این دو زن پایه‌گذار پیشگوییها و الهامات

Marfat.com

غیبی در دو کشور لیبی و یونان شدند . من در نبس از کاهنان پرسیدم به چه دلیل درآن باره اطمینان قطعی دارند . پاسخ دادند که در همان موقع راجع به این زنان کنجکاوی کامل به‌عمل آمد وباآنکه نتیجه‌ای به دست نیامد، باز معلوم شد که جریان امر از همان قراری بوده است‌که نقل کرده‌اند. در دودنا، هاتفان روایات متفاوتی دراین باره دارند . ایشان می‌گویند دو کبوتر سیاه از شهر تبس در مصر به پرواز درآمده یکی در دودنا فرود آمد و دیگری در لیبی. اولی بردرخت بلوطی لانه ساخت و به لهجهٔ انسانی به سخن پرداخته گفت : «معبد زئوس باید در همانجا ساخته شود» ، آنها که این صدا را شنیدند آنرا ندای آسمانی پنداشته فوری اطاعت کردند و به همین منوال کبوتری که به لیبی پرواز کرده بود پایه‌گذار پیشگوئی آمون شدکه هاتف زئوس نیز به‌شمار می‌آمده است.. سه‌کاهنه این اطلاعات‌رابه‌من دادند و قول ایشان به وسیلهٔ سایرین که در همانجا خدمت می‌کردند تأیید شد .

ولی به عقیدهٔ من، اگرراست باشد که‌فنیقیهاآن زنان را ازمعبد ربوده، یکی را در لیبی ودیگری را دریونان فروخته باشند، آن‌زن که به یونان (سابقاً سرزمین پلاسگه‌ها نامیده می‌شد) آورده شده بود درحالی‌که مانند کنیزان خدمت می‌کرد می‌بایستی به‌زبان معبود خویش که در وطن اصلی خود درتبس فرا گرفته بود تکلم کرده باشد، و سپس وقتی زبان‌یونانی آموخت آیین پیشگویی را در آنجا پی‌ریزی کرده باشد وبایستی‌که نام آن‌مرد فنیقی‌راکه خواهرش رانیز دزدیده و فروخته بود ذکر کرده باشد . داستانی را که سکنهٔ دودنا راجع به‌کبوتر می‌گویند ناشی از این جریان بوده است‌که زنان مزبور بیگانه بودند و زبان آنها به‌نظر مردم، شبیه زمزمهٔ پرندگان بود وبعداً این‌کبوتران به‌زبان انسانی تکلم کردند زیرا که به‌تدریج آن‌زنان زبان بومی را فراگرفتند وحرفشان قابل فهم شده بود و این لااقل راه حلی است‌که دراین‌باره به‌نظرم می‌رسد‌که چگونه‌کبوتر به‌زبان آدمی صحبت‌کرد.و اینکه‌کبوتران سیاه بودند . بدان معنی است‌که زنان از مصرآمده بودند وآشکار است که هاتفان دودنا وتبس با هم بی‌شباهت نیستند . سنت‌های دیگر نیز از مصر به ما رسیده است. مصریان بودند که بنیادگذار جلسات تشریفاتی و دسته‌ها و آداب و شعایر همگانی بودند و آنها را به یونانی‌ها آموختند واین حقیقت را از قدمت و کهنگی این‌قبیل آیین و آداب در سرزمین مصر می‌توان استنباط کرد و در مقام قیاس پیدا است که بعداً دریونان متداول شده است. مصریان اجتماعات مذهبی را نه فقط یکبار درسال بلکه درموارد متعدد برپا می‌دارند. مراسمی‌که‌افرادبس بیشتری بدان‌مناسبت

Marfat.com

جمع می‌شوند جشن آرتمیس در بوباستیس[۶۷] (بوبسطه) است که پس از کنگرهٔ بوزیریس (شهری دروسط دلتا . م) در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد . در آنجا معبد بزرگی به‌نام ایزیس هست‌که معادل مصری دمیتر[۶۸] می‌باشد و مجلسی به‌نام وافتخار او تشکیل می‌یابد ، اجتماعات به‌نام آتنا در سائیس و خورشید در هلیوپلیس ولتو[۶۹] در بوتو[۷۰] و آرس[۷۱] در پاپرمیس[۷۲] در درجه دوم قرار دارند . جریان آن دربوباست به‌شرح زیر است :

جشن آرتمیس

اهالی، زن ومرد باهم در قایقها می‌نشینند، در هر قایق عدهٔ زیادی هستند در بین راه زنان با صدای تق‌تق و قاشقك ، شادی می‌کنند و بعضی از مردها فلوت می‌نوازند و بقیهٔ زنان ومردان آواز می‌خوانند و دست می‌زنند و از کنار هرشهری که عبور می‌کنند قایق را به‌ساحل نزدیك ساخته زنها به‌شرحی‌که ذکرکردم رفتار وبقیه نیز زنان محل را مورد ریشخند وناسزا قرار می‌دهند و می‌رقصند و درحالت ایستاده دامن خودرا بالا می‌زنند، وقتی‌که به بوباست می‌رسند با آداب تمام مراسم قربانی‌را انجام داده و درآن هنگام بیش‌از هرموقع دیگر سال شراب می‌نوشند و عده‌ای که در آنجا جمع می‌شوند طبق اظهار بومی‌ها غیر از اطفال هفتصدهزار نفر زن ومرد هستند. راجع به‌فستیوال ایزیس درپوزیریس نیز شرحی ذکرکرده‌اند. دراین‌جا بعداز قربانی ده‌ها هزار نفر زن و مرد به‌سینهٔ خود می‌زنند و معلوم نیست که این‌کار را به‌خاطرکدام معبود انجام می‌دهند وبهتر است من در این‌باره دم فرو بندم . بعضی از اهالی کاریا[۷۳] که در مصر اقامت گزیده‌اند دراین فستیوال پیشانی خود را با خنجر می‌شکافند وبدین‌وسیله نشان می‌دهندکه خارجی‌هستند نه مصری . درسائیس درشب قربانی هرکس در اطراف خانهٔ خود آتش می‌افروزد چراغی که ایشان به‌کار می‌برند شبیه بشقاب است که با روغن ونمك انباشته شده وفتیله‌ای شناور دارد که تمام شب تابان می‌ماند . درآن شب نه‌تنها در سائیس بلکه در همه‌جا چراغها روشن است وآن سنتی مقدس وپایه واساس تاریخ وچگونگی این‌رسم وآئین به‌شمار می‌آید .

در هلیوپلیس و بوتو مردم فقط برای مراسم قربانی جمع می‌شوند ولی در پایرمیس علاوه‌برآداب معمولی مراسم خاصی نیز دارند و عمل قربانی در محل دیگری انجام می‌شود. در غروب آفتاب فقط عدهٔ معدودی از کاهنان به‌نیایش‌تصویر خدایان مشغول می‌شوند . اکثر آنها که چوبی در دست دارند در درگاه معبد فرا

Marfat.com

می‌ایستند ، در مقابل آنها دستهٔ دیگری از مردها بیش‌از هزارنفر با چوب دستی و نیز افرادی که نذرونیازی دارند کـه می‌خواهند حاجتشان برآورده شود ، روز قبل از مراسم، تصویرخدا را درچهارچوبهٔ مطلا ازپرستشگاه به معبد دیگرمی‌برند . کاهنان معدودی که تصدی نگهبانی تصویر برعهدهٔ آنهاست از زیارتگاهی‌که کانون تصویر است بر گردونه‌ای سوار و به‌سمت معبد منظور رهسپار می‌شوند . دیگران که جلو معبد منتظر ایستاده‌اند از داخل‌شدن ایشان جلوگیری می‌کنند دراین‌حال زاهدانی‌که با دخول آنها مخالف هستند جانب خدارا اختیار و با چوبدستی به‌آنها حمله می‌کنند و زدو خوردی شدید پیش می‌آید، سرها می‌شکند و عده‌ای کشته می‌شوند. این دست‌کم عقیدهٔ من‌است ولی‌مصریها می‌گفته‌اندکه کسی کشته نمی‌شود. ریشه وسابقهٔ این مراسم را بومیها چنین تعریف می‌کرده‌اند . مادر آرس[۷۴] روزگاری درآن معبد می‌زیسته و آرس رابه محلی دیگر برده بودند تا وقتی‌که به‌سن جوانی رسید وآرزو کرد مادر خود را بشناسد. بدین‌منظور به‌معبدی که مادرش در آنجا بود، رفت . مراقبان مادرش که فرزند را نشناخته بودند مانع ورودش شدند وآنقدر سرگردانش کردند تا توانست ازشهری دیگر دستیارانی فراهم سازد وبه‌زور وارد معبد شود. می‌گویند این رسم زدوخورد با چوب قسمتی از مراسم جشن آرس را تشکیل می‌دهد .

نخستین‌بار مصریان ازنظر حرمت مذهبی، آمیزش بازن را در معبدها گناه به‌شمار آوردند و نیز بعد از معانقه وقبل از غسل ورود به‌معبد را ممنوع ساختند. غیراز مصریان ویونانیها . کمتر مردمی از این‌گونه دغدغه‌های خاطر دارند و تقریباً همگی ازاین بابت بین زن ومرد . با حیوانات تفاوتی نمی‌گذارند چه حیوانات یا پرندگان آنها درمعابد وجاهای مقدس با هم جفت‌گیری می‌کنند و می‌پندارند اگر خداوند مصلحت نمی‌دانست از وقوع آن جلوگیری می‌کرد . این فرض و تصوری‌ست که ایشان دراین باره دارند اما به‌هرحال من با چنین کاری مخالفم هستم . مصریان در رعایت این نکته مراقبت تام می‌کنند ودرواقع درتمام آداب ومراسم مذهبی‌خویش شک ووسواس بسیار نشان می‌دهند .

رفتار مصریان نسبت به حیوانات

جانوران مصر چندان متعدد ومختلف نیستند چون این سرزمین [illegible]

Marfat.com

مرز مشترك دارد، حیواناتی را که در آنجا هستند مقدس محسوب می‌دارند و هردو نوع اعم از وحشی واهلی را گرامی می‌شمارند . برای روشن‌شدن این موضوع باید وارد بحثی در آداب وقواعد مذهبی بشوم که به‌اجتناب ازآن‌کار علاقهٔ بسیار دارم وآنچه راکه تاکنون در این‌بابِ آورده‌ام از آن جهت بوده‌است‌که شرح داستانم آنرا ایجاب می‌کرده است . اما رفتار ایشان را نسبت به حیوانات بیان می‌کنم : انواع حیوانات نگهبانی دارند که گاه مرد وگاهی نیززن است. شغل غذا دادن و پرستاری حیوانات از پدر به‌پسر می‌رسد . شیوهٔ انجام نذرها در شهرها مختلف است و در زیر شرح خواهم داد : دعا در درگاه خداوندی کـه مخلوق خاصی به‌نام اوست جنبهٔ قدسیت دارد آنها سرکودکان خودرا می‌تراشند، گاه تمام سر و گاهی مقداری یا یك‌سوم آنرا و پس‌از وزن آن موها در ترازو ، هموزن آن به‌نگهبانان حیوانات نقره می‌دهندکه بعد از آن وی‌ماهی‌را (که‌غذای معمولی حیوانات است) قطعه قطعه‌کرده برای خوردن به‌آنها می‌دهد . هرگاه کسی یکی ازاین حیوانات را قصداً تلف کند مجازات او مرگ است و اگر تصادفاً کشت کاهن باید راجع به مجازات او رأی بدهد ولی درصورت‌کشتن لك‌لك یا قوش(باز) خواه قصداً یا سهواً مرگ جزای حتمی‌است.

حیوانات مصر ــ نهنگ

اگر آنچه را که به‌وضعی عجیب برسر گربه می‌آورند وجود نمی‌داشت تعداد حیوانات اهلی که درمصر زیاد است افزایش بیشتری می‌یافت . وقتی گربه‌های ماده بچه می‌زایند چندی از آنها دوری می‌جویند ولی بچه گربه‌ها را که بدین منوال محرومیت یافته‌اند به‌شیوهٔ ماهرانه‌ای دست به‌سر می‌کنند، زیرا که آشکارا یا در پنهانی بچه‌ها را دزدیده ومی‌کشند ، امـا آنها را نمی‌خورند ولی گربه کـه استعداد جفت‌گیری زیاد دارد باز دنبال ماده‌ها می‌افتد. آنچه در هنگام حریق خانه‌ای واقع می‌شود درخور توجه وشنیدنی است . احدی برای خاموش‌کردن آتش هیچ‌گونـه اقدام وکمکی نمی‌کند زیرا چیزی که اهمیت فراوان دارد وضع گربه‌ها است . همگی باهم برای حمایت گربه‌ها می‌شتابند وآنها ازوسط افراد، راهی‌پیدا یابه‌وسیلهٔ‌جهشی فرار می‌کنند وگاهی خود را بدین منوال درآتش می‌اندازند و مصریها از این بابت سخت ناراحت می‌شوند . همهٔ سکنهٔ خانه‌ای که درآنجا گربه‌ای به مرگ طبیعی مرده بـاشد ابرو می‌تراشند وهروقت سگی بمیرد تمام بدن وحتی سر خودرا می‌تراشند ،

Marfat.com

لاشهٔ گربه‌ها را به بوباست می‌برند و آنها را معطر ساختـــه در مکانی مقدس به‌خاك می‌سپارند . سگ هم درشهری کـــه به‌آنجا تعلق دارد درمحلی مقدس دفن می‌شود . راسو را نیز مثل سگ به‌خاك می‌سپارند . موش صحرائی و قوش را به بوتو ولك‌لك را به هرموپلیس می‌برند . خرس‌که کمیاب است وگرگ که درمصر از شغال بزرگتر نیست هرجا که بمیرد درهمانجا به‌خاك سپرده می‌شود .

نهنگ

شرح زیـر راجع به تمساح (نهنگ)هاست: آنها در چهار ماه زمستان غذا نمی‌خورند، چهارپا دارندو ذوحیاتین هستند، برخاك دراز می‌کشندو تخم‌می‌گذارند وبیشتر روز را درهمانجا باقی می‌مانند وتمام شب‌را در درون رودخانه به‌سر می‌برند، زیرا آب گرمتر از هوای خشك بیرون وشبنم است . فرق بین یك کروکدیل بزرگ با نوزادش از همهٔ حیوانات دیگر چشمگیرتر است زیرا کـــه تخم کروکدیل کمابیش به‌اندازهٔ تخم غاز است و نوزادش نسبتاً کوچك است ولی رفتـــه رفته تا بیست‌وسه‌پا یا بیشتر رشد می‌کند . چشمش مثل چشم خوك اما دندانهایش تیز ومتناسب با بزرگی بدن اوست‌و تنها حیوانی است‌که زبان ندارد وفك پائینش‌هم بی‌حرکت است.هنگام خوردن فك بالائی را برپائین فرود می‌آورد، چنگال قوی و پوست پوشیده ازفلس دارد وپشت این حیوان سخت ونشکن است . این حیوان در زیرآب کور است امـــا در خشکی چشمان تیزی دارد و یکی از جهاتی‌که باعث می‌شودریاد در آب نماند .این است‌که زالوها در دهانش‌جمع می‌شوند. سایرحیوانات ازکروکدیل دوری می‌جویند وهمچنین تمـــام پرندگان مگر یلوه یا مرغ مصری کـــه با کروکدیل میانهٔ خوبی دارد و نسبت به‌او خدمتی نیز انجام می‌دهد، زیرا وقتی کروکدیل به‌خشکی می‌آید دهان خودرا کاملا باز می‌کند (این کاررا غالباً رو به مغرب انجام می‌دهد) مرغ مزبور به داخل دهان او پریده زالوها را می‌خورد وکروکدیل (نهنگ) ازاین‌کار لذت‌می‌برد وهرگز مرغك را آزارنمی‌رساند. بعضی ازمصریان‌کروکدیل‌را مقدس می‌شمارندولی سایرین چنین عقیده‌ای ندارند بلکه این‌حیوان را دشمن می‌پندارند. درتبس‌ودریاچهٔ مئوریس بیشتر از سایر جاها ، اورا مقدس می‌دانند . دراین نقاط‌کروکدیل خاصی‌را نگاهداری و رام‌کـــرده ، به‌گوش او گوشوارهٔ شیشه‌ای یا طلائی می‌آویزند و نیـــز دستبند به‌دستهای‌او می‌کنند و به‌حیوان غذاهای مخصوص وهدایای خاصی‌می‌دهند

Marfat.com

و درواقع تاموقعی که زنده است از هرگونه محبت و نوازش برخـوردار می‌شود، و پس‌از فوت لاشه‌اش را معطر ساخته و درجای مقدسی به‌خاك می‌سپارند . ازطرف دیگر درحوالی الفانتین کروکدیل به‌هیچ وجه‌مقدس محسوب نمی‌شودبلکه گوشتش را می‌خورند، به‌زبان مصری این‌حیوان را شنپازه می‌نامند . اسم کروکدیل یا بزمجه (مارمولك) را ایونیها به‌این حیوان داده‌اند وآنها را شبیه مارمولکی می‌پندارند که غالباً بردیوارهای سنگی ایشان دیده می‌شود . از انواع متعدد صید کروکدیل ، آنرا که به‌نظر من بسیار جالبتر است ذکر می‌کنم: قلابی را باقطعهٔ بـزرگی از گوشت خوك طعمه‌وار دروسط رودخانه می‌اندازندو صیاد درساحل می‌ایستد وخوکی‌زنده‌را می‌زند . کروکدیل با شنیدن جیغ‌وداد حیوان به‌طرف‌او می‌شتابد و به‌قلاب برخورده آنرا می‌بلعد. سپس اورا ازآب بیرون می‌کشند، اولین‌کار صیادبعد ازشکار این‌است کـه چشمهای حیوان را با گل می‌پوشاند ، سپس آنرا به‌کناری برده بـدون زحمت می‌کشد .

سیمرغ

اسب آبی را در ناحیهٔ پاپرمیس مقدس می‌شمارند ولی در سایر جاها حـال بدین‌منوال نیست . این حیوان چهارپا ومثل‌گاونر سُم شکافته ، پوزهٔ پهن ویال‌ودم و دندانهای برجسته دارد وصدای او شبیه شیههٔ اسب است و به‌اندازهٔ گاونر بزرگ و پوستش به‌قدری ضخیم وسفت است که وقتی خشك شود می‌توان از آن به‌جـای میلهٔ نیزه استفاده کرد. گربهٔ آبی نیزدر نیل هست این حیوان و ماهی که‌لپیدتوس[۷۶] نامیده می‌شود و مارماهی که همگی به‌مناسبت رودخانهٔ نیل‌مقدس محسوب‌می‌شوند و همچنین مرغی که «غازروباه»[۷۷] نام دارد. مرغ مقدس دیگر سیمرغ است. خودم این حیوان را ندیده‌ام فقط شکلش در تصاویر به‌نظرم رسیده است و بسیار کمیاب است و (به‌طوری که در هلیوپلیس می‌گفتند) هر پانصد سال یکبار هنگام فوت مرغ همجنس و هم‌نژاد خود به‌مصر می‌آید. از روی آنچه در تصویر دیده‌ام پر و بالش قسمتی زرین و مقداری سرخ و ازلحاظ شکل و اندازه درست مانند عقاب است. دربارهٔ عنقا (سیمرغ) قصه‌ای نقل می‌کردند که او جسد مادرش را در میان تودهٔ مُر (مکی) از عربستان می‌آورد و لاشه را در معبد خورشید دفن می‌کند. برای انجام آن منظور این مرغ، مر را به شکل تخم‌مرغی هرچه بزرگتر درمی‌آورد و

Marfat.com

چون به‌حمل کردن آن اطمینان یافت درونش را خالی کرده بدن مادرش را درداخل آن‌جا می‌دهد و روی سوراخ را با مُرمی‌پوشاند. این قطعه به وزن اصلی درمی‌آید و سرانجام به‌وسیلهٔ مرغ تا معبد خورشید در هلیوپلیس برده می‌شود. این تعریفی است که شنیده‌ام. در نزدیکی تبس انواع مار هست که می‌گویند در درگاه زئوس مقدس محسوب می‌شوند. این مارها ریز و بی‌آزار هستند و دو شاخ دارند وپس‌از مردن در معبد زئوس دفن می‌شوند.

در عربستان (سوریه و فلسطین قدیم) مقابل شهر بوتو محلی است که من برای تحقیقق دربارهٔ مارهای پرنده به آنجا رفتم. استخوانهای این حیوان در آنجا به‌حد وفور به‌صورت انبوهی روی‌هم انباشته شده بود. بعضیها بزرگ بعضی‌کوچك و بعضی دیگر خیلی ریز است و به‌مقدار زیاد. در محلی که این استخوانها بود تنگهٔ باریك کوهستانی است که به جلگهٔ نیل منتهی می‌شود. هنگامی که مارهای بالدار از صحرای عربستان به‌طرف مصر پرواز می‌کنند لك‌لك‌ها با آنها در بین راه‌برخورد کرده مانع می‌شوند که به‌طرف گردنه بروند، سپس آنها را هلاك می‌کنند. عربها می‌گویند به واسطهٔ این فایده و خدمت است که لك‌لك‌ها در مصر قدر و احترام فراوان دارند و مصریان نیز موضوع را تأیید می‌کنند. لك‌لك‌های مزبور تماماًسیاه رنگ هستند ساق پای آنها مثل پای درنا است و منقار خمیدهٔ جالب توجهی دارند و به اندازهٔ آبجلیك آبی هستند. این تعریف مختصری بود از شکل و ریخت‌لك‌لك سیاه یعنی از همان نوعی که به مارها حمله‌ور می‌شوند. نوع دیگری نیز هست که معمولا درنقاط مسکونی یافت می‌شود، سرو گردن لخت و رنگ سفید دارد مگر گلو ونوك بال و نزدیك دم‌آن پرنده که سیاه است. مار بالدار شبیه مار آبی است و بربالهایش پر دیده نمی‌شود و مثل بال خفاش است دیگر توضیح دربارهٔ حیوانات مصر مارا بس؛ پس مطالبی هم راجع به‌مردم آنجا ذکر می‌کنم.

از عادات مصریان

مصریهائی که در نواحی فلاحتی آن سرزمین سکونت دارند بنابر آنچه از سوابق زندگی ایشان برمی‌آید به نظرم داناترین مردمی هستندکه تا به‌حال باآنها برخورد کرده‌ام. اکنون به تعریف بعضی از عادات ایشان می‌پردازم: در هر ماه ، سه‌روز متوالی به‌منظور پاکی‌درون باخوردن انواع‌ملینات واجرای دستورهای‌دیگر خود را پاك وسبك می‌کنند زیرا می‌پندارند تمام ناخوشیهای انسانی ناشی ازخوراك

Marfat.com

است و به دلیل همین‌گونه رعایتها و علل دیگر مصریان مانند لیبی‌ها سالمترین مردم جهان هستند. به‌عقیدهٔ من این حالت سلامتی آنها به واسطهٔ ثبات وضع هوا است زیرا به‌خصوص تبدیل و تغییر هوا بزرگترین سبب ناخوشی است. آنها نانی را که از گندم اسپلت فراهم می‌کنند می‌خورند و این نان را سیلبونت می‌نامند. نوشابه‌ای که ازجو فراهم می‌شود می‌نوشند زیرا درآن سرزمین شراب نیست ونوعی ماهی دارند که بعد از خشکاندن در آفتاب و شور کردن، آن را خام‌خام‌می‌خورند. مرغابی و بعضی از انواع پرندگان کوچك مختلف را که در آب نمك خیسانده شده است صرف‌می‌کنند. ماهیها یاپرندگان راسرخ کرده یا جوشانیده می‌خورند (مگر آنهایی را که‌مقدس می‌شمارند) وقتی مردی‌توانگر ضیافتی می‌دهدپس‌از صرف غذا شخصی پیکر چوبی انسانی راکه به‌اندازهٔ ۱۸ تا۳ پا خوب تراشیده و نقاشی شده است جلو یك‌یك مهمانان گردانیده می‌گوید: اکنون که مشغول باده‌گساری و سرخوشی هستی نگاهی به این پیکره بینداز، چه، وقتی که تو نیز از دنیا رفتی ، برتو همین ماجرا رود.

مصریان به رسوم ملی خود پای‌بند هستند و عادات دیگران را به آسانی نمی‌پذیرند. بسیاری از عادات ایشان جالب توجه است به خصوص جشن لینوس[۷۸]. برای لینوس نه فقط در مصر، بلکه در فنیقیه و قبرس و سایر جاها نیز به عناوین گوناگون جشن‌هایی برپا می‌شود و گویا همان مراسمی باشد که یونانی‌ها به نام لینوس برگزار می‌کنند که در این صورت یکی دیگر از عجایبی است که در مصر ملاحظه و معلوم می‌شود که از کجا اقتباس کرده‌اند. ظاهراً باید این رسمی از روزگاران بسیار قدیم باشد. مصریها به لینوس مانه‌روس[۷۹] می‌گویند و در این‌باره این شایعه میان آنان وجود دارد که اولین پادشاه آنها یك فرزند داشته و اوپسری بوده‌که جوانمرگ شده و به‌مناسبت سوگ اوبرای اولین‌بار درآن زمان نوحه‌سرایی که یگانه آهنگ حزن‌انگیز ایشان بوده، به‌وجود آمده است.

ازیك لحاظ مصریان بی‌شباهت به جماعتی از یونانیان یعنی مقدونیهانیستند منظورم رفتار جوانان آنهاست که در حین عبور از خیابان هنگامی که به‌بزرگترها می‌رسند خود را به‌کناری می‌کشند تا آنان عبور کنند و هرگاه شخص بزرگی‌وارد اطاق شود ازجا برمی‌خیزند و احترام می‌گذارند، و برعکس یونانیها، در خیابانها به‌رسم سلام، نام طرف رانمی‌برند، بلکه تعظیم تمام می‌کنند. و یك دست را تا زانو پائین می‌آورند. لباس آنها شامل روپوش کتانی است با نواری که در پائین دامن

Marfat.com

آویزان است و به زبان خود آنرا کلازیریس می‌گویند و پوشاك پشمی سفید رنگی هم روی جامه دارند، ولی ازلحاظ مذهبی کفن ودفن اجساد در پارچهٔ پشمی و نیز حضور با جامهٔ پشمی در معبد جایز نیست. این روش بامراسمی به‌نام ارفیك[۸۰] یا باخیس[۸۱] (که در واقع اصلا مصری و پیتاگوری است) وفق دارد زیرا کسانی هم که ازآن پیروی می‌کنند و در برگزاری آداب آن شرکت می‌جویند از کفن و دفن مردگان‌خود درجامهٔ پشمی‌باید اجتناب‌کنند وافسانه‌ای هم‌دربارهٔ این‌کار خوددارند.

به‌علاوه مصریان اولین قومی هستند که هرماه و روزرا به اسم خدای‌خاصی نامیده‌اند واز روی زادروز هرکس منش وخوی وبخت واقبال و روز وفاتش را پیش‌بینی می‌کنند یعنی همان اکتشافی که مورد توجه و پسند شاعران یونانی هم قرار گرفته است. مصریان قبل از هر ملت دیگر به فال‌گیری و همچنین پیشگویی حوادث از روی آثار و علائم آسمانی پرداخته‌اند. ایشان نتایج به دست آمده از وقایع غیرمترقبه را هرسال ثبت وضبط می‌کنند و در نتیجه ازاتفاقات همانند مآلا انتظار پیشامدهائی مشابه رویدادهای قبلی را می‌کشند. آنها اعجاز و وحی و الهام را به‌بعضی از خدایان خود نسبت می‌دهند و برای مخلوقات اثر و خاصیتی از این قبیل را باور ندارند. برسبیل مثال هراکلس وآپولو و آتناوارس و زئوس، هریك در آن سرزمین هاتفی دارند در صورتی که الهام و پیشگویی آلتو در بوتو به‌نظر آنها بیش از الهامات دیگر خدایان قدردارد و با واقعیت تطبیق می‌کند. نحوهٔ اظهار پاسخ، در معابد مختلف است.

مصریان فن پزشکی را به رشته‌های متعدد جداگانه تقسیم کرده‌اند و هر پزشك صلاحیت معالجهٔ یك‌نوع ناخوشی را داردو درنتیجه تعداد پزشکان درمصر بی‌حدوشمار است. بعضیهادرمعالجهٔ چشم‌بعضیها دندان‌وبرخی‌نیزدرباره معده‌سررشته دارند و عده‌ای نیز به‌معالجهٔ بیماریهائی‌که علت آن درست روشن نیست می‌پردازند. در مورد سوگواری و تشییع جنازه هروقت شخص برجسته‌ای وفات کند همهٔ زنان خانواده به سر و صورت خود گل می‌مالند سپس جنازه را در خانه‌گذاشته بازنان منسوب متوفی درسراسر شهر می‌گردند وبه‌سینهٔ عریان خود می‌کوبند. مردها نیز به‌همین منوال رفتار کرده مانند زنها برسر وتن خود می‌زنند سپس جسد را پیش مومیاگر می‌برند.

مومیائی‌کردن اجساد

مومیائی کردن اجساد کار مهمی است. وقتی جسد را نـزد استادان کار

Marfat.com

می‌برند، آنها نسونه‌هایی از تابوت چوبی را نشان می‌دهند بعضی از آنها نقاشی‌شده و به‌شکل طبیعی است و ازلحاظ نوع و قیمت از بهترین و گرانبهاترین آنهاست و خاص کسانی است که در اینجا از ذکرنام آنها معذورم. برخی دیگر پست‌تر وارزانتر است و قسم سوم از ارزانترین جنسهاست. بعد از معرفی جنسهای سه‌گانهٔ مزبور ازطرف می‌پرسند کدام را طالب هست. هنگامی که به بازماندگان متوفی راجع به قیمت توافق شد و رفتند، حنوط‌گران به‌کار خود می‌پردازند. جریان این کار در موراد عمده به‌شرح زیر است:

با چنگك فلزی مغز مرده را از راه بینی بیرون می‌آورند و آنچه‌راکه بدین وسیله قابل استخراج نباشد با دارو شسته بیرون می‌آورند. پس از آن با سنگ تیز پهلوی مرده راشکافته تمام محتویات معده را خارج می‌کنند، آن‌گاه درون شکم را کاملا پاك و تمیز می‌کنند و نخست باشراب خرما می‌شویند و برآن گردهای خوشبو می‌پاشند. سپس با مُر خالص و فلوس و موادی معطر پرمی‌کنند و پهلو را دوباره می‌دوزند. پس‌از آن نعش را مدت ۷۰ روز در آب قلیا نهاده وآن کاراز این‌مدت قابل تجاوز نیست بعدازآن مرده را شسته از سر تاپا در نوارهای آغشته به موم پیچیده و این نوارها را باقشری از صمغ که مصریان آنرا معمولا عوض سریشم‌به‌کار می‌برند می‌پوشانند و در چنین وضعی جسد را به صاحب آن پس می‌دهند و آنرا درتابوتی که شبیه پیکر انسان طبق دستور ساخته شده است می‌گذارند. آن‌گاه تابوت را محکم بسته در لحد به‌صورتی قرار می‌دهند که ایستاده و به دیوار تکیه داده شده باشد. واگر بنا بررعایت قیمت، نوع دوم اختیار شود نحوهٔ کار فرق می‌کند بدین معنی که پهلو را نمی‌شکافند و تمیزکاری و بیرون آوردن احشاء و امعاء رسم نیست ولی از راه مقعد و دهان مایع مخصوصی به داخل شکم ریخته و جلو آن‌را می‌بندند تا مایع از بدن بیرون نریزد، سپس چند روزی جسد را به‌امانت گذاشته روز آخر مایع‌را خالی می‌کنند و اثرآن به‌قدری قاطع است‌که تمام‌محتویات شکم حل شده بامایع از بدن خارج می‌شود و از جسد مرده فقط پوست واستخوانی باقی می‌ماند و بس. پس‌از این جریان بدون گفت وشنود جسد به صاحب آن مسترد می‌شود. طریق سوم حنوط اجساد فقرا است فقط درون شکم را تمیز کرده نعش را هفتاد روز نگاه می‌دارند سپس آنرا به‌بازماندگان مرده‌تحویل می‌دهند. وقتی زوجهٔ مردی متشخص یا زن زیبا یا سرشناسی وفات کند جسد او را زود به حنوط‌گر تحویل نمی‌دهند بلکه پس‌از گذشت سه‌چهار روز اورا تحویل می‌دهند و آن‌ازلحاظ

Marfat.com

مزید احتیاط است که مبادا نسبت به‌بدن مرده تجاوزی پیش آید، زیرا می‌گویند این ماجرا در مورد زنی که تازه وفات یافته بوداتفاق افتاد ومقصر به‌وسیلهٔ‌همکارش به‌دام افتاد. وهرگاه یك‌مصری یا خارجی در رودخانهٔ نیل غرق یا کروکدیل موجب مرگش شود وظیفهٔ مردم شهر و دیار مجاور محل واقعه اینست که جنازه را حتما با آداب تمام حنوط کرده در گورستان عمومی مدفون سازند، کسی مجاز نیست به‌آن دست بزند مگر کاهنان حوزهٔ نیل و حتی منسوبان و دوستان شخص مرده‌حق دست زدن به‌آنرا ندارند و کاهنان به دست خود جسد را در قبر می‌گذارند و در مقایسه با سایر اجساد آنرا مقدس می‌شمارند.

روی‌هم رفته مصریان در پیروی از آداب وعادات سایر اقوام هیچ‌گونه علاقه‌ای نشان نمی‌دهند، اما در قبال این قاعدهٔ کمابیش کلی، یك‌استثنا هست و آن در مورد خمیس[۸۲] شهر بزرگی در همسایگی نئوپولیس در ناحیهٔ تبس می‌باشد. در آنجا محوطهٔ خاصی به‌نام پرسوس پسر دانائه هست. در آن حوالی درختان خرما و دروازهٔ سنگی بسیار بزرگی هست که بربالای آن دو تصویر سنگی بزرگ‌مشاهده می‌شود. در درون محوطه، معبدی حاوی مجسمهٔ پرسوس است. طبق افسانه‌های بومی پرسوس غالبا درآن حدود و همچنین درون معبد دیده شده است. گاهی نیز سرپائی که او می‌پوشیده و به‌درازی سه‌پا هست درآنجا دیده‌می‌شود که آنرا علامت پیدایش رفاه و آرامش در سراسر مصر می‌پندارند. هنگام نیایش پرسوس دریونان مسابقات ورزشی باهمه مراسم برگزار و جوایزی شامل رمهٔ گاو و جامه و پوست اهداء می‌شود. وقتی پرسیدم چرا پرسوس فقط بر اهالی خمیس ظاهر می‌شود و به چه دلیل تنها مصریها مراسمی توام با مسابقات به این مناسبت ترتیب می‌دهند، پاسخ دادندکه پرسوس ازدیار آنهاست و دانائه[۸۳] و لینه‌کوس[۸۴] والدین پرسوس قبل از عزیمت با کشتی به یونان، اهل خمیس بودند و بدین منوال ایشان به اصل و نسب پرسوس پی‌برده‌اند. به‌علاوه، وقتی که او از لیبی باسرگرگو به مصر آمد(که‌یونانیها همین را سبب رفتن او به‌آنجا می‌شمارند) به خمیس هم آمد و نام این محل را به وسیلهٔ مادر خود از پیش می‌دانست و در آنجا منسوبان خود را باز شناخت و پس‌از ورود از اهالی خواست که به‌این مناسبت مسابقات ورزشی راه بیندازند و از آن زمان است که ایشان به این‌کار می‌پردازند.

این بود شرح حال مصریانی که در جنوب نواحی باتلاقی اقامت دارند، اما راجع به‌آن عده‌ای که در منطقهٔ باتلاقی ساکن هستند غالبا حال به همین منوال است

Marfat.com

و مانند یونانیها رسم تك‌همسری یایك‌زن برای یك‌مرد در میان آنها جاری است باوجود این ازبعضی جهات عاداتی مخصوص به‌خود دارند که رعایتش‌را از لحاظ کار زندگی واقتصاد سودمند یافته‌اند. برسبیل مثال زنبقهای آبی‌را (که مصریان لوتوس می‌نامند) جمع‌آوری می‌کنند. این گیاه هنگامی که رودخانه سرشار ازآب است و نقاط مجاور را سیلاب فرا گرفته به‌حد وفور می‌روید. آنها آن را درآفتاب خشکانیده و ازدرون غنچهٔ آن ماده‌ای استخراج می‌کنند که شبیه خشخاش است و آنرا خرد کرده بعد به‌شکل قرص‌نان درآورده می‌پزند. ریشهٔ این گیاه نیز مأکول است، شکلی گرد به اندازهٔ سیب درشت و مزهٔ نسبتا شیرینی دارد. نوع دیگری از زنبق هم هست که در رودخانه یافت می‌شود و شبیه گل سرخ است و میوهٔ آن برساقهٔ جداگانه‌ای است که غنچه‌دار می‌باشد و شباهتی تام به لانهٔ زنبور دارد. این میوه دانه‌هایی به اندازهٔ هستهٔ زیتون دارد و خوردن آن خواه سبز و خام یا خشك مطبوع است. محصول سالانه پاپیروس راکه در باتلاق می‌روید می‌چینند و ساقهٔ آنرا به دونیمه کرده قسمت تحتانی ساقه را که تقریباً ۱۸ اینچ درازا دارد در پاتیل سربسته کاملا سرخ می‌کنند و بالذت تمام می‌خورند. قسمت فوقانی ساقه برای منظور دیگری مصرف می‌شود. خوراك بعضی از این افراد فقط ماهی است و همین که صید کنند درون آنرا پاك و تمیز کرده سپس خشکانیده می‌خورند.

ماهیها در رودخانه به صورت گروه ودسته یافت نمی‌شوند ولی دردریاچه‌ها فراوانند و در فصلهای مساعد از جاهای کم‌عمق به‌دریا می‌روند. نرینه از جلومی‌رود و بین راه تخم می‌ریزد، ماده‌ها از دنبال فرا رسیده تخمها را می‌بلعند و بدین‌منوال ماده‌ها بارور می‌شوند و پس از چندی در دریا موقع تخم‌گذاری صدها ماهی همان کار ی‌را می‌کنند که نرینه‌ها قبلا کرده بودند و از راه کم‌عمق رودخانه به دریاچه برمی‌گردند و هریك از تخمها بالقوه ماهی تازه‌ای می‌شود. بعضی از آنها ازخطر جسته به‌وسیلهٔ ماهی نر بلع نمی‌شوند وبعداً هم رشد می‌کنند. ماهیهایی که به‌طرف دریا می‌روند سمت چپ سر آنها زخمی می‌شود و آنها که از دریا برمی‌گردند طرف راست سر آنها زخمی است، دلیلش این است که وقتی به‌سوی دریا شنا می‌کنندخود را پیوسته به‌کناره که در سمت چپ آنهاست نزدیك می‌سازند و در بازگشت نیز از همین سمت می‌آیند و هرچه زیادتر خود را به‌کناره زده باشند در نتیجه سرشان بیشتر زخمی می‌شود. به‌واسطهٔ تندی جریان آب وخطر ربوده شدن آنها جز این چارهٔ دیگری ندارند.

Marfat.com

وقتی طغیان نیل شروع شود زمینهای خالی و باتلاقی اطراف رودخانه به زودی‌لبریز می‌گردد وآب ازکرانه‌ها بیرون ریخته همهٔنواحی خالی، پر ازماهی‌های ریز می‌شود. شاید دلیل احتمالی آن به‌شرح زیر باشد: به‌نظر من وقتی که سال پیش آب پائین رفته بود، قبل ازآنکه قسمت نهایی آب فروکش کند ماهیها در گل ولای تخم‌گذاری کردند و هنگامی که بار دیگر آب فراآمد تخم‌ها زود پرورش یافته و به ماهی تبدیل گردیدند. این بود شرح مربوط به ماهی‌های رودخانه نیل.

مصریانی که در نواحی باتلاقی زندگی می‌کنند روغنی به کار می‌برند که از گیاه روغن کرچك گرفته می‌شود. ایشان این گیاه را که در یونان به‌طور خودرو می‌روید کی‌کی[۸۵] می‌نامند ونوع مصری آن خیلی بارور است بوی زننده‌ای دارد. رسم آنها اینست که بذر این گیاه را در اطراف رودخانه‌ها می‌کارند. وقتی محصول به دست می‌آید آنرا شکافته به‌وسیلهٔ فشار روغن آن‌را می‌گیرند یا اینکه آن را می‌جوشانند. ماده‌ای که بدین وسیله به دست می‌آید جنسی چرب و روغنی دارد و مانند روغن زیتون برای روشن کردن چراغ به‌کار می‌رود. هرچند که بوی آن زننده است.

سرزمین مصرپراز بیشه‌های باتلاقی است و اهالی برای دفع آن‌هاچاره‌هایی اندیشیده‌اند. درجنوب قسمت باتلاقی مردم شبانگاه در جاهای بلند می‌خوابند چراکه پشه از جاهای بلند پرواز نمی‌کند و در ناحیهٔ باتلاقی که محل برج مانندی ندارند هرکس توری فراهم می‌کند که هنگام روز برای صید ماهی و شب به‌جای پشه‌بند به‌کار برده می‌شود. خوابیدن به حالت عادی و پوشانیدن خویش به‌وسیلهٔ ردا یا پارچه‌ای کتانی اثری ندارد زیرا نیش پشه از روی این قبیل پوشاکها کارگر است در صورتی‌که پشه‌ها به‌رخنه کردن در پشه‌بند علاقه‌ای ندارند.

کشتیهای نیل

کشتیهای باری نیل از چوب اقاقیا ساخته می‌شود . اقاقیا شبیه لتوس ناحیهٔ کورینه است و مادهٔ چسبناکی از آن تراوش می‌کند . از این درخت الوارهای کوتاهی به‌طول تقریباً سه‌پا می‌برند و بدین‌گونه کشتی می‌سازند که اول الوارها را مثل آجر روی هم می‌چینند بعد آنها را با میخهای بلند به‌هم پیوند می‌کنند

Marfat.com

سپس وقتی تنهٔ کشتی ساخته شد تیرهای عرشه را برمی‌افرازند . کشتیها پشت‌بند ندارند ودرزهای آنهارا از داخل با پاپیروس می‌گیرند و نرده‌ای برای پاروزنها می‌سازند . دکل کشتی هم از چوب اقاقیا و بادبان آن از پاپیروس است . این کشتیها بدون کمك باد قوی قدرت حرکت به طرف بالای رودخانه را ندارند و در کنار رودخانه مهار می‌شوند و برای انداختن آنها در جریان آب درمسیرشیب‌دار به ترتیب زیر رفتار می‌شود: هرکشتی کلکی داردکه از چوب درخت گزتهیه وروی آن باحصیر سخت بسته می‌شود و نیز سنگی حفره‌دار بـه وزن در حدود چهار هزار گیروانکه. این چوب شناور (کلك) در جلو وعقب کشتی به منزلهٔ وزنه و فرمان به کار می‌رود. از این قبیل کشتیها در نیل فراوان است و بعضی از آنها ظرفیت‌بارگیری زیاد دارند.

وقتی نیل طغیان می‌کند تمام آن سرزمین به‌صورت دریا درمی‌آید. شهرهائی که بر روی آب مانده مثل جزیره به نظر می‌آید . دراین هنگام نه تنها در مسیر رودخانه بلکه از هرجهت می‌توان رفت‌وآمد کرد واگر کسی بخواهد ازنوکراتیس به‌منفیس برود عوض بالای دلتامی‌تواند راست از پهلوی اهرام می گذرد هرگاه با کشتی ازکنئوپوس از راه ساحل برسطح همواری تا نوکراتیس از اتیلا و ارخاندـ وپولیس میگذریدکه اولین شهر معروفی است و از زمانی که مصر در دست ایرانیان افتاده حکمرانی آنجا به زن امیر وقت، محض پابند کردن وی در آنجا اختصاص یافته و گمان می‌کنم نام شهر ثانوی آرخاندوپلیس از آرخاندو پسرپیتوس[۸۶] نوادهٔ آخوس[۸۷] داماد، دانوس اشتقاق یافته باشد. البته شاید آرخاندو دیگری هم وجود داشته ولی در هرحال این نام مصری نیست .

تا اینجا فقط حاصل مشاهدات و تحقیقات خویش و نظریات واستنباطاتم را دربارهٔ آنچه که گذشت شرح دادم ولی ازاین پس زمینهٔ سخنم اظهارات مصریان‌است هرچند گاهی نیز آنچه را که به رأی‌العین دیده‌ام ، برگفته‌های ایشان خواهم افزود.

سزوستریس*

کاهنان به این جانب گفتندکه مین اولین پادشاه مصر ، برای حفاظت منفیس از طغیان رودخانه سدی ساخت . در سابق رودخانه در امتداد دامنه‌های شنی مرز لیبی طغیان می‌کرد. پادشاه مزبور باساختن سدی در خم رودخانه که تا منفیس صد فورلنگ (هر فورلنگ ۲۰۰ متر) فاصله دارد مجرای اصلی را خشك کرد و آب را به

Marfat.com

مجرای جدید وسط راه بین دو رشتهٔ تپه‌ها انداخت و تا دورهٔ حاضر مسیر تازهٔ نیل همواره تحت نظر و نگهبانی ایرانیان است وبرای جلوگیری از ریزش آن درمقابل فشارآب هرساله سد را مرمت و استوار می‌کنند . مین پادشاه مصر درمجرای خشك شهر سابق، شهر منفیس فعلی را بنا کرد که به همین دلیل منفیس نام یافته و آن در قسمت باریك و بالای مصر واقع شده وبعداً در حدود شمال و غربی آن دریاچه‌ای حفرکرده وآنرا بارودخانه مربوط ساخته‌تاشهر ازجانب شرقی‌نیز محفوظ باشد.علاوه براین اطلاعات، کاهنان می‌گفتند معبد بسیار بزرگ و جالب توجه هفستیوس[۸۸] هم به دستور مین ساخته شده است .

سپس کاهنان از روی مدرك نام سیصدوسی پادشاه و همین تعداد ، اولاد و نواده‌های ایشان را برای این‌جانب قرائت کردند که همگی مصری بودند و یك بانو که او هم مصری بوده، به‌غیر ازهیجده‌تن آنان که‌از اتیوپی بودند. این بانو مثل ملکهٔ بابل نیتوکریس نام داشت . می‌گفتند او به قصد قصاص برادر مقتول خودکه پادشاه بود صدها نفر مصری را اسیرکرد و کشت و اینها ، دست اندرکارانی بودند که پادشاه را به قتل رسانده واین بانورا به جای او برگزیده بودند . ملکه برای انجام این منظور دستور داده بود تالار زیرزمینی عظیمی فراهم سازند سپس به‌عنوان ضیافت و گشودن این محل جدید تمام کسانی را که می‌دانست درقتل برادرش دست داشتند درآنجا جمع کرد و در بحبوحهٔ ضیافت دستور داد آب رودخانه را از مجرای مخفی به زیرزمین انداختند . تنها چیز دیگری که به من گفتند این بود که پس از خاتمهٔ آن اقدام‌وی برای اجتناب ازانتقام وگرفتاری، خود را نیز روی اجساد آنان انداخت .

این روحانیون نقل می‌کردند که سایر پادشاهان کار چشمگیر و قابل ذکری انجام نداده و اثر شایسته‌ای ازخود باقی نگذاشته‌اند مگر آخرین ایشان که به نام موئریس[۸۹] که دروازهٔ شمالی معبد هفستوس یادگار اوست و همچنین دریاچه‌ای که در کنار اهرام واقع است . حدود این دریاچه و بزرگی اهرام را بعداً شرح خواهم داد . چون طبق روایت کاهنان همهٔ آن سلاطین یادگاری از خود باقی نگذاشته‌اند. اکنون سخنی چند دربارهٔ سزوستریس که جانشین پادشاهان مزبور شده به میان می‌آورم . بنا براقوال این حضرات سزوستریس به وسیلهٔ کشتی از بحر احمر (خلیج عربی . م) وکرانه‌های اقیانوس هند به مصر آمد و در نواحی ساحلی همه‌جا سران قبایل را مطیع خود ساخت تا وقتی که عمق آب مانع پیشرویش شد. او بار دیگر

Marfat.com

نیز بالشکر بزرگی به‌مصر آمد و ازراه خشکی در داخلهٔ آن سرزمین هرقومی‌را که در سر راه خود دید مطیع کرد و در هرجا که با مردمی شجاع و فداکار برخورد می‌کرد به یاد آنان ستونهای یادگار برمی‌افراشت و نام خویشتن و کشور خودرا برآن نگاشته می‌افزود که با قدرت کلان نظامی آن نقاط را گشوده است و هروقت که آسان به‌محلی دست می‌یافت شرحی برمتن ستون یادگاری افزوده اهالی بلاد مفتوح را کمتر از زنان به‌شمار می‌آورد. بدین منوال او فتوحات خود را در آسیا تکمیل کرده به اروپا رفت و تراکیا و خطهٔ سکائیان را گرفت . مصریان ظاهراً ازآن حدود فراتر نرفته بودند زیرا ستونهای یادگار فقط تا اینجا دیده شده است.

در بازگشت از آن حدود، سزوستریس از فازیس گذشت و چنین می‌نماید که در آنجا قسمتی از لشکریان خود را جدا کرده دستور اقامت داده بود و شاید هم بعضی از نفراتش ازمسافرت طولانی خسته واضطراراً در همان ناحیه مقیم شده باشند، تشخیص اینکه کدام یك از این دو نظریه درست است به آسانی مقدور نیست ولی شکی نیست که کلخیس‌ها (در قفقاز) از اعقاب مصریان هستند . من قبل از اینکه شرحش را شنیده باشم چنین استنباطی داشتم وقتی که موضوع را پرسیدم معلوم شد که کلخیسی‌ها همان نفرات باقیمانده ازلشکرسزوستریس‌می‌باشند. دلیل استنباط من این بود که آنها پوست سیاه و موی مجعد (اگرچه دیگران هم ممکن است دارای چنین خصایصی باشند) دارند . دلیل دیگر اینکه کلخیسی‌ها و مصریان واتیوپیها تنها اقوام قدیمی هستند که ختنه کردن درمیان ایشان مرسوم است. اهالی سوریه و فلسطین اعتراف می‌کنند که این‌رسم وقاعده را از آنها فرا گرفته‌اند . طوایف دیگر به این کار عادت ندارند . نمی‌توانم گفت که بین مصریها و اتیوپیها ابتکار کار با کدامین بوده‌است. زیرااین‌یك رسم بسیار قدیمی است ولی جای تردید نیست که سایر اقوام دراثر ارتباط و آمیزش با مصریان این رویه را از ایشان آموخته‌اند ولی فنیقی‌ها که بیشتر با یونانیان آمیزش داشتند از این رسم مصریان پیروی نکرده‌اند.

به‌نظرمن وجه تشابه دیگری نیز بین‌کلخیسی‌ها ومصریان می‌توان یافت.آنها در بافندگی شیوه‌ای غیراز اقوام دیگر به‌کار می‌برند. همچنین بین آنها از حیث زبان وروش زندگی شباهتی وجود دارد. پارچه‌ای‌که درکلخیس می‌بافند درمصر به پارچهٔ ساردونی معروف است وپارچه‌ای‌که از مصر می‌آورند مصری خوانده می‌شود. بسیاری از ستونهای یادگاری‌که پادشاه سزوستیریس در سرزمینهای‌مسخر

Marfat.com

برافراشته بود ازبین رفته است ولی خودم چندتا از آنها را با عباراتی که بر آن نوشته شده وبه شکل آلت زنانه بود در فلسطین دیدم. در ایونیا دو سنگ‌که تصویری برآنها نقرشده است وجود دارد یکی درسرراه افزوس به‌ایونیا دیگری بین ساردس وازمیر. وبلندی هریك از دو تصویر تقریباً هفت‌پا است ومردی را نشان می‌دهدکه نیزه‌ای در دست راست وتیروکمانی در دست چپ وچیزهایی دیگر از این قبیل داردکه بعضی مصری وبعضی دیگر از اتیوپی است وبرسینهٔ تصویر ازیك سمت تاطرف دیگر به‌خط مصری این عبارت منقور شده: «من بازور بازوانم این سرزمین را تسخیرکرده‌ام» نام سرزمینهای فتح شده دراین‌کتیبه‌ها نیامده است. دیگران‌که این مجسمه‌ها را دیده‌اند تصورکرده‌اندکه به مسنن تعلق دارد ولی‌علامتی ندارد زیرا خود سیزوستریس حقیقت امر را در جای دیگر روشن ساخته است.

کاهنان برای من شرح دادندکه سیزوستریس در بازگشت به وطن خود اسیران زیادی از کشورهای مسخر همراه داشته. دردفنه نزدیك پلوزیوم با برادر خودکه هنگام عزیمت به‌قصد جهانگیری کفالت‌کار حکومت را به‌دست او سپرده‌بود ملاقات کرد. برادرش . او و پسرانش را به ضیافتی خواند. وقتی آنها سرگرم صرف طعام شدند پشته‌های هیزم راکه در اطراف بنا انباشته بود برافروخت. سیزوستریس با مشاهدهٔ آن وضع فوری از زن‌خودکه او نیز در مجلس مهمانی حاضر بود پرسید به‌عقیدهٔ توچه بایدکرد. زنش به او توصیه‌کردکه دو تن از شش تن پسرانش را باید به منزلهٔ پل بر روی هیزمهای مشتعل بگذاریم تا بقیه بتوانیم از روی اجساد آنها به‌سلامت ازمیان آتش بیرون رویم. پادشاه رأی او را به‌کار بست. درنتیجه دو پسرش طعمهٔ آتش شدند وبقیه به‌اتفاق پدر خویش نجات یافتند.

وقتی‌سیزوستریس به‌شهرخود بازگشت برادرش را مجازات‌کرد واسیران را نیز به‌کارهای گوناگون‌گماشت. دراین‌دوره بودکه سنگهای عظیم از معبد هفستوس آوردند وخاکریزهایی راکه هنوزهم درآن حدود دیده می‌شود فراهم کردند ودر نتیجهٔ این دستورش مصر را (هرچندکه خود او چنین تئیتی نداشت) از وجود اسب و گردونه که سابقاً در سراسر آن‌کشور به‌کار می‌رفت محروم ساخت، زیرا تمامی مصر سرزمین همواری است. باوجود این، به‌واسطهٔ حفرگودالها سراسر آن‌خطه برای رفت‌وآمد وسایط نقلیه نامساعد شده بود. منظور پادشاه از این اقدام تأمین آب از رودخانه برای شهرهای داخلی در مواقع‌کم‌آبی بوده‌که مردم ناچار می‌شده‌اند از آب شور چاه بنوشند. همین پادشاه اراضی را به‌قطعات متساوی

Marfat.com

تقسیم‌کرد وبه هرکسی قطعه‌ای داد واز عایدات محصول آنها مالیات سالانه دریافت می‌کرد وهرکسی‌که زمینش به‌واسطهٔ طغیان رودخانه صدمه می‌دید مراتب را به پادشاه معروض وسلطان مأموری گسیل می‌داشت تا مقدار خسارت تعیین وپرداخت وسهم مالیاتی آن رعیت تعدیل شود. وشاید بدین جهت بوده‌که علم هندسه پیدا شده واز آنجا به یونان رسیده است همچنانکه صفحهٔ خورشیدنما وشاخص وتقسیم روز به دوازده ساعت نیز از بابل به‌یونان رسیده است.

سزوستریس یگانه پادشاه مصر بود که بر اتیوپی نیز فرمانروائی کرد. او به‌عنوان یادبود دورهٔ حکومت خویش مجسمه‌هایی سنگی از چهرهٔ خود وزنش‌باقی گذاشت‌که ارتفاع هریك از آنها چهل‌وپنج پا ومجسمه‌های چهار پسرش نیزهرکدام سی‌پا ارتفاع دارد و آنها رامقابل معبد هفستوس نصب کرد. مدتی بعد ازآن جریان کاهن همین معبد موافقت نکرد که داریوش شهنشاه پارس مجسمهٔ خود را در آنجا برپاکند زیرا (چنانکه وی اظهار می‌داشت) اقدامات آن شهریار به‌عظمت‌کارهای سزوستوریس مصری نبود. فتوحات سزوستوریس شامل سرزمین سکائیان هم شد که داریوش شاه‌قصد تسخیر آنجا راداشت اما موفق به‌این‌کار نشده بود. ازاین‌رو داریوش حق نداشته مجسمهٔ خود را در ردیف پیکره‌هائی قرار دهدکه اهدائی‌کسی بوده که‌داریوش نتوانست در جهانگیری از او سبقت جوید. می‌گویند داریوش شاه صدق این‌گفتهٔ او را تأییدکرده بود.

فرعون

وقتی سزوستریس درگذشت پسرش فرعوه[۹] که به‌هیچ‌گونه اقدام نظامی نپرداخته بود جانشین پدر شد. وی از نعمت بینائی به‌شرح زیر محروم شد :یك‌سال رودخانهٔ نیل به‌صورت عجیبی طغیان‌کرد وارتفاع آب تا بیست‌وهفت ارج رسید. وقتی سیلاب همه‌جا را فراگرفته بود، باد شدیدی وزید. ازاین جهت رودخانهٔ نیل بسیار متلاطم‌گردید وپادشاه ازاین بابت سخت خشمگین شده نیزه برگرفت وآنرا دردل آب خروشان فروبرد وفوری به‌درد چشم مبتلا وبعداً هم‌کور شد. وی ده‌سال در حال‌نابینائی سلطنت‌کرد. آن‌گاه از هاتف شهر بوتو الهامی رسیدکه روزگارتیره بختی وی سرآمده است واگر او چشمان خود را با ادرار زنی بشویدکه غیرازشوهر خویش بامرد دیگر همخوابگی نکرده باشد بینائی خود را باز خواهد یافت. پس‌اول

Marfat.com

زن خود را آزمود اما نتیجه به‌دست نیامد وکساکان کور ماند. سپس زنان متعدد را یکی بعد ازدیگری امتحان کرد و سرانجام بینائی خـود را باز یافت . آن گاه تمام زنانی را که‌آزموده بود مگر آن بانوکه شفابخش چشم او شده بود در درون چهار دیواری شهری‌که اکنون «سرخ‌آباد» نامیده می‌شود جمع‌کرد وآتش درآنجا انداخت وهمه ایشان وخود شهر را طعمهٔ حریق ساخت وبا زنی‌که وسیلهٔ معالجه‌اش شده‌بود ازدواج‌کرد وبه‌شکرانه شفای خودانواع هدایا به‌تمام معابد مشهورفرستاد، به‌خصوص دو ستون سنگی مخروطی‌شکل در آستانهٔ معبد هفستوس نصب‌کردکه بسیار دیدنی است وهرکدام دوازده پا ضخامت وصدوپنجاه پا ارتفاع داردواز قطعهٔ سنگ واحدی تراشیده شده است.

داستان هلن

جانشین فرعوه (فرعون) یکی‌از اِهالی منفیس شدکه نامش به زبان یونانی پروتوس بود وتا امروز آستانهٔ مقدسی به‌نام وی در منفیس دیده می‌شودکه خیلی زیباست و درجنوب معبد هفستوس قرار دارد وتمام حوالی آنجا به‌اردوگاه‌صوریان معروف است زیراکه خانه‌های آن‌حدود اقامتگاه صوریهای فنیقیه بوده است. در حیاط آنجا معبدی به‌نام «افرودیتا غریبه»* هست. حدس من اینست‌که آن بنا بـه افتخار هلن دختر تینداروس[۹۲] ساخته شده است ونه تنها من این حکایت را شنیده‌ام که وی (هلن) مدتی در دربار پروتوس می‌زیسته بلکه ازآن‌جهت‌که تعریف افرودیتا غریبه عنوانی است‌که هیچ‌گاه به‌این ربةالنوع اطلاق نشده است. داستان هلن را ازکاهنان استفسارکردم در جواب‌گفتندکه پاریس ازاسپارت به‌شهر خود بازمی‌گشت درحالی‌که محبوبهٔ ربوده شده را نیز همراه داشت وبین راه در دریای اژه گرفتار طوفان شد وکشتی اوبرکرانهٔ مصرافتاد. درهمان هوای طوفانی اودر شوره‌زاردهانهٔ نیل‌که اکنون‌کانوپیك خوانده می‌شود به خشکی درآمد. آنجا درکنار دریا معبدی به‌نام هراکلس قرار دارد وراجع به‌آن رسمی از روزگاران دیرین وجود داشته،که تا زمان حاضر بدون تغییر پایدار مانده است وآن رسم این است‌که هرگاه غلامی فراری به آنجا پناهنده شود وآداب مقدس‌که علامت تسلیم واطاعت او به‌درگاه خداست برگزار شود دیگر صاحبش، هرکه باشد حق دستگیری او را ندارد. بعضی‌از گماشتگان پاریس‌که به رازش پی‌برده بودند وقصد تصدیع او را داشتند از خدمتش

Marfat.com

فراری وبه‌این معبد پناهنده شدند وکلیهٔ ماجرای اغوای هلن ورفتار ناروائی راکه نسبت به‌منه‌لاوس کرده بود تعریف کردند. فراریان نه‌فقط این اتهام را ضد ارباب خود در نزدکاهنان اظهارکردند بلکه شرح ماجرا را به‌پاسدار دهانهٔ نیل نیزکه‌نامش تونیس[۹۳] بود بازگفتند. تونیس قاصدی با پیام زیر به پروتوس در منفیس فرستاد: «یك ناشناس اهل تروپا، از یونان که‌جنایت شومی هم در آنجا مرتکب شده به‌اینجا آمده است اولاً او زن میزبان خود رااغواکرده سپس مقداری کلان‌از اشیاء گرانبهای میزبان را دزدیده و دراثر بدی هوا ناچار شده‌که به‌کرانهٔ مادر آید. آیا می‌تواند با اشیاء دزدی از آبهای ما عبورکند یا اینکه باید اموال را ضبط‌کنیم؟ پروتوس پاسخ داد این شخص را، هرکه هست چون نسبت به میزبان خویش خیانت ورزیده دستگیر ونزد من روانه سازید تا از خود او بشنوم چه انگیزه‌ای موجب آن گناهش شده است. در نتیجه تونیس، پاریس را بازداشت و کشتیهای او را مصادره کرد واو وهلن واجناس دزدی ونوکرانش راکه به معبد پناه آورده بودند به منفیس برد. در ورود به مقصد پروتوس از پاریس پرسیدکیستی وازکجا آمده‌ای؟ پاریس جزئیات امر و نام نسب خود را توضیح داد و داستان واقعی مسافرت خویش را بیان کردولی وقتی از او سئوال شد : هلن را چگونه تصاحب‌کرده‌ای به‌جای اینکه راست بگوید شروع به دودلی وطفره نمود تا در نتیجه نوکرانش تهمت دروغگویی بر او واردو کلیهٔ جریان آن جنایت را تعریف‌کردند. سرانجام پروتوس حکم خود را به‌شرح زیر صادرکرد : «اگر این موضوع از لحاظ من اهمیت بسیار نداشت‌که هرگز مرد غریبی راکه در اثر بدی هوا به ساحل ما پناه آورده است نبایدکشت، ترابه خاطر عملی نابهنجارکه نسبت به میزبان یونانی خود مرتکب‌شده‌ای به‌دیار عدم‌می‌فرستادم چراکه در ازای مهمان‌نوازی به‌جای قدردانی ازآن رفتار بزرگوارانه، مرتکب کار زشتی شده‌ای! تو آدم پلیدی هستی، زن دوست خود را اغواکرده‌ای وگویاکه آن کار به حد کافی زشت نبوده، چیزهای قیمتی میزبان خود را نیز ربوده‌ای. اکنون آنچه‌گفتم‌کافی است. من شخص غریب پناهنده را به‌قتل نمی‌رسانم ولی اجازه هم نمی‌دهم اجناس مسروقهٔ‌گرانبها را همراه ببری. من این بانو وگنجینه‌ها رانگاه خواهم داشت تا آن شخص یونانی که‌این اجناس متعلق به‌اوست بیاید و مال خود راباز ستاند وراجع به خودت وهمراهانت نیز سه‌روز مهلت می‌دهم‌که قلمرو مراترك وپناه‌گاه دیگری جستجوکنی وهرگاه تا پایان مهلت از اینجا نروی با تو مثل‌دشمن رفتار خواهد شد.

Marfat.com

این بود روایت کاهنان راجع به‌چگونگی آمدن‌هلن به دربار پروتوس. گمان می‌کنم هومر[۹۴] از این داستان آگاه بوده زیرا هرچند که، آن‌را در اشعار رزمی‌خود نیاورده وقابل‌ذکر نپنداشته است، درعوض شرح دیگری دراین زمینه دارد که‌نشان می‌دهد آن ماجرا را می‌دانسته مثلاً آنجاکه در داستان ایلیاد[۹۵] راجع به آوارگی پاریس اشاره کرده، می‌افزایدکه هلن را به‌صیدا درفنیقیه آورد. و این مضمون در بخشی از اشعارش تحت عنوان «کردارهای‌دیومد»[۹۶] به‌شرح زیرآمده است :

زنان صیدائی جامه‌های خوش رنگ زیبا می‌بافتند.
پاریس دلاورکه چشم از تماشای جمال دلپذیرش سیر نمی‌شد.
در سفری هلن والانسب را به دیار خویش همراه برد.

در اودیسه[۹۷] نیز عبارتی حاکی از همین معنی دیده می‌شود :

«داروهای عفت وپاکدامنی به دختر زئوس داده‌اند
با همدستی زنی مصری به‌نام پولیداما، همسر ذن[۹۸]
چراکه سرزمین حاصلخیز مصرگیاهان‌گوناگون به‌حد وفور دارد،
که هرگاه در پاتیلی بجوشانند خاصیت درمان وقدرت هلاکت را
توام دارا است.»

و جای دیگر منه‌لئس* اضطراراً به تلسخاخوس می‌گوید:

هرچندکه خودم آرزوی بازگشت از مصر را داشتم، اما خدایان‌طالب
ماندنم بودند. زیرا به‌درگاه آنها، چنانکه باید وشاید نذر وقربانی
نکرده بودم.

هومر در این ابیات کاملاً آشکار می‌کندکه پاریس راه خود را گم کرده و گذارش به مصر افتاده بود. نکتهٔ اولی راکه دراین‌جا یادکردم حاکی است‌که سوریه با مصر هم‌مرز است وفنیقی‌هاکه صیدا به ایشان تعلق دارد در سوریه اقامت دارند.

نکتهٔ دیگرکه دراین عبارت به‌خصوص به‌صیدا مربوط می‌شود اینست‌که هومر نویسندهٔسیپریا[۹۹] نبوده‌است زیرا در شعر ذکر شده است‌که سه روز بعداز ترك اسپارت، پاریس با هلن به ترویا رسید ودر هوای خوشی،که نسیم ملایم وزان، و دریا آرام بود عزیمت کرد. درصورتی‌که ازعبارت ایلیاد استنباط می‌شود که‌ناچار شد برخلاف میل‌خود، بانو را از راههای دور حرکت دهد. باری جایز نیست که‌من وقت بیشتری راجع به هومر وسیپریا صرف‌کنم.

ازکاهنان پرسیدم آیا قصهٔ یونانیها دربارهٔ ترویا حقیقت دارد. آنها اطلاعاتی

Marfat.com

را در اختیار من گذاشتند ومدعی بودندکه خود مستقیماً از منه‌لئس شنیده‌اند وآن بدین‌قرار است‌که پس‌از فرار هلن، یونانیها نیروی‌کلانی به حمایت از منه‌لئس به ترود[۱۰۰] فرستادند وهنگامی‌که این افراد به مقصد رسیده ودر خاك ترویا مستقر شدند، سفیرانی چندکه منه‌لئس هم یکی‌از ایشان بود به ترویا رفتند. آنها در درون کاخ‌شهریار حضور یافتند واسترداد هلن واموال مسروقه راکه پاریس همراه برده‌بود خواستار شدند وهمچنین جلب‌ترضیهٔ خاطرشان به‌مناسبت صدمه‌ای‌که از این بابت ناشی شده بود. پاسخی‌که اهالی ترویا به آنها دادند وهمواره آنرا تکرارکرده و حتی راجع به آن قسم می‌خوردند این بودکه نه هلن ونه‌گنجینه در دست آنهانیست ودلیلی وجود نداردکه ایشان مجبور به پرداخت غرامت شوند، زیرا مطلوب آنها در دست پروتوس در مصر است. یونانیها این حرف را فقط جواب طفره‌آمیزی پنداشتند وشهر را درحصار گرفته، آنقدر پافشاری کردند تاشهر سقوط‌کردولی‌هلن را به‌دست نیاوردند وچون همان پاسخ قبلی به‌ایشان اظهار شد. سرانجام باورکردند ومنه‌لئس به‌عزم ملاقات با پروتوس روانهٔ مصر شد. او از راه رودخانه به منفیس‌آمد. هنگام ورود استقبال شایانی از او به‌عمل آوردند وپس‌از تشریح‌کامل ماوقع وبیان آن ماجرای نابهنجار، هلن وتمام اشیاء به‌او تحویل شد. امّا علیرغم این رفتاربزرگ‌منشانه باز منه‌لئس نسبت به مصر نظری دوستانه نداشت وهنگام بازگشت چون به واسطهٔ وزش بادهای شدید مخالف، چندی عزیمتش به تأخیر افتاد، او دوکودك مصری را برگرفت وقربانی کرد. بابرملا شدن این رفتار زشت او، التفات مصریان به‌کینهٔ عمیقی مبدل شد پس او را تعاقب‌کردند ولی توانست باکشتی به لیبی فرارکند. در اینکه وی از آنجا به‌کجا رفته، مصریان چیزی نمی‌دانستند ومی‌گفتندکه بعضی ازاین اطلاعات رادر نتیجهٔ کنجکاوی به‌دست آورده‌اند. اما دربارهٔ آنچه در کشور اتفاق افتاده بود مطالب را با قاطعیت واطمینان ابراز می‌داشتند.

داستان هلن را از قول کاهنان مصری شنیدید و من بنابر دلایل زیر آنرا بی‌اعتبار نمی‌دانم. اگر هلن واقعاً در ترویا بود، خواه با رضایت پاریس یا بدون رضایتش، او را به یونانیها پس می‌دادند. زیرا باورکردنی نیست‌که پریام پدر پاریس ودیگر منسوبانش تا آن اندازه بی شعور بوده باشندکه جان خود وفرزندانشان و امنیت وآرامش شهر ودیار خود را فدای زندگی‌کردن پاریس با هلن‌کنند. واگرهم درحین شروع آن گرفتاریها چنین حسی داشتند بی‌شك چندی بعد، وقتی که‌اهالی ترویا درجنگ متحمل تلفات زیادی شدند و درهر زدوخوردی (اگر بتوان مدلول

Marfat.com

اشعار رزمی را باورداشت) پریام یکی دو و گاهی‌سه وحتی تعداد بیشتری ازپسرانش را از دست داد، با این وضع شکی نیست‌که حتی اگر هلن، زن پریام پادشاه نیز می‌بود باز اورا به‌یونانیها پس می‌دادند تا بدین وسیله ازمصائبی کـه جنگ پیش آورده بود رهائی یابند. از طرف دیگر پاریس ولیعهد وجانشین پدر خود نبود و بنابراین نمی‌توانست جای پدرش به‌رتق وفتق امور پردازد. زیرا هکتور بـرادر بزرگترش‌که مردی نیك وشایسته بود پس‌از مرگ پریام آن مقام را به‌دست می‌آورد و جانشین او می‌شد و بعید می‌نمودکه هکتور نسبت به‌رفتار برخلاف قانون‌برادرش نَظر اغماض داشته باشد وبا او سازش‌کند به‌خصوص‌که آن‌کار موجب‌گرفتاری بسیار برای خود او وتمامی اهالی ترویا شده بود. حقیقت اینست‌که هلن مسترد نشده بود، زیرا هلنی وجود نداشته تااو را پس‌بدهند وآنچه‌به یونانیها گفته بودند حقیقت داشته، من بدون شك وبا قاطعیت اظهار می‌دارم‌که امتناع یونانیها در قبول این قول از مشیت خداوندی بوده تا علت نابودی‌کامل آنها را به‌بنی‌آدم معلوم و آشکار سازد، چه خداوندگناهان بزرگ را جزای بزرگ می‌دهد. این عقیدهٔاین‌جانب است.

رامپسی نتوس

رامسس بعداز پروتوس پادشاه شد. دروازهٔ شرقی معبد هفستیوس و دو مجسمه‌ای‌که درمقابل این‌دروازه هست وهرکدام دارای سی و هشت پا ارتفاع است، از یادگارهای اوست . مصریها مجسمه‌ای را که در طرف شمالی است «تابستان» و مجسمهٔ جنوبی را «زمستان» می‌نامند ونسبت به مجسمهٔ اولی قدر واحترام‌فراوان می‌گذارند، ولی رفتار ایشان نسبت به مجسمهٔ دومی‌کاملاً برخلاف است .

رامسس (رامپسی نتوس) ثروت کلانی شامل‌زر وسیم داشت به‌حدی‌که‌بعدها هیچ فرعونی از این بابت به‌پایهٔ او نرسید تا چه رسد به این‌که از این لحاظ بر او برتری یافته باشد. وی برای حفاظت این ثروت‌سرشار در صدد افتاد انبار مستحکمی بسازدکه یکی‌از دیوارهای آن همان حصار بیرونی‌کاخش باشد. معمار آن بنا بـه گنجینهٔ شاهی چشم داشت‌و همّ خودرا مصروف براین کردکه یکی ازسنگهای‌دیوار خارجی را طوری‌کار بگذاردکه به‌وسیلهٔ دو یا حتی یك نفر قابل حرکت وجا به‌جا شدن باشد. وقتی خزانهٔ جدید آماده شد ونقدینهٔ سلطنتی را به آنجا انتقال دادند پس‌از چند سال، معمار دربستر احتضار دو پسر خود را فرا خوانده ضمن شرحی

Marfat.com

دربارهٔ زیرکی خویش، راز سنگ قابل انتقال را برای آنها فاش کرد و گفت کاری کرده‌ام‌که شما با حرکت دادن سنگ‌کذائی به ثروت‌کلانی دست خواهید یافت و افزود اگر این سرّ را مکتوم نگاه دارید تمام عمر در رفاه خواهید زیست.

پدر درگذشت و دو برادر به انجام‌کار اهتمام ورزیدند. آنها شبانه به‌کنار قصر آمده سنگ موردنظر را در دیوار خزانه پیداکردند وآنرا فقط همان‌قدرکنار زدندکه توانستند با مقداری وافی پول فرارکنند. روز بعد پادشاه در حین بازدید ازخزانه دریافت‌که بعضی ازخمره‌های محتوی پول مثل اول لبریز نیست، اما چون مهر وموم‌درها دست نخورده بوده حیران‌شدکه چه‌گونه باید عامل‌آن‌کار رادستگیر سازد. وقتی این پیشامد چندبار تکرار شد وفرعون مشاهده کردکه‌مقدار نقدینهٔ او رفته‌رفته‌کمتر می‌شود (زیرا دزدها مرتباً به‌آن‌کار می‌پرداختند) دستور داد تله‌هائی ساخته درکنار خمره‌هاگذاشتند. دزدها بازآمدند ویکی‌از دوبرادر راست به‌طرف خزانه رفت ولی همین‌که نزدیك خمره‌ها رسید در دام افتاد، وچون‌گرفتار شد برادرش را به‌یاری خواست وما وقع را بازگفته تقاضاکرد سرش را از تن جداکند تا بدن بی‌سر مانع شناختن وهلاکت هر دو شود. برادرش‌که حکمت این عمل را دریافته بود زود به اقدام پرداخت سپس باگذاشتن سنگ در جای خود با سر بریده به خانه رفت. روز دیگرکه پادشاه خزانه را بازدید می‌کرد از دیدن تن بی‌سر دزد سخت در حیرت افتاد وخرابی وخراشی هم در دیوارها مشاهده نکرد! ودر نهایت سرگردانی وحیرت دستور داد بدن بی‌سر را در بیرون قصر بر دیوار بیاویزند تا پاسبانان هرکس راکه بدان‌مناسبت‌گریان یادچار غم وماتم بینند بازداشت‌کرده به حضور آورند.

درآن میانه مادراز شنیدن رفتاری‌که نسبت به بدن فرزندش شده بودبسیار غمگین ونالان شد واز پسر دیگرش خواست هرطوری شده جسد فرزندش را به‌دست آورد وتهدیدکردکه اگر حرفش را نشنود وعمل نکند خود به پیشگاه فرعون خواهد رفت واو رامعرفی خواهدکرد. جوانك عذرهای بسیاری‌تراشید ولی مادرش‌پافشاری کرده مرتباً فرزندش را سرزنش و تهدید می‌کرد. تا بالاخره پسرش برای رفع آن اشکال راه‌حلی اندیشید. چند مشك راپراز شراب وبر الاغها بارکرد وبه‌طرف قصر همانجاکه پاسبانها بدن برادرش‌را مراقبت می‌کردند روانه شد. به‌محض ورودبه‌آنجا سردوسه‌تا از مشکها راکمی‌گشود وشراب‌فروریخت جوانك پی‌درپی برسرخودمی‌زد تو گوئی‌که نمی‌دانست بارکدام الاغ رااول بایدمرتب‌کند. سربازان‌که دیدند شراب

Marfat.com

درکوچه شهرجاری شده‌است پیاله‌به‌دست ازآن برداشته واز این‌خوش طالعی‌که به‌آنها روکرده بودبسیار مشعوف شدند ومردجوان تظاهر به‌عصبانیت کرد وایشان‌را به‌ملامت وناسزاگرفت‌وپاسبانهابه‌تسکین خاطرش‌پرداختند تاظاهراً رفته‌رفته خُلق‌و رفتارش تغییریافت‌و وانمودحالتی جدیدکرد.سپس الاغهارابه‌کناری بردومشغول‌جمع وجورکردن‌بارهاشد. درآن‌حین‌که باسربازان صحبت‌می‌کرد یکی‌از آنها اوراریشخند کردکه در اثر آن‌شوخی جوانك به خنده افتاد وبدون برآشفتگی بیشتری همهٔ آنها به نوشیدن شراب نشستند وخوش وخندان شدند وجوان نیکوکار را تمجید و ترغیب‌می‌کردند تا او نیز در شادمانی ایشان شرکت جوید. جوانك وانمودکردکه اندکی نرم شده است وچون پاسبانها با او دمخور شده‌بودند جام شراب پی‌درپی پروخالی می‌شد واو مشك دیگری پیش آورد. آن همه شراب خواه‌ناخواه سربازان را مست وخراب‌کرد وبی‌هوش همانجا افتادند. وقتی هوا تاریك شد مردك بدن‌برادر خود را پائین‌کشید وبه‌علامت اهانت وشوخی نصف صورت همهٔ آنها را تراشید سپس جسد را برالاغ گذاشته به‌خانهٔ خود بازگشت و به‌آرزوی مادرش جامهٔ عمل پوشانید.

پادشاه از شنیدن آن ماجرا و ربوده شدن بدن دزد بسیار خشمگین شد و تصمیم گرفت به هر نحوی‌که شده آن مرد تردستی را که این همه ضرب شست نشان داده دستگیر سازد . من اظهارات کاهنان را دربارهٔ چگونگی دستگیری دزد باور ندارم اکنون شرح آنرا ذیلاً ملاحظه می‌کنید : فرعون دختر خودرا به روسپی‌خانه فرستاده دستور داد که واردین را بپذیرد و قبل از تسلیم ، هرخواستگار را برآن دارد تا زیرکانه‌ترین وزشت‌ترین کاری را که در مدت عمر خود کرده است به او بروز دهد و اگر کسی داستان آن دزدی را عنوان کردفوری دستگیرش ساخته‌مانع فرارش شود . دختر فرمان پدرش را اطاعت کرد . دزد وقتی علت این ماجرا ورفتار دخترك‌را دانست درصددافتادباردیگر نمونه‌ای‌اززرنگی ومهارت‌خویش‌راپیش‌بیاورد. لذا بازوی کسی را که تازه مرده بود قطع و آنرا در زیر جامهٔ خود مخفی کرد و به سراغ دخترك در روسپی‌خانه رفت . وقتی دختر سئوالی را که از دیگران کرده بود از او نیز پرسید، پاسخ داد سر برادرخودرا که‌درتلهٔ خزانهٔ دربار افتاده بودقطع‌کرده و زرنگی دیگرش آن بوده که پاسبانهارا مست کرده و جسد برادرش را از دیوار قصر پائین کشیده و برده است . دخترك فوری مچ اورا گرفت ، اما دزد درتاریکی شب بازوی بریده رادرکف بانوگذاشت وبانو پنداشت که دست خود دزد راگرفته

Marfat.com

است و به این ترتیب دختر را اغفال و از راه در فرار کرد .

این زیرکی و تهور در اقدام ماهرانهٔ آخری، فرعون را غرق در تحسین وحیرت ساخت و به زودی بعدازاین واقعه به هر شهری در مصر مأمور فرستاد تا به دزد مژده دهند که نه فقط اورا خواهد بخشید بلکه پاداش بزرگی نیز نصیبش خواهد شد. دزد به‌قول فرعون اعتماد و خود را به پیشگاه معرفی کرد. فرعون به‌مناسبت برجستگی کار این باهوش‌ترین فرد روزگار، دست‌دختر خویش را به او داده اظهار داشت مصریان باهوش‌ترین افراد بشرند و این جوانك سرآمد همهٔ آنهاست .

داستان دیگری که راجع به رامس نیتوس (رامسس) نقل کرده‌اند هم‌چنانکه یونانیها نیز می‌گویند این است که او در دوزخ[۱۰۲] فرو افتاد و با دمیتر طاس بازی کرد. گاه برد و گاهی باخت و بادستمالی زرین که‌این ربةالنوع به او داده بود به زمین بازگشت . به من گفتند که مصریان به مناسبت سقوط او به عالم پائین و رجعتش ، جشنی را اساس نهادند که هنوز متداول است . دراین جشن کاهنان جامه‌ای راکه بافته‌اند یك‌بار نمایش می‌دهند، سپس چشم یکی از همقطاران خود را بسته و جامه را در دستش نهاده او را در راهی که بـه معبد دمیتر منتهی می‌شود انداخته به حال خود وامی‌گذارند و معتقدند که دو گرگ اورا به معبد که تا شهر بیست فورلنگ فاصله دارد راهنمائی می‌کنند و سپس اورا به محل اصلی‌باز می‌گردانند .

ممکن است بعضی ازساده‌لوحان این قبیل افسانه‌های مصری را باور کنند، اما من در نقل آنها همان روشی را پیروی می‌کنم کـه در سراسر این کتاب شعار خویش قرار داده‌ام وشرح افسانه‌ها و سنتهای اقوام را بی‌کم‌وکاست چنانکه شنیده‌ام باز می‌گویم .

مصریها می‌گویند دمیتر و دیونیسوس صاحب اختیاران عالم سفلی هستند . ایشان نخستین قومی هستند که به جاودانگی روح اعتقاد دارند و می‌گویند که روح هرکس درموقع وفاتش به‌تن فرد دیگری که در همان آن تولد می‌یابد وارد می‌شود. از این‌رو موضوع تناسخ را بین همهٔ مخلوقات‌اعم‌از انسان‌وحیوان‌وپرندگان صادق دانسته و می‌گویند کل دورهٔ ایـن سیر و تناسخ سه هزار سال است . بعضی از نویسندگان یونانی این نظریه را اقتباس و به نام خود قلمداد کرده‌اند. من اسامی این حضرات را می‌دانم اما از افشای نام آنان خودداری می‌کنم .

Marfat.com

اهرام

تا دورهٔ رامسس دستگاه حکومتی مصر به خوبی اداره شده بود ومصریان از آسایش کامل برخوردار بودند. اما جانشین وی خئوپس (بنابر روایت کاهنان به‌این‌جانب) کشور رادچار بدبختیهای گوناگون ساخت. تمام معابد را بست و نه‌تنها اتباع خویش را از پیروی آداب دینی پیشینیان محروم کرد بلکه آنها رابدون استثناء به کارهای شاق و بردگی در راه منافع شخصی خود ناگزیر ساخت و بعضی‌ها را مجبور کرد که از کوهستانهای عربستان (فلسطین) تخته‌سنگهای عظیم را تا نیل بیاورند و از آنجا به طرف دیگر رودخانه تا تپه‌های لیبی حمل کنند. این کارگران هر سه‌ماه به سه‌ماه تعویض می‌شدند و درهرگروه هزار نفر به‌کار اجباری گماشته شده بودند. ده‌سال وقت برای ساختن گردونه‌ای که صخره‌های بزرگ را بر روی آن حمل می‌کردند صرف شد، همان عملی که به نظر من به اندازهٔ ساختن اهرام مشقت‌بار بوده زیرا آن دستگاه پنج فورلنگ طول، شصت‌پا پهنا و چهل‌وهشت پا ارتفاع داشته و از سنگهای صیقلی ساخته شده بود که برروی آن شکل حیوانات را نقر کرده بودند، و چنانکه گفته شد ساختمان آن ده سال طول کشید و نیز مقبره‌های زیرزمینی و بر گرداگرد تپه‌ای که جایگاه اهرام است از نیل مجرائی حفر کردند به طوری که آب آنجارا به شکل جزیره‌ای درآورده بود. ساختمان خود اهرام چنانکه گفتم بیست سال طول کشید، در پائین، چهارگوش و ارتفاع آن هشتصدپاست و هرضلع آن که در هیچ طرف کمتر از سی‌پا طول ندارد ازسنگهای لعابی است که خیلی ظریف کار گذاشته شده.

روشی که‌درساختمان‌آن‌به‌کاررفته این‌است‌که مرتبه مرتبه یا چنانکه بعضی‌ها می‌گویند به‌شکل‌رواقی ساخته شده وقتی طبقهٔ پایین تکمیل‌می‌شد جرزهارابه‌وسیهٔ دستگاههائی که از الوارهای کوتاه تهیه کرده بودند از پایین به بالا می‌کشیدند. در طبقهٔ اول دستگاه دیگری بود که جرزها را بالاتر می‌برد. و به همین ترتیب به طبقات بالاو بالاتر درهر ردیف یا پلهٔ دیگر. همین‌که بار آنها خالی می‌شد باز به جرزهای بالاتر می‌بردند. این هردو شیوه را تعریف کرده‌اند ازاین رو هردو روایت مذکور افتاد. کارهای نهائی اهرام از بالا آغاز و در پایین یعنی همکف زمین‌خاتمه می‌یافت. کتیبه‌ای هم به خط مصری برآن منقور شده حاکی از اینکه کارگران چه مقدار کلانی پیاز و سیر وتربچه مصرف کرده‌اند. خوب به یاد دارم کاتبی که از روی نسخهٔ مصری این مطالب را برای من می‌خواند و ترجمه می‌کرد قیمت آنهارا

Marfat.com

بالغ بر ۱,٦۰۰ تالان نقره ذکر کرد . اگر این موضوع صحت داشته باشد می‌توان دریافت که چه مبلغ هنگفت دیگری بایستی برای نان و پوشاك کارگران طی تمام آن سالها که کار ساختمان ادامه داشته ، خرج شده باشد تا چه رسد به مخارج مصروفه در طی مدت زمانی که صرف بنای اهرام شده و مدتی که هر سنگی را دسته جمعی جلو یا بالا می‌کشیده‌اند و به همین منوال دربارهٔ ساختمان دهلیزهای زیرزمینی !

خئوپس

ولی در نظر خئوپس طول زمان برای انجام کار اهمیتی نداشت هروقت پول او تمام می‌شد دخترش را به اماکن ناباب می‌فرستاد و مبلغی برای کامجوئی از او نرخ تعیین می‌کرد این مبلغ را به من نگفته‌اند . دخترك که بدان منوال رفتارمی‌کرد خود نیز مبلغی برآن می‌افزود و نیتش این بود که اثری ماندگار ازخود باقی بگذارد و ازهرنفر خواستگار خویش می‌خواست مقداری سنگ برای او فرا آورند و(طبق گفتار راویان) با این سنگها هرم وسطی سه اهرام را که مقابل هرم بزرگ واقع شده ساخته است که مساحت حدود زیرین آن یکصدوپنجاه پا است .

بنابرقول مصریان خئوپس پنجاه سال پادشاهی کرد. پس‌از وفات خئوپس برادرش خفرن[۱۰٤] جانشین او شد . خفرن از سلف خود بهتر نبود و حکومتی سخت ظالمانه داشت . وی هرمی کوچکتر ساخت (هردورا خودم اندازه‌گیری کردم) که فاقدقسمت زیرزمینی است‌ومجرائی هم‌مثل هرم‌خئوپس برای‌آن حفرنکرده است‌تااز نیل به آنجا آب برسد . دراثر کندن کانال هرم خئوپس به صورت جزیره‌ای درآمده است و چنین می‌پندارند که جسد او درهمانجا قرار دارد .هرم خفرن در کنار هرم بزرگ برادر اوست و از آن چهل پا کوتاهتر است اما محیط هردوهرم یکی است . قسمت پائین آنرا با سنگهای رنگین اتیوپی ساخته‌اند . این دو هرم بر تپهٔ واحدی واقع شده‌اند ، تپهٔ مزبور یکصد پا ارتفاع دارد . خفرن پنجاه‌وشش سال سلطنت‌کرد ودر سراسر مدت مزبور، معابد را نگشود و مردم از هر جهت دچار فقرو نکبت شدند. خود مصریان ازذکر نام خئوپس وخفرن اکراه دارند و به‌قدری هم از آن دو بیزارند که بنای اهرام را به نام فیلی‌تیس ، چوپانی که آن روزگاران در آن حوالی رمه می‌چرانیده است می‌نامند.

در یونان بعضی‌ها می‌گویند هرم مزبـور به‌وسیلهٔ یکی از سوگلی‌های درباری به‌نام رودپیس[۱۰٦] بنا شده است. حرف این حضرات صحیح نیست و گمان

Marfat.com

نمی‌کنم ایشان حتی ازهویت رودپیس آگاهی داشته باشند و اگر او را می‌شناختند هرگز برافراشتن بنایی را که مبالغی غیرقابل تصور برای ساختن آن خرج شده‌است به او نسبت نمی‌دادند. دلیل دیگر راجع به بی‌اطلاعی آنها اینست که او در زمان آمازیس می‌زیسته نه در دورهٔ میسرینوس که‌مدتها بعد از روزگاری است‌که سلاطین آن سرزمین به ساختمان اهرام اقـدام کرده‌انـد. رودپیس اصلا اهل تراکیا [۱۰۷] و کنیزیادمون[۱۰۸] پسر هفاستوپلیس[۱۰۹] اهل جزیرهٔ سائیس و از جهت بردگی همردیف ازوپ[۱۱۰] داستان‌نویس بوده. بهترین شاهد در این‌باره که ازوپ غلام یادمون بوده این واقعیت است که مردم دلفی به دستور هاتف آنجا چندین‌بار جار زدند که چه کسی ادعای خونبهای ازوپ را دارد، تنها کسی که مـراجعه کرد نـوادهٔ یادمون (شخصی به همین نام) بود.

رودپیس‌را، کزانتوس ساموسی به‌مصر آورده بودکه به‌کار و حرفهٔ خویش بپردازد و خاراکس[۱۱۱] میلطی پسر اسکاماندروس و برادر سایفو[۱۱۲] شاعره برای آزادی او مبلغ سرشاری پرداخت. وقتی بدین منوال آزاد شد در مصر ماند و با زیبایی فوق‌العاده خود به اندوختن ثروت و مال کلان نایل آمد که برای شخصی‌مثل او واقعا خیلی هنگفت بود، اما نه به مقداری که‌برای ساختن هرمی کافی باشدو این قول هم بی‌معنی است که‌او صاحب ثروت بیکرانی شد زیرا عشر دارائی او را هنوز هرکس مایل باشد می‌تواند به‌رای‌العین مشاهده کند. وی که بر آن‌سر بود به طرزی بدیع و روشی غیر از کار دیگران باتقدیم هدایا، نامی ازخود باقی‌گذارد یك دهم نقدینهٔ خودرا صرف‌خریداری سیخ‌های بزرگ کباب‌پزی کرده وآنهارابه‌دلفی‌فرستاد که هنوز هم در پشت محراب مقابل معبدی که سکنهٔ خیوس برپا ساخته‌اند می‌توان دیـد . از قرار معلوم روسپی‌های نـوکراتیس بسیار زیبا بوده‌اند ، زیرا نه فقط رودپیس که یکی از آنها بود و شهرتی فراوان داشت به طوری که همهٔ یونانیها با نام و نشانش آشنا بودند بلکه چندی بعد آرخیدیس[۱۱۳] هم جزو آنها درآمد که‌اگرچه مانند رودپیس ، نقل‌کارهای اونقل مجالس نشد باز در زمینهٔ شعر وشاعری درسراسر یونان اشتهاری به‌سزا کسب کرد.

آزی خیس

طبق روایت کاهنان بعد از میسرینوس ، آزیخیس جانشین‌او شد وهم اوست که‌دروازهٔ شرقی‌راکه به‌مراتب بزرگترو زیباترازبقیهٔ دروازه‌هاست برمعبدهفستیوس

Marfat.com

اضافه کرد وآن‌بامنبت‌کاریها وتزئینات چشمگیر دیگری ساخته وپرداخته‌شده است. در زمان پادشاهی ازیخیس پول درمصر کمیاب شد وکار تجارت معوق ماند درنتیجه قانونی به‌تصویب رسید که مـردم با سپردن وثیقه‌ای کـه جنازهٔ مردگانشان بوده می‌توانستند وام بگیرند. و با تصویب مادهٔ دیگری‌که برقانون افزوده شد وام‌دهنده حق واختیار برگور وام‌ستان وتمام خانوادهٔ او را به‌دست می‌آورد ، بدین‌منوال اگر او قبل‌از پرداخت بدهی خود درمی‌گذشت ازتدفین درمقبرهٔ خانوادگی یا محل‌دیگر محروم می‌گشت و اجازه نداشت در محوطـهٔ مقبرهٔ خود هیچ‌کدام از بستگانش را به خاك سپارد .

آزی‌خیس کـه علاقه داشت بر سریر سلطنت حتی شایسته‌تر از اسلاف خود رفتارکند هرمی ازآجر ساخت تا یادگار دوران سلطنت وی‌باشدو دررأس آن‌سنگی نصب کرد که عبارت ذیل برآن منقور شده بود :

«مرا که باآجر ساخته‌اند با اهرام دیگرکه سنگی‌است قیاس نکنید من‌ازآنها همانقدر بهتر و برترم کـه زئوس (پروردگار) بر دیگـر خدایان برتری دارد ، زیرا بافرو کردن میله‌هائی درعمق دریا وجمع‌آوری گلهای ته دریا که به‌آنها می‌چسبیده این آجرها را ساختند ، این ماجرای بنای من است» .

انیریس

چون این پادشاه اقدام قابل توجه دیگری نکرده تا شرح آن گفته آید پس به توصیف حال فرعون دیگر می‌پردازم و او ، انیزیس[۱۱۴] است که مردی کور بود و از شهری به همین نام برخاسته بود. در دوزان پادشاهی اواتیوپی‌ها به فرماندهی ساباکو[۱۱۵] فرمانروای خود به مصر لشکر کشیدند . انیزیس نابینا فرار اختیار کـرد و به منطقه‌ای باتلاقی پناهنده شد و مصر در دست اتیوپها افتاد که پنجاه سال برآنجا تسلط داشتند وقتی یك نفر مصری مرتکب جنایتی می‌شد رسم ساباکو این نبود که او را کیفر مرگ دهد بلکه به‌جای مجازات اعدام گناهکار را مجبور می‌ساخت کـه به‌نسبت اهمیت جنایتش، سطح‌زمین‌را درحومهٔ شهرباخاکریزه‌بالا بیاوردوبدین‌ترتیب شهرها بیشتر از پیش برجسته می‌شد ، زیرا سطح اراضی را یك‌بار قبلا در پادشاهی سزوستریس بالاآورده وکانالها حفرکرده بودند واین دومین‌بار بودکه سطح شهرها دربلندی واقع می‌شده است. به‌عقیدهٔ من‌هیچ‌شهری به‌اندازهٔ بوبست دربلندی،به‌نظر نمی‌رسید درهمانجا که معبدی به‌نام بوباست (لوتمیس یونانی‌ها) هست که جا دارد

Marfat.com

شرح‌آن نیز گفته آید.شاید معابد دیگربزرگ‌تر باشند یادر ساختمان‌آنها پول‌بیشتری خرج شده باشد ولی هیچ‌کدام خوش‌نماتر از این‌معبد نیست. محل آنجا کمابیش مانند جزیره‌است زیرا ازنیل به‌آنجا دوکانال کشیده شده‌که ازطرفین دروازه ورودی بدون اینکه به‌هم ملحق شوند عبور می‌کنـد . کانال صدپا پهنا دارد و حواشی آن مشجر است . دروازه شصت‌پا ارتفاع دارد چون خاك را درحوالی آن انباشته‌اند از بالا منظره‌ای دلپذیر دارد وآن به‌وسیلهٔ دیواری‌کوتاه محصور شده است و جاده‌ای سنگ‌فرش به‌آنجا منتهی می‌شود کـه چهارصدپا عرض دارد و آن معبد بوباست را به‌پرستشگاه هرمس مربوط می‌سازد . دوطرف جاده مشجراست ودرختان به‌اندازه‌ای بلند هستندکه گوئی سر به‌آسمان می‌سایند .

سرانجام، خواب‌نما شدن موجب عزیمت یا در واقع فرار ساباکو حبشی، از مصر گردید. وی خواب دیده بود شخصی در کنار تختخوابش ایستاده به او توصیه می‌کند که‌تمام کاهنان مصر را گردآوری و دوشقه کند و می‌گویند که می‌پنداشت این خواب علامت خواست خدا در برانگیختن او به‌اقدامات خشن وخلاف دین ودر نتیجه گرفتارشدن به‌قهر خدایان وشورش افرادمردم خواهد شد. پس،از انجام‌کاری که پیشنهاد شده‌بود امتناع ورزیدو چون قراین حاکی ازاین بودکه دوران‌حکومتش درمصر سرآمده است درصدد برآمد آنجا را یکباره ترك‌کند. زیرا پیش از آنکه از اتیوپی به‌مصر بیاید هاتفی حبشی پیش‌بینی کرده بودکه بنابر تقدیر وی پنجاه سال در مصر حکومت خواهد کرد و از آنجا که پنجاه سال طی شده بود و درنتیجه اضطرابی‌که ازخواب‌دیدنش به‌او دست داده‌بود ازمصر عزیمت‌کرد وبه‌اتیوپی رفت.

پس‌از رفتن‌او به‌اتیوپی، انیزیس‌کور بعد ازپنجاه‌سال زندگی درمنطقهٔ باتلاقی روی جزیره‌ای که با خاك و خاکستر ساخته بود برای فرمانروائی برمصر بازگشت. در سالهای تبعید تمام مصریانی را که بی‌اطلاع ساباکو برای او خوراکی می‌آوردند مأمورکرده‌بود تا محض‌اتمام احسان مقداری‌هم خاکستر برایش بیاورند. امیرتوس[۱۱۷] نخستین کسی بود که بعداً این جزیره را کشف کـرد هرچند که پادشاهان قبلی هـم در این زمینه تلاشی کرده بودند. نام این جزیره البو[۱۱۸] و هرکنارهٔ آن ازیك‌سو تا طرف دیگر ده‌فورلنگ (هر فورلنگ بالغ‌بر ۲۰۰ متر. م) است.

بعد از انیزیس[۱۱۹] ستوس (ستی) ارشد کاهنـان معبد هفستوس به سلطنت رسید. می‌گویند او طبقهٔ جنگاور مصر را مورد بی‌اعتنایی قرار داد و نسبت به‌آنها رفتاری تحقیرآمیز پیشه کرد، توگوئی هرگز احتیاجی به‌خدمت آنها نخواهدداشت.

Marfat.com

او این دسته را مورد همه‌گونه اهانت قرار داد ازجمله حق استملاك دوازده جریب زمینی را که فراعنهٔ سابق به‌عنوان امتیاز برای ایشان مقرر داشته بودند از آنها سلب کرد.در نتیجه‌وقتی‌که مصربه‌وسیلهٔ سناخریب پادشاه‌عربستان (فلسطین) وآشورمورد حمله واقع شد حتی یك‌نفر از میان ایشان اظهـار علاقه‌ای به‌کار جنگ نکرد ووضع سخت خطرناك شدوچون‌وی چارهٔ‌کاررا نمی‌دانست به‌معبدرفته دردرگاه خدادربارهٔ رفع خطر بزرگی که تهدیدش می‌کرد عجز ولابه واستصواب کرد و در حین التماس وزاری به‌خواب رفت وخواب‌نما شد که خدا درکنار او ایستاده اطمینان می‌دهد که دل قوی‌دار زیرا اگر با شهامت و استواری برای مقابله با پادشاه عربستان پیش بروی صدمه‌ای به‌تو نخواهد رسید ، چه خداوند تورا پشت‌وپناه خواهد بود.

به‌واسطهٔ این‌خواب پادشاه جرئت خود را بازیافت و با همان جماعتی‌که دل در یاری او داشتند و حتی یکی از ایشان هم از دستهٔ نظامی نبود بلکه گروهی‌شامل پیشه‌وران وبازاریها بودند به‌طرف پلوزیوم که دروازهٔ (شرقی) مصر محسوب می‌شود حرکت کرده درآنجا جبهه بیاراست وهنگامی که در برابر آشوریان آمادهٔ پیکار شد هزاران موش صحرائی شبانه بر اردوگاه اجانب حمله بردند وترکش وزه کمان ودستهٔ چرمی سپرهای آنهارا جویدند. از این‌رو، روز دیگر چون نفرات دشمن اسلحه‌برای جنگ فراهم نداشتند عقب‌نشینی کردند و در ضمن، تلفاتی سنگین هم دادند. هنوز مجسمهٔ سنگی‌سستوس در معبد هفستوس موجود است که موشی را در دست دارد و عبارت کتیبه، به‌شرح‌زیر است: «برمن بنگر وشیوهٔ قدردانی وسپاس بیاموز» .

تا اینجا من قول مصریان وگـروه روحانی ایشان را بازگفتم . آنها اظهـار می‌داشتند سیصدوچهل‌ویك نسل بین اولین پادشاه وآن فرمانروا (هفستوس) فاصله بوده واین پادشاه مرد روحانی‌بزرگی بوده‌است‌که درهرنسلی وجود دارند. هرگاه سه نسل را یك قرن به‌شمار آوریم جمعاً ده‌هزار سال می‌شود و بقیه چهل‌ویك نسل برابر با ۱،۳۴۰ سال اضافی است . دراین صورت جمع‌کل ۱۱،۳۴۰ سال خواهد شد و در سراسر مدت مزبور طبق قول راویان هیچ خدائی در هیأت انسانی ظاهر نشده وچنین چیزی ، قبل یا بعدازآن ، پیش نیامده‌است هرچند ایشان اظهار می‌دارند که درظرف آن مدت چهاربار خورشید وضع طبیعی خودرا درآسمان تغییر داده دودفعه درآنجا که معمولاً مشرق است غروب و دوبار هم از مغرب طلوع کـرده است (!) و به‌من اطمینان دادند که مصر از این دگرگونی‌ها صدمه‌ای ندیده است محصولات وجریان رودخانه‌ها به‌همان حالت طبیعی خود بوده و به‌علت آن واقعه امراضی کـه

Marfat.com

منجر به‌مرگ ومیرگردد شیوع نیافته وتفاوت وتغییری دراین سرزمین پدیدنیامده است.

درقدمت خدایان

وقتی‌که هکاتیوس مورخ به تبس رفته بود،کاهنان پرستشگاه زئوس بعداز شنیدن اظهارات او دربارهٔ اصل ونسبش ورسیدن به خدا تا شانزدهمین‌نسل، نسبت به‌او درست همان رفتاری راکرده بودندکه با این جانب‌کردند ولی برخلاف هکاتیوس من ازپی‌گیری نسب شخصی احتراز نمودم. حضرات مرابه تالار بزرگی برده مجسمه‌های چوبی راکه درآنجا بود نشانم دادند وبرشمردند. تعدادآنهاهمان قدر بودکه من یادکرده‌ام زیرا هر روحانی بزرگ مجسمه‌ای اختصاصی‌داردکه پیش از وفات درآنجا برپاکرده‌است وشمارش آنها از پیکرهٔ آخرین‌کاهن‌که اخیراً درگذشته بود شروع می‌شد وبا عطف توجه‌به‌وجود یك‌یك آنهاتا آخر،به‌من‌اطمینان دادندکه آن حضرات فرزندان بلافصل یکدیگر بوده‌اند. هنگامی‌که هکاتیوس شجرنامهٔ خودراشرح داده وآنرا به شانزدهمین نسل رسانده بودکاهنان از باور داشتن قول او امتناع واصلاً‌این موضوع راکه انسان اجدادی آسمانی‌داشته‌باشد انکارکردند وادعای او رادرقبال‌قول‌کاهن اعظم مردود دانسته وحرف‌آن‌کاهنی را خاطرنشان ساختندکه‌گفته بود هریك‌از مجسمه‌ها مظهر یکی‌ازحضرات[۱۲۲] است وهر خلفی فرزند سلف خود بوده است وادعائی دراین زمینه نکرده بودندکه آنها نسبتی به خدایان یا نیمه خدایان دارند پس مجسمه‌های مزبور مظهر این قبیل حضرات بوده است وربطی به خداوند ندارد بلکه ایشان افراد انسانی بوده‌اند.

باوجود این، حکومت مصر پیش‌از این حضرات با خدایانی بوده است‌که روی زمین در میان خلق می‌زیسته‌اند.گاه این خدا وگاهی آن خدا از دیگری برتر به‌شمار می‌رفته آخرین نفر از خدایان مذکور هوروس پسر ازیریس بوده، هوروس همان آپولو[۱۲۳] وازیریس همان دیونیسوس یونانی‌ها است . هوروس، تیفون[۱۲۴] رامغلوب ساخت وآخرین خدائی بودکه برسر فرمانروائی مصر جلوس‌کرد.

در یونان هراکلس ودیونیسوس وپان ازآخرین خدایان به‌شمار می‌روند اما در مصر قدمت واقعی به پان نسبت داده می‌شودکه‌یکی‌از خدایان اصلی‌هشتگانه است‌که پیش‌از سایر رب‌النوع‌ها وجود داشته. هراکلس از خدایان دوازده‌گانه

Marfat.com

بعدی است . دیونیسوس از نسل سوم و جـزو دوازده تاست . راجع به مدتی کـه مصریان بین ظهور هراکلس وپادشاهی آمازیس فاصله قائل‌هستند، سابقاً اشاره‌ای شد ولی پان راقدیمی‌تر می‌شمارند وحتی دیونیسوس راکه بعداز سه‌خدای نامبرده بوده است‌می‌گویند ۱۵۰۰۰ سال قبل‌از آمـازیس وجود داشته وچنین وانمود می‌کنندکه راجع به تاریخهای فوق شك وشبهه‌ای جایز نیست چرا که ایشان وقایع هر دوره وزمان را بادقت تمام ثبت وضبط‌کرده‌اند. ولی از میلاد دیـونیسوس پسر سمله[۱۲۵] از دخترموکدس[۱۲۶] تا زمانهٔ ما فقط ۱۶۰۰ سال‌گذشته است واز دورهٔ هراکلس پسر الکمنه[۱۲۷] تقریباً ۹۰۰ سال واز زمان پان پسر پنه‌لوپ[۱۲۸]که یونانیها او را فرزند پنه‌لوپ وهرمس می‌پندارند بیش‌از ۸۰۰ سال نگذشته‌است‌که‌از لحاظ زمانی‌کوتاه‌تر ازمدت جنگ ترویا است .

هرکس مختار است یکی از دو سنت ونظریهٔ مزبور را ترجیح دهد. مـن عقیدهٔ خود را سابقاً دراین‌باره ذکرکردم. اگر در واقع وجود این خدایان مـورد تصدیق عام باشد و مانند هراکلس پسر آمفتریون و دیونیسوس فرزند سمله و پـان پسر پنه‌لوپ در یونان وجود وتجلی یافته باشند این حرف پیش خواهد آمدکه دو وجود مذکور اخیر افرادی بوده‌اندکه نام سلف خود را ازدوره‌های پیش داشته‌اند. اماعقیدهٔ رایج در یونان این است‌که تا دیونیسوس تولد یافت اورا به‌ران‌زئوس بستندکه به نیسا[۱۲۹] در اتیوپی آن سوی مصر برده شود . اما اینکه بعد از پیدایش پان، چه واقع شده تاریخ، آنرا به‌سکوت برگزار می‌کند. بنابراین از لحاظ‌من‌روشن است‌که این خدایان دیرتـر از بقیهٔ رب‌النوع‌ها دریونان شناخته شده‌اند . یونانیان اصل ونسب خود را ازدورانی محسوب می‌دارندکه با آنها آشنایی یافته‌اند.

دهلیز[۱۳۰]

تا اینجا مصریها سرچشمهٔ اطلاعاتم بودند، ولی آنچه ازاین پس‌خواهدآمد نقل‌قول‌کسانی است‌که درباب تاریخ آن سرزمین صاحب‌نظر هستند وچند نکتـه هم از مشاهدات خویش را بیان خواهم‌کرد. بعداز پادشاهی ستوس در دوران فرمانروائی هفستوس روحانی، مصریان یك چند فاقد حکومت سلطنتی شدندوچون بی‌وجود پادشاه(فرعون)کاری از پیش نمی‌رفت ایشان مدتـی دراز مصر را بـه دوازده بخش تقسیم وبرای هر قسمت سلطانی تعیین‌کردند. این حضرات‌که‌ازراه وصلت فیمابین خویش باهم‌بستگی وپیوند یافته‌بودند درنهایت‌دوستی وصفابادرستی

Marfat.com

کامل مشترکاً حکومت‌کردند ومتعهد شدندکه هیچ‌کدام در برانداختن یکی از همقطاران خود اقدامی نکنند یا برقدرت و نفوذ خود از راه لطمه به‌کار دیگری نیفزایند. ایشان با یکدیگر حسن تفاهم حاصل و متقابلاً تعهد کردند که مقررات مزبور راکاملاً رعایت‌کنندزیراکه، در همان اوان تأسیس دستگاههای فرمانروائی دوازده‌نفری هاتفی خبر داده بودکه یکی از آنها در ظرفی فلزی در معبد هفستوس شراب خواهد افشانید وحکومت تمام مصر به او خواهد رسید. این حضرات در معابد مختلف جلساتی ترتیب می‌دادند و برای استحکام روابط فیمابین درصدد برآمدند بنای یادگاری از دوران حکومت خویش برپا سازند ودر نتیجه دهلیزی‌را که اندکی بالاتر از دریاچهٔ موئریس ونزدیك محلی‌که به‌شهرکروکدیل معروف‌است ساختند. من این ساختمان را دیده‌ام. وصف آنجا از قدرت قلم من بیرون است به‌نظر می‌رسد برای برپاساختن این بنا مبالغی به مراتب بیشتر ازآنچه برای‌ساختمان حصارها و ابنیهٔ عمومی در یونان صرف شده است ، خرج شده باشد اگرچه احدی انکار نمی‌کندکه معابد افزوس[۱۳۰] وساموس[۱۳۱] از آثار بسیار جالب توجه می‌باشند و اهرام نیز ازجمله آثار شگفت‌انگیزی است که یکی از آنها به‌تنهائی برابر چندین بنا از بزرگترین بناهای یونان است. اما دهلیز از همهٔ آنها برتر است، دوازده حیاط سرپوشیده، شش حیاط روبه شمال وشش حیاط روبه جنوب‌دارد، دروازه‌های آنها درست مقابل یکدیگر ودیوارهای مرتبط بیرونی در پیرامون همگی آنهاقرار گرفته است. قسمت درونی بنا دارای دوطبقه است وشامل سه هزار اطاق‌که نیمی از آنها زیرزمین ونیم دیگر درست در قسمت فوقانی است.مرا در اطاقهای طبقهٔ بالاگردش دادند، پس هرچه دراین زمینه می‌گویم مشاهدات‌شخصی است امادربارهٔ قسمت زیرزمینی، آنچه شنیده‌ام نقل می‌کنم زیراکه نگهبانان مصری مانع تماشای‌من از قسمت زیرزمینی شدند، به‌این علت‌که آنجا حاوی مزار پادشاهانی است‌که بانی آن بوده‌اند ونیز به‌این علت‌که مدفن‌کروکدیل‌های مقدس است .

برعکس، اطاقهای فوقانی را شخصاً دیدم وبه دشواری می‌توان باورداشت که‌ساخته وپرداخته دست‌انسانی باشد، دالانهای تودرتوی حیرت‌انگیز ازیك‌اطاق به‌اطاق دیگر واز یك حیاط به‌حیاط بعدی مرا بی‌اندازه مبهوت ساخت. وقتی از حیاطی به‌اطاقها وارد می‌شدم واز اطاقها به‌راهروها وازاین‌گالری‌ها باز به اطاقها وحیاط‌های بعدی می‌رفتم همه‌جا حیرت‌افزا بود. سقف اطاقها وحیاطها وراهروها مانند دیوارهای سنگی است، بردیوارها تصاویری کنده بودند. هر حیاط با

Marfat.com

سنگهای مرمر سفید ساخته شده‌بود وگرداگرد آنرا ستونها فراگرفته بود. در نزدیکی گوشه‌ای کـه دهلیز تمام می‌شود هرمی است که دویست‌وچهل پـا ارتفاع دارد با تصاویر حیوانات‌که برآنهاکنده‌کاری شده بایك راه زیرزمینی‌کـه مدخل آنجاست.

هرچندکه دهلیز بسیار تماشائی وحیرت‌افزا است لیکن دریاچهٔ مشهـور موئریس‌که دهلیز درکنار آن واقع شده است شاید بیشتر حیرت‌آور باشد. محیط آن ۳,۶۰۰ استاد یا شصت شونی است یعنی مسافتی معادل ۴۲۰میل (۱۴۰فرسخ.م) برابر با درازای سراسر رشته‌های ساحلی مصر وآن از شمال به جنوب امتداداردو عمیق‌ترین قسمت آن پنجاه فازم (تخمیناً ۹۰ متر.م) است ولی این حوض عظیم البته مصنوعی است زیراکه دو اهرام در وسط‌آن واقع‌شده که سیصدپا ازسطح آب ارتفاع دارنـد و عمق دریاچه نیز سیصدپا است و بر نوك هرکدام از اهرام مجسمهٔ سنگی مردی، نشسته بر تخت پادشاهی قرار دارد.

آب این دریاچه از منابع طبیعی تأمین نمی‌شود (زیرا تمام‌آن‌حدود خشك وخالی است) بلکه آب را به‌وسیلهٔ مجراهای مصنوعی از رودخانهٔ نیل آورده‌اندوآن شش‌ماه در سال پیوسته جاری است وشش ماه دیگر آب به رودخانه می‌ریزد. در ظرف شش‌ماه‌که آب به طرف رودخانه جاری است دریاچه یك تالان نقره به‌خزانه دولت عاید می‌سازد زیراکه درآنجا ماهی‌صیدمی‌شود وشش‌ماه‌بقیه فقط بیست‌مینا[۱۳۵] یعنی یك‌سوم مبلغ مزبور. سکنهٔ آنجا برای من تعریف‌کردندکه یك راهروزیرزمینی در آنجاست‌که از داخل به سرتیس در لیبی می‌رسد یعنی به‌طرف غـرب ساخته‌شده است. من خیلی مایل بودم بدانم‌که هنگام خفر این دریاچه خاکش راچه‌کرده‌اند، زیرا اثری از توده‌های خاك وجود نداشت. وقتی این نکته رااز مردمی‌کـه در حوالی دریاچه زندگی می‌کردند برای مزید اطلاع پرسیدم درباورکردن پـاسخ آنها محظوری پیش نیامد زیراکه به‌وضع مشابهی در حین مسافرت خود به‌آشور در نینوا پایتخت آنجا برخوردکرده بودم. پادشاه آشور سردناپالوس[۱۳۵] گنجینهٔ خود را در انبار زیرزمینی اندوخته بود ومـی‌گویند دزدان درصدد ربودن آن افتادند واز اقامتگاه خود تا این خزانه مستحکم، نقبی زدنـد وکمابیش راجع به مسافت وجهت نقب تا آنجا حدس صائبی زده‌بودند وهرشب مقدار خاکی‌کـه بدست می‌آمد برداشته آنرا در دجله‌که ازکنار شهرجاری است می‌ریختند تا بـه مقصود خود رسیدند. طبق قول راویان همین شیوه وتمهید درکندن دریاچه‌معمول

Marfat.com

شده بود علاوه بر این‌که احتیاجی نبود منتظر تاریکی هـوا باشند زمین را حفـر می‌کردند وخاك را به‌رودخانهٔ نیل می‌ریختند، وتردیدی نیست‌که آب نیل خاك را با خود می‌برده ودردسری از این بابت به‌وجود نمی‌آمده است .

پسامتیخ

این دوازده سلطان‌که به‌عهد وپیمان میان خود درزمینهٔ احتراز از لطمه به‌کار یکدیگر پابند وکوشا بودند، مدتها بعد، روزی درمعبد هفستوس به‌قصد اجرای مراسم‌نذر وقربانی جرگه‌ای تشکیل دادند وآن‌در آخرین روز جشن‌فستیوال بود. وقتی ساعت شراب‌افشانی فرارسیدکاهن اعظم برای آوردن جامهای زرین‌که همواره خاص همین منظور به‌کار می‌رفته اقدام‌کرد اما در شمارش جامها اشتباهی رخ داد ویك‌ظرف‌کمتر آورد. ازاین‌رو به پسامتیخ‌که درآخر صف ایستاده بـود جامی نرسید به‌طوری‌که بین آنها رسم بود تمام پادشاهان‌کلاه خودبرنزی بر سر داشتند وپسامتیخ‌که‌ظرفی در دست نداشت با بی‌غرضی تمام وبدون هیچ‌گونـه نیرنگ،کلاه خود خویش را از سربرگرفت وآنرا پیش آورد وبدین منوال شراب افشاند. ولی آنان این پیشامد را با پیام هاتف‌که خبر داده بود هرکس در ظـرفی فلزی ساغر ریزد فرمانروائی سراسر مصر به‌او خواهد رسید ارتباط دادند واز او سئوالاتی‌کردند اما چون اطمینان حاصل‌کردندکه تزویری درکار نبوده‌است‌ازکشتن او صرفنظر ولی قسمت عمدهٔ اختیاراتش را سلب‌کردند سپس او را به منطقهٔ باتلاقی تبعید وخروجش را از آنجا ممنوع ساختند واز مراوده و مکاتبه باسایر نواحی نیز محروم‌گردید.

این دفعهٔ دوم بودکه پسامتیخ‌گرفتار تبعید می‌شد. اولین‌بار هنگامی بود که‌از جلو ساباکوی[۱۳۵] حبشی‌که نیکو[۱۳۶] پدرش راکشته بودگریخت ودر سوریه اقامت‌گزید وپس‌از بازگشت ساباکو به اتیوپی‌که بر اثر خواب‌نما شدنش پیش آمده بود مصریان اهل سائیس او را بازآوردند واین‌بار ازبد طالعی به‌فرمان یازده فرعون ازتخت وتاج محروم شده و به حال تبعید در منطقهٔ باتلاقی افتاده بود، آن هم فقط به‌این علت‌که ازکلاه خودخویش‌برای شراب افشانی استفاده‌کرده‌بوده‌است. به‌واسطهٔ انزجار شدیدی‌که از رفتار همکاران دراو پدید آمده بود پسامتیخ‌نقشهٔ انتقام‌کشید ودراین زمینه رأی هاتف معبد بوتوراکه در مصر بیش‌ازهمه معابـد مورد احترام است استفسارکرد. جواباً با پیام آمدکه وسیلهٔ انتقام از راه دریاخواهد

Marfat.com

رسید ونفراتی‌که خود به‌سرند خواهند آمد. پسامتیخ این حرف رااصلاً باور نکرد وهیچ نمی‌پنداشت‌که مددی از خود برسران به‌او برسد. ولی دیری نگذشت‌که اتفاقاً گروهی از راهزنان دریائی از ایونیا وکاریا (سواحل غربی وجنوبی ترکیهٔ حالیه) به‌واسطهٔ طوفان دریاگذارشان به‌سواحل مصر افتاد. این عده تجهیزات‌برنزی داشتند. یك‌ناظر مصری‌که هیچ‌وقت آن حالت وپوشاك را ندیده بود به منطقهٔ باتلاقی شتافت و ماوقع را به پستامتیخ اطلاع داده گفت : «خود به سران واردو مشغول غارت سرزمین ما شده‌اند». پسامتیخ‌که این پیشامد را مصداق الهام‌آسمانی انگاشته بود با راهزنان عهد همکاری بست وبا وعدهٔ پاداشهای‌کلان آنها را به خدمت خویش ترغیب‌کرد وبا همدستی ایشان وکمك طرفداران‌مصری خودپادشاهان یازده‌گانه را شکست داد وفرمانروای مصر شد.

پس‌از استقرار در مقام پادشاهی مصر، پسامتیخ بزرگراه جنوبی راازمعبد هفستوس تامنفیس ایجادکرد وروبه‌روی آن نیز درگاهی برای آپیس‌یا اپافوس که نامی یونانی است ساخت. هر وقت آپیس (گاو مقدس.م) ظهور می‌کند دراین درگاه برمصریان ظاهر می‌شود. گرداگرد آنجا ستون‌بندی است وبه‌جای جرزو ستون ، مجسمه‌هائی است به‌ارتفاع هجده پا که تصاویری با سلیقه وهنرمندی تمام برآنها منقور شده است .

پسامتیخ به ایونیها وکاریهاکه او را دربازیافتن زمام قدرت یاری‌کرده بودند زمین‌های دوناحیه مقابل یکدیگر را در دوکرانهٔ نیل بخشیدکه به‌اردوگاه مشهور شد. به‌علاوه به‌وعدهٔ دیگری نیزکه به آنها داده بود وفاکرد وحتی‌قدم‌ازاین کارها فراتر نهاده‌گروهی‌کودکان مصری را برای آموختن زبان یونانی دراختیار ایشان‌گذاشت وهمین‌کار آموزش زبان، مقدمهٔ پیدایش طبقهٔ مترجمین درمصر شد. ایونیها وکاریها مدتی‌درآنجا زیستند. ازآنجاتاباستیس (اباست)درنزدیکی‌پلوزیوم مصب نیل راه‌درازی نیست. سپس این عده را از آنجاکوچ داده به منفیس آورد تا سلطان‌را از آسیب اتباع خویش نگهبان باشند. این‌عده اولین نفرات خارجی بودندکه در مصراقامت‌گزیدند. بعداز استقرار این جماعت، یونانیها به‌رفت‌وآمد وادامهٔ ارتباط با مصریها پرداختند وبدین‌وسیله است‌که ما درباب تاریخ مصر از دورهٔ پسامتیخ اطلاعاتی داریم. لنگرگاهها وخانه‌های سابق ایشان پیش از آنکه آمازیس این جماعت را به منفیس انتقال دهد ، هنوز در روزگار من دیده می‌شود .

Marfat.com

لتو

تاکنون چندین‌بار دربارهٔ هاتفان مصری مطالبی به‌میان آمده است ولی‌جا دارد باز دراین‌باره سخنی پیش بیاورم. معبد نامی لتو[۱۳۷] در شهر بزرگ (چنانکه قبلا هم مذکور افتاد) به‌نام بوتو در مصب سبه‌نوتیك[۱۳۸] نیل وقتی‌که ازطرف دریا می‌آئیم در سمت راست این رودخانه برپاست. این شهر دو معبد دیگرنیز دارد یکی آپولو دیگری آرتمیس. زیارتگاه لتوکه هاتف در آنجا مقرّ دارد ساختمانی بس عظیم با دروازه‌ای است به ارتفاع شصت‌پا، اما منظـرهٔ بسیار دیدنی‌که درآنجاست خود معبد نیست بلکه محرابی است‌که در داخل محوطه واقع شده وآنرا از یـك قطعه‌سنگ تراشیده وپرداخته‌اند وشکل مکعب دارد، هرضلع آن طولاً وعرضاً شصت پاست. برسقف آن قطعه سنگ دیگری است‌که شصت‌پا از جرز جلو آمده است. این حیرت‌انگیزترین چیزی بودکه من در آنجا دیدم سپس آنچه مرا بیشتر دچار حیرت ساخت جزیره‌ای به‌نام خمیس[۱۳۹] بودکه وسط دریاچهٔ عمیقی درکنارمعبد واقع شده است و مصریها اظهار می‌دارند که این جزیره شناور است اما من جنبشی ازآن ندیدم و تکان نمی‌خورد. وقتی موضوع را به من اظهار داشتند دچار حیرت شدم‌که چگونه امکان دارد جزیره‌ای شناور باشد. معبد بزرگ آپولو در آنجاست با سه محراب جداگانه ودرختان متعدد خرما وسایراشجار. بعضی بدون میوه و بعضی میوه‌دار . مصریان راجع به‌چگونگی حرکت جزیره افسانه‌ای دارند . در روزگاران پیش لتوکه یکی‌از خدایان هشتگانهٔ اصلی بوده است در بوتو می‌زیسته(که‌کاهنه نیز فعلاً در همانجاست) اوآپولو فرزند ازیریس را به‌منزلهٔ معتمد خویش بارحضور داده بود واو راکه ضمن یك‌سیر وجستجوی جهانی به‌آنجا وارد شده بود. دراین جزیره مخفی‌کرده‌از قهر تیفون نجات بخشید. مصریها می‌گویند آپولووآرتمیس فرزندان ازیریس ودیونیسوس‌هستندکه‌لتو آنهارا نجات‌وپرورش‌داده‌است. آپولوی مصری، هوروس ودمیتر، همان ایزیس وآرتمیس نیز بوبست است وازهمین سابقه وسنت بودکه اخیلس[۱۴۰] پسر افوریون مضمونی برگرفته (شعرای پیشین چنین‌کاری نکرده بودند) وآرتمیس را دختر دمیتر پنداشته وهمین را دلیل شناوری جزیره محسوب داشته، واکنون هم، آنجا به جزیرهٔ شناور معروف می‌باشد.

پادشاهی پسامتیخ پنجاه‌وچهار سال به‌طول انجامید. او بیست و نه‌سال‌ازآنرا سرگرم محاصرهٔ ازوتوس[۱۴۱] بودکه شهر بزرگی است در سوریه وسرانجام آن‌شهر سقوط‌کرد. در طول تاریخی‌که به‌ما رسیده مدت محاصره ازوتوس طولانی‌ترین

Marfat.com

مدتی است‌که شهری در محاصره قرارگرفته است .

پسامتیخ فرزندی به‌نام‌نکوس باقی‌گذاشت‌که‌جانشین اوشد. نکوس‌ساختن ترعه‌ای راتا بحر احمر آغازکردکه به‌فرمان داریوش شاه‌ایران حفر آن بـه اتمام رسید. طول‌کانال به‌اندازهٔ چهار روز راه‌دریائی است وعرض آن به‌حدی است‌که دوکشتی پاروئی بزرگ به‌آسانی می‌توانند درآن ازکنار هم بگذرند. آبش از رودخانهٔ نیل تأمین می‌گـردد و کانال با فاصله‌ای محدود از جنوب بوباست شروع وتا شهری در عربستان (فلسطین) موسوم به پتوموس امتداد یافته وسپس به بحر احمر ختم می‌شود . اولین قسمت آن در امتداد حوزهٔ غربی جلگـهٔ مصر کمی بالاتر از رشتهٔ ارتفاعات نزدیك منفیس شروع می‌شودکه معادن سنگ در آنجا وجوددارد وآنگاه دامنهٔ این رشته ارتفاعات را ازغرب به‌شرق دورزده وبه‌گردنهٔ باریکی‌متصل وسپس به‌طرف جنوب جاری می‌شود وعاقبت به بحر احمر می‌رسد. نزدیکترین مسافت از مدیترانه یا دریای شمالی به بحر جنوب یا اقیانوس هند ویا به عبارت دیگر ازکوه‌کسیوس بین مصر وسوریه تا بحر احمر در حدود هزار استاد (تقریباً ۱۲۵میل.م)است. این‌کوتاه‌ترین راه‌است‌ـ ازطریق‌کانال‌که خط سیر مستقیم اصلاً وجود ندارد ومسافت بسیار طولانی است. ساختمان‌کانال مزبور درزمان پادشاهی نکوس به‌قیمت جان ۲۱۰,۰۰۰ نفر مصری تمام شد.[۴] او به خاتمه دادن این‌کار توفیق نیافت وبه‌واسطهٔ پیام تهدیدآمیز هاتف‌که به او اخطارکرده بود اقدامش‌فقط‌به‌نفع بیگانگان (بربرها) تمام خواهد شد دست ازآن‌کارکشید. مصریهاکسانی‌راکه بـه زبان ایشان حرف نمی‌زنند بربر می‌خوانند.*

او سپس توجه خود را به‌امر جنگ معطوف ساخت ودستور داد تعدادی کشتی‌های بزرگ پاروئی در سواحل مدیترانه وبعضی دیگر درکرانهٔ بحراحمرفراهم گردد در همانجایی‌کـه هنوزکارگاههای کشتی‌سازی ملاحظه می‌شود . او جهازات جدید را درموارد ضروری به‌کار می‌انداخت. بعلاوه ازراه خشکی به‌سوریه تاخت ومردم آنجا را ابتدا درماگدولوس[۱۴۲] وسپس درغزه که شهر بزرگی درسوریه است شکست داد. وی لباسی‌راکه دراین‌هنگام برتن داشت به‌عنوان هدیه به‌معبد آپولو در برانخید شهر میلط فرستاد. وبعداز شانزده سال پادشاهی درگذشت وپسرش پزامیس[۱۴۳] جانشین پدر شد .

پس‌از جلوس فرعون جدید هیأتی از شهر الیس[۱۴۴] به‌حضورش‌آمدند. این عده‌برای تعریف طرزکار مسابقات المپیك آمده‌بودند ومی‌پنداشتند حتی مصریان

Marfat.com

که داناترین مردم جهان هستند نمی‌توانند آن مسابقات را بهتر برگزارکنند. هنگامی که اهالی الیس علت آمدن خود را بیان‌کردند پادشاه از آگاه‌ترین اتباع خویش جلسه‌ای تشکیل داد و این‌عده، از هیأت الیسی سئوالاتی کردند و ایشان توضیحات کامل دربارهٔ ترتیبات بازیهای ورزشی بیان داشتند. وقتی‌که سبك‌کار خود را دقیقاً وکاملاً توضیح دادندگفتند بدان جهت آمده‌اند تا معلوم شود آیا مصریان درآن زمینه پیشنهادهای مناسب‌تر وبهتری دارند یا نه. مصریها پس‌از مطالعهٔ موضوع سئوال کردند آیا خود مردم آلیس نیز اجازهٔ شرکت در مسابقات را دارند. وقتی شنیدندکه مسابقات مزبور برای مشارکت افراد تمام دولتهای یونانی نژاد وازجمله الیس‌آزاداست نظردادندکه بدین‌منوال مسابقات‌آنهااصلاً عادلانه‌نیست‌زیرا به‌واسطهٔ شرکت اهالی آن شهر در مسابقات خواه‌ناخواه جنبهٔ طرفداری وتبعیض پیش خواهد آمد و اگر منظور حفظ عدالت و بیطرفی کامل باشد که‌بی‌شك منظور مسافرت آنهاست مسابقات باید فقط خاص تازه‌واردان ومهمانان باشد وکسی ازسکنهٔ الیس در آن شرکت نکند.

اپری‌یس

پزامیس طی شش سال پادشاهی‌کوتاه خویش به اتیوپی حمله‌کرد اما به زودی بعدازآن لشکرکشی درگذشت وپسرش آپری‌یس[۱۴۵] جانشین او شد. غیراز جد بزرگش پسامتیخ، اپری‌یس از تمام سلاطین پیشین مصرکامرواتر بود. مدت سلطنتش بیست‌وهشت سال به‌طول انجامید وطی آن به صیدا (درفنیقیه.م) لشکر کشید وبا مردم صور رزم دریائی راه انداخت ولی عاقبت‌کارش به تیره‌بختی انجامید. دراین‌باره موقعی‌که راجع به لیبی خواهم نوشت (درکتاب سوم.م) مطالبی مذکور خواهد افتاد. دراینجا به‌طور اجمال به‌این موضوع خواهم پرداخت وشرح مختصر آن از این‌قرار است :

نشکری‌که اوبرضد شهر کورینهٔ فرستاده بود سخت شکست خوردندو خودش مسئول شکست به‌شمار آمد. مصریان می‌پنداشتند او قصداً ایشان را به‌نبردی‌کوبنده فرستاده تا بدان‌وسیله برسایر اتباع خود استیلای بیشتری پیداکند. در نتیجهٔ این حادثه سربازانش‌که از میدان جنگ بازآمده بودند وبازماندگان دوستان‌کشته شدگان بر ضد او شوریدند. آپری‌یس، آمازیس را برای آرام‌کردن شورشیان فرستاد و درحینی‌که وی باجهد تمام درمتقاعد ساختن آنها می‌کوشید تا به کار و

Marfat.com

خدمت خویش بازگردند، درهمان هنگام کسی که پشت‌سرش ایستاده‌بود کلاه‌خودی بر سر او نهاد واظهار داشت این تاج پادشاهی است وغرض ازاین‌کار هم تاج‌گذاری تو است. آمازیس روی‌هم‌رفته از آن جریان خشنود شد زیرا همین که شورشیان تاج شاهی را به او تقدیم‌کردند در صدد برآمد ایشان را ضد آپری‌یس بشوراند. آپری‌یس چون‌شنیدکه‌خطربزرگی‌اوراتهدید می‌کندپتاربمیس[۱۴۶] یکی‌ازسرکرده‌های برجستهٔ دربار خود را به‌مقابله با او فرستاده دستور داد آمازیس را زنده به‌حضور بیاورد. ولی آمازیس در جواب پتاربمیس برزین اسب خود بایستاد وبادی رها کرده به‌او گفت، این را به‌عنوان ره‌آوردی برای سرور خویش ببر. پتاربمیس در تقاضای خود اصرار ورزید واظهار داشت بهتر است شورشیان از فرمان سلطان‌خود اطاعت و همراه او مراجعه کنند. امازیس پاسخ‌داد، این‌منظوری است‌که خودم نیز مدتی دراز برای تحقق بخشیدن به آن‌کوشیده‌ام لذا پادشاه از این‌جهت حق‌گلایه ندارد وبدون شك شخصاً خواهد آمد وسایرین را نیز خواهد آورد. این جواب و وسایلی‌که حریف برانگیخته بود وخود او شاهد آن جریان بود پتاربمیس راکاملاً ازقصد ونقشهٔ‌آمازیس مطمئن ساخت. پس به‌دربار شتافته عاجلانه پادشاه‌را ازوقایعی که در پیش بود آگاه‌کرد. هنگامی‌که وی بدون همراه آوردن آمازیس به‌حضور رسید پادشاه بسیار خشمگین شد ودرحال، فرمان دادگوش وبینی او را بریدند. مصریانی‌که تا آن لحظه از پادشاه طرفداری می‌کردند وقتی رفتار ننگین او رانسبت به‌یکی از همشهریان برجستهٔ خویش به‌آن صورت دیدند بی‌درنگ به شورشیان پیوستند وخود را دراختیار آمازیس قرار دادند. با وصول خبر پیمان‌شکنی و سرکشی افراد، آپری‌یس باکمك سربازان چریك خویش، گروهی شامل ۳۰،۰۰۰ نفر ازکاریا و ایونیاکه در اردوگاه بزرگی در سائیس آمادهٔ خدمتش بودند درصدد برآمد مصریان طرفدار آمازیس را مقهور سازد. این دو گروه در منفیس با هم تلاقی کرده برای پیکاری سهمگین جبهه آراستند.

مصریان از روی حرفهٔ خویش طبقه‌بندی وبه هفت طبقه تقسیم می‌شدند شامل : روحانی، جنگاور، گاودار، چوپان، سوداگر، مترجم ودریانورد. طبقهٔ سلحشوران از دو دستهٔ‌کلازیری[۱۴۷] وهرموتی‌بی[۱۴۸] تشکیل شده واز نواحی ذیل می‌باشند (تمام مصر به چند حوزه تقسیم می‌شده‌است) هرموتیبیان ازبوزیریس[۱۴۹] سائیس، خمیس، پاپرمیس وجزیرهٔ پرسوپی‌تیس[۱۵۰] و نیمی ازناتو[۱۵۱] هستندو حداکثر عدهٔ آنها ۱۶۰،۰۰۰ نفر است. هیچ فردی از ایشان به‌کار انتفاعی و تجارتی

Marfat.com

می‌گردید اعتراض کردند و آمازیس ناچار شد محبوس را به آنان تحویل دهد. آنها او را خفه‌کردند و جنازه‌اش را درگورستان خانوادگی درمعبد آتناو کناردرگاه آن مدفون ساختند. مقبرهٔ آمازیس در حیاط معبد واقع شده‌که محلی است شبیه دیر بزرگ سنگی دارای ستونهائی‌که با تصویر درختان خرما وسایر آرایش‌های گرانبها آراسته شده. در درون دیر اطاقی بادرهای مضاعف پشت درگاه مقبره‌واقع شده است. در درگاه معبد آتنا درسائیس مقبرهٔ شخص دیگری نیز هست که من از ذکر نامش خودداری می‌کنم. درآن‌حدود دریاچه‌ایست‌که حصاری سنگی به‌نام «گردونه»[۱۶۰] دارد ودر جزیره دلوس[۱۶۱] واقع‌شده دراین دریاچه شبانگاه مصریها کاری راکه نزد ایشان «آئین مذهبی وجد وشور» مشهور است به‌خاطر وجودی‌که از ذکر نامش معذورم معمول می‌دارند. من جزئیات این مراسم ایشان را می‌دانم اما دراین‌جا به ذکر همین مختصر اکتفا می‌شود. به‌همین منوال نیز دربارهٔ آئین مذهبی دمیتر که یونانیان آنرا تسوفوریا[۱۶۲] می‌نامند اشاره‌ای نمی‌کنم، هرچند می‌توانم در آن زمینه یکی دونکته را بدون اینکه گناهی پیش آید بازگویم. مثلاً می‌توان گفت دختر انوس[۱۶۳] بودکه رسم و آئین مزبور را ازمصر آورده‌وبه‌زنان پلاسگه(یونانیان بومی.م) آموخت‌و بعداز غلبهٔ‌دوریائیها درپلوپونس وقفه‌ای دراین‌کار پیداشدوفقط آرکادیهاکه هنوز به‌دست مهاجمان از خانه وزندگی خویش رانده نشده بودند به برگزاری آداب ومراسم آن جشن ادامه می‌دادند.

آمازیس

وقتی آپری‌یس به شرحی‌که مذکور شد از تخت پادشاهی فرو افتادآمازیس به‌سلطنت رسید. او از ناحیهٔ سائیس بود. مصریان‌ابتدا نسبت به‌اورفتاری تحقیرآمیز داشتند وبه وجودش اهمیتی نمی‌دادند زیراکه اصل وتباری والا نداشت اما او بعداً آنها را با زیرکی وتدبیر بدون اینکه به اقداماتی خشونت‌آمیز متوسل شود در انقیاد انداخت. آمازیس در میان گنجینه‌های نفیس خود پاشویه‌ای زرین داشت که گاه خودش یا مهمانانش در آن پا می‌شستند. او این ظرف را شکست و از آن مجسمه‌ای به‌نام یکی‌از خدایان ساخت ودر مناسبترین نقطهٔ شهر نصب‌کرد. مصریان پیوسته از آن مجسمه دیدار ونسبت به‌آن ادای احترام فراوان می‌کردند. به‌مجرد اینکه آمازیس دریافت‌که مجسمهٔ مزبور چه‌اثر شگرفی در اذهان مردم‌گذاشته است جلسه‌ای با شرکت آنها تشکیل داد واین راز را بازنمودکه مجسمهٔ موردنظر وستایش

Marfat.com

خدمت خویش بازگردند، درهمان هنگام‌کسی‌که پشت‌سرش ایستاده‌بودکلاه‌خودی بر سر او نهاد واظهار داشت این تاج پادشاهی است وغرض ازاین‌کار هم تاج‌گذاری تو است. آمازیس روی‌هم‌رفته از آن جریان خشنود شد زیرا همین که شورشیان تاج شاهی را به او تقدیم‌کردند در صدد برآمد ایشان را ضد آپری‌یس بشوراند. آپری‌یس چون‌شنیدکه‌خطربزرگی‌اوراتهدید می‌کندپتاربمیس[۱۴۶] یکی‌ازسرکرده‌های برجستهٔ دربار خود را به‌مقابله با او فرستاده دستور داد آمازیس را زنده به‌حضور بیاورد. ولی آمازیس در جواب پتاربمیس برزین اسب خود بایستاد وبادی رها کرده به‌او گفت، این را به‌عنوان ره‌آوردی برای سرور خویش ببر. پتاربمیس در تقاضای خود اصرار ورزید واظهار داشت بهتر است شورشیان از فرمان سلطان‌خود اطاعت و همراه او مراجعه کنند. امازیس پاسخ‌داد، این‌منظوری است‌که خودم نیز مدتی دراز برای تحقق بخشیدن به آن‌کوشیده‌ام لذا پادشاه از این‌جهت حق‌گلایه ندارد وبدون شك شخصاً خواهد آمد وسایرین را نیز خواهد آورد. این جواب و وسایلی‌که حریف برانگیخته بود وخود او شاهد آن جریان بود پتاربمیس راکاملاً ازقصد و نقشهٔ‌آمازیس مطمئن ساخت. پس به‌دربار شتافته عاجلانه پادشاه‌را ازوقایعی که در پیش بود آگاه‌کرد. هنگامی‌که وی بدون همراه آوردن آمازیس به‌حضور رسید پادشاه بسیار خشمگین شد ودرحال، فرمان دادگوش وبینی او را بریدند. مصریانی‌که تا آن لحظه از پادشاه طرفداری می‌کردند وقتی رفتار ننگین او رانسبت به‌یکی از همشهریان برجستهٔ خویش به‌آن صورت دیدند بی‌درنگ به شورشیان پیوستند وخود را دراختیار آمازیس قرار دادند. با وصول خبر پیمان‌شکنی و سرکشی افراد، آپری‌یس باکمك سربازان چربك خویش، گروهی شامل ۳۰،۰۰۰ نفر ازکاریا و ایونیاکه در اردوگاه بزرگی در سائیس آمادهٔ خدمتش بودند درصدد برآمد مصریان طرفدار آمازیس را مقهور سازد. این دو گروه در منفیس با هم تلاقی کرده برای پیکاری سهمگین جبهه آراستند.

مصریان از روی حرفهٔ خویش طبقه‌بندی وبه هفت طبقه تقسیم می‌شدند شامل : روحانی، جنگاور، گاودار، چوپان، سوداگر، مترجم ودریانورد. طبقهٔ سلحشوران از دو دستهٔ‌کلازیری[۱۴۷] وهرموتی‌بی[۱۴۸] تشکیل شده واز نواحی ذیل می‌باشند (تمام مصر به چند حوزه تقسیم می‌شده‌است) هرموتیبیان ازبوزیریس[۱۴۹] سائیس، خمیس، پاپرمیس وجزیرهٔ پرسوپی‌تیس[۱۵۰] و نیمی ازناتو[۱۵۱] هستندو حداکثر عدهٔ آنها ۱۶۰،۰۰۰ نفر است. هیچ فردی از ایشان به‌کار انتفاعی و تجارتی

Marfat.com

نمی‌پردازد بلکه همگی تعلیمات نظامی می‌بینند وبس.

کلازیریان ازمنطقهٔ تبس، بوباست، آفتیس[۱۵۲] تانیس، مندس، سبوتتس، اتری‌بیس[۱۵۳] فرباتوس[۱۵۴] تمیوس[۱۵۵] انوفیس[۱۵۶] انیزیس[۱۵۷] ومیکه‌فوریس[۱۵۸] هستند. حداکثر عدهٔ کلازیریها ۱۵۰،۰۰۰ نفر است، و آنها نیز مثل هرموتبیها از پرداختن به‌هرگونه شغل وتجارت ممنوع هستند وفقط به‌کار نظام وجنگاوری می‌پردازند. هرپسری هم وارث خدمت و شغل پدر خود می‌شود.

من با اطمینان کامل نمی‌توانم بگویم که یونانیها اسلوب وروش پیشه وکار خویش را مثل بسا دیگرکارهایشان از مصر آموخته‌اند یا نه. ولی آنچه از قرائن برمی‌آید باید چنین بوده باشد وبه‌نظرمن‌چنین می‌آیدکه تراکیها، سکائیان، پارسیان، لیدیها ودر واقع تمامی بیگانگان، پیشه‌وران واعقاب ایشان را مصریان از لحاظ اجتماعی پائین‌تر ازکسانی محسوب می‌دارندکه باکارهای دستی سروکار دارند. فقط دستهٔ اخیر وبه‌خصوص عناصری راکه برای جنگاوری پرورش می‌یابند در زمرهٔ نجبا می‌شمارند. یونانیها خاصه اسپارتیان نیز همین رویه را پیروی کرده‌اند. احساس و رفتار ضد پیشه‌ور در کورنث (یونان مرکزی) از همه‌جا کمتر است.

طبقهٔ سلحشوران مصری از امتیازاتی برخوردار هستندکه هیچ طبقهٔ‌دیگری مگر روحانیون از آن بهره‌مند نمی‌شوند. هرنفری مالك دوازده آرورا[۱۵۹] زمین معاف ازمالیات است. آنها مزایای دیگری نیز دارند ولی همگی باهم از آن مزایا برخوردار نمی‌شوند بلکه به‌نوبت وهیچ فردی امتیاز مزبوررا دوباراحراز نمی‌کند. برسبیل مثال هزار نفر کلازیری و هزار نفر هم موتی بیتی یك‌سال در میان درگارد شاهی خدمت می‌کنند و درحین خدمت علاوه‌بر مالکیت زمین روزانه پنج‌گیر - وانکه نان ودوگیروانکه‌گوشت وچهارجام شراب جیره دریافت می‌دارند.

در زد و خوردی‌که سپس پیش آمد مزدوران بیگانه شجاعت و شایستگی زیادی ازخود نشان دادند ولی چون‌عدهٔ حریف به‌مراتب بیشتر بود شکست‌خوردند. می‌گویند اپریس از استقرار واقتدار خود چنان مطمئن بودکه هیچ نمی‌پنداشت حتی‌قدرت خداوندی اورا مقهور سازد. باوجود این‌پندار بازلشکریان اودراین‌جنگ سخت شکست خوردند، خودش‌ازاسب افتاد ودر قصرسابقش در سائیس زندانی‌شد درهمان کاخی که دیگر به‌خودش تعلق نداشت بلکه به‌آمازیس رقیب او متعلق بود. یك‌چند اورا درآنجا زیر نظر داشتند ومورد عنایت وخوش‌رفتاری‌بود. اما سرانجام مصریان به‌واسطهٔ ارفاق ومدارا در حق چنان عنصری‌که بدترین دشمن ایشان‌محسوب

Marfat.com

می‌گردید اعتراض کردند و آمازیس ناچار شد محبوس را به آنان تحویل دهد. آنها او را خفه‌کردند و جنازه‌اش را در گورستان خانوادگی درمعبد آتناو کناردرگاه آن مدفون ساختند. مقبرهٔ آمازیس در حیاط معبد واقع شده‌که محلی است شبیه دیر بزرگ سنگی دارای ستونهائی‌که با تصویر درختان خرما وسایر آرایش‌های گرانبها آراسته شده. در درون دیر اطاقی بادرهای مضاعف پشت درگاه مقبره‌واقع شده است. در درگاه معبد آتنا درسائیس مقبرهٔ شخص دیگری نیز هست که من از ذکر نامش خودداری می‌کنم. درآن‌حدود دریاچه‌ایست‌که حصاری سنگی به‌نام «گردونه»[۱۶۰] دارد ودر جزیره دلوس[۱۶۱] واقع‌شده دراین دریاچه شبانگاه مصریها کاری راکه نزد ایشان «آئین مذهبی وجد وشور» مشهور است به‌خاطر وجودی‌که از ذکر نامش معذورم معمول می‌دارند. من جزئیات این مراسم ایشان را می‌دانم اما دراین‌جا به ذکر همین مختصر اکتفا می‌شود. به‌همین منوال نیز دربارهٔ آئین مذهبی دمیتر که یونانیان آنرا تسموفوریا[۱۶۲] می‌نامند اشاره‌ای نمی‌کنم، هرچند می‌توانم در آن زمینه یکی دونکته را بدون اینکه‌گناهی پیش آید بازگویم. مثلاً می‌توان گفت دختر انوس[۱۶۳] بودکه رسم و آئین مزبور را ازمصر آورده‌وبه‌زنان پلاسگه(یونانیان بومی.م) آموخت‌و بعداز غلبهٔ‌دوریائیها درپلوپونس وقفه‌ای دراین‌کار پیداشدوفقط آرکادیهاکه هنوز به‌دست مهاجمان از خانه وزندگی خویش رانده نشده بودند به برگزاری آداب ومراسم آن جشن ادامه می‌دادند.

آمازیس

وقتی آپری‌یس به شرحی‌که مذکور شد از تخت پادشاهی فرو افتادآمازیس به‌سلطنت رسید. او از ناحیهٔ سائیس بود. مصریان‌ابتدا نسبت به‌اورفتاری تحقیرآمیز داشتند وبه وجودش اهمیتی نمی‌دادند زیراکه اصل وتباری والا نداشت اما او بعداً آنها را با زیرکی وتدبیر بدون اینکه به اقداماتی خشونت‌آمیز متوسل شود در انقیاد انداخت. آمازیس در میان گنجینه‌های نفیس خود پاشویه‌ای زرین داشت که گاه خودش یا مهمانانش در آن پا می‌شستند. او این ظرف را شکست و از آن مجسمه‌ای به‌نام یکی‌از خدایان ساخت ودر مناسبترین نقطهٔ شهر نصب‌کرد. مصریان پیوسته از آن مجسمه دیدار ونسبت به‌آن ادای احترام فراوان می‌کردند. به‌مجرد اینکه آمازیس دریافت‌که مجسمهٔ مزبور چه‌اثر شگرفی در اذهان مردم‌گذاشته است جلسه‌ای با شرکت آنها تشکیل داد واین راز را بازنمودکه مجسمهٔ موردنظر وستایش

Marfat.com

آنهاروزی پاشویه‌ای‌طلائی بوده‌که‌درآن پامی‌شسته، ادرارمی‌کرده‌و تف‌انداخته‌اند. وی در دنبالهٔ اظهارات خود گفت وضع من نیز درست به مثابهٔ این مجسمه است روزگاری فقط آدمی معمولی بودم واکنون پادشاه هستم وبه‌همان قسم‌که آن‌پاشویه را در هیأت وشکل جدید قدر واحترام می‌گذارید باید مرا نیز تحسین وتعظیم‌کنید. بدین منوال مصریان ترغیب شدندکه قید سروری وی را به‌گردن نهند.

وی کارهای خودرا بر شالودهٔ نظم وانضباط مبتنی ساخت. ازسحرگاه وقتی که بازارها پر از مردم بود وگاهی تا دل‌شب اوقات خود را صرف امور ارباب‌رجوع می‌کرد وبقیهٔ وقت خویش را به‌سرگرمیهای بیهوده وسبك می‌پرداخت، با دوستان خود میگساری وهرزه‌درائی می‌کرد. علاقه‌مندانش ازاین‌کارش آزرده شدند و به‌او توصیه کردندکه دررفتار خود تجدیدنظر کند واظهار می‌داشتند:این زیاده‌رویها کار شایسته‌ای نیست و باقدر ومقام پادشاهیت منافات دارد و درواقع بایـد تمام روز بر تخت سلطنت به امور پادشاهی بپردازی تا مصریان احساس‌کنند وجودبزرگواری برایشان فرمانروائی دارد و درآن صورت منزلت وعزت‌خواهی داشت، رفتار کنونی تو به هیچ روی برازندهٔ پادشاه نیست . آمازیس پاسخ داد : تیراندازان به هنگام هدف‌گیری زه‌کمان را می‌کشند وبعداز تیراندازی آنراکنار می‌گذارند. زه‌کمانی که پیوسته‌کشیده شود خواهد شکست ودر هنگام ضرورت به‌کار نخواهد رفت. کار انسان نیز تابع همین قاعده است. آن‌کس‌که همیشه جدّی وسختگیر باشد و هیچ‌گاه به‌تفنن وتفریح نپردازد ناگهان درهم خواهد شکست وعارضهٔ سکته‌ای‌کار او را خواهد ساخت. چون من این‌حقیقت را می‌دانم وقتم رامیان انجام خدمت و برخورداری از تفریحات قسمت‌کرده‌ام.

می‌گویند آمازیس پیش از پادشاهی نیز در زنـدگی خصوصی خود بـه تفریح ومیگساری علاقهٔ بسیار داشته وهیچ‌گاه درکارها سختگیر نبوده ودر واقع هروقت که دستش به‌میگساری وخوش‌گذرانی نمی‌رسیده، حتی ازدست درازی به مال دیگران هم ابا نداشته وکسانی‌که مدعی بودند او مال ایشان راگرفته است اگر خودش اقرار نمی‌کرد موضوع رابه هاتف معبد ارجاع می‌کردند یك هاتف او را متعدی می‌شناخت ودیگری بی‌گناه می‌پنداشت در نتیجه هنگامی‌که بر تخت‌نشست به‌قدر ومنزلت خدایانی‌که او را از اتهام تعدی منزه شناخته بودند نظر چندان خوبی نداشت. ازاین‌رو به معابد آنها عطف توجهی نکرد وبر زیورهای آنها چیزی‌نیفزود وهرگز برای نذر وقربانی به‌این معابد قدم نگذاشت ویقین داشت‌که الهامات آنها

Marfat.com

اعتباری ندارد وشایستهٔ احترام نیست. برعکس خدایانی راکه به محکومیت اورأی داده بودند احترام بسیار می‌کرد زیرا پیشگویی آنها به حق بود وخدای حقیقی به‌شمار می‌رفتند.

اولین اقدامش این بودکه دروازهٔ بسیار زیبائی برای معبد آتنا در سائیس ساخت‌که از جهت عظمت و ارتفاع وجنس تخته سنگها از تمام ابنیهٔ دیگر برجسته‌تر بود. به‌این معبد مجسمه‌های بزرگ وابوالهولهای آدم‌نما اهداءکرد وبه‌منظور تعمیر آنجا تخته‌سنگهای بزرگ فراهم ساخت. اما آنچه بر حیرتم بیفزود اطاقی بود که آنرا با خالی‌کردن درون تخته‌سنگ عظیمی ساخته بودند. این تخته سنگ را از الفانتین آورده بودند وحمل آن تا اینجا سه سال طول‌کشیده بود و دوهزارنفر از صنف دریانورد به‌انجام آن‌کار موفق شده بودند. این اطاق در آستانهٔ معبد واقع شده است ومی‌گویند به‌این علت آنرا تا درون محوطه نبرده‌اندکه در موقع حمل آن‌کسی‌که در ساختن این اثر سهم عمده‌ای داشته باابراز درد و رنج ازمدت طولانی ومقدارکار طاقت‌فرسائی‌که در راه انجام آن‌صرف شده بود زبان به‌شکایت‌گشود. آمازیس این پیشامد را به‌فال بدگرفت واز حرکت دادن بیشتر آن خودداری‌کرد. روایت دیگر اینست‌که بدان‌جهت آنرا در بیرون‌جاگذاشته‌اندکه یکی از افرادی‌که در حمل آن دست داشته زیرسنگ افتاده وله شده بود.

آمازیس به‌همهٔ معابد عمده، آثاری‌که از لحاظ عظمت چشمگیر بودفرستاد به‌خصوص باید تصویری راکه هفتادوپنج پا درازا داشته ودر جلوخان‌معبدهفستوس در منفیس قرار دارد خاطرنشان کنم. برهمین پایگاه دوشمایل دیگری ساخته شده از سنگ اتیوپی در دوجناح معبد قراردارد‌که ارتفاع هریك بیست‌پا می‌باشد. و نیز از کارهای چشمگیر آمازیس ساختن معبد بزرگ وجالب‌توجه ایسیس در منفیس است.

می‌گویند دوران پادشاهی آمازیس دورهٔ رفاه مادی بی‌نظیر مردم درمصر بوده‌است. برکات فراوان رودخانهٔ نیل‌آن سرزمین ومردمش راشامل شده و تعداد کلیهٔ شهرهای مسکون وآباد بالغ بر بیست‌هزار بوده است. آمازیس مبتکر رسم‌و قاعدهٔ بسیار قابل تحسینی شده‌که سولون نیز آنرا اقتباس ودر آتن جاری ومقرر ساخته‌که هنوز هم‌باقی است وآن‌رسم این‌بوده است‌که هرفردی باید هر ساله نزد شهربان یافرماندار ولایت اقامتگاه خود رفته منبع درآمد و وسیلهٔ معاش‌خویش را اعلام‌کند ودرصورت قصور از آن‌کار یا عجز در اثبات این مطلب‌که عایداتش از راه درست تحصیل شده است به مجازات اعدام محکوم می‌شد.

Marfat.com

آمازیس نسبت به یونانیها لطف وعنایت خاصی داشت‌وامتیازاتی هم به‌ایشان داده بود . عمده‌ترین اهدائی او، نوکراتیس[۱۶۴] است وآن‌جا محلی بوده برای اقامت کسانی‌که می‌خواستند در مصر بمانند ونیز برای سوداگران یونانی‌که طالب اقامت دائمی‌نبودند قطعه‌زمینی اختصاص دادکه درصورت علاقه‌برای خودمعابدی بسازند. ازاین قبیل‌آثار آنچه بیش از سایر چیزها مورد استفاده قرارگرفت هلنیوم[۱۶۵] بود وآن با همکاری یونانیهای ساکن جزایر خیوس، تئوس وشهرهای فوکه،کلازومنه‌و دوریائیهای‌جزیرهٔ رودس‌وکنیدوس وهالیکارناسوس‌وفزلیس‌وائولیهای ساکن‌می‌تیلن فراهم آمد. معبد نامبرده یادگار تشریک‌مساعی این شهرها است وانتخاب سرپرستان معبدنیز برعهدهٔ ایشان بوده. امااهالی اکینوس معبدزئوس وسکنهٔسائیس پرستشگاه هرا ومیلطیها نیز معبد دیگری به نام آپولو ، برپا ساختند .

مراحم آمازیس نسبت به یونانیها

نوکراتیس در روزگار قدیم تنها بندر مصر بود وهرکس به بندر دیگر رودخانهٔ نیل کشتی می‌آورد با قید سوگند تعهد داشت ثابت‌کند که از ناچاری به‌آن کار پرداخته و سپس به‌مصب کانوپسیك تغییر لنگرگاه دهد و اگر باد مانع اقدام او می‌شد الزام داشت بار خودرا به وسیلهٔ قایقها از پیرامون دلتا عبور داده به نوکراتیس برساند و همین‌موضوع‌روشن‌می‌سازدکه بندر مزبور چه‌اهمیتی داشته‌است. هنگامی که آمفکتیونی‌ها[۱۶۶] پس از پیشامد حریق در معبد دلفی ، قرار گذاشتند به قیمت سیصد تالان آنجارا تعمیرکنند و برای جمع‌آوری اعانه از شهرهای مختلف استمداد کردند ، مبلغی که مصر برای این منظور پرداخت به هیچ‌وجه کمتر از سایر نقاط نبود.

پس‌از امضای معاهدهٔ دوستی واتحاد باشهر کورینه (شهریونانی‌نشین در مصر) آمازیس به عنوان نشانهٔ علاقهٔ خویش و یا فقط شاید از آن جهت‌که می‌خواست زنی یونانی اختیار کند معادل هزار تالان زاج به‌آنان داد و یونانیان مقیم مصر نیز بیست مینا پرداختند . زن مورد پسندش لادیس[۱۶۷] نام داشت . او دختر باتوس‌یا (چون روایات متعدد است) ارسه زیلوس یا کریتوپولیس از سرشناسان آن شهر بود. این زناشوئی نتیجه‌ای دربر نداشت چون هربار که‌شهریار بااو همخوابگی می‌کرد کاری از وی ساخته نبود درصورتی‌که با سایر زنان وضعی کاملاً[۶] طبیعی داشت. آن ناکامی چندبار تجدید شد تا بالاخره آمازیس به بانو اظهار داشت که لابد مرا افسون کرده‌ای در نتیجه جز مرگی نکبت‌بار راه نجات نداری . لادیس آن اتهام را عاجزانه

Marfat.com

انکار می‌کرد اما التماس او بیهوده بود واز خشم پادشاه هیچ نکاست . پس بانو درعین سکوت به‌درگاه آفرودیتا به حال رازونیاز به امید استمداد بایستاد وخواست که اورا همان شب از مرگ نجات دهد و نذر کرد که هرگاه زناشوئی طبق آرزوی او صورت پذیرد مجسمه‌ای به پیشگاه ربةالنوع کورینه تقدیم کند. این دعای او مستجاب شد . بانو ، آمازیس را کامروا ساخت و آن کامیابی چندین‌بار تکرار و رابطهٔ دو همسر به عشقی سوزان منجر شد . لادیس برای انجام نذر خود دستور داد مجسمه‌ای ساختند و آنرا به‌معبد شهر کورینه فرستاد که تا زمان من هنوز درآنجاست .

وقتی کمبوجیه برمصر دست یافت ولادیس راشناخت به‌او صدمه‌ای نرسانید بلکه به‌سلامت ، وآسودگی خاطر به شهر زادگاهش فرستاد .

آمازیس برای ابراز علاقهٔ خود نسبت به یونان هدایائی به معابد یونانی‌داد. به‌شهر کورینه مجسمهٔ طلائی ربةالنوع آتنا وتصویر خود را اهداء کرد. به‌معبد آتنا در جزیرهٔ لیندوس دو مجسمهٔ سنگی و یك سینه‌بندکتانی بسیار زیبا و به معبد ربةالنوع هرا در سائیس پیکرهٔ چوبی خود را فرستاد که تا روزگار من پشت در معبد دیده می‌شود . این هدایا نشانهٔ نهایت علاقهٔ و دوستی او نسبت به پولیکرات فرمانروای سابق جزیرهٔ ساموس بودهرچندکه این هدایابه‌منظور خاصی ارسال نشده بود و برطبق سنت و سابقه آنها رابه‌معبد آتنا فرستاده بود. ایـن معبد به وسیلهٔ دختر داتوس که هنگام فرار از جلو پسران اگیب‌توس از آنجا عبور می‌کرد ساخته شده بود . آمازیس اولین کسی بود که بر جزیرهٔ قبرس دست انداخت و آنجارا به پرداخت غرامت و باج مجبور ساخت .

پایان کتاب دوم

Marfat.com

حاشیه‌های کتاب دوم

* درتابستان ۵۳۰ ق . م .

۱ - Phrygia ناحیه مرکزی وشمال‌غربی آسیای صغیر درعهد باستان ، Ankyra (آنکارا) شهر عمدهٔ آن وبرطبق افسانه‌هائی کانون اصلی نوع بشر بوده است . م .

۲ - Becos این‌کلمه درسایر لهجه‌هـای یونانی نیزهست وبه معنی خوراکی است (لارنس حاشیه صفحهٔ ۱٤٤) .

۳ - تبس (= وسی) Thebes یکی ازپایتخت‌های مشهور قدیمی مصر برکرانهٔ شرقی نیل درجنوب .

* هرودوت کلمهٔ خدا را برابر زئوس «زاوش» مظهر عرش‌اعلی وگنبد نیلگون‌که رسم وشعارآریائیان بوده ، معادل ژوپیتر (ستارهٔ مشتری) وپروردگار عالم ، به‌کار برده است . ازحکیم سنائی است :

فلك ششم است زاوش را که دهنده‌است دانش وهش‌را . م

٤ - من - منس Min (=Mene) منفیس پایتخت مصر درقدیم به نام او بوده است . م

٥ - Serbonis

٦ - Phathom (مقیاس طول دریائی معادل ۱.۸۳۰ متر . م) .

۷ - Plinthine

۸ - Casius

۹ - Schoeni جمع‌کلمهٔ Schoenus برابر با ٦۰ استاد یا (تقریباً ۷ میل ، است . م) .

۱۰ - Stadia درحدود ۱۸۰ متر . م .

۱۱ - Olumpus کوه مقدس ، مقرّ خدایان .

۱۲ - Physa

۱۳ - Arabian Gulf (درقدیم بحراحمر را خلیج عربی می‌خوانده‌اند . م) .

۱٤ - Troy = تروپا .

۱٥ - Teutherania

۱٦ - Ephesus (افیسوس درجنوب غربی ترکیه برساحل دریای اژه . م) .

۱۷ - Maeander (درمغرب آسیای صغیر) .

* دلتا زمین ساحلی سه‌گوش بین مصب دوشاخهٔ یك رودخانه است . م .

۱۸ - Moeris

۱۹ - Cercaserous

۲۰ - Canopus

۲۱ - Sebenius

۲۲ - Saitic

۲۳ - Mendesian منسیها

۲٤ - Sebenytus

۲٥ - Bolbythine

۲٦ - Bocolic

۲۷ - Ammon

۲۸ - Marae

* درزمان قدیم ، ساحل اقیانوس هند درجنوب مصرکنونی ، تا مدیترانه درشمال ، سرزمین بهناور لیبی (لوبی) نامیده می‌شده است . م .

* Homerus (شاعر یونانی قرن هشتم قبل‌ازمیلاد) .

* Cyrene کورینه - سیرنائیك .

۲۹ - Tachomso

Marfat.com

۲۰ - Meroe
۲۱ - Asmach
۲۲ - Daphnae
۲۳ - Mareh
۲٤ - Nasmonianns
۳۵ - **Syrtis** (سورتیس) .
۳٦ - **Celts** سکنهٔ آریانژاد قدیمی دراروپای مرکزی وغربی . م .
۳۷ - **Istria** درروسانی حالیه .
۳۸ - Synesis
۳۹ - Trietieum spelta (نوعی گندم امریکائی) .
٤۰ - Epaphus
٤۱ - Apis
٤۲ - درکتاب سوم شرح داده است . م .
٤۳ - Isis
٤٤ - Io
٤۵ - Prosybitis
٤٦ - Atarbechis
٤۷ - Aphrodite
٤۸ - Osiris
٤۹ - Mendes
۵۰ - Hercles یا Hercules (ربةالنوع هرا)قهرمان‌اساطیری یونان فرزند زئوس پروردگار.
۵۱ - Amphitryon
۵۲ - Poseidon (خداوند اقیانوسها) .
۵۳ - Discuri
۵٤ - Thasos
۵۵ - خدای جنگلها **Pan** .
۵٦ - Mendes=Min
۵۷ - **Melampus**
۵۸ - اموتیون **Amythion** .
۵۹ - Cadmus
٦۰ - اهل **Tyre** صور درفنیقیه .
٦۱ - "Graces"
٦۲ - Nereides

* خدایان دوازده‌گانه‌که برطبق افسانه‌های یونانی باهم درکوه اولمپ مقرّ داشتند :

۱ - زئوس (**Zeus**) (زاوش) پدرخدایان وآدمیان. فرمانروای‌آسمان وصاحب‌اختیارموجودات‌آسمانی.
۲ - پوزیدون (Poseidon) برادر زئوس وفرمانروای دریاها .
۳ - آپولو (Apollo) خدای خورشید وموسیقی .
٤ - ارس (Ares) خدای جنگ .
۵ - هرمس (Hermes) پیامبر خدایان سه پا وبالدار، حامی تجارت وسرپرست ارواح مردگان .
٦ - هفستیوس (هفاستوس (Haephestius)) رب‌النوع‌کارگران فلز .
۷ - هرا (Hera) زن زئوس وربةالنوع زناشوئی .
۸ - آته نا (Athena) که ازمغز زئوس برآمده وخدای دانش وخرد ونگهبان شهرهاست .

Marfat.com

۹ - آرتمیس (Arthemis) ربةالنوع جنگل وشکار .
۱۰ - هستیا (Hestia) ربةالنوع زندگی خانوادگی که هربانوی خانه‌دار محرابی به‌نامش‌داشته.
۱۱ - دمیتر (Demeter) **ربةالنوع کشت وکار.**
۱۲ - افرودیتا (Aphrodita) که ازکف امواج برآمده وربةالنوع زیبایی وتقوی بوده است . م .
۶۳ - Dodona
۶۴ - Hermes
۶۵ - Cabeiri گروهی ازخدایان افسانه‌ای یونانی ، شاید ازاصل فریژی‌که درآسیای صغیر وجزایر مجاور آنجا ودرشمال یونان پرستش می‌شده‌اند ومایهٔ برکت‌کارکشت وکشاورزی بودند . م .
۶۶ - Samothrace
* Hessiod قرن هشتم پیش‌ازمیلاد .
۶۷ - Bubastus
۶۸ - Demeter
۶۹ - Leto
۷۰ - Buto
۷۱ - Ares
۷۲ - Papermis
۷۳ - Caria ولایت جنوب غربی آسیای صغیر .
۷۴ - Ares
۷۵ - The phoenix
۷۶ - Lepidotus
۷۷ - Fox-goose
۷۸ - Linus
۷۹ - Maneros
۸۰ - Orphic
۸۱ - Bacchis
۸۲ - Chemnis
۸۳ - Danau
۸۴ - Linecus
۸۵ - Kiki
۸۶ - Pthieus
۸۷ - Achaeus
* Sesostris (ستوسرت) .
۸۸ - Hephaestus
۸۹ - Moeris

* همین تصویر برسنگ را این‌جانب درتابستان سال۱۳۵۵درخط سیر خود از افر(افسوس) به ارمیر درهمانجا دیدم وبرای سیّاحان چیز بسیار جالب توجهی است . مترجم .

۹۰ - Pheroh
۹۱ - Proteus
۹۲ - Tyndareus
۹۳ - Thonis
* Stranger
۹۴ - شاعر باستانی یونان Homer (۱۲۰۰ یا ۸۵۰ قبل ازمیلاد) .
۹۵ - Ilyad

Marfat.com

۹۶ - Deeds of Dioned

۹۷ - Odyssey

۹۸ - Thon

* Menelaus پادشاه اسپارت . م .

۹۹ - Sypria (سوپریا) .

۱۰۰ - Troad ناحیه شمال شرقی آسیای صغیر که مردم تروپا برآنجا استیلا داشتند .

۱۰۱ - Rhamsinitus (رمس) .

۱۰۲ - Hades دوزخ .

۱۰۳ - Cheops خوفو .

۱۰۴ - Chephren (خفرع) .

۱۰۵ - Asychis ازوخیس

۱۰۶ - Rhodopis

۱۰۷ - Thrace

۱۰۸ - Iadmon

۱۰۹ - Hephaestopolis

۱۱۰ - Aesop

۱۱۱ - Charaxus

۱۱۲ - Saypho سوفو

۱۱۳ - Archidice

۱۱۴ - Anysis انوزیس

۱۱۵ - Sabacos (همان Sabakyo مشهور ویکی ازپادشاهان خاندان نولیان ۷۲۵ - ۶۶۷ قبل ازمیلاد بوده) .

۱۱۶ - ستی Sethos (Sethi=)

۱۱۷ - امورتوس Amyrtaeu

۱۱۸ - Elbo

۱۱۹ - Anysis

۱۲۰ - Piromis (جنتلمن) .

۱۲۱ - Horus

۱۲۲ - Osiris

۱۲۳ - Apollo

۱۲۴ - Typhon (قهرمان افسانه‌ای : طبق اساطیر یونانی او فرزند طرطروس وکرهٔ ارض بودکه سعی‌کرده بود المپوس یعنی‌کوه مقدس یونانیها را مسخر سازد ولی زئوس اورا ازعرش به‌زمین انداخت سپس درزیرکوه آتنا مدفون شد . م) .

۱۲۵ - Semele (طبق‌افسانه‌های یونانی دخترکدموس پادشاه تبس و زنش هارمونیا ربةالنوع زمین (کرهٔ ارض) .

۱۲۶ - Cadmus

۱۲۷ - Alemene

۱۲۸ - Penelope

Marfat.com

۱۲۹ - Nysa

۱۳۰ - The Labyrinth

۱۳۱ - Epheseus ناحیهٔ تاریخی بسیار جالب توجهی است درهفتادکیلومتری جنوب ازمیر برساحل دریای اژه وازجاهای بسیار دیدنی دنیا است . به واسطهٔ وضع طبیعی ممتازی‌که داشته‌کانون سه چهار تمدن عهد قدیم ازدورهٔ لیدیها وهخامنشی‌ها وزمان اسکندرمقدونی وسپس دولتهای روم غربی وشرقی بوده است . ازلحاظ وسعت محل وعظمت وتنوع آثار تاریخی شاید درمیان تمام آثار باستانی بی‌نظیر باشد ، چنانکه می‌گفتند هیأتی اتریشی مشغول تعمیر بنای باشکوه‌کتابخانه رومی آنجا بوده‌اند . م .

۱۳۲ - Samos نزدیك‌ترین جزیرهٔ یونانی به‌خاك اناطولی ومقابل افزوس ، کنـار بندر جدید کوشاداسی واقع شده‌است . این جزیرهٔ بسیارزیبا دردورهٔ هخامنشی غالباً درتصرف‌ایران ومورد‌توجه ورفت‌وآمد پارسیان بوده است . درتابستان ۲۵۳۵ درراه افزوس دو روز دراین جزیره زیبا وبسیار آرام اقامت‌کردم . م .

۱۳۳ - Minae

۱۳۴ - Sardanapalus

۱۳۵ - Sabaco

۱۳۶ - Necos

۱۳۷ - Leto

۱۳۸ - Sebennytic

۱۳۹ - Chemmis

۱۴۰ - Aechylus اخولوس .

۱۴۱ - Azotus

* همچنین یونانیان واعراب نیز همسایگان خودراکه زبان متفاوتی دارند عجم نامیده‌اند وروسها درقرن‌گذشته اتریشیهای آلمانی زبان را نمسه (گنگ ولال) می‌گفتند . م .

۱۴۲ - Magdolus

۱۴۳ - Psamis

۱۴۴ - Elis

۱۴۵ - Apri-es

۱۴۶ - Patarbemise

۱۴۷ - Calasirians

۱۴۸ - Hermotybians

۱۴۹ - Bosiris

۱۵۰ - Prosopitis

۱۵۱ - Natho

۱۵۲ - Aphetis

۱۵۳ - Athribis

۱۵۴ - Pharbaetus

۱۵۵ - Thmius

۱۵۶ - Onaphis

۱۵۷ - Anysis

۱۵۸ - Mycephoris

۱۵۹ - Arurae (معادل ۱۰۰ ارپنت مربع مصری یا ارپنت ساموسی است) .

۱۶۰ - Wheel

۱۶۱ - Delos

Marfat.com

١٦٢ - Thesmmophoria
١٦٣ - Danaus

* الفنتين نزديك تبس بركرانه نيل .

١٦٤ - Naucratis
١٦٥ - Hulnium
١٦٦ - Amphiction
١٦٧ - Ladice

Marfat.com

کتاب سوم ـ ثالیا

لشکرکشی کمبوجیه به‌مصر*

در پادشاهی آمازیس، کمبوجیه پور کوروش باسپاهی عظیم، شامل اقوام گوناگون امپراتوری خود و ازآن جمله ایونیها[1] و آئولیها[2] به مصر لشکر کشید. می‌گویند ماجرای زیر از موجباتی بوده‌است‌که پادشاه رابه‌آن‌کار برانگیخت**. کمبوجیه سفیری نزد آمازیس فرستاد و از او خواست بهترین چشم پزشك مصری را برای احتیاجی که پیش آمده بود روانهٔ ایران کند*** پزشکی که انتخاب و فرستاده شده بود به قصد انتقامجوئی که او را از شهر و دیارش دور کرده بودند، کمبوجیه را برآن داشت که دختر آمازیس را خواستگاری کند، زیرا می‌دانست که این تقاضا فرعون مصر را کاملا درمحظور می‌انداخت و امتناع از آن کار نیز روابط او و کمبوجیه را تیره می‌ساخت. پادشاه طبق این پیشنهاد رفتار و برای انجام‌منظور قاصدی روانهٔ مصر کرد. آمازیس که‌از سطوت‌دولت ایران‌بیمناك بود و نیز می‌دانست که کمبوجیه دخترش را به‌قصد نکاح نمی‌خواسته بلکه قصدش وارد کردن دختر در حرمسرای خود بود. دچار وضع بغرنجی شد و توانائی جواب خواه مثبت یا منفی نداشت. درهمان روزها دختری رعنا وزیبا به‌نام نی‌ته‌تیس[3] فرزندآپری‌یس[4] پادشاه پیشین مصر، تنها فردی از آن خاندان بودکه هنوز در دربار مصر می‌زیست.

پس‌از اندیشهٔ طولانی آمازیس درصدد برآمد این دختر را درجامه‌های فاخر و آراسته، به‌عنوان فرزند خویش روانهٔ ایران سازد. چندی بعد ازآن، روزی

Marfat.com

کمبوجیه دخترك رابه‌نام خانوادگی‌اش فراخواند. اوعرض‌کرد، اعلیحضرتا نمی‌دانید که آمازیس چگونه پادشاه را فریب داده است. او مرا درلباس فاخر به‌جای دختر خویش به‌پیشگاه فرستاده، من دختر او نیستم، آپری‌یس پدر من است که ولینعمت آمازیس بود. او مصریان را ضد پدرم برانگیخت و اورا به قتل رسانید.

بنابر روایت پارسیان، شنیدن این اخبار و اطلاع از سبب اختلاف و نقار بین دو رقیب که بدین ترتیب فاش شده بود مایهٔ خشم کمبوجیه پسر کوروش وعزم لشکرکشی او به‌مصر شد. از سوی دیگر مصریها مدعی‌اند که خود کمبوجیه فرزند نی‌ته‌تیس دختر آمازیس بوده است و بنابـراین مصری است؛ زیرا به گفتهٔ ایشان کوروش، دختر آمازیس راخواستگاری کرده بود نه‌کمبوجیه. ولی این ادعا بیجاست زیرا چنانکه خود مصریان بیش از دیگران با قوانین پارس آشنائی دارند امکان نداشت از این نکته غافل باشند که تا وارث قانونی هست فرزند دورگه در زمینهٔ جانشینی حقی ندارد. وانگهی کمبوجیه فرزند کساندانه دختر فرنـه‌اسپه یکی از بزرگان خاندان هخامنشی بود نه پسر این بانوی مصری. در واقع مصریها دراتتساب خود به کوروش اصرار می‌ورزند تا حقیقت را دگرگون و ادعای خویش را معتبر جلوه دهند.*

روایت دیگری نیز شنیده‌ام که از لحاظ منٔ بی‌اعتبار می‌نماید، به عبارت دیگر می‌گویند یکی از بانوان پارسی به اندرون شاهی رفته بود و از دیدن‌جوانان رشیدی که درکنار کساندانه فرا ایستاده بودند ستایش بسیار نمود. کساندانه کـه نسبت به نیته‌تیس حسادت می‌ورزید پس از شنیدن تعریف‌های آن بانو گفت : با وجود فرزندان برومندی که دارم بازکوروش نسبت به‌من بی‌اعتناست وتمام توجهش معطوف به حال زنی است که از مصر آورده‌اند. دراین حین‌کمبوجیه ارشد دوبرادر با لحنی شگفت‌آور اظهار داشت: «مادرجان وقتی به سن و سال مردی برسم به‌خاطر مادرم مصر را تارو مار خواهم کرد». کمبوجیه فقط ده ساله بود که زنان حرمسرا را با این وعده و وعید خویش متحیر ساخت و هیچ وقت هم قول خود را فراموش نکرد، زیرا تا به سن و سال بلوغ رسید به مصر لشکر کشید.

علاوه برموجبات مزبور علت دیگری‌هم وجود داشته‌که در اقدام‌لشکرکشی کمبوجیه به‌مصر بی‌اثر نبوده است. یکی از مزدوران جنگی یونانی فانس° نام اهل هالیکارناسوس که سرباز باهوش و دلیری بود، چون ازوضع خوددر لشکرآمازیس خشنود نبود به وسیلهٔ کشتی از مصر فرارکرد و می‌خواست خودرا به دربارکمبوجیه

Marfat.com

برساند و اطلاعاتی بدهد، و چون از نظر فرماندهی نیز منزلتی داشته و راجع به اوضاع و احوال داخلی مصر وارد بوده است آمازیس دستور اکید صادرکرددستگیر و نابودش کنند. پس یکی از درباریان مورد اعتماد خویش را در کشتی جنگی به تعاقب‌او فرستاد وفانس در بین‌راه دستگیر شد،اما بازبه‌مصر نیامد، زیرا نگهبان‌های خود را مست و اغفال و به‌ایران فرار کرد. درست در همان حین و حالی که‌کمبوجیه اشتیاق بسیار در لشکرکشی به‌مصر داشت و سرگردان بود که لشکر خود را چگونه ازصحرای عربستان (فلسطین وسوریه) عبور دهد. وقتی فانس به حضور آمد، نه فقط تمام اسرار آمازیس را نزد کمبوجیه فاش کرد ، بلکه او را رهنمون شد که چگونه به وجهی مطلوب سپاه خود را از وسط عربستان عبور دهد. وی پیشنهاد کرد پادشاه سفیری نزد سلطان عربستان گسیل دارد و برای لشکریان خوددرخواست عبور بی‌مزاحمت کند.

تنها راه ورود به خاك مصر همانست که از فنیقیه به سامان غزه* معروف به‌فلسطین در قلمرو شام می‌رسد. از غزه شهری که در وسعت از ساردس کمتر نیست تا حوالی‌ینی‌سوس[6] قلمرو سلطان عربستان است. در آنجا دریاچهٔ سربونیس[7]که‌آبش نزدیك کوه کسیوس[8] به‌دریا می‌ریزد، قلمرو سوریه محسوب می‌شود. ساحل این دریاچه که معروف است که قبر طیفون[9] در آن حوالی است ابتدای سرزمین مصر می‌باشد. تمام آن ناحیه بین ینی‌سوس ازیك طرف و کوه کسیوس از طرف دیگر بیابان عظیمی است که عبور از آن درمدتی کمتر از سه روز مقدور نیست.

در این‌جا موضوعی را خاطرنشان می‌کنم که فقط عده‌ای معدود ازمسافرانی که به‌مصر می‌روند در آن‌باب اطلاع دارند. در سراسر سال از همهٔ نقاط یونان و همچنین فنیقیه در ظرفهای سفالین شراب به‌مصر می‌آورند، با وجود این حتی یك کوزهٔ خالی در همهٔ آن سرزمین یافت نمی‌شود. سئوال بدیهی این خواهد بود پس آن کوزه‌ها در کجاست؟ که من در زیر شرح می‌دهم. کلانتر هر شهر و دیار دستور دارد تمام آن کوزه‌ها را جمع‌آوری کرده به منفیس بفرستد و سکنهٔ آن شهر هم موظف‌اند این کوزه‌ها را پراز آب کرده به‌کویر شام بفرستند و بدین منوال هر کوزه تازه شراب که وارد مصر می‌شود محتوی آن خالی و خود ظرف به سوریه ارسال می‌گردد تا ضمیمهٔ کوزه‌های سابق شود. پارسیان پیش از تسخیر مصر ، زود این شیوهٔ انبار کردن آب‌را در صحرای عربستان تدبیر کردند تا عبور از میان آن سرزمین میسر باشد. اما راجع به دوره‌ای‌که مورد توجه ماست آبی در آنجا وجود

Marfat.com

نداشت . پس کمبوجیه پیشنهاد فانس ، دوست هالیکار ناسوسی خودرا به‌کار بست و سفیری نزد سلطان عربستان روانه و پیشنهاد عبور بی‌مزاحمت کرد. این تقاضا مورد قبول واقع و تعهدات متقابل مبادله شد**

هیچ قومی بیشتر از اعراب به عهد و پیمان خویش پابند نمی‌باشند. وقتی که دو نفر می‌خواهند عهد و قراری بین خود بگذارند نفر سومی را در این کار واسطه و شاهد قرار می‌دهند او بین طرفین متعاهد می‌ایستد و با سنگی لبه‌تیز کف دست آن دو را نزدیك انگشت میانه می‌خراشد سپس تکه‌ای از جامهٔ هردو را به خون آغشته، سنگ پاره را که بین متعاهدین نهاده‌اند خون‌آلود و در آن حین نام دیونیسوس[۱۰] و اورانیا[۱۱] را یاد می‌کند. آن‌گاه متعهد اصلی، طرف مقابل، خودی یا بیگانه را منوط به‌مورد، به دوستان خود معرفی می‌کند و ایشان خود را شاهد و شریك تعهد می‌شمارند. خدایانی که اعراب دارند دیونیسوس و اورانیاست ایشان موی سر خویش را گرد می‌تراشند و می‌گویند سرتراشیدن نشانهٔ دیونیسوس‌پرستی است که به‌زبان ایشان اورتالت[۱۲] و اورانیاالات[۱۳] نامیده می‌شود.

پس‌از آنکه امیر عربستان باسفیر کمبوجیه عهد معاضدت بست، نقشه‌ای که او در زمینهٔ همراهی به‌لشکر عازم مصر اندیشید این بود که مشکهایی از پوست شتر فراهم و آنها را پراز آب و برتمامی شتران که در اختیار داشت بار کند وروانهٔ صحرا سازد تا سپاه شاهی از راه برسد . این قول در هرحال روایت قابل قبول آن ماجرا است .

قول دیگری نیز هست که شرح خواهم داد اما باور کردنش آسان نیست طبق این روایت سلطان از پوست گاو و سایر پوستها که به‌هم وصل کرده بود لوله دراز از کوریس[۱٤] رودخانهٔ بزرگی در عربستان که به دریای احمر می‌ریزدمخزنهایی فراهم ساخته به‌وسیلهٔ این لوله‌کشی آب را به سه انبار عظیم بین رودخانه تا کویر، مسافتی در حدود دوازده روز راه بردند.

پسامتیخ (سوم) پسر آمازیس در دشت پلوزیوم مقابل دهانهٔ (شرقی. م)نیل جبهه بیاراست و ورود کمبوجیه را انتظار می‌کشید. آمازیس پیش از آغاز این لشکرکشی وفات یافته بود . وی چهل‌وچهار سال سلطنت کرد و طی آن مدت هیچ‌گونه پیشامد ناگواری درزندگیش اتفاق نیفتاد. جسد اورا مومیایی‌و درمزاری که خودش در معبد آتنا درشهر سائیس[۱۵] ساخته بود دفن کردند. در دورهٔ پادشاهی جانشین او ، پسامتیخ واقعهٔ فوق‌العاده‌ای رخ داد و در شهر تبس باران آمد که

Marfat.com

برطبق روایات اهالی آنجا سابقه نداشت و دیگر هم این واقعه پیش نیامد . در مصر علیا باران نمی‌آید اما در آن موقع رگباری فرو ریخت.*

ایرانیان از کویر عبور کرده مقابل لشکر مصری جبهه ساختند . پیش از شروع نبرد، مزدوران جنگی یونانی و گروهی که از ولایت کاریا که در لشکر مصر خدمت می‌کردند در اثر خشم ناشی از کارفانس که بیگانگان را علیه مصربرانگیخته بود نقشهٔ اقدام وحشت‌انگیزی ضد او کشیدند. ایشان فرزندان او را که در مصر مانده بودند دستگیر ساخته به‌اردوگاه آوردندو انجام‌کار را نیز قسمی ترتیب‌دادند که حتی‌الامکان پدر اطفال ناظر ماجرا باشد. آن‌گاه در وسط میدان طشتی بین دو لشکر گذاشته کودکان را یک‌یک براین ظرف سربریدند. وقتی آخرین نفر کشته‌شد چریکها در آن ظرف پرخون آب و شراب ریخته همگی از آن نوشیدند سپس زدو خورد آغاز و جنگ مغلوبه شد. تلفات دوطرف بسیار سنگین بود و مصریان ناچاربه عقب‌نشینی شدند.

در محلی که آن پیکار اتفاق افتاد استخوانها هنوز در آنجا از هرطرف‌فرا ریخته بود. استخوان پارسیان در یک‌سو و اسکلت مصریان در طرف دیگر به‌همان صورتی که اصلا هم از یکدیگر جدا بودند و دیدم که جمجمه‌های افراد پارسی نرم و نازک بود و با ضربت دانه‌ریگ سوراخ می‌شد ولی برخلاف آن ، جمجمهٔ مصریها به‌قدری سخت ومحکم بود که حتی با ضربت سنگ نمی‌شکست. من از اهالی مطلب شگفت‌انگیزی شنیدم به من می گفته‌اند و می‌توان قول آنها را باور داشت که‌دلیلش این بوده است که مصریان از کودکی سر خود را می‌تراشند بدین سبب استخوان جمجمهٔ ایشان در اثر تابش آفتاب سفت و سخت می‌شود و به همین مناسبت طاسی سر در مصر از همه‌جا کمتر است. نرمی استخوان سرپارسیان نیز ناشی از همین اصل و قاعده است چه ایشان همواره کلاه برسر می گذارند تا سر خود را از تابش آفتاب مصون دارند. این جریان را خودم نیز درپاپرمیس[۱۶] دیده‌ام در همان رزمگاهی که پارسیان به‌سرداری هخامنش پسر داریوش به‌دست اینا روس فرماندهٔ لیبیائی تارومار شده بودند.

مصریها پس از شکست ، سراسیمه فرار کردند و به درون شهر منفیس پناه بردند و دروازه‌ها را بستند. کمبوجیه آنها را به تسلیم و صلح دعوت کرد و یک‌نفر جارچی پارسی از راه رودخانه درکشتی میلطی جلو فرستاد. اهالی شهر وقتی‌دیدند که کشتی راست تا قلب شهر به‌سوی ایشان پیش می‌آید یورش برده کشتی را درهم

Marfat.com

شکستند و سرنشینهای آن را پاره پاره‌کردند و قطعاتی از بدن کشتگان را به‌درون شهر بردند . کمبوجیه منفیس را درحصار گرفت و شهر به‌زودی تسلیم شد . سکنهٔ لیبی ، کشور همجوار ، از شنیدن سرگذشت مصریان به وحشت افتاده بدون هیچ‌گونه مقاومتی تسلیم شده تعهد کردند که باج بدهند و هدایایی تقدیم کنند . ترس مشابهی اهالی کورینه[۱۷] و برقه[۱۸] را ناگزیر ساخت که از آنان پیروی کنند . کمبوجیه آنچه را که مردم لیبی تقدیم کرده بودند با نهایت بزرگواری پذیرفت ولی برعکس تقدیمی اهالی کورینه را با تحقیر تلقی کرد که به‌نظر من علت آن قلت مبلغ بوده چون فقط ۵۰۰ مینا (تقریباً دویست لیره . م) فرستاده بودند ، کمبوجیه آن مبلغ را در حالت خشم با دست خود جلو سربازان ریخت .

پس ازده‌روز چون‌کمبوجیه می‌خواست‌که پسامتیخ فرعون مصررابیازماید. ومعلوم سازد او چگونه آدمی است (درآن موقع فقط شش ماه از سلطنت وی گذشته بود) او وسایر مصریان را مجبور ساخت از جایگاهی درحومهٔ شهر ناظر صحنه‌ای باشندکه با قصد اهانت به‌ایشان تمهید شده بود. نخست دخترش را درجامهٔ کنیزان سبو در دست عبور دادند تا از شهر آب بیاورد و سایر دختران یعنی‌اعیان‌ـ زادگان‌را نیز درهمان‌وضع‌وحال‌همراه اوفرستادند. وقتی‌که‌این دختران ازجلوجایگاه پدران خود که شاهد وضع فلاکت‌بار ایشان بودند عبور می‌کردند زار می‌گریستند و اشك ازچشمان پدران آنان جاری شد و همگی مگر پسامتیخ از وضع وهن‌آوری که فرزندان آنها دچار شده بودند به گریه افتاده می‌نالیدند اما پسامتیخ ، بعد از نگاهی ، شرمسار وخاموش سردر زیر انداخت .

دختران سبو در دست عبور کردند ، به اتفاق دوهزار دختران هم سن وسال خود، باریسمانی درگردن، درازای‌کشتار میلطیها در منفیس و درهم‌شکستن‌کشتی، به‌جایگاه اعدام می‌رفتند ، چراکه داوران شاهی رأی داده‌بودند به‌جای هرنفرپارسی ده‌تن از نجبای مصری فدا شوند . پسامتیخ ناظر این صحنه بود و می‌دید که پسرش را نیز برای اعدام می‌برند ولی هر چند سایر مصریان که در کنارش نشسته بودند اشك می‌ریختند و با حرکات گوناگون بدبختی خودرا نشان می‌دادند او فقط همان رفتاری‌راکردکه ازمشاهدهٔ حال غم‌انگیز دخترش کرده‌بود . در همان هنگام مردی سالخورده از جلو پسامتیخ فرزند آمازیس عبور کرد که روزگاری دوست فرعون و همسفرهٔ او بود و بعداً ثروت ومالش از دست رفت وکارش به گدائی کشید و اکنون از سربازان صدقه می‌خواست . پسامتیخ از دیدن آن صحنه به گریه افتاد

Marfat.com

و پیرمرد را به‌نام خوانده ازشدت غم‌وپریشانی بر سر خود زد. قراولان شاهی در آنجا حاضر ومأموربودند شرح رفتار پسامتیخ‌را، درحین عبوراسیران گزارش‌دهند.

کمبوجیه از شنیدن خبر ماوقع به‌حیرت افتاد پس‌کسی نزد پسامتیخ فرستاده علت پرسید قاصد اظهار داشت «کمبوجیه ، سرور تو می‌پرسد چگونه وقتی دخترت را با حالت فلاکت دیده بودی و پسرت را که پای دار می‌بردند مشاهده کردی‌چیزی نگفتی و اشکی نریختی ولی با ابراز رنج و غم خویش ، مرد مستمندی را سرافراز کردی ، همان‌کسی‌که گویا قرابتی هم با تو ندارد . او پاسخ داد ای فرزند کوروش در آن هنگام بدبختی من ازحد گریه وزاری افزون بود ، اما به خاطرپریشانی دوستم گریستم،کسی‌که روزی مال ومنال فراوان داشت واکنون در سرپیری‌کارش‌به‌گدائی افتاده است .

بزرگواری پارسیان

وقتی این جواب به عرض شاه رسید رفتارش را تأیید کرد . مصریها روایت می‌کنند کرزوس که در این لشکرکشی همراه کمبوجیه بود از شنیدن آن داستان به گریه افتاد و ایرانیانی را که حاضر بودند گریه دست داد و خود کمبوجیه را دل بر او بسوخت چون بی‌درنگ فرمود از کشتن پسر پسامتیخ صرف‌نظر شود و خود اورا به‌حضور بیاورند . بدبختانه مأموران دیر رسیدند ونجات جوانك میسر نگردید ولی پسامتیخ به خدمت آمد واز آن پس در دربار کمبوجیه با عزت واحترام زیست. درواقع اگر او با ابرازحزم و دانائی از فتنه‌انگیزی اجتناب‌کرده بود کاملاً امکان داشت که حکومت مصر را بازیابد و با عنوان والی در آنجا فرمانروائی کند زیراکه ایرانیان رسمی دارندکه نسبت به فرزندان سلاطین مخلوع رعایت قدر و احترام کنند و حتی باوجود سرکشی پدران زمام اموررا به دست فرزندان ایشان سپارند . قوانین فراوانی وجود دارد که دال بربلندنظری ایرانیان بوده است از جمله در یکی داستان تانیراس پسر ایناروس اهل لیبی است که اجازه یافت جانشین پدر خود شود. پوزیراس فرزند آمیراتوس نمونهٔ دیگری است. به‌او نیزفلسروپدرش واگذار شد و تمام آن رفتار مدارا با وجود این حقیقت بود که کسی بیش از ایناروس به امیراتوس موجب لطمهٔ کار پارسیان نشده بود . باری پسامتیخ ازفتنه‌انگیزی دست نکشید و همواره برضد ولینعمتان ایرانی خود تحریکات می‌کرد وچنانکه سزای او بود به مجازات رسید . وی درحینی که مصریان را ترغیب به شورش می‌کرد دستگیر

Marfat.com

شد وهمین‌که درنظر کمبوجیه گناهش به ثبوت پیوست مجبورش کردند خون گاو نر بنوشد و زود جان داد .

در این موقع کمبوجیه منفیس را ترك و به‌قصد سائیس حرکت کرد باعزمی راسخ که درورود به‌آنجا چه اقداماتی کند. پادشاه مقاصد خود را زود انجام داد زیرا همین‌که به‌کاخ آمازیس قدم گذاشت فرمود جسدش را از گور بیرون آوردند ونسبت به‌آن بی‌حرمتی کردند و چون جسد مومیائی شده بود وشکستن آن‌امکان نداشت آنرا سوزاندند. این‌کار بسیار زشت‌و پلشت بود زیرا پارسیان آتش‌رامقدس می‌شمارند و هیچ‌گاه اموات خود را در آتش نمی‌اندازند. درواقع این‌کار نه درنزد ایشان معمول بود و نه‌از لحاظ مصریها مجاز. دلیل شق اول را باز نمودم که‌پارسیان می‌پندارندکه جایز نیست جسدی بی‌جان به درگاه خدایان تقدیم‌شود وشق‌ثانی آن‌که مصریان عقیده دارند آتش عنصری جاندار است و هرچه به دست آورد می‌بلعدوقتی به‌حدکافی بلعید باآنچه تغذیه کرده بود نابود می‌شود. این‌کاری برخلاف‌رسم‌وآئین مصریها است‌که بگذارند جسدی طعمهٔ حیوانات شودو به‌همین مناسبت است که‌آنرا مومیائی می‌کنند تادر قبر، خوراك حشرات نشود . پس‌کمبوجیه باصدور این‌فرمان برخلاف مقدسان دینی هردو ملت رفتار کرده بود*.

مصریان می‌گویند آن جنازه‌که دستخوش بی‌احترامی شده‌بود جسدآمازیس نبود بلکه پیکر دیگری به همان‌قد واندازه بود . اما پارسیان می‌پنداشتند که‌نعش خود فرعون است چرا که طبق روایت ایشان آمازیس را در زمان حیات، هاتفی‌اخطار کرده بود که جسد او سرگذشت ناگواری خواهد داشت و برای احتراز از آن‌ماجرا بود که جنازهٔ دیگری را در درگاه مقبره مدفون ساخت و به فرزند خود دستور داد جنازهٔ او را دورتر درهمانجا به‌خاك سپارد . من باور نمی‌کنم آمازیس چنین دستوری داده باشد، این داستانی است که مصریان برای حفظ حیثیت خود ساخته‌اند.

اتیوپیها

آن‌گاه کمبوجیه به سه اقدام جداگانهٔ نظامی پرداخت، یکی جنگ باکارتاژ (قرطاجنه) دیگر ضد طایفهٔ آمونی[۱۹] و سومی جنگ با آن قوم بسیار قدیمی، یعنی حبشی‌ها که درکرانهٔ اقیانوس هند وجنوب لیبی اقامت دارند . وی در نظر داشت جهازات دریائی خود را برای رزم باکارتاژیها بفرستد و لشکری را هم با آمونی‌ها گلاویز سازد و به اتیوپی جاسوسانی گسیل دارد، ظاهراً به‌قصد بردن هدایا برای

Marfat.com

پادشاه آن سرزمین ولی در واقع راجع بـه آنجا طالب اطلاعاتی بـود . بخصوص می‌خواست معلوم‌کند، آیاداستان مشهور «سفرهٔ آفتاب» صحت‌داردیا نه.می گفته‌اند آن خوان به‌نام خورشید چمنزاری است دربیرون شهرانباشته باخوراکی‌های گوشتی گوناگون و وظیفهٔ کلانتران این بوده است که شبانگاه به‌حدوفور گوشت در آنجا بگذارند و هرکس آنچه بخواهد بردارد. افسانهٔ بومی حاکی است که گوشت ازخود زمین بوده است.

کمبوجیه که در فرستادن جاسوسان تصمیم گرفته بود، برای این منظور نفراتی به‌شهر الفانتین[۲۰] روانه ساخت تا از طایفهٔ ایختیوفاگی[۲۱] ساکن آنجا که‌زبان اتیوپی می‌دانستند تنی چند را بیاورند. وقتی دسته‌ای را دنبال آن کار فرستاد، دستورداد جهازاتش‌عازم قرطاجنه‌شوند. اما فنیقی‌ها به‌مناسبت خویشاوندی که بامردم قرطاجنه داشتند ازرفتن امتناع‌کرده جنگ‌وستیز بامنسوبان خویش‌را گناه‌پنداشتند. لذا دراثر خودداری فنیقی‌ها و ناتوانی بقیه جهازات شاهی در انجام چنان کارزمی، کارتاژ از قیادت پارس رهائی یافت . کمبوجیه درست اندیشیده بودکه جای زور و الزام نبود زیرا که فنیقی‌ها داوطلبانه در خدمتش بودند و در لشکرکشی به مصر شرکت کردند .

ایختیوفاگی‌هاکه از الفانتین احضار و به‌اتیوپی فرستاده شده بودند دستور داشتند که هرموضوعی را چگونه عنوان کنند. آنها برای تقدیم به پادشاه جـامه ارغوانی وطوق زرین ودست‌بند طلا و یك‌جعبه مرمر سفید محتوی مُر (مکی) ویك سبو شراب خرما همراه بردند حبشی‌ها که مورد این‌همه لطف واقع شده بـودند معروف است بلندقامت‌ترین وخوشروترین افرادبشرند، قوانین ایشان خاص‌خودشان است. عجیب‌ترین رسم آنها شیوه‌ایست که برای تعیین پادشاه خویش دارند که باید از همه سکنهٔ کشور بلندتر و به‌تناسب قدو قامت خـود قوی‌ترین نفر هم باشد . ایختیوفاگی‌ها چنانکه باید و شاید به‌آن سرزمین وارد شدند و هدایا را به پادشاه تقدیم واظهار داشتند : چون کمبوجیه شهنشاه ایران علاقه به دوستی و دیدار شما دارد ما را برای مذاکره به‌این‌جا فرستاده است و این هدایا نیز همان چیزهائی است که خود او گرامی می‌دارد و مورد استفاده قرار می‌دهد.

پادشاه اتیوپی زود در دام نیفتاد و می‌دانست که‌آن عده برای جاسوسی آمده بودند، پاسخ داد: پادشاه ایران‌بدان جهت‌شمارا به‌این‌جا نفرستاده‌که به‌دوستی وملاقاتم اهمیت می‌دهد . شما برای تحصیل اطلاعات راجع به قلمرو من آمده‌اید ،

Marfat.com

پس‌دروغگویانی بیش‌نیستند وشهریار شماهم آدم بدی‌است . اگر او اعتنا واحترامی نسبت به حق وحقانیت می‌داشت قدم از سامان خود بیرون نمی‌گذاشت و به دیگر کشورها دست نمی‌انداخت و مردم سایر نقاط راکه‌به‌او صدمه‌ای نرسانیده‌اند بندهٔ خود نمی‌ساخت ازاین‌رو این کمان‌را نزد اوببرید وبگوئیدپادشاه‌اتیوپی برسبیل‌اندرز می‌گوید هروقت پارسیان توانستند باکمانی دارای چنین زه عریض آسان تیراندازی کنند آن‌گاه لشکریانی نیرومند فراهم سازد و به سرزمین حبشی‌های جاودانی بتازد و تا چنان روزی‌پیش نیامده است خدایان را شکرگزار باشدکه اندیشهٔ دست‌اندازی به‌سایر کشورها را درسر فرزندان اتیوپی نینداخته‌اند

سپس زه کمان را رهاکرد وآنرا به‌دست مرد ایختیوفاگی داد. آن‌گاه جامهٔ ارغوانی را برداشته پرسید این چیست و چگونه تهیه می‌شود. آنها راجع به رنگ وطرز رنگ‌آمیزی‌آن توضیحاتی دادند که‌پادشاه در جواب‌گفت: پس معلوم می‌شود هم‌رنگرز وهم پارچه هردو جز آنندکه وانمود می‌کنند و تقلب وریا درکار است . آن‌گاه دربارهٔ زنجیر طلا ودست‌بند پرسید. وقتی‌که ایختیوفاگی‌ها جنبهٔ زینتی‌آنرا شرح دادند پادشاه به‌خنده افتاد چون پنداشته بودکه آن غل و زنجیر است و اظهار داشت درکشور خویش زنجیرهـای محکم‌تری دارند . سپس راجع به مر پرسید . هنگامی‌که شنید چگونه فراهم می‌شود و مردم آنرا برای خوشبو کردن بدن خود به‌کار می‌برند همان جوابی‌را دادکه دربارهٔ جامهٔ ارغوانی داده‌بود و بالاخره‌موضوع شراب به‌میان آمد. چون از چگونگی فراهم ساختن آن اطلاع یافت و قدری هم نوشید، دید چه خوش‌مزه است آن‌گاه به‌عنوان آخرین سئوال پرسید غذای پادشاه ایران چیست وپارسیان حداکثر چند سال عمر می‌کنند . همین‌که ازجنس و طرزکشت گندم آگاه شد و شنید غذای پادشاه ایران نان است و ایرانیان معمولا بیش ازهشتاد سال عمر نمی‌کنند اظهار داشت ازآن‌بابت تعجبی ندارد و هرکس‌که سرگین‌می‌خورد باید عمرکوتاه هم داشته باشد ودرحین اشاره به‌شراب افزود اگر پارسیان آن نوشابه را نمی‌داشتند حتی کمترهم می‌زیستند و این تنها موردی بوده که او تصدیق کرد پارسیان براتیوپی‌ها مزیت دارند.

پندارهای حیرت‌آور پادشاه اتیوپی

ایختیوفاگی‌ها متقابلاً از پادشاه پرسیدند اتیوپی‌ها تا چندسالگی عمر می‌کنند وچه می‌خورند. جواب شنیدند که بیشتر ایشان تاصدوبیست‌سال و بعضی‌ها

Marfat.com

حتی زیادتر زنده‌اند ، گوشت آب‌پز می‌خورند و شیر می‌نوشند . وقتی که آنها تعجب نمودند که افرادی آن همه طولانی زنده بمانند ، ایشان را به سرچشمه‌ای بردند که آبش بوی بنفشه داشته و اگر تن انسان را با آن بشویند پوست را نرم می‌کند توگوئی فلانی با روغن زیتون خودرا شسته است ، واظهار داشتند آب آن چشمه به قدری سبك است که چیزی در آن شناور نمی‌ماند خواه چوب یا حتی جنس سبك‌تر و همه چیز در آن ته‌نشین می‌شود . اگر این حرف راست باشد و ایشان پیوسته از آن بهره‌مند شوند باید که دلیل درازی عمر مردم آن سرزمین باشد .

پس ازبازدید چشمه‌سار ، پادشاه دستور داد حضرات رابه تماشای زندان بردند . درآنجا زندانیان غل‌وزنجیر طلائی داشتند زیراکه دراتیوپی برنزکمیاب‌ترین وگرانبهاترین فلزهاست پس از دیدار اززندان آنهارا برای مشاهدهٔ «سفرهٔ آفتاب» وسرانجام آن عده را به تماشای تابوت‌ها بردند . به من گفته‌اند که تابوت‌ها بلوری است و ترتیب مرسوم تدفین در اتیوپی اینست که ابتدا جسد را خواه به رسم مصریها یا طرز دیگر خشك کرده تمام آنرا با گچ اندوده آن‌گاه نقاشی می‌کرده‌اند تا حتی‌الامکان شبیه آدم زنده نماید ، سپس آنرا در استوانه‌ای بلوری می‌گذاشته‌اند. این جنس بلور درآنجا آسان به‌دست می‌آید ومقادیر زیادی از معدن استخراج می‌شود . اجساد در درون استوانه واضح دیده می‌شوند ، بوی نامطبوع یا علت انزجار دیگری درکار نیست و تمام اعضای بدن میت نمایان است چنانکه گوئی بین چشم ناظر و پیکر مرده حایلی وجود ندارد . بازماندگان به مدت یك سال تابوت‌را درخانه نگاه می‌دارند میوهای نوبرندری آنهاست ، سپس تابوت را بیرون برده درحومهٔ شهر می‌گذارند .

پس از آنکه جاسوسان در حدود امکان بسیارچیزها دیدند به مصر باز گشتند تا گزارش کار خودرا معروض دارند . کمبوجیه از اظهارات این عده چنان به خشم آمد که فوری برضد اتیوپی‌ها به جنگ برخاست بدون اینکه از پیش به قدر کافی آذوقه فراهم کرده باشد وحتی بدون اینکه بیندیشدکه سربازان خودرا تاآن سردنیا* می‌فرستد . اوکمابیش هوش‌و حواس خودرا ازدست داده بود و همین‌که حرفهای ایختیوفاگی‌هارا شنید بی‌اختیار اقدام کرد و تمامی پیادگان خودرا به راه انداخت. فقط چریك‌های یونانی زیردست خودرا در مصر باقی گذاشت** .

Marfat.com

لشکری ناپدید می‌شود

در ورود به‌تبس شاه لشکری ۵۰,۰۰۰ نفری جدا کرده فرمود به آمونی‌ها بتازند و آنهارا مطیع دولت پارس سازند ، سپس با بقیهٔ لشکریان به مقصد اتیوپی تاخت . اما هنوز یك پنجم راه طی نشده بود که خوراکی‌ها تمام شد و سربازان ناچار از گوشت حیوانات باربر تغذیه می‌کردند و آن نیز سرانجام تمام شد . اگر کمبوجیه با ملاحظه آن وضع وحال قصد عقب‌نشینی می‌کرد و به پایگاه اصلی خود باز می‌گشت باوجود اشتباهات قبلی بازکاری عاقلانه بود . اما او بی‌اعتنا به‌ماوقع به پیشروی ادامه داد . سربازان در راه از علف و گیاه سدجوع می‌کردند اما این‌کار هم تا زمانی امکان داشت که به کویر نرسیده بودند . از آن پس بعضی از ایشان ناگزیر به آدم خواری افتادند واز هرده نفر یکی قربانی آن ماجرا شد . این جریان کاسهٔ شکیبائی کمبوجیه را لبریز کرد و به مجرد اینکه از جریان نهائی کارآگاه شد درحالی که مقدار لشکریانش بسیار کاهش یافته بود از تبس به منفیس رفت و به یونانیان اجازه داد ازراه دریا به‌وطن خود بازگردند ، بدین منوال‌ماجرای لشکرکشی به اتیوپی پایان یافت .

سپاهی که شاه برضد آمونیها فرستاده بود با تنی چند راهنما از تبس‌حرکت کردند واز قرار معلوم به آبادی متعلق به آمونی‌ها نیز رسیدند از آنجا تاتبس هفت‌روز راهی بیابانی‌وریگزاراست.این‌محل (سیوا) درنزد یونانی‌ها به«دیارسعیدان» شهرت یافته است واطلاعات کلی حاکی است که لشکر اعزامی تا این‌جا پیش رفته بودند ولی ازآن‌پس هیچ‌گونه اطلاعی راجع به سرگذشت ایشان دردست نیست.

این لشکر به سامان آمونی‌ها نرسیدند و به مصر هم مراجعت نکردند . اما آمونیها یا دیگران که شاید از ایشان شنیده باشند شرح زیر را نقل می‌کنند که وقتی این‌لشکر آبادی وسط کویررا ترك کرد ، هنگام عبور ازصحرا دروسط راه‌بین آنجا و سامان آمونیها باد جنوب با شدت تمام برخاست و آن لشکر را وقتی که چاشت نیمروز می‌خوردند در زیر شنها مدفون ساخت* .

آپیس

پس از ورود کمبوجیه به منفیس (پایتخت قدیمی مصر در کنار قاهره فعلی) آپیس[۲۲] یا به زبان یونانی اپافوس[۲۳] بر مصریان ظاهر شد و به این مناسبت اهالی لباسهای فاخر برتن کرده بساط جشن و سرور راه انداختند . کمبوجیه که شادمانی

Marfat.com

ایشان را مشاهده‌کرد تردیدی نکردکه مصریها شکست‌های اخیرش‌را جشن گرفته‌اند. پس بزرگان شهر منفیس را احضار و سئوال کرد چرا وقتی که دفعهٔ پیش به منفیس وارد شده بود اقدامی نکردند و حال که وی قسمت کلانی از سپاهیان خودرا از دست داده است ، جشن و شادمانی را تا چنین روزی به تعویق انداخته‌اند . پاسخ دادند که خدا در میان آنها ظهور کرده و آن معجزه در فواصلی بعید واقع می‌شود وهروقت که پیش آید مصریان همگی به این واسطه جشن و شادی راه می‌اندازند . کمبوجیه در پاسخ اظهار داشت که حرف آنها دروغ است و جزای ایشان اعدام . آن‌گاه حضرات روحانی را به حضور خواست . وقتی که آنها نیز همان جواب را دادند گفت به‌زودی خواهند دیدکه خدائی بی‌آزار یانوعی دیگر بین ایشان ظهور کرده است و بدون آنکه چیز دیگری بگوید فرمود آپیس را به‌حضور بیاورند و دستور اجرا شد .

رفتار غیرعادی کمبوجیه

آپیس یا آفوس ماده‌گاوی است که یك‌باربیشتر نمی‌زاید . مصریها معتقدند جرقه‌ای از آسمان به این حیوان اصابت کرده ، گوساله را به صورت آپیس یا گاو مقدس درمی‌آورد . این گوساله علاماتی خاص دارد ، رنگش سیاه است خال بزرگ سفید سه‌گوش در پیشانی و شکل عقاب برپشت خود دارد و پشم و دمش دوبرابر مقدار عادی است و در زیر زبانش حفرهٔ کوچکی است . کمبوجیه که حالت غیرعادی داشت خنجر برکشید و شکم حیوان‌را هدف قرار داد اما خنجر به خطا رفت وحیوان درران زخمی شد . سپس پادشاه درحال استهزاء به حضرات گفت ای گناهکاران ، شما اورا خدا می‌خوانید ، شما که خود شعوری ندارید البته می‌پندارید که خدایان از گوشت و خون ساخته شده‌اند و خیال می‌کنید ضربت پولاد براو کارگر نیست ؟ چنین خدائی فقط شایستهٔ شما است. اما با این قبیل‌اباطیل‌نمی‌توانید مرا فریب دهید. پس‌دستور داد آنهارا تازیانه زدند و کسانی را که هنوز سرگرم جشن و شادی بودند تارومار کردند. آپیس هم که‌مدتی در معبد مجروح افتاده بود در اثر خونریزی‌ناشی از جراحت ران بالاخره جان داد و حضرات روحانی جسدش را محرمانه درسراپیوم دفن کردند* .

Marfat.com

گناهان کمبوجیه

از آن پس کمبوجیه تغییر اخلاق داد و هرچند که پیش از آن هم حالتی عادی نداشت ولی مصریها اعتقاد راسخ داشتند که تغییر حالش ناشی از همین گناه بوده است . از جمله گناهانی که سپس پیش آمد قتل برادرش سمردیس* بود . سمردیس را قبلاً روانهٔ پارس کرده بود ، چون پادشاه نسبت به او حسادت می‌ورزید زیرا تنها فرد پارسی بود که توانست زه‌کمانی را که ایختیوفاگی‌ها از اتیوپی آورده بودند تقریباً تمام‌بکشد . پس از رفتن برادرش به پارس ، شبی کمبوجیه خواب‌نما شدکه از ایران قاصدی آمده وخبر آورده است‌که سمردیس برتخت‌پادشاهی نشسته، سرش به آسمان می‌ساید . ازاین‌رو نخست نگران شد و خواب خودرا چنین تعبیر کرد که برادرش دراندیشهٔ فنا و جانشینی اوست .

کمبوجیه پراکزاسپه را که بیش ازهمه‌کس مورد اعتمادش بود مأمور کرد تا برادرش را معدوم کند . پراکزاسپه به پارس رفت و دستور اجرا شد . به روایتی او قربانی خودرا درشکارگاه کشت و قول دیگر حاکی است که با لطایف‌الحیل اورا تا دریای اریتره[۲٤] برده آنجا غرق کرد و می گویند همین واقعه پیش‌درآمد ماجراهای فراوان شد . اقدام دیگر او نابودی خواهرش بود که با او به مصر آمده بود . این بانو خواهر تنی کمبوجیه بود و با آنکه درهیچ دوره وزمانی درپارس سابقه نداشت برادر با خواهر وصلت کند باوجود این به این خیال افتاد وشرح آن از این قرار است : او نسبت به این خواهر دلبستگی بسیار داشت ودرصدد برآمد علیرغم شرع و آئین قومی خویش ، اورا به زنی اختیار کند . پس قضات شاهی را احضار و استفسار کرد آیا در پارس قانونی هست که اگر وی بخواهد ، ازدواج بین برادر وخواهر را مجاز سازد ؟ **

داوران شاهی رجال برگزیده‌ای* هستند که تمام عمر بدان خدمت و کار اشتغال دارند و یا تاوقتی که مرتکب خطائی نشده‌اند وظایف آنها رسیدگی به دعاوی و تفسیر قوانین قدیمی قومی است وهمه اختلافات برای حل و فصل به‌آنها ارجاع می‌شود . ازاین رو هنگامی که کمبوجیه پرسش خودرا به آنها عنوان کرد پاسخ متناسبی یافتند که نه خلاف واقع بود و نه جان آنهارا در خطر می‌انداخت . به عبارت دیگر هرچند نتوانسته بودند قانونی پیدا کنند که ازدواج برادر را با خواهر تجویز کند ولی بدیهی است قانونی یافتند که به پادشاه ایران اختیار می‌داد به‌آنچه دلخواه اوست رفتار کند. بدین ترتیب قضات دراثر بیمی‌که ازقهر کمبوجیه

Marfat.com

داشتند هم قانون را زیرپا نگذاشتند و هم قاعدهٔ تازه‌ای فراهم ساختند که پادشاه مراد خودرا حاصل کند . کمبوجیه نیز نه یك‌بار بلکه دو دفعه ازحق جدید استفاده کرد و آن خواهر جوان‌ترش بود که در سفر مصر همراه پادشاه بود** .

مثل سرگذشت سمردیس، راجع‌به‌مرگ خواهراونیز دوروایت نقل‌شده‌است. یونانی‌ها می‌گویند کمبوجیه توله‌سگی را با شیربچه به جنگ انداخت وخواهرش ناظر آن صحنه بود. توله درحین مبارزه به‌کلی درمانده ومغلوب شد. وقتی تولهٔ دیگر که نگران آن جریان بود زنجیر پاره کرد و به یاری برادر گرفتار خود شتافت دو توله، شیربچه را بیچاره کردند. کمبوجیه از تماشای آن صحنه مسرور شد اما خواهرش که درکنارش نشسته بود به گریه افتاد . کمبوجیه که اشك اورا دید علت آن را پرسید . جواب داد منظرهٔ درماندگی توله‌سگ و حرکت تولهٔ دیگر درنجات برادر، مسبب گریهٔ اوست زیرا بی‌اختیار به‌یاد سسردیس افتاده است که‌کسی رایار و غمخوار نداشت . بنابرقول یونانیان این ماجرا باعث مرگ خواهرش شد . ازطرف دیگر مصریها می‌گویند برادر و خواهر بر سفرهٔ طعام نشسته بودند . درآن حین بانو بوته‌ای کاهو به‌دست گرفته پس‌از کندن برگهای‌آن ازبرادرش پرسید این‌کاهو با برگ خوشایندتر است یا بی برگ . کمبوجیه گفت با برگ را بیشتر دوست دارد . خواهرش اظهار داشت که وی نسبت به خاندان کوروش مثل این کاهو رفتار وآنرا لخت وعریان کرده است. کمبوجیه ازاین اظهار سخت برآشفت و لگدی بر پهلوی او زد و چون بانو آبستن بود بچه انداخت و خود نیز درگذشت .

تغییرِ حال کمبوجیه

این دو عمل نابهنجاری بود که او نسبت به‌منسوبان خویش روا داشت و هردو اقدامی غیرعادی به شمار می‌رفت خواه گناهش ناشی از رفتاری بوده است که نسبت به آپیس (گاو مقدس) کرده بود یاعلت دیگر وشاید هم در واقع نتیجهٔ بعضی از بیماریها بوده که عمر آدمیزاد را تباه می‌سازند و شایع بود وی از دورهٔ کودکی به ناخوشی صرع که بعضی‌ها مقدس می‌شمارند دچار بوده است ، دراین صورت بعید نیست که رنج و ناراحتی بدنی مغز اورا علیل کرده باشد . اما علاوه براین دوگناه، بعضی از پارسیان هم دچار رفتار خشونت‌آمیز وی شدند. از جمله سرگذشت پرکزاسپه و او همان کسی بوده‌که در نزد پادشاه قدر و منزلت فراوان

Marfat.com

وسرپرستی دبیرخانهٔ شاهی را داشته و پسرش نیز ساقی شاه بوده که مقامی بس شامخ محسوب می‌گردیده است .

روزی کمبوجیه ازاین خدمتگزار ممتاز خود پرسید : «پارسیان راجع به من چه می‌گویند ونسبت به من چه نظری دارند؟» پراکزاسپه عرض کرد : «اعلیحضرتا همگی نسبت به پادشاه ستایش وتکریم دارند ولی ازیك بابت انتقاد کرده می‌گویند به شراب زیاده علاقه دارید» این اظهار کمبوجیه را بسیار خشمگین ساخت و گفت پس حالا پارسیان می‌پندارند که من به واسطهٔ میگساری خلق وخوی عادی ندارم درصورتی که سابق چیز دیگری می‌گفته‌اند . اما من به ایشان نشان خواهم داد که اشتباه می‌کنند . زیرا که یك‌بار وقتی پارسیان در پیشگاه بودند و کرزوس هم حاضر بود پادشاه از آنها پرسید در مقایسه با پدرش راجع به او چه نظری دارند که جواب دادند وی از پدرش نیز بزرگتر است چرا که تمام متصرفات پدر را در دست دارد بعلاوه مصر را تسخیر کرده و بردریاها نیز فرمانرواست . اما کرزوس ازاین پاسخ حضرات خرسند نشده گفت : «ای فرزند کوروش دست‌کم من یك نفر گمان نمی‌کنم تو به مقام پدرت رسیده باشی زیرا هنوز پسری مثل فرزند او یعنی خودت نداری» کمبوجیه ازاین جواب بسیار خشنود شد و رأی کرزوس را ستود و خاطرهٔ همین پیشامد بودکه وی‌را دراین‌مورد برآن داشت که به‌پراکزاسپه بگوید به زودی نشان خواهد داد آیا حرف پارسیان بجاست یا آنچه گفته‌اند نشانهٔ بیشعوری آنهاست و به او گفت :

«می‌بینی پسر تو آنجا درکنار در ایستاده است . من با این تیر قلبش را هدف خواهم ساخت . درصورت اصابت ثابت خواهد شد گفتهٔ ایشان خطاست واگر تیرم به‌خطا رفت آن‌گاه می‌توانی بگوئی پارسیان حق داشته‌اند و من عقل وهوشم را از دست داده‌ام» . وبدون اینکه چیز دیگری بگوید تیر برکشید وجوانك را نقش بر زمین ساخت سپس دستور داد بدنش را شکافته پارگی را بازدید کنند . وقتی معلوم شد تیر قلب جوانك را سوراخ کرده است با خوشحالی خطاب به پدر کودك گفت ای پراکزاسپه، این هم دلیلی برای تو که من هشیارم و اکنون برگو بدانم آیا هیچ‌گاه تیراندازی ماهرتر از من دیده‌ای. پراکزاسپه دریافت که پادشاه حالت طبیعی ندارد پس برای حفظ جان خویش جواب داد سرورا گمان نمی‌کنم حتی تیر «خود خدا» تا این درجه بی‌خطا باشد* .

Marfat.com

رفتار غیرعادی کمبوجیه

در موردی دیگر با کمترین بهانه دستور بازداشت دوازده‌تن از پارسیان والانسب را داد و آنهارا زنده به گور کردند. به سبب همین اقدام کرزوس درصدد برآمد کمبوجیه را اندرزی دهد و گفت: «ای ولینعمت من، همیشه پیروی از خواهش‌های نفسانی جایز نیست بردبار و خوددار باش و به سرانجام کارها بیندیش که گفته‌اند «مرد آخربین مبارك بنده‌ایست»* اگر به همین منوال و بدون موجب کافی کماکان به کشتن هموطنانت فرمان دهی و حتی کودکان هم درامان نباشند زنهار که پارسیان ضد تو برخیزند. بارها پدرت کوروش به چاکر فرمود که هنگام حاجت از پند دادنت دریغ نکنم».

باوجود اینکه قصد کرزوس خیرخواهی و خدمت بود کمبوجیه جواب داد: حتی تو نیز آن‌قدر گستاخ شده‌ای که به من درس اخلاق می‌دهی، تو که در کشور خود چنان درخشان حکومت کردی و به پدرم نیز اندرزی مشابه دادی تا از جیحون عبور و به ماساگتها حمله کند، درصورتی که آنها می‌خواستند به این طرف رودخانه آمده با ما درگیر شوند؟ تو که با فرمانروائی چرندت روزگار خودرا تباه و کوروش را که به حرفت گوش داد گمراه کردی اکنون به سزای کردار خویش خواهی رسید. من از مدتها پیش مترصد بودم حسابم را با تو تسویه کنم. کمبوجیه ازجا برخاسته دست به تیر برد و می‌خواست اورا هدف قرار دهد که کرزوس تند وچالاك از جا پرید و از اطاق گریخت. کمبوجیه که شکار خودرا در فرار دید غلامان را فرمود زود دستگیر و معدومش کنند. اما آنها که به اخلاق سرورخویش آگاهی داشتند اورا مخفی کردند تا هرگاه کمبوجیه پشیمان شود و کرزوس را باز خواهد به واسطهٔ نجات دادنش پاداش یابند، چه اگر پادشاه تغییر رأی نمی‌داد و نابودی اوراترجیح می‌داد می‌توانستند بعداً هم اورا از میان بردارند. درواقع به همین منوال اتفاق افتاد و کمبوجیه فقدان کرزوس را احساس کرد. گماشته‌ها همین که پشیمانی شهریار خودرا مشاهده کردند معروض داشتند او زنده است. کمبوجیه گفت از شنیدن این خبر نیك خشنود است ولی کسانی هم که او رامخفی کرده‌اند نجات نخواهند یافت ودستور اعدام آنهارا داد***.

با ملاحظهٔ موارد مزبور شکی نیست که‌حالت دماغی کمبوجیه تغییر یافته بود. غیر از این استنباط توجیه دیگری مقدور نیست وگرنه چگونه ممکن بودچیزی را که برطبق قوانین دیرین مصر مقدس به‌شمار می‌رفته مورد بی‌حرمتی و تحقیرقرار

Marfat.com

دهد. اگر آدمیزاد، هرکه باشد این امکان و اختیار را داشته باشد که از میان تمام معتقدات ارجمند جهانی یکی را ترجیح دهد و برگزیند پس از مقایسهٔ دقیق قدر و ارزش متقابل آنها تردیدی نیست باز راه و رسم سرزمین قومی خود را ترجیح داده کیش و آئینی راکه با آن پرورش یافته است برترین محسوب خواهد داشت. با این ترتیب فقط آدمی دچار اختلال حواس ممکن است معتقدات سایر اقوام را با نظر استهزاء بنگرد. قراین فراوانی وجود داردکه ابن‌حس وحالتی‌همگانی راجع به‌سنت‌ها و اعتقادات قدیمی هرسرزمین است. در این‌باره جادارد داستانی را یادآور شوم، که به داریوش شاه‌نسبت داده‌اند. وقتی اوبه شاهنشاهی ایران رسید روزی‌یونانیانی راکه اتفاقا در دربارش حاضر بودند فراخوانده پرسید آیا امکان دارد آنها جسد پدران خود را بخورند؟ پاسخ دادند: «در ازای هیچ مبلغ هنگفتی چنان کاری نخواهند کرد». بعد در برابر همین یونانی‌ها به‌وسیلهٔ مترجم ازهندیان قبیلهٔ گالات[۲۶] سئوال کرد درمقابل چه مبلغی ممکن است جسد والدین خود را بسوزانند؟ ایشان بافریاد وحشت از پادشاه استدعا کردند که هرگز آن گفتار مخوف را تکرار نکند. بنابراین می‌توان ملاحظه کرد که عادات و معتقدات چه اهمیت خاصی دارند به‌نظر من پیندار[۲۷] درست گفته است که سنتها وعادات حاکم برگفتار هرقوم‌و ملتی است.*

کمبوجیه باوجود اختلال هوش‌و حواس کماکان درمصر اوقات می‌گذرانید. درحین اقامتش درآن سرزمین دوبرادر که از طبقهٔ مغ بودند در وطن برضد او قیام کردند، یکی از آندو پاتزیتس[۲۸] ** نام بود که در غیاب پادشاه مباشر امور خانوادگی او بود و نقشهٔ توطئه را کشیده بود. این مغ که می‌دانست بردیه زنده نیست و مگر تنی چند از پارسیان بقیهٔ مردم از مرگش بی‌اطلاعند و می‌پندارندکه او زنده است از این موقعیت سوء استفاده کرد و با تهور حیرت‌آوری درصددبرآمد تخت و تاج را تصاحب کند. برادر دیگر که اشاره کردم با او همدست شده بود شباهت بسیار با برادر مقتول کمبوجیه داشت و علاوه‌بر شباهت صورت اتفاقا بااو همنام بود. پاتزیتس که برادر خود را متقاعد کرده بود که از عهدهٔ چنان کاری برخواهد آمداورا ترغیب کردکه برسریرپادشاهی جلوس کند. سپس فرمانی به‌لشکریان نه‌فقط در سراسر ایران بلکه تا مصر فرستادکه درآینده به‌جای کمبوجیه از سمردیس اطاعت کنند. این فرمان چنانکه باید و شاید انتشار یافت. قاصدی که مأمور بود خبررا تامصر برساند تصادفاً در اکباتان شام باکمبوجیه ولشکریانش برخوردکرد. در اینجا او جلو سپاهیان برآمده فرمان جدید را ابلاغ کرد. و[illegible] جیه ازآن

Marfat.com

ماجرا اطلاع یافت گمان کرد آنچه شایع شده بود دروغ نیست و پراکزاسپه که به ایران فرستاده شده بود تا سمردیس رامعدوم کند ازعهدهٔآن‌کار برنیامده و نسبت به‌او خیانت ورزیده است. پس روبه پرکزاسپه کرده پرسید: فرمانم را این‌طور اجرا کردی ؟

پرکزاسپه پاسخ داد: اعلیحضرتا این شایعات به‌کلی بی‌اساس است، شخص غاصب سمردیس برادرت نیست که ضد شهریار برخاسته و هرگز موجبی مهم یاجزئی برای مبارزه بااو نخواهی داشت. من با دستان خویش او را در خاك کردم و اگر زنده شدن مردگان را بتوان باور داشت پس می‌توان پنداشت‌که آستیاگس مادی نیز برضدت قیام کند ولی هرگاه راه و رسم طبیعت تغییری نیافته باشد اطمینان می‌دهم لااقل از ناحیهٔ سمردیس علتی برای نگرانی نخواهی داشت پیشنهادم اینست که این مأمور دستگیر و از اوبازپرسی شود چه‌کسی به‌او دستور داده‌که ازسمردیس باید اطاعت نمود. کمبوجیه موافقت کرد و گروهی مأمور دستگیری اوشدند. وقتی قاصد را به‌حضور آوردند پراکزاسپه به‌او گفت: «تو می‌گوئی این پیام را از جانب سمردیس پسر کوروش آورده‌ای. ای آدم عاقل اگر جانت را دوست داری بهتراست راست بگوئی آیاخود سمردیس این دستوررا به‌تو داده‌است یایکی اززیردستانش؟»

مردك جواب داد از وقتی که پادشاه کمبوجیه به سفر رفته است من هیچ وقت سمردیس فرزند کوروش را ندیده‌ام، مغ‌که مباشر امور درباری تعیین شده بود این پیام را به‌من داده است. این‌حرف او عین حقیقت بود . سپس کمبوجیه اظهار داشت بنابراین پرکزاسپه تودر اجرای فرمانم قصوری نکرده‌ای وبرتو ملامتی وارد نیست ولی آیا می‌توانی بگوئی چه‌کسی ممکن است نام سمردیس برخود نهاده و ضدمن برخاسته باشد. پرکزاسپه جواب داد: اعلیحضرتا گمان می‌کنم حقیقت امر این باشدکه شورشیان دومغ برادر باشند یکی پاتزیتس که او را به سرپرستی امور دربار منسوب فرموده بودی و دیگری برادرش سمردیس.

به‌مجرد آنکه کمبوجیه آن نام را شنید صدق گفتار پرکزاسپه بر او معلوم و متوجه شد خوابی که دیده بودکه سمردیس برتخت جلوس کرده و سرش به‌آسمان می‌ساید حال تحقق یافته و دانست قتل برادرش چه‌کار خطائی بوده و از آن ندامه

Marfat.com

افسوس بسیار خورد و بالاخره در نهایت خشم و تندخوئی به مناسبت آن وقایع نکبت‌بار عزم کرد براسب خود سوار و زود رهسپار شوش شود و کار مغ را بسازد. اما در حینی که برزین سوار می‌شد غلاف خنجرش افتاد و تیغ برهنه رانش رادرست در همان‌جا که‌وی آپیس گاو مقدس مصریان را زخمی کرده بود مجروح ساخت.

کمبوجیه که نگران شده بود جراحتش وخیم است پرسید آن محل کجاست. گفتند اکباتان است. پس پیشگوئی هاتف شهر پت در این‌که وی در اکباتان از دنیا می‌رود درست درآمده بود. اماکمبوجیه می‌پنداشت‌که اکباتان‌ماد (همدان) درقلمرو خود اوست و مرگش در سن وسال پیری واقع خواهد شد واکنون معلوم می‌گشت منظور غیبگو اکباتان شام بوده است.

بعدازشنیدن‌آن نام، ضربهٔ دومصیبت‌یکی جراحت خودش ودیگری‌شورش پاتزیتس او راهشیار ساخت و منظور هاتف آشکار شد. کمبوجیه اظهار داشت: «تقدیر آن بوده است‌که فرزند کوروش در این‌جا از دنیا برود.» وی در آن مورد چیزی دیگر نگفت، ولی در حدود بیست روز بعد پادشاه سرکرده‌های پارسی راکه همراه لشکر بودند فراخوانده خطاب به‌ایشان گفت: «ای پارسیان به‌فرمان تقدیر ناگزیرم سرّی‌را که‌مدتی دراز در کتمانش اهتمام کرده بودم نزد شما فاش سازم. وقتی درمصر بودم خواب‌نما شدم ـ کاش هرگز چنین خوابی نمی‌دیدم!ـ که‌پیام‌بری ازپارس خبرآورده است‌که سمردیس برتخت پادشاهی جلوس‌کرده‌و سرش به‌آسمان می‌ساید. از بیم آنکه مبادا برادرم برتخت و تاجم دست یابد ازسر شتابزدگی و نه به‌فرمان عقل، رفتار کردم و اکنون درمی‌یابم‌که انسان در قبال قضا و قدر آلت بی‌اراده‌ای بیش نیست. من در حین وحال بی‌اختیاری پرکزاسپه[۲۹] را روانه شوش و مامور کردم‌که سمردیس رانابود کند. آن‌اقدام مخوف انجام‌شد وپس از آن‌دیگر بیم واضطراب نداشتم و هیچ باور نمی‌کردم بعداز مرگ سمردیس کس دیگر بر ضدمن برخیزد زیرا که از سرنوشت واقعی خویش به‌کلی غافل بودم. من جان‌برادرم را بی‌جهت هدر دادم و اکنون پادشاهی خودم نیز از دست می‌رود*

این غاصب سمردیس مغ است نه برادر من و خداوند در خواب ازپادشاه شدنش آگاهم ساخته‌بود. باری‌آنچه نباید،اتفاق افتادو مطمئن باشید دیگرسمردیس فرزند کوروش را نخواهید دید. فعلا دوبرادر مغ برشما سلطنت دارند، پاتزیتس که خودم اورا به‌سرپرستی دربار برگماشته بودم و سمردیس برادرش. من تنهاکسی را که درصورت چنین شورش و قیام ننگین دو مغ می‌بایستی یاری‌ام کند از بین

Marfat.com

بردم آن‌هم به‌دست نزدیك‌ترین یارانم. ولی چون دیگر او زنده نیست باید بهترین شق‌کار که از دستم برآید انجام یابد و در این دم واپسین زندگی آنچه راکه آرزو دارم رفتار شما باشد باخودتان در میان می‌گذارم.

«با عنایات خدایانی‌که همواره نگهبان خاندان شاهی‌ما بوده‌اند زمام اختیار امور را به دست همگی شما می‌سپارم، به‌خصوص افرادی که از نسل و تبار هخامنش هستند و در این‌جا حاضرند (داریوش نیزه‌دار کمبوجیه در میان حضار بود.م)وصیتم اینست‌که جهد فراوان کنید تا اختیار کارها بار دیگر در دست مادیها نیفتد و اگر ایشان ازراه تزویر و نیرنگ برتخت و تاج ما دست بیندازند با همان وسیله و اسلحه از ایشان بازستانید و هرگاه برای انجام منظور استعمال قدرت و زور لازم آید دلیرانه باقدرت‌و نیرو حق پادشاهی‌را به خودتان بازگردانید. اگرطبق آنچه‌می‌گویم رفتار کنید آرزو می‌کنم زمین، شمارا مایهٔ خیر وبرکت شود، زنان شما بارور شوند و گله و رمهٔ شما فزونی یابد و همیشه آزاده و سرافراز باشید. اما اگر از بازیافتن ملك و دونت اجدادی خود درمانید یا دراسترداد زمام قدرت جدوجهد نکنیدنفریم شامل حال شما باد و سرنوشت‌شومی‌هم درانتظارشما و تمامی‌پارسیان به‌همین‌گونه سرانجامی دچار شوید که عاقبت من شده است».

پس‌از این اظهارات کمبوجیه از نحوست روز و روزگار خویش افسوس بسیار خورد. وقتی‌که پارسیان شهریار خویش را نالان دیدند همگی جامه بر تن دریدند و با شیون وزاری همدردی کردند. ضمناً مرض شقاقلوس‌ران، زود آثار مرگبار خود را نمودار ساخت و کمبوجیه درگذشت. مدت پادشاهی او جمعا هفت سال و پنج ماه بود. وی فرزندی پسر یا دختر از خود باقی نگذاشت ∴ و∴∴

پارسیانی که‌هنگام نزع بربالین کمبوجیه حاضر بودند زود باور نکردند که مغ دعوی پادشاهی کرده باشد و این داستان در نظر ایشان بیشتر به داستان مرگ سمردیس شباهت داشت و آنرا تدبیری می‌پنداشتند که کمبوجیه بدان وسیله درصدد بوده همهٔ آنها را ضد آن مغ برانگیزد. آنها ابتدا تردیدی نداشتند که‌پادشاه جدید همان سمردیس فرزند کوروش است. دلیل دیگر آنکه پرگزاسپه اتهام کشتن سمردیس را کاملا انکار می‌کرده زیرا خوب می‌دانسته است که اکنون بعد از وفات کمبوجیه برای او بسیار خطرناك بود که‌خود را قاتل فرزند کوروش قلمداد کند. بنابراین مغ پس‌از اختیار کردن نام سمردیس (فرزند کوروش) آسوده خاطر برتخت پادشاهی استقرار یافته بود و هفت‌ماه از مدت سلطنتش که هشتمین سال پادشاهی

Marfat.com

کمبوجیه را کامل و تمام می‌کرد گذشته بود. درظرف مدت مزبور او اتباع خود را از مزیتهای عمده برخوردار ساخت و چنانکه از مرگش بجز ایرانیان همه اقوام آسیائی ازآن بابت افسوس خوردند. مغ تمام طوایف قلمرو خود را تا سه سال از پرداخت مالیات و انجام خدمات نظامی معاف کرده بـود*. اما پس از ماه هفتم فرمانروائی، پیشامد زیر مشت اورا باز کرد. اولین کسی کـه ظنین شد او فرزند کوروش نیست بلکه‌مرد شیادی است‌هوتنه (اتانس) فرزند فرناسپ یکی ازتواناترین نجبای ایران بود. سوءظن او بدین منوال تحریك شدکه سمردیس، شاید هم‌به‌واسطهٔ ترس، هرگز ازارگ پایتخت، قدم فراتر نمی‌گذاشت وهیچ‌گاه به‌یك پارسی‌عالی‌مقام بار حضور جداگانه نمی‌داد.

مغ غاصب بعد از دست انداختن به‌تاج و تخت تمام زنان کمبوجیه را نیز در اختیار گرفت که فیدیما دختر اتانس هم یکی از ایشان بود. برای آنکه مسلم شود سوءظن او بی‌مورد نیست اتانس به‌دختر خودپیامی فرستاده.پرسید که‌همخوابهٔ او کیست، سمردیس فرزند کوروش است یا کس دیگر. او پاسخ داد که چیزی ازآن بابت نمی‌داند چه سمردیس فرزند کوروش را هرگز ندیده است و اطلاع هم‌ندارد شوهرش‌کیست. اتانس پیام‌ثانوی فرستادبدین مضمون‌که اگرخودت اورانمی‌شناسی از آتوسا (هئوتسه) دختر کوروش بپرس‌که هردوشما باکی سروکاردارید زیراممکن نیست او برادر خود را نشناسد. فیدیما پاسخ داد من وسیلهٔ ملاقات و گفت وگو با آتوسا را ندارم و هیچ‌یك از زنان حرمسرا را هم ندیده‌ام زیرا از وقتی این مرد که هرکه هست پادشاه شده همهٔ مارا ازیکدیگر جدا ساخته و اقامتگاهی مستقل‌داده است. این نیز دلیل دیگری بود که سوءظن اتانس بی‌جهت نیست. پس پیام سومی به‌دخترش فرستاده نوشت: فیدیمای عزیز، تو نسب وتبار والا داری و نبایدازخطری که به‌خاطر پدرت پیش آمده روگردان باشی. اگر شوهرت همان کسی است که‌من حدس می‌زنم نه‌سمردیس پسرکوروش‌اوباید به‌سزای همخوابگی‌تو وغصب‌کردن‌تخت وتاج پارس برسد و مجازات شود پس وظیفهٔ تو است‌که به‌آنچه می‌گویم رفتارکنی. بار دیگر که او به‌قصد خواب نزدت آید وقتی اطمینان یافتی کاملا درخواب است دست به‌گوش او بکش اگر گوش داشت بدان که شوهرت سمردیس فرزندکوروش است وگرنه معلوم می‌شود سمردیس مغ است**. فیدیما جواب داد پدرجان، این کاری بسیار خطرناك خواهد بود زیرا اگر شوهرش گوش نداشته باشد و او درحین جستجوی آن‌گرفتار شود قطعاکشته خواهد شد ولی درهرحال فرمان پدررا اطاعت

Marfat.com

خواهد کرد. باید در اینجا یادآوری کنم وقتی کوروش حیات داشت دستور داد گوشهای این مغ را به واسطهٔ گناهی که مرتکب شده بود ببرند.

داستان دستیاری هفت‌یار

آن‌گاه فیدیما طبق قولی که به‌پدر خود داده بود اقدام کرد. وقتی نوبت همخوابگی با مغ به‌او رسید (در پارس رسم است زنان هر مردی از این لحاظ نوبت دارند) او به‌خوابگاه رفت و همین‌که مغ عمیقاً درخواب شد دست به‌گوشهای او برد و زود دریافت که شوهرش گوش ندارد. بامداد دختر بدون تأخیر نتیجهٔ تحقیق را به‌پدر خود اطلاع داد. اوتانس آن راز رابا اسپاکانه (فرزند پرکس اسپه)وگئوبرو که دو نفر از بزرگان پارس بودند و او به جهات عدیده نسبت به ایشان اعتماد تمام داشت در میان گذاشت و نتیجهٔ کنجکاوی خود را به اطلاع آنها رسانید. این دونفر هم‌چون از آن بابت ظنین شده بودند حرف اتانس را زود باور و باهم توافق کردند که هرکدام یکی از دوستان بسیار صدیق خود رابرای همدستی در این ماجرا معرفی کنند. اتانس ویندفرنه‌را، گبریاس بغابوخش و اسپاتینه، ویدرنه را معرفی کردند بدین منوال عدهٔ یاران به‌شش نفر رسید. به‌واسطهٔ ورود داریوش از پارس که‌پدرش در آنجا شهربان بود تصمیم اتخاذ شد که او را نیز در دستهٔ خود وارد سازند.

این هفت تن جرگه‌ای فراهم ساخته بایکدیگر هم قسم شدند و دربارهٔ چگونگی انجام منظور به‌شورو تعاطی افکارپرداختند. وقتی نوبت گفتاربه‌داریوش رسیداظهارداشت‌که من‌تصورمی‌کردم‌تنهاکسی‌هستم که‌می‌دانم‌سمردیس‌فرزندکوروش زنده نیست و مغ تاج پادشاهی را غصب کرده است و به همین جهت هم بوده‌که‌برای دفع غاصب سراسیمه به‌شوش آمده است وافزود حال که معلوم می‌شود شما نیز این راز را می‌دانید به‌نظر من باید فوری اقدام‌کرد چون تأخیر مایهٔ خطر است وبس. اتانس جواب داد : ای داریوش تو فرزند پدری دلاور هستی* و لابد مثل پدرت نیك‌شایسته وبرازنده‌ای. باوجوداین رأی‌من‌آنست‌که‌زیاد شتاب‌نکنی‌ودراین‌کارعجله صواب نیست. آنچه ما را به‌کارآید حزم و دانایی است و باید پیش از اقدام برتعداد همدستان خود بیفزاییم. داریوش جواب داد همگی گوش کنید. اگر طبق نظر اتانس رفتار شودکار ما تباه خواهد شد و بعید نیست‌کسی به‌طمع سود مغ را از ماجرا آگاه و ما را به‌دست او نابود کند ، بهتر آن است که دراین کار خطیر شما بی‌دخالت غیراقدام‌کنیدو اکنون‌که ترجیح‌داده‌ایداین راز را نزد دیگران فاش سازید

Marfat.com

و قصد خود را با من نیز در میان گذاشته‌اید من فقط یك کلام می گویم و بس ـ باید فوری اقدام کنیم واگر بگذارید این کار حتی یك‌روز به‌تأخیر بیفتد اطمینان داشته باشید احدی قادر نخواهد بود به من خیانت کند، زیرا که خودم مشت شما را نزدمغ باز خواهم کرد .

اتانس ازحالت عجله وهیجان داریوش نگران شده اظهار داشت‌چنین می‌نماید که می‌خواهی با شتاب تمام اقدام کنی و اجازه نمی‌دهی قدری بیندیشیم بنابراین آیا می‌توانی معلوم کنی برای دستیابی بر مغ از چه راهی می‌توان وارد قصر شد ؟ البته می‌دانی که همه‌جا نگهبان هست واگر هم خودت ندیده باشی حتماً شرحش را شنیده‌ای . پس بگو چگونه می‌توانیم به‌اندرون برسیم ؟

داریوش پاسخ داد : ای اتانس ، بسا چیزهاست که قابل شرح وبیان نیست فقط در عمل باید دید وغالباً گفتن و بیان‌کردن آسان است آن‌هم حرفی که عملی در پی نداشته باشد . شما می‌دانید که عبور از جلو نگهبانها مشکل نخواهد بود ، کی می‌تواند مانع ورود افرادی عالیقدر مانند ما بشود . تنها پایهٔ درباری ما بس‌است که بگذارند ما وارد شویم ، هم از شرمی که نسبت بدان دارند و هم از ترسی که در ایشان برخواهد انگیخت. از این گذشته من دلیل موجهی برای ورود به دربار دارم، خواهم گفت که تازه از پارس آمده‌ام و از پدرم برای شاه پیامی آورده‌ام. هنگامی که برای احراز مقصود دروغ به‌کارآید چرا ازتوسل به‌آن امتناع کنیم؟ خواه گفتار ما راست باشد یا دروغ غرض‌همهٔ مایکی‌است وطالب انجام‌منظور خویش هستیم. اشخاص وقتی دروغ می‌گویند که جلب سودی را در نظر دارند و به‌همین دلیل نیز بارفتار درست خود درصدد جلب اعتماد هستند تا نفعی حاصل کنند. راه دوتاست اما هدف یکی‌است اگر جلب منفعتی درنظر نبود میان راستی ودرستی چه‌تفاوتی وجود داشت، دروغگو به‌همان آسانی‌راست می گفت که درستکار عمل می‌کند. هردروازه‌بانی که‌مانع ورود مانشود بعدا پاداش خواهد یافت وهرکس که ازعبور ما جلوگیری کند فوری دشمن محسوب خواهد شد. ما باید در صورت لزوم حتی با به‌کار بستن قدرت و زور راه عبور خود را باز و بدون تأخیر اقدام کنیم. **

گبریاس گفت: رفقا برای نجات دادن تخت و تاج پادشاهی چه فرصتی بهتر از این موقع خواهیم داشت‌و یا درصورت شکست و حرمان برازنده‌تراز این‌می‌توان جان داد؟ آیا بازباید مادیها بر پارسیان تسلط یابند آن هم به وسیلهٔ مغی گوش‌بریده؟

Marfat.com

شما بلند پایگانی که بربالین احتضار کمبوجیه حاضر بودید خوب به خاطر دارید او چه نفرین‌های شدید نثار جان پارسیان کرده است، هرگاه باردیگر زمام قدرت را به‌دست نیاورند؟ درآن مورد ما اظهارات اورا زود باور نداشتیم زیرا می‌پنداشتیم خالی از غرض نیست ولی اکنون وضع دگرگون شده است. مـن پیشنهاد می‌کنم رأی داریوش را به‌کار بسته یك راست به‌طرف قصر به‌قصد حمله بر مغ‌ها روانه شویم. همگی یاران با این پیشنهاد موافقت کردند.

وقتی این گفت‌وگو جریان داشت ازسوی دیگر وقـایعی اتفاق افتاد. دو برادر مغ بعد از اندیشهٔ بسیار درصدد برآمدند پراکزاسپه را با خود همراز سازند و برای این تصمیم خود دلایلی داشتند. یکی آنکه کمبوجیه در اثر تیراندازی وقتل فرزند پراکزاسپه نسبت به‌او گناه بزرگی مرتکب شده بود. ازطرف دیگر چـون وی درکشتن سمردیس پسرکوروش شخصاً دخالت داشته ازاین‌رو مغ‌هااورا به‌حضور خواندند و برای جلب همکاریش به‌تلاش پرداخته سعی کردند از او قول بگیرند که هرگز راجع به‌تزویر آنها نسبت به‌پارسیان چیزی بروز ندهدو افزودندکه‌درازای آن سکوت مبلغ هنگفتی به‌او خواهند داد. پراکزاسپه موافقت کرد، که در پی آن مغ‌ها پیشنهاد دیگری کردند بدین منوال که همهٔ پارسیان را پائین دیوار قصر فرا خوانند و پرکزاسپه ازبالای برج کاخ اعلام دارد که پـادشاه فعلی سمردیس پسر کوروش است. در دستوراتی که مغ‌ها به‌پراکزاسپه می‌دادند به این نکته هم توجه و اطمینان داشتند که پارسیان حـرف اورا بیش از هـرکس دیگر بـاور می‌کنند چه‌می‌دانستند او کشتن سمردیس را بارها انکار و همواره نیز اظهار کرده بودکه‌او زنده است. پرکزاسپه با این پیشنهاد نیز نظر موافق داد.

سپس مغ‌ها مردم را پائین قصر فراخوانده به پراکزاسپه گفتند که برای اعلام مطلب بالای برج برود. آنچه سپس واقع شد درست برخلاف منظور حشرات مغ بود زیرا پرکزاسپه آنچه‌را که‌به‌ایشان وعده داده بود قصداً پشت گوش انداخت. توگوئی وجودی به‌کلی متفاوت شده بود. وی رشتهٔ کلام را دربارهٔ نسب و تبار کوروش از روزگار هخامنش آغاز کرده دامنهٔ سخن‌را به خدماتی کشانیدکه کوروش برای سرزمین ایران انجام داده بود و در خاتمه نیز حقیقت را فاش ساخته افزود که تا آن لحظه محض حفظ جان خود راز بزرگی را مکتوم داشته ولی سرانجام موقع آن فرا رسیده‌که آنچه در سینه دارد بگوید پس همهٔ داستان‌را آشکار و اظهار کردکه به‌امر کمبوجیه سمردیس فرزند کوروش را نابود کرده است و دولت پارس

Marfat.com

اکنون در دست دو مغ برادر است و با اشاره به طعن و نفرین کمبوجیه که اگـر پارسیان دست غاصبان راکوتاه نسازند و مغ‌ها را به‌سزای کردار خویش نرسانند همواره از نعمت خیر و آسایش محروم باشند، خود را از بالای برج با سر پایین انداخت این بود پایان سرگذشت پرکزاسپه که در سراسر زندگی خود وجـودی شایسته و ممتاز بوده است.

در آن میان هفت یار وفادار که برآن شده بودند بی‌درنگ برمغها بتازند پس‌از ادای فریضه ودعاونیایش برای پیروزی به‌طرف قصرشتافتند. آنها ازسرگذشت پرکزاسپه بی‌اطلاع بودندو دربین راه شرح ماجرارا شنیدند. شنیدن آن‌خبر ایشان را ازپیشروی بازداشت تاچنانکه باید وشاید دربارهٔ وضع جدید بیندیشند.طرفداران اتانس عقیده به صبر و شکیبایی داشتند و اصرار ورزیدندکه اقدامی نشود تااوضاع روشن شود. اما داریوش و هواخواهانش باز جانب تعجیل را اختیار و باهرگونه تغییر نقشه و تأخیر در اقدام مخالفت کردند و چیزی نمانده بودکه آن مشاجره به نفاق و تفرقه بین آنها منجر شودکه از حسن اتفاق هفت عقاب‌را درتعاقب دوکرکس در پرواز دیدند و قوش‌ها با چنگال و منقار کرکسها را می‌دریدند. این پیشامد را به‌فال نیك گرفتند. پس‌هفت‌یار فوری نقشهٔ داریوشی راشعار خویش ساخته بااعتماد جدید به‌سوی قصر شتافتند.

وقتی به دروازهٔ کاخ رسیدند آنچه واقع‌شد همان بودکه داریوش‌پیش‌بینی کرده بود. قراولان نسبت به واردین بدگمان نشدند و به مناسبت احترام شأن و مقام ایشان بدون هیچ‌گونـه پرسشی حق عبور دادند تـو گـویی اینان در پنـاه خدا بودند. ولی درمحوطهٔ دربار آنها با خواجه‌سرایان که خبرگزاران شاهی بودند برخوردند. ایشان این دسته را از حـرکت باز داشته پرسیدند در آنجا چـه کاری دارند. ضمناً از قراولان هم بازخواست کردندکه چرا ایشان رابه‌اندرون‌راه داده‌اند. این جلوگیری فقط طرفةالعینی طول کشید. هفت یار که در تعقیب اقدام خود عجلهٔ بسیار داشتند همگی بادلاوری خنجر برکشیدند وخواجگان مزاحم را نقش برزمین ساختند و تند و تیز به‌طرف اندرون دویدند*

در آن موقع هردو مغ در حرمسرا بودند و دربارهٔ وضعی که با دوروئی پرکزاسپه پیش آمده بود مذاکره می‌کردند که ناگاه فریاد استمداد خواجه‌سرایان را شنیده ازجا پریدند تا معلوم دارند چه واقع شده است و چون خود را در خطر دیدند زود آمادهٔ مبارزه شدند. یکی از آن‌دو فقط فرصتی یافت‌که دست به طرف

Marfat.com

تیر دراز کند. دیگری نیزه برداشت و زد وخورد آغـاز شد. مغی که تیر و کمان برگرفته بود مجالی برای عمل نیافت زیرا مهاجمان نیك نزدیك آمده بودند ولی‌مغ دیگر از نیزه استفاده و حمله کرد و ران اسپاتینس را مجروح ساخت. اسپاتینس در ران واینتافرن در چشم زخمی شدند. در نتیجه اینتافرن کور شد ولی زنده ماند. مغ دیگر که نتوانسته بود با تیر کاری صورت دهد و خود را عاجز دید به‌خوابگاهی که درکنار تالار بودگریخت و کوشید دررا به‌روی مهاجمان قفل کند. اما دو نفر از ایشان، داریوش و گبریاس، از دنبال رسیدند. گبریاس مغ را در بازوان خود گرفت، داخل اطاق تاریك بود. داریوش‌که بالای سرآنها ایستاده بود هردو رابرکف اطاق نقش برزمین ساخت و نمی‌دانست چه بکند زیرا نگران بود که گبریاس را مضروب سازد. ولی همین‌که گبریاس از تردید او آگاه شد فریاد کشید چرابازوانت بیکار است؟

داریوش جواب داد: جرأت ضربت ندارم و نگرانم که‌مبادا تورا مجروح سازم.

گبریاس خروشید: «هیچ نگران مباش اگرچه هردو ما هدف واقع شویم»

سپس داریوش خنجر خود را فروبرد و خوشبختانه پیکر مغ را درید.

وقتی هردو مغ کشته شدند هیدستان، سر ایشان را ازتن جدا ساخته به‌طرف خیابان شتافتند در حینی‌که سرها را بر دست داشتند، سروصدا راه انداختند. آن دونفر زخمی درکاخ باقی ماندند زیرا به‌واسطهٔ خونریزی توان حرکت نداشتند وانگهی حضورشان در همانجا ضروری بود تا مراقب ارگ باشند. پنج‌نفر دیگرکه مجروح نشده بودند بیرون دویده هموطنان خود را به‌یاری خواستند وشرح ماجرا را بازگفته سرها را درمعرض تماشای عام‌گذاشتند. آن‌گاه به‌راه افتاده به هر مغی که رسیدند درجا او راکشتند. سایر پارسیان‌که از داستان دلاوری هفت‌یار اطلاع یافتند واز نیرنگی‌که دومغ برادر ضدایشان به‌کار برده بودند خبردار شدند، زود از حضرات پیروی نموده آنها نیز خنجر در دست به‌هر مغی‌که رسیدند امانش ندادند واگر به‌واسطهٔ غروب‌آفتاب‌کشتار متوقف نشده‌بود نسل‌طبقهٔ مغ به‌کلی ازبین‌می‌رفت. سالروز این واقعه در تقویم پارسیان به‌خط سرخ نوشته شده است. ایشان هرساله جشنی به‌این‌مناسبت برپا می‌دارندکه به مغ‌کشان[۳۰] معروف است ودرآن روز هیچ مغی قادر نیست ازخانه خارج شود.*

Marfat.com

کنکاش هفت سردار راجع به‌طرز حکومت ایران

پنج روز دیگر پس ازآنکه هیجان مبارزه به آرامش انجامید همدستان ** دربارهٔ شالودهٔ اقدامات آیندهٔ خویش به‌کنکاش پرداختند. درآن‌جلسه نظریاتی‌اظهار شد. بعضی‌از هموطنانم درامکان چنین مذاکره‌ای* ابراز تردید کرده‌اند، اما بدون شبهه واقع شده است. نخستین سخنور اتانس بود وزمینهٔ بیانش ترجیح برقراری حکومت دمکراسی در ایران. او گفت: «به‌نظرمن آن زمانه گذشت‌که یك‌نفرازمیان ما همه‌کاره باشد وخودسرانه فرمانروایی‌کندراه ورسم حکومت استبداد نه‌خوشایند است ونه مایهٔ خیروصلاح وشما خود بهتر می‌دانیدکه فزونی قدرت وغرور چگونه کار کمبوجیه‌را تباه ساخت وهمان وضع‌وحال راهم دردورهٔ گئوماتای مغ به‌رأی‌العین دیدید. چگونه ممکن است این طرز حکومت را باقواعد اخلاق و سیاست تطبیق داد در همان راه و رسمی که فقط یك‌نفر مقتدر و مختار باشد بی‌هیچ‌گونه مسئولیت ونظارتی هرجورکه دلخواه اوست رفتارکند؟ حتی صالح‌ترین افراد وقتی‌که به‌چنان پایگاه و مقامی برسند بعید نیست وجودی به‌کلی متفاوت شوند، زیرا چنین کسان در اوج نفوذ واقتدار وضع امور رامانند سابق نخواهند دید. پاره‌ای نقایص عادی فرمانروایان خودسر، ناشی از رشك و حسادت است و بعضی دیگر نتیجهٔ خودبینی وغرور. حسد ازآن‌جهت‌که ضعف فطرت آدمی است و غـرور بدان جهت که جـاه وثروت بیکران سبب این پندار وفریب می‌شودکه حاکم جبّار خود را برتر از سایر افراد خواهد پنداشت وهمین دو عامل ریشهٔ انواع تباهی است وبه‌رفتار جوروتعدی منجر می‌شود. هرصاحب اقتدار مطلق‌العنان باید طبق قاعده ومعمول از شایبهٔ‌حسادت ورشك برکنار باشد زیرا با اختیارات تام خود قادر است به‌آنچه دلخواه اوست‌رفتار کند. اما چنانکه وضع زیردستانش نشان می‌دهد عملاً حال بدین منوال نیست. وی نسبت به عناصر برجسته وصالح قلمرو خود حسادت می‌ورزد چراکه تنها طالب برجستگی خویش است واز طرزرفتار افراد فرومایه ودون خشنود می‌شود وبه‌همین جهات است که‌جلب‌خاطر هیچ‌کسی‌دشوارتر ازتأمین‌رضایت اونیست. وانگهی‌زمامدار خود رأی وجبّار، منش ورفتاری استوار ندارد اگر به مقداری‌که شایسته وکافی است احترام وستایش‌کنی سبب آزردگی او خواهد شدکه چرا تجلیل وستایش بیشتری نشده است واگر خود را زیاده پست وحقیرکنی به چاپلوسی وفرومایگی تعبیر خواهد شد. دیگر آنکه فرمانروای خود سرپایهٔ سنتها وقوانین قدیم راسست وبا معاذیری بی‌گناهان را اعدام می‌کند وزنان راوسیلهٔ لهو ولعب خود می‌سازد.اما

Marfat.com

حکومت مردم درست برخلاف آن وضع و حا ل‌است. اولاً این‌طرز حکومت یعنی ایزونومی[۳۱] ظاهر ونام خوشایندی دارد که تساوی همگان دربرابر قانون باشد. ثانیاً وقتی مردم زمامدار شوند دیگر رسم‌کار فرمانروای خودسر ازبین خواهدرفت، دادگران و داوران با رأی عامه انتخاب می‌شوند و مسئول عمل خویش خواهند بود ودرهمهٔ امور تعاطی افکار خواهد شد. ازاین‌رو پیشنهاد می‌کنم حکومت پادشاهی راکنار بگذاریم ومردم را صاحب اختیار سازیم چراکه درواقع‌نام وعنوان مردم ودولت یکی است.»

آن‌گاه مگابیز به‌سخن پرداخت. او قاعدهٔ الیگارشی[۳۲] یعنی حکومت تنی چند (الیت‌ها.م) را درپیش نهاده اظهار داشت: «من با آنچه اتانس راجع به‌انصراف از حکومت شهریاری گفته است موافقم. اما رأی او دربارهٔ واگذاری اختیار امور در دست طبقهٔ عام درست نیست. تودهٔ مردم مشتی افراد بی‌سروپا بیش نیستندوهیچ جماعتی به‌قدر ایشان از اهمیت مسئولیت غافل ومستعد تعدی و اجحاف نیست.این کاری به‌کلی بی‌حاصل است که‌ماخودرااز زیربار خود سری وآزحاکمی جبّارآسوده سازیم، سپس خودرا در دام افرادی بی‌بندوبار بیندازیم چون رفتاروعمل فرمانروای خودسر لااقل قرین تدبیر و اندیشه است ولی اقدامات طبقهٔ عام همیشه بیهوده وخام. چگونه می‌توان ازکسانی انتظار خیرونیکی داشت‌که خود از قدر وارزش آن‌چیزها غافل‌اند. در سر افراد نادان و عام اصلاً فکری نیست. ایشان مانند سیلاب رودخانه هستندکه همه‌چیز را درجلو خود جارومی‌کند، پس‌کاش حکومت دموکراسی‌نصیب بدخواهان ایران شود. باید مابهترین افراد صالح این سرزمین را انتخاب واختیار زمامداری را به‌آنان تفویض‌کنیم. بدیهی است‌خود ما نیز جزواین دسته خواهیم بود و شکی نیست که تصمیمات شایسته‌ترین افراد بهترین تدبیرات خواهد بود.»

سخنور سومی، داریوش گفت: «تمام نکته‌هائی راکه‌مگابیز دربارهٔ عوام‌الناس گفته است تأیید می‌کنم ولی با اظهاراتش راجع به حکومت تنی چند موافق نیستم. اکنون هرسه قسم حکومت، دموکراسی، الیگارشی و پادشاهی[۳۳] راکه مورد توجه ماست تحت بررسی قرار می‌دهیم وفرض هم اینست‌که هرکدام از آنها درنوع خود بهترین باشد. از لحاظ من سومی از دوتای دیگربه مراتب بهتراست. زمامداری یك‌نفر، به‌راستی چه دشوار است چیزی برتر ازآن یافتن، مشروط براینکه وی صالح‌ترین فرد برای احراز آن منزلت ومقام باشد و رأی وتدبیرش بامنش ورفتارش برابر. قدرت وسرپرستی چنین فردی درکار خلق فوایدی غیرقابل انکار دارد. دراین

Marfat.com

نوع حکومت اسرار ضد دشمنان وطن بیشتر از هر رژیم دیگر محفوظ خواهد ماند در رسم حکومت تنی چند ممکن نیست به‌منظوردرخشندگی واحراز ریاست‌وبرتری در زمینهٔ خدمات ملی اختلاف‌های شدید خصوصی میان ایشان پیش نیاید. هریك از آنان درپی تحصیل مقام رهبری‌و فقطمترصد اجرای اغراض شخصی خواهندبود. از این‌رو بدون تردید میان ایشان‌دو گانگی‌و اختلاف خواهدافتاد وضدیت‌های‌فردی به خصومت‌های علنی وسرانجام خونریزی منجر ونجات ازچنان وضع وحال خواه ناخواه به‌زمامداری یك‌نفر منتهی خواهد شدکه خود نشانهٔ بارزی است که روش پادشاهی بهترین راه ورسم فرمانروائی است.

ازطرف دیگر درحکومت دموکراسی زشتیها رواج خواهد یافت ولی این ترویج فساد در دستگاههای دولتی نه‌فقط به دشمنی‌های انفرادی بلکه به تبانی‌های پنهانی ومحرمانه بین افراد ذینفع خواهد انجامید وحضراتی‌که در تبهکاریها دست دارند باهم بند وبست واز یکدیگر متقابلاً حمایت خواهند کرد واین بساط نابهنجار آنقدر ادامه می‌یابد تایك‌نفر به‌عنوان قهرمان ملی قیام ودسته‌های مغرض وبداندیش راکه فقط منافع خویش را در مدّنظر دارند سرکوب‌کند. این پیروزی او تحسین وستایش مردم را برمی‌انگیزد وطولی نخواهدکشیدکه چنین وجودی از طرف عام صاحب اختیار تام می‌شودکه شاهد بارز دیگری است‌که رژیم پادشاهی بی‌همتا است، خلاصهٔ‌کلام خود ما، همین آزادی خود را به چه‌کسی مدیون هستیم و کی آنرا به‌ما تفویض‌کرده است؟ آیا از راه دموکراسی به‌دست آورده‌ایم یابه‌وسیلهٔ حکومت‌تنی چند عاید ما شده است ویا آنکه میراث دولتی پادشاهی است؟ این استقلال‌ماازبرکت وجود یك‌نفر است (کورش بزرگ.م) پس پیشنهاد می‌کنم رسم پادشاهی راکماکان نگاهداریم. بعلاوه بسیار نیکو است‌که از تغییر وتبدیل موازین قدیم‌که ما راوسیلهٔ خیر وفواید شده‌اند اجتناب ورزیم وگرنه به‌مشکلاتی بزرگ دچار خواهیم‌گشت.»

این بود نظریّاتی دربارهٔ اقسام حکومت و خلاصهٔ گفتار سه تن از یاران . جهارنفر دیگرکه مطلبی عنوان نکرده بودند نظریات داریوش را تأیید کردند. اتانس (که مساوات در مقابل قانون را پیشنهادکرده بود) چون‌دید مغلوب شده است افزود: «دوستان من، پیداست‌که یکی‌از میان ما شاه خواهد شد خواه او را به‌رسم قرعه برگزینیم و یا آنکه این کار به رأی عمومی ایرانیان واگذارو یا روش دیگری‌اختیار شود. من با شما دربه‌دست آوردن تخت وتاج رقابت نخواهم‌کرد زیرا نه علاقه‌ای به‌فرمانروائی دارم ونه‌اشتهائی برای فرمان‌برداری. بنابراین‌کنار می‌روم اما مشروط

Marfat.com

به‌این‌که خودم وبازماندگانم الزامی نداشته باشیم فرمان شما ویاهرکس راکه‌پادشاه شود اطاعت‌کنیم.» شش نفر دیگر با این شرط موافقت‌کردند. اتانس ازجابرخاسته بیرون رفت و تا زمان حاضر هنوز خانوادهٔ او یگانه خاندان آزاد در سراسر ایران هستند و تا حدودی که خود مایل باشند از فرامین شاهی اطاعت می‌کنند اما ایشان نیز مانند همگان به‌قوانین پارس احترام می‌گذارند.

سپس شش تن دیگر ، راجع به برازنده‌ترین روشی که یکی ازایشان‌پادشاه شود به تبادل نظر پرداختند و توافق شد که آن مقام به هریك ازایشان برسد اتانس واعقابش هرساله جامهٔ فاخر مادی ودیگر مزایاکه در نظر پارسیان نشانهٔ قدر واحترام بوده است دریافت دارند. آن‌گاه برخی امتیازات دربارهٔ بقیهٔ شش نفر منظور شد، از جمله حق ورود به‌کاخ. به‌عبارت دیگر هریك از هفت‌نفر مجاز بود بی‌اطلاع قبلی وارد دربار شود مگر هنگامی‌که پادشاه در حرمسرا باشد. همچنین تراضی شد که پادشاه فقط از میان افراد خانواده همدستان ، زن اختیارکند* وبرای آنکه معلوم شود تاج پادشاهی نصیب‌کدامین شود پیشنهادکردند روز آینده هرشش‌تن‌باهم سواره به‌کنار شهر بروند و اسب هرکس در طلیعهٔ آفتاب زودتر به شیهه درآیدتخت و تاج، او را باشد.

داریوش مهتری نیك‌ماهروباهوش داشت اوبارس نام. پس‌از آنکه جلسه یاران خاتمه یافت داریوش‌نزد اوشتافته شرح قراری‌راکه توافق‌شده‌بود باوی‌درمیان گذاشت وافزود شاید بتوانی‌دراین‌زمینه‌تمهیدی‌بیندیشی‌وبایدکاری کردکه‌تخت‌شاهی وبخت همایونی ازآن من باشد وبس . اوبارس پاسخ داد : سرورمن ، اگرپادشاهیت تنهابه‌این‌کار بسته است‌آسوده خاطرباش وشکی‌مدارکه تاج پادشاهی‌قطعاًبه‌توخواهد رسید. من افسونی می‌دانم‌که دراین مورد نیك به‌کار آید. داریوش گفت اگربه‌راستی هنری داری که‌منظورم تأمین شود بهتر است زودتر دست‌به‌کار شوی چون‌فردا روز سرنوشت است وفرصت بسیارکم.

لذا ، تا غروب شد مهتر مادیانی راکه اسب سواری‌داریوش بخصوص‌دوست می‌داشت از اصطبل بیرون کشید و درحومهٔ شهر بست. آنگاه نرینه را به همانجا برد وپیرامن مادیان بگردانید ورفته رفته دایرهٔ‌گردش را تنگ‌تر ساخت وسرانجام آن دو را به هم رسانید. بامداد فردا ، قبل از برآمدن آفتاب شش یار برطبق عهد وقرار سواره به‌کنار شهر درآمدند. وقتی به‌همان حدود رسیدندکه شب‌پیش اسب نر و مادیان به‌وصال رسیده بودند اسب داریوش جلو افتاده شیهه کشید. در همان آن

Marfat.com

با اینکه آسمان روشن وصاف بود برقی درخشید وغرش رعد به‌گوشها رسید. این دو معجزه علامتی آسمانی به‌شمار آمد، وپادشاهی داریوش‌غیرقابل تردید. پنج‌سوار دیگر زود از روی زین پائین پریده او را تعظیم تمام‌کردند.

این یك روایت بود. راجع به‌کار اوبارس دربارهٔ شیههٔ اسب پارسیان قول دیگری دارند ومی‌گویند مهتر دست خود را به‌آلت مادیان‌کشیده سپس جلومنخرین اسب داریوش برده است.

بدین منوال تخت‌وتاج پادشاهی ایران به‌داریوش رسید* و پس‌ازجهانگیری کوروش‌وکمبوجیه اکنون سراسر آسیامگرعربستان،جزوقلمرو او محسوب‌می‌گردید. اعراب هیچ‌وقت تابع ایران نبودند اما ازوقتی‌که لشکر کمبوجیه را هنگام هجوم به‌مصر راه عبور داده بودند روابط دوستانه میان دوطرف همواره برقرار بوده ودر واقع بدون همراهی وخدمت آنها تسخیر مصر دور از امکان به‌شمار می‌رفته است.

آتوساو آرتیس‌تونه* دو دختر کوروش، زنان داریوش بودند. آتوسا ابتدا زن کمبوجیه بود، سپس گئوماتای مغ اورا به‌زنی گرفت ولی زن‌دوم اولین باربودکه شوهر می‌کرد. سپس داریوش پارمیس دختر سمردیس ونوادهٔ‌کوروش را به‌عقد نکاح خود درآورد. علاوه‌براین زنان، وی با دختر اتانس، همان بانوکه راز مغ‌رافاش ساخته بود ازدواج‌کرد.

وقتی‌که نفوذ وقدرت داریوش در سراسر قلمرو او استوارگشت اول‌کارش این بودکه فرمود ستونی سنگی برافراشتندکه برآن چهرهٔ مردی سوار براسب با این عبارت در پایین آن منقور شده بود : «داریوش فرزند ویشتاسپ از برکت وجود اسب خود ومهتر هوشمندش اوبارس به پادشاهی رسید.» نام اسب نیز قید شده بود. این وقایع در خود پارس اتفاق افتاد. سپس وی بیست ایالت در امپراتوری‌خود تأسیس و آنها را ساتراپی نام کرد وشهربان‌ها درآن ایالات برگماشت.**

عایدات شاهی

داریوش برای تمام اقوام وطوایف مالیات مقرر داشت ونواحی همجوار رااز جهت حسن‌جریان اداری تابع مرکز واحدی ساخت‌واتباع شاه از جهت عایدات* ومخارج محض تسهیل‌کار جزو این ویا آن ساتراپی شده بودند. پیش‌از آنکه‌مبالغی را که هریك ازولایات می‌پرداخته‌اند ذکر کنم باید افزود، برای آنها که به‌نقره‌باج و مالیات می‌دادند مقرر شد تالان بابلی اساس کار باشد** در صورتی که تالان

Marfat.com

اوبی[۳۴] پایهٔ سکهٔ زر مقرر گردید. پول بابلی معادل $\frac{۱}{۶}$ تالان اوبیایی بوده است.*

در پادشاهی کوروش وکمبوجیه مالیات ثابت رسم نبود. درآمد عمومی فقط از راه هدایا وتقدیمی فراهم می‌گشت. به‌مناسبت برقراری مالیات‌ثابت‌ومقررات همانند دیگر این شایعه درمیان پارسیان رواج یافته بودکه داریوش سودآور است، کمبوجیهٔ جبّار، وکوروش پدر وحامی اقوام وملل. اولی ازهرجاکه می‌توانست عایدات فراهم می‌ساخت دومی نسبت به منافع اتباع خود بی‌اعتنا وسومی یعنی کوروش با قلبی مهربان ورئوف پیوسته دراندیشهٔ آسایش رعایای خویش بود. اکنون مبلغی که هریك از بیست ساتراپی‌ها می‌پرداخته‌اند:

اول ـ ایونیها ومگنسیها[۳۵] در آسیا وهمچنین ائولیها وکاریها ولیکی‌ها ومیلی‌ها[۳۶] وپامفیلی‌ها جمعاً ۴۰۰ تالان نقره می‌داده‌اند.

دوم‌ـ میسی‌ها ولیدیها ولاسونیان[۳۷] وکابالیها، وهیت‌ها[۳۸] ۵۰۰تالان[۳۹].

سوم‌ـ سکنهٔ سواحل جنوبی هلسپون : فریژیها، تراکیهای ساکن آسیا، پافلاگونیها، ماریاندیها[۴۰] واهالی سوریه = ۳۶۰ تالان .

چهارم‌ـکلیکی‌ها ۵۰۰ تالان نقره و۳۶۰ اسب‌سفید، یك‌اسب برای هر روز سال‌و۱۴۰ تالان‌که صرف‌مخارج‌پادگان سواره‌نظام آنجامی‌شده است. بقیه۳۶۰تالان.

پنجم‌ـ از شهر پوزیدون[۴۱]که آمفی‌لوکوس[۴۲] بین مرزهای کلیکیه وسوریه تا حدود مصر ساخته بود بدون احتساب خطهٔ عربستان‌که از مالیات معاف بود = ۳۵۰ تالان. ولایات مزبور شامل سراسر فنیقیه وبخشی از فلسطین، سوریه وقبرس بوده است.

ششم‌ـمصر ولیبی تاحدود شهرهای کورینه[۴۳] وبرقه = ۷۰۰ تالان.* به‌علاوه مبلغی بابت صید ماهی در دریاچه موئریس[۴۴] و۱۲۰,۰۰۰ بشکه ذرت‌که سهمی لشگریان پارسی و پادگان امدادی بود که نگهبانی «کاخ سفید» منفیس را برعهده داشتند.

هفتم ـ ستاگدیها[۴۵] گنداریهـا (در مغرب افغانستان و طایفهٔ دادی کـه[۴۶] و آپارتیته[۴۷] باهم جمعاً = ۱۷۰ تالان .

هشتم ـ شوش و بقیهٔ کاسیان (کوسی‌ها)[۴۸] = ۳۰۰ تالان.

نهم‌ـ بابل وآشور = ۱۰۰۰ تالان نقره و۵۰۰ خواجه‌سرا.

دهم‌ـ اکباتان وبقیهٔ‌خطهٔ‌ماد، پریکانیها[۴۹] وارتوکوروبانت‌ها[۵۰] = ۴۵۰تالان.

Marfat.com

یازدهم- ولایات خزرنشین، پوزیکاها[۵۱] پانتی ماتیها[۵۲] دارتیها جمعاً= ۲۰۰ تالان.

دوازدهم- اهالی بلخ (باکتریا) وهمسایگان آنها تا سامان اگل‌ها[۵۳]= ۳٦۰ تالان.

سیزدهم- پاکتی‌سیا[۵٤] با ارامنه وهمسایگان ایشان تاکرانهٔ بحراسود= ٤۰۰ تالان.

چهاردهم- سگارتیان[۵۵] زرنگیان (سیستانیها) تمانیان[۵٦] اوتیانها[۵۷] میسی‌ها وسکنهٔ جزایر خلیج‌فارس که شاه نفرات زندانی وآوارگان جنگی را به‌آنجا تبعید می‌کرد= ٦۰ تالان.

پانزدهم - سکائیان و خزریها = ۲۵۰ تالان.

شانزدهم- پارتها، خوارزمیها، سندیها وآریه‌ها (هراتی‌ها)= ۳۰۰ تالان.

هفدهم - پریکانیها و اتیوپیهای آسیا (در یمن). = ٤۰۰ تالان

هیجدهم - ماتیانیها و ساسپریها، الارودیها[۵۸]. = ۲۰۰ تالان

نوزدهم- مسخ‌ها[۵۹] تیبارنیها[٦۰] ماکرونها، موزیکانها[٦۱] مارد (آمرد)ها[٦۲].

بیستم- هندیان که از همه اقوام جهان جمعیت بیشتری دارند مبلغ هنگفت ۳٦۰ تالان خاك طلا می‌داده‌اند. اگر تالان بابلی که مذکور افتاد معادل واحد پولی اوبیائی به‌حساب آید مبلغی جمعاً معادل ۹۸۸۰ تالان می‌شود وهرگاه قیمت طلا سیزده برابر نقره محسوب گردد خاك زرکه هندیها می‌آورده‌اند قریب ٤٦۸۰ تالان می‌شود ومجموع عایدات شاهی هرساله بالغ بر ۱٤۵٦۰ تالان اوبیائی است (در صورتی که ارقام خرده به‌حساب نیاید تخمیناً ۳۵۵۲۰۰۰ لیره خواهد شد.م).

این جمع عایداتی بوده‌که از آسیا وبعضی‌از نقاط لیبی (لوبیا=افریقا) دریافت شده است ولی به‌مرورزمان مبالغ دیگر از جزایر (مدیترانه) وهمچنین قارهٔ اروپا تا سامان تسالی (یونان شمالی) به‌خزانهٔ شاهی می‌رسید. رسمی که پادشاهان ایران در انباشتن نقدینه‌های خود داشته‌اند این بود که فلزات را ذوب کرده در ظرفهای گلی می‌ریخته‌اند. سپس این ظروف رادرهم‌شکسته شمش‌های فلز را انبار می‌کردند وهر وقت احتیاج به‌پول پیش می‌آمد مبلغ ضروری راسکه می‌زده‌اند. این بوده‌است فهرست نام ولایات ومبلغی که آنها به‌عنوان مالیات، وظیفه پرداخت داشته‌اند. سرزمینی که از جهت مالیاتی به‌شمار نیامده خود پارس است* به‌این‌دلیل ساده‌که پارسیان مالیاتی نمی‌پرداخته‌اند.

Marfat.com

بعضی‌از اقوام‌که مشمول مالیات نبودند حصهٔ خود را به‌صورت هدیه‌تقدیم می‌کردند مثلاً اتیوپی‌های همسایهٔ مصرکه با لشکرکشی‌کمبوجیه تا خود سرزمین اتیوپی به‌تابعیت ایران درآمده بودند ــ حبشی‌های جاودانی ــ سکنهٔ حوالی کوه‌مقدس نیسا[۶۳] بودند که دیونیسوس[۶۴] را می‌پرستیده‌اند. غلاتی که ایشان و همسایگان آنها مصرف می‌کنند همانست که هندیان طایفهٔ کالاتی[۶۵] استفاده می‌کنند . ایشان در زیرزمین خانه دارند وهردوسال یکبار این دو طایفه هرکدام تقریباً دولیتر طلا و دویست قطعه چوب آبنوس و بیست قطعه درشت، عاج فیل می‌آورده‌اند.

به‌علاوه تقدیمی‌هائی نیز از طرف سکنهٔ‌کلخیس واقوام همسایهٔ‌ایشان با مشارکت سایر اهالی قفقاز می‌رسیده است. آنجا حد نهائی امپراتوری است وشمال این منطقه جزو قلمرو پارس نیست. باج سهمی اهالی این‌حدود هر چهار سال یکبار صدغلام و کنیز بوده‌است بالاخره اعراب‌هم هزارتالان‌وهرساله‌تقریباً بیست‌وپنج‌تن کندر به‌دربار می‌فرستادند. پس علاوه براقلام مالیاتی مزبور عایدات دیگری نیز به‌خزانهٔ شاهی واصل می‌شده است.

اکنون شمه‌ای‌هم راجع‌به‌رسم‌وروالی‌نقل‌می‌کنم‌که بدان‌وسیله هندیان‌مقادیر کلان زربه‌دست‌می‌آوردندومی‌توانستند طلاریزه‌راکه شرحش‌قبلاآمدبه‌ایران‌بیاورند. قسمت خاوری هند نواحی شنزاری است ودرواقع از تمامی سکنهٔ آسیاکه راجع به‌آنها اطلاعاتی معتبر داریم هندیان شرقی‌ترین هستند. طرف دیگر سامان آنها بیابان بی‌سکنه است (شاید منظور راجستان فعلی هندوستان، واقع در مشرق ایالت سند باشد.م). طوایف هندی بسیار متعدد هستند وبه زبانهای‌گوناگون حرف می‌زنند، بعضی‌ها زندگی شبانی دارند بعضی دیگر بادیه‌نشین‌اند ووضع بقیه درست روشن نیست. برخی در اراضی باتلاقی در مجاورت رودخانه‌ها به‌سرمی‌برند. ماهی خام خوراك آنهاست‌و آنرا در قایق‌هائی که با نی ساخته می‌شود صید می‌کنند. هر قایق را ازیك پارچه نی می‌سازند و نی‌ها را به‌هم بسته و کوبیده و به صورت حصیر درآورده سینهٔ خودرا با آن جوشن‌وار می‌پوشانند . طایفهٔ دیگر که درقسمت شرقی‌تر سکونت دارند به پدی[۶۶] معروف‌اند . غذای آنها گوشت خام است . راجع به چگونگی زندگی عمومی این جماعت می‌گویند هرگاه یکی ازآنان ناخوش شود نزدیك‌ترین دوست ومنسوب ، اورا می‌کشد زیرا به‌طوریکه اظهار می‌دارند اگر ناخوشی طرف سخت و طولانی شود گوشت تنش به واسطهٔ مرض فاسد می‌شود و به‌همین جهت عاجزان و مریضان وانمود می‌کنند که مرض وعلتی ندارند اما انکار

Marfat.com

آنها اثری ندارد و دوستان آدم ناخوش از قبول حرفش امتناع کرده اورا کشته گوشتش را می‌خورند. اگر مریض زن باشد زنان دوستانش درست همان می‌کنند که مردی ناخوش شود. اگر کسی خیلی خوش‌طالع باشد، و تا روزگار پیری زنده بماند اورا هم به عنوان نذری قربانی و گوشتش را مصرف می‌کنند ولی این جریان به ندرت پیش می‌آید چه اکثر ایشان قبل از سالخوردگی به مرضی گرفتار و به‌دست دوستان خود تلف می‌شوند.

طایفهٔ دیگر رفتار به کلی متفاوت دارند. آنها به هیچ‌وجه‌کسی را نمی‌کشند، بذری نمی‌کارند، مسکنی ندارند و سبزیجات غذای آنهاست. در آن سرزمین نهالی است صحرائی که خوشهٔ آن دانه‌هائی به اندازهٔ ارزن دارد این دانه‌هارا جمع‌آوری کرده و جوشانیده و با پوست می‌خورند. در میان این طایفه مرد مریض منسوبانش را رها ساخته در صحرا به‌جای دورافتاده‌ای پناه می‌برد تا اجلش فرا رسد و احدی راجع به ناخوشی یا مرگش نمی‌اندیشد.

تمام طوایف هندی که شرحشان گذشت مثل حیوانات درملاء عام جفت‌گیری می‌کنند. پوست بدن آنها یك رنگ و شبیه پوست مردم اتیوپی است. آب نطفهٔ ایشان مانند سایر مخلوقات سفید نیست بلکه مثل پوست تن آنها سیاه رنگ است. همین وضع حیرت‌آور در میان اتیوپی‌ها نیز دیده می‌شود. سرزمین اخیر (هند) از خطهٔ پارس فعلی دور ودر سمت جنوبی واقع شده است. آنجا هیچ‌گاه به‌تصرف پارس درنیامده است. درطرف شمال در قسمت علیا در همسایگی کاسپاتیر[۶۷]ها و منطقهٔ پاکتیسیا[۶۸] طایفهٔ دیگری ساکن‌اند که زندگی آنها شباهت بسیار با وضع و حال اهالی باکتریا (بلخ) دارد. در میان هندیها این عده از سایرین جنگجوترند وایشان هستند که به جستجوی طلا می‌روند زیرا که بیابان زرخیز دراین قسمت هند واقع شده است. در این کویر مورچه‌های درشتی است کوچکتر از سگ وبزرگتر از روباه (!) نمونهٔ آنرا که دراین حدود صید می‌شود در مقر پادشاه پارس می‌توان دید. این حیوانات زیرزمین نقب کنده شن را به همان قسمتی که مورچه‌های معمولی خاك را می‌ریزند به شکل توده‌های بزرگ درمی‌آورند آنها از لحاظ ریخت وشکل به سایر مورچه‌ها شباهت دارند.

شن آن ناحیه به حد وفور ریزه طلا مخلوط دارد و برای جمع‌آوری همین شن‌هاست که هندیان به این کویر روی می‌آورند. هرنفر در ارابه‌ای که سه شتر می‌کشد بر شتر ماده که دروسط است سوار می‌شود. شترهای نر درطرفین حکم

Marfat.com

راهنما دارند ومراقبت می‌شود که ماده شتر تازه بچه زائیده باشد . این شترها مثل اسب تند و چالاك‌اند و بار بیشتری می‌برند . لازم نیست من دراین‌جا وصف شتررا بیاورم زیرا که یونانیها با شکل و هیکل این حیوان آشنا هستند ولی یك نکته را بخصوص ذکر می‌کنم که برای ایشان تازگی خواهد داشت . پاهای‌عقبی شتر هرکدام دو ران و دو زانو دارد(!) وجهاز تناسلی حیوان درسمت بیرون، روبه‌دم واقع شده است . این بود شرحی که هندیان مزبور چگونه روانهٔ صحرا می‌شوند . آنها وقت عزیمت خودرا طوری قرار می‌دهند که در گرمترین ساعت روز به شن‌های زرآلود برسند. همان وقتی که مورچه‌ها به واسطه شدت گرما به زیر خاك پناه می‌برند . دراین حدود تابش خورشید مثل دیگرجاها در وسط روز زیاد سوزان نیست بلکه بامداد داغ است . ازصبح زود تا دیرگاه ، یعنی هنگامی که بازار دادوستد بسته می‌شود هوای آنجا از موقع ظهر در یونان به مراتب گرم‌تراست ومی‌گویند اهالی برای تعدیل و تحمل حرارت تا گردن در آب فرو می‌روند . هنگام ظهر از داغی هوا کاسته می‌شود و طرف عصر رفته رفته به همان اندازه ملایم می‌شود که در سایر نقاط صبح زود خنك است و دروقت عصر خنکی هوا بیشتر ، تا هنگام غروب که کاملاً سرد می‌شود .

مارهای پرنده وسایر چیزها

وقتی هندیان به محلی که زرخیز است می‌رسند کیسه‌هائی را که همراه آورده‌اند پر ازشن کرده با سرعتی هرچه بیشتر راه خانه‌های خود را در پیش می‌گیرند زیرا مورچه‌ها (هرگاه بتوان حرف پارسیان را باور داشت)* حضور ایشان را بو برده به تعاقب آنان می‌پردازند . هیچ موجودی در جهان از لحاظ سرعت به پای این مورچه‌ها نمی‌رسد . بنابراین اگر در حینی‌که مورچه‌ها آمادهٔ خروج و جمع قوا می‌شوند هندیان زود پا به فرار نگذارند حتی یك تن از آنها زنده به خانه نخواهد رسید . شترهای نر که در حرکت از ماده‌ها سرعت کمتری دارند زود دربین راه‌عاجز شده یکی بعداز دیگری ازرفتن بازمی‌مانند درصورتی که‌ماده شترها به‌عشق بازیافتن نوزادان‌خودکه پشت‌سر گذاشته‌اند با شتاب تمام برمی‌گردند.

برطبق قول پارسیان طلا غالباً از همین راه به‌دست می‌آید . ایشان مقداری نیز در داخله سرزمین خود استخراج می‌کنند ولی نه چندان که در خور توجه باشد.

گویا دورترین نقاط جهان از جهت منابع معدنی بسیار غنی است وآن نواحی

Marfat.com

از لحاظ تنوع گیاه و جانوران نیز وضعی ممتاز دارد . شرقی‌ترین قسمت مسکونی دنیا بطوریکه سابقاًاشاره کردم هند است . در آنجا پرندگان وحیوانات خیلی درشت‌تر از سایر جاها است . غیر از اسب هندی که ازجهت هیکل و قامت‌کوچکتر از اسب‌های مادی است که به نژاد نسا شهرت دارند. طلا نیز در آنجا به حد وفور هست خواه مقداری که اززمین استخراج یا در رودخانه‌ها ته‌نشین می‌شود و یا به شرحی‌که مذکور افتاد از نقب‌های مورچگان به‌وسیلهٔ دستبرد فراهم می‌شود. نوعی نهال وحشی (شاید پنبه . م) در آنجاست که الیافش خواه از لحاظ جنس یا لطافت مرغوب‌تر از پشم گوسفند است . هندیان از این جنس برای خود پوشاك فراهم می‌سازند . همچنین جنوبی‌ترین نقطه یعنی عربستان تنها محلی است که محصولات کُندر ، مُر ، فلوس ، دارچین و صمغ دارد . همهٔ اینها غیر از مر را اعراب با نهایت زحمت به دست می‌آورند هنگام جمع‌آوری کندر صمغ (این ماده‌را فنیقیها به یونان آورده‌اند) می‌سوزانند تا دود راه بیندازند و مارهای پرنده را فرار دهند . این مارها گاهی به مصر هجوم می‌برند . آنها جثهٔ کوچك و رنگ‌های مختلف دارند و به تعداد زیادی درهرجا که درخت کندر باشد جمع می‌شوند واین درختان را زیر نظر می‌گیرند . تنها راه اجتناب از صدمهٔ آنها سوزاندن صمغ وانتشار دود آن است .

اعراب می‌گویند اگر واقعیت عجیبی مانع نمی‌شد، این موجودات سراسر دنیارا فرا می‌گرفتند . همان دلیلی که اتفاقاً مانع ازدیاد نسل افعی است و درواقع چاره‌ای جزاذعان به‌این‌حقیقت نیست‌که خواست‌خدا به‌طوری‌که خاص دانائی اوست همه قسم حیوانات بی‌آزار را که خود از ناحیهٔ دیگران مورد صدمه و در خطر نابودی‌اند زیاد بارور ساخته تا مانع ازبین رفتن نسل آنها شود درصورتی که تولید اقسام جانوران موذی و خطرناك را نسبةً محدود ساخته است . مثلا غیر ازپرندگان و افراد بشر، خرگوش که طعمهٔ همه‌جور حیوانات واقع می‌شود، بسیار خوشزا است و تنها نوعی از حیوان است که بیش از اندازه زادوولد می‌کند و ما ، در رحم خرگوش جوان همه‌گونه تخم و نطفه بعضی پشم‌آلود و بعضی دیگر بی‌مو و بعضی نیز درحین تکوین و باز برخی غیرقابل تشخیص می‌یابیم . برعکس شیرماده که بی‌باك‌ترین و قوی‌ترین جانوران است در تمامی عمر خود فقط یك بار می‌زاید زیرا هنگام زادن نه فقط بچه بلکه رحم و آنچه از آن باقی مانده باشد از بطن او دفع می‌شود . دلیل آن اینست که بچه قبل از تولد همین‌که به جنبش درمی‌آید جدار

Marfat.com

رحم را با چنگال خود که از پنجه تمام حیوانات تیزتر است می‌خراشد و به‌تدریج که بچه در رحم بزرگ می‌شود رفته رفته جدار رحم را متلاشی می‌کند ومآلاً درحین زادن رحم به کلی نابود می‌شود و به همین منوال اگر افعی و مار پرندهٔ عربی به‌طور طبیعی زادولد می‌کردند دوام نسل بشر امکان نداشت اما خوشبختانه وضع بدین قرار نیست چون وقتی که آنها می‌زایند به محض افتادن ، نوزاد گردن نرین را چسبیده آنقدر آویزان می‌ماند تا آن را معدوم کند . ماده هم از آن رفتار نابهنجار خود بی‌صدمه نخواهد ماند چه بچه‌ها در شکم با جویدن پهلوهای مادر وسوراخ کردن آن نابودی نر را انتقام می‌کشند . اقسام دیگر مار که برای نوع بشرصدمه‌ای ندارند فراوان تخم می‌گذارند . دلیل آنکه مارهای پرنده فقط در عربستان زیادند این است که همه در همانجا جمع شده‌اند درصورتی که افعی در همه‌جا هست .

محصولات عربستان

اعراب هنگام جمع‌آوری فلو س، غیراز چشم صورت و بدن خودرا با پوست گاو یا پوستهای دیگر می‌پوشانند . این گیاه در دریاچه‌های کم عمق می‌روید که با زمینهای پیرامون خود به وسیلهٔ موجوداتی بالدار شبیه خفاش احاطه شده‌اند ، این حیوانات صدای دلخراش وحشت‌زا دارند و بسیار ستیزه‌جو می‌باشند. درحین دیدن باید عامل کار چشم خودرا ازخطر حملهٔ آنها محفوظ بدارد .

جریان جمع‌آوری دارچین ازاین هم بیشتر جالب توجه است . دراینکه آن محصول اصلاً از کجاست و یا از کجا وارد می‌شود ایشان اطلاعی ندارند و بهترین حدس این است که از همان سرزمینی باشد که دیونیسوس در آنجا پرورش یافته بود . از آنچه گفته‌اند حاکی است که لوله‌های خشك را که ما از فنیقیها آموخته‌ایم دارچین[۶۹] بنامیم پرندگان درشتی فراهم می‌آورند . به این ترتیب که آنها را به لانه‌های گلی خود که در پرتگاه کوهستانی غیرقابل دسترسی واقع است می‌برند . تدبیری که اعراب برای تحصیل این جنس کرده‌اند آنست که لاشهٔ گاو یا الاغی را به قطعات درشت بریده در محل مورد نظر نزدیك لانه‌های آنها روی‌زمین‌می‌گذارند سپس در فاصلهٔ نسبتاً دور منتظر ایستاده تا پرندگان برای برداشتن قطعات گوشت فرود آمده آنهارا به لانه‌های خود می‌برند که چون استحکام کافی ندارد که در قبال وزن آن قطعات مقاومت کند لانه شکسته به زمین می‌افتد آن‌گاه منتظران پیش رفته قطعات دارچین جمع‌آوری و به سایر کشورها صادر می‌شود . ازاین کار

Marfat.com

حیرت‌انگیزتر چنانکه اعراب می‌گویند تهیهٔ لادن عنبری است با این که خود این جنس خوشبو است ولی ازنامطبوع‌ترین جا به دست می‌آید و مثل سریش در ته ریش بزها که در بیشه‌ها می‌چرند چسبیده است و آن برای ترکیب عطریات متعددی به‌کار می‌رود و عربها غالباً برای خاصیت بخور از آن استفاده می‌کنند .

راجع به عطریات عربستان به قدر کافی مطالبی گفته‌ام فقط باید افزود که از سرتاسر آن سرزمین بسا چیزهائی عالی‌تر از رایحه‌های ارضی تراوش می‌کند . مورد دیگری که قابل توجه و درخور یادآوری است گوسفندان آنجاست که دو نوع است ودرهیچ‌جا نظیر آنها نیست . یك قسم آن دنبه دارند که طولش کمتر از چهارفوت‌و نیم نیست که هرگاه روی زمین کشیده شود به واسطهٔ تصادم متمادی با خاك زخمی خواهد شد . برای رفع این محظور گله‌داران که خوشبختانه از نجاری هم سررشته دارند ارابه‌های کوچکی ساخته زیردم گوسفندان قرار می‌دهند تا از تماس آن با زمین جلوگیری شود . نوع دیگر دنبه‌های پهن دارند که عرض آن تقریباً هیجده اینچ می‌شود .

دورترین دیار مسکون در طرف جنوب‌غربی اتیوپی است . در آنجا طلا به‌حد وفور هست و فیلهای تنومند و چوب آبنوس و همه قسم درختان جنگلی‌عظیم وجود دارد . مردم این سرزمین بلندترین قد و قامت و زیباترین صورت را در جهان دارند وزیاد عمر می‌کنند .

تا اینجا راجع به کشورهای دورترین نقطهٔ غربی آسیا و لیبی (آفریقا) مطالبی آورده‌ام ، دربارهٔ اروپای غربی اطلاعات دقیقی ندارم زیرا نمی‌توانم قول افراد غیریونانی را درباب رودخانه‌ای موسوم به آریدانوس[۷۰] که به دریای شمال می‌ریزد باور کنم . می‌گویند کهربا از آن حدود وارد می‌شود و همچنین دربارهٔ جزایری به‌نام مس[۷۱] که مس مصرفی ماازآنجا به‌دست می‌آید اطلاعی ندارم. اولاً باید یادآوری کنم نام آریدانوس خارجی نیست بلکه یونانی است واین حرف را یکی از شعرا از خود درآورده است . ثانیاً باوجود سعی و تلاشی که کرده‌ام کسی پیدا نشد اطلاعات موثقی راجع به وجود دریا در آن سوی اروپا در طرف شمال یا مغرب به این جانب بدهد . باری جای انکار نیست که کهربا و مس به اصطلاح از آخرین نقطهٔ کرهٔ ارض به دست ما می‌رسد . البته قسمت شمالی اروپا از لحاظ طلا بسیار غنی است ولی دراین که چگونه به دست می‌آید مسألهٔ دیگری است و گفته‌اند که آریماسپیهای[۷۲] تك‌چشم آن‌را از افراد تازه‌کار که حفاظت آن‌کالارا برعهده‌دارند

Marfat.com

می‌ربایند . اما من نمی‌توانم باور کنم افرادی ازهمه‌جهات مثل دیگران ولی دارای یك چشم باشند . باری چنین می‌نمایدکه این قول درست باشد که سرزمین‌های واقع درانتهای حدود مسکون کرهٔ ارض محصولاتی دارند که ازنظر ما کمیاب‌ترین و جالب‌توجه‌ترین به شمار می‌آیند .

سامان خوارزمیان

در آسیا دشت پهناوری است‌که به وسیلهٔ رشتهٔ ارتفاعات احاطه و باشکاف هائی در پنج محل جداگانه ازهم مجزا شده است . این ناحیه در اصل به‌خوارزمیان تعلق داشته و در جوار اقامتگاه پنج طایفهٔ خوارزمیها ، هیرکانیها ، پارتها ، زرنگیان (سیستانیها) و تامانی‌ها[۷۳] واقع گردیده‌است . اما از وقتی که پارسیان صاحب‌اقتدار شده‌اند این منطقه به پادشاه ایران تعلق یافته است . از رشتهٔ کوهستان مزبور رودخانه بزرگ جیحون[۷۴] سرچشمه می‌گیرد که درقدیم آب مورد احتیاج هر پنج طایفه را تأمین می‌کرده‌است** .

چنانکه گفته‌ام این رود به پنج شاخه تقسیم وازمیان درهٔ تنگی به پنج‌ناحیهٔ مزبور جاری می‌شده است اما از موقعی که ایرانیان صاحب آن منطقه شده‌اند همهٔ طوایف آن حدود به زحمت افتاده‌اند زیرا که برطبق فرمان شاهی تنگه‌هارا مسدود وآب را با ساختن بندها انبار کرده‌اند و آن ناحیه که در سابق جلگه بوده به‌صورت دریاچه درآمده است . آب کماکان به آن حدود جاری است ولی خارج نمی‌شود . تأثیر این وضع برای طوایفی که به آب احتیاج دارند ولی از آن محروم شده‌اند موجب وخامت شده‌است . البته در زمستان مثل دیگر نقاط در آنجا هم آب هست اما برای کشت ارزن و کنجد در تابستان احتیاج شدید به این آب دارند . ازاین‌رو وقتی که دچار کم‌آبی می‌شوند جمعاً به اتفاق زنان خود رو به‌پارس آورده ودر درگاه شاهی انتظار می‌کشند تا پادشاه فرمان دهد که بندها باز و رفع نیاز طایفه‌ای که بیش از همه در تنگنا است بشود . سپس وقتی زمین یك دسته سیراب شد مجدداً بندهارا بسته دریچه‌های دیگررا برای رفع احتیاج سایر طوایف می‌گشایند . برای من تعریف کرده‌اند علاوه‌بر مالیات مقرر فقط پس‌از دریافت مبلغی سرشار دستور باز کردن آب‌بندها صادر می‌شده.

Marfat.com

بازداشت اینتافرنس (ویند فرنه)

هنوز دیرزمانی از اقدامات هفت یار پارسی که ضد مغ قیام کرده بودند نگذشته بود که یکی از ایشان اینتافرنس به مناسبت تخلفی در ادای احترام نسبت به مقام شاهی اعدام شد. او با داریوش کاری داشت ومی‌خواست وارد کاخ شود. چنانکه می‌دانیم از پیش توافق شده بود که هریك از هفت‌نفر می‌توانست بی‌اجازه وارد قصر شود مگر موقعی‌که پادشاه در حرمسرا باشد. ولی باوجوداین، اینتافرنس ازگفتن نام‌خود برای استحضار شاه که در اندرون بود امتناع کرد و به حالت پرخاش اظهار داشت که حق ورود دارد. اما بارسالار و نگهبان کاخ جلو اورا گرفته اطلاع دادند که واقعاً پادشاه درحرمسراست. او که پنداشته بود آن حرف بهانه است و برای ممانعت از ورود اوست خنجر برکشید وگوش و بینی آن دونفررا برید و با افسار اسب خود آنهارا بسته روانه ساخت. این بیچارگان در همین وضع وحال نزار به اندرون رفته شرح ماجرا را معروض داشتند. این پیشامد ذهن پادشاه را از این لحاظ زود برانگیخت که شاید فتنهٔ تازه‌ای درکار باشد پس با این اندیشه در سر که شاید شش‌یار نقشهٔ توطئه جدیدی کشیده‌اند، آنها را با هم احضار کرد تارأی ایشان‌را دربارهٔ رفتار اینتافرنس‌جویا شودوهیچ‌کدام ازآنان‌هم‌رفتاراوراتأیید نکردند و همین‌که پادشاه اطمینان یافت اینتافرنس خودسرانه و تنها به آن عمل مبادرت ورزیده، فرمود او وفرزندانش و همهٔ افراد خانواده‌اش را توقیف کردند چه ظنین شده بود شاید او با تمام منسوبانش سرآشوب داشته است.

تمام زندانیهارا مثل جنایتکاران در غل و زنجیر کردند. پس ازاین گرفتاری زن اینتافرنس به درگاه شاهی آمد و گریه وزاری آغاز کرد و آنقدر گریست که داریوش را دل به حال او بسوخت وکس فرستاد تا معلوم شود غرض بانو چیست. مأمور گفت پادشاه می‌فرمایند از جان یك‌نفر از منسوبانت خواهند گذشت وازمیان زندانیان هرکدام را که می‌خواهی برگزین. زن راجع به آن خبر بسیار بیندیشید و پاسخ داد ترجیح می‌دهد جان برادرش نجات یابد. این جواب داریوش‌شاه را به‌حیرت انداخت و باز سئوال کردند چرا بانو نجات شوهر یا فرزندان خودرا خواستار نشده‌است و برادر خودرا که نه مثل فرزندان به‌او نزدیك است و نه مانند شوهر عزیز و گرامی است ترجیح داده است. بانو عرض‌کرد اعلیحضرتا به‌خواست خدا می‌توانم باز شوهر ودرصورت از دست رفتن فرزندانم بچه‌های دیگر پیدا کنم اما چون والدینم هردو مرده‌اند ممکن نیست دیگر صاحب برادر شوم. داریوش‌را

Marfat.com

عقل وهوش این بانو خوش‌آمد، ومحض ابراز خشنودی خویش نه‌فقط‌جان برادرش را که او استدعا کرده بود بخشید بلکه فرزند ارشدش را نیز از خطر رهانید . این بود پایان کار زودرس سرگذشت یکی از هفت نفر .

داستان پولیکرات

درگیرودار جنگ و ستیز کمبوجیه با مصر، اسپارتیها نیز لشکری به‌ساموس فرستاده برضد پلیکرات‌که با توسل به زور خودرا فرمانروای آن جزیره ساخته بود ، زدوخورد راه انداختند . وی ابتدا جزیره را از لحاظ حکومت به سه بخش تقسیم و دوبرادر خود پانتاگنوتوس و سولوسون را در آن کار شریك کرد . ولی سپس اولی را کشت و دومی را که جوانتر بود از جزیره بیرون کرد و تنها زمامدار آنجا شد . وی ضمناً با آمازیس فرعون مصر پیمان دوستی بست و هدایا میان ایشان مبادله شد و رفته رفته نفوذ پلیکرات تا آنجا بالا گرفت که آوازهٔ قدرتش به ایونیا و سرزمین خود یونان رسید . او به هرکجا که لشکر می‌کشید زود به‌مقصودخودمی‌رسید. پلیکرات‌جهازاتی‌شامل‌یکصدوپنجاه‌ناووصدهاناوبان‌دراختیار داشت. ازین‌رو سودای دست‌اندازی به قلمرو دیگران خواه دوست یا دشمن در سرش افتاد ، چون می‌پنداشت که آدمیان از بازیافتن ملك ومال از دست‌رفتهٔ خویش بیش ازآن شاد می‌شوند که اصلاً اموالشان از دست نرود. او به چندین جزیرهٔ اطراف تاخت و بلاد داخلی آنها رامسخر ساخت. علاوه‌براین بانیروی دریائی خود بر لسبی‌ها که به‌یاری شهر میلط برخاسته بودند سخت غلبه کرد و اسیران جنگی فراوان گرفت.

این پیروزیهای پی‌درپی‌وی ازنظر آمازیس مکتوم نماند واز خطر صدمات آن نگران شد وچون دیدکه کامیابیهای پولیکرات روزافزون است نامه‌ای به‌اودر ساموس‌فرستاد ونوشت: «چه‌نیکواست خبرهای خوشایند ازناحیهٔدوست شنیدن،اما کامروائی متعدد تو مرا بسیار نگران می‌دارد زیرا که می‌دانم خدایان به بخت واقبال بی‌پایان آدمیزاد حسد می‌ورزند ، آرزوی من در حق خودم و دوستانم آن است که بعضی اوقات کامیاب باشیم و گاهی نیز دچار مشکلات و شکست شویم که بر کامیابی دائمی ترجیح دارد زیرا هرگز نشنیده‌ام کسی درتمام کارهای خود کامروا باشد وسرانجام به شکست فاحش و نابودی کامل دچار نشود . ازین‌رو آنچه به تو می‌گویم رفتارکن و در قبال خوش‌طالعیهای خویش وبرای خاتمه بخشیدن به آن‌همه فر و جلال چیزی که فقدانش بیش ازهرچیز دیگر تورا غمگین می‌سازد از دست

Marfat.com

بده به قسمی که هرگز آنرا باز نیابی واگر بدین منوال کامیابی واقبالت پایان نیابد بازهمان کن که توصیه کردم .»

وقتی پولیکرات این نامه را خواند ، دریافت که اندرز آمازیس حق و رواست و باخود اندیشید چه چیزی از دارائیش بیش از اندازه گرانبهاست که هرگاه از دست بدهد اورا سخت متأثر خواهد کرد . پس با کشتی تا وسط دریا رفت و خاتم بسیار گرانقیمتی را که همواره برانگشت خود داشت در پیش چشم ناظران در دریا انداخت و به کاخ خود بازگشت . پس از چندرور درحین وحالی که‌به‌واسطه از دست دادن آن گوهرگرانبها بسیار پشیمان بود ماهیگیری به قصر درآمده ماهی درشتی راکه‌تازه صیدکرده بود ضمن سخنانی چاکرانه به‌او تقدیم کرد. پادشاه هم‌از عرایض او و هم تقدیمی سپاسگزاری و از او دعوت کرد که برای صرف شام به‌دربار برود. نوکران شاهی خاتم‌مفقود رادرشکم‌آن ماهی یافته و با خوشحالی فراوان بازیافتن گوهر از دست رفته را به پادشاه بشارت دادند . پولیکرات که دست قضاوقدررا درآن جریان دید ضمن نامه‌ای تمام ماجرارا به‌آمازیس اطلاع داد.

چون فرعون مصر نامهٔ پولیکرات را خواند دریافت که پیوستگی با چنان کسی خالی از خطر نیست و دانست‌که دیر یا زود، وی به‌سرنوشت شومی گرفتار خواهد شد چرا که در همه کارها کامروا بود و حتی گوهر از دست رفته‌اش را هم باز یافت . پس قاصدی روانه ساموس ساخت وانصراف خودرا از همعهدی با او اعلام داشت تا هرگاه به بدبختی بزرگی دچارشود وی‌که همدست اوست ازصدماتش مصون بماند . وبا همین پولیکرات خوشبخت وکامروا بود که اسپارتیان جنگ راه انداخته بودند . بعضی از ساموسیها ، یعنی همان عده‌ای که بعداً شهر کدونیا را در جزیرهٔکرت برپا ساختند از ایشان استمدادکرده بودند ، زیرا هنگامی که‌کمبوجیه پور کوروش قصد لشکرکشی به‌مصر را داشت وی به پادشاه ایران اطلاع داد که از یاریش دریغ ندارد. ازین‌رو کمبوجیه باخشنودی پیامی به آن جزیره فرستاده از پولیکرات خواست که برای لشکرکشی وی به مصر جهازاتی فراهم سازد . پولیکرات بی‌درنگ ازمیان اتباع خود افرادی راکه از وفاداری ایشان اطمینان نداشت سوار بر چهل‌کشتی سه‌رده‌ای به‌کمک‌کمبوجیه فرستاد، با یادآوری این‌نکته که شاه آن‌عده را برای همیشه در خدمت خویش نگاه دارد.

روایت دیگر حاکی است‌که این نفرات ساموسی هرگز به‌مصر نرفته‌اندزیرا تا به‌وسط دریا رسیدند باهم تبانی‌کرده برآن شدندکه پیش‌تر نروند وچون درزیرنظر

Marfat.com

بودند با تمهید وسایل قصد بازگشت به‌ساموس کردند. بنابـراین پولیکرات بـا جهازات خود به‌عزم سرکوبی آنها رفت ودر زدوخوردی‌که پیش‌آمد تبعیدیان‌پیروز شدندوبر پیادگان پولیکرات تاختند اماشکست خورده درکشتیهای خودراه اسپارت را پیش‌گرفتند. بعضی‌ها گفته‌اندکه آن‌گروه ساموسی بر پولیکرات چیره شده‌بودند ولی به‌نظر من این قول درست نیست زیرا اگر ساموسیها برای شکست دادن او نیروی کافی می‌داشتند چه لزومی داشت از اسپارت استمداد کنند.

علاوه براین بعید است پادشاهی‌که آن‌همه مزدوران بیگانه وعدهٔ‌کلانی هم سربازان‌بومی درخدمتش بودنداز گروه معدودی تبعیدی‌شکست یابد. پولیکرات برای آنکه از پیوستن سایر اتباع خود به این‌گروه سرکشان جلوگیری‌کند زنان رفرزندان ایشان رادرپناهگاهی‌که برای جهازات‌خودساخته‌بود گردآورد تادرصورت لزوم همگی آنان را در آنجا طعمهٔ آتش سازد.

وقتی‌که تبعیدیان ساموسی به اسپارت آمدند با داوران شهر ملاقات ودر حضور ایشان ضمن سخنوری طولانی چنین وانمود کردندکه احتیاج مبرمی به‌کمك دارند. ازاین‌رو در نخستین برخورد، اسپارتیها به آنهاگفتندکـه از قسمت اول اظهاراتشان چیزی سر درنیاورده‌اند و قسمت دوم را هم ناشنیده می‌گیرند. ساموسیها باز به ملاقات داوران (افورها) رفتند وبا نشان دادن‌کیسه‌ای ُرك وراست‌گفتند که «آن‌کیسه احتیاج به‌آرد دارد» اسپارتیها جواب دادندکه : پذیرش هر دو تقاضا بیجا است زیرا تصمیم به‌یاری آنها گرفته‌اند.

سپس اسپارتیان سازوبرگ فراهم وبه‌عزم تاخت‌وتاز به‌ساموس حرکت کردند وآن‌هم به‌قصد تلافی وجبران بود، چون یك‌بارکه خود اسپارتها دچار نهیب موکنیها[۷۵] شده بودند اهالی ساموس به‌یاری آنها شتافتند. اما خود اسپارتها دلیل دیگر پیش می‌آوردند ومی‌گویندکه بدان‌وسیله می‌خواسته‌اند از عمل ساموسیها که به هدایای مرحمتی‌کرزوس وهمچنین پیشکشیهای گرانبهای‌آمازیس ، فرعون‌مصر به‌مقصد اسپارت دستبرد زده بودند انتقام بگیرند.

اهالی‌کورنث هم‌در صدد افتادندکه درتاخت‌وتاز به جزیرهٔ ساموس‌همدستی کنند. اتفاقاً در همان موقع پریاندر[۷۶] فرزند کوپسلوس سیصد نونهال را که‌ازپسران نجبای‌کورفو بودند به‌قصد خواجه‌سرائی به‌دربار آلیات پادشاه لودیا فرستاده بود. گذار مأموران آن‌کار به‌جزیرهٔ ساموس‌افتاد. ساموسیها، تاازسرنوشت شوم‌کودکان خبر یافتند درورودآنها به‌ساردس این‌پسران رابه‌منزله پناهنده درمعبد آرتمیس‌آنجا

Marfat.com

بردند واز آنجائی‌که‌کورنثی‌ها نمی‌توانستند عنفاً آنها را ازآن بست مقدس بیرون بکشند برآن شدندکه ازرسیدن خوراکی به‌کودکان جلوگیری‌کنند وبه این‌مناسبت جشنواره‌ای را با نذروتقدیم شیرینی وعسل به‌آن پرستشگاه بنیاد نهادندکه هنوزبا همان آداب، متداول وجاری است. در آن جشن کودکان با برداشتن شیرینی و نان از دست این وآن سَدجوع کرده و بعداً باکمك ساموسیها به شهر خود کورفو بازگشتند وهمین ماجرا دلیل‌کدورت‌کورنثی‌ها نسبت به‌جزیرهٔ ساموس بوده‌است. پریاندر این پسران را ازمیان خانواده‌های سرشناس‌کورفو برگرفته وبه‌ساردس (پایتخت آلیات) فرستاده بود تاعقیم وجزو دسته خواجه‌سرایان شوند. وی‌خواست بدین‌وسیله ازصدمه‌ای که سابقاًدیده بود انتقام‌گرفته باشد زیرا ابتدا سکنه کورفو زمینهٔ نقار را فراهم وبارفتاری بسیار نابهنجار پریاندر را آزرده‌خاطر ساخته بودند.

پس‌از آنکه پریاندر، ملیسا زن خود را سربه‌نیست‌کرد در اثر آن‌فاجعه‌اتفاقاً بدبختی تازه‌ای اما از نوع دیگر دامنگیرش گردید. زنش دو پسر آورده بود. نیای پدری‌آنها پروکلس که‌جبّار اپیداروس‌بود، هردورا به‌دربارخود دعوت‌کرد.دوبرادر به‌آنجا رفتند وپروکلس با نوازش تمام از آنها پذیرائی‌کرد. وی می‌پنداشت‌که آن دو، فرزندان دخترش هستند. باری هنگام بازگشت وتودیع پروکلس آن دو را مخاطب ساخته‌گفت : «ای فرزندان می‌دانید عامل مرگ مادرتان‌کیست؟ پسر ارشد به‌آن کلام توجهی نکرد اما برادر جوانتر لوکوفرون نام، از این حرف سخت یکه خورد تا آنجا که دربازگشت به کورنث پدر خودرا به چشم قاتل می‌نگریست ، نه‌با پدرش حرفی می‌زدو نه‌به‌گفته‌هایش وقعی می‌نهاد و نه‌به سؤالاتش پاسخی می‌داد. پریاندرکه از این رفتار فرزند بسیار خشمگین شده‌بود او را از خانه بیرون‌کرد.

تا پسر جوانتر رفت، پدر روبه فرزند ارشد کرده پرسید: «مگر جدّتان چه‌گفته بوده است؟» پسر تعریف‌کردکه هردو باچه نوازش سرشاری پذیرائی‌شده بودند و چون به آنچه پدر بزرگ در حین تودیع گفته بود اعتنائی نکردچیزی ازآن بابت درخاطر ندارد. پریاندر اصرار ورزیدکه آن‌همهٔ داستان نیست وحتماً جدش مطلبی گفته بود و باز پافشاری کرد. سرانجام پسر ارشد یادش آمدکه هنگام تودیع چه شنیده بود. پریاندر پس از اندیشهٔ فراوان دربارهٔ آنچه، که گذشته بود، چون نمی‌خواست راه رضا و گذشت اختیار کند پیام به‌کسانی فرستادکه فرزند مطرود اورا به‌خانهٔ‌خود راه‌داده بودند وهمگان‌را ازپناه دادنش‌برحذر داشت. سپس‌به‌هر خانه‌ای‌که جوانك می‌رفت به‌واسطهٔ تهدیدات پدرش دچار نهیب سایرین وسرگردانی

Marfat.com

می‌شد تا عاقبت یکی از آشنایان به‌آن علت واعتبارکه وی فرزند پریاندر است او را پناه داد. در نتیجه پریاندر متوسل به‌اخطار عمومی شدکه هرکس پسرش رادرخانه خود پناه دهد یابا او سخنی‌گوید ناچار است مبلغی به‌معبد آپولو تقدیم‌کند.

باشنیدن این اخطار دیگر احدی حاضر نشد آن جوان سرگردان را پناه‌دهد یا با او حرفی بزند. پسر هم با مشاهدهٔ آن جریان دیگر سزاوار ندیدکه مزاحم‌کسی بشود. پس در رواق معبدی لانه گزید. چهار روز بعد، پریاندر که پریشانی حال فرزندش را دید وشنیدکه نه‌تن می‌شوید ونه‌غذا می‌خورد دلش به‌حال اوسوخت واز خشم خویش درگذشت وبه‌او نزدیك شده‌گفت : «فرزندم،کدام شَقّ بهتر است ، این‌حال نزارت یا سرنهادنت به‌فرمانم وبرخورداریت از تمام چیزهای دلپسندی‌که در اختیار منست وآن فقط منوط به‌این خواهد بودکه حرف پدرت راگوش‌کنی؟ ای فرزند می‌بینی خودت راکه پورفرمانروای‌کورنث هستی به‌این روز فقر ونکبت انداخته‌ای چراکه سرنافرمانی‌داری وبه‌وجودی خشم‌می‌ورزی‌که ازتو انتظارسرکشی ندارد. مصیبتی برمن‌وارد آمده‌است‌وتوبدان مناسبت نسبت به‌پدرت‌غرض‌می‌ورزی. لابد می‌دانی‌که من ازآن جهت نه تنها رنجورم بلکه چون فاجعه از ناحیه خودم‌ناشی شده رنجم صدچندان است واکنون درمی‌یابی‌که چه اندازه بهتر است دیگران برما رشك برند نه‌آن‌که نسبت به‌ماترحم کنند وچه اندازه خطرناك است‌که فرزندان بر والدین و سروران خویش زیاده خشم گیرند. پس، پسرجان بامن به خانهٔ خودت‌باز گرد.» بااین سخنان، پریاندر کوشیدکه پسرش راتوبیخ وترغیب کند. اما جوانك جوابی نداد فقط‌گفت‌که به‌واسطه‌این برخورد وگفته‌هایت‌ازطرف‌خدایان بازخواست خواهی شد. آن‌گاه پریاندر پی‌بردکه بیماری فرزندش علاج ندارد، ونمی‌تواند او را مجاب‌کند. پس این پسر رادرکشتی به جزیرهٔ‌کورفوکه درآن دوره به‌خودش‌تعلق داشت فرستاد. وراجع به‌شخص پروکلس هم پریاندر همهٔ‌گرفتاریهای‌کنونی خودرا از ناحیهٔ او می‌دانست. ازین‌رو تا پسرش رفت با او به‌ستیز برخاست ونه فقط بر قلمرو او اپیداروس دست انداخت بلکه خود پروکلس را نیز اسیر وزندانی ساخت.

با مرور زمان، پریاندر به‌حالت پیری‌وناتوانی افتاد ودریافت‌که دیگرقدرت کشورداری ندارد وچون دروجود فرزند ارشد خود روش ومنش زمامداری‌نمی‌دید بلکه‌می‌دانست‌که‌آدمی‌کودن وزبون‌است‌مأموری‌به‌کورفوفرستاد وپسرش‌لوکوفرون را برای جانشینی خود فراخواند. اما پسر حتی از شنیدن پیام پدر امتناع ورزید. ولی پدر دل درگرو علاقه این پسر داشت. پس دوباره قاصدی روانه‌کرد واین‌بار

Marfat.com

دخترخودوخواهر لوکوفرون‌رافرستاد، چه‌می‌پنداشت که‌حرف‌خواهر درذهن‌برادرش بیشتر ازگفته‌های دیگران اثر خواهد داشت. ازین‌رو وقتی‌که او به‌کورفو رسیدبا برادر خود بدین‌گونه سخن گفت: «ای برادر مگر می‌خواهی قلمرو ما در چنگ سایرین بیفتد وبه‌جای برخورداری خودت، دیگران‌بردارائی پدرمان دست‌بیندازند. بیا باهم به‌شهر خود برویم وبیش‌ازین برخودت سخت‌نگیر سرسختی عیب خطرناکی است، چراشررا باشربرطرف‌کنیم. غافل مباش‌که بعضیها بنابرمصلحت رفتارکردن در کارهارابرترازعدل وداد می‌شمارند. وبسیاری ازکسان‌که به‌حمایت‌از مادربرخاسته‌اند دولت پدری راازدست داده‌اند. قدرت ونفوذ چیزی گذران است و بسا نابکاران که مترصد در ربودن آن نشسته‌اند. پدر ما پیر و فرتوت شده است. راضی مباش‌که حق تو به دست دیگری بیفتد.» پس خواهر،که پدرش آموخته بود چه بگوید، آنچه خواهری را رواست، کوشید اما برادرش پاسخ داد: «تاروزی‌که پدرش زنده است به‌کورنث برنخواهدگشت.» وقتی خواهر این جواب را برای پریاندر آورد او به‌پسر خود پیام سومی فرستاد واطلاع دادکه خودش به‌کورفو خواهد آمد و همانجا پسر را جانشین خویش خواهد کرد. لوکوفرون با این شرط موافقت کرد وپریاندر رهسپارکورفو شد تا پسرش را روانهٔکورنث سازد. وقتی اهالی‌کورفو از آن جریان آگاه شدند برای این‌که از آمدن پریاندر به‌شهر خویش پیشگیری‌کرده باشدجوان بدبخت راکشتند وبه‌همین‌جهت پریاندر ازمردم کورفو قصدانتقام داشت.

اسپارتیان با تجهیزات تمام تا مقابل بندرگاه ساموس‌آمدند و بی‌درنگ‌آنجا را درحصارگرفتند. در یکی‌از یورشهای به باروهای شهر خود را برفراز برجی‌که در کرانه مشرف به‌آبادی حومه بود رسانیدند، اما پولیکرات بالشکری قوی‌شخصاً به‌یاری محصورین شتافت وحمله‌وران را ناچار به‌عقب‌نشینی‌کرد. اسپارتها ساموس را چهل روز در محاصره داشتند ولی چون‌کارشان پیشرفتی نداشت ازمحاصره‌جزیره صرف‌نظر و به‌پلوپونز مراجعت کردند. در این‌باره روایتی شایع است حاکی‌از این‌که پولیکرات مقادیر زیاد سکهٔ مسی قلمرو خود را ضرب وآنها را زرپوش‌کرد وبه اسپارتیان دادکه با دریافت آن سکه‌ها دست از محاصره‌کشیدند وبه‌سرزمین خود بازگشتند. این نخستین لشکرکشی اسپارتهای دوریائی‌نژاد به آسیا بود.

داستان اوریتوس

آخرین‌بارکه‌کمبوجیه بیمار افتاد ماجرای زیر به‌وقوع پیوست : یکی از

Marfat.com

پارسیان اوریتوس[۷۷] نام‌که به‌فرمان‌کوروش شهربانی ساردس رابرعهده داشت‌درصدد کاروحشتناکی برآمدکه پولیکرات جبّار جزیره ساموس رابه‌قتل آورد، وعزم خود را جزم‌کرده بودکه او را دستگیر ومعدوم‌کند درصورتی‌که هرگز از ناحیهٔ اوحرفاً یاعملاً صدمه‌ای ندیده وحتی او را ندیده بود. گویا این اقدام نابهنجار ناشی از اختلاف ونقاری بودکه اوریتوس باایرانی دیگر به‌نام میتروبات شهربان‌دسکولیوم[۷۸] داشت. بنابر روایت، این دونفر روزی در درگاه شاهی‌کنار یکدیگر نشسته سرگرم صحبت بودند ورفته‌رفته لحن سخن‌آن دو تندوشدید شد وبه‌زودی‌کار به‌آنجاکشید که‌کدامین از ایشان مرد شایسته‌تری است. وقتی میتروبات باریشخند به‌او گفت چه اندازه حیرت‌آور است‌که تو خودت را مرد می‌خوانی در صورتی‌که حتی ازعهدهٔ الحاق ساموس به‌قلمرو شاهی برنیامده‌ای وحال‌آنکه این‌جزیره به سامان تو بسیار نزدیك وکار تسخیرش نیك آسان بود ویکی‌از اهالی آنجا با دستیاری فقط پانزده نفر، شورشی راه انداخت وجزیره رامسخر ساخته واکنون زمامدار آنجاست. اوریتوس ازاین سرزنش بسیار شرمنده‌شداما به‌جای‌آنکه ازهمین نابکارکه‌موضوع را پیش‌کشیده بود انتقام بستاند درصدد برآمد غائله را باقتل خود پولیکرات‌خاتمه بخشد.

طبق روایتی دیگرکه چندان معتبر نمی‌نماید اوریتوس قاصدی به‌ساموس فرستاده چیزی خواست (معلوم نیست مورد تقاضا چه بوده است) در موقع ورود قاصد، پلیکرات با آناکرون[۷۹] شاعر تئوسی[۸۰] در اطاق برسر سفرهٔ طعام روبه‌دیوار نشسته بود وپشتش به قاصدی بودکه برای ابلاغ مطلب از راه رسیده بود. پولیکرات خواه به‌منظور بی‌اعتنائی نسبت به‌قدر ومقام اوریتوس یا شاید فقط تصادفاً نه تنها از دادن پاسخ امتناع ورزید بلکه در موقع بیان موضوع به‌وسیلهٔ مأمور حتی‌رو نگردانید. این دو روایت را دربارهٔ چگونگی مرگ پولیکرات نقل‌کرده‌اند تا خواننده‌کدام را بیشتر درخور توجه بداند.

ولی آنچه در زیر ملاحظه می‌شود عین واقع است. وقتی اوریتوس در مگنسیا واقع در ساحل رودخانه میاندر می‌زیسته گویا از نقشه‌ای‌که پولیکرات درسر می‌پرورانید اطلاع یافته بود زیرا پولیکرات تا آنجاکه ما خبر داریم اولین فرد یونانی است‌که سودای تسلط بر دریاها را در سرداشت مگرمینوس (پادشاه جزیره کرت) یاکس دیگرکه در عهد عتیق بر دریا فرمانروائی‌کردند. به‌هرحال در تاریخ جهان‌کنونی پولیکرات از این لحاظ نخستین‌کس به‌شمار می‌رفته. وی این سودا را

Marfat.com

درسر داشته‌که برایونیا وجزایر مجاور دست‌یابد. اوریتوس که از بلندپروازی‌های پولیکرات آگاه شده بود شخصی از اهالی لیدیا به‌نام میرسوس فرزند ژیگس رابا پیام زیر به‌جزیرهٔ ساموس فرستاد : «ای پولیکرات معلوم می‌شودکه اندیشهٔ اقدام بزرگی در سر داری اما وسایل توبرای تأمین مقصود کافی نیست‌از این‌رو پیشنهادی می‌کنم‌که اگر بپذیری سبب‌کامیابی تو ونجات من خواهد شد، چه طبق اطلاعاتی که دریافت داشته‌ام‌کمبوجیه براین سر است‌که مرا از میان بردارد پس‌تو بیا ومرا از این‌جا نجات بخش ومن در ازاء آن از دارائی خود سهمی به‌تو خواهم دادوبدین وسیله نقدینه‌ای‌که بتوانی با آن برتمام یونان دست‌یابی فراهم خواهی داشت واگر راجع به ثروت ومالم شکی داری کسی‌که مورد اعتمادت باشد بفرست تادارائی‌ام را به رأی‌العین مشاهده‌کند. پولیکرات‌که آدم پولدوستی بود از این پیشنهاد مسرور شد ودر قبولش تأخیری روا نداشت ومنشی خود میاندروس از مردم جزیره‌ساموس فرزند پدری به‌همین‌نام رافرستاد تا معلوم سازد ادعای اوریتوس راجع به‌مقدار ثروتش صحت دارد یانه. همین‌که اوریتوس اطمینان یافت مأموری برای بازدید نقدینه‌اش در راه است وبه‌زودی وارد خواهد شد هشت صندوق را تالبه پر ازسنگ کرد وبا ورقه‌های زر روپوشی برآن پهن‌کرد وصندوقها را بسته آمادهٔ بازدید گذاشت میاندروس وارد شده طلاها را بازدید ودربازگشت گزارش خودرا به پولیکرات تسلیم‌کرد.

باوجود جدیت دوستانش وپیش‌بینی غیبگویان حرفه‌ای، برای انصراف او از آن‌کار، باز پولیکرات در صدد افتاد شخصاً به‌ملاقات اوریتوس برود. دخترش‌نیز آنچه در قوه داشت‌کوشید تا پدرش را ازآن اقدام منصرف سازد زیرا خواب‌نماشده بودکه پدرش در هوا آویزان وزئوس مشغول‌غسل اوست وهلیوس[۸۱] خدای‌خورشید بدنش را تطهیر می‌کند. این خواب چنان او رابه‌وحشت انداخت‌که حاضر بودآنچه در دنیا از دستش برآید انجام دهد تا پدر خود را از رفتن نزد اوریتوس باز دارد ودر واقع با پدر خود تاکنارکشتی نیز رفت وبا سخنانی‌که از لحاظ وقوع فاجعه جنبهٔ غیبگویی داشت پدر را بدرقه‌کرد. اما پولیکرات در حالت خشم دخترك را تهدید کرد که وقتی سالم به‌وطن بازگردد تاچند سال کار ازدواجش را به تعویق خواهد انداخت. دخترش در جواب این‌گفتار پاسخ داد : «کاش آن تهدید به‌تحقق رسد، چه او به‌مراتب ترجیح می‌دهدکه تمام عمرش بی‌شوهر بماند ولی پدر خودرا از دست ندهد». اما تمام اخطارها درنظر پولیکرات بی‌اثر بود. د[illegible]فر، اوچند

Marfat.com

نفر ازدوستان خود از جمله دموکدس[۸۲] اهل‌کروتن[۸۳] فرزندکالیفن راکه نامیترین پزشك زمان خود بود همراه برد وبه قصد مگنسیا سوارکشتی شد. ولی‌باوجودهمه عظمت وبلندپروازیهای خویش بازبه سرنوشتی‌شوم دچارگردید زیراکه غیرازپادشاه سیراکوز هیچ‌یك از سران یونان از لحاظ بزرگی وجلال به‌پایهٔ او نمی‌رسیدند. در هرحال شاید ذکر جزئیات لزومی ندارد واظهار همین نکته بس باشدکه اوریتوس دستور قتل او را داد وجسدش را بردیوار آویخت. ازجمله‌کسانی‌که همراه او رفته بودند، اوریتوس اجازه دادکه فقط اهالی ساموس بازگردند وبه ایشان خاطرنشان ساخت‌که از بازیافتن آزادی خویش بسیار هم سپاسگزار باشند. بقیه راکه بعضی بیگانه وبعضی دیگر برده بودند به‌عنوان اسیر جنگی نگاهداشت.

بدین منوال خواب دختر پولیکرات بامصلوب شدن پدرش به‌حقیقت‌پیوست سپس باران آمد وخدا او راغسل‌داد وخداوند خورشید بربدن او تابید وبدین‌ترتیب تنش راتطهیرو وجودش راتقدیس‌کرد. ازاین‌رو عظمت وجلال پولیکرات زودبه‌پایان رسید، درست به‌همان قسمی‌که آمازیس فرعون مصر پیش‌بینی کرده بود .

به‌زودی اوریتوس به‌سزای جنایاتی‌که مرتکب شده بود رسید. پس‌از درگذشت‌کمبوجیه درسراسر مدتی‌که مغ برپارس حکومت داشت او در ساردس می‌زیست ودر برانداختن غاصب مادی، به‌هموطنان خود هیچ‌گونه‌کمکی نکردودر همان حین‌وحال بودکه سبب‌مرگ میتروبات والی داس‌کولیوم (دس‌کولیوم درشمال غربی اناطولی.م)که او را دربارهٔ پولیکرات مورد طعن وسرزنش قرارداده بود و همچنین‌کراناسپ‌که‌کمابیش به‌همان قدروپایه پدر وی قدر ومنزلت داشت‌گردید. وی فقط به این دو جنایت اکتفا نکرد بلکه یکی‌از درباریان داریوش شاه را نیز به دیار عدم فرستاد، همان‌کسی‌که از جانب داریوش پیامی آورده بودکه چون مطلوب خاطرش واقع نشده بود مأموران فرستاد تا درحین بازگشت این فرستاده را در دام انداخته به‌قتل برسانند. بعداً هیچ‌گونه اثر و علامتی ازجسد این شخص یا اسبش پیدا نشد. همین‌که اساس قدرت وپادشاهی داریوش استوار شد باعزم راسخ درصدد برآمد او را به‌سزای جنایات متعدد خود بخصوص قتل میتروبات وفرزندش برساند. پادشاه نیك اندیشیدکه بنابر اقتضای آن‌موقع وزمان لشکرکشی آشکار برضد او مصلحت نیست زیرا چنانکه باید وشاید هنوزکاردولتش قوام واستحکام‌کامل نیافته بود، چون‌تازه برتخت سلطنت جلوس‌کرده بود وخوب می‌دانست‌که اوریتوس‌مردی تواناست‌که حکومت فریژیا ولیدیا و ایونیا را در دست دارد وهزار سرباز پارسی در

Marfat.com

گارد شخصی او بودند. پس داریوش ناگزیر به حسن تدبیر متوسل شد. پادشاه‌تمام سرکردگان دولت را احضار و به‌آنها چنین خطاب‌کرد: سرکاران گرامی، علاقهٔ بسیار دارم از جانب من به انجام‌کاری همت‌گماریدکه در آن اندیشه وتدبیر بیش‌ازقدرت شمشیر تمامی شما تأثیر داردوفرمود همیشه باید تا تدبیر به‌کار آید از توسل به‌زور صرف‌نظر کرد، کدام‌یك از شما می‌تواند به‌فرمان من‌اورینتوس رانابودکندیا اورازنده به‌حضور بیاورد؟ وی همان عنصری است‌که هنوز به‌خاطر وطن خودکمترین اظهار وجودی نکرده بلکه برعکس ناخدمتی‌های متعدد از او ناشی شده است. او جان‌دو تن از خدمتگزارانم میتروبات وفرزندش را به‌هدر داد وحتی قاصدان شاهی راکه برای احضار اوفرستاده بودم به‌قتل رسانید. این‌سرکشی درقبال قدروقدرت‌پادشاهی است‌که به‌هیچ‌وجه قابل تحمّل نیست. پس، پیش‌ازاینکه صدمات بیشتری واردسازد باید راه تبهکاری او را بست وچاره هم‌مرگ اوست وبس.»

سی‌نفر از میان حضار برای احراز آن افتخار باهم سخت‌به‌رقابت‌پرداختند. برای جلوگیری ازکشمکش، داریوش ناگزیر به‌قرعه متوسل شد وبه‌همین ترتیب رفتار شدوقرعه‌سرافرازی به‌نام باگایا (باگوس) فرزند آرتونت* افتاد و اوبی‌درنگ به تهیهٔ فرامین درباره مسائل گوناگون پرداخته همه‌را بامهر شاهی سربست وباخود به‌ساردس بردودرمقصد به‌دیداراوریتوس‌شتافته‌اوراق‌رادرحضورش یك‌یك‌سرگشوده به‌دست‌کاتب شاهی داد (مأموری‌که از طرف‌پادشاه وابسته به‌دستگاه ساتراپی است) تا باصدای بلند برخواند. منظور ازآن عمل آزمایش احساس وفاداری افرادگارد اختصاصی اوریتوس و روشن شدن این حقیقت بودکه آیا امکان داشت آنها برضد ونینعمت خود اقدام‌کنند. درحین برخواندن امریه استنباط شدکه نگهبان‌ها نسبت به‌احکام شاهی اطاعت تمام دارند. وی سندی به‌دست دبیر داد، حاوی فرمانی دراین زمینه که‌افراد گارد از اجرای دستورات اوریتوس امتناع کنند. این فرمان خوانده شد ونفرات زود نیزه‌های خود را پیش پای باگایا (باگوس)[۸۴] نهادند. وقتی اودید فرمان شاهی مطاع است باجرأت بسیار حکمی رابه‌دست‌کاتب دادکه تاآخرین‌فرصت نگاه داشته بود در آن فرمان مقررشده بود: «داریوش شاه به‌پارسیان ساکن ساردس امر می‌دهد اوریتوس را به‌قتل آورند» که‌فوری افراد نگهبانی شمشیر برکشیده او را نابودکردند. این بود چگونگی جزای اوریتوس پارسی به‌مناسبت جنایتی‌که‌نسبت به پولیکرات مرتکب شده بود.

Marfat.com

دموکدس پزشك

درهمان حینی که‌دارائی اوریتوس‌را جمع‌آوری‌و به‌شوش حمل‌می‌کردندیك روزوقتی‌که شاه‌درشکارگاه ازاسب خود پیاده‌می‌شد پایش شکست وآن‌تابیدن‌مفصل پا بسیار دردناك‌بود. داریوش ازمدتها پیش چندحکیمباشی ممتاز مصری‌همیشه‌در خدمت خود داشت. پس‌به این حضرات مراجعه‌شد اما آنها ضمن تلاش‌خودبه‌منظور تسکین دادن‌دردبه‌قدری‌پای‌پادشاه راتکان دادندکه برناراحتی داریوش بیفزود و هفت‌شبانه‌روزازشدت دردیك‌دم خواب درچشم اونگشت وپادشاه‌سخت بیمارافتاد اما روز هشتم از شخصی‌که خوداو هم‌مطلب رادرساردس شنیده بود راجع‌به‌استادی ومهارت دموکدس‌اطلاع‌یافت‌وفرموداورابه‌پیشگاه‌بیاورند. آن‌بیچاره‌راباوضع‌وحالی نزار درمیان‌زندانیان اوریتوس وبالباس ژنده‌درغل‌وزنجیر به‌دربار آوردند. وقتی به‌خدمت رسید داریوش از اوپرسید آیاازکار پزشکی سررشته دارد. دموکدس‌پاسخ منفی داد،زیراکه می‌ترسیداگرحرفهٔخودرافاش‌سازددیگر نتواندبه‌وطن‌خودبازگردد. شاه فرمود تازیانه و میله‌های نوك‌تیز بیاورند. همین دستور کافی شدکه اعتراف‌کند در آن زمینه مهارت مختصری دارد زیرا سعی داشت وانمود کند معلومات طبّی او ناقص است و فقط دراثر همکاری بایکی ازپزشکان مهارت مختصری‌در آن‌زمینه یافته بود. درهرحال داریوش شاه معالجهٔ خود را به عهدهٔ او گذاشت. دموکدس به جای طرزکار خشن وعادی اطبای مصری باشیوهٔ معالجهٔ یونانی‌کاری‌کرد که‌داریوش کمی بیاسود و به‌زودی کاملا معالجه شد.

داریوش که باور نمی‌کرد قادر شود بار دیگر برپای خود بایستد، به‌قصد پاداش دورشته زنجیر طلا به‌او مرحمت کرد به همین مناسبت دموکدس معروض داشت مگر ارادهٔ شهریاری آنست که باوجود معالجهٔشاه، گرفتاری او دوبرابرشود. این حرف داریوش را خوش آمد و بی‌درنگ او را به حرمسرا فرستاد. وقتی خواجه‌سرایان به بانوان اطلاع دادند او همان کسی است که پادشاه را از خطرنجات بخشیده هریك ازایشان جامهای لبریز سکه‌های زر از صندوق برگرفته به دموکدس دادند و نقدینهٔ او به‌قدری زیاد شد که یکی از پیشخدمتان میستون نام‌با جمع‌آوری سکه‌هائی‌که از کاسه‌ها فرو ریخته بود ثروتی هنگفت اندوخت.

دموکدس شهر زادگاه خود را ترك و به‌قصد فرار از خلق و خوی خشن پدر خویش به‌دستگاه پولیکرات پیوسته بود وچون از رفتاری که در آنجا نسبت به‌او می‌کردند دل خوشی نداشت این محل را هم ترك کرده ابتدا به اگینا[۸۵] عزیمت

Marfat.com

کَرد و درهمان سال اول اقامت بهترین جراح جزیره به‌شمار آمد اگرچه برای کار خود ابزار لازم فراهم نداشت. در سال دوم اقامت سکنهٔ آنجا شغل رسمی با مقرری ثابت به‌مبلغ صدمینا (سکه نقره معادل تقریبا ٤۰۰ لیره. م) به او دادند. در واقع بیشتر به‌واسطهٔ موفقیت دموکدس بودکه پزشکان کروتونی شهرتی یافتند. معالجهٔ داریوش در شکارگاه وقتی اتفاق افتاد که پزشکان کروتونی در سراسر یونان بهترین اطباء به‌شمار می‌رفته‌اند. همانطوری که آرگسی‌ها نیز بهترین نوازندگان محسوب می‌شدند.

پس‌از معالجهٔ داریوش، دموکدس را درسرای بزرگی اقامت دادند. اوبر سفرهٔ شاهی می‌نشست و ازتمام مزایا بهره‌مند ولی از یك بابت بیچاره و دردمندبود چه اجازهٔ بازگشت به‌یونان را نداشت. درآن روزها چیزی نمانده بود کار پزشکان مصری که‌از معالجهٔ پادشاه عاجز مانده و از پزشك یونانی شکست خورده بودندتباه شود اما نفوذ دموکدس در درگاه شاهی به‌قدری زیاد بود که دراثروساطتش ایشان آزادی خود را بازیافتند. مثال دیگری از نفوذ سرشار او آزاد شدن یك غیبگوی حرفه‌ای از مردم شهر الیس بودکه نگون‌بختی پولیکرات دامنگیر او نیز شده بود و به‌حالتی بسیار پریشان در زندان می‌زیست.

اما سرگذشت دموکدس سر دراز داشت. به‌زودی بعد از آن جریان‌آتوسا دختر کوروش و ملکه داریوش رادنبلی (سعله) در سینه ظاهر شد و زخم سر باز کرد و بدتر شد. تا وقتی که ناخوشی او جزئی و مختصر بود شرم و حیا مانع بودکه بانو گرفتاری خود را بروز دهدو یا درآن‌باره به‌کسی چیزی اظهار کند ولی همین که ناراحتی وی شدت یافت و سخت بیمار افتاد ناچار دنبال دموکدس فرستاد و به‌او اجازهٔ معاینه داد. او معروض داشت امکان معالجه هست اما پیش از اینکه خدمتی انجام دهد خواست که گرامی بانوی شاه سوگند یاد کند که پس از شفا آنچه او درخواست‌کند اجابت فرماید وزود افزود انبته چیزی ناروا نخواهد خواست. بااین شرط و قرار دموکدس به معالجه پرداخت و موفق شد. آن‌گاه آرزوی خود رابی‌کم وکاست به ملکه عرض کرد. همان شب وقتی که داریوش به اندرون آمد آتوسا سر صحبت را به‌شرح زیر باز کرد*.

«سرور من، بامنابع بیکرانی‌که درید اختیار خویش داری،با وجودآن‌چرابه گسترش قدرت و نفوذ دولت ایران نمی‌پردازی مردم خواهند پنداشت که سودای جنگ درسر نداری. بدون تردید مردی نیرومند و برنا چون تو شهریار که منابع

Marfat.com

سرشار دارد باید به اقدامات خطیر همت گمارد تا ایرانیان را مسلم شود که وجودی بسیار شایسته فرمانروای آنهاست. در واقع به‌دو دلیل باید این حالت وقفه ورکود زود خاتمه یابد، یکی از آن‌جهت‌که نه‌فقط به‌پارسیان ثابت شود کـه رهبر ایشان وجود بزرگواری است بلکه اگر ایشان را به‌جنگ وستیز سرگرم سازی و قوای آنها صرف شود به‌واسطهٔ آشفتگی خیال دیگر امکان و مجالی برای سرکشی‌وقیام نخواهند داشت. حال‌که جوان و نیرومند هستی هنگام عمل و اقدام است زیراکه با رشد بدن، نیروی دماغی بیشتر می‌شود ولی هرچه سن وسال انسان پیش برود به‌همان نسبت توانائی جسمانی کاهش می‌یابد و مغز آدمیزاد خرف و کودن می‌شود و از قدرتش کاسته خواهد شد.»

اینها البته مطالبی بودکه دموکدس به آتوسا یاد داده بود. داریوش‌درپاسخ اظهار داشت: آنچه گفتی درست همانست‌که من درسر دارم و درصدد هستم‌برروی بغازبین آسیا و اروپا (بسفور) پل بسازم و به طایفهٔ سکاها بتازم و خواهی دید که این‌کار به زودی انجام خواهد شد».

آتوسا افزود: خداوندگارا، عجالةً خاطر خویش رابه‌مسألهٔ سکائیان مشغول مدار، آنها همیشه درید قدرت شاه‌خواهند بود. آرزوی من اینست‌که یونان‌رامسخر سازی، من راجع به‌زنان آن دیار بسا چیزها شنیده‌ام و علاقهٔ بسیار دارم دختران اسپارتی را درخدمت خود داشته باشم ودخترانی هم‌از آرگوس واتیکا وکورنث ندیمه‌های من باشند، سرورا، شخصی هم در دسترس ماست که می‌تواند بیش از هرکس دیگرراجع به‌یونان اطلاعات جامع دراختیار پادشاه بگذاردو راهنمای‌مفیدی باشد، منظورم پزشکی است‌که پای سرورم را معالجه کرده است.

داریوش جواب داد، بانوی من، آن‌کنم‌که دلخواه توست‌و یونان‌رانخستین هدف خویش خواهم ساخت اما بهتر است بدواً دسته‌ای از پارسیان را بـه‌منظور اکتشاف و تحقیق روانهٔ یونان و شخصی را هم که نام برده‌ای راهنمای ایشان کنم، تا از هرچه می‌شنوند و می‌بینند گزارش جامعی فراهم سازند. آن‌گاه که اطلاعات لازم به‌دست آمد جنگ را شروع خواهم کرد.

به فرمان شاهی اقدامات زود آغاز شد، زیرا روز دیگر در طلیعهٔ آفتاب پادشاه پانزده نفر از پارسیان سرشناس و بنام را مامور کرد تا سراسر کرانه‌های یونان را با کشتی سیر کنند و دموکدس هم همراه و راهمنای ایشان باشد و تأکید کرد مبادا دموکدس فرار کند و به‌خود او هم دستور فرمود آنچه لازمهٔ خدمت و

Marfat.com

راهنمائی است انجام دهد و سپس به‌پارس مراجعت کند و افزود که اثاث البیت‌خود را همراه برداشته به‌رسم ره‌آورد سفر به پدرو برادرانش اهداء کند و فرمود که در بازگشت اثاثیه‌ای دوچندان بهتر وگرانبهاتر فراهم خـواهد داشت و مرحمت دیگری هم‌کرد، چون یك‌کشتی محتوی انواع کالای قیمتی با آنها فرستاد.

من گمان نمی‌کنم که داریوش وقتی آن وعده‌ها را می‌داد جز حسن نیت و بیان حقیقت نظری داشته است ولی‌با وجود این‌دموکدس پنداشت‌که‌آن اقدامات بهانه‌ای بیش نیست و بدان وسیله پادشاه می‌خواسته ازقصد باطنی پزشك‌آگاه شود. پس به‌جای اینکه آنچه را که داریوش وعده فرموده بود باطیب خاطر بر دیدهٔاطاعت گذارد اظهار داشت ترجیح می‌دهد اسباب خانه‌اش همانجا بماند تا در مراجعت‌مورد استفاده قرار دهد. اما کشتی ومحمولات‌آن، ارمغانهای برادرانش را که داریوش شاه مرحمت کرده بود با خود ببرد. پس از دریافت اوامر شاهی دموکدس وپارسیان راهی کرانهٔ دریا شدند. درصیدا (فنیقیه) ایشان بدون درنگ در جهاز جنگی مستقر و یك‌کشتی تجارتی هم پراز اجناس فراهم ساختند و همین‌که تمام وسایل سفردریائی مهیا شد به‌مقصد یونان عزیمت و درخط سیر خود گزارش جامعی از آنچه جالب‌نظر بود فراهم کردند و سرانجام تاتراتتوم (در ایتالیا)[٤]پیش رفتند.

در آنجا آریستوفیلد شهردار محل شرط ارادت‌را نسبت‌به دموکدس‌معمول داشت و بادبان کشتیها را برداشته پارسیان را به‌عنوان جاسوس دربند کرد. ازاین‌رو درحینی‌که آن عده دچار این گرفتاری شده بودند دموکـدس به مقصد کروتون (در جزیرهٔ ساموس.م) فرار کرد و همین‌که سلامت به شهر و دیـار خـود رسید آریستوفیلد زندانیان را آزاد و کشتیها را آمادهٔ حرکت کرد. پارسیان در تعاقب دموکدس راه دریا پیش گرفتند و دربازار شهر کروتن اورا یافته دستگیر کردند. جمعی از سکنهٔ شهر از ترس دولت ایران درصدد بودند در دستگیری و استرداد او همکاری کنند اما عدهٔ دیگر از دموکدس حمایت کردند وباچوب و چماق برسر پارسیان ریخته سخت کوشیدند اورا فرار دهند. پارسیان سعی کردند به این‌جماعت بفهمانند که مقصود ایشان نجات دادن یك بردهٔ فـراری است و بـرآنها بانگ زده می‌گفتند هیچ می‌دانید چه می‌کنید؟ آیا می‌پندارید داریوش شاه این گستاخی‌شما را نادیده خواهد گرفت؟ اگر این شخص از چنگ ما بگریزد شما را چـه سودی به‌دست خواهد آمد؟ آیا تصور نمی‌کنید در صورت وقوع جنگ شهر خودتان هدف اصلی و این ناحیه اولین محلی خواهد بود که تارومار خواهیم کرد؟

Marfat.com

اما این تهدیدات نتیجه‌ای نداشت پس ناچار نه‌فقط دموکدس بلکه کشتی حامل بار را که همراه آورده بودند رها ساخته به آسیا بازگشتند و چون راهنمای خود را نیز از دست داده بودند ازآن پس، دیگر اوقات خود را صرف بررسی‌وضع سواحل یونان نکردند. قبل از بازگشت این حضرات، دموکدس از آنها تقاضا کرد به‌داریوش شاه معروض دارند که وی می‌خواسته که با دختر میلو[۸۶] قهرمان کشتی که در دربار ایران نیز به همین عنوان شهـرت داشته ازدواج کند. به عقیدهٔ من دموکدس کار زناشوئی خود را با آنکه اقدام پرخرجی بوده جلو انداخته بود تا به‌داریوش شاه نشان داده باشد که‌وی در وطن‌خود نیز مثل خارجه آدم‌سرشناسی است.

پس‌از عزیمت ازکروتون کشتی ایشان در ساحل لاپوگی[۸۷] دچار طوفان شد و پارسیان در آنجا اسیر افتادند اما با پـرداخت مبلغی آزادی خـود را بازیافته با دستیاری شخصی به‌نام گیلوس[۸۸] که یك تبعیدی از اهالی تورانت بود به ایران بازگشتند. داریوش شاه در بازگشت به‌پارس به این نفرات فرمود هر درخواستی که گیلوس داشته باشد اجابت شود. وی بعد ازشرح بدبختیهای سیاسی خود گفت آرزو دارد به تورانت (در ایتالیا) بازگردد و چون نگران بود که شاید داریوش‌شاه برای حمایت او جهاز جنگی بفرستد و بدین وسیله اسباب زحمت همشهریهای وی فراهم شود عرض کرد ترجیح می‌دهد در احراز مقصود فقط اهالی کنیدوس[۹۰] اورا یاری کنند، ومی‌پنداشت که فقط دستیاری آنها برای پیشرفت کارش کافی باشد زیرا سکنهٔ کنیدوس و تورانت باهم روابط حسنه داشتند. داریوش با درخواست او موافقت کرده به کنیدوس فرمان فرستاد که از همراهی به او کوتاهی نشود. دستور اجرا شد ولی اهالی ازترغیب سکنهٔ تورانت درباز گشت دادن تبعیدی مزبور امتناع ورزیدند چه نیروی ضروری برای پیشرفت منظور گیلوس فراهم نداشتند. پارسیانی که راجع به ایشان در این‌جا سخن به‌میان آمده است اولین نفراتی بودند که از قارهٔ آسیا به سرزمین یونان آمدند وغرض ایشان هم جمع‌آوری اطلاعات‌برای هدفی بود که مذکور افتاد.

وقایع بعدی به تسخیر جزیرهٔ ساموس منجر شد و آنجا اولین نقطه درداخل یا خارج از جهان یونانی بود که به‌دست داریوش افتاد. هنگام لشکرکشی کمبوجیه به‌مصر بسیاری از یونانیها به جهتی از جهات به آن سرزمین سفر کرده بودند. برخیها چنانکه طبیعی است قصد تجارت داشتند. بعضی برای مزدوری و خـدمت نظامی

Marfat.com

داریوش وسیلوسون

و بعضیها نیز بدون تردید فقط به‌منظور سیاحت و کنجکاوی رفته بودند. در میان دستهٔ جهانگرد یك‌نفر سیلوسون نام بود که خوش‌طالعی فوق‌العاده در سرنوشت خویش داشت. وی هنگامی که بالاپوش خوشرنگ درخشانی برتن داشت‌ازکوچه‌ای در شهر منفیس (پایتخت قدیم مصر .م) می‌گذشت در همان وضع و حال بود که‌توجه داریوش راکه در آن وقت جزو دستهٔ نیزه‌داران کمبوجیه بود و هنوز نام و نشانی نداشت جلب نمود. داریوش علاقهٔ ناگهانی عجیبی به تحصیل آن ردا نشان داد پس به سیلوسون نزدیك شده برای تصاحب آن پیشنهاد خرید داد. سیلوسون که دید داریوش شیفتهٔ آن روپوش شده است در پاسخ گفت به هیچ قیمتی آنرا نخواهد فروخت ولی افزود اگر داریوش خواستار آنست تقدیم خواهد کرد. داریوش از او تشکر ومراد خود را حاصل کرد. وقایع بعدی شاهد بارز دیگری است که تقدیرآن بودکه سیلوسون چنان پاسخی بدهد هرچند که شاید در آن حین و حال می‌پنداشته که دراثر نادانی، ردای قیمتی خود را از دست داده است.

بعد از چندی کمبوجیه درگذشت و داریوش با قیام هفت یار جانشین او گشت و روزگار به‌کلی دگرگون شد چه خوشبختانه سیلوسون شنید آن کس که‌او درمصر بالاپوش خوش نقش‌ونگار خود را به وی بخشیده بود برتخت پادشاهی ایران جلوس کرده است پس باشتاب راه شوش را در پیش گرفت و به درگاه آمد ومدعی شد که‌نسبت به‌پادشاه خدمت‌و نیکی کرده است. داریوش دستور دادسئوال شود این شخص کیست وفرمود چون تازه بر تخت نشسته است حتماً ممکن نیست مرهون خدمت کسی از یونانیان باشد چه هنوز هیچ‌کس ازایشان به‌ایران نیامده بود و به‌یاد هم ندارد اصلاً امتنان و وامی نسبت به‌هیچ فرد یونانی داشته باشد. باری فرمود اورا به‌حضور آورند تا معلوم شود موضوع چیست.

افراد گارد، سیلوسون را به پیشگاه آوردند. وقتی ترجمان‌ها پرسیدنداو کیست و چه نیکوکاری در حق پادشاه کرده است ، وی داستان تقدیم بالاپوش را یادآوری کرد . داریوش به‌او اظهار داشت ای رادمرد گرامی تو سخی‌ترین فرد روزگار هستی زیرا که وقتی من نام و نشانی نداشتم چیزی عزیز به من بخشیدی که اگرچه چندان مهم نبود ولی درآن‌موقع بسیار خشنود وسپاسگزار شدم و اکنون‌هم

Marfat.com

برای من یادگار ارجمندی است من در ازای آن به‌قدری سیم وزر به‌تو خواهم داد که‌ازحد شمار بیرون باشد، تاهیچ‌گاه پشیمان نباشی که روزی به داریوش پور ویشتاسپ نیکی کرده‌ای . سیلوسون عرض‌کرد اعلیحضرتا من سیم وزر نمی‌خواهم بلکه استدعا دارم ساموس جزیرهٔ زادگاهم را تسخیرفرمائی . آنجا از وقتی که اوریلوس، پولیکرات برادرم را به‌قتل رسانید در دست یکی از بندگان ما افتاده است . امیدوارم ساموس مرحمتی شاهانه به‌چاکر باشد ولی تمنا دارم برای تأمین این منظور کسی درآن جزیره مقتول یا اسیر نشود .

داریوش درخواست سیلوسون را پذیرفت و به فرماندهی اتانس یکی از هفت‌یار ، لشکری به‌آن دیار فرستاد وفرمان داد آنچه تقاضای اوست انجام شود . پس، اتانس به‌قصد اجرا دستور به نقاط ساحلی رفت* زمام اختیار ساموس را میاندریوس در دست داشت همان کسی‌که وقتی پلیکرات جزیره را ترك می‌کرد اورا مباشر امور قرار داده بود . هنگامی که او از درگذشت پلیکرات آگاه گشت می‌خواست تا سرحد امکان در زمینهٔ استواری و اجرای عدالت وحفظ منافع عام اقدام کند ولی بدبختانه تقدیر غیرازآن بود که وی تدبیر کرده بود . اولین‌کاری‌که کرد به‌نام «زئوس‌آزادی‌بخش» معبدی دربیرون شهر ساخت که هنوز درآنجا دیده می‌شود . سپس همهٔ سکنهٔ ساموس را احضار و به‌ایشان خطاب کرد : «شما هم مثل من می‌دانید که روح پلیکرات و قدرتی‌که او مظهرش بود به من تعلق یافته، بنابراین در صورت تمایل می‌توانم زمامداری جبّار باشم، تاکنون من آنچه را که از ناحیهٔ دیگران نمی‌پسندیده‌ام از عمل به‌آن احتراز کرده‌ام من نه با طرزکار پلیکرات موافق بودم و نه رفتار آن کسانی را می‌پسندم که مانند او سعی دارند با قدرت و زور برمردم حکومت‌کنند .

«اکنون که پلیکرات از دنیا رفته قصدم آنست که اختیارات خویش را به‌شما تفویض کنم و از لحاظ قانون با همهٔ شما برابر باشم . آنچه توقع دارم مبلغ شش تالان از دارائی شخصی پلیکرات است به‌علاوه سرپرستی معبد زئوس را برای خود واعقابم خواستارم. این‌امتیازات مرا نیك رواست چه‌هم معبد را خود بناکرده‌ام واکنون نیز نعمت آزادی را به‌خودتان تفویض می‌کنم.»

ناگهان یکی از حضار مردی ناشناس به‌نام تلسارخوس از جا برخاسته فریاد کشید عجب! چه سخنرانی دلپذیری که از سرکار شنیدیم ، تو نه‌فقط اصلاً شایستگی حکومت برما را نداشته‌ای بلکه باید مبالغی را که دست تصرف برآن گذاشته‌ای

Marfat.com

پس بدهی.»

همین اندك تهدید کافی نمود که میاندریوس دریابد اگر زمـام امور را از دست رها کند بی‌شك فرد دیگری برآن دست خواهد انداخت . پس تغییر رأی داده تصمیم گرفت اختیارات خویش را کماکان نگاه دارد . سپس به‌ارگ شهر عقب‌نشینی و عناصر سرشناس را یکی بعداز دیگری به‌بهانهٔ ارائـهٔ حساب شخصی خود دعوت وهمگی را درغل وزنجیر کرد .

به‌زودی پس‌از آن ماجرا میاندریوس بیمار شد و برادرش لوکارتوس کـه می‌پنداشت مرگ او نزدیك شده است به‌منظور تسهیل استقرار خود همهٔ زندانیان را سربرید و همین واقعه نشان می‌داد کـه اهالی ساموس عشق و علاقـه‌ای به‌آزادی نداشتند. درنتیجه هنگامی‌که پارسیان به ساموس وارد شدند تا سیلوسون فراری را در آنجا مستقر سازند، کسی ضد ایشان برنخاست. میاندریوس و طرفدارانش اعلام کردند که برطبق شرایطی حاضرند جزیره را رها سازند . اتانس این شرط را پذیرفت ودراین‌باره قول وقراری مبادله‌شد سپس‌نجبای پارس به‌قصداستراحت برکرسی‌های اختصاصی که به‌خاطر ایشان درمقابل ارگ شهر نهاده شده بود جلوس کردند.

۶

داستان خاریلوس

میاندریوس برادر مجنونی داشت به‌نام خاریلوس که در اثر کار زشتی که مرتکب شده بود به‌زندان افتاد . وقتی‌که او از ماوقع اطلاع یافت سر ازمیله‌های زندان بیرون آورده ، چون مشاهده کـرد اشراف پارسی درنهایت آرامش خیـال ، برکرسی‌های رسمی نشسته‌اند فریاد کشید، حرف مهمی دارد که باید به میاندریوس بازگوید و با داد وفریاد وکلمات درشت برادر خودرا سرزنش وتحریك‌کرد که برسر پارسیان بریزند وکار ایشان را کاملاً بسازند. وی با لحن پرخاش وصدای بلند اظهار داشت : «توعجب آدم ترسوئی هستی وآنقدر هنر وهمت نداری این اجانب را که ازوطن وخانه بیرونت خواهند کرد مجازات‌کنی درصورتی‌که درطرفةالعینی می‌توانی ایشان را ازمیان برداری واگر خودت ازآنها باك داری اختیار سربازانت را به‌دست من بسپار تا مزد ایشان را که جسارت ورزیده و به‌اینجا آمده‌اند درکف آنهابگذارم وراجع به‌خودت هم تعهد می‌کنم بدون هیچ‌گونه صدمه ودرنهایت سلامت از جزیره بروی » .

Marfat.com

میاندریوس با پیشنهاد برادرش موافقت کرد، و به نظر من نه از آن جهت که عقلش ناقص بوده و خیال می‌کرده او می‌تواند در برابر نیروهای نظامی ایران برخیزد بلکه ازآن‌کار غرضی درسر داشته زیرا به‌هیچ‌وجه میل نداشته خشم پارسیان را برضد ساموس برانگیزاند و می‌خواسته زمام امور جزیره درآشفتگی تمام به سیلوسون تحویل شود و خوب‌هم می‌دانست اگر چنانکه باید و شاید با پارسیان خوش‌رفتاری نشود آتش خشم ایشان روشن خواهد شد. راجع به‌وضع خودش نیز اطمینان داشت هروقت اراده کند قادر است که به‌وسیلهٔ نقبی که‌فراهم ساخته بود و ارگ شهر را به‌دریا مربوط می‌ساخت کاملاً بی‌خطر جزیره را ترك کند.

بدین‌منوال میاندریوس از راه دریا ساموس را پشت‌سر گذاشت وبرادرش خاریلوس سربازان را بسیج کرده دروازه‌های شهر را بگشود. آنها برسر اشراف پارسی که با آسودگی خیال برکرسی‌های دولتی در خارج شهر آرمیده بودند و می‌پنداشتند که‌کارها ازهرجهت به‌کام است ریختند.این سرکاران غافلگیروهمگی کشته شدند . دراین گیرودار سایر نفرات پارسی به‌صحنهٔ کارزار آمدند سربازان خاریلوس در زدوخوردی‌که پیش‌آمده بود درتنگنا افتاده به‌درون استحکامات‌خود عقب‌نشینی کردند . وقتی اتانس متوجه تلفات سنگین پارسیان شد فرمان شاهی را که قبل از لشکرکشی دریافت کرده بود که هیچ‌یك از سکنهٔ ساموس دستگیر یا مقتول نشود وجزیره بدون لطمه به سیلوسون تحویل شود عمداً پشت‌گوش انداخت و به سربازان دستور داد با هرکس خرد یا کلان که برخورد کنند آنها را بی‌دریغ ازدم‌تیغ عبور دهند . فرمان اجرا شد و درحینی که دسته‌ای از نفرات پارسی ارگ شهر را محاصره می‌کردند بقیه درگوشه وکنار همه‌کس وهمه چیز را تارومار کردند .

شورش بابل

میاندریوس پس از فرار از جزیره در کشتی راه اسپارت را در پیش گرفت. وآنچه اجناس قیمتی از جزیره بیرون آورده بود همراه برد . در ورود به‌مقصد از کلئومنس[۹۱] فرزند اناکساندرید[۹۲] پادشاه اسپارت به شرح زیر استمداد کرد : وی بر سفرهٔ طعام جام‌های نقره وطلا فرانهاد و درحینی‌که پیشخدمتان سرگرم تمیزکردن ظرفها بودند با کلئومنس سر صحبت را باز کرد تا اورا به‌ورود درخانهٔ خود ترغیب کند و هربار که کلئومنس با تماشای آن جام‌ها زبان به‌تعریف می‌گشود میاندریوس

Marfat.com

از او خواهش می‌کـرد آنچه دلخواه اوست برای خود بردارد . کلئومنس با آنکه دوسه‌بار دچار وسوسهٔ شدیدشده‌بود، بازخودداری فوق‌العاده نشان داد و ازقبول پیشنهادهای او امتناع کرد وچون اطمینان داشت ممکن است میاندریوس با تعارفات مشابهی از سایر حضرات پارسی استمداد کند نزد کلاتتر شهر رفته اطلاع داد صلاح اسپارت درآنست کـه مسافر تازه وارد قبل‌از اینکه مرا و یا کسی دیگـر را ترغیب به‌یاری خویش کندوبدین‌وسیله بی‌آبرو سازد جزیرهٔ ساموس را ترك گوید. این پیشنهاد مورد قبول افتاد وجار زدند که میاندریوس جـز بازگشت چاره‌ای ندارد . پارسیان تمام سکنهٔ ساموس را ماهی‌وار در دام انداخته جزیـره را خالی و خلوت به‌سیلوسون تحویل دادند اما چند سال بعد اتانس به ناخوشی جهاز تناسلی دچار شد وطبق خوابی‌که دیده بود باردیگر جزیره را مسکون ساخت.

سپس جهازات جنگی ایران جزیره را ترك کردند. در همان گیرودار بودکه در بابل شورش افتاد وآن فتنه از روی نقشه‌ای نیك سنجیده و درازمدت آغاز شد و درواقع بابلی‌ها به‌احتمال محاصرهٔ طولانی ، تدارکات لازم در سراسر حکومت مغ بی‌سروصدا در آنجا گرد آورده و به‌واسطهٔ اغتشاش ناشی از قیام هفت‌یار و جهات دیگر خبرآن جریان به‌خارج درز نکرده بود . سرانجام وقتی بابلی‌هـا قصد خود را فاش ساختند برای آنکه درمصرف خوراکی‌ها صرفه‌جوئی شود تمام زنان شهـر را جمع‌آوری و خفه‌کردند وبرای هرنفر فقط مادرش و یك‌کس دیگر را کـه خودش ترجیح می‌داد بـرای پختن نـان امان دادنـد . وقتی داریـوش از خبر شورش اطلاع یافت با همه قدرت وقوا که در اختیار داشت برای سرکوبی آنجا شتافت وشهر را درحصار گرفت اما باز بابلی‌ها اعتنا نکردند و خوش و خندان بر برج و باروها رفته داریوش و لشکرشاهی را ریشخند می‌کردند وفریاد می‌کشیدند : «ای پارسیان اینجا چه‌کار دارید؟» چرا پی کار خود نمی‌روید؟ لابد می‌خواهید شهر ما را بگیرید که محال است ، هروقت قاطری زائید شما نیز به‌مقصود خود خواهید رسید.»

فداکاری دیوانه‌وار زوپیر[۹۳]

هرکس این حرف آخری‌را گفته بود حتماً خیال می‌کرد قاطرهرگز نمی‌زاید. یك سال وهفت ماه گذشت . داریوش‌شاه ولشکریانش به‌واسطهٔ لنگی کار درتسخیر شهر چیزی نمانده بودکه دلسرد شوند و هرگونه تدبیر ونیرنگ هم مؤثر نیفتاد ،

Marfat.com

حتی تمهیدی که سابقاً کوروش به‌کار بسته و برآن شهر دست یافته بود تجدید شد باز نتیجه به‌دست نیامد و بابلی‌ها بامراقبت کامل حرکات پارسیان را زیر نظرداشتند و به مهاجمان امکان توفیق نمی‌دادند. سرانجام در ماه بیستم از شروع محاصره واقعهٔ حیرت‌انگیزی برای زوپیر فرزند مگابیز که یکی از هفت‌یار بود که مغ‌را برانداخته بودند اتفاق افتاد و یکی ازقاطران بارکش هنگ او بچه‌ای زائید. وقتی زوپیر این خبر را شنید تا نوزاد را به‌چشم خود ندید باور نداشت. سپس همگی‌را از باز گفتن آن راز برحذر داشت وسخت به‌تأمل پرداخت و به این نتیجه رسید که موقع تسخیر بابل فرا رسیده، زیرا در آغاز محاصره خود بابلی‌ها گفته بودند شهر ایشان قابل فتح نیست مگر تا روزی‌که قاطری بزاید. با ایـن اظهار، گویندهٔ آن هرکه بوده لابد معجزه‌ای در کارو نشانهٔ خواست خدا بوده است.

از اینرو زوپیر با اعتقاد راسخ‌که هنگام تسخیر بابل نـزدیك شده است به‌حضور داریوش آمده پرسید آیا تصرف بابل وجوب قطعی دارد و چون پاسخ شنید که‌غیر ازآن نیست درصدد برآمد باابتکار وتدبیر شخصی خودبه انجام‌آن مهم اقدام کند. در ایران هرخدمت شایسته و ممتاز در زمینهٔ شاهدوستی قدر و پاداش بزرگ دارد. پس‌او دربارهٔ چارهٔ آن‌کار بیندیشید و سرانجام برای تأمین منظـور یك راه‌حل به‌نظرش آمد و بس و آن مجروح ساختن خودش و فرار به جبههٔ دشمن بود. چون این تصمیم وحشت‌انگیز را یگانه چاره می‌پنداشت و تردیدی در نتیجهٔ قطعی آن نداشت به‌اقدام پرداخت. دوگوش و بینی خـود را بریده موی سرش را درست مثل جنایتکاران تراشیده و با ضربات تازیانه اثرات زخم و جراحت در بدن خود گذاشته با آن حالت نزار نزد داریوش رفت. پـادشاه از مشاهدهٔ وضع دلخراش وجودی برازنده و ارجمند چون زوپیر سخت یکه خورد و از جا برخاسته بافریاد ناراحتی و حیرت پرسید کدام آدم پلید آن بلا را برسر او آورده و با چه گناهی عظیم ممکن بود زوپیر مستوجب آن مکافات بـاشد. زوپیر عرض کرد : اعلیحضرتا جز شهریارم احدی قدرت آنرا ندارد که مرا به چنین وضع وحال‌بیندازد. آن دستهائی که مرا به این روز انداخت دستان من است زیرا دیگر تاب و توان آنرا نداشتم که آشوریان بابل‌نشین، پارسیان را ریشخند و توهین کنند».

داریوش گفت چه هذیانی است که از دهانت می‌شنوم، می‌گوئی این‌کار را به‌سبب رفتار دشمنی که در محاصرهٔ ماست خودت کرده‌ای؟ کارت وانمودااقدامی نکبت‌بار در لفافهٔ اظهاراتی خوشایند است مگر عقل و هوش خودرا از دست‌داده‌ای

Marfat.com

که خیال می‌کنی جریحه‌دار شدنت ما را به‌پیروزی خواهد رسانید بدون شك‌درحین آن عمل شعور خود را از دست داده بودی.

زوپیر پاسخ داد: خداوندگارا اگر قصدم را فاش می‌کردم اجـازهٔ اقدام نمی‌دادید پس خودسرانه رفتار کردم و اگر همراهی کنید بربابل دست خواهم‌یافت. من در این‌وضع و حالت به‌طرف حصار شهر رفته وانمود خواهم کرد که فراری‌هستم و خواهم گفت‌که پادشاه مرا به این روزگار سراسر ذلت انداخته است. آنها حتماً حرفم را باور خواهند داشت ونفرات خودرا زیر فرمانم خواهند گذاشت. پادشاها آن‌گاه نوبت عنایت همایونی است بدین منوال که تا روز دهم از ورودم به شهر درنگ کنید، سپس دسته‌ای هزار نفری‌که تلف شدن ایشان اوقات شاه را زیـاد تلخ نکند به جبههٔ دروازهٔ سمیرامیس* روانه سازید و هفت روز بعد از آن دوهزار نفر به دروازهٔ نینوا و باز بیست روزدیگر چهـارهزار تن به دروازهٔ کلده روانـه گردند و هریك از این سه گروه جز خنجر اسلحهٔ دیگر نداشته باشند. سپس بیست روز بعد فرمان یورش همه‌جانبه به تمام دروازه‌های شهر صادر شود، با مراقبت تام‌که سربازان پارسی فقط جبههٔ دروازه‌های بلیان[۹٤] وکیسیان[۹۵] راهدف قرار دهند. به‌عقیدهٔ من بابلیها به‌مناسبت اینکه خدمت شایسته‌ای در حق ایشان کرده‌ام به من اعتماد خواهند کرد و برحدود اختیاراتم خواهند افـزود و حتی کلید شهر را نیز به‌دستم‌خواهند داد. آن‌گاه‌با پارسیان‌هموطنم‌به‌آنچه ضروری‌است‌اقدام‌خواهیم‌کرد.

پس از تاکیدات لازم زوپیر به طرف دروازهٔ بابل شتافت و در حین فرار پیوسته پشت سر خودرا می‌نگریست که گوئی واقعا فراری است و از تعاقب‌نگران. وقتی سربازان نگهبان را چشم براو افتاد از بالای برج دیده‌بانی پائین آمده یکی از دروازه‌ها را نیمه‌باز کرده پرسیدند او کیست و چه کاری دارد : جـواب داد زوپیر نام اوست و ازلشکر ایران عاصی وفراری است. او را بـه‌درون راه دادند و قراولان نزد کلانترش بردند. او ماجرای بدبختی خود را با آب و تاب باز گفت و وانمود کرد جراحات خود کرده‌اش ناشی از قهر و غضب داریوش است، آن هم بدان جهت که وی انصراف از محاصره را به پادشاه توصیه، و تأکید کرده بود که‌آن کاری بیهوده است. وی افزود: ای بابلیها من اکنون در اختیار شما هستم، فرارم به‌حال شما سودمند و به‌ضرر قطعی داریوش و لشکریان اوست. او بیهوده خیال می‌کند از عواقب این نکبت و بدبختی که به دستش برمن وارد شده است آسان خواهد رست. وانگهی من از تمام خیالات او آگاه هستم.»

Marfat.com

بابلیها که یك‌ایرانی بانام ونشان را درچنان وضع رقت‌انگیز باگوش‌وبینی بریده وتنی خونالود از ضربات تازیانه دیدند زود حـرفهای او را بـاور داشته و پنداشتند که وی به‌عزم خدمتگزاری به‌جبههٔ ایشان آمده است و با این پندارآنچه او خواست در اختیارش گذاشتند. وی سربازانی خواست و چون درخـواستش اجابت شد، اقداماتی را که با داریوش تبانی کرده بود آغاز کرد. در دهمین روز ورود به آنجا نفرات خود را از شهر بیرون کشید و اولین گروه هزار نفری‌پارسیان را که پیش‌تاخته بودند تارومار کرد.

همین نمونه کافی بودکه بابلیها کردارش را با گفتارش مطابق شمارنـد و ازاین لحاظ خشنود و حاضر شدند هرچه او گوید آن کنند. بعد از آنکه مدتی را که تراضی شده بود انتظار کشید باز دسته‌ای از پادگان شهر برداشته، دوهزار سربازی را که داریوش مقابل دروازهٔ نینوا گماشته بود نابود کرد. در قبال این دومین‌کار اشتهار زوپیر به‌اوج رسید و نامش ورد زبانها شد و همان جریان‌درمورد عـدهٔ چهارهزار نفری تکرار شد و پس‌از انقضای مهلت معهود این‌بار او سربازان خود را از راه دروازهٔ کلده بیرون آورده نفرات پارسی را محاصره و تمامی آنها را هلاك کرد. از آن پس پیروزی زوپیر بسیار درخشان و او تنها قهرمان نامی‌شهر و به مقام فرماندهی کل کشور و نگهبانی حصار منصوب شد.

در آن میان داریوش شاه شرط هماهنگی را نیك رعایت فرمود و فرمان یورش همگانی به‌شهر را چنانکه توافق شده بود صادر کرد که خود علامت آن‌بود که زوپیر هم‌باید نیرنگ اصلی خویش رادرحدکمال به‌کار اندازد. وی درنگ کرد تا سربازان بابلی برای دفع حمله مهاجمان بربالای باروها بروند سپس دروازه‌های کیسیان و بلیان را گشود و راه ورود به‌شهر را جلو پیشتازان پارسی بازگذاشت. آن عده از بابلیها که نزدیك این صحنه بودند از مشاهدهٔ آن وضع و حال سراسیمه به‌معبد بل (بعل) شتافته بقیه در سنگرهای خویش مانده پی بردند که دستاویـز دسیسه‌ای شده‌اند.

زوپیر شهربان بابل

این دومین بار بود که بابل تسخیر شد* پس‌ازاین پیروزی برخلاف رفتار قرین مدارای کوروش‌که آنجارا نخستین‌بار فتح‌کرده بود، داریوش برج وباروهای

Marfat.com

شهر را خراب، دروازه‌ها را سرنگون و در حدود سه‌هزار نفر از سرشناسهای شهررا اعدام کرد. درآغاز این‌داستان خاطرنشان‌کردم چگونه اهالی بابل به قصد صرفه‌جوئی در مصرف آذوقه زنان خودرا از بین برده بودند . برای جلوگیری ازنابودی نسل اهالی شهر، داریوش دستورداد زنانی ازطایفهٔ همجوار به‌آنجا بیاورند. روی‌هم‌رفته تقریباً پنجاه هزار نفر جمع‌آوری شدند . سکنهٔ فعلی بازماندگان این جماعت‌اند .

درنظر داریوش خواه درگذشته یا آینده خدمت و کار هیچ فرد ایرانی بالاتر از فداکاری زوپیر نبوده است و غیر از کوروش هیچ فردی ازمیان‌پارسیان جرأت آنرا ندارد که خودرا با او همپایه شمارد . می‌گویند داریوش همواره می‌گفته است که یك زوپیر بی‌نقص و سالم را بر تصرف چندین شهر بابل ترجیح می‌داده است . بنابراین اورا با پاداش ممتاز سرافراز فرموده و هرساله تحفه‌هائی از آن قبیل که در سرزمین پارس ارجمندترین هدایا است برای او می‌فرستاد . شهربانی بابل را با معافیت از پرداخت مالیات برای همهٔ عمر به او بخشید. مگابیز (مگابوزوس) که در مصر فرماندهی لشکر پارس را بر ضد آتنی‌ها وهمدستان ایشان در دست داشت، فرزند این زوپیر بوده. زوپیر دیگر که جلای وطن و در شهر آتن اقامت کرد ، نوادهٔ زوپیر نامبرده است** .

پایان کتاب سوم

Marfat.com

حاشیه‌های کتاب سوم

* علاوه برعلاقهٔ دست‌یابی به ثروت مصر کمبوجیه دلیل موجهی نیز برای هجوم به این سرزمین داشت وآن پیمان اتحاد اخیر بین آمازیس وکرزوس پادشاه لیدیا بود. گسنفن نوشته است که لشکر مصری حتی دردفاع ازساردس برضد پارسیان داخل جنگ شده بود (لارنس حاشیهٔ صفحه ۲٤٦) .

** ازنوشته‌های اوستائی معلوم می‌شود مغها درمواردی خاص طبابت می‌کرده‌اند اما روشن نیست ازچه زمانی به‌این‌کار پرداخته‌اند. شهرت پزشکان مصری ازعهد قدیم دریونان پیچیده بود. یونانیها مصر را کشوری می‌شناخته‌اندکه داروهای گوناگونی داشت (لارنس حاشیه صفحه ۲٤٦) .

۱ - Ionions ازنژاد قدیمی یونانی که به سواحل اژه دراناطولی مهاجرت کردند.

۲ - Aeolians قومی ازیونان شمالی (تسالی) که درجستجوی زمینهای حاصلخیز به‌کرانه اژه درآسیای صغیر مهاجرت کردند. م.

۳ - Nitetis

٤ - Apries

** رجوع شود به‌توضیح شمارهٔ ۱۲ درآخر کتاب.

٥ - Phanes ازاین شخص کتیبه‌ای درموزه بریتانیا درلندن موجود است.

* رجوع کنید به توضیح شمارهٔ ۱۲ درآخر کتاب.

* کمبوجیه ازغزّه راه معمولی کاروانی ساحلی را برای لشکرکشی به مصر انتخاب کردکه همان راهی است که فعلاً خط‌آهن ازآنجا عبور می‌کند. اولین ایستگاه عمدهٔ این خط واحهٔ العریش، کرسی ناحیهٔ سینا درمصر است (لارنس حاشیهٔ صفحه ۲٤۸) .

*** رجوع شود به عهدنامهٔ مربوط به همین موضوع درمجموعهٔ عهدنامه‌های تاریخی ایران، تألیف این‌جانب چاپ ۱۳٥۰ صفحه ۸ .

٦ - Ienysus

۷ - Serboenis

۸ - Casius

۹ - Typhon (طبق اساطیر یونانی او فرزند مدسر طرطروس وکرهٔ زمین بودکه سعی نمود اولمپ (کوه مقدس یونانیان مقر خدایان) را تسخیرکند ولی زئوس اورا ازعرش بائین انداخت سپس درزیرکوه Etnaمدفون شد) (لارنس حاشیه صفحه ۲٤۸) .

۱۰ - Dionysus (برطبق افسانه‌های یونانی خدای شراب) .

۱۱ - Urania

۱۲ - Oretalt

۱۳ - Ali-lat

۱٤ - Corys

۱٥ - Sais

* در ۱۷۹۷ میلادی اهالی لوکسور (الاقصر) ازباریدن ناگهانی بارانی پیش‌بینی کردندکه لشکری بیگانه برآنان چیره خواهد شد وهمان سال ناپلئون مصر راگرفت. امروز درحدود مصر بالا، گاهی اندك بارانی می‌بارد.

* برای توضیح کامل رجوع شود به شمارهٔ ۱۳ درضمیمه آخر کتاب.

۱٦ - papermis

۱۷ - Cyrene = قورینه (سرانیکا) .

۱۸ - Barca (مهاجرنشین یهودیان درمصر . م) .

۱۹ - Ammonians

Marfat.com

۲۰ - Elephantine (نزدیك اسوان) .
۲۱ - Ichthyophagi (ماهیخواران) .
* هرودوت لیبی قدیم (لی‌بویا) یعنی افریقا را آخر دنیا می‌پنداشت . م .
** رجوع کنید به توضیح شمارهٔ ۱٤ درآخر کتاب .
* دراواخر بهمن‌ماه سال ۱۳۵۵ یك هیأت باستان‌شناس مصری اردوگاه این لشکررا نزدیك همان آبادی (این روزها Siwah . م) که هرودوت ذکرکرده است کشف واسلحهٔ قدیمی وآثار دیگر پیداکرده‌اند. م.
۲۲ - Apis بارزترین مظهر اوزیریس osiris خدای مصریان‌قدیم بوده ، پلوتارك می‌نویسد : مصریان می‌گویند آپیس تجسم زندهٔ اوزیریس به این منوال تولد می‌یابدکه جرقه‌ای ازماه فرود می‌آید وبرگاوی‌که بارور است اصابت می‌کند به همین جهت بسیاری چیزها درآپیس به هیأت ماه‌که رنگش روشن سایه‌دار است شباهت دارد (لارنس حاشیه صفحه ۲٦۲) .
۲۳ - Epaphus

* عقاید دانشمندان راجع به این قضیه متفاوت است . تحقیقات جدیدی ازروی نبشته‌های ستونهای سراپیوم (سرافیوم) وآثار موجود درموزه‌های واتیکان وقاهره به ما اجازه می‌دهد ادعاکنیم که کمبوجیه نمی‌توانسته است آپیس را مجروح کند. (کتاب ایران دکتر گیرشمن ترجمهٔ دکتر محمد معین صفحه ۱۵۰ که مطلب را ازکتاب «تاریخ شاهنشاهی پارس» نوشته استد دانشمند امریکائی نقل‌کرده است . م) .
«کمبوجیه به خدایان مصر احترام می‌گذاشت ویکی ازعمال برجستهٔ مصری را مأمور ادارهٔ آن سرزمین کرده فرمود تا اصلاحاتی به نفع مردم انجام دهند» . (ازکتاب مزبور صفحه ۱٤۸) .
کمبوجیه به سائیس رفت زیرا آنجا ازلحاظ کانون روحانی مربوط به خاندانی‌که وی برانداخته بود اهمیت بسیار داشت ومی‌خواست‌که رب‌النوع نیت Neith که درآن دوره رسماً مورد احترام وتقدیس بود سلطنت اورا تأییدکند. یك شاهد و راوی مصری گفته است هنگامی‌که شاه بزرگ «کمبوجیه سرورتمام کشورهای جهان به مصرآمد ودراین سرزمین فرمانروائی‌کرد مرا مقام شامخ پزشك درباری داد وبه نگهبانی کاخ شاهی برگماشت» (لارنس حاشیهٔ صفحه ۲۵۳) .
کمبوجیه طبعاً آتشین مزاج وتندخو بود . قدرت بی‌کرانش درتشدید تندخوئی او تأثیرکلی داشت . (لارنس حاشیهٔ صفحه ۲٦۳) .
* ضمناً باید توجه داشت‌کمبوجیه بعدازکوروش بزرگ وقبل ازداریوش اول پادشاهی‌کرد ودرخشیدن بین دوفرمانروائی چنان برجسته ، البته‌کار آسانی نبوده است . م .
** برای تفصیل تحقیقی رجوع شود به شمارهٔ ۱۵ درآخر کتاب .
* کتسیاس نام این سمردیس را Tanyoxarces وگسنفون Tonyoxares نوشته‌اندکه درواقع لقب او بوده است . همین نویسنده می‌گوید اطرافیان‌کمبوجیه دروجود او تسلط داشتند ازجمله یك خواجه سرا اهل هیرکانی ویك مغ‌که ذهن پادشاه را برضد برادرش مشوب ساخت وپس‌ازقتل آن برادر ، خود به جای او ادعای پادشاهی‌کرد (لارنس ، حاشید ، صفحه ۲٦٤) .
ژوستن (Justin) می‌نویسد : «کمبوجیه به مغ دستور داده بود برادرش را به قتل آورد اما پیش ازآنکه فرمان اجراگردد پادشاه وفات‌کرد وبدین منوال مغ امکان جانشینی اورا یافت» . این حقیقت دربارهٔ نابودی سمردیس وادعای مغ برای جانشینی او برطبق سنگ نبشته‌های بیستون تأیید شده است (لارنس ، حاشیهٔ صفحه ۲٦٤) .

۲٤ - هرودوت درکتاب خود ، دریای احمر، دریای عمان وخلیج فارس را اریتره می‌نامد (تاریخ ایران‌باستان مشیرالدوله پیرنیا جلد اول حاشیهٔ صفحهٔ ٤۸۸) .
** رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۱٦ درآخر کتاب .
* مانند سایر اصول وقواعد قبیله‌ای فرض این بوده است‌که قانون پارس تغییرپذیر نیست وپادشاه که سایهٔ خدا به شمار می‌رفته می‌توانسته است فرمان‌های تازه صادرکند .
داوران پارسی هیأت ثابتی شامل هفت نفر برگزیدگان رسمی موروثی تمام عمربودند (لارنس حاشیه صفحه ۲٦۵) منصبداران دیگر دستگاه پادشاهی پارس : کاتبان ، پیامبران وندیمان درباری بودند. م .
** رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۱۷ درآخر کتاب .

Marfat.com

* این اشارهٔ هرودوت بسیار مهم است ومقصود میترا است که تیرش شعاع «خورشید» بوده است .
** ازمولوی است . م .

۲۵ – بعضی مطالب این فصل که ازقول ملتی مغلوب نقل شده‌است نادرست ومبالغه‌آمیز می‌نماید . اکتشافات اخیر حاکی است که پاره‌ای ازنوشته‌های مورخان یونانی راجع به ایران چندان صحیح نیست . دراین مورد رجوع شود به‌کتاب تاریخ ایران‌باستان تألیف مرحوم حسن پیرنیا جلد اول چاپ سال ۱۳۱۱ شمسی صفحات ۵۰۲ – ۵۱۹ . م . و (رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۱۸ درآخر کتاب) .

* یونانیان جسد مردگان را می‌سوزانیدند ، درحالیکه گالاتها مردگان را می‌خوردند ومَثَل بالا به همین دو رسم اشاره دارد . م .
** رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۱۹ درآخر کتاب .

۲۶ – Calatiae
۲۷ – Pindar (شاعر یونان باستانی) .
۲۸ – Patzietes
۲۹ – Prexaspes

* برطبق روایت کتسیاس ، تنوکسارس برادرکمبوجیه به وسیلهٔ مغی به نام اسپندات مورد اتهام واقع شده بودکه ضد او خیال شورش دارد وبنابرتوصیهٔ مغ ، کمبوجیه ، برادرکوچك خود بردیه را به این مناسبت مورد آزمایش قرارداد ودنبال او فرستاد . وقتی که او به واسطهٔ کاری که دردست داشت زود به حضور نیامد کمبوجیه آنرا علامت خیانت پنداشت ولی جرأت نکرد آشکارا این برادر را نابودکند پس به واسطهٔ شباهت بسیاری که بین این مغ وبرادرش (سمردیس) بود نیرنگی به‌کار برده مخفیانه برادر خودراکشت . این بردیه دروغین پنج سال درولایات شرقی امپراتوری فارس والی بود . پس ازمرگ کمبوجیه با همدستی برادرش گئوماتای مغ برتخت پادشاهی دست انداخت ولی به دست پارسیان ندیم خود به قتل رسید.

* متون سنگ نبشته‌های بیستون حاکی است که کمبوجیه مرگ طبیعی داشت ، پارسیان نیز چنین می‌پندارند. **بنونیست و استفانس** می‌گویند وفاتش دراکباتان واقع شده ولی **ژوزفوس** می‌نویسد دردمشق اتفاق افتاد (لارنس حاشیه صفحه ۲۷۶) .

کتسیاس می‌گوید **ایزابات** جنازهٔ کمبوجیه را برداشته به پارس آورد ، درحینی که مغ به نام سمردیس سلطنت می‌کرد . ایزابات شرح ماجرا را به لشکریان خبرداد . آن‌گاه مغ دروغین فرار وخودرا پنهان‌کرد اما اورا ازمخفیگاه بیرون‌کشیدند واعدام شد (لارنس حاشیهٔ صفحهٔ ۲۸۱) .
** رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۰ درآخر کتاب .

* و ** رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۱ درآخر کتاب .

* دلاوری ویشتاسب معروف بود .

** مورخ اززبان داریوش به دفاع ازدروغ می‌پردازد درصورتی که همهٔ کتیبه‌های آن شاه بزرگ پر ازدشمنی با دروغ وتبلیغ راستی وراه راست است .

* کتسیاس می‌نویسد : یاران هفتگانه با دستیاری باگابات Bagapates که تمام کلیدهای قصر را دراختیار داشت واردکاخ شدند ومعلوم شد مغ دررختخواب وبار بابلی درکنار اوست . مغ همین‌که متوجه جریان شد زود برخاست ولی سلاحی به دست نیاورد چون باگابات محرمانه همه را پنهان‌کرده بود پس او ناچار دستهٔ طلائی کرسی را برداشته به زدوخورد پرداخت اما بالاخره با ضربات خنجر هفت تن به قتل رسید . پادشاهی او هفت ماه طول کشید (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۲۸۲) .

۳۰ – Magophonia

* مقصود اینست که «مغان طرفدارگئوماته» درآن روزکشته شوند والا مغان یعنی پیشوایان دینی درزمان خود داریوش دردربار ودستگاه وی مقام شامخ واحترام خاص یافتند چنانکه الواح خرابهٔ تخت جمشید شاهد این مدعاست .

Marfat.com

٭٭ نام همدستان داریوش درکتاب هرودوت :			ودرکتیبهٔ بیستون :
۱ – اتانس	Otanes	=	اوتانه
۲ – اسپاتینس	Aspathines	=	اردومنش
۳ – گبریاس	Gobrias	=	گئوبروَ و
٤ – اینتافرنس	Intaphernes	=	وین دِ فرنه
٥ – مگابیزوس	Megabyzus	=	بغابوخش
٦ – هیدارنس	Hydarnes	=	ویدرنه

٭ محققان معاصر درامکان چنین بحث ومذاکره‌ای ابراز تردیدکرده‌اند. هرچند، شرح هرودوت راجع به جلسهٔ سرداران ایرانی بسیار جالب توجه است اما اظهارات منتسب به ایشان درواقع نمونه‌ای ازطرز فکر واندیشه‌های سیاسی یونانیان درقرن پنجم پیش‌ازمیلاد است نه افکار اشرافزادگان پارسی درقرن ششم قبل‌ازمیلاد وپیداست که این داستان، سخن مورخ نیست بلکه از راوی که مورد احترام واعتمادش بوده شنیده ومراتب را عیناً نقل کرده است . م .

۳۱ – Isonomy
۳۲ – Oligarchy
۳۳ – Monarchy

٭ این پیش‌بینی تدبیری شایسته وحاکی ازنهایت مآل‌اندیشی بوده ونتیجهٔ آن درسراسر دوران هخامنشیان دیده می‌شود . مترجم .

٭ داریوش شاه می‌گوید، حق پادشاهی میراث او بوده‌است. درسنگ نبشته‌های بیستون، وی همدستان خودرا زیردستان خویش می‌شمارد و با غرور وسرافرازی تمام ازنیاکان خود صحبت می‌دارد : «هشت نفر ازخاندانم پادشاه شده‌اند من نهمین هستم» . (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۲۸۸) .

شجره‌نامهٔ هخامنشیان تا زمان داریوش :

٤

هخامنش

جش‌پش = تئیس‌پس

آریارمنه	کورش اول
آرسام یا آرسامیس (دارندهٔ نیروی دلیران)	کمبوجیه اول پدرکورش بزرگ
ویشتاسب یا هیستاسپ	کورش دوم (بزرگ)
داریوش (داریائوش نگاهدارنده یا نگهبان خوبی)	کمبوجیهٔ دوم پورکورش بزرگ

٭٭ رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۲ درآخرکتاب .
٭ رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۳ درآخرکتاب .
٭٭ ساتراپ ازکلمهٔ یونانی خشترپاوان Khashathrapavan به معنی **شهربان خوب** است . این اصطلاح به طوری که ازکتیبه‌های بیستون ومضامین کتاب هرودوت برمی‌آید قبل‌ازداریوش نیزمتداول بوده است . ساتراپیها شامل :

۱ – ایونیاکه پارسیان Yauna می‌نامیده‌اند.
۲ – ساردس که پارسیان Sparda می‌نامیده‌اند.
۳ – هلسپون وتوابع آن درشمال غربی آسیای صغیر.
٤ – کیلیکیا (طرسوس حالیه) .
٥ – سوریهٔ سابق تا حد رأس‌البسیط و رأس‌الشمراء .
٦ – لیبی (درعهد قدیم لوبیا) .

Marfat.com

۷ – قندهار (ناحیهٔ پیشاور) .
۸ – ایلام .
۹ – بابل .
۱۰– فرغانه .
۱۱– سامان خزرنشین (شمال شرقی بحرخزر حالیه) .
۱۲– بلخ (باکتریا) .
۱۳– خطهٔ پاکتیسیا (پشتوها درجنوب افغانستان) .
۱٤– کرمان وسیستان .
۱۵– سرزمین سکائیان .
۱٦– خیوه وسمرقند .
۱۷– حوزه بریکانی‌ها واتیوبیها (بلوچستان قدیم) .
۱۸– منطقهٔ ساسپریها وماتیانیها (درشمال آذربایجان) .
۱۹– فریژیا (قسمت مرکزی اناطولی) وبین‌النهرین .
۲۰– ایندوس (ناحیه سند وپنجاب) (ازکتاب لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۲۹۹) .

× دارائی شاهی اهمیت بسیار داشته وبه چهار بخش : ضرب سکه ، صادرات ، واردات ومخارج تقسیم می‌شده است (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۲۹۷) .

×× تالان واحد وزن درنزد یونانیها معادل قریب ۲٦ کیلو بوده واحد پول نقره‌که هم وزن تالان بود به همین نام خوانده می‌شده‌است . (حاشیهٔ لارنس) .

۳٤ – Euboean

* سکهٔ طلا موسوم به دار (دریاك) ازقرارمعلوم نخستین‌بار درزمان داریوش ضرب وبه نام آن پادشاه نامیده شده‌است . این سکه فقط سه درصد بار داشته . سکه‌های بعدی نازك وپهن‌تر است وبار بیشتری داشته تا سخت ونشکن باشد. دلیل خالص‌بودن سکهٔ داریوش ناشی ازحرمتی بوده است‌که درآیین زردشتی نسبت به رنگ درخشان طلا می‌گذاشتند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤۰۰) .

بعضی ازساتراپها وشهرهای تابع امپراتوری برای احتیاجات محلی سکهٔ نقره ضرب می‌کرده‌اند. این ترتیب دست‌کم درآسیای صغیر متداول ومثل سکه‌های‌کوروش این سکه‌ها نیز هربیست واحد نقره معادل یك سکه طلا بود ، فقط درآسیای صغیر (ساردس) ساتراپیها اختیار ضرب سکهٔ طلا داشتند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤۰۱) .

۳۵ – Magnisians
۳٦ – Milyans
۳۷ – Lasonians
۳۸ – Hytenians
۳۹ – دلیل‌احترام داریوش به صحت عمل‌بوده‌است وگرنه طلای ۲۰٪ باردارهم رنگ درخشان‌دارد!
٤۰ – Mariandyans
٤۱ – posidiun
٤۲ – Amphilochus
٤۳ – Cyrene (مهاجرنشین یهود درمصر) .
٤۸ – Moeris
٤٤ – sattagydians
٤۵ – Dadicae
٤٦ – Aparytae

Marfat.com

Cissia – ٤٧

* پس ازیك قرن‌ونیم که خود مصریان فرمانروای آن سرزمین بودند درسال ۵۲۵ قبل از میلاد کمبوجیه ، فرعون پسامتیخ سوم را شکست داد ، سپس داریوش اول شورش آنجا را سرکوب‌کرد وتا بیش‌ازیك قرن‌که پارسیان برآن‌کشور حکومت داشتند. اثر ونشانه‌ای ازحضور ایشان درمعماری ومجسمه‌سازی مصر دیده نمی‌شود ، مگر یك مجسمه سنگی بزرگ ، پتاه هاتپ نام درجامهٔ پارسی باطوق وباره وآستین‌های دراز به‌سبك پارسی Ptah Hotep تا سی‌وچهار سال ازپادشاهی داریوش پیشکار دارائی او درمصر بوده است . م .

Paricanians – ٤٩

Orthcorybantes – ٥٠

Pausicae – ٥١

panthimathi – ٥٢

Aegli – ٥٣

pacticia – ٥٤

sagartians – ٥٥

Thamanaeans – ٥٦

Utians – ٥٧

Alarodians – ٥٨ (آتاراتها = اورارتوها) .

Moschi – ٥٩

Tibarenis – ٦٠

Mosycanae – ٦١

Mares – ٦٢ (مراها ؟) .

* تمام اتباع امپراتوری باج ومالیات می‌داده‌اند مگر پارسیان‌که درواقع معاف بودند ولی پادشاهان ، ایشان را هم درحکم اتباع خویش نگاه می‌کرده‌اند با این امتیازکه درمواقع رسمی آنها سرصف می‌ایستاده‌اند ونگهبان اصلی دولت شاهنشاهی به‌شمار می‌رفته‌اند. پارسیان آداب بندگی خودرا با تقدیم هدایا ابراز می‌داشته‌اند وتمامی مکنهٔ امپراتوری به‌طوریکه ازحجاریهای تخت جمشید برمی‌آید پیشکش می‌فرستاده‌اند.

مارکوپولو درسفرنامهٔ خود می‌نویسد درموارد خاصی مثل نوروز یا زادروز شاه دردورهٔ مغول نیز پادشاهان آن قوم ، همان رسم وترتیب را معمول می‌داشته‌اند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۰۵) .

Nysa – ٦٣

Dionysus – ٦٤

Calantian – ٦٥

Padaei – ٦٦

Caspatyrus – ٦٧

Pactycia – ٦٨

* دربارهٔ پاره‌ای روایات واطلاعات افسانه‌وار این‌کتاب عقاید مختلف اظهار شده‌است عده‌ای گفته‌اند هرودوت نمی‌بایستی تألیف خودرا ازاین قبیل شایعات‌که خودش هم باور نمی‌کرده است سنگین‌کرده باشد. بعضی‌دیگربرعکس اورا ازاین‌جهت‌که حتی شایعات بعید هرشهر ودیاری را نیز ثبت‌ونقل‌کرده‌است ستوده‌اند. م.

Cinnamon – ٦٩

Aridanus – ٧٠

Tin Islands – ٧١

Arimaspiams – ٧٢

Thamanaeans – ٧٣

Oxus – ٧٤ یعنی جیحون یا آمودریا رودخانهٔ غربی‌است آنرا وخش‌آب هم می‌نامیده‌اند خیوه درکنار آن واقع شده‌است . کزارتس یا سیحون (سیردریا) رودخانهٔ شمال شرقی است خجند وتاشکند درنزدیکی آنجاست . م .

Marfat.com

۷۵ – Mycenians
۷۶ – Priander
۷۷ – Oroetes
۷۸ – Dascyleium
۷۹ – Anacrron
۸۰ – Teus
۸۱ – Helios
۸۲ – Democedes
۸۳ – Creton کروتون .

* آرتونته ازنجبای پارس دردستگاه کمبوجیه بود پسرش باگوس ازدستیاران عمدهٔ داریوش اول وپسرش برونته سردار خشیارشا درلشکرکشی به یونان است که درنبرد نهائی موکال کشته شد . م .

۸۴ – Bagaeus
۸۵ – Aegina (جزیرهٔ بزرگی درجنوب یونان) .

* به طوریکه توکودیدس هم گفته است «تمام جهانگیران طبیعةً این علاقه را دارندکه دامنهٔ فتوحات خودرا پیوسته توسعه دهند وآن کس که با تلاش ومبارزه زمام قدرت را به دست بیاورد وهنر داشته باشدکه آنچه را به‌دست آورده‌است ازدست ندهد این توسعه خواهی اورا می‌توان سزاوار ومسلم انگاشت . ازاین‌رو به وسوسهٔ آتوسا چه احتیاجی بوده است تا داریوش شاه به‌گسترش نفوذ خویش درآن سوی دریای اژه برانگیخته شود یا انگیزه‌ای که هرودوت نسبت می‌دهدکه داریوش می‌خواسته تاخت‌وتاز صد سال پیش سکائیان را انتقام بکند ازاین‌رو او بعدازتصرف سند ونجاب توجه خودرا به تسخیر سواحل شمالی بحراسود معطوف کرد ولااقل ازاسیا درتکاپوی حدود ونغوری بودکه آسان قابل دفاع باشد زیرا سواحل آسیای صغیر ازاین‌جهت قابل اعتماد به‌شمار می‌رفت . علت وعامل نژادی هم وجود نداشت اگرچه با وجود اینکه یونانیان شرقی درانقیاد وعموطن غربی ایشان مستقل وآزاد بودند هیچ بعید نبود هرگونه سرکشی یونانی‌ها خواه ناخواه پای اورا به‌آن حدود نیز بکشاند» . (کتاب ایران ویونانیها تألیف آندرو رابرت برن چاپ دوم سال ۱۹۷۰ فصل راجع به داریوش بزرگ صفحهٔ ۱۲۷) . م .

۸۶ – Millo
۸۷ – Lapygieus
۸۸ – Gillus
۸۹ – Sylloson
۹۰ – Cnidos

* بیزنتیوم (= استانبول حالیه) وخالکدون (= قاضی‌کوی جدید) قسمتی از لشکرکشی داریوش به‌سرزمین سکائیان تسخیر شده بود . ازقرار معلوم ولایت ساحلی مزبور درحین لشکرکشی وی شورش کرد وازپرداخت باج مقرر امتناع ورزید. کتسیاس می‌نویسد خالکدون را خود داریوش فتح کرد . (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۴۴۰) .

۹۱ – Clemenes
۹۲ – Anaxandrides
۹۳ – zopyrus (زوپوروس) .

* اسامی دروازه‌های بابل :

۱ – سمیرامیس که همان دروازه استر درسمت شمالی است .
۲ – نینوا که درجهت همین شهر واقع شده‌است .
۳ – بل (بعل) که بابلیها مردوك نیز می‌نامیدند. نام دیگرهم داشته‌که همان کاسی هرودوت باشدکه او آنرا عیلامی پنداشته بود اما درواقع به نام کیس شهری مجاور آنجا بوده است .
۴ – دروازه zabala درطرف جنوب .
۵ – دروازه کلده (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۳۰) .

Marfat.com

۹٤ - Belian
۹٥ - Cissian

* درزمان داریوش بابل سه بار شورش کرد درسال اول سلطنت ، درسال چهارم وباز دراواخرپادشاهی او وهرسه بار سرکوب شد . (حاشیهٔ لارنس) .

** شاید هرودوت این اطلاعات را ازنوادهٔ همین زوپیر سردار داریوش که باهم درشهرآتن برخورد کرده بودند تحصیل کرده باشد (رجوع شود به پیشگفتار مترجم) .

این نیرنگ وکاردانی زوپیر بهصورت ضرب‌المثل درآمده بود . اما این‌داستان به‌کلی افسانه می‌نماید. پلینیوس مورخ می‌نویسد : حیلهٔ جنگی زوپیر پیروی ازشیوهٔ سکائیان درشکست دادن سپاه داریوش بوده است . این ماجرا درآثار ادبی پارسی وعربی وهندی بارها روایت شده است . (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۳۱)

Marfat.com

کتاب چهارم ـ ملپومنه

لشکرکشی داریوش به سرزمین سکائیان

پس از تسخیر بابل ، داریوش‌شاه به سرزمین سکاها لشکرکشید . این قوم که در گذشته به خطهٔ ماد تاخته و آنجارا متصرف شده بودند جماعتی مهاجم ومزاحم به شمار می‌رفتند . اکنون که داریوش عایداتی سرشار داشت ، و لشکریانی بی‌حدو شمار از طوایف گوناگون آسیائی تابع او بودند به مناسبت تاخت‌وتاز سابق سکاها درصدد انتقام برآمد . به‌طوریکه خواننده در خاطر دارد سکائیان بعداز چیرگی بر دولت ماد تقریباً بیست‌وهشت‌سال بر آسیای علیا که پیش از ایشان قلمرو مادیها بود استیلا داشتند . آنها در تعاقب کیمیریان (مردم شبه جزیرهٔ کریمه . م) به این‌صفحات آمده بودند . پس از گذشت مدتی آن همه طولانی ، وقتی این جماعت به دیار خود بازگشتند با محظور و مانعی برخوردند که از خطر مادیها کمتر نبود . انبوه عظیمی راه ورود ایشان را بستند ؛ زیرا زنان سکائی که از غیبت طولانی‌شوهران خود خسته ودلسرد شده بودند ، به عقد نکاح غلامان خویش درآمده بودند ** .

دریانوردی در گرداگرد افریقا

از بی اطلاعی بعضی نقشه‌پردازان که بدبختانه تعدادشان معدود نیست مرا خنده می‌گیرد که در ضمنی‌که مساحت آسیا و اروپا را مساوی می‌شمارند، وانمود می‌سازند که اقیانوس در سطح کاملاً منحنی کرهٔ ارض مثل رودخانه جاری است .

Marfat.com

بنابراین جا دارد دربارهٔ شکل و اندازهٔ دوقارهٔ مزبور سخنی چند گفته آید . قلمرو دولت ایران ازسمت جنوب تا بحر احمر یا چنانکه نامیده می‌شود اقیانوس هند ، امتداد دارد . شمال این منطقه دردست مادیها ، ساسپیریها ، و قسمت شمالی‌تر در تصرف کلخیس‌هاست. سامـان این مـردم تا دریای شمال یا بحر اسود است کـه رودخانهٔ فازیس به آن می‌ریزد . چهار قوم مزبور اراضی بین دریای سیاه و خلیج فارس را اشغال کرده‌اند . از رأس این نواحی دو رشتهٔ عظیم خشکی انشعاب می‌یابد. یکی از فازیس در طرف شمال از کرانهٔ بحر اسود و بغاز داردانل به سمت مدیترانه تا سن‌ژم[1] در ترود[2] و ازآنجا به‌سمت جنوب ازسواحل مدیترانه به خلیج میریاند ـ ریك[3] نزدیك سامان فنیقیه و تا دماغه تروپیوم[4] امتداد دارد. درنقاط مزبور سی‌قوم مختلف به‌سر می‌برند. شاخهٔ دیگر از ایران‌زمین شروع و به‌ترتیب شامل خودپارس وآشور وعربستان تا خلیج عربی (بحراحمر.م) است‌که داریوش‌شاه به‌وسیلهٔ کانال آب آن را به رودخانهٔ نیل متصل کرده بود، و یا فرض آنست که محل مزبور، حد نهائی این نواحی است .

بین سرزمین ایران و فنیقیه فلات بسیار پهناوری واقع است. رشته‌ای که مورد نظر ماست از فنیقیه درامتداد مدیترانه ازمیان خاك‌فلسطین و سوریه و مصر عبور کرده درهمین حدود پایان می‌یابد و مسکن سه قوم می‌باشد . این وضع آسیا درحدود غربی ایران است. در طرف مشرق بعد از سرزمین ماد و منطقهٔ ساسپیریها و کلخیس‌ها ، اقیانوس هند یا بهتر است بگوئیم خلیج فارس واقع است . حد شمالی ایران دریای خزرو رودخانهٔ جیحون است‌که به‌سمت خاورجاری است.آسیا تاحدود هند (سند وپنجاب . م) مسکون و ماورای آن خالی از سکنه است و کسی ازوضع و شکل آن نواحی اطلاعی ندارد. این‌بود وضع وترکیب آسیا. لیبی بخشی از شاخهٔ ثانوی است که شرحش درفوق مذکور افتاد زیرا با مصر اتصال دارد و درآنجا که لیبی (در قدیم لیبیا) نامیده می‌شود منطقهٔ بسیار وسیعی است.

چنانکه دیدیم طرز نقشه‌برداری لیبی افریقیه م)ـ و آسیا و اروپا کـه شرحش در صفحات پیش گذشت بسیار حیرت‌انگیز است . سه قارهٔ مزبور در واقع ازجهت‌اندازه‌ووسعت‌کاملاً باهم‌تفاوت‌دارند. درازای‌قارهٔ اروپا برابربامجموع‌طول دوقارهٔ دیگر است ولی به نظر من از لحاظ پهنا با آنها قابل مقایسه نیست . درمورد لیبی باید افزود ، غیر ازجهتی که به آسیا مربوط می‌شود ، چنانکه سابقاً هم ذکر شد از هرسو محدود به دریاست و تا آنجا که اطلاع داریم نکوه فرعون مصر پس‌از

Marfat.com

انصراف از کندن کانال بین نیل و خلیج عربی (بحر احمر . م) چندکشتی باملاحان فنیقی فرستاد تا از راه مدیترانه و تنگهٔ جبل‌الطارق به طرف غرب بحرپیمائی وسپس به مصر مراجعت کنند . فنیقیها ازدریای احمر به طرف اقیانوس جنوبی مسافرت و هرفصل پائیز در نقاط مساعد درکرانه‌های لیبی (افریقا*) توقف کرده در بعضی از اراضی خط سیر خود بذر پاشیده تا فصل درو درسال آینده انتظار می‌کشیدند . آن‌گاه بعداز برداشت محصول به‌راه افتاده طی‌دوسال دریانوردی ستونهای‌هرکول[۶] را دور زده درسال سوم به مصر می‌رسیدند . این افراد اظهاراتی کرده‌اندکه به‌نظر من‌باور کردنی نیست. ایشان می‌گفتند وقتی‌که از سواحل لیبی به سوی غرب پیش می‌رفته‌اند درحین عبور به‌سمت شمال، خورشید درسمت راست‌واقع بوده است. ازاین‌جا معلوم می‌شود چگونه دریا ، لیبی (افریقا) را احاطه کرده است .

قوم دیگری‌که گزارش مشابهی داده‌اند مردم قرطاجنه (=کارتاژ یا تونس فعلی .م) هستند، زیراکه ستاسپه[۷] پسر چش‌پش[۸]از خاندان هخامنشی که به‌آن کار مأمور شده بود از دوری ودرازی راه به ستوه آمده قصد مراجعت کرد . مادر ستاسپه فرزند خود را به این کار خطیر ناگزیر ساخت چون پسرش به‌دختر زوپیر** فرزند مگابیز تجاوز کرده بود و خشیارشا قصد اعدام اورا داشت. مادر آن پسر که عمهٔ خشیارشا بود ازپادشاه استدعا کرد از کشتن فرزندش درگذرد، زیرا خود او مجازاتی بسیار شاق برای فرزند خویش درنظرگرفته و آن مسافرتی دریائی‌درسواحل لیبی و بازگشت از طریق بحر احمر بوده است. خشیارشا با این تقاضا موافقت‌کرد. استاسپه در مصر به تهیهٔ کشتی و ملاحان پرداخت و به طرف جبل‌الطارق عزیمت کرد و بعد از عبور ازتنگه، دماغهٔ اسپارتل[۹] را دور زده چندین ماه به‌طرف جنوب پیش رفت. پس ازطی مسافتی بسیار طولانی چون دید هرچه جلوتر می‌رود باز راه‌تسامی ندارد، فسخ عزیمت و به مصر مراجعت کرد. وی به خشیارشا معـروض داشت که دراقصی نقاط جنوبی مردمی کوتوله (پیگمی) در نقاط ساحلی زندگی می‌کنند و پوشاکی از برگ نخل دارند و هنگامی که همراهان وی به خشکی قدم گذاشتند آن افراد کوتاه قد، اقامتگاه‌های خود را گذاشته به‌ارتفاعات فرار کردند. همراهان ستاسپه صدمه‌ای به آنان وارد نکرده بودند فقط ازدهات ایشان احشام به دست آوردند . ستاسپه راجع به علت درماندگی خود از تمام کردن آن سفر دریائـی اظهار داشت که کشتی آنها خراب شده بود . درهرحال خشیارشا از بخشیدن اوامتناع کرد و چون از انجام کاری‌که تعهد کرده بود برنیامد طبق تقسیم سابق، امر به‌قتل

Marfat.com

او داد . خواجه‌سرائی که در خدمت این شاهزاده بود وقتی که ازکشته شدن ولینعمت خود اطلاع یافت مبلغ هنگفتی از دارائی اورا برداشته به جزیرهٔ ساموس گریخت. اما همهٔ آن نقدینه را یکی ازاهالی ساموس‌که من نامش را می‌دانم ولی از فـاش کردنش معذورم تصرف کرد .

سکولاکس

قسمت عمدهٔ آسیارا داریوش شاه کشف کرده است . اومی‌خواست معلوم کند رودخانهٔ سند در کجا به دریا می‌ریزد . این رودخانه بعد از نیل یگانه رودی است که نهنگ دارد . داریوش برای منظور خود گروهی را که به قول ایشان‌اعتماد داشت به‌این رودخانه فرستاد. عدهٔ مزبور که شخص کاریاندی[۱۰] به‌نام سکولاکس[۱۱] سردستهٔ آنها بود ازکاسپاتیروس[۱۲] در پاکتی‌سیا[۱۳] عزیمت کردند و رودخانه را به طرف شرق سیر کرده تا به‌دریا رسیدند. سپس کشتی ازکرانه، راه غرب را پیش گرفته، سرنشینان بعد از سی‌ماه بحرپیمائی به‌همان مقصدی رسیدند که فرعون‌مصر فنیقی‌ها را فرستاده بود، چنانکه سابقاً راجع به کشت و کار ایشان در سواحل افریقا شرحی آوردم. پس‌از مسافرت این‌هیأت دریائی بودکه داریوش هندیان رامطیع‌خود ساخت و همواره از دریای جنوبی استفاده می‌کرد وبدین منوال به ثبوت رسید که تمامی آسیا غیر ازمشرق آن ، محدود به دریا است و از جهت جغرافیائی شباهت تام به افریقا دارد .

اما اروپا دارای وضع کاملاً متفاوتی است ، زیرا هنوز کسی نمی‌داند از سمت‌شمال و مغرب محدود به دریاست یا نه . آنچه می‌دانم اینست که طول آن برابر با مجموع درازی آسیا و لیبی (افریقا) است چیز دیگری که موجب حیرتم می‌شود اینست‌که چرا سه نام متفاوت را به‌قارهٔ عظیم واحدی داده‌اند* آن‌هم نام زنـان و همچنین به چه دلیل نیل و فازیس و به قولی نیز تنگه مائه اوتیك ـ تانائیس[۱۴] و کریمه را مبنا اختیار کرده‌اند ومن خواستم که روشن سازم چه‌کسی نخستین‌بار این مرزبندی را بدعت نهاده و این نامها از کجا آمده است . اکثر یونانیان می‌پندارند که لیبی (لیبیا) نام یك بانوی بومی و آسیا نیز اسم زن پرومتوس[۱۵] بوده است ولی اهالی لیدیا مدعی‌اند که‌نام ثانوی مربوط به‌آنها است.

Marfat.com

می‌گویند آسیا مشتق از نام پرومتوس نیست بلکـه از اسم آسیز[۱۶] پسر کوتیس[۱۷] نوادهٔ مانس[۱۸] مشتق شده است و او آنجا را به طایفهٔ آسیاس[۱۹] از سکنهٔ ساردس واگذار کرده بود.

اما راجع به اروپا کسی نمی‌داند محدود به دریاست یا نه و یا آنکه وجه تسمیه‌اش چیست و چه‌کسی این نام را برآن گذاشته است، مگر آنکه گفته شود این عنوان ماخوذ ازنام اروپه، زنی اهل صیدا است و سابقاً مثل سایر جاها نامی نداشته است اما این احتمال بعید می‌نماید زیرا اروپه از آسیا آمده بود و هیچ‌گاه نیز به سرزمینی که اکنون اروپا خوانده می‌شود قدم نگذاشته بود. او فقط در کشتی مسافرت و به‌جزیرهٔ کرت عزیمت کرد و سپس به لیکیا رفت. باری در این‌باره بیش از این شرح وتفصیل لزومی ندارد ولی من این اسامی را که نزد عموم مستعمل وجاری است به‌کار خواهم برد.

هنگامی‌که داریوش سرگرم گردآوری اسباب‌لشکرکشی به‌سرزمین‌سکائیان‌بود به‌همه اکناف امپراتوری خود، به‌یك جا برای جمع‌آوری لشکر وجای دیگر فـراهم ساختن جهازات وبه محل دیگر برای تهیه عمله وکارگر فرمان فرستاد تا بر بسفور پل بسازد واز آن راه به‌خطهٔ سکائیان بتازد. ارتبان برادرش سخت‌کوشیدکه او را از آن‌کار منصرف‌کند، به‌این دلیل‌که دستیابی برقوم سکائی‌کاری بس دشوار است. با آنکه او این اندرز را نیك به‌جا وسودمند عرض‌کرده بود باز در تغییر رأی‌پادشاه تأثیری نکرد. پس، ارتبان ازتلاش خود دست کشید و داریوش هم اسباب جنگ را تکمیل ودرسرسپاهیان خویش ازشوش‌حرکت‌کرد. یکی‌از پارسیان به‌نام اوبازوس[۲۰] که سه پسرش درخدمت سربازی بودند از پیشگاه شاه استدعا کرده بود یکی از فرزندانش از رفتن به‌میدان جنگ معاف شود. داریوش مثل اینکه به درخواست ساده‌ای پاسخ می‌دهد ظاهراً جواب مساعدی داد ولی به مأموران خاصه فرمود هر سه‌را قربانی کنند، وبدین منوال واقعاً از رفتن آنها به‌جنگ جلوگیری کرد.

پل ماندرکل[۲۱]

داریوش از شوش تا خالکدون[۲۲]کنار بسفور،که پل در آنجا ساخته شده بود پیش تاخت. سپس سوار کشتی شده به ارتفاعات سنگی کیانین[۲۳] رفت، همان صخره‌هایی‌که به‌گفتهٔ یونانیان غالباً حرکت دارند وتغییر جا می‌دهند. داریوش شاه هنگامی که در معبدی برکنار بغاز نشسته بود نگاهی به‌دریای سیاه انداخت همان منظره‌ای‌که بسیار تماشایی است وهیچ دریایی خوش‌نماتر از این دریا نیست. طول‌آن

Marfat.com

۱ر۳۸۰ میل، پهنای آن در عریض‌ترین قسمت ٤۱۰ میل ودهانهٔ آن نیم میل است. بسفور تنگهٔ باریك دراز ی‌است‌که به دریا اتصال می‌یابد وتقریباً ۱۵ میل طول دارد. بسفور به دریای مرمره‌که تخمیناً ٦۰ میل پهنا و۱۷۰ میل طول دارد مربوط می‌شود وبه هلسپون‌که تنگهٔ باریکی است وتقریباً دارای پنجاه میل درازا وکمتراز یك میل پهناست ملحق می‌شود. هلسپون به‌دریای پهناوری‌که اژه می‌خوانیم اتصال می‌یابد. مقیاسهای مزبور به‌گونهٔ زیر محسوب شده است :

دریك روز تابستانی، کشتی درحدود ۷۰،۰۰۰ فازوم[۲٤] و شبانگاه ٦۰،۰۰۰ فازوم راه می‌پیماید. باکشتی ازدهانهٔ بحر اسود تامصب رودخانهٔ فازیس که‌درازترین مسیر مستقیم این دریا است نه روز وهشت‌شب طی می‌شود وجمع‌مسافت ۱,۱۱۰,۰۰۰ فازوم وبه‌عبارت دیگر ۱،۱۰۰ فورلنگ[۲۵] معادل ۱،۳۸۰ میل‌است. عبورازعریض‌ترین قسمت این دریا از سندکا[۲٦] به‌تمیس‌کورا[۲۷]و ازترمدون[۲۸] (ازساحل غربی ترکیه تا کرانهٔ شرقی رومانی.م) مسافتی است‌که پیمودن آن سه روز ودوشب‌به‌طول‌می‌انجامد شامل ۳۳۰,۰۰۰ فازوم یا ۳,۳۰۰ فورلنگ (درحدود ٤۱۰ میل دریائی) است.

تا اینجا مقیاسهای بحر اسود وبسفور وهلسپون وچگونگی محاسبهٔ آنها را شرح دادم. اکنون باید افزودکه بحر اسود بادریاچه‌ای‌که کمابیش به‌بزرگی آن‌است ومائوتیس[۲۹] یا مادرپونتوس نام دارد مربوط می‌شود. داریوش شاه پس‌از تماشای دریای سیاه باکشتی به‌طرف پل بازگشت. این پل را یکی‌از اهالی جزیرهٔ سامـوس ماندرکل نام ساخته بود. چون داریوش ملاحظه کرد که بسفور برای عبور آمـاده شده است دستور داد دو ستون سنگی در آنجا برپا سازند* بریکی به‌خط سریانی نام اقوام مختلفی‌که در آن لشکرکشی جزو سپاهیانش بودند منقور وبرستون دیگر همین مضمون به زبان یونانی نبشته شده بود. این اقوام همگی از اتباع او بودند و جمع نفراتش باسواره‌نظام، بجز نفرات بحریه ۷۰،۰۰۰ نفربود،با ٦۰۰جهازجنگی. ستونهای نامبرده را بعدها اهالی بیزانس سرنگون‌کردند. فقط یکی‌از ستونهاکه با حروف سریانی برآن نبشته شده بود، درمعبد دیونیسوس در بیزانتیوم (استانبول) افتاده بود و گمان می‌کنم (زیراکه یقین ندارم) پل داریوش وسط بیزانتیوم ومعبد مزبور بین بغاز بسفور و بحر اسود واقع بوده است.

داریوش شاه این پل راکاملاً پسندیده وبه سازندهٔ آن انعام‌کلانی مرحمت کرد. ماندرکل مبلغی از وجه دریافتی را خرج تهیهٔ تصویری‌کردکه جریان‌کار پل سازی وخود داریوش را بر تخت پادشاهی نشان می‌داده، در حالی‌که لشکریان از

Marfat.com

جلو او در روی پل عبور می‌کرده‌اند. این تصویر را او به‌عنوان تقدیمی به معبد هرا فرستاد وبر سبیل یادگار از خدمت وکار خویش اشعاری برآن نویسانید : «پیشکشی ناقابل ماندرکل به‌درگاه ربةالنوع هرا، اوکه طراح پل بر آبهای پرماهی بسفور است،کارش مورد پسند داریوش شاه واقع شده‌که موجب سرافرازی سامـوس (زادگاهش.م) ومایهٔ مباهات خود اوست.»

آن‌گاه‌داریوش‌ازپل‌گذشت وپیش‌ازعزیمت به‌ایونیاکه‌باهمکاری دیگریونانیان از نواحی ائولی وهلسپون ادارهٔ جهازات شاهی را برعهده داشتند دستور دادکه در بحر اسود تا مصب دانوب پیش‌تر نروند و براین رودخانه پلی ساخته منتظر ورودش باشند. اوامر اجرا شد. جهازات تا دانوب جلو رفته مدت دو روز نیز در درون رودخانه در آنجاکه به چند شاخه تقسیم می‌شود پیشروی‌کردند ودراین جا پلی ساختند. داریوش بعد ازعبور ازپل بسفور به سرزمین تراکیا (ناحیهٔ غربی‌بوسفورو بلغارستان. م) وارد شد و در سرچشمه رودتیروس[۳۰] که آبش شهرت محلی دارد واز جهت خاصیت درمان امراض‌جلدی خواه‌برای آدمیزاد یااسب بهترین آب دنیاست‌سه روزدرنگ‌کرد. این‌سرچشمه به‌سی‌وهشت شاخهٔ جداگانه تقسیم‌می‌شود، بعضی‌هاآب گرم‌وبعضی سرد دارندوهمهٔ شاخه‌ها ازصخرهٔواحدی درفاصلهٔدو روز راه‌از هروم[۳۱] نزدیک‌پرین‌توس[۳۲] وازآپولونیا[۳۳] درنزدیکی دریای‌سیاه فرومی‌ریزد. این‌رود یکی‌از شاخه‌های‌کونتادسدوس[۳۴] است‌که خود آن نیز به آگریانس[۳۵] می‌پیوندد. این دو رودخانه به‌هبروس[۳۶] ملحق وسرانجام درمجاورت آئه‌نوس[۳۷] وارد دریا می‌شود.

داریوش شاه رااز آب تیروس چنان خوش آمدکه فرمود نزدیک سرچشمهٔ آن ستونی برافراشته وروی آن بنویسند : «داریوش فرزند ویشتاسپ‌که از حیث کردار و وجود سرآمد وازجهت چهره وسیما ممتازترین فرد آدمی‌است وفرمانروای ایران و سراسر قارهٔ آسیاست به‌سرچشمهٔ تیروس فرا آمده است.»

داریوش بین راه به رودخانهٔ دیگر موسوم به اوتیسکوس[۳۹]که در سرزمین ادریسیان[۴۰] جاری است رسید ودر آنجا نقطه‌ای را تعیین وفرمود هر نفر از سپاهی در حین عبور ازکنارآن، سنگی بیندازد. این دستور اجراشد. در نتیجه وقتی‌که داریوش از آن محل گذشت چند تپهٔ سنگی را در پشت سر گذاشت.

پیش‌از آنکه وی به دانوب برسد اولین طایفه‌ای راکه مطیع ساخت گتا[۴۱]ها بودند قومی‌که‌به زندگانی جاودانی عقیده‌دارند. تراکیهای سالیودسوس[۴۲]وجماعتی که درآن سوی آپولونیا ومسمریا[۴۳] اقامت‌دارند وبه‌نام سکورمدا[۴۴]هاونیپ‌سی[۴۵]ها

Marfat.com

معروف‌اند بدون مقاومتی تسلیم شدند. اما گتاها که درمیان قبیله‌های تراکیا از همه شجاعتر و بیشتر قانون‌پرست‌اند استقامت ورزیده به‌زودی به‌ورطهٔ بندگی افتادند. عقیدهٔ این جماعت راجع به جاودانگی ایشان حاکی است که هیچ‌وقت از بین نمی‌روند وهر نفر که از دنیا می‌رود به سالموکسیس که وجودی آسمانی است وبعضی‌ها او را گیله‌زیس[۴۶] می‌نامند می‌پیوندد. هر پنج سال ایشان به‌حکم قرعه یك‌نفر را تعیین وبه درگاه سالموکسیس به‌منزلهٔ پیامبر روانه می‌سازند. او مأمور است آنچه را که استدعای این طایفه باشد طلب کند. محض مزید تأثیر این پیام، بعضی ازآنها زوبین در دست به‌ردیف می‌ایستند، درحینی که دیگران دست‌وپای پیامبر را گرفته او را در هوا می‌اندازند به‌قسمی که بر زوبین‌ها فرو افتد. اگر این شخص کشته شود می پندارند که سالموکسیس نظر مساعدی دارد و اگر نجات یابد حمل بر پلیدی وجود طرف خواهد شد وآنچه راکه دربارهٔ او گمان می‌برند به‌خودش نیزمی گویند وبه‌جای او پیامبر دیگری می‌فرستند. البته قبل‌از نابودی طرف موضوع رابه خود او بروز می‌دهند. همین طایفهٔ تراکی، هنگامی که‌هوا طوفانی می‌شود تیرهائی به‌وسیلهٔ کمان به‌آسمان پرتاب کرده برضد خداوند رعد و برق نهیب وتهدید راه می‌اندازند، زیرا که غیراز معبود خویش رب‌النوع دیگری را نمی‌شناسند.

من از یونانیان ساکن حوالی هلسپون وبحر اسود راجع به سالموکسیس روایات متفاوتی شنیده‌ام. طبق‌یك روایت، اوهم فردی چون دیگران بوده‌ودرجزیرهٔ ساموس می‌زیسته و در دستگاه پیتاگوراس[۴۷] پسر منسارخوس غلام بود. سرانجام آزادی خود را بازیافت وثروتی فراهم ساخت وبه زادگاه خویش در تراکیا بازگشت و در آنجا مردم را دچار فقر و تنگدستی شدید دید، بدون این که آن‌جماعت هیچ در اندیشهٔ روزگار بد خویش باشند. پس‌از آنکه وی حال ومالی پیداکرد وبه‌واسطهٔ حشر ونشر با یونانیان وارتباط با فرزانگان ایشان به‌دانش ومنش ایونیها وراه ورسم تمدن عالی آنها آشنایی یافت تالاری ساخت ودر آنجا از عناصر خوش‌فکروسرشناس آن دیار بارادمردی و بخشندگی بسیار پذیرایی می‌کرد وبدین‌منوال درارشاد فکری آنها کوشید. وی به‌آنها می گفت نه‌خودش و نه‌ایشان که مهمانش بودند و نه‌کسی از بازماندگان آنان هرگز نیست و نابود نخواهد شد، بلکه در دیگر سرا متنعم ازلحظ ونشاط جاودانی خواهند زیست. درتمام مدتی که او به تبلیغ این عقیده اشتغال داشت ضمناً به‌ساختن غرفه‌ای در زیرزمین خانهٔ خود همت گماشت. وقتی این اطاقك آماده شد، به آنجا رفته از انظار ناپدید شد و سه سال در همان گوشهٔ انزوا ماند، ضمناً

Marfat.com

همشهریانش از غیبت او افسرده‌خاطر شدند و به‌قدری از این‌جهت ناراضی می‌نمودند که‌گویی محبوب ایشان از دنیا رفته است. سپس در سال چهارم باز ظاهر شد و بدین منوال به‌مردم تراکیانشان داد که آنچه تعلیم می‌دهد بی‌حقیقت نیست. من نه درستی این روایت وداستان اقامتگاه زیرزمینی سالموکسیس را تأیید می‌کنم ونه برآن‌خط بطلان می‌کشم. به‌عقیدهٔ‌من سالموکسیس مدتها قبل از زمانهٔ پیتاگوراس می‌زیسته. باری خواه روزی و روزگاری چنین کسی حیات داشته و خدای مردم طایفهٔ گتا به‌شمار می‌رفته یا نه شرح همین مقدار از آن مقوله مارابس، پس به‌تعقیب داستان اصلی خود می‌پردازم.

گتاها که‌من راجع به راه و رسم زندگی ایشان شمه‌ای بیان داشتم به دست ایرانیان شکست خوردند وناگزیرهمراه‌لشکریان داریوش که باعزمی راسخ رسیدن به رودخانه دانوب را هدف خویش قرار داده‌بود به‌راه افتادند. وقتی پادشاه ازرودخانه عبورکرد* به ایونیها فرمود پل راخراب‌کنند وتمامی پیادگان وافرادی که درجهازها بودند همراه سپاه به‌حرکت درآیند. چیزی نمانده بود که این دستور اجرا و پل متلاشی شود که کوئس[۴۸] نام، پسر ارکساندر[۴۹] که فرماندهی جهازهای می‌تیلن رابر عهده‌داشت ازپیشگاه شاه اجازهٔ صحبت خواست، زیرا تردیدی نداشت‌که داریوش از شنیدن پیشنهادهای زیردستان روگردان نیست. وی گفت: اعلیحضرتا به‌سرزمینی قصد یورش دارید که درسراسر آن‌حتی یك‌آبادی وجود ندارد و درهیچ گوشه و کنارش هم کشت‌و زرع نمی‌شود. پس عاقلانه‌تر آنست‌که پل خراب نشود وکسانی که آنرا برپا ساخته‌اند خود مأمور حفاظتش شوند. ما، خواه به آنچه هدف همایونی است برسیم یعنی بر سکائیان دست یابیم واز روی تدبیرکار آنها راکاملاً بسازیم ویا برعکس شاهد پیروزی به‌دست نیاید، درهریك از دوشق مزبور باز راه بی‌خطرفعلی را برای بازگشتن دراختیار خواهیم داشت. من‌هیچ‌گاه ازبرخورد وپیکار باسکائیان باکی نداشته‌ام. به‌نظر من بیم و خطر وقتی است‌که نتوانیم بر آنها دست یابیم. در راهی بی‌انتها دنبال ایشان سرگردان شدن مارا به‌مشکلات دچار خواهدکرد. شاید بعضی‌ها گمان کنندکه من ازعرض این‌پیشنهاد غرض شخصی دارم ومنظورم اینست که چاکر را درهمین جا مأمور فرمائید تا پل را نگاه‌داری‌کنم ولی این پنداری‌بیش نیست. خداوندگارا آنچه معروض شد بدان جهت است‌که معتقدم این بهترین راه صلاح ماست و راجع به خودم نیز عرض می‌کنم به هیچ‌وجه مایل به‌ماندن دراین‌جا نیستم بلکه در التزام رکاب دوست، می‌روم هرجاکه خاطرخواه اوست.

Marfat.com

رأی کوئس داریوش شاه را بسیار خوش‌آمد ودر پاسخ فرمود : «ای دوست لسبوسی من (لسبوس جزیره‌ای در دریای اژه.م) آن‌گاه‌که سلامت به‌وطن بازگردم حتماً به‌دیدنم بیا تا به‌مناسبت پیشنهاد در خشانت پاداشی شایسته بگیری. داریوش زود باسرکرده‌های ایونی خود جلسه‌ای تشکیل داد وتسمهٔ چرمی درازی که شصت‌گره داشت به‌دست آنها داده‌گفت فرمانم دربارهٔ درهم شکستن پل‌منتفی است. می‌خواهم این تسمه را برداشته هر روز یك‌گره آن را بازکنید، وآغازکارهم روزی خواهد بودکه هجوم به‌منطقهٔ سکاها را شروع می‌کنم. اگر تا روزی که‌آخرین گره‌را خواهیدگشود بازنیامده باشم اجازه‌دارید باکشتی به‌دیارخود مراجعت کنید وگرنه‌چون‌پیداست‌که نقشهٔ من تغییریافته برشماست‌که باتمام‌قدرت خودبه‌نگهداری پل‌همت‌گمارید واین بهترین‌خدمتی‌خواهدبودکه‌درحق‌داریوش‌شاه‌انجام‌خواهیدداد.

تیرههای سکائیان

پس‌از صدور فرمانهائی جدید، داریوش بدون تأخیر پیشروی خود راسریعاً ادامه داد. سکائیان که دربارهٔ این حوادث ناگهانی، به‌مشورت پرداخته بودند به‌این نتیجه رسیدند که به‌تنهایی یارای پیکار مستقیم باداریوش شاه را ندارند،پس‌نامه‌ای مبنی برهمکاری نزد همسایگان خود که سرکردگان آنها نیز با یکدیگر در تماس بودند فرستادند و راجع به‌تهدیدی‌که هستی آنها را در خطر انداخته بود تدبیر می‌کردند. این‌جلسه ازسران قبیله‌های زیر تشکیل یافته بود: توری[۵۰] آگاتیرسی[۵۱] نُری[۵۲] اندروفاگی[۵۳] ملانکلانی (سیاه‌پوشان)[۵۴] گلونی[۵۵] بودینی[۵۶] وسارماتی[۵۷]. توریها رسم دارندکه تمام ملوانان‌کشتی‌های طوفانزده ویونانیانی راکه تصادفاً در سواحل خود دستگیر می‌سازند به‌درگاه خداوند قربانی کنند و رسم این است که پس‌از برگزاری مراسم‌مقدماتی باچماق‌ضربت محکمی برسرقربانی‌ها وارد می‌سازند.

بعضی‌ها می‌گویند ایشان پیکر مرد قربانی را برلبهٔ پرتگاهی‌که در آنجا عبادتگاهی دارند فرا می‌کشند وسرش رابه‌چوبهٔ دار می‌آویزند. بعضی‌ها موضوع راجع به سر را تأییدکرده ولی انکار دارندکه پیکر محکوم را برلبهٔ پرتگاه بکشند بلکه‌آنرا به‌خاك می‌سپارند. خود توریها مدعی‌اندکه ربةالنوعی‌که این نذرها خاص اوست ایفی‌جنیا[۵۸] دختر آگاممنون[۵۹] است. وهرگاه فردی از میان ایشان در رزمگاه اسیری بگیرد سرش را بریده به‌خانه می‌برد وآن را در بالای اقامتگاه خود بر تیرك بلندی نصب می‌کند. آنها به‌طور کلی این سر را حافظ خانهٔ خویش می‌پندارند. جنگ وغارت وسیلهٔ ارتزاق این جماعت است. آگاتیرسیها زندگی پرتجملی دارند

Marfat.com

وبدن خود را با زیورآلات زرین می‌آرایند. زن در میان آنها اشتراکی است ازاین رو،همه برادران یکدیگر واعضای خانوادهٔ واحدی به‌شمار می‌آیند ودر زندگانی دچار حسادت وکینه نمی‌شوند. از جهات دیگر زندگی ایشان شباهت تام باوضع زندگی مردم تراکیا دارد.

نُری‌ها از لحاظ‌عقاید وعادات‌شبیه سکائیان‌اند : پیش‌از لشکرکشی‌داریوش نسلی از ایشان، به‌واسطهٔ هجوم مارها که‌مقادیری زیاد ازسامان خودآنها و مقداری هم از نواحی بی‌سکنهٔ شمالی فرا ریخته بودند و زندگی این قبیله طاقت‌فرساشده‌بود ناگزیر ترك خانه ودیارکرده در منطقهٔ بودینی‌ها سکونت‌گزیدند. این جماعت به‌سحر وجادو خوکرده‌اند زیرا قصه‌ای در میان سکائیان ویونانیان مقیم منطقه سکائیان شایع است‌که هر فرد نری سالی یکی دو روز گرگ می‌شود وسپس باز به‌صورت‌آدمی درمی‌آید. البته من این حکایت را باور ندارم‌ولی ایشان دراین‌باره مطالبی می‌گویند وراجع به‌درستی گفته‌های خود قسم می‌خورند.

آندروفاگی‌ها وحشی‌ترین قبیلهٔ جهان هستند. قانون یا عدل ودادی درمیان آنها نیست، زندگی شبانی دارند و صیاد هستند مثل سکائیان رخت می‌پوشند،زبان آنها خاص خودشان است و تنها قبیلهٔ این منطقه جهان‌اند که آدمخوارند.

ملانکلانی‌ها به‌طوری‌که نامشان حاکی است سیاه‌پوش‌اند واز سایرجهات به سکاها شباهت دارند. بودینی‌هاکه طایفه‌ای پر جمعیت ونیرومند می‌باشند چشمان آبی وکبود وموی سرخ دارند. شهری در دیار آنهاست به‌نام‌گلونیوس[۶۰] که خانه‌ها ومعابدش از چوب ساخته شده وشهر محصور به دیوارهای بلند چوبی است‌که هر ضلع آن سی فورلنگ می‌باشد. دراین حدود معابدی یونانی هست‌که‌به سبك‌یونانی‌ها به‌مجسمه‌ها، محرابهاوپرستشگاهها مزین‌است‌که‌همه‌از چوب‌ساخته شده‌است.هرساله فستیوالی توأم باشادمانی وستایش بسیار نسبت به دیونیسوس[۶۱] برپا می‌دارند. زیرا گلونیها اصلاً یونانی هستند واز سواحل یونان طرد شده در میان بودینی‌ها مسکن گزیده‌اند. زبان ایشان نیمی سکائی ونیمی یونانی است. زبان بودینی وفرهنگ‌آنها به‌کلی متفاوت است. زندگی شبانی دارند وهمواره در همین نواحی زیسته‌اند. (از ویژگیهای ایشان اینست‌که شپش خوارند) در صورتی‌که‌گلونیهاکشاورزند و گندمخوار وباغ وبوستان دارند واز لحاظ صورت وقیافه میان آنها شباهتی نیست. با وجود این حقایق، بودینی‌ها و گلونیها را یونانیان تحت‌عنوان واحدی ذکر کرده بودینی می‌شمارندکه‌کار درستی نیست.

Marfat.com

اراضی این منطقه جنگلی ودارای انواع درختان ودر مناطق پر درخت آنجا دریاچهٔ عظیمی است که به‌وسیلهٔ باتلاقهای سرشار از نیزار احاطه شده است. دراین دریاچه گربهٔ آبی وسگ آبی صید می‌شود. مخلوقی هم از نوع دیگر وجود دارد که دارای صورتی چهارگوش می‌باشد وپوستش رابرای حاشیهٔ قبا به‌کار می‌برند و بیضه‌اش رحم را بارور می‌سازد.

سرماتیان

راجع به سرماتیان داستان ذیل را نقل کرده‌اند. در جنگ میان یونانی‌ها وآمازونها، یونانیان پس‌از پیروزی که در حدود رودخانه ترمدون[۶۲] به‌دست آمد با گروهی از آمازونها (= بی‌پستانها) که توانسته بودند آنها را زنده اسیر سازند، در سه‌کشتی به‌راه‌افتادند. همین که کشتی به‌وسط دریارسیداین زنان‌دستگیر کنندگان خودرا کشتند. وچون کشتی‌رانی وسکان‌داری و پاروزدن نمی‌دانستند بعد از کشتن مردها به‌زودی گرفتار امواج دریا شدند وطوفان آنها را برصخره‌های کرمنی[۶۳] در حوالی دریاچهٔ مائوئیس[۶۴] انداخت که در تصرف سکائیان آزاد بود. دراین‌جا ایشان به‌ساحل رفته راه ناحیهٔ مسکونی داخلی رادر پیش گرفتند وبه اولین چیزی که برخوردند گلهٔ اسبانی بودکه در صحرا می‌چریدند. آنها بر اسبها سوار وبه قصد غارت روانه شدند. سکه‌ها نمی‌دانسته‌اند موضوع چیست ومتحیر بودند این مهاجمان ازکجا آمده‌اند، زیراکه لباس وزبان وقومیت آنها غریب می‌نمود وچون پنداشته بودندکه غارتگران مزبور نفراتی برنا وجوان‌اند، برای‌حفاظت دارائی خویش درصدد مقاومت برآمدند ودرحین زدوخورد، ازوضع بدنی آنها پی‌بردندکه بازنان سروکار دارند. این اکتشاف نقشهٔ اقدام ایشان راتغییر دادوبرآن شدندکه ازکشتن تازه‌واردان درگذرند ودسته‌ای از جوانان معادل عدّهٔ آمازونها به‌سوی ایشان بفرستند با این دستور که هرچه نزدیکتر به‌مقرّ آنها چادر بزنند و باعلامت و اشاره سعی کنند حتی‌الامکان با آمازونها مربوط شوند واگر آنها به‌این دسته اعزامی بتازند دستور این بودکه مقاومتی نشود بلکه تسلیم شوند وهمین که تعاقب و زدوخورد پایان‌یابد، باز هرچه نزدیکتر به‌محل ایشان، خیمه برپا سازند. غرض از پیروی این سیاست آن بود که سکاها می‌خواستند از آمازونها صاحب اولاد شوند. جوانان برطبق دستور رفتارکردند. آمازونها چون مشاهده‌کردند منظور این جوانها صدمه وآزار نیست از درافتادن باآنها صرف‌نظر کردند در نتیجه هنوزیکی دو روز نگذشته بود که

Marfat.com

چادرهای طرفین خیلی به‌هم نزدیك شد. هیچ دسته هم غیراز اسب واسلحه چیز دیگری نداشتند وزندگی دوگروه از حیث شکار وغارت باهم شباهت کامل‌داشت.

آمازونها

درحدود نیمروز، آمازونها بر سبیل عادت تنها یا دوتا دوتا باهم تا فاصله‌ای محدود به‌گردش می‌رفتند. وقتی سکائیان متوجه این وضع شدند آنها نیز همان‌کار راکردند. روزی یکی از ایشان به‌طرف دختری آمازونی‌که تنها بود رفت وسعی‌کرد خود را به‌او نزدیك‌کند. دخترك بدون مزاحمتی، خواهش او را برآورد وچون حرف یکدیگر رانمی‌فهمیدند با علامت واشاره به‌او گفت روز دیگر با یکی‌ازدوستان خود فرا آید، و به او فهمانید مقصودش مرد است و خودش نیز دختری همراه خواهد آورد. جوانك دختر را ترك‌کرده آنچه واقع شده‌بود برای دیگران نقل‌کرد وروز بعد رفیقی با خود به‌محل معهود برد ومشاهده‌کردکه دخترك در انتظار است ودختری هم درکنار اوست. سایر جوانان سکائی‌که بدین منوال راه‌کامیابی را آموخته بودند از آن اقدام پیروی واز دختران آمازونی‌کام‌گرفتند. سپس دوگروه به‌هم پیوسته سکائیان باآمازونها زندگی مشترکی راآغازکردندو هرمرد،آن دختری راکه نخستین بارکامیابش ساخته بود به‌زنی اختیارکرد. برای مردها آسان نبود زبان زنان رافراگیرند. ازاینرو زنهارفته‌رفته زبان‌مردها راآموختند. آن‌گاه‌وقتی‌که‌حرف یکدیگر رامی‌فهمیدند، سکائیان به‌شرح‌ذیل پیشنهادی‌کرده اظهار داشتند:ماوالدین و مال‌ومنال داریم. وقت آنست‌که این نوع زندگی خویش را کنار گذاشته بااقوام‌و خویشاوندان خود زندگانی‌کنیم. آمازونها پاسخ دادند ما وزنان طایفهٔ شما هرگز نخواهیم توانست‌باهم بسازیم، رسم‌زندگی‌ماوشما خیلی متفاوت است،ماسوارکاریم وسروکار ما با تیروکمان ونیزه است وکار خانگی هیچ نمی‌دانیم. در سرزمین شما زنها از این قبیل‌کارها سررشته ندارند. زنان شما درگردونه‌های اقامتگاه خود به سرمی‌برند وبه امور خانگی می‌پردازند وهیچ‌وقت به‌قصد شکار یاکاری دیگر از مسکن خود خارج نمی‌شوند، لذا قبول درخواست شما برای ما مقدور نیست. ولی اگر شما میل دارید باما باشید ونسبت به‌ما جوانمردانه رفتارکنید، مال سهمی خود را از والدین خودبازستانیدتامحلی جداگانه برای خود اختیار وباهم زیست وزندگی کنیم.

جوانها با این پیشنهاد موافقت کردند و هنگامی که هرکدام با مال سهمی

Marfat.com

خود باز آمدند آمازونها به‌آنها اظهار داشتند، ماازماندن دراین منطقه وحشت‌داریم زیرا با تاخت‌وتازهای خود صدمات کلی به این ناحیه وارد و شمارا هم از والدین خود جدا کرده‌ایم. پس اگر ما را قابل همسری خود می‌پندارید بهتر است از این حدود دور شویم ودر آن سوی رودخانه تانائیس رحل اقامت بیفکنیم . سکاها این پیشنهاد را نیز پذیرفتند . آن‌گاه همه از رودخانه عبور کرده تا سه روز راه درجهت شرقی آن، پیش رفته به‌محلی رسیدند که اکنون سکونت دارند و در آنجا مستقر شدند . از آن تاریخ است که زنان سرماتی راه ورسم زندگی دیرین خویش را نگاه داشته گاه به‌اتفاق و گاهی نیز بدون همسران خود سواره به شکار رفته ، در جنگها شرکت کرده و لباس مردانه پوشیدند . زبان آنها سکائی است اما نوعی مخلوط ، زیرا که آمازونها هیچ‌گاه صحبت کردن این زبان را به درستی نیاموختند. ایشان قاعده‌ای دربارهٔ زناشوئی دارند، به‌عبارت دیگر تا وقتی‌که دختر، دشمنی را درمیدان نبرد به قتل نرساند از ازدواج محروم است بعضی اززنان این طایفه که نتوانند این شرط را انجام دهند پیرشده و ناکام از دنیا می‌روند .

اینها سرگرده‌های قبایلی بودند که برای گفت‌وگو راجع به خطر مشترك گرد هم آمده بودند. قاصد سکائی برای این‌عده خبرآورد که‌پادشاه ایران پس از تسخیر سراسر قارهٔ دیگر(آسیا . م) بربسفورپل‌بسته وبه اروپا فرا آمده است‌وسرراه خود تراکیا را مطیع ساخته واکنون مشغول پل بستن بر روی دانوب است تا از آن عبور و سراسر اروپا را تابع خود کند. سکائیان دراین جلسه اظهار داشتند،ما ازشما تمنا داریم دراین مبارزه مسأله بیطرفی را فراموش کنید و راضی نشوید که با خودداری از یاری به‌ما، شاهد نابودی ما باشید. وقت آنست‌که راه مشترکی برای اقدام وعمل درپیش گیریم و دربرابر مهاجم همدست شویم وبه‌دفاع برخیزیم. اگر شما از یاری به‌ما دریغ ورزید ما ناچار درمقابل قدرت و زور تسلیم می‌شویم و یا سرزمین خودرا رها ساخته با دشمن سازش خواهیم کرد . اگر شما مددی به ما نرسانید از دست ما چه کاری ساخته است ؟ و چه سرنوشت شومی که نخواهیم داشت ؟ بعلاوه اگر شما بیطرف بمانید خودتان نیز از خطر نخواهید رست چرا که این هجوم برضد ما و شما است و همین که ما شکست بخوریم پارسیان به هیچ روی شمارا هم آسوده نخواهند گذاشت . ما برای صدق گفتار خود دلیل داریم اگر منظور پارسیان انتقامجوئی از اقدام سابق ما باشد که ایشان را مقهور ساخته بودیم چه لزومی دارد که غیراز سکائیه به دیگر نقاط نیز دست بیندازند . چه می‌توانستند

Marfat.com

فقط مارا مستقیماً هدف هجوم خود سازند و در این صورت همهٔ جهانیان می‌دیدند که تنها ما طرف حملهٔ ایشان هستیم. ولی دروضع وحال حاضر مشاهده می‌شود که آنها بعد از ورود به خاك اروپا همه اقوام سر راه را غلام خود ساخته‌اند و علاوه بر دیگر جاها ، تراکیا و حتی سرزمین گتاها همسایگان خود مارا نیز به انقیاد خویش درآورده‌اند .

سکائیان درصدد مقابله با داریوش برمی‌آیند

انجمن سردسته‌ها، دربارهٔ آنچه فرستادگان سکائی گزارش داده بودند به شور پرداخت ولی در آن جلسه نتیجه‌ای مبتنی براتفاق نظربه‌دست نیامد . نمایندگان گلونی وبودینی وسرماتی قول دادند که با سکاها همدستی کنند اما سایر قبایل : آگاتیرسی[۶۵] نری[۶۶] آندروفاگی[۶۷] ملانکلانی[۶۸] و توری[۶۹] به شرح زیر جواب‌دادند: «اگر خودتان دراختلاف‌ونقار باپارسیان مهاجم‌نبودید حق‌باشما بودوما درخواستتان را اجابت و با هم برضد ایشان جنگ می‌کردیم ، ولی حقیقت امر اینست که شمابدون آگاهی ما به خطهٔ پارس تاختید و تا وقتی که توانا و کامروا بودید آنجارا درتصرف داشتید و اکنون همان دولت مغلوب، پارسیان را به راه اقدام و تلافی انداخته‌است. ما درگذشته صدمه‌ای به پارسیان نزده‌ایم و حالاهم درکارکشمکش پیشقدم‌نخواهیم شد . البته اگر آنها گستاخانه بر ما بتازند آنچه در قوه داریم برای شکست ایشان به‌کار خواهیم بست وگرنه ما دست ازپا خطا نخواهیم کرد. به‌نظر ما اقدام ایشان برضد ما نیست بلکه با شما جنگ دارند زیرا که حمله را شما آغاز کرده بودید .»

این پاسخ به‌اطلاع سکاها رسید و ایشان طبق‌آن اقدام و چون مشاهده کردند که چند قبیله از همکاری با آنها امتناع ورزیدند بهتر آن دیدند که از روبه‌رو شدن با دشمن اجتناب کرده سریعاً از جلو مهاجمان بگریزند و بین راه تمام چاهها و چشمه‌ها را مسدود وهرگونه علفزاری که احشام را به کار آید خراب‌کنند. ایشان نفرات خودرا به دو دسته تقسیم کردند یك‌گروه راکه قرارشده بود سرماتی‌ها نیز به‌آن ملحق شوند به‌فرماندهی اسکوپازیس[۷۰] گذاشتند. دستور این عده آن بود که هرگونه پیشروی پارسیان را با عقب‌نشینی به طرف دریاچه مائوتیس و رودخانه تانائیس (دن)[۷۱] خنثی سازند وهرگاه پارسیان عقب‌نشینی کنند در صدد یورش متقابل برآیند . گروه ثانوی به دو دسته تقسیم شده بودند دستهٔ اول که

Marfat.com

نفرات بیشتری داشت به فرماندهی ایدانتورسوس[۷۲] بود و دستهٔ دومی را تاکساکیس[۷۳] رهبری می‌کرد و قرارشد این دوگروه‌نیز باهم‌ملحق وپس ازپیوستن به قبیله‌های گلونی و بودینی مثل لشکر اولی مرتباً از جلو پارسیان عقب‌نشینی وهمان تدبیر جنگی راپیروی کرده سرراه خود تمام منابع خواربار را نابود کنند. دستهٔ آخری مأموریت داشت به‌طرف سرحدات اقوامی عقب‌نشینی‌کند که ازهمراهی به سکاها امتناع ورزیده بودند تا ناچار آنها نیز وارد عرصهٔ کارزار شوند وسرانجام دستهٔ دومی به‌سامان اصلی خود برود و ازآنجا درصورت لزوم ایرانیان را مورد هجوم قرار دهد.

شیوهٔ جنگی سکائیان

سکائیان بعداز اتخاذ این تصمیمات بهترین نفرات سوار خودرا به قصد اکتشاف جلو فرستاده خود برای مقابله با سپاه داریوش حرکت کردند و به نظم دادن گردونه‌ها که اقامتگاه زنان وفرزندانشان بود و همچنین رسیدگی به‌وضع تمام‌احشام مگر قسمتی که برای مصرف اختصاص داده شده بود اقدام و سپس به سمت شمال عزیمت کردند تا راه عقب‌نشینی آیندهٔ خود را هموار سازند. پیشتازان ایشان در فاصلهٔ سه روز راه تا دانوب با پارسیان برخورد کردند و در مسافت یك روز فاصله بالشکر آنها اردوگاه بیاراستند* ایشان بین راه تمام محصولات را از میان بردند. پارسیان با مشاهدهٔ سواران سکائی در دنبال آنها افتاده وهرچه سکاها به طرف‌عقب می‌گریختند ایشان نیز آنهارا تعاقب می‌کردند. دراین مرحله، پیشروی سپاه ایرانیان برعلیه آن دسته‌ای اتفاق افتاد که اسکوپازیس سردار آنها بود. از این روی صحنهٔ عملیات در جبههٔ شرقی وسمت رودخانه دن واقع شده و سکاها از رودخانه عبور وپارسیان آنهارا تعقیب کردند تا به سرزمین سرماتیان و سپس بودینی‌ها وارد شده و به‌شهر جنگلی مستحکم گلونیوس آمدند وآنجارا بی‌مدافع، متروك وطعمهٔ حریق یافتند. درحین عقب‌نشینی تا زمانی که لشکریان داریوش در مرزوبوم سکائی و سرماتی بودند تلفاتی پیش نیامد زیرا که آن حدود خشك و بیابانی بود و چیزی وجود نداشت تا معدوم کنند. ایشان بعد از آتش زدن شهر باز به تعاقب دشمن پرداخته به ناحیهٔ پهناور بی سکنه‌ای که در آن‌سوی منطقهٔ بودینی‌ها واقع بود، رسیدند. این‌خط سیر مسافتی معادل هفت‌روز راه بود. سپس ناحیهٔ تیساگت[۷۴]

Marfat.com

واقع است که چهاررودخانهٔ بزرگ لیکوس ، اورس[۷۵] تانائیس و سرگیس[۷۶] که از سرزمین مائتیها سرچشمه می‌گیرد در این‌ناحیه جاری است و به دریاچهٔ مائوتیس می‌ریزد .

وقتی داریوش به این منطقهٔ بی‌سکنه رسید لشکر را درحوالی رودخانه اورس فرمان ایست داد و به‌ساختن هشت دژ بزرگ در فاصلهٔ هشت میل دستور فرمود، که آثار آنها تا روزگار من هنوز باقی است. وقتی که این استحکامات را می‌ساختند سکائیان که پادشاه در تعاقب ایشان بود خط سیر خودرا تغییر داده با حرکتی میان‌بر ، به نواحی شمالی سکائیه شتافته از نظر ناپدید شدند . داریوش که دیگر اثری از وجود آنها نمی‌دید قلعه‌هارا ناتمام گذاشت و به طرف غرب بازگشت وچون تصور می‌کرد سکائیان فراری ، همهٔ افراد آن طایفه هستند که پا به فرار گذاشته‌اند با شتاب تمام در دنبال آنها افتاد ودرمنطقهٔ خود سکاها ناگزیر به تعاقب دو گروه دیگر از قشون آنها پرداخت . این عده با فاصلهٔ یك روز راه از جلو او می‌گریختند . هراندازه که داریوش با سرعت بیشتری پیش می‌تاخت سکائیان هم بر طبق نقشهٔ قبلی خویش پارسیان را به درون سرزمین دوقبیله‌ای که از جنگ با آنها امتناع ورزیده بودند می‌کشانیدند ، طایفهٔ اول ملانکلانی‌ها بودند. هجوم دوجانبه به خاك این قبیله ابتدا به‌وسیلهٔ سکائیان و سپس پارسیان وحشت عظیمی درمیان ایشان انداخت ، سپس نوبت طایفهٔ اندروفاگی ونزی‌ها رسید . در این مورد نیز وضع وحشتناك قبلی تکرار شد . سرانجام درحالی که این عده ازجلو پارسیان می‌گریختند سکاها به مرز آگاتیرسی آمدند . این طایفه برخلاف همسایگان خویش که شاهد وحشت و فرار ایشان بودند منتظر یورش سکائیان نشدند بلکه قبلاً نمایندگانی فرستاده آنهارا از ورود به خطهٔ خود برحذر داشتند با این اخطار که اگر ازسرحد قدم فراتر بگذارند ، ایشان با اسلحه به مقاومت برخواهند خاست وضمن این‌تهدید مرزهای‌خودرا نیز تقویت‌کردند . قبیله‌های ملانکلانی واندروفاگی ونزی درمقابل یورش‌های پی‌درپی سکاها و پارسیان مقاومتی نکردند و علی‌رغم وعده‌های سابق سراسیمه به نواحی بی سکنهٔ شمالی فرار کردند . سکائیان که پی برده بودند اگاتیرسی‌های مسلح جلو آنهارا خواهند گرفت از ورود قهری به خاك آنان صرفنظر و مراجعت کردند ودر صدد برآمدند پارسیان را به درون سرزمین خود بکشانند .

تعاقب‌های بی‌نتیجه و بی‌پایان، طاقت داریوش را فرسود و سرانجام قاصدی

Marfat.com

با پیام زیر نزد ایدان تورسوس سلطان سکائیان فرستاد: «ای مرد حسابی، گریزپائی تاچند، بدیهی است که می‌توانی یکی از دوشق را اختیارکنی. اگر تصور می‌کنی نبروی جنگاوری با مرا داری به جای فرار و سرگردانی در پهنای جهان در جای خود باش و زورآزمائی کن واگر قبول داری که در مقابل من ناتوان هستی ترا ازاین گریزپائی چه‌حاصل؟ بهتر اینست که به‌پیشگاه سرور خود آب وخاك* علامت تسلیم واطاعت بفرستی و به مذاکره تن دردهی» .

ایدان تورسوس پاسخ داد: «ای سرور پارسیان، تو از شیوهٔ کار من سر درنمی‌آوری، فرار من ناشی ازترس واضطرار نیست و هرگز از احدی باك‌نداشته‌ام. آنچه می‌کنم نباید در نظرت بعید بیاید این درواقع راه ورسم دائمی ماست ، حتی در زمان صلح نیز کار ما جز این نیست، اگر مایل باشی‌که بدانی چرا سر جنگ‌ندارم دلیل آنرا باز می‌گویم . اگر ما شهر یا کشتزاری می‌داشتیم بی‌شك زود به جنگ و جدال می‌پرداختیم ولی مانه آن داریم و نه این ، اگر باوجود این قصد خونریزی داری وازاین بابت بی‌تاب هستی ما فقط به خاطر یك چیز از رزم و ستیز روگردان نیستیم و آن‌حمایت از گورنیاکان ما است. اگر راست می‌گوئی این گورها راپیدا کن و به انهدام آنها اقدام ، آن‌گاه بدون کمترین تأخیر خواهی دیدکه تا چنان روزی پیش نیاید ما سر جنگجوئی نداریم. مگر اینکه هوا و هوس ما را برانگیزاند وگرنه تا بتوانیم ازجنگ و نزاع پرهیز داریم .

این جواب من به تهدید تواست و چون خویشتن را سرور من قلمدادکردی می‌گویم که من غیر اززئوس (=زاوش، پروردگار) که هستی‌ام در دست اوست وجزهستیا[۷۷] معبود سکائیان سروری نمی‌شناسم و توراهم به عنوان تقدیمی نه آب می‌فرستم و نه خاك ، بلکه چیزهای دیگر که تورا بیشتر سزاست . ادعای تو در سروری من‌جوابی ساده وآسان دارد. «ای‌بلا، ازدیارما دورشو!» این‌بود پاسخی‌که آنها برای داریوش شاه فرستادند .

همین اندك پیشنهاد بندگی و انقیاد ناشی از پیام داریوش سرکرده‌های سکائی را سخت خشمگین ساخت . ازاین‌رو گروه تحت فرماندهی سکوپازیس که سرماتیان هم جزو ایشان بودند مأمور شدند با ایونیها که نگهبانی پل دانوب برعهدهٔ ایشان بود ارتباط ایجاد وراه سازش با آنهارا هموار کنند . بقیه هم درصدد برآمدند پارسیان را سرگرم ساخته هروقت که‌ایشان بر سفرهٔ طعام باشند بازجنگ و گریز راه بیندازند. ایشان این شیوه را به‌کار بسته مترصد فرصت بودند تا نقشهٔ خود راعملی

Marfat.com

سازند . سواران سکائی مرتباً برتری خودرا بر سواره‌نظام پارسی نشان می‌دادند و پارسیان برای استمداد از پیادگان عقب‌نشینی می‌کردند و همین نیرنگ سکاها ، راه تهاجم را می‌بست ، چه سکائیان می‌دانستندکه ممکن نبود ازعهدهٔ پیاده نظام ایران برآیند پس چنانکه عادت ایشان بود بعد از فرار دادن افراد سوار، خود به عقب برمی‌گشتند و همین حملات‌را شبانگاه تکرار می‌کردند . دراین‌جا باید موردی را یادآوری کنم که جریان جنگ وگریز به نفع پارسیان و ضرر سکائیان تمام شد . منظورم منظـرهٔ عجیب قاطرهـا و صدای عرعر الاغها بود . چون چنانکه سابقاً خاطرنشان کردم در سکائیه (جنوب روسیهٔ فعلی . م) به واسطهٔ شدت سرما قاطر یا الاغ وجود ندارد. به‌علت عرعر خرها وحشت بزرگی در میان اسبهای سکائی افتاد وغالباً درحین هجوم نعرهٔ این حیوانات وریخت آنها سبب رم کردن اسبها می‌شد ، به‌طوری که گوشهای خودرا تیز و راه فرار اختیار می‌کردند . این‌پیش‌آمد درحین نبرد وسیلهٔ امتیازی برای لشکریان ایران فراهم ساخت.

هدایای عجیب

سکائیان باجنگ وگریزهای بی‌انتهای خود لشکریان ایـران را عاجز کـرده بودند . ایشان در زمینهٔ پیکار هم نیرنگ تازه‌ای به کار بستند تا پارسیان را هرچه بیشتر درخاك خود سرگردان ساخته از راه گرسنگی و کسیابی آذوقه، آنها رابه‌زانو درآورند وبرای تأمین منظور خود بدین منوال اقدام کردند کـه گاهی از آنهـا دوری جسته به سامان دیگر می‌رفتند ولی مقداری گاو وگوسفند زیر نظر چوپانها پشت‌سرباقی می‌گذاشتند و پارسیان برای دست‌یابی براین احشام پیش تاخته واز موفقیت نسبی خویش خشنود می‌شدند . این حیله چندین‌بار تکرار شد تا اینکه داریوش شاه متوجه شد که معلوم نیست ازکدام طرف باید پیش بروند . سکائیان که وضع اورا این‌گونه بغرنج ساخته بودند هدایای معهود شامل موش وپرنده ووزغ و پنج‌تیر خدنگ، نزد او فرستادند. پارسیان از حامل پرسیدند فـرستنده کیست و مقصود از این کار چیست. ولی‌پاسخی نشنیدند وآورنده گفت فقط مأمور تحویل است وبس، باید فوری بازگردد وهرگاه پارسیان هوش‌وعقل داشته باشند منظور ازتقدیم این هدایا را خواهند فهمید . از این‌رو پارسیان به تبادل نظرپرداختند . داریوش گفت منظور سکائیان تقدیم آب و خاك به قصد تسلیم است . استدلال او این بود که موش اززمین است وخوراك آدمی دارد . وزغ درآب زندگی می‌کند

Marfat.com

و پرنده هم شباهت تام با اسب دارد وتیروکمان نشانهٔ قدرت سکائی است که تسلیم کرده‌اند . اما گبریاس بااین نظر موافق نبود او تعبیری کاملاً متفاوت معروض داشته گفت : «ای دوستان اگر پرنده شوید ودرهوا پرواز کنید ، یا چون موش به‌زیر خاك روید یا وزغ‌وار در آب شناور شوید ممکن نیست بتوانید به وطن خویش باز گردید و همین‌جا ، جز در دام سکائیان افتادن چارهٔ دیگری ندارید» .

درهمان حین وحالی که پارسیان راجع به حل معمای هدایا می‌اندیشدند ، دستهٔ رزمی سکائی که ابتدا مأمور شده بودند سواحل دریاچهٔ مائوتیس را نگهبانی کنند دستور یافتند با ایونیهای حافظ پل دانوب وارد مذاکره شوند . آنان به مقصد رسیده با آنها به‌گفت‌وگو پرداختند . سخنگوی سکائی اعلام داشت : ای ایونیها اگر شما به آنچه پیشنهاد ماست اقدام کنید از نعمت آزادی برخوردار خواهیدشد ما اطلاع داریم که داریوش‌شاه شمارا مأمور کرده است تا شصت روز از پل‌حفاظت کنید نه بیشتر ، واگر درپایان مدت او پیش شما نیامد به خانه‌های خویش باز گردید. پس برشماست که تنها شصت روز دراینجا بمانید آن‌گاه دنبال زندگی خود بروید که دراین صورت نه داریوش ، شمارا مورد بازخواست قرار خواهد داد و نه از جانب ما سرزنشی خواهید دید. ایونیها با نظر آنها موافقت کردند و سکائیان که سواره آمده بودند شتابان باز گشتند .

بعد از فرستادن هدایا به‌پیشگاه داریوش، آن‌عده از سکائیان که به طرف دانوب حرکت کرده بودند، افراد سوار و پیادگان خود را طوری صف‌آرائی کردند که گویا با پارسیان قصد جنگ دارند ولی همین‌که کار آرایش نظامی آنها تمام شد خرگوشی بین لشکریان دوحریف دوید وسکاها زود دردنبالش افتادند و دسته‌های دیگر نیز درپی حیوان دویدند و درنتیجه تمامی لشکر آنها به صورت گروهی پر سروصدا درآمد . داریوش پرسید صداها برای چیست وهنگامی که شنید دشمن به‌تعاقب خرگوشی پرداخته است. روبه افسران ندیم خویش کرده گفت، چنین می‌نماید که این جماعت مارا دست انداخته‌اند وکم‌کم به این نتیجه می‌رسم که تعبیر گبریاس دربارهٔ هدایا بی حقیقت نیست و چون با او هم‌رأی شده‌ام بهترین کار آنست که سالم و بی‌خطر این سرزمین را ترك کنیم .

گبریاس پاسخ داد: «اعلیحضرتا، از چیزهائی که من افواهاً شنیده بودم می‌دانستم از عهدهٔ سکائیان برآمدن کار بس دشواری است واکنون که در خاك ایشان هستیم و می‌بینیم چگونه با نیرنگ‌های خود مارا آلت ساخته‌اند بیش‌ازپیش

Marfat.com

به حقیقت این نکته آگاه می‌شوم . راجع به اقدام بعدی ما نیز پیشنهادم را به شرح زیر معروض می‌دارم. همین‌که هوا تاریك شد طبق معمول آتش اردوگاه را روشن والاغها را مهار کنیم، سپس باابراز اعتذار نفراتی را که تاب تحمل سختی ندارندباقی گذاشته و بقیه پیش از آنکه سکاها به دانوب برسند و پل را خراب و یا اینکه خود ایونیها اقدامی کنند که به‌خرابی پل منجر شود از این‌جا برویم . داریوش این پیشنهاد را پسندید و همین‌که شب فرا رسید بیماران و سایر افرادی که رها کردن آنها محظوری ایجاد نمی‌کرد و همچنین الاغ‌ها را بدان جهت پشت سر گذاشتند که عرعر آنها موجب اغفال دشمن شود ونفرات را به‌این علت‌که بیمار و بی‌اثربودند وبه‌آنها وانسودشده‌بود درحینی‌که باافرادکارآمد لشکربه‌جنگ سکائیان‌می‌رفته‌انداز اردوگاه مراقبت کنند . از اینرو دستور صادر شد که آتش‌هارا برافروزند و با سرعت هرچه بیشتر راه دانوب را در پیش گیرند . الاغها که متوجه خالی شدن اردوگاه شده بودند باهم به‌عرعر افتادند و سکائیان از شنیدن صدای آنها راجع به آنچه رخ داده بود هیچ سوء ظنی پیدا نکردند بلکه کاملاً هم مطمئن بودند که سپاه ایران همگی کماکان در اردوگاه هستند.

ایونیهای نگهبان پل

سحرگاه هنگامی که سربازان عقب مانده ، از آنچه گذشته بود خبر یافتند اسحلهٔ خود را به نشانهٔ قیام ، بردست گرفته چگونگی را به سکائیان اطلاع دادند. درپی‌آن، همهٔسکاها شامل‌سه‌قبیله سرماتی، بودینی‌وگلونی بی‌درنگ دنبال‌پارسیان به‌سوی رودخانهٔ دانوب شتافتند. بیشتر لشکر پارسی پیادگان ولی سکاها همگی سوار بودند و راههای کوتاه و نزدیك را نیك می‌شناختند ، ازاین رو خیلی زودتر به پل رسیدند . دولشکر بین راه یکدیگر را گم کرده بودند . سکائیان چون دیدند هنوز پارسیان وارد نشده‌اند باردیگر با ایونیهای سوار جهازات ، سرصحبت را باز کرده و اظهار داشتند : «ای ایونیها مهلت شصت روزهٔ شما سرآمده است . ماندن بیشتر شما علتی ندارد . تاکنون بدان جهت دراینجا مانده‌ایدکه از مکافات قصور در مأموریت خویش بیم داشتید ولی دیگر وضع وحال به‌کلی تغییر یافته است،پل‌را بشکنید و به وطن خود بازگردید ، خدا نگهدار شماباد وخدای سکائیان را هم سپاسگزار باشید که آزادی خودرا بازیافته‌اید . راجع به ولینعمت قبلی خودتان هم آسوده خاطر باشید ، ما کار اورا خواهیم ساخت و این پیکار خواه ناخواه آخرین

Marfat.com

جنگ اوست .»

از مذاکراتی که پیش آمد ملیتیادس[۷۸] جبار خرسونس[۷۹] واقع در ساحل داردانل که فرماندهی عده‌ای را برعهده داشت اجرای پیشنهاد سکائیان را عین صلاح پنداشت و آن‌را توصیه کرد و افزودکه بدان وسیله ایونیها از یوغ بندگی نجات خواهند یافت. اما هسیتیه‌ئوس[۸۰] جبار میلط خاطرنشان ساخت‌که همگی‌ایشان حکومت خویش را مدیون وجود داریوش هستند واگر عنایت پادشاه شامل حال آنها نبود خوداو نیز نمی‌توانست درحکومت میلط مسلط بماند و دیگران هم وضع اورا دارند وگرنه در همه‌جا ضد حکومت مطلق ما برخواهند خاست و طرفداران حکومت عامه (دموکراسی) به تحریکات خواهند پرداخت . ابتدا نظر میلتیادس مورد قبول واقع شده بود ولی همین‌که هیستیائوس نظر خود را بیان کرد، تمامی حضار تغییر رأی داده یك صدا عقیدهٔ اورا تایید کردند . در آن جلسه نمایندگان چندین قبیله رأی دادند*.

بازگشت داریوش به آسیا

پس ازتصویب نظری که هیستیائوس پیشنهاد کرده بود سرکرده‌ها راجع به نحوهٔ اقدام واینکه چگونه قصد واقعی خودرا پنهان‌سازند به‌تعاطی افکارپرداختند و توافق شد که آن قسمت‌پل راکه درطرف سکائیان واقع بوده تا حدود تیررس بردارند تا بدان وسیله بایك تیر دونشان زده باشند. از یك‌سو طبق قراری که با سکاها گذاشته بودند رفتار واز طرف دیگر از عبور ایشان به این سمت رودخانه ممانعت کنند و به‌علاوه بااین اقدام سبب اطمینان خاطر آنها شده، نشان دهند که از جلب رضایت ایشان مضایقه ندارند . این راهی بود که سرکردگان دراجرای پیشنهاد هیستیائوس دنبال کردند و بعدازآنکه بدین‌منوال دراقدامات خویش هم‌آهنگ شدند به هیستیائوس مأموریت دادند که قرار کاررا با سکائیان بگذارد. او به‌آنها چنین خطاب کرد: «ای‌سکاها، خبر خوشایندی آورده‌اید و چه قدر خوش‌طالع هستید که زودتر به اینجا رسیدید . درهرحال مراد و مقصود هردوطرف حاصل است و به منافع متقابل ما منجر خواهد شد . شما درحق ما نیکی کرده‌اید ما نیز به شما خدمت خواهیم کرد .چنانکه مشاهده می‌کنید ما مشغول شکستن پل شده‌ایم بهترین کاری که شما می‌توانید انجام بدهید آنست که به جستجوی‌لشکریان پارسی بشتابید وقتی که به آنها دست یافتید آنچه هرمتهاجمی را سزاست دربارهٔ

Marfat.com

ایشان معمول دارید. این اقدام شما، هم به‌نفع خودتان و هم‌به‌سود ما خواهد بود». سکائیان یك‌بار دیگر به‌حرف ایونیها اعتمادکردند و درجستجوی سپاه شاهی باز گشتند ، ولی تلاش آنها بیهوده بود . وآن درواقع نتیجهٔ عمل خودشان بود زیـرا اگر چاههای بین راه را مسدود و علوفهٔ اسبهارا نابود نکرده بودند (همان اقداماتی که دستاویز خودستایی ایشان شده بود) می‌توانستند پارسیان را بـه آسانی پیدا کنند ولی به‌گونه‌ای که کارها پیش آمد سبب شکست و ناکامی خود ایشان شد چون به‌قصد یافتن سپاه ایـران از راهی رفتند که آب وعلوفه فراهم بـود، زیرا می‌پنداشتند پارسیان بدون شك برای نجات خود از این طرف می‌آیند . اما پارسیان باهشیاری بسیار، از همان راهی‌که قبلاً رفته بودند و بدان آشنا بودند بازگشتند. هرچند که‌در مراجعت دچار سختی‌ها شدند.

ایشان درتاریکی شب به مقصد رسیدند و چون پل ناقص بود وحشت و نگرانی بر همگی مستولی شد ، چه خیال کردند ایونیها به آنها خیانت ورزیده و گریخته‌اند . اما داریوش‌شاه یك نفر مصری در لشکر داشت که صدایش فوق‌العاده رسا و قوی بود ، به او فرمود از کنار رودخانه هیستیائوس را پیش بخوان . دستور اجرا شد و هیستیائوس با اولین بانگ منادی مصری از ماوقع آگاه شد و به همهٔ کشتیها فرمان داد که سپاه شاهی را از رودخانه عبور دهند . بدین منوال پارسیان ازسرزمین سکائیان خارج‌شدند. سکائیان دوبار کوشیدندکه‌خودرا به‌ایشان‌برسانند ولی نتیجه‌ای نداشت. در اثر همین پیش‌آمد سکاها نسبت به‌مردم ایونیا حس‌نفرت و تحقیر دارند و می‌گویند آنها پست‌ترین افراد هستند و لایق نعمت آزادی نیستند و آنان را غلام و زیردست می‌شمارند که‌نسبت به‌سروران خود اطاعت کورکورانه دارند و به‌کلی فاقد حسیت و هست هستند.

داریوش از سرزمین تراکیا* به سس‌تس[۸۱] در خرسونس آمد تا به‌وسیله کشتی به‌آسیا بازگردد و سردار نامی پارس مگابیز** را به فرماندهی لشکر اروپائی خود برگماشت. روزی داریوش‌شاه‌ازاین سردارستایش بسیارکرد. وی‌وقتی‌مشغول‌خوردن انار بود. همین که‌یکی راشکست برادرش ارتبان پرسید ازمیان همهٔ دارائی خویش چه‌چیزی راآرزو داری که‌به تعداد دانه‌های آن‌انار زیاد باشد . داریوش پاسخ داد مگابیز را و افزود داشتن نفراتی چند. مانند مگابیزرا به‌استیلای برکشور یونان هم ترجیح می‌دهد. داریوش این‌ستایش ازمگابیز (بغبوخش) رابه‌زبان پارسی اظهار کرد ودر همین مورد بود که‌او رابا ۸۰۰۰۰۰ سپاهی مجهزبه فرماندهی پادگان اروپائی

Marfat.com

قلمرو خود برگماشت.

یك‌بار همین مگابیز، مطلبی‌را اظهار داشت‌که بدان جهت مردم هلسپون اورا همواره به‌یاد دارند. وی در بیزانتیوم (استانبول حالیه)بودکه شنید خالکدون هفده سال زودتر ازآنجا سابقهٔ آبادانی دارد. او باشنیدن این حرف گفت: «لابد اهالی خالکدون درآن وقت دیدهٔ بصیرت نداشتند چه‌اگر چشم‌بینا داشتند باوجود آن‌همه نقاط دلپذیر مجاور چنین جای چرندی را برای اقامت اختیار نمی‌کردند. بعدازآنکه مگابیز به‌فرماندهی این حدود رسید ودرمقام خود مستقر شد طوایفی راکه درآن حوالی با دولت ایران ضدیت می‌کردند مطیع ساخت. مگابیز ضمن سرکوبی‌مخالفان، لشکر نیرومندی نیزبه مقصد لیبی فرستاد. قبل ازآنکه من علت این‌اقدام راتوضیح دهم، جا دارد موجباتی راکه انگیزهٔ آن‌کار شده بود ذکر کنم.

فتح برقه[۸۲]

در پادشاهی کمبوجیه قسمت محدودی از لیبی با دوشهر مهاجرنشین کورینه و برقه به‌تصرف لشکریان ایران درآمد. کورینه را آرسه‌زیلوس[۸۳] فرزند باتوس[۸۴] سومین امیر آنجاکه کامروا لقب داشته به‌کمبوجیه تسلیم و مبلغ باج پرداختی آنجا راتعیین کرد و بعداً هم به‌علت همین همکاری با مهاجمان بیگانه، محکوم به‌مرگ شد. مادرش فرتیمه[۸۵] که همواره سودای فرمانروائی در سر داشت با شنیدن خبر مرگ پسرش، درمصر، نزد والی آنجا آریاند[۸۶]که کمبوجیه او را منصوب کرده‌بود، پناهنده شد. پارسیان عده‌ای از مردم برقه را که در قتل آرسه زیلوس همکاری کرده بودند به فرتیمه تسلیم کردند و او همگی آنها را بر دیوارهای اطراف شهر میخکوب و دستور فجایع دیگری هم صادر کرد و جمعیت شهر دستخوش غارت و تاراج شدند، مگر کسانی که از طایفهٔ خود او بودند و در کشتن پسرش مداخله نداشتند. او این‌عده را به‌کار شهربانی گماشت. آن‌گاه پارسیان همهٔ اهالی آن حوالی را مطیع ساخته به وطن خود بازگشتند. آن دسته از سکنهٔ برقه که اسیر افتاده بودند ازمصر به‌ایران روانه شدند و به‌فرمان داریوش به‌این گروه، در بلخ دهی دادند که نامش را برقه گذاشته‌اند و آن‌جا سالیان دراز (تازمان هرودوت.م) باقی و برقرار بود.

آریاند نامبرده دست‌نشاندهٔ کمبوجیه، همان‌کسی است‌که یك‌بار با داریوش

Marfat.com

به هم‌چشمی پرداخت وجان خودرا دراثرهمین گستاخی باخت. شرح ماجرا ازاین‌قرار است که‌وی شنیده بود داریوش به‌منظور جاودانگی نام خویش برآن شد کاری‌کند که احدی پیش ازاو نکرده باشد. وی سکه طلا (داریك) که ناب‌ترین زر را در سراسر جهان داشت ضرب کرد. آریاند، همان کار را با نقره کرد. وقتی داریوش داستان رقابت او را شنید علت خشم خـود را مخفی، اما بـه دلیل نافرمانی او را معدوم کرد .

ماجرای مشابه دیگری داستان مرگ عبرت‌آور فرتیمه است که رشته‌های زندگی او تماما با نکبت و تیره‌بختی بافته شده بود، زیرا به مجـرد انتقامجوئی از سکنهٔ برقه، به‌مصر بازگشت و به‌وضعی دلخراش درگذشت. وی هنوز زنده بود که در بدنش کرم افتاد. بنابراین دختر باتوس کامروا، سومین امیر کورینه‌به‌واسطهٔ قساوتی که در مجازات مردم برقه نشان داده بود به‌چنان سرنوشت شومی گرفتار و بدین منوال بار دیگر این حقیقت آشکار و عیان گردیدکه از مکافات عمل خویش نباید غافل شد و ستمکار دیر یا زود به قهر وغضب خدایان گرفتار خواهد شد.

پایان کتاب چهارم

Marfat.com

حاشیه‌های کتاب چهارم

* گویا صاحب‌نظری این داستان را که ژوستن (Justin) نیز نقل‌کرده است، اختراع کرده باشد که چون امیر سکائیان ازفرستادن دختر خود به دربار داریوش شاه امتناع ورزیده بود، این پادشاه به خطهٔ ایشان لشکرکشید. باآنکه هرودوت لشکرکشی به سرزمین سکاها را به مناسبت تجاوز وتعرف قلمرو ماد به وسیلهٔ ایشان‌که صد سال پیش ازآن اتفاق افتاده بود جنبهٔ انتقامی می‌دهد، ولی ازقرارمعلوم هدف داریوش این بوده‌است‌که ازتکرارهجوم ومزاحمت آن قوم درآینده جلوگیری‌کند. یا مانع شودکه آنها به‌کشورهای بالکان‌که خود قصد تسخیرآنجا را داشته است؛ دست بیندازند. (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۳۰).

** مطالب بخش اول این فصل درباب وضع طبیعی محل سکونت وسیرت وزندگی طایفهٔ سکائی وحدود تسلط آنها ازطرف غرب تارودخانهٔ ایستر (دانوب) وشبه جزیرهٔ کریمه واقع درشمال بحراسود ودرشرق تا ترکستان فعلی روس (ناحیهٔ ماساگتها) وحتی سرحدات سیبری وچین وهمچنین راجع به شرایط اقلیمی وتیره‌های متعدد آن قوم ومهارت آنان وحتی زنان آنها درسوارکاری ودربارهٔ طرز زندگی بادیه‌نشینی وبعضی عادات وحشیانهٔ جماعت مزبور ازجمله رسم آنهاکه سر دشمن مغلوب را به علامت پیروزی ودلاوری نزد پادشاه خود برده وهنگام فتح وغلبه درکاسهٔ سر دشمن شراب می‌نوشیده‌اند وازاین‌گونه افسانه‌های تاریخی می‌باشد، لذا ازترجمهٔ جزئیات، صرف‌نظر وبه ترجمهٔ آزاد مطالب اکتفا شده است. درضمن برای جلب توجه علاقه‌مندان می‌افزایدکه راجع به سکاهاکه تیره‌ای ازقوم بزرگ نیمه وحشی سیتها وروی همرفته مشهورترین طایفهٔ این قوم می‌باشند، دردوران اخیر روسها ومجارها وترکها تحقیقاتی جامع انجام داده وتألیفاتی نیز منتشرکرده‌اند. م.

(دانشمند فقید هندی Sudhakar Chattopadlyaya درکتاب خود به نام «هخامنشیان وهند» که به سال ۱۹۷۳ میلادی دردهلی نو طبع ونشر یافته می‌نویسد: سکائیان ازسمت جنوب خاوری‌ایران (ازسیستان که به مناسبت ورود واقامت همان طایفه، سکستان یا سرزمین سگزیها نام‌گرفت (ازراه سند وگردنه‌های خیبر و مثلا) به هندوستان رفتند وآثارمهاجرت ونفوذ آنها درچند ناحیه مرکزی وجنوبی‌آن قاره هنوزباقی‌است).

۱ – Sigeum

۲ – Troad ناحیه شمال شرقی اناطولی وحدود داردانل: (تروپا.)

۳ – Myriandric

٤ – Tropium

٥ – نیکو Neko

* باید یادآوری شودکه هرودوت جهان قدیم را به سه بخش آسیا، اروپا ولیبی تقسیم‌کرده بود. م.

** همان زوپیر است‌که به یونان مهاجرت‌کرد ودرشهر آتن متوطن شد ونوشته‌اند همین ماجرای خانوادگی نیز یکی ازموجبات جلای وطن وی بوده است. م.

٦ – The Pillars of Heracles (صخره‌های طرفین تنگهٔ جبل‌الطارق).

۷ – سداسپه Staspes

۸ – Teaspes

Marfat.com

۹ - Sparlel

۱۰ - Caryandrian

۱۱ - اسکولاکس Scylax (بعلاوه داریوس، سکیلاکس یونانی کاریاندی راکه ازاولین جغرافی‌دانان محسوب می‌شد، درسال ۵۱۹ قبل‌ازمیلاد مسیح مأمورکرد قسمت مجرای پائین رود سند را معاینه وتفتیش کند. او ازمصب سند حرکت کرده پس ازطی سواحل عربستان به سواحل مصر دربحراحمر رسید) (منالات نفیزاده جلد چهارم صفحهٔ ۱۹۱) .

۱۲ - Caspatyrus

۱۳ - پاکتوکیا Pactycia

۱۴ - Maeotic-Tanais

۱۵ - Prometheus طبق آئین دینی یونانیها خدای آتش . م

* توین‌بی فقید دربحثی راجع به حد بین آسیا واروپا می‌نویسد درواقع اروپا امتداد قارهٔ آسیاست وسرحد مشخص وبرجسته‌ای میان آن‌دو نیست . رجوع شود به (تحقیقی دربارهٔ تاریخ جلد دوم ترجمهٔ سامرول صفحهٔ ۲۶۶) .

۱۶ - Asies

۱۷ - Cotys

۱۸ - Manes

۱۹ - Asias

۲۰ - Oebasus

۲۱ - Mandrokoles

۲۲ - خالکدون Calcedon (قاضی‌کوی جدید) .

۲۳ - Cyanean (کوانین) .

۲۴ - Fathoum (واحد طول بحری = ۱،۸۳۰ متر) .

۲۵ - Furlong (واحد دیگر معادل یک پنجم کیلومتر) .

۲۶ - Sindca

۲۷ - Themiscura

۲۸ - Thermadon (مصب دانوب دربحراسود) .

۲۹ - Maestis

* کتسیاس می‌نویسد: داریوش به مناسبت عبور ازپل، یک جایگاه قربانی نذر زئوس ساخت. درقارهٔ آسیا فرمانهای رسمی دولت پارس به خط میخی درسه زبان پارسی، بابلی وعیلامی صادر می‌گردیده درصورتی که درمصر متن آرامی (آرامیك وهیروگلیفی) به‌کار می‌رفته است‌که برمزار داریوش درنقش رستم نیز ملاحظه می‌شود (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۷۶) .

۳۰ - Tearus

Marfat.com

Heraum – ۳۱

Printhus – ۳۲

Apolonia – ۳۳

Contadesdus – ۳٤

Agrianes – ۳۵

Hebrus – ۳٦

Aenus – ۳۷

Salmoxis – ۳۸

Otiscus – ۳۹

Odrysians – ٤۰

Getae – ٤۱

Salmydessus – ٤۲

Mesembria – ٤۳

Scyrmadae – ٤٤

Nipasaeans – ٤۵

Gebleizis – ٤٦

Pythagoras – ٤۷

* این داستان را به‌آسانی نمی‌توان قبول کرد وامکان نداشت که داریوش آن همه مسافت را با چنین سرعتی طی کرده باشد زیراکه موجب پراکندگی قبیله‌ها وجدائی نفرات آنها ازمرکز سپاه شاهی می‌شده است وآن وضعی بوده که غالباً درمیان قبایل چادرنشین پیش می‌آمده است. (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۹۱).

Coes – ٤۸

Erxander – ٤۹

Tauri – ۵۰

Agathyrsi – ۵۱

Neuri – ۵۲

Androphagi – ۵۳

Melanchlaeni – ۵٤

Geluni – ۵۵

Budini – ۵٦

Sauromatae – ۵۷ این قوم به‌سارماتها – مرجع دیگری ازآنها به‌نام آلانها یاد می‌کند–

Marfat.com

مشهور بودند (تاریخ ایران دورهٔ اشکانی تألیف گوت‌اشمیت ترجمهٔ کیکاوس جهانداری صفحهٔ ۱۸۲)

۵۸ – Iphigenia یفی‌گنیا دختر آگاممنون وقهرمان تراژدی‌نامه ایفی‌گنیا اثر اوریپیدوس یونانی درقرن پنجم قبل‌ازمیلاد . م .

۵۹ – Agamemnon

۶۰ – Glonieus

۶۱ – Dionysus (خدای یونانیها = باخوس ، Bachus رومیها) .

* سکائیان ، آمازونها را **اوزپاتا** که معادل آدمخوار است می‌نامیده‌اند. اوز کلمهٔ سکائی به معنی آدم و پاتا قاتل است (حاشیهٔ هرودوت) .

۶۲ – Termedon

۶۳ – Cremni

۶۴ – Maeotis

* این داستان افسانه‌ای آمازون درسراسر آسیا ازچین تا بحراحمر سایع بوده است . برجسته‌ترین مورد آن درسایر نقاط جزایر **مارتی‌نیك** وگوادلوپ (دراقیانوس کبیر) است که گویا سکنهٔ دائمی مرد ندارند وزنان همه‌کاره‌اند. بعضی افسانه‌های راجع به‌این موضوع شاید ازمنابع یونانی اخذ شده باشد . ساده‌ترین وقدیمی‌ترین شق این داستان را درمهابهاراتا (کتاب مقدس هنود) می‌توان یافت . درآنجا صحبت ازسرزمین **راما پارامیتا** است که مردها بیش ازیك ماه درآنجا حق‌اقامت نداشته‌اند. (کتاب لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۸۶) .

۶۵ – Aghathyrsi

۶۶ – Neuri

۶۷ – Androphagi

۶۸ – Melanclani

۶۹ – Thuria

۷۰ – Scopasis

۷۱ – Don

۷۲ – Idanthyrsus

۷۳ – Taxacis

* پارسیان چادرهای خودرا با مراقبت کامل برپا می‌داشتند وآنها را به وسیلهٔ خندقی محصور وخاك خندق را هم به‌شکل دیواره دراطراف چادرها می‌انباشته‌اند. خیمهٔ شاهی دروسط وبرجم شاهی درجلو آن برافراشته وچادرهای منصبداران درفاصله‌های معینی درگرداگرد آن بود . جلو خیمه سرکرده‌های سپاه نیز بیرق می‌افراشته‌اند وقراولان دراطراف آن پاسداری می‌کرده‌اند. اردوگاه درشب با شعله‌های آتش مشخص بود وروز نگهبانان آنرا درمیان می‌گرفته‌اند. (کتاب لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۹۰) .

۷۴ – Thyssagetae

۷۵ – Oars

۷۶ – Syrgis

Marfat.com

* آب وخاك نشانه سنّتی پارسیان درزمینهٔ جهانگیری وانقیاد اقوام بود وبه همین دلیل ظروف محتوی آب رودخانه‌های دانوب ونیل را درخزانه شاهی شوش نگاه می‌داشتند. (کتاب لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۱۱).

۷۷ – Hestia طبق اساطیر یونانی ربةالنوع کانون خانوادگی. م.

۷۸ – Miltiades

۷۹ – Chersones (غالی پلی حالیه درترکیه. م).

۸۰ – Histiaeus (هیستیائوس).

* هرودوت شانزده ناحیه واقع درحوالی داردانل و ایونیا ازجمله جاهای زیر را ذکرکرده است: Priam - Lampsacus- Abydos- Ariston - Aeaces - Cyzicus - Aristagoras - فوکیس Phocea کوم Cyme

* نتایج برجستهٔ لشکرکشی داریوش به اروپا فتح تراکیا وانقیاد مقدونیه وآن اقدام به منزلهٔ قدرت‌نمائی دربرابر طوایف شمالی بود. داریوش به این مناسبت بازستونی با عبارت فقط به زبان پارسی دربیستون برافراشت بیزانس وخالکدون (قاضی‌کوی جدید. م) درساحل آسیائی مرمره نزدیك دهانهٔ بسفور واقع شده‌اند (کتاب لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۹۳).

** گویا حدود فرماندهی مگابیز شامل تمامی منطقهٔ هلسپون تا بحراسود بوده است.

بعضیها، فتوحات این سردار را به خود داریوش نسبت داده‌اند: چون استرابن می‌نویسد داریوش شهرهایی را درمرمره بسوزانید زیرا نگران بود درصورت یورش سکائیان این نقاط درپیشروی ایشان به طرف آسیا همکاری‌کنند. (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۳۹٤).

۸۱ – Sestos

۸۲ – Barca

۸۳ – Arcesilaus

۸٤ – Battus

۸۵ – Phertima

۸۶ – Ariandes

Marfat.com

کتاب پنجم - تریپسخوره

تراکیا[1]

ایرانیانی که داریوش‌شاه به فرماندهی مگابیز در اروپا مستقر کرده بود باسرکوبی پرینتی[2]ها که از اطاعت دولت ایران امتناع می‌کردند آتش اختلاف و کشمکش را با یونانیان ناحیهٔ هلسپون روشن کردند. این جماعت پیش از آن‌هم چنانکه شرح خواهم‌داد، ازناحیهٔ پایونیها[3] که‌در حوالی رودخانهٔ استروما می‌زیستند دچار صدماتی شده بودند. هاتفی به پایونیها خبر داده بود که باپرینتی‌ها جنگ راه بیندازند و هنگام خجستهٔآن اقدام‌را هم پیش‌بینی‌کرده و اظهار داشته بودکه پیوسته آمادهٔ نبرد باشند و همین‌که نام طایفهٔ خود را از جبههٔ دشمن بشنوند حمله را آغاز و در غیر این صورت، ازجنگ وجدال احتراز کنند. پرینتی‌ها در بیرون شهر خود. جبهه‌ای آراسته بین سه نفر شامل سربازی و اسبی و سگی از هر دوطرف جنگ تن به‌تن ترتیب دادند و تا مشاهده کردند که دو مبارز، از دستهٔ آنها نزدیك است که‌غالب شوند باشوق و شعف فریاد پیروزی (در زبان یونانی یوپایین) برآوردند که در اثر آن پایونیها فوری متوجه شدند این همان ندائی است که هاتف خبر داده بود. پس با نگاهی به یکدیگر گفتند که حتماً پیام معهود است و لحظهٔ اقدام‌ماست. لذا بدون تأخیر یورش را شروع و فتح نمایانی کردند، به‌طوری که فقط نفراتی معدود از دستهٔ دشمن به سلامت جستند. این ماجرا در تاریخ پرینتیها مدتی پیش ازآن، اتفاق افتاده بود. این‌بار نیز باوجود تلاش دلیرانه‌ای که برای حفظ آزادی

Marfat.com

خویش کردند، باز چون نفرات حریف چندین برابر بود مگابیز آنها را شکست داد. مگابیز پس از تسخیر پرین‌توس به پیشروی خود در سرزمین تراکیا ادامه دادوتمام طوایف وبلاد آن حدود را تابع دولت ایران ساخت و همهٔ آن فتوحات نیز به فرمان شاه انجام یافت زیرا خود داریوش حکم تسخیر تراکیا را صادر کرده بود.

جمعیت تراکیا بعد از هندوستان از تمام کشورهای دیگر جهان بیشتراست. اگر تراکیها درزیر نوای فرمانروای واحدی درآیندو باهم‌متحد شوند، نیرومندترین کشور دنیا می‌شوند و هیچ دولتی قدرت مبارزه با ایشان را نخواهد داشت. باری، این نظر من است اما چنین کاری امکان وقوع ندارد وهرگز هم پیش نخواهد آمد و به همین دلیل است که آنها بیچاره و زبون مانده‌اند. مردم در نواحی متعدد این سرزمین نامهای مختلف دارند اما راه و رسم زندگی همهٔ آنها مگر گتا[۴]ها و تروسیها[۵] و آن دسته از ایشان که در شمال کرستون[۶] سکونت دارند یکسان است. راجع به گتاها که خود را جاودانی می‌شمارند سابقا شرحی مذکور شد.

تراکیها

تروسیها رویهم‌رفته آداب و رسوم مردم تراکیا را دارند مگر از یك جهت و آن رسم ایشان در مورد ولادت یا وفات است. وقتی نوزادی به دنیا می‌آید افراد خانواده پیرامون او نشسته غمگین و پریشان به‌خاطر رنجهای بسیاری که باید دراین جهان تحمل کند ناله و زاری راه می‌اندازند و هرگاه کسی هم از دنیا برود با وجد و شادمانی اورا به خاك سپرده می‌گویند که از تحمل مصائب بسیار آسوده شد.

درمیان تراکیهای مقیم آن سوی کرستون این رسم جاری است که هرمرد چند زن دارد و هنگامی که شوهر وفات می‌کند زنهای او بایکدیگر به رقابت برمی‌خیزند. دوستان نیز در این‌باره که کدام زن نزد شوهر عزیزتر بوده است ازاین یاآن، طرفداری می‌کنندو زنی‌که برطبق رای داوران افتخار سوگلی‌بودن حاصل‌کند ابتدا از جانب زنها و مردان، مورد تحسین و ستایش قرار می‌گیرد، سپس‌منسوبانش او را برگور شوهر، سربریده ودرکنار او مدفونش می‌سازند و سایر زنان‌که‌انتخاب نشده‌اند شکست خود را ننگ بزرگی می‌شمارند و درنتیجه به‌کلی بدبخت‌می‌شوند. تراکیها پسران خود را خرید و فروش می‌کنند اما دربارهٔ دختران هیچ‌گونه مداخله مرسوم نیست و آنها را در آمیزش بامرد دلخواه خویش مختار می‌گذارند و زنان خود را که با قیمت گزافی از والدین آنها خریده‌اند تحت سرپرستی شدید قرار

Marfat.com

می‌دهند. خالکوبی را علامت اصالت‌و فقدانش را ناشی ازپستی وحقارت‌می‌پندارند. از نظر این طایفه مرد آن‌کسی است که عاطل و بیکاره است و بزرگران را وجود ناچیزی می‌شمارند. تنها خدایانی که ایشان می‌پرستند آرس[۷] و دیونیسوس و آرتمیس‌اند. اما پادشاهان آنها برخلاف اهالی عموماً نسبت به‌هرمس[۸] ستایش‌خاصی دارند، و فقط به‌نام این‌خدا قسم می‌خورند و سعی می‌کنند نسب خود را به او برساند . وقتی که مرد توانگری ازاهالی تراکیا وفات کند، رسم براین است‌که سه روز جسد را نگاه می‌دارند وطی آن مدت پس‌از آداب مقدماتی سوگواری،جشنی برپا ساخته به این مناسبت حیواناتی چند قربانی می‌کنند. آن‌گاه جنازه را به‌صورتی ساده سوزانده ودفن می‌کنند، وبرگور مرده تودهٔ خاکی فراهم می‌سازند ومسابقاتی بزرگ ترتیب می‌دهند. گرانبهاترین جوایز در آن مسابقات خاص جنگ تن‌به‌تن‌است.

طایفهٔ سیگونی[۹]

راجع به‌نواحی واقع در آن سوی تراکیا و سکنهٔ آن نقاط اطلاع درستی نداریم اما چنین می‌نماید که در طرف شمال رودخانهٔ ایستر (دانوب) استپهای بسیار پهناور و بی‌سکنه هست و فقط نام یکی از این قبیله‌های آن حدود رابه من گفته‌اند که طایفهٔ سیگونی می‌باشد و می‌گویند آنها مانند مادی‌ها لباس می‌پوشند وبینیهای پهن کوچکی دارند. اسبهای آن حدود پشم‌آلود و سراسر بدن این حیوان پوشیده از مویهایی به درازی چهار پنج اینچ است. ازاین‌روی همه‌کس بااین حیوان سروکار دارد. سامان ایشان تا منطقهٔ اتنی[۱۰]ها در آدریاتیك است. این طایفه* مدعی‌اند که مهاجرانی استعمارگر از سرزمین ماد بوده‌اند. اما من نمی‌دانم چگونه چنین چیزی امکان دارد. اگرچه در این دنیا هیچ‌کاری دور از انتظار نیست. کلمهٔ سیگونی را لیگوریان ساکن شمال مارسی (در فرانسه) به‌معنی کاسب و سوداگر به‌کار می‌برند و در جزیرهٔ قبرس معنی نیزه دارد.

برطبق روایت تراکیها. در منطقهٔ شمالی دانوب زنبور به‌حد وفور هست*:* و همین محظور مانع عبور ایشان به آن نواحی است. به‌نظر من‌این داستانی بی‌اساس است زیرا زنبور تاب تحمل سرما را ندارد و به عقیدهٔ من‌همین علت سرما است که مانع اقامت آدمیزاد درپائین دب‌اکبر شده است. این‌بود اطلاعاتی راجع به‌آن‌نواحی که مگابیز به‌تسخیر نقاط ساحلی آن اقدام کرده بود.

Marfat.com

هیستیه[۱۱]

وقتی داریوش شاه از هلسپون گذشت و به ساردس وارد شدخاطرهٔ خدمتی که هستیه میلطی نسبت به او انجام داده بود و همچنین رای صائب کوئس اهل می‌تی‌لن اورا برآن داشت که این دونفر را به‌حضور بخواند و از آنها جویا شود که درازای نیکوکاری خود چه‌پاداشی توقع دارند. در آن موقع هستیه‌اوس حکمران میلط بود وبنابراین توقعی نداشت. اما برای مورتیسوس[۱۲] درخواستی راجع به‌ناحیهٔ ادونی[۱۳] معروض داشت زیرا که وی آرزومند تأسیس شهرکی در سامان خود بود. ازطرف دیگر کوئس که فردی عادی و عاری ازهرگونه نفوذ واقتدار به‌شمارمی‌رفت تمنا کرد اختیارات تام منطقهٔ می‌تی‌لن به او تفویض شود، هم دو استدعا مورد قبول افتاد و آن‌دو کامروا به‌دیار خود بازگشتند.

در آن میانه پیشامدی تصادفی توجه داریوش را بسیار جلب‌کرد که‌درنتیجه به مگابیز فرمود هرچه زودتر همهٔ افراد طایفهٔ پایونی را از اروپا به‌آسیا کوچ دهد. شرح‌آن از این‌قرار است‌که دونفر از اهالی پایونیا، پیگرس و ماستیس نام درصدد بودند که فرمانروائی دیار خود را به‌دست آورند. از این روی وقتی داریوش شاه به آسیا بازمی‌گشت این دو جوان به اتفاق خواهر خود که دختری رعنا و زیبا بود به پیشگاه رفتند و در حومهٔ پایتخت لیدیا (ساردس) ورود و جلوس شهنشاه را انتظار می‌کشیدند. آنها خواهر خود را جامه‌ای زیبا پوشانده باکوزه‌ای برسر برای آوردن آب روانه‌اش ساختند درحالی که ابزار بافندگی دردست و افسار اسبی راهم دور بازوی خود داشت. این منظرهٔ خوشایند نظر داریوش را جلب کرد زیرا کارآن دختر، دور از انتظار ازیك زن پارسی یا لیدیائی و یا هر زن دیگر آسیائی بود. در واقع دخترك بیش از اندازه جلب توجه کرده بود. پس داریوش به افراد گارد دستور داد تحقیق کنند دختر اسب‌را به‌کجا می‌برد. ماموران ازپی‌او رفتند تا اینکه او به رودخانه رسیده اسب را آب داد، کوزه را پراز آب کرده ازهمان راه که‌آمده بود مراجعت کرد، در حالی که اسب را همراه و کوزه را نیز برسر داشت.

داریوش از شنیدن گزارش مأموران و آنچه شخصا دیده بود به حیرت افتاد. دستور داد دختر را به‌حضور بیاورند. طولی نکشید که او با دو برادرش که مراقب کار خواهر بودند به‌خدمت آمدند. داریوش پرسید دخترك از کدام‌قبیله است. دوجوان عرض کردند از طایفهٔ پایونی و خواهر آنهاست سپس پادشاه ازطایفهٔ پایونی‌ها وسرزمین آنها جویا شد و اینکه منظور دوبرادر از آمدن به ساردس چه

Marfat.com

بوده است. جواب دادند پایونی‌ها مهاجرانی از شهر ترویا هستند و اقامتگاه آنها حوالی رودخانهٔ استروما در مقدونیه است که از هلسپون چندان دور نیست و سبب آمدن ایشان به‌ساردس آن‌بوده است که‌خود رادرزیر حمایت «شاه‌بزرگ»قراردهند. آن‌گاه داریوش پرسید آیا زنان پایونی همه مثل این دختر سخت‌کوش و بااستعداد هستند. جوانان مشتاقانه گفتند همین‌طور است که پادشاه می‌فرمایند و این همان منظور دوبرادر بود.

الکساندر وسفیران پارسی

پس داریوش به مگابیز که فرماندهی پادگان تراکیا را برعهده داشت نوشت که تمامی پایونی‌ها از زن و مرد وبچه را از آنجا به پایتخت انتقال دهند. ماموری شتابان رهسپار هلسپون شده، از آب گذشته نامه را به‌مگابیز داد. او به‌مجرداطلاع از مضمون آن بلدهایی از تراکیها همراه برده به مقصد پایونیا لشکر کشید.پایونی‌ها نیز به‌میدان مبارزه آمده راه ساحلی را در پیش گرفتند، به این خیال‌که پارسیان برای جنگ باایشان ازآن راه می‌آیند اما پارسیان به‌شنیدن خبر تسرکز آنها در خط ساحلی باکمك راهنما از طریق خشکی به‌قسمت داخلی سرزمین ایشان تاخته، آنان را غافلگیر و به شهر آنها حمله کردند که چون مدافعی نداشت به دست مهاجمان افتاد. لشکر پایونی ازهم پاشید مردان ایشان‌به خانه‌های خود رفتندو تسلیم‌پارسیان شدند، سپس طوایف متعدد پایونی دسته‌جمعی به‌آسیا انتقال یافتند. مردم‌کوهستانی پانگوم[۱۴] و آنهاکه در دریاچه‌ها می‌زیستند مقاومت کردند و با آنکه مگابیز در سرکوبی آنها بسیار کوشید باز تلاش او نتیجه‌ای نداد. خانهٔ این جماعت دریاچه‌نشین در سکوهائی است که برپایه‌های چوبی متکی است و در آب واقع‌شده و فقط بایك پل چوبی باریك به خشکی راه دارد. سابقاً آوردن الوار از داخله به وسیلهٔ همین افراد قبیله به‌طور دسته‌جمعی انجام می‌یافت ولی بعداً ترتیب تازه‌ای اختیار کردند و حالا تیرها از کوهستان اوربلوس[۱۵] حمل می‌شود و مردها به‌نام هریك از زنان خود سه تیر می‌آورند و هر عضو قبیله در آن پایگاه کلبه‌ای دارد که به وسیلهٔ دریچه‌ای به زیراب سکو باز می‌شود. برای جلوگیری از افتادن بچه‌ها در آب طنابی به‌پای آنها می‌بندند. ایشان به جای غذا به اسب وحیوانات ماهی می‌دهند.در دریاچه به‌قدری ماهی‌فراوان است که‌وقتی دریچه‌را بازمی‌کنندو با ریسمان سبدی داخل آب می‌اندازند فوری پراز ماهی شده بیرون می‌کشند.

Marfat.com

مگابیز بعد از پیروزی در نبرد با پایونیها به آمونتاس[۱۶] پادشاه مقدونیه پیشنهاد کرد که علامت اطاعت، خاك و آب بفرستد. هفت‌نفر از افراد برجستهٔ پارسی مامور ابلاغ این پیام شدند. از دریاچه پراسیاس[۱۷] تاخاك مقدونیه راهی طولانی نیست. در نزدیکی آنجا معدنی است که هرروز یك تالان نقره برای الکساندر* از آن استخراج می‌کنند. بعد از آنجا فقط کوه دوسروم[۱۸] بین این نقطه و مقصد فاصله است. هفت فرستادهٔ پارسی پس ازورود، با آمونتاس ملاقات و درخواست خاك و آب را عنوان کردند. به این تقاضا جواب منفی داده نشد بعلاوه آمونتاس مجلس شام باشکوهی برای حضرات ترتیب داد و در نهایت گشاده‌دستی از آنها پذیرائی کرد. بعد از صرف شام در حینی‌که هنوز میگساری ادامه داشت یکی از سرکرده‌های پارسی اظهار کرد: «ای دوست مقدونی، در پارس رسم ما، در چنین ضیافتی این است‌که زنان و محبوبه‌های خود را نیز برسر سفرهٔ شام* می‌آوریم شما از ما استقبال شایانی کردید، شام عالی به‌ما دادید وبه‌پادشاه ما داریوش آب وخاك تقدیم داشتید آیا بهتر نیست آن رسم مارا نیز معمول دارید ؟

سرگذشت سفیران پارسی

آمونتاس پاسخ‌داد: سرکاران گرامی آنچه‌را که‌یادآوری کردید درمقدونیه اصلا مرسوم نیست در نزد ما زن ومرد جای جداگانه دارند، اما از آنجا که شما ولینعمت ما هستید و به‌چنین کاری اظهار علاقه کرده‌اید مضایقه نخواهد شد.

سپس آمونتاس زنان سراپرده را پیش خواند. آنها فرا آمده رودرروی پارسیان جلوس کردند و چون مورد پسند واقع شدند مهمانها به آمونتاس اظهار داشتند نشستن به‌چنان وضع و حال به هیچ روی کافی نیست چون بانوان به جای اینکه در کنار ما باشند روبه‌روی ما نشسته‌اند، در این صورت بهتر بود که اصلا جلو نمی‌آمدند زیرا بدین منوال دیدار ایشان مایهٔ دلخوری است. آمونتاس کنایه را دریافت و به‌زنان اشاره کرد که ازمقابل بـه کنار ایشان بروند و تا چنین شد پارسیان که زیاده ازحد سرخوش بودند دست به طرف آنها دراز و بعضیها حتی سعی کردند که زنان را ببوسند. آمونتاس متوجه این جریان شد ولی به واسطهٔ وحشتی که از سطوت دولت ایران داشت با خودداری بسیار هیچ‌گونه ابراز خشمی نکرد. پسرش که در آن مجلس حاضر و شاهد رفتار آنان بود خودداری نتوانست. او که نوجوانی به‌کلی غافل از بازی روزگار بود با حالت انزجار خطاب به پدر خـود

Marfat.com

اظهار داشت: «شما دیگر پیر شده‌اید و باید بیشتر مراقب تندرستی خویش باشید، بهتر است‌که از افراط در میگساری خودداری کرده برای استراحت بروید من برسفرهٔ ضیافت آمادهٔ خدمتگزاری خواهم بود و آنچه مهمانان را لازم باشد فراهم خواهم ساخت». آموتناس که متوجه شده بود پسرش در اندیشهٔ کاری نابخردانه است از اظهارش دریافت که چه‌گونه در آتش خشم می‌سوزد و برآن سر است که پدرش را از آنجا دور کند و به اقدامی دیوانه‌وار دست بزند. پس به او گفت‌صلاح نیست که هیچ‌گونه صدمه‌ای به‌حضرات وارد شودچه درآن صورت موجبات‌نابودی همگی ما فراهم خواهد شد. ای فرزند باوجود رفتار ایشان باید بردبار باشی ولی‌من برطبق درخواست تو رفتار خواهم کرد».

با این اخطار آموتناس از اطاق خارج شد و الکساندر خطاب به‌پارسیان گفت: دوستان من، این زنان در خدمتگزاری کاملا آماده‌اند و می‌توانید باهرکدام که دلخواه شماست خوش باشید اما چون ساعت خواب نزدیك شده است‌وبه‌اندازهٔ کافی سرمست شده‌اید بهتر است ایشان پس‌از استحمام نزد شما باز آیند. مهمانان رضایت دادند و الکساندر زنان را به خانه‌های خود فرستاد و به‌همان تعدادجوانانی راکه‌هنوز تارموئی برعذار خود نداشتند درلباس زنانه حاضرکرد وهریك راخنجری به دست داد و به‌مهمانان اظهار داشت: «سرکاران محترم شام عالی میل کرده‌اید وآنچه ازدست‌ما ساخته‌بود درراه خدمت دریغ نشد اکنون برای تکمیل مهمان‌نوازی بانوان خود را نیز به‌رایگان در اختیار شما می‌گذاریم تاشکی باقی نماندکه‌درتجلیل ازشما هیچ مضایقتی در کار نیست‌و به‌قدر شایستگی شماشرط خدمت ملحوظ‌خواهد شد، تا به‌سرور خویش گزارش دهید که پادشاه مقدونیه شرط بندگی را کاملاانجام داده است.

سپس الکساندر هرجوان مقدونی را،به‌یك نفر ایشان داد و چون پنداشته بودند بازنان سروکار دارند تا خواستند دست بـه سوی آنها دراز کنند خنجرها به‌کار افتاد*

این بود سرانجام فرستادگان ایرانی به‌مقدونیه، تمام گماشته‌ها و وسایط نقلیه و باروبنهٔ ایشان نیز ازبین رفت. ایرانیان برای بازیافتن این رسولان دچار دردسر بسیار شدندولی الکساندر بازیرکی عجیب وپرداخت مبلغی سرشار وهمچنین دادن دختر خود به بوبارس به‌قصد نکاح سرپوشی برآن راز گذاشت و بدین منوال خاطرهٔ آن جنایت فراموش شد واین سرّ هرگزفاش نشد. من ازاین ماجرای محرمانه

Marfat.com

خبر دارم و شرح موضوع را در مورد دیگر، باز خواهم گفت و توضیح خواهم داد که اعقاب پردیکاس[۱۹] چنانکه خود ادعا دارند اصلا یونانی به‌شمار می‌روند.این واقعیت را کارگردان مسابقات المپیك نیز تأیید کرده است چه هنگامی‌که الکساندر مزبور به‌شرکت درمسابقه اظهار علاقه کرده بود رقیبان یونانیش به عـذر اینکه وی بیگانه است باشرکتش مخالفت کردند.

الکساندرنسب وتبار آرگوسی(آرگوس ازولایات‌پلوپونز) خودرا ثابت‌کرد و به‌عنوان یك‌فرد یونانی درمسابقهٔ پیاده‌روی شرکت جست وجایزهٔ اول را ربود .

مگابیز پایونی‌ها را به‌هلسپون منتقل و از آب عبور داده روانهٔ ساردس کرد. درضمن هیستیائوس (هیستیه)میلطی به‌تقویت‌نقاط دفاعی مورکینوس‌که داریوش‌شاه درازای حفاظت پل‌دانوب به‌او بخشیده بود پرداخت. مورکینوس درکرانهٔ رودخانهٔ استروما واقع است ومگابیز به‌این واقعیت نیك توجه داشت. ازاین‌روی همین‌که همراه پایونیها به‌ساردس آمد به شاه معروض داشت:اعلیحضرتا من از این بابت بسیار متحیرم‌که چرا در اثر شتاب‌زدگی وتعجیل مرد شایسته وبا هوشی مانند هستیائوس اجازه یافته است که در تراکیا مقرّ مستحکمی فراهم سازد. آنجا بـا معادن نقره و وفور چوب که‌درکشتی‌سازی به‌کار آیدمحل پرارزشی است.آن‌حوالی جمعیت فراوانی شامل یونانیان وبیگانه‌ها داردکه همگی حکومت او را استقبال خواهندکرد، ودر خدمتش خواهندکوشید. استدعای چاکر این است‌که اقداماتش را متوقف سازید وگرنه ناچار خواهید شد روزی با اتباع خویش گلاویز شوید . او را احضار فرمائید تا بدین‌وسیله از تعقیب نقشه‌های خود بازماند وباید پیامی مـدبرانه به‌او فرستاد وهمین‌که به‌حضور آمد دیگر اجازهٔ بازگشت به یونان نداشته باشد. مگابیزکه با این پیشنهاد خود بصیرت‌کافی نشان داده بود زود داریوش شاه را به‌اجرای درخواست خویش ترغیب‌کرد وقاصدی با پیام زیر روانهٔ مورکینوس‌شد: «داریوش ولینعمت هیستیائوس بعداز تأمل بسیار پی‌برده است‌که یاری باوفاترو کسی بیشتر از تو خواهان قوام ودوام دستگاه حکومت خویش ندارد. شاهد این قول‌بالاتر ازگفتار، همانا کردارقبلی‌تو است. ازاین‌رو چون‌کار خطیری درپیش‌است خواستار ورود فوری تو به‌درگاه هستم تا موضوع را با خودت درمیان‌گذارم.»

هیستیائوس این پیام را خیلی جدی تلقی واحساس غرورکردکه مشاور شاهی خواهد شد. پس فرمان احضار را بردیدهٔ اطاعت‌گذاشت. هنگام ورود بـه ساردس داریوش به او فرمود حال‌خواهی دانست چرا به خدمت ما آمده‌ای. بعداز

Marfat.com

پیکار باسکائیان چون تورا ندیده بودم علاقهٔ بسیار درتجدید دیدار و گفت‌وگوباتو داشتم. اعتقاد راسخم این است‌که‌گرامیترین دارائی انسان دوست دانا ووفادار اوست واین هردو خصلت دروجود تو جمع است چنانکه خودم به‌رأی‌العین دیدم. اکنون‌که با ابراز علاقه به‌ساردس آمده‌ای پیشنهاد می‌کنم میلط مقرّ جدیدت را درتراکیا فراموش کنی‌و بامن به‌شوش بیایی، درآنجا برسفرهٔ شاهی خواهی نشست ومشاورم خواهی بود.»

سپس داریوش عازم شوش شد و هیستیائوس را همراه برد. پیش‌از عزیمت، وی، آرتافرن برادر تنی خود را شهربان ساردس کرد واتانس را به‌فرماندهی سپاه حدود ساحلی برگزید.کمبوجیه برای پدر اتانس به‌نام سیسام (سیسامنس)[۲۰] حکم اعدام صادر کرده بود. او یکی از داوران شاهی بود که‌پادشاه به‌جرم رشوه‌خواری و اختلال درکار عدل وداد فرمان داد پوست ازتنش‌کنده و باقطعات آن، کرسی دادگاهی‌را که‌او برروی آن جلوس می‌کرد، روکش کردند. سپس کمبوجیه پسرش رابه‌جای پدرگماشت وتأکید فرمودکه همواره به‌یاد داشته‌باش‌که روکش‌کرسی دادگاه ازچه جنسی ساخته شده است. همین اتانس‌که صندلی کذائی را در زیر پا داشت پس‌از آنکه مقام فرماندهی ازمگابیز به‌او رسید بیزانس وکالسدون*وهمچنین انتاندروس[۲۱] در ترود ونیز لمپونیوم را مسخر ساخت سپس به جهازات لسبی‌هادست انداخت وبه تصرف لمنوس وایمبروس پرداخت. این هردو جزیره (در دریای اژه) در دست پلاسگه‌ها[۲۲] بود. اهالی لمنوس مقاومت شدیدکردند، ولی سرانجام‌مغلوب شدند وپارسیان لیکارتوس[۲۳] برادر میاندروس حکمران ساموس رابه‌سرپرستی‌آن عده‌ای‌که زنده مانده بودندگماشتند. لیکارتوس‌درحین خدمت درلمنوس‌درگذشت. علتی‌که اتانس راجع به تسخیر وانقیاد همهٔ آن اقوام عنوان می‌کرد این بودکه‌بعضی از ایشان هنگام لشکرکشی داریوش‌شاه به سرزمین سکاها درانجام خدمات مقرر قصور ورزیده وبعض دیگر به لشکریان پارسی موقع بازگشتشان از اروپا صدماتی واردکرده بودند.

این بود شرح فتوحات اتانس پس‌از استقرار در مقام فرماندهی سواحل ، سپس آشوب وشورش یك‌چند برطرف شد تا اینکه باز در ایونیا شورش اتفاق‌افتاد. این دفعه فتنه‌از ناکسوس[۲۴] ومیلط آغاز شد. ناکسوس در آن دوره غنی‌ترین‌جزیرهٔ دریای اژه بود میلط نیز در اوج رونق ورفاه می‌زیست ومایهٔ سرافرازی ایونیا به‌شمار می‌رفت. میلط پیش‌از آن به واسطهٔ جنگهای داخلی‌کاملاً فرسوده شده بود وآن

Marfat.com

روزگار فترت وبحران شصت سال طول‌کشید، تا اینکه هیأتی از جزیرهٔ پاروس[۲۵] مأمور شدکه در بازیافتن استقلال آنجا همکاری‌کند. اهالی پاروس‌که میلطی‌ها ایشان را از میان همهٔ اقوام یونانی برای رفع اختلافات برگزیده بودند در محل حاضر شدند و چون وضع ویرانی آتن، نظر ایشان را جلب کرده بود اجازه خواستند که همهٔ اراضی متعلق به‌آن ناحیه را بازدیدکنند وهمین‌کار را هم‌کردند ودرهرقسمت که کشتزاری مرتب یافتند نام صاحب آن را برنوشتند ، هرچند کـه تعداد این قبیل اراضی بسیار معدود بود. هیأت مزبور پس‌از بازدید به‌شهر بازگشت وبدون تأخیر جلسه‌ای همگانی تشکیل داد وپیشنهادکرد حکومت آنجا به‌آن‌گروه از مالکان‌اراضی تفویض شودکه املاك آبادتری دارندچه به‌عقیدهٔ ایشان تردیدی وجود نداشت‌که این‌گونه افراد، درامور عمومی هم مثل آبادانی املاك خود همت می‌گمارند وبه‌سایر میلطیها نیز اعلام شد از حکومت جدید اطاعت‌کنند.

بعداز شرح‌گرفتاری مردم پاروس اینك به ذکر مشکلاتی‌که ایونیها بدان دچار شده بودند می‌پردازم. منظورم محظوراتی است‌که از ناحیهٔ ناکسوس ومیلط ناشی شده بود. عده‌ای ازسکنهٔ ناکسوس به‌وسیلهٔ حکومت محلی مجبور شدند جزیره را ترك وبه میلط‌که موقتاً تابع حکومت آریستاگوراس پسر مولیتاگوراس برادرزاده وداماد هیستیائوس فرزند لیزاگوراس بودکه داریوش او را در شوش نگاهداشته بود پناهنده شوند. در واقع حکومت میلط در دست هیستیائوس بود اما به‌طوری‌که اشاره‌کردم درحینی که پناهندگان ناکسوسی (یاران سابق‌او) به‌آنجا وارد می‌شدند خود او در شوش می‌زیست. اولین درخواست این عده آن بودکـه آریستاگوراس حتی‌الامکان لشکری در اختیار ایشان بگذارد وامیدوار بودنـد بدین‌وسیله آنچه راکه در زادگاه خود از دست داده بودند دراین‌جا باز یابند.آن جریان، آریستاگوراس را به‌این اندیشه انداخت‌که شاید بتواند با یاری دادن به‌اهالی ناکسوس حکومت آنجا را شخصاً قبضه‌کند وبه‌منظور استفاده از روابط دوستانهٔ ایشان با هیستیائوس مقصود خود را پنهان و به‌آنها وانمود کردکه خودش‌قادر نیست نفراتی در اختیار ایشان بگـذارد تا علی‌رغم نظر حکومت ملی و بازور به‌آنجا بـاز گردند. وی اظهار داشت اطلاع داردکه حکومت ملی می‌تواند هشت‌هزار سرباز روانهٔ میدان جنگ‌کند، به‌علاوه جهازات دریایی نیرومند هم دراختیار دارد باوجود این درحدود امکان خواهدکوشید تابه‌آنها مدد برساند وگفت: آرتافرن[۱] دوست من است ومی‌دانیدکه او پورویشتاسپ وبرادر داریوش است وفرماندهی تمام نقاط

Marfat.com

ساحلی واقع در اطراف آسیا در دست‌اوست. او لشکر زیاد ونیروی بحری‌فراوان دارد واوست‌که قادر است منظور شما را انجام دهد.

بدین منوال مردم ناکسوس به آریستاگوراس اختیارتام دادندکه آن‌مقصود رابه بهترین وجه مقدور عملی سازد وقول دادند مبلغی نیزبرای مخارج سپاهیان بپردازند چون امیدوار بودند به‌محض اینکه خود را نشان بدهند ناکسوسیها حرف آنها را قبول‌کنند وبه‌همین منوال هم‌امکان داشت اهالی جزایر دیگر سیکلاد[۲۷] که هیچ‌کدام هنوز به‌تصرف داریوش شاه درنیامده بود از رفتارایشان پیروی کنند.

آن‌گاه آریستاگوراس به ساردس رفت وبه آرتافرن اظهار داشت هرچند ناکسوس چندان‌بزرگ نیست ولی‌جزیره‌ای حاصلخیزوزیباست وبا ایونیا فاصلهٔ زیادی ندارد واز جهت تعداد سکنه وغلام نیز بسیار غنی است. ازاین‌رو پیشنهادم آنست که‌به‌این جزیره بتازی وتبعیدیها را به‌خانه‌های خود بازگردانی. با این اقدام تو دو نتیجه به‌دست خواهد آمد. اولاً علاوه بر هزینهٔ لشکرکشی که‌خود ما خواهیم‌پرداخت مبلغ قابل توجهی نیز به‌خودت خواهیم داد. ثانیاً نه تنها ناکسوس بلکه جزایرسیکلاد مانند پاروس وآندروس را نیز که از توابع آنجاست برقلمرو شاهی خواهی افزود وبا در دست داشتن جزایر سیکلاد می‌توانی برجزیرهٔ پهناور اوبه[۲۸] که از لحاظ‌مساحت به بزرگی قبرس است دست‌یابی . آنجا محل‌آبادی است وتسخیرش هم دشوارنیست وبرای این اقدامات بیش‌از صد جهاز لازم نخواهد بود.

آرتافرن پاسخ داد اقدام به پیشنهاد تو خاندان پادشاهی ما را نیزسودمند خواهد افتاد وبه‌نظر من رأی وراهنمایی تو بسیار عالی است مگر از یك‌جهت خاص وآن‌کمبود جهازات دریائی ماست وباید تا بهار آینده من به‌جای صدکشتی دویست جهاز برای اجرای نقشهٔ تو فراهم‌سازم اماکار ضروری دیگرصدور فرمان‌شاهی‌است.

پس‌از شنیدن‌این‌پاسخ آریستاگوراس در نهایت خوشوقتی به‌میلطباز گشت و آرتافرن هم بی‌درنگ مراتب را به شوش گزارش داد و پیشنهاد آریستاگوراس‌را به‌عرض شاه رسانیده وبعداز تصویب داریوش به‌فراهم ساختن وسایل‌کار پرداخت ودویست‌کشتی فراهم‌کرد وسپاهیانی‌هم شامل افراد بومی وسربازانی ازمتحدین تهیه وهمهٔ آنها را تحت فرماندهی مگابات‌که از خاندان شاهی وعموزاده داریوش و خودش بود قرار داد. اگر این خبر قابل تأیید باشد دختر مگابات بعداً نامزد پوزانیاس[۲۹] پسرکلئومبرتوس شد، درست درهمان حین وحالی‌که او علاقهٔ شدید به احرازکرسی فرمانداری یونان را داشت.

Marfat.com

پس‌از برگماشتن مگابات در مقام فرماندهی، آرتافرن به‌او دستور داد به میلط رفته درآنجا آریستاگوراس وافراد ایونی وتبعیدیهای ناکسوسی را سوارکشتی وبه عزم هلسپون حرکت‌کند اما او بعداز ورود به جزیرهٔ خیوس درکوکازا[۳۰] لنگر انداخت. منظورش این بودکه اگر وزش‌باد شمال مساعد باشد از آنجا به‌طرف ناکسوس رهسپار شود.

آنچه پیش آمد به حکم تقدیر منجر به حفاظت سکنهٔ ناکسوس از صدمات‌آن لشکرکشی شد به شرح زیر : مگابات به‌قصد سرکشی مأموران دیده‌بانی رفته بود ویك‌کشتی‌که مأمور دیده‌بانی نداشت توجه او را جلب‌کرد. پس به افرادگارد دستور داد ناخدای آن‌کشتی رابه‌واسطهٔ سهل‌انگاری درانجام وظیفه بازنجیر در پهلوی کشتی بسته سرش رابه‌سمت دریا قرار دهند. این مجازات طاقت‌فرسا دربارهٔ یکی‌از دوستان آریستاگوراس به‌اطلاع او رسید. وی نزد مگابات شتافته سعی‌کردمحکوم را آزادکند ولی مگابات از قبول دخالت او سرپیچی‌کرد وآریستاگوراس به‌دست خودش مرد را آزاد ساخت. سردار پارسی ازاین‌رفتار او بسیار خشمگین‌شده شروع به‌پرخاش‌کرد . آریستاگوراس در جواب اظهار داشت این‌کارها اصلاً به‌تو مربوط نیست. مگر آرتافرن تو را دراین‌باره تابع راهنمایی وارادهٔ من قرار نداده‌است؟مگر او نگفته بود فقط از راهی باید بروی‌که من نشان می‌دهم؟ این حرکات تو دلیل فضولی است.

این اظهارات وی درکاهش خشم وتندی مگابات تأثیری نداشت از این‌رو شامگاه تا هوا تاریك شد به‌وسیلهٔ قایق چندنفری رابه‌ناکسوس فرستاد واهالی‌آنجا را ازخطری‌که درپیش داشتند آگاه ساخت زیرا آنها نمی‌دانستند که آن لشکرکشی برضد ایشان‌است. با دریافت این‌اخطارسکنهٔ ترود به‌اقدامات دفاعی پرداختند وآنچه بیرون شهر در هوای آزاد فراهم آورده بودند به‌داخل حصار انتقال داده وآب وخوراکی فراهم وبه تقویت سنگرهای خود مشغول شدند. در اثر این اقدامات نظامی برای جنگ عاجل با دشمنی‌که از جزیرهٔ خیوس می‌آمد مگابات اهالی جزیره راکاملاً آمادهٔ مقابله وزدوخوردکرد. باری نبرد آغاز شد وچهارماه به‌درازاکشید و طی این مدت ذخیرهٔ آذوقه پارسیان تمام شد. آریستاگوراس مبلغ هنگفتی از کیسهٔ خود خرج‌کرد ولی اگر محاصره بیشتر ادامه می‌یافت‌کافی نبود. پس‌پارسیان درصدد انصراف از مبارزه برآمدند وبرای پناهندگان جای مستحکمی ساخته به پایگاه اصلی خود بازگشتند . بنابراین ، آن لشکرکشی نتیجه‌ای نداشت.

Marfat.com

آریستاگوراس نتوانست خدمتی راکه به آرتافرن قول داده بود انجام‌دهد ودرخواست او برای دریافت وجه مخارج لشکر وضعش را وخیم‌ترکرد ونگران‌شد که به‌واسطهٔ شکست درآن اقدام وپیشامد اختلاف با مگابات مقام خود را نیز از دست بدهد. درحینی‌که آن جریانات گوناگون اندیشهٔ عصیان‌رادرسر آریستاگوراس انداخته بود اتفاق دیگری افتاد که قصد شورش را در ذهنش تشدید کرد وعزم او در سرکشی راسخ شد. هیستیائوس می‌خواست خبر شورش را به‌آریستاگوراس برساند امانمی‌دانست منظور خود را چگونه عملی سازد زیراکه راههای شوش همه جا زیرنظر بود . یگانه راهی که اندیشید این‌بود که سرغلام وفادار خود را تراشیده وپیام رابرپوست سرش‌بنویسد وصبرکند تاموی سرش بلند شود. به‌این ترتیب غلام رانزدآریستاگوراس‌فرستاده به‌غلام‌دستور دادخودش‌کاری‌نکندفقط‌آریستاگوراس سر ش‌را بتراشدونوشته را بخواند.

چنانکه اشاره‌کردم‌آن پیام به‌منظور آغاز سرکشی وقیام بود. آنچه هیستیائوس رابه‌این اقدام برانگیخت پریشانی خاطرش از بازداشت در شوش بود واتنظار داشت‌باشروع طغیان‌خود اورابرای‌سرکوبی نواحی‌ساحلی (اژه) گسیل‌دارند وگرنه به‌هیچ طریق دیگر امید بازگشت به‌میلط رانداشت وبرای همین منظور بود که‌گماشتهٔ خود را فرستاد. بنابراین آریستاگوراس برای هدف خود یعنی سرکشی انگیزه‌های متعددی داشت. پس با همدستان خود جلسه‌ای تشکیل ونظریات خود را توضیح داد وپیام هیستیائوس را به‌اطلاع حضار رسانید. طرفدارانش در تعقیب آن اقدام هماهنگ وتماماً نیز خواستار شورش شدند غیراز هکاتیوس[۳۱] مورخ‌که کاملاً مخالف درافتادن با پارسیان بود ودلیلش هم وجود منابع سرشاری بودکه داریوش در اختیار داشت وبرای تأکیدگفتار خویش فهرستی از نام اقوامی‌که در زیر دست پارس بودند ارائه‌داد. اما استدلال او در تغییر نظر اعضای جلسه تأثیری نکرد. ازاین‌رو او زمینهٔ بیان خودرا عوض و به‌ایشان توصیه کردکه درنگهبانی دریا بکوشند. سپس افزود به‌مناسبت ناتوانی میلط که از آن بابت شکی وجود ندارد به‌عقیدهٔ او فقط یك‌راه‌حل به‌نظر می‌رسد وآن این‌که‌ازگنجینه‌های معبد برانخید که‌کرزوس پادشاه لیدیا به‌آنجا اهداءکرده استفاده شود وبدین‌منوال اظهار اطمینان کردکه درنگهبانی‌دریا توفیق خواهندیافت. ضمناً بدین‌وسیله گنجینهٔ مزبورمحفوظ‌تر است‌وازافتادن‌آن‌دردست‌دشمن‌نیزجلوگیری‌شده‌است. این‌پیشنهادهکاتیوس‌هم‌مورد پسند نیفتاد. اما تصمیم نهائی چنین اتخاذ شد که حتی‌الامکان از تابعیت‌دولت‌پارس

Marfat.com

احتراز شود ونخستین اقدام هم این باشدکه یکی را ازمیان خود به میسوس که سربازان در آنجا مستقر بودند بفرستند واو سعی‌کند ناوبانها را دستگیر سازد. نفر اعزامی پاتراگوراس نام داشت. او عده‌ای را در دام انداخت ازآن‌جمله کوئس پسر ارکساندر (همان‌کسی‌که داریوش‌شاه‌حکومت می‌تیلن رابه‌وی‌تفویض‌کرده‌بود) اریستاگوراس پسر هراکلید هم توانست چندین نفر را دستگیر سازد. آن‌گاه آریستاگوراس پرده ازکار خود برداشت و با اقدام به‌سرکشی آشکار، درصدد برآمد باهمه وسایل ممکن و مقدورات‌کار دولت پارس را لنگ‌کند وبرای اینکه میلطی‌ها را به‌همکاری خود ترغیب‌کند چنین وانمود کردکه از اختیارات خود صرف‌نظر و زمام امور را به‌حکومت مورد قبول عام تسلیم خواهدکرد وهمین سیاست را باسایر دولت‌های ایونیا هم تعقیب‌کرد . او قلدران سیاسی را درتنگنا انداخت، بعضی‌ها را برکنار کرد و عده‌ای را که در جهازات بازداشت‌کرده بود وکسانی را که در یورش ناکسوس دست داشتند به شهرهایی‌که از آنجا جمع‌آوری شده بودند تحویل داد وبدین‌وسیله می‌خواست نظر مساعد زیردستان سابق خود را جلب‌کند. درمی‌تیلن همین‌که چشم مردم به‌کوئس افتاد سنگسارش‌کردند ودر ناحیهٔ‌کوم۳۲ اهالی‌آنجا آریستاگوراس‌را رهاساخته وچندین شهر نیزهمین رفتار عفو واغماض‌را نشان‌دادند.

آریستاگوراس میلطی که با چنان تمهیدی بساط حکومت‌های خودسرانه را در ولایات مختلف ایونیا برچیده بود ، ابتدا ترتیبی داد که چندنفر نظامی انتخاب شدند وچون به‌همدست نیرومندی احتیاج داشت در ناوجنگی سوار وبه عزم مأموریتی رهسپار اسپارت شد. دراین موقع دیگر آناکساندرید فرزند لئون پادشاه لاکدمون نبود بلکه وفات یافته بود وپسرش کلئومنس[۳۳] جانشین پدر شده‌بود ، اما نه‌ازآن‌جهت‌که شایستگی این‌مقام‌را داشت بلکه‌برطبق اصل‌وراثت قدم‌برتخت‌سلطنت گذاشته بود. آناکساندرید باخواهرزادهٔ خود ازدواج کرده بود و نسبت به‌این بانو دلبستگی‌کامل داشت اما از آن وصلت فرزندی پیدا نکرد وچون مقرر شده بود او در جلسه ارشدان قوم (افورها) حضور یابد واعلام داشته بودند حتی اگر از حقوق خود صرف‌نظر کند باز نمی‌گذارند خاندان اریستین[۳۴] از بین برود و به او اطلاع داده بودند چون زنش بارور نیست اگر طالب جلب رضایت اسپارتهاست باید آن بانو را رها وهمسر جدید اختیارکند . آناکساندرید پاسخ داده بود قصد هیچ‌یك ازآن دوکار را ندارد، بانوی او چه‌گناهی دارد وپیشنهاد داوران‌که وی باید زن خود را ترك وهمسر دیگری اختیارکند بسیار نارواست وبه‌هیچ‌وجه چنان‌کاری

Marfat.com

نخواهدکرد . با این‌جواب ارشدان قوم باز به‌تبادل‌نظر پرداخته پیشنهاد تازه‌ای دادند وبه‌اوگفتند : پیداست‌که نسبت به زنش دلبستگی تمام دارد پس‌کار عادلانه‌ایست که‌به آنچه پیشنهاد می‌شود جواب رد ندهد زیرا پاسخ منفی ممکن است اسپارتها را ناگزیر سازدکه تصمیم ناگواری برضد او اتخاذکنند. پس‌گفتند ما مجبورت نمی‌کنیم زن خودرا رهاسازی وامتیازات او کماکان باقی خواهد بود ، اما باید زن جدیدی اختیارکنی وصاحب فرزندان شوی. آناکساندرید پذیرفت واز آن‌پس دو زن ودو دستگاه خانوادگی جداگانه داشت‌که در اسپارت بی‌سابقه بود .

چندی پس‌از این جریان زن دوم آناکساندرید ، کلئومنس را زائید وهمین‌که برای تخت‌وتاج اسپارت ولیعهدی پیدا شد از عجایب روزگار زن اولش هم‌که‌نازا بود باردار شد. وقتی منسوبان بانو، این خبر را شنیدند موجی ازهیجان راه انداخته شایعهٔ بی‌اساسی ساختندکه او برای حفظ آبروی خود چنان وانمودکرده است وقصد داردکه بچهٔ شخص‌دیگری را به‌نام خود قلمدادکند ودراین‌باره هیاهوی زیادی به‌راه افتاد. افورهاکه حرف هردو طرف را باور نمی‌کردند موقع زایمان درکنار زائو به انتظار نشستند تا نوزاد به‌دنیا آمد و اورا دوریوس[۳۵] نامیدند. بعداز تولد این پسر زن اولی باز آبستن شدو لئونیداس را زائید و به‌زودی پسر سوم کلئومبروتوس هم تولد یافت وچنین شایع شده‌بودکه دو فرزند آخرین، همزاد هستند. ولی زن دوم آناکساندر مادر کلئومنس دیگر بچه‌ای به‌دینا نیاورد .

اما راجع به‌کلئومنس گفته‌اند که‌او مغز سالمی نداشته وبلکه آدم احمقی بوده است در صورتی‌که دوریوس از ممتازترین نونهالان دورهٔ خود به‌شمارمی‌رفته وبه‌واسطهٔ مزایای وجودی‌خویش اطمینان‌داشته‌است که‌جانشینی اوقطعی‌خواهدبود. ازاین رو ، پس‌از وفات آناکساندرید اسپارتها بر طبق رسم قدیم ارشد فرزند او یعنی کلئومنس رابه‌پادشاهی اختیارکردند. این‌رفتار آنهادرنظرش سخت نفرت‌انگیز نمود وچون تاب تحمل آن‌وضع را نداشت جلای وطن‌کرد.

هنگامی که آریستاگوراس میلطی به اسپارت آمد کلئومنس بر سریر پادشاهی بودو به‌موجب روایت‌اسپارتها، آریستاگوراس نقشه‌ای جهان‌نماکه برصفحه‌ای‌برنزی حك شده‌بود، جهت ارائه به‌اعضای جلسه همراه آوردکه تمام دریاها ورودخانه‌ها را نشان می‌داد. اوسخن خود را به‌شرح زیر آغازکرد :

«ای‌کلئومنس، امیدوارم ازعلاقه واشتیاق من‌در ملاقات باخود زیاد دچار حیرت نشده باشی، حقیقت اینست که‌پیشامدهای روزگار مرابه‌این کار وادار کرده

Marfat.com

است. از اینکه ایونیها استقلال خود را ازدست داده‌اند نه‌تنها برای ما موجب‌تأثر وشرمندگی است بلکه سایر نواحی یونان به‌خصوص برای شما مایهٔ تأسف ونگرانی است. پس به‌حق خدایانی‌که همهٔ مامی‌پرستیم از تو تمنا می‌شود یونانیان خویشاوند خودرا ازادبار بندگی نجات بخشی واین کاری دشوار نخواهدبود زیراکه بیگانگان علاقهٔ چندانی به‌جنگ وستیز ندارند و درحالی‌که تو برازنده‌ترین سربازان جهان را داری پارسیان فقط‌به‌تیروکمان ونیزه‌کوتاه مسلح‌هستند وبانیم شلوارو کلاه‌پارچه‌ای پیکارمی‌کنندکه خود حاکی‌است‌که سرکوبی آنها دشوار نخواهد بود. بعلاوه سکنهٔ قارهٔ دیگر (آسیا.م) ازهمهٔ مردم جهان غنی‌تراند. ایشان تمام نعمتها، زروسیم وبرنزو لباسهای فاخروتعداد بی‌شماری غلام وقاطر دارند وتومی‌توانی همهٔ آنها را مثل‌ماهی در تور بیندازی ومال خود سازی من در روی این صفحه وضع وموقعیت‌اقوام مختلف جهان رابه نظرت می‌رسانم.»

آریستاگوراس و کلئومنس

دراین حین آریستاگوراس جهان نمائی را که همراه آورده بود ارائه داد و در حالی که انگشت خودرا روی آن داشت به‌صحبت ادامه داده گفت: «ملاحظه کنید در همسایگی ایونیا ناحیهٔ لیدیا است. آنجا سرزمین دلپذیر وغنی است نقرهٔ فراوان دارد ، قدری دورتر فریژیا واقع شده است و منطقهٔ شرقی آنجا از جهات غلات واحشام گمان نمی‌کنم در دنیا نظیر داشته باشد . در جوار فریژیا کاپادوکیا به قول خود ماسوریه و سپس کلیکیا واقع شده است که‌سامانش تادریا می‌رسد. ودر همسایگی این‌محل جزیرهٔ قبرس است که سالانه پانصد تالان به«شاه‌بزرگ» باج می‌دهد. درطرف دیگر ارمنستان بااحشام فراوان واقع شده است. قدری دورتر منطقهٔ ماتیونی (شمال آذربایجان فعلی . م) است و باز جلوتر در سمت شرقی‌کیسیا است و ملاحظه می‌کنید که زیرنام شوش که کرخه از وسط آن جاری است علامت گذاشته‌اند آنجا پایتخت «شاه بزرگ» است و خزاین او نیز در همانجاست. ودرواقع اگر تو بر شوش دست یابی شکی نیست که از لحاظ دارائی و مال می‌توانی حتی با خدا رقابت کنی. من آنچه شرط‌بلاغ است باتو می‌گویم و آیا هیچ‌مناسبتی داردکه برای مشتی خاك آن‌هم سرزمینی بسیار فقیر بارقیبان موکیا و آرکادی و آرگوس جنگ وستیز راه بیندازی، مردمی که زر وسیمی ندارند تا در افتادن باآنها سزاوار نماید و جان آدمیزاد در راه آن تلف شود . تو برای تسخیر سراسر آسیا

Marfat.com

امکان پیروزی داری . آیا تفاوت بین این دوکار اززمین تا آسمان نیست ؟

کلئومنس پاسخ داد : سرکار گرامی دوروزم مجال باید تا جواب سئوالت را بدهم. در آن مورد گفت وگوی آندو به همین‌جا خاتمه یافت ولی وقتی لحظهٔ آن فرا رسیدکه کلئومنس طبق قول وقرارتصمیم خودرا اعلام دارد ازآریستاگوراس پرسید تا شوش چقدر راه است و ازایونیا تاآنجا چند روز باید راه پیمود. تا این موقع آریستاگوراس کامروا ، کلئومنس را آلت هوش و زیرکی خویش قرار داده بود، اما درپاسخ این سئوالش، قافیه راباخت. اگر وی برآن سر بود که اسپارتها را به تاخت و تاز در آسیا ترغیب کند نمی‌بایستی حقیقت را بروز دهد. اما چنین کرد و اظهار داشت: سه‌ماه طول خواهد کشید، که ناگاه کلئومنس ازجا برخاست و مانع صحبت کردن او دربارهٔ وضع راه شد وبانگ زدکه باید تا غروب از اسپارت خارج شوی. پیشنهاد تو که اسپارتها ازساحل دریا سه‌ماه راه به‌پیمایند بسیار عجیب است .

سپس کلئومنس به اندرون رفت و آریستاگوراس، با شاخهٔ زیتونی در دست به حالت التماس دنبال او افتاد و کلئومنس را به مقدسات قسم داد که کودک‌را از کنار خود دور کند ـ زیرا تنها دخترش گورگو ، کودک هشت نه ساله کنار پدر ایستاده بود و به سخنان آندو گوش می‌داد . کلئومنس به او گفت : آنچه در ذهن داری بگو و حضور بچه را محظوری نشمار . آریستاگوراس در جواب به اهداء مبالغی اشاره کرده اظهار داشت که در ازای رضایتش برای اقدامی که وی پیشنهاد کرده است ده‌تالان خواهد دادورفته رفته‌برآن مبلغ بیفزود وهنگامی‌که وجه‌تقدیمی را تا پنجاه تالان ترقی داد ناگهان دخترک فریاد کشید : پدرجان زودتر ازاینجا برو وگرنه این بیگانه تورا افسون خواهدکرد. کلئومنس اخطار دخترش را به جان ودل شنود و به اطاق دیگر شتافت . آریستاگوراس هم از اسپارت رفت و تلاش او برای دادن اطلاعات بیشتری راجع به وضع و طول راه تا شوش نقش برآب شد .

جادهٔ شاهی

اطلاعات ناتمام اورا من در اینجا باز می‌گویم : در سراسر جادهٔ شاهی ایستگاههای* معروفی هست با مهمانسراهای دلپذیر ، واین راه برای ایاب وذهاب کاملاً امن است زیرا که تمام خط سیر از نواحی آباد می‌گذرد. درفریژیا و لیدیا مسافتی بالغ بر ۴۹ فرسنگ ** معادل با ۳۳۰ میل ، بیست ایستگاه دارد . ازآخرین

Marfat.com

نقطهٔ فریژیا جاده به رودخانهٔ هالیس (قزل ایرماق حالیه) می‌رسد . دراین محل چند دروازه هست و قبل از عبور ازرودخانه درخاك کاپیادوکیا که مسافتی معادل با ۱۰٤ فرسنگ می‌باشد و ۲۸ ایستگاه دارد، مسافر به‌مرز کلیکیا (طرسوس) خواهد رسید و پس از طی این راه جاده در کلیکیا ۱۵٫۵ فرسنگ و دارای ۳ ایستگاه‌است. درحد فاصل بین کلیکیا و ارمنستان رودخانه فرات جاری است‌که باید به‌وسیلهٔ قایق ازآن عبور کرد. طول این‌راه* در ارمنستان ٥٦ فرسخ با۱۵ ایستگاه است. دراین‌جا نیز مرکزی برای پاسداری قرار دارد . درنواحی مزبور چهار رودخانه جاری است که از همهٔ آنها با قایق می‌توان عبور کرد ، اول دجله ، دومی وسومی نام مشترکی دارند یکی در ارمنستان سرچشمه می‌گیرد دیگری از سامان ماتیانیان جاری می‌شود و چهارمی دیاله، همان رودخانه‌ای است که کوروش به ۳٦۰ شاخه قسمت کرده بود . پس از عبور از ارمنستان و ورود به خاك ماتیانی باید ۱۳۷ فرسخ دیگر پیمود. این بخش ۳٤ ایستگاه دارد. در خاك کیسیا، (خطهٔ کاسیها درخوزستان کنونی) ٤۲ فرسخ دیگر با۱۱ ایستگاه هست وبه رودخانهٔ کرخه می‌رسدکه باکشتی باید آنرا پیمود وشهر شوش در ساحل آن واقع است. بنابراین جمع ایستگاهها یا چاپارخانه‌ها در این شاهراه از ساردس تا شوش ۱۱۱ تا است.

اگر اندازه‌های جادهٔ شاهی بنا برفرسخ درست باشد وهرفرسخ (به‌طوری که واقعاً هم هست) معادل سی فورلنگ (میدان اسب) محسوب‌شود دراین‌صورت‌مسافت بین ساردس تاکاخ ممنن** ٤٥۰ فرسخ برابر با ۱۳,۵۰۰ فورلنگ می‌شود وباپیمودن روزانه ۱۵۰ فورلنگ مسافر باید ۹۰ روز در راه باشد . پس می‌توان استنباط کرد که آریستاگوراس میلطی مراتب را به کلئومنس درست اظهار کرده بود که ازدریای ایژه تا شوش «قصر ممنن» ۱٤,۰٤۰ فورلنگ راه است زیرا که از افزوس تا ساردس ٥٤۰ فورلنگ است ومدت پیمودن سراسر جادهٔ شاهی سه‌ماه و سه روز طول خواهد کشید *** .

حریق ساردس[۳٦]

چون آریستاگوراس ازاقدامات خود دراسپارت کاری ازپیش نبرده بود برای استمداد رهسپار آتن شد. درآن دوره آتن گرفتار کشمکش‌های داخلی و در مبارزه تقریباً دائمی با دولتهای یونانی‌نژاد و از آن جمله مشاجره و نقار باکلئومنس پادشاه اسپارت بود* ابتدا غلبه با کلئومنس بود و او یك چند با خشونت تمام درآتن

Marfat.com

حکومت کرد اما سرانجام آتنی‌ها پیروز شده سفیرانی به ساردس روانه و به ساتراپ شاهی پیشنهاد امضای پیمان اتحاد کردند . آرتافرن درحین گفت‌وگو از هویت فرستادگان مزبور و اوضاع آتن استفسار و متقابلاً پیشنهاد کرد اگر مایل باشند که داریوش شاه‌عرایض آنان‌را باگوش رضابشنود نشانهٔ حسن‌نیت خویش یعنی‌مشتی خاك و آب بدهند وگرنه بهتر آنست که به کشور خود بازگردند . سفیران آتنی برای آنکه پیمان بسته شده باشد شرایط آرتافرن را پذیرفتند و به همین مناسبت دربازگشت به آتن مورد بازخواست شدید قرار گرفتند .

بعداز کشمکش‌های متعدد سرانجام هیپیاس[۳۷] زمام حکومت آتن را در دست گرفت ولی آتنی‌ها اورا نیز متواری کردند . وی به آسیا گریخته ودرساردس همه قسم وسایل برانگیخت تا آرتافرن را برضد آتن تحریك‌کند وبدین منوال آنجارا تابع داریوش و باردیگر زیردست خود سازد . وقتی آتنیها از این ماجرا آگاه شدند نماینده‌ای به‌ساردس فرستاده تقاضا کردندکه دولت ایران به‌اظهارات عناصر تبعیدی اعتنا نکند . اما آرتافرن به ایشان تذکر داد که بازگشت هیپیاس مایهٔ خیر وصلاح خود آنهاست باوجود این آتنیها از قبول این پیشنهاد امتناع و نیت خودرا جزم کردند که برخلاف رأی شهربان ایران کار جنگ و ستیز را آغاز کنند.

آتنی‌ها ساردس را به آتش می‌کشند

در همان گیرودار ستیزه‌جوئی آتن باایرانیان که ازپیش‌هم بایکدیگر میانهٔ خوبی نداشتند آریستاگوراس میلطی که کلئومنس را ازسلطنت اسپارت برانداخته بود به آتن آمد . او می‌دانست که آتن در آن دوره دومین دولت نیرومند جهان یونانی است. از این‌رو در جلو مردم ظاهر شده ضمن سخنوری، همان استدلالی‌را ازسرگرفت که قبلاً دراسپارت کرده بود مبنی براینکه چیزهای دلپذیر تماماً در آسیاست و شیوهٔ جنگ‌آوری پارسیان را نیز تعریف و اعلام کرد که آنها سپر و نیزه ندارند ودرنتیجه غلبه برایشان کار دشواری نیست . علاوه براین اظهارات تذکرداد میلط را مهاجران آتنی بنا کرده‌اند پس امری طبیعی به شمار می‌رود با قدرتی که آتن دارد به یاری میلط بشتابد و در واقع راجع به استمداد از آتنی‌ها به قدری پرحرفی و بی‌تابی کرد و وعده‌های کلان به آنها داد تا بالاخره به مقصود خود رسید . به راستی که گویا اقناع گروهی انبوه از مجاب ساختن یك نفر آسان‌تر باشد ، چه آریستاگوراس که نتوانسته بود کلئومنس را قانع سازد برای متقاعدکردن

Marfat.com

سی‌هزار نفر در محظوری نیفتاد. همین‌که آتنی‌ها به قبول درخواست‌آریستاگوراس ترغیب شدند حکمی صادر شد که بیست جهاز به فرماندهی ملانی توس که برای احراز آن مقام صلاحیت تمام داشت به ایونیا روانه گردد . حرکت دادن این کشتی‌ها پیش درآمد گرفتاری نه‌تنها یونان‌شد بلکه سایر نواحی را نیز دچار مشکلات‌فراوان ساخت .

آریستاگوراس رهبری گروه آتنی را برعهده گرفت وهنگامی که آن عده به میلط وارد شدند راهی پیش گرفتندکه امکان نداشت به کامیابی ایونیها منجر شود. در واقع قصد او هم جز این نبود، وی‌فقط می‌خواست وسیلهٔ تصدیعی برای داریوش فراهم سازد. او قاصدی را به فریژیا فرستاد حامل پیامی به پایونیهای مقیم حوالی رودخانه استریمون (استروما) که مگابیز آنها را اسیر ساخته بود ودر دهکدهٔ جداگانه‌ای می‌زیستند. قاصدپیام‌را چنانکه بایدو شاید به‌شرح‌زیر ابلاغ‌کرد:

«ای‌پایونیها ، آریستاگوراس حکمران‌میلط به‌وسیلهٔ من برای شماپیشنهادی فرستاده که هرگاه برطبق آن اقدام کنید خودتان را نجات خواهید داد . همه ایونیها ضد پادشاه ایران برخاسته‌اند بدین منوال جای امیدواری است‌که شما به‌خانه‌های خویش بازگردید . باید تا کرانهٔ دریا خودتان وسایل نجات برانگیزید و از آن پس، پیشرفت کار شما برعهدهٔ ما خواهد بود. پایونیها از این بابت بسیار خشنود و با زنان و فرزندان خود مثل بندگان فراری رهسپار ساحل شدند . تمام آنها مگر کسانی که علیل بودند ویا به‌دلیل دیگر، ماندن در همانجا راترجیح می‌دادند به‌مقصد رسیده ازکرانه به‌جزیره خیوس رفتند. در آنجا دسته‌ای از سواره‌نظام ایران که به تعاقب ایشان رفته بودند به ساحل آمدند و چون به ایشان دست نیافتند پیامی درجزیره به آنها فرستاده آنان را به مراجعت ترغیب کردند . پایونیها امتناع‌ورزیده به همراهی سکنهٔ خیوس به‌مقصد جزیره لسبوس گریختند ، آن‌گاه پیاده راهی پایونیا شدند .

دستهٔ جهازات سهمی آتن شامل بیست کشتی به میلط وارد شد . پنج‌کشتی حصهٔ ارتیریا نیز از دنبال رسید . این دسته به خاطر آتنی‌ها در آن قشون‌کشی شرکت نکرده بودند بلکه به‌مناسبت امتنانی که از اهالی میلط داشتند و چندی پیش در کنار ایشان هنگام جدال با کالسدون که مورد حمایت سکنهٔ جزیرهٔ ساموس بود شرکت کردند . با ورود این دو دسته جهازات همین که بقیهٔ اعضای اتحادیه (یونانی) گرد آمدند همه با هم به مقصد ساردس تاختند . آریستاگوراس همراه مهاجمان

Marfat.com

نرفت، بلکه در میلط ماند و برادر خود، خاروپی‌نوس وشخص دیگر هرموفانتوس نام میلطی را به فرماندهی عدهٔ اعزامی گماشت .

کشتی‌ها، به‌مقصدافزوس حرکت‌کردند سپس‌نفرات جهازات رادرکورسوس واقع در افزوس گذاشته پیاده با تجهیزات‌کامل با راهنمایان افزی عازم مقصد شدند. ایشان ازکناررودخانهٔ‌کایستر[۳۸] وتمولوس[۳۹] عبورکرده به ساردس رسیدند وبدون مقاومتی آنجا را تصرف‌کردند مگر ارگ شهر (=دژ سنگی-آکروپلیس) که آرتافرن با پیادگان قوی، دفاع آنجا را بر عهده داشت. ایونیها پس‌از تصرف ساردس بدان جهت ازانهدام آنجا بازماندندکه بیشتر خانه‌ها با، نی ساخته شده بود فقط معدودی خانه‌های آجری در آنجا بود. یکی‌از سربازان در یکی‌از خانه‌ها آتش انداخت‌که زود به‌اطراف سرایت کرد و تمامی شهر طعمهٔ حریق شد وحومهٔ شهر کاملا سوخت . در نتیجه لیدیها و آن عده از پارسیان که در این حوالی بودند برای فرار از خطر به‌میدان شهر که در ساحل پاکتولس* واقع شده است ریختند وموضع دفاعی فراهم ساختند. ایونی‌هاکه متوجه شدند دسته‌ای از دشمن قصد مقابلهٔ با ایشان را دارد وگروهی نیز پیش‌می‌آمدند وضع را به‌مراتب خطرناك‌تر از آن مشاهده‌کردندکه می‌پنداشتند، پس به تمولوس عقب‌نشینی وپیش‌از غروب به جهازات خود مراجعت کردند. در آن گیرودار معبد سیبل‌که پرستشگاه سکنهٔ آن حدود بود خراب شد ، به‌همین دلیل‌ایرانیان متقابلاً معابد یونانیها رابه‌آتش کشیدند. همهٔ پارسیانی که‌در مغرب رودخانهٔ هالیس مستقر بودند از شنیدن آنچه واقع شده بود با تسامی‌وسائل وقدرت خود به قصد دفاع از لیدیها برخاسته روانهٔ ساردس شدند وچون یونانیها ازاین‌جاگریخته بودند به تعاقب ایشان پرداخته تا افزوس تاختند. دراین نقطه یونانیان درصدد مقابله با دشمن برآمدند امادر نبردی‌که واقع شد بکلی تارومار شدند. از جمله عناصر سرشناسی‌که در آن‌زدوخورد به‌قتل رسید اوالکیدوس فرمانده اریتریائی بودکه یك‌بار درمسابقات اولمپیك امتیاز گرفت وسیمونید[۴۱] شاعر لسبوسی درمدح اوشعری سروده است. کسانی‌که جان‌به‌سلامت‌برده بودندبه‌شهرهای مجاور پناهنده شدند.

پس‌از این پیکار آتنی‌ها دیگر در رفتار سرکشی ایونیها دخالتی نکردند وبا وجود چندین بار التماس آریستاگوراس ازکمترین یاری دراین‌باره خودداری کردند. اما ایونیها درزمینه تدارکات نظامی ضد داریوش باوجود امتناع آتنی‌ها ازهمراهی دراین‌کار، بازسعی می‌کردند.ایشان درجهازات‌تاهلسپون‌تاخته بربیزانتیوم

Marfat.com

وتمام بلاد نزدیك آن‌حدود دست انداختند ودر بازگشت به سواحل دریای اژه توانستند بیشتر سکنهٔ‌کاریا را هم باخود هم‌آهنگ سازند. حتی‌کانوس[۴۲]که سابقاً امتناع داشت پس‌از آتش‌سوزی ساردس از یاری به شورشیان فروگذاری نکرد وهمهٔ قبرسیها نیز داوطلب همکاری شدند چراکه اهالی قبرس از پیش هم باپارسیان خصومت می‌ورزیدند. علت نقار قبرسیها این بودکه شخصی به‌نام اونه‌زیلوس برادر جوانترگرگوس حاکم سالامیس همواره به‌گرگوس مراجعه وتأکید می‌کردکه حتی‌الامکان قید تابعیت دولت ایران رابراندازد. وقتی‌که خبر سرکشی ایونیها به‌او رسید درخواست خودراباسماجت تمام‌تکرارکرد اماتلاش اوبیهوده‌شدزیرا گرگوس به‌حرفهای‌او اعتنانداشت. ازاین‌رواونه‌زیلوس‌وطرفدارانش‌مترصد فرصت بودند تا روزی‌که وی از شهر بیرون آمده بود دروازه‌ها رابه‌روی اوبستند بدین‌ترتیب‌چون وی شهر و دیاری برای پناهگاه نداشت بار دیگر نسبت به دولت ایران اظهار بندگی کرد واونه‌زیلوس‌که زمامدار سالامیس شده بود در ترغیب قبرس برای پیوستن به شورشیان‌کوشید وتنها محلی راکه نتوانست تحریك به‌اقدام‌کند آماتوس بود زیرا که اهالی شهر به اظهاراتش اعتنا نکردند و او بی‌درنگ آنجا را در حصار گرفت.

در حینی‌که اونه زیلوس سرگرم محاصرهٔ آماتوس بود به‌داریوش شاه خبر رسیدکه ساردس به‌دست آتنیها وایونیها افتاد وسوخت وآریستاگوراس میلطی هم سردستهٔ شورشیان بود. روایت شده‌است وقتی داریوش از آن ماجرا آگاه شد به جسارت ایونیها اهمیتی نداد چه می‌دانست دیر یا زود آنها به‌سزای سرکشی خود خواهند رسید ودر عوض پرسیدکه آتنیها ازچه قماش هستند وهمین‌که شرح‌حال آنها را شنید فرمان داد تیروکمانش را بیاورند وتیری در زه نهاده به‌هوا رهاکرد وبا صدای رساگفت: «خدایا نصرتم‌بخش تاآتنیهارامتنبه‌سازم» ویکی‌از خوانسالاران رافرمود هروقت‌شهریاربرسفرهٔ طعام است این‌عبارت‌راسه‌بار تکرارکن: «خداوندگارا از یاد آتنیها غافل نباش.»

آن‌گاه دستور داد هستیائوس میلطی راکه ازچندی پیش در دربار زیر نظر داشت به‌حضور بیاورند وخطاب به‌او فرمود: «ای هستیائوس از قرار معلوم نایب‌تو که خودت او را به سرپرستی میلط برگماشته‌ای راه سرکشی در پیش گرفته است و مردم قارهٔ دیگر را برضد من شورانیده و ایونیها را ـ که به‌سزای کردار خویش خواهند رسید ـ برآن داشته است که با او همدستی کنند. او بر ساردس دست انداخته و آنجا را ازتصرف من بیرون برده است. بگو بدانم آیا این کاری

Marfat.com

درست و رواست؟ و آیا ممکن است بدون اطلاع و رهبری تو آن جریان پیش‌آمده باشد؟ روزی خواهد آمد که تو ازآن‌کار خود پشیمان شوی». هستیائوس پاسخ داد: «اعلیحضرتا چه‌گونه در حق چاکر چنین گمانی دارید؟ آیـا امکان دارد من اقدامی کنم که به‌جهتی ازجهات سبب صدمه و زیانی نسبت به شهریارم شود؟ من‌که همه‌چیز فراهم دارم پس چه موجبی ممکن است مرا به چنین خیانتی برانگیزد؟مگر خودتان نفرموده‌اید هرچه حضرت سلطان دارند به‌من نیز تعلق دارد؟ مگر چاکـر افتخار رایزنی پادشاه را نداشته‌ام؟ اگر نایب من در میلط واقعا دراین اقدام گناهکار باشد، شکی‌نیست‌که اوکاملا خودسرانه عمل‌کرده است. من‌باور نمی‌کنم اوومیلطیها خلاف مصالح شاهی قدمی بردارند، ولی اگر چنین کـرده باشند و مطلب درست به‌عرض رسیده باشد در این صورت شهریارا ملاحظه می‌کنید چه‌قدر ناروا بوده که‌مرا ازحدود ساحلی دور ساخته‌اید زیرا به‌نظر می‌رسد ایونیها منتظر فرصت بودند که سرم را از آنجا دور دیده قصد باطنی خود را در غیاب من صورت عمل دهند. اگر من در آنجا بودم حتی یك‌شهر امکان تحریکات و تمرد نمی‌داشت. از این‌رو اجازه دهید بدون تأخیر به ایونیا بروم وکارها را طبق منویات همایونی سرو صورت دهم و آن نایب‌میلطی خود را که این همه مایهٔ دردسر شده است به پیشگاه بیاورم. وانگهی نه‌فقط این‌کارها را مطابق دلخواه سرورم انجام خواهم داد بلکه پس‌ازورود به ایونیا آنی نخواهم آسود تا ساردنی بزرگترین جزیرهٔ جهان راوارد قلمرو شاهی سازم». غرض او از این اظهارات اغفال داریوش شاه بود و موفق هم شد زیراپادشاه رأی هستیائوس را پذیرفته به‌او اجازهٔ رفتن داد و تأکید کرد که بعد از انجام امور باز در شوش به‌حضور آید.

در همان حین‌که گزارش وقایع ساردنی برای اطلاع شاه از راه می‌رسید د داریوش با هستیائوس در گفت‌وگو بود و هستیائوس به‌امر پادشاه عازم نقاط ساحلی شد وقایع زیر اتفاق افتاد. ضمن محاصرهٔ آماترس، به اونه‌زیلوس فرماندار سالامیس خبر رسیدکه یك‌نفر پارسی به‌نام ارتی بیوس بالشکری نیرومند و مجهز عازم قبرس است. پس، اونه زیلوس پیامی به‌نقاط مختلف ایونیا فرستاد و از آنهـا استمدادکرد. ایونیها تندوتیز باافرادی جنگاور به‌سوی آن‌جزیره شتافتند . هنگامی که این‌عده وارد شدند پارسیان هم ازکلیکیا به پیشروی ادامه داده و پیاده‌نظام آنها به سالامیس حمله کرد. ازطرف دیگر فنیقی‌ها با کشتی حوالی جزیره راتادماغهٔ «کلیدقبرس» محاصره کردند . بنابراین سرکردگان تابع حکومت قبرس بافرماندهان

Marfat.com

ایونیا جلسه‌ای تشکیل داده خطاب به ایشان اظهار داشتند : «ما مردم قبرس ، شما ایونیها را مختار می‌سازیم که یا به پارسیان بتازید یا فنیقی‌ها را مورد هجوم قرار دهید . اگر بخواهید با پارسیان پیاده نبردکنید اکنون وقت‌آنست‌که از کشتی فرود آمده آمادهٔ زدوخورد شوید و ما به‌جای شما سوارکشتی شده با فنیقیها در دریا جنگ خواهیم کرد. اما اگر برعکس ترجیح می‌دهید خودتان با فنیقیها نبرد کنید تقاضای ما اینست که زود دست به‌کار شوید وهریك از دوشق انتخاب شود انتظار داریم دلیرانه جنگ‌کنید تامبادا دراین مبارزه به‌واسطهٔ خطا وقصورشما ایونیاوقبرس سرکوب شوند .

هیستیائوس و داریوش

ایونیها جواب دادند اتحادیه ایونیا ما را به‌اینجا فرستاد که از دریا حفاظت کنیم نه اینکه جهازات خود را دراختیار شما بگذاریم وخود با پارسیان در خشکی روبرو شویم ازاین‌رو ما به‌تکلیف خود رفتار ویورش را آغاز خواهیم کرد و سعی خواهد شد مأموریت خود را به‌نحو مطلوب انجام دهیم و راجع به خودتان هم خاطرنشان می‌کنیم فراموش نکنید چه صدمات بزرگ از دست پارسیان دیده‌اید ، پس باید رفتارتان سخت دلیرانه باشد .

اسب آرته‌بیوس[۴۳]

سپاه ایران تااراضی هموار حدود سالامیس زودپیشروی کردند وسرکرده‌های قبرسی نیز برای مقابله با آنها جبهه بیاراستند . ایشان سربازان زبدهٔ خود را از سالامیس و سولی به‌قصد نبرد با ایرانیان فراهم آورده بودند و افرادی را هم‌که ازشهرهای مختلف جمع‌آوری شده‌بود به‌مقابله باگروهان ضعیف‌تر دشمن گماشتند. او نه‌زیلوس بی‌درنگ باآرته‌بیوس فرمانده پارسیان درافتاد. ارته‌بیوس اسبی داشت که چنان تربیت شده بود که درصورت حمله یکنفر پیاده ، با سمهای جلو ضرباتی شدید برمهاجم وارد می‌کرد. اونه‌زیلوس این‌نکته را می‌دانست و باگماشتهٔ زره‌پوش خود که سربازی ممتاز و دلیر بود راجع به‌این موضوع صحبت کرده گفت شنیده‌ام اسب ارته‌بیوس به هرکسی که نزدیك او شود با سم ودندان دیوانه‌وار حمله می‌برد. تو خوب بیندیش و آگاهم ساز که ضربت کاری را به اسب وارد خواهی کرد یا به سوار؟

Marfat.com

گماشته پاسخ داد ، سرور من ، چاکر از عهدهٔ ضربت هردو یا یکی کاملاً برخواهم آمد ودرواقع آنچه دستور باشد همان خواهم کرد ولی ضمناً عرض می‌کنم چه شقی سرور ما را بیشتر رواست . منظورم اینست که هرشاهزاده و یا سرداری باید با همشأن خود دربیفتد، اگـر شما سرداری را بکشید کار بـرجسته‌ای کرده‌اید یا اگر زبانم‌لال ـ او شما را به‌قتل برساند ـ مرگ ازدست مرد برازنده‌ای‌ننگ نیست ازاین‌رو شما باید تنها با ارته‌بیوس مصاف دهید وما زیردستان از عهدهٔ همردیفهای خود یا اسب برخواهیم آمد و از حیله‌گری اسب هم نترسید، من قول می‌دهم قادر نباشد دیگر برضد احدی سم بلند کند .

سپس طولی نکشید که در خشکی ودریا جنگ آغاز شد . در دریا یونانیها بخصوص افرادی‌که ازجزیرهٔ ساموس برای یاری‌آمده‌بودند ووضع درخشانی‌داشتند درنبرد خود را از فنیقیها نیز قوی‌تر نشان دادند . در خشکی آرته‌بیوس سوار اسب خود جلو آمد و اونه زیلوس طبق قراری که با گماشتهٔ خود گذاشته بود سوارکار را هدف ساخت . به‌مجرد اینکه اونه زیلوس حمله را آغاز کرد اسب بر سمهای خود بلند شده هردو دست را برسراو کوبید ودرهمان حین گماشته خنجری سرکج پرتاب وساقهای حیوان را از بیخ‌وبن قطع کرد . اسب درغلطید وسوارش سرنگون شد . در جبههٔ دیگر رزمگاه «ستس‌نور»[۴۴] حکمران کوریوم[۴۵] با عدهٔ فراوانی که زیرفرمان داشت راه خیانت پیمود . ارابه‌های جنگی که از ساموس آمده بودنـد زود از او پیروی کردند و همین نافرمانی وفرار راه پیروزی پارسیان را هموار ساخت وموجب تارومار شدن لشکر قبرسی ومایهٔ تلفات سنگینی شد ، از جمله اونه زیلوس که عامل سرکشی قبرسیها بود و اریستوکوپیروس[۴۶] کشته شدند . سولون آتنی در مسافرت خود به‌قبرس این امیر را بیش ازهرکس دیگر در اشعار خود ستوده است.

سکنهٔ اماتوس چون اونه زیلوس شهر ایشان را محاصره کرده بود به‌قصد انتقامجویی سرش را از تن جدا و دربالای شهر خود آویزان کردند . این سر بعداز چندی میان خالی و لانهٔ زنبوران شد. به‌علت این خیانت و فرار سکنهٔ شهـر برای استصواب به هاتف معبد دلفی مراجعه کردند . جواب آمد : سر را به‌خاك بسپارند و اگر بخواهند که روزگار خوشایندی داشته باشند اونه زیلوس را به‌رسم نیم‌خدا پرستش کرده، حامی سرزمین خود محسوب دارند و هر ساله به یاد او قربانی کنند. این‌کار شد وآن رسم تا زمان من معمول وجاری است. ایونیها کـه در رزم دریایی غالب شده بودند در برخورد با اونه زیلوس شکست خوردند. ازمیان شهرهای

Marfat.com

قبرس، آن‌که بیش ازهمه مقاومت کرد سولی[۴۷] بودکه ایرانیان سرانجام پس ازچهارماه تلاش با خراب کردن حصارها آنجا را تصرف کردند .

بدین‌منوال بعد از سالها آزادی و استقلال قبرس هم درقید بندگی افتاد . در آن میانه دوریس[۴۸] داماد داریوش و دوفرماندهٔ دیگر ایرانی هیمه[۴۹] و اتانس که آنها نیز با دختران داریوش پیوند زناشویی داشتند به‌تعاقب لشکریانی که ساردس‌را مورد تاخت‌وتاز قرار داده بودند پرداخته آنها را تارومار کردند وبازماندگان را نیز به‌طرف کشتیها فرار دادند . آن‌گاه این سه‌سردار توجه خود را به‌شهرهای مختلف معطوف ساخته آن بلاد را یکی پس‌از دیگری به‌تصرف درآوردند. دورئس به عزم مستعمرات ایونی درناحیهٔ هلسپون حرکت و درظرف چند روز شهرهای دار دانوس و آبیدوس و پرکت ولامپساکوس را تسخیرکرد و سر راه خود به‌پریوم[۵۰] چون شنید مردم کاریا با ایونیها همدست شده پارسیان را بیرون کرده‌اند بازگشت وضد کاریها لشکر کشید ولی این طایفه زود به‌قصدش پی برده پیش از ورود او در محلی به‌نام «ستونهای سفید» (درمغرب اناطولی) درساحل مارسیاس[۵۱] شعبهٔ رودخانهٔ میاندر تمرکز یافتند . درحینی‌که کاریها سرگرم مذاکره بودند که چگونه در قبال خطری که‌پیش آمده‌بودمبارزه‌کنند پیشنهادی‌ازجانب پیکسودا‌روس‌پسر موسولوس که‌دختر سینه‌زیس[۵۲] پادشاه کلیکیا را به زنی گرفته بود، شد وآن پیشنهاد این‌بودکه‌لشکریان از میاندر عبور و درموضعی‌که رودخانهٔ مزبور پشت سر ایشان واقع شده نبرد کنند تا بدین وسیله از فرار نفرات جلوگیری شده باشد وهرسرباز خواه ناخواه تاآخرین نفس درسنگر خود مبارزه وبنابراین بیش‌از حد معمول ابراز شهامت کند . اما این تدبیر صواب‌را به‌کار نبستند وتصمیم‌آن‌شدکه به‌جای کاریها پارسیان پشت به‌رودخانه میاندر نبرد کنند زیرا اگر ایرانیان شکست یافته فرار می‌کردند لابد درررودخانه‌غرق می‌شدند. طولی نکشید که ایرانیان جلو آمده از رودخانه گذشته ناچار در ساحل مارسیاس[۵۳] با کاریها مصاف دادند .

شکست کاریها

کار مبارزه طولانی و بسیار وخیم شد. ایرانیان دراثرکثرت نفرات باز پیروز شده دوهزار تن از ایشان و ده‌هزار سرباز ازصف کاریها به‌قتل رسیدند و ازکاریان آنها که زنده مانده بودند به «نخلستان مقدس» زئوس ـ استراتیوس* پناه بردند . در این‌جا آنها به تبادل‌نظر پرداخته متحیر بودند که‌آیا به‌دولت ایران تسلیم شوند

Marfat.com

یا به‌کلی آسیا را ترك گویند . در خلال آن احوال گروهی از میلطیها و همدستان ایشان جلو آمده پیشنهاد یاری کردند . از این‌رو کاریهـا تغییررأی داده تصمیم به مبارزه‌ای تازه گرفتند. یورش ایرانیان آغاز و زدو خورد تجدید و نتیجهٔ آن‌وخیم‌تر ازسابق شد . در حینی‌که کاریها وتمامی همدستان آنها تلفات سنگینی داده بودنـد میلطی‌ها نیز به‌کلی تارومار شدند . اما کاریها با تجدید قوا باردیگر به‌میدان جنگ درآمدند وچون اطلاع یافته بودند ایرانیان نقشهٔ هجوم به شهرهای ایشان را دارند درجادهٔ بداسوس کمین‌کرده شبانگاه پارسیان را به دام انداخته نابود کردند وسه‌تن از فرماندهان آنها دائوریس و هومرغه و سیس‌ماکس[۵۴] و همچنین میرسوس فرزند ژیگس[۵۵] را به‌قتل رساندنـد . سردستهٔ کاریها که این عده را به‌دام انداخته بودنـد هراکلید میلاسا[۵۶] فرزند ایبانولیس[۵۷] بود.

ضمناً، هوما فرماندهٔ دیگر پارسی که بعد از حملهٔ ایونیها به‌ساردس ایشان‌را تعاقب کرده بود به‌سواحل دریای مرمره تاخت وکیوس[۵۸] واقـع در میسیا را مسخر ساخت. بعد ازاین پیروزی چون‌شنید دورئس هلسپون راترك وبه‌طرف کاریا حرکت کرده، او نیز عازم هلسپون شد و با نفرات تابع خود همهٔ ایونیها را کـه در ناحیهٔ ترویا بودند سرکوب کرد، ولی درحین زد وخورد بیمار شد و درهمانجا درگذشت. بعد از وفاتش ارتافرن شهربان ساردس و اتانس فرماندهٔ دیگر که مأمور شده بودند ایونیا و قسمتی از ائولی همسایهٔ آن ناحیه را تسخیر سازند، کلازومنه[۵۹] وکومه[۶۰] از بلاد ائولی را تصرف کردند.

مرگ آریستاگوراس

باوجود این‌جریانات کاملاً آشکار است‌که آریستاگوراس میلطی رویهمرفته آدم‌سبك مغزی‌بیش‌نبوده است.اوکه ایونیهارا برانگیخته‌و سبب‌آن‌همه‌فتنه‌شده‌بود، وقتی‌دید شهرهای آن‌حوالی یك‌یك مغلوب شدند وبه‌هیچ‌وجه امکان مقابله بانیروی داریوش را ندارند درصدد افتاد جان خود را نجات دهد. لذا با طرفداران خویش جلسه‌ای تشکیل داده به‌آنها اظهار داشت که دوصورت ضرورت رها کردن میلط‌باید پناهگاهی برای خودشان درنظربگیرند وخود او دوجا، یکی‌جزیرهٔ ساردنی ودیگری میرکنوس (میرسی‌نوس) را پیشنهاد کرد . محل ثانوی همانجاست که داریوش شاه به‌پاداش نیکوکاری‌اش آنجارا به‌او تفویض‌کرده بودو اوبه تقویت آن‌محل‌پرداخت. هکاتیوس[۶۱] مورخ، فرزند هکساندر با هردو پیشنهاد مخالفت کرد و متقابلا گفت

Marfat.com

بهتر این‌است که آریستاگوراس در جزیرهٔ له‌رؤس[۶۲] قلعه‌ای بسازد وهمانجا بماند زیراکه درصورت لزوم تخلیهٔ میلط آنجا درآینده پناهگاه مستحکمی برای یورش و بازگشت ایشان خواهد شد .

اما آریستاگوراس این نظریه را نپذیرفت و می‌پنداشت بهترین کار رفتن آنها به میرکنوس خواهد بود . ازاین‌رو کارهای میلط را به‌دست پیتاگوراس که مردی لایق و باتجربه بود سپرد وخود به‌اتفاق داوطلبان راه تراکیا را درپیش گرفت. درآنجا او اختیار امور نواحی مورد نظرش را به‌چنگ آورد ولی سرانجام هنگامی که یکی‌از نقاط آن‌حدود را درمحاصره داشت خودش وتمام افرادی که گویا به‌قصد تسلیم ازآنجا بیرون آمده بودند کشته شدند .

پایان کتاب پنجم

Marfat.com

حاشیه‌های کتاب پنجم

۱ - Thrace (تراکیا - ناحیه غربی بوسفور وبلغارستان کنونی . م) .
۲ - اهالی Printhus (هراکلیا) .
۳ - Paeonians
٤ - Getae
٥ - Trausi
٦ - Creston
۷ - Ares (خدای جنگ) .
۸ Hermes (خدای فصاحت) .
۹ - سیگونه Sigynnae .
۱۰ - Eneti

* گویا هرودوت متوجه این نکته نشده بودکه مردم ساکن مغرب استپها اکثراً ازنژاد ایرانی بودند . سرماتیان که جنوب روسیهٔ حالیه را درتصرف داشتند بدون تردید به زبان پارسی حرف می‌زده‌اند. به همین‌منوال سکائیان پیش از اینان ، اگرچه این امر دلیل نمی‌شودکه آنها را از اصل‌وتبار پارسی محسوب داشت . برعکس قبل ازآنکه مادیها وپارسیان به فلات ایران بروند با سکاها تفاوت کلی داشتند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤۳۲) .

** وجود قناتهای فراوان ووفور پشّه درومانی وبه علاوه این واقعیت که ازبنادر بحراسود مادهٔ مومی صادر می‌شده است گویا سرچشمهٔ این افسانه باشد (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤۳۳) .

۱۱ - هیستیائوس Histiaeus .
۱۲ - مورکیموس Myrcimus .
۱۳ - Edoni
۱٤ - Pangaeum
۱٥ - Orbelus
۱٦ - Amyntas
۱۷ - Prasias
۱۸ - Dysorum

* جد اسکندر مقدونی .

* کنتوس کورتیوس می‌نویسد : درسراسر ایران اشراف مجالس بزم افراطی دارند اما هیچ‌گاه زنان دراین قبیل مجالس شرکت نمی‌کنند. شرح پلوتارك حاکی‌است که پارسیان بسیار مقیّد هستندکه با زن شوهردار میگساری یا پایکوبی نکنند. این کارها را فقط با صیغه‌ها ومعشوقه‌ها مجاز می‌شمارند. ژوستن می‌نویسد زنان پارسی برسفرهٔ طعام نیز حاضر نمی‌شدند. آمیانوس نوشته است که مهمانها برسرسفره رفتار حریصانه نداشتند . (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤۳۷) .

* رویهم رفته روایت هرودوت درتأیید رفتار الکساندر است . شاید مورخ این داستان را ازمنبع

Marfat.com

موثقی شنیده باشد چون می‌گویند وی مدتی هم دردربار مقدونیه می‌زیسته ولی جالب توجه این است که حکایات مشابهی نیز دربارهٔ موکنیها (ساکن شرق پلوپونس) واسپارتها نقل شده است . (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤۳۷) .

۱۹ - Perdiccas (جد پردیکاس ازسرداران اسکندر مقدونی . م) .

۲۰ - Sisamnes

۲۱ - Antanderus

۲۲ - Plasgians (سکنهٔ بومی یونان) .

۲۳ - Lycartus (لوکارتوس) .

۲٤ - Naxos

۲۵ - Paros

* بیزانس (روم شرقی) وکالسدون یا خالکدون (قاضی‌کوی) وترود پیش‌ازلشکرکشی داریوش به سکائیه تسخیرشده بود ، ازقرارمعلوم این نقاط درحین قشون‌کشی مزبورشورش وازپرداخت باج امتناع کرده بودند. کتسیاس می‌نویسد: خالکدون را خود داریوش‌فتح کرده‌بود. وقتی‌داریوش درباز گشت به‌آسیا ازپل گذشت خانه‌ها ومعـابد خالکدونی‌ها را به‌آتش‌کشید زیرا ایشان سعی‌کرده بودند پل بسفور را خراب‌کنند . آنها قربانگاهی راکه داریوش هنگام عزیمت به اروپا نذر زئوس درمقابل پل ساخته بود ویران‌کرده بودند. (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ٤٤۰) .

۲٦ - Aristagoras

۲۷ - Cyclades (دردریای اژه بین یونان وترکیه ومی‌گویندکه بیش ازدویست جزیره درآن منطقه هست . م) .

۲۸ - Eubea (درمشرق آتن) .

۲۹ - Pausanias

۳۰ - Cavcasa

۳۱ - Hecatieus (هکاته) مورخ یونانی ، وی‌کار تاریخ‌نگاری را درقرن ششم ق. م. پیش از هرودوت شروع کرده بود .

۳۲ - Cyme

۳۳ - Cleomenes

۳٤ - Eurysthenes

۳۵ - Dorieus

* جادهٔ شاهی ازشوش شروع می‌شد ، ازدجله درپایین آربل عبور می‌کرد وازحـّران می‌گذشت ودر ساردس ختم می‌گشت وتا افز (کنار دریا) امتداد می‌یافت وجمعاً ۲٦۸۳ کیلومتر (۱٦۷۷ میل) طول داشت . شامل ۱۱۱ ایستگاه یا منزل بود وهرایستگاه با اسبهای تازه‌نفس برای بردن پیك شاهی مجهزبود وبه قول مورخان قدیم ۹۰ روز به طول می‌انجامید تاکاروانها این‌جاده را ازابتدا تا انتها طی‌کنند درصورتی‌که پیکهای شاهی همان راه را دریك هفته می‌پیمودند. (کتاب ایران تألیف‌گیرشمن ترجمه دکترمعین صفحه ۱۵۸)

ایستگاههای جاده شاهی‌که هرودوت ذکرکرده چاپارخانه‌هائیست با فاصله‌ای معادل پیمودن راه روزانهٔ (منزل) که طبق معمول وبه طور متوسط چهار تا پنج فرسنگ می‌باشد . راجع به وضع چاپارخانه‌های ایرانی درقدیم برای مسافران معمولی اطلاعی دردست نیست . شایدکمابیش همان وَضعی را داشته‌اندکه دردورهٔ خوانین اخیرآن حدود داراست ، شامل یك محوطهٔ چهارگوش درطبقهٔ اول وهمکف واطاقهای ردیف‌کوچك هرکدام با در ورودی جداگانه واطاقها معمولاً درحدود ده پا مساحت داشته ودارای دوطبقه پائین وبالاخانه بوده است. (کتاب لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤٤۹) .

** پرسنگ (فرسنگ) مسافتی بوده است‌که اسب درحالت قدم دریك ساعت می‌پیموده است ترکیب

Marfat.com

قدیمی این‌کلمه روشن نیست دردوره‌های اخیرفرسنگ به فرسخ تغییریافته فَر به معنی فرا یعنی جلو وسنگ علامت توزین وسختن به معنی سنجیدن واندازه‌گیری است . این نظریهٔ دکتر بیلی است . (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤٥٠) .

* راههای متعدد شاهی را پارسیان خود نساخته‌اند بلکه جاده‌های موجود راکه با احتیاجات ایشان تطبیق می‌کرده وبه پایتخت‌های شاهی اتصال می‌یافته انتخاب‌کرده‌اند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤٥٠) .

** برطبق افسانه‌های یونانی ممنن Memenon امپراتور اتیوپی بدان جهت‌کشته شدکه به تروپا مدد رسانیده بود . معروف است‌که این پادشاه تا بسفور راهی ساخت . نام اتیوپیهای مذکور در داستانهای هومری ازمدتها پیش درشوش جاری وآشنا بوده ومی‌گویندکاخ آنجا را پدر ممنن ساخته بود . گاهی نیز آنرا قصر مونیون می‌نامیده‌اند. عیلامیها آنرا علیمولو = علیمائید می‌خوانده‌اند. (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤٥١) .

*** هرودوت نوشته است ۱۵۰ فورلنگ (= ۱۹ میل) حدمتوسط پیمودن روزانهٔ این راه بود . معلوم نیست او راه‌پیمائی نظامی را درنظرداشته یا کاروانی را . درمسافتهای‌کوتاه مسافر می‌تواند روزانه ۲۰۰ فورلنگ نیز طی‌کند. شاید فورلنگ هرودوتی به‌جای استادیا (۱۷۷ متر) معمولی استادیا کوتاه ۱۵۷ متری بوده است . به روایت دیگر استادیای یونانی ۱۸۵ متر وهر ۳۳ استادیا یك فرسخ بوده است . (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ٤٢٥) .

۳٦ - Sardesساتراپ‌نشین عمده یا درواقع پایتخت امپراتوری هخامنشی درغرب‌بوده‌است . ازبیست سال پیش با سرپرستی دانشگاه هاروارد یك هیأت باستانشناسی امریکائی درآنجا مشغول اکتشافات شده‌اند. م.

* جنگهای ایران ویونان دولت آتن راکه پیشرو دولتهای شهری یونان شده بود به راه شهرت وتعالی انداخت ورفته رفته موجب برتری امپراتوری آتن برسایر دولتهای محلی آن سرزمین شد. (کتاب سرگذشت یونان تألیف پیربرله وك فرانسوی ، ازترجمه انگلیسی این‌کتاب چاپ لندن سال ۱۹٦۸ صفحهٔ ۱۲۹) .

۳۷ - Hippias فرزند پیزیستراتوس حکمران مستبد آتن چندی با برادر خود هیپیارك مشترکاً حکومت‌کردند وبسیار خوش‌نام بودند لیکن بالاخره درنتیجه فشار وتهدید اشراف آتنی وی ازشهرودیار خود گریخت وبه دربار داریوش شاه پناهنده شد ودرلشکرکشی این‌پادشاه به یونان (جنگ ماراتن درسال ٤۹۰ ق. م) همراه شاه شرکت داشت . م .

* Pactolous (این رودخانه ازوسط شهر ساردس عبور می‌کند وابتدا به هرموس ملحق وسپس وارد دریای اژه می‌شود . م) .

۳۸ - Cayster

۳۹ - Tmolous

٤۰ - Cybebe یا Cybel را ایونیها با آرتمیس وپارسیان‌گویا با آناهیتا ربةالنوع خود تطبیق می‌کنند (ح . ه) .

درتیرماه ۱۳۵۵ روزی درساردس مهمان پروفسور هانفمن رئیس هیأت باستان‌شناسی اعزامی دانشگاه هاروارد بودم ، آن دانشمند سالخورده راجع به‌سابقهٔ معبد آرتمیس ساردس شرح مبسوطی بیان‌کرد . آنجا همان پرستشگاهی بوده‌که بنابرنوشتهٔ کسنفون (درکتاب لشکرکشی‌کوروش‌کوچك) کوروش یکی ازسرکرده‌های پارسی به نام آرونتاس (ارنته) راکه نسبت به شاهزاده خیانت ورزیده بود سوگند وفاداری داد . مترجم .

٤۱ - Simonides

٤۲ - Caunus

٤۳ - Artibius

٤٤ - Setesnor

٤۵ - Curium

٤٦ - Aristocyprus

Marfat.com

۴۷ - Soli

۴۸ - Daurises

۴۹ - Hymaes

۵۰ - Prium

۵۱ - Marsyas

۵۲ - Syennesis

۵۳ - مارسواس Marsyas

۵۴ - Sisimaces

۵۵ - Gyges

۵۶ - Mylasa مولاسا .

۵۷ - Ibanoyyis

۵۸ - Cius

* Zeus strattus (کایها تنها قومی هستندکه به درگاه این‌خدا قربانی می‌کنند ح. ه)

۵۹ - شهر ساحلی ازه Clasomenae

۶۰ - Cyme

۶۱ - Hecatieus

۶۲ - Leros

Marfat.com

کتاب ششم – اراتو

پس از درگذشت آریستاگوراس، هیستیه (هستیائوس) جبّار میلط و عامل اصلی شورش ایونیا که ازداریوش اجازه یافته بود شوش‌را ترك‌کند، به‌ساردس‌آمد. دربدوورودش‌به‌آنجا آرتافرن‌شهربان‌ازاو پرسیدچراایونیها سربه‌شورش‌برداشته‌اند. هیستیه درپاسخ به‌کلی‌ازآن‌بابت اظهار بی‌اطلاعی ووانمودکردکه ازآن‌جهت بسیارهم متحیر است. اما آرتافرن که‌می‌دانست او قصد نیرنگ دارد و در واقع از علت اصلی آشوب آگاه است با حاضر جوابی گفت: «هیستیه، اکنون به تو می‌گویم آن فتنه زیر سرکی بوده است، کفش را تو دوخته بودی وآریستاگوراس آن‌را به‌پا کرد». این کنایه که نشان می‌داد آرتافرن به‌کنه کارها وارد است چنانکه باید وشاید برای هیستیه علامت خطر به‌شمار آمد، پس شبانه به‌حدود ساحلی گریخت و بدین منوال قول او به‌داریوش که‌ساردنی بزرگترین جزیرهٔ دنیا را جزو قلمرو شاهی سازد، نقش برآب شد. درواقع منظور او ایجاد فتنه‌ای برضد داریوش بود و بس.

پس از ورود هیستیه درجزیرهٔ خیوس اهالی آنجا به‌گمان آنکه او به نفع پارسیان و برضد ایشان خیالاتی دارد اورا به زندان انداختند. ولی وقتی‌قضیه‌روشن شد آزادش ساخته تردیدی نکردند که او با پارسیان خصومت می‌ورزد. بنابراین از او پرسیدند چرا آریستاگوراس را به سرکشی تحریك‌کرده بودی که درنتیجهٔ آن ایونیا دچار صدمات بسیار شود. هیستیه که باز خیال داشت علت اصلی را مکتوم دارد جواب دادکه، اطلاع یافته بود داریوش می‌خواهد سکنهٔ فنیقیه را به ایونیا و ایونیها را به فنیقیه کوچ دهد. این حرفی کاملاً ساختگی بود، اما برای پریشانی

Marfat.com

فکر ایونیها تأثیر بسیار داشت

گروهی از پارسیان کـه زمـانی با هیستیه در کار شورش تبانی داشتند وی به‌وسیلهٔ هرمینوس نام اهل آتارتوس به این افراد نامه فرستاد. اما مأمور به جای آنکه مکتوب را به مقصد برساند تحویل آرتافرن دادکه چون بدین منوال ازکارهایی‌که احتمال وقوع‌داشت آگاه‌شد به حامل دستورداد نامه‌هارا به‌صاحبانش برسان و پاسخهایش را نیز به من نشان‌بده. بدین ترتیب راز خیانتکاران فاش‌شد و چندنفر اعدام شدند و موج بیم و وحشت ساردس‌را فراگرفت.

پس از این شکست و حرمان، اهالی جزیرهٔ خیوس برطبق درخواست‌هیستیه حاضر شدند درباز گرداندن وی به میلط همراهی‌کنند اماسکنهٔ میلط‌که‌به تازگی‌مزهٔ آزادی را چشیده و از تصدیعات دورهٔ آریستاگوراس آسوده شده بودند اصلامیل نداشتند بار دیگر گرفتار حاکمی جبارمانند اوشوند. ایشان مخالفت خود راآشکارا به‌هیستیه ابراز داشتند، زیرا وقتی‌که او درتاریکی شب‌کوشید به‌زور وارد شهر شود یکی از میلطیان اورا از ناحیهٔ ران زخمی ساخت و چون از بازگشت به شهر خود محروم شده بود خواست به جزیرهٔ خیوس مراجعت‌کند ولی نتوانست سکنهٔ آنجارا ترغیب‌کندکه به‌او جهازاتی بدهند و ناچار به می‌تی‌لن‌کرسی جزیرهٔ لسبوس رفت و درآنجا مراد خودرا حاصل‌کرد و سکنهٔ جزیرهٔ هشت کشتی به‌او دادند وبدان وسیله عازم بیزنتیوم شده‌آنجا راپایگاه اصلی برای دست‌اندازی به‌جهازاتی‌قرارداد که از بحر اسود می‌آمده‌اند، مگر کشتی‌هایی که ملوانانش تسلیم می‌شدند.

هیستیه را به میلط راه ندادند

درحین و حالی‌که ایشان به شرحی‌که مذکور افتاد جنب‌وجوش می‌کردند میلط نگران هجوم مهیبی از راه خشکی و دریا بود. سرکرده‌های ایرانی تمام نیروی خودرا متمرکز وقوای جنگی واحدی فراهم ساخته به‌قصد جنگ آماده شده بودند بدون آنکه اهمیتی به‌سایر نقاط بدهند. از ملوانها فقط فنیقیها به‌جان ودل خدمت می‌کردند، اگرچه‌دسته‌های دیگری ازقبرس‌که‌تازه تسخیرشده‌بود وهمچنین‌از کیلکیا ومصر، درآن لشکرکشی شرکت داشتند. ضمناً چون ایونیها از نقشهٔ هجوم پارسیان به‌میلط و ایونیا آگاه شدند نمایندگانی به‌پانی‌نیوم (معبد همهٔ یونانیان) فرستادند تا راجع به اقداماتی‌که باید در قبال آن‌خطر به‌عمل آید تبادل‌نظر کنند و تصمیم این شدکه برای‌مقابله بالشکر ایران‌به‌تهیهٔ نیروی زمینی متوسل نشوندو دفاع‌ازمیلط هم

Marfat.com

به عهدهٔ سکنهٔ آنجا محول شود وخود ایشان بدون اتلاف وقت وحتی‌الامکان هرچه بیشتر جهازات دریایی فراهم و درکنار جزیرهٔ کوچك لادا(س) که درست مقابل میلط واقع بوده است در نبرد دریائی برای دفاع ازشهر همکاری کنند.

جهازات ایونی به زودی رفته رفته وارد شدند وکشتی‌ها به‌ترتیب زیر،صف آراستند : درانتهای جبههٔ شرقی ۸۰کشتی ازمیلط ، بعدازآنها ۱۲ کشتی از پری‌ین ، ۳۰کشتی ازنیوس، سپس ۱۷ جهاز از تئوس و ۱۰۰ کشتی از خیوس. ناوهای حصهٔ اریتریا (در جزیرهٔ اوبه) و فوکه شامل ۸کشتی از محل اولی و ۳ کشتی فوکه‌ای از دنبال رسیدند . آنگاه جهازات لسبی‌ها مشتمل بر ۷۰ کشتی مجهز وارد شدند. در جناح غربی ٦۰ کشتی از ساموس رسید و رویهم رفته تعداد چشمگیر ۳۵۳ جهازدر مقابل ٦۰۰ کشتی که ایرانیان در اختیار داشتند، فراهم شد.

با وجود ورود تمامی نیروی ایرانیان شامل جهازات دریائی و پیادگان فرماندهان آنها، از تدارکات مفصل نظامی رقیب، سخت به‌حیرت افتادند و نگران شدند، زیرا ایونیها بیشتر از آنچه ایشان انتظار داشتند آمادهٔ مقابله ومجهز شده بودند و نگران بودندکه مبادا ازعهدهٔ سرکوبی دشمن برنیایند، زیرا اگر شکست می‌خوردند و میلط به‌تصرف درنمی‌آمد از خشم داریوش شاه اندیشناك بودند. باید در خاطر داشت‌که حکام خود سر شهرهای ایونیا که به‌دست آریستاگوراس برکنار شده بودند همگی به‌پارسیان پناه برده بودندو درقشون مهاجم که‌ضد میلط‌به‌حرکت درآمده بود شرکت داشتند وفرماندهان ایرانی هنگام برخورد به مشکلات به آنها مراجعه و مشورت می‌کردند. این سرکاران در جلسهٔ مشاوره دعوت و به شرح زیر مورد خطاب واقع شدند: «ای حضرات ایونی، اکنون موقع آن فرا رسیده است‌که وفاداری خود را نسبت به داریوش شاه نشان دهید و هریك از شما باید آنچه در قوه دارد سعی کند تا همشهری‌های خود را از اتحادیه یونانی دور سازد و در این‌باره هرپیشنهادی که دارید به آنها بدهید و آنان را مطمئن سازید که اگر از همدستی اتحادیه منصرف‌شوند ازجانب‌ما مورد بازخواست واقع نخواهندشد و به‌معابد و خانه‌های ایشان آسیبی نخواهد رسید و در رفتار ما نسبت به ایشان با آنچه قبل‌از این جریانات وجود داشته تفاوتی حاصل نخواهد شد.اما اگر ازچنین اقدام ورفتاری خودداری و در ادامهٔ مبارزهٔ با ما پافشاری کنند باید به‌آنها اخطار شود و از پیش اعلام دارید که دراین صورت چه برسر ایشان خواهد آمد وآنها را بنده‌وار خواهیم فروخت وزمین‌های ایشان مصادره خواهد شد.»

Marfat.com

دیونیسوس وجهازات ایرانی

جباران تبعیدی با این پیشنهاد پارسیان موافقت کردند و هـرکدام شبانه به همشهریان خویش پیامی فرستادند . اما آن تدبیر تأثیـری نکرد زیرا هرکدام از گیرندگان نامه پنداشته بود که آن پیام فقط به‌گروه ایشان خطاب شده است، پس همگی از گـرایش به‌راه خیانت امتناع ورزیدند . این جریـان درست بعد از ورود لشکریان پارسی درجلو میلط اتفاق افتاد ..

در جلسه‌ای که ایونیها در لادا تشکیل دادند از جمله سخنوریهای متعددی کـه در آنجا شده بود برجسته‌ترین خطابه را دیونیسوس فرمـانده ناوگان فوکیس ایراد کرد . او اظهار داشت : هموطنان سرنوشت یونان به موئی بسته است . بایـد زود تصمیم گـرفت که آیا می‌خواهیم مستقل و آزاد بمانیـم یا به غلامی افتـاده ، آواره شویم . اگر حاضر باشید چنـد صباحی خود را تابع انضباط و دچار زحمت سازیـد خواهید توانست پارسیان را مقهور و آزادی خـود را حفظ کنید و اگـر برعکس کماکان قصد تن‌آسانی واستراحت دارید برای نجات شما ازقهروخشم پادشاه بواسطهٔ شورشی کـه بر ضد او به‌راه انداخته‌اید چـاره‌ای به‌نظرم نمی‌رسد . پس به‌حرفم گوش‌داده فرمانم‌را اجراکنید ودراین‌صورت قول می‌دهم با عنایت پروردگار یا دشمن به‌کلی دست از جنگ وستیز خـواهد کشید یا اگـر پیکار کند شکست خواهد خورد. این تقاضا مورد پسند افتاد و ایونیها قبول کردند از دیـونیسوس اطاعت کنند و او بی‌درنگ به‌اقدام پرداخت. هرروز نفرات و جهازات را برای مشق و تمرین بیرون می‌کشید و به افراد و ناوبانها و پاروزنها می‌آموخت که چگونه خط دشمن را بشکافند و تأکید می‌کرد که در بقیهٔ ساعات روز ، کشتی‌ها در ایستگاهها بمانند و مقابل ساحل نیایند.

سرگذشت میلط

بدین منوال افراد از بامداد تا شام هیچ نیاسودند و تا هفت روز دستورها اجرا شد. اما چون این‌نفرات به‌کارشاق عادت نداشتند ودر زیرتابش آفتاب فرسوده وبی‌تاب شده بودند زمزمه‌کنان به یکدیگر می‌گفتند که‌این کاری بسیار خطاست ، چرابابد چنین‌خبطی را مرتکب شویم. همهٔاین‌کارها ناشی ازنادانی ماست‌مگر شعور خود را از دست داده‌ایم که خود رادربست در اختیار این مرد نابکار گذاشته‌ایم

Marfat.com

همان کسی‌که نتوانست بیش از سه‌کشتی برای بحریهٔ مشترك فراهم سازد و با وجود این فرماندهی تمام جهازات رادردست گرفته است‌وطرز رفتارش هم‌نسبت به‌ماننگین است. ماهیچ‌گاه ازاین حالت ذلت نخواهیم رست. در بین‌ما بعضی‌ها بیمار شده‌اند وعده‌ای نیزبه زودی مریض خواهندشد. وضعی بدتر از این امکان ندارد. ما، در مقابل دو قسم بندگی قرار گرفته‌ایم، یکی آن گرفتاری که مارا ازآن ترسانیده‌اند ومعلوم نیست چه‌اندازه طاقت فرسا باشد وحتما از بندگی کنونی ما بدتر نیست راه نجات ما در این است‌که همین لحظه از پیروی دستورات او خودداری کنیم. همین‌که این اظهارات شد، زودبه مرحلهٔ اجرا درآمد. هرملوانی درجهاز خود دست ازکار کشید وبه‌همان قسمی که‌سربازان درجزیره رفتار کرده بودند ایشان هم‌چادرها را برانداخته تمام روزرا درسایه به‌استراحت پرداختند واز بازگشت به‌کشتی یاتمرین ومشق درخشکی امتناع کردند.

فرماندهان عده‌ای که از ساموس آمده بودند چون رفتار ایونیها را مشاهده کردند ودیدند که‌هیچ‌گونه نظم‌وانضباطی درکارشان نیست راجع به‌پیشنهاد آکس[1] فرزند سیلوسون که ازجانب پارسیان اعلام شده‌بود، رأی خودرا تغییر داده باآن پیشنهاد مبنی براینکه از اتحادیه یونانیها کناره گیرند موافقت کردند چرا که اطمینان کامل داشتند که شکست دادن نیروی دریائی ایران دور از امکان بود - واگرهم ایشان غالب می‌شدند، داریوش شاه‌باعده‌ای چند برابر ضدآنها برمی خاست پس تادیدند ایونیها بدان‌جهت که‌آن کار،اقدامی‌قرین صلاح به‌شمار می‌رفته ازانجام وظایف خود شانه خالی‌کرده‌اند، ایشان‌هم پیش‌از اینکه فرصت ازدست برود درصدد برآمدند که خانه‌ها ومعابد خود را ازخطر ویرانی نجات بخشند.

باوجود این جریانات وقتی جهازات فنیقی حمله را آغاز کردند کشتیهای کدام دسته به‌نحوی شایسته نبرد کرد و یا اینکه از عهدهٔ مبارزه درست برنیامد چه گزارشها دراین باره‌روشن نیست‌وهرطرفی‌نیز ملامت‌رامتوجه طرف دیگر می‌دانست. وراجع به‌اهالی ساموس گفته‌اند که‌طبق مذاکره بااکس ایشان نیز لنگرگاههای خود راترك کرده سوار کشتی عازم شهرو دیار خود گردیدند مگر یازده رزمناو که - فرماندهان آنها علیرغم دستوراتی که‌ازطرف فرماندهان صادرشده بود در سنگرخود استوار مانده نبرد کردند. برای بزرگداشت فداکاری این عده حکومت ساموس درهمانجا ستونی برافراشته، نام و نسب ایشان را برآن منقور ساخت وآن ستون

Marfat.com

تازمان من هنوز پابرجاست .

لسبی‌ها چون جریان بازگشت ساموسی‌ها را که درصف جنگی پس ازایشان ایستاده بودند مشاهده کردند ازآن منظره به‌حیرت افتاده آنان‌نیز ازدنبال آنها فرار کردند واکثر جهازات ایونی نیز فرار را برقرار ترجیح دادند. درمیان گروهی که پایداری ورزیده وتاآخرین حدّامکان فداکاری‌کردند وضع خیوسی‌ها ازهمه‌وخیم‌تر شد زیرا باآنکه به‌رای‌العین دیدندکه قسمت عمدهٔ‌کشتی‌ها راه خیانت پیموده‌اندباز ازچنان اقدامی سرباز زده بادستهٔ‌کوچکی‌که هنوز باحریف مقابله می‌کرد درشکافتن خط دشمن کوشیدند و آنقدر تلاش کردند تا چند کشتی اسیر گـرفته با وسایل محدودی‌که باقی‌مانده بود به سوی جزیرهٔ خیوس شتافتند ونفراتی هم‌که زیادصدمه دیده بودند به‌مقصد موکال[۲] راه افتادند و دشمن در تعاقب آنها شتافت. در نتیجه کشتی این عده به خاك نشست و ایشان ناچار از راه خشکی پیاده پا به فرار نهاده در مسیر خود به افزوس رسیدند. بعد از غروب بود و هوا تاریك. در حالی‌که زنان بومی سرگرم فستیوال مذهبی بودنـد واهالی افزوس که‌از ماوقع خبری نداشتند به‌گمان اینکه آن‌عده راهزنانی هستند که‌برای ربودن زنان ایشان آمده‌اند درصدد مبارزه برآمدنـد وباتمام قوا به‌نجات آن‌محل پرداختند . دراین ماجرا همهٔ نفرات خیوسی کشته شدند . واین شد عاقبت یك فداکاری بزرگ .

فرماندهٔ خیوسی که‌در حین پیکار سه‌جهاز دشمن راتصرف کرده بودهمین که مشاهده کرد مبارزه را به‌کلی باخته است پابه‌فرار گذاشت اما به‌فوکیس نرفت چون می‌دانست همشهریهای او نیز به سرنوشت سایر ایونیها گرفتار و در بند انقیاد خواهند افتاد از این رو یك‌سره به‌مقصد فنیقیه شتافته چند کشتی رابین راه غرق و محمولات گرانبهای آنها را غارت کرد. سپس راه سیسیل را در پیش گرفت و آن جزیره را مرکز اقدامات راهزنی برضد کشتی‌های کارتاژی (قرطاجنه) قرارداد، ولی نسبت به کشتی‌های یونانی مزاحمتی ایجاد نکرد.

ایرانیان بعد ازدرهم شکستن قدرت دریائی ایونیها، از راه خشکی ودریا میلط را محاصره کردند و زیر حصارهای آنجا را کنده‌آلاتی آتش‌بار به‌کار بردند و پنج روز بعد ازآغاز شورش آریستاگوراس، تمام آن‌شهرو ارگ مستحکم‌مرکزی را تسخیر کردند. بدین منوال میلطهم در انقیاد افتاد و پیشگوئی هاتف به حقیقت پیوست. از پیش‌بینی مزبور معلوم می‌شود که اهالی آرگوس در معبد دلفی به‌خاطر سرنوشت و نجات شهر خود نذر و دعا کرده بودند پاسخی که رسید علاوه بروضع

Marfat.com

ایشان شامل حال میلطی‌ها نیز می‌شده است بدین مضمون:

ای اهالی میلط که کارهای پلیدانه می‌کنید، شما وسیله شادمانی دیگران و طعمه‌ای گرانبها خواهید شد. روزی زنهای شما پای مردمی مو دراز را خواهند شست وکار نگهبانی معبد ما، در«دیدیما»[۳] به‌دست اغیار خواهد افتاد وآن عیناًبرای میلطی‌ها پیش‌آمد. بیشر اهالی آنجا به دست دشمن غالب سرکوب شدند و این پارسیان بودند که گیسو داشتند. زنان و بچه‌های ایشان هم به بردگی افتادند ومعبد دیدیما (هم معبد و هم‌محراب) به‌یغما رفت و یاطعمهٔ حریق شد. راجع به دارائی این معابد چند بار اشاراتی کرده‌ام. آن عده از اهالی شهر که زنده مانده بودند اسیروار به‌شوش فرستاده شدند. داریوش صدمه‌ای به آنها نرسانید و در کنارخلیج فارس برمصب دجله آنان را مسکن داد و ایرانیان همه حوالی شهر و کشتزارهای آن حدود را تصرف کردند.

شکست هیستیائوس

سکنهٔ سیباریس[۴] نسبت به میلطی‌ها که شهر و دیار خود را از دست داده بودند در روزگار نگون‌بختی آنها هیچ‌گونه اقدامی ناشی از همدردی نکردند درحالی که بعد از تسخیر سیباریس به‌دست کروتونی‌ها تمام سکنهٔ ذکور میلط از کودکان تا بزرگسالان به‌مناسبت دوستی بین دوشهر، سر خود را تراشیده،حالت عزا اختیار کردند. در واقع من هیچ دوشهر دیگر را سراغ ندارم که این همه با هم نزدیك و همدرد باشند. آتنیها برخلاف رفتاری کاملا متفاوت نشان دادند وبه‌انواع وسایل از دست رفتن میلط را ماتم گرفتند به‌خصوص درنمایشنامه‌ای‌که فرنی‌خوس تحت عنوان «شکست میلط» به رشتهٔ تحریر کشید و همه تماشاگران از دیدن‌صحنهٔ آن زار زار گریستند و نویسنده‌اش مبلغ هزار دراخم جریمه شد که مردم رایادآور مصیبتی آن‌همه تأثرآور گردید وقانونی نیز فراهم ساختندکه‌دیگر کسی حق‌نداشت آن نمایش راتکرار کند و بدین منوال میلط خالی از سکنه شد.

در ساموس توانگران شهر که از اقدام سازش فرماندهان خود با پارسیان ناراضی شده بودند به‌زودی بعد از پیکار در نزدیکی لادا جلسه‌ای همگانی تشکیل داده تصمیم گرفتند منتظر ورود اکس نشوند وجزیره را تخلیه کرده مهاجرت به‌اقلیم دیگر را برماندن و در زیر دست اکس و پارسیان افتادن، ترجیح دادند.

Marfat.com

پس از رزم دریایی به‌منظور تسخیر میلط فنیقی‌ها بنا به دستوری که‌ازایران رسیده بود اکس فرزند سیلوسون را به مناسبت خدمتی که نسبت به پارسیان انجام داده بود به‌مقر حکومت سابق او در ساموس باز گردانیدند. میلط طعمهٔ آتش نشد و شهر و معابدش مصون ماند. از میان همهٔ ایونیهای شورشی فقط اهالی ساموس مشمول ارفاق شدند چرا که کشتیهای آنها در رزم بحری لادا عرصهٔ نبرد راترك‌کرده بودند. پارسیان بعد از تصرف میلط، کاریا (در جنوب غربی آناطولی) راهم تسخیر کردند. بعضی شهرها پس اززدوخوردی مختصر و بقیه بدون مقاومت تسلیم شدند.

مرگ هیستیوس

در آن میان هیستیه کـه هنوز در نـاحیهٔ بیزانس مشغول دست‌انـدازی به کشتیهائی بود که از بحر اسود می‌آمدند خبر وقایع میلط را شنید. وی کارهای خود را در هلسپون به بیسالتس آبیدوسی واگذار کرده بدون تأخیرهمراه لسبی‌های زیردست خود به طرف جزیرهٔ خیوس شتافت و با گروهی خیوسی که مانع ورودش شده بودند زد و خورد کرد. عده‌ای از پیادگان آن ناحیه به‌قتل رسیدند وهیستیه به‌زودی با همکاری نفرات لسبی خود بقیهٔ خیوسی‌هارا که در رزم‌لادا شرکت جسته و خسته شده بودند شرکت داد.

همیشه وقتی که بلا یا فاجعه‌ای برای قوم و جماعتی درشرف وقوع است علایم خطر به‌نحوی از انحاء قبلا ظاهر می‌شود و آن عین وضع خیوسی‌ها بود زیرا قبل از آنکه بدبختی‌ها پیش آید آثاری پدید آمد که به‌هیچ روی قابل چشم‌پوشی و سهل‌انگاری نبود. خیوسی‌ها صد کودك سرودخوان به معبد دلفی فرستاده بودند که نود و هشت نفر آنها به واسطهٔ ناخوشی و با تلف شدند و فقط دوطفل بازگشتند. بعلاوه در شهر بزرگ جزیره در همان اوان یعنی اندکی پیش از رزم دریائی سقف مکتب خانه‌ای برسر کودکان فرو ریخت و از صدو بیست طفل‌فقط یك‌تن زنده ماند. این هردو آفت مشیت خدا و نشانهٔ خطری برای مردم خیوس بود و جنگ لادا پس‌از آن واقع شد. از آن گذشته ورود هیستیه وافراد لسبی که‌همراه اوبودند مردم شهر را به‌کلی بیچاره کرد. هیستیه که آنهارا درحالت بیچارگی و درماندگی یافته بود آسان‌تر برایشان چیره شد.

اقدام بعـدی هیستیه جنگی ضد تاسوس بـا همراهی گروه انبوهی از ایونیها و ائولیها بود. در حینی که وی آنجا را محاصره کرده بود خبر رسیدجهازات

Marfat.com

فنیقی، میلط راترك کرده قصد هجوم به‌حدود ایونی را دارند. پس‌زوداز محاصرهٔ تاسوس دست کشید و با تمام نفراتی که زیر فرمان داشت به طرف لسبوس شتافت و چون ازبابت آذوقه در تنگنا افتاده بود به‌خشکی درآمد و منظورش آن بود که محصولات حوالی آتارتوس را جمع‌آوری کند. ولی درحینی‌که به ساحل آسیائی بازمی‌گشت تصادفا با هارپاگ سردار پارسی‌که با نیروی کلانی در همان حدود بود برخورد کرد. ایشان هیستیه را دستگیر ساخته بیشتر همراهانش را به دیار عدم فرستادند و شرح آن ماجرا از این قرار است: نفرات پارسی و یونانی در مالن[۵] سرزمین آتارنی[۶] زد وخورد کردند و مدتی نبرد طرفین وضع برابر داشت تا اینکه سواره‌نظام پارسی فرا رسید و بردشمن تاخته همه‌را متواری کرد و ایونی‌هاپابه‌فرار گذاشتند. هیستیه که‌خیال نمی‌کرد داریوش‌شاه گناه‌اورا سزاوار مرگ بشمارد سعی داشت جان خود را نجات دهد اما درحینی‌که فرار می‌کرد به‌دست پارسیان اسیر افتاد و چون دید نزدیك است نیزه تنش را پاره‌کند فریاد کشید: «من هیستیائوس میلطی هستم» اگر پس از دستگیری او را به پیشگاه داریوش می‌بردند به عقیدهٔ من شاه گناهش را می‌بخشید و درست به همین دلیل که مبادا یك‌بار دیگر مشمول عنایت واقع شود آرتافرن شهربان ساردس و هارپاگ‌که اسیرش‌کرده بودند به‌کشتن او تصمیم گرفتند و همین که وی به ساردس رسید او را اعدام و سرش را بریده پاك و تمیز ساخته به‌شوش فرستادند. داریوش وقتی ملاحظه کرد که آرتافرن و هارپاگ چه‌کار مخوفی کرده‌اند آنها را مورد خشم و عتاب قرار داده فرمود چرا هیستیه را به‌حضور نیاوردند و دستور داد سرش را شسته با مراقبت تمام آمادهٔ تدفین سازند و باهمهٔ آدابی که شایستهٔ نیکوکاران به‌شاه بود سر را به‌خاك سپردند.

جهازات پارسی زمستان را در میلط ماندند و سال دیگر باز در دریابه‌حرکت درآمده بی‌اشکال و محظور جزایر خیوس، لسبوس و تندروس واقع در ساحل‌آسیا را تصرف کردند و بعد از اشغال هرجزیره برنامهٔ یکسانی شامل جستجوی کامل سراسر آن برای پیدا کردن نفرات فراری اجرا شد. به‌علاوه لشکریان پارسی‌بعضی از شهرهای داخلی ایونیا را نیز به‌تصرف درآوردند، اما اجرای برنامهٔ جستجوی افراد فراری میسر نشد. فرماندهان پارسی تهدیدی که نسبت به ایونیها در صورت ابراز مقابله و مخالفت کرده بودند، بدین منوال عملی کردند که هر وقت شهری تسخیر می‌شد تمام پسران خوشرو را عقیم کرده به‌عنوان خواجه‌سرا و دختران زیبا را هم کنیزوار به دربار می‌فرستادند. این بار سوم بود که ایونیها در قیادت‌افتادند.

Marfat.com

ابتدا لیدیائیها، ایشان را غلام خود ساخته بودند سپس دوبار دیگـر نیز آن وضع در دورهٔ استیلای پارسیان تکرار شد.

بعد از سرکوبی ایونیها، جهازات دریائی به‌عزم تصرف نقاط ساحلی دهانهٔ غربی هلسپون حرکت کردند. شهرهای دیگر از راه جزایر به‌تصرف درآمد. اهالی نقاط ساحلی اروپایی خرسونس که شامل چندین شهر است وپرین‌توس (مرمره) محل محکمی در ساحل تراکیا و بیزانس وهمسایگان‌آنها در سمت دیگر بغاز در خالکدون به‌جای اینکه منتظر ورود فنیقیها از طرف دریا باشند بلاد خود را رها ساخته به بنادر دریای سیاه پناه بردند. فنیقیها پس‌از آتش زدن ایـن نقاط به خـرسونس تاخته به‌بنادر دریای‌سیاه بردند. فنیقیها پس‌از آتش زدن نقاط مذکور به‌خرسونس بازگشتند تا تسخیر سایر نقاط را که در مرحلهٔ اول ناتمام گذاشته بودند تمام کنند. تنها جای مستثنی کوزیکوس[۷] بود زیرا قبل از آنکه فنیقی‌ها برسند اهالی این شهر به‌وسیلهٔ سازش‌با ابارس فرزند مگابیزشهربان دسکولیوم به‌داریوش شاه‌تسلیم‌شدند. ازاین‌رو تمام‌گالی‌پلی (خرسونس) بجزکاردیا[۸] به‌دست فنیقیها افتاد. درآن‌زمان‌کسی که‌برتمام این‌نواحی‌حکومت داشت میلتیادس‌فرزند کیمون[۱۰] ونوادهٔاستساگوراس[۱۱] بود. وی وضع ومقام خویش را از میلتیادس فرزند سیب‌سلوس ارثاً صاحب شده‌بود و شرح آن بدین قرار است: در همان اوقات مقداری از کارها در آتن در دست پیزیستراتوس[۱۲] بود ولـی میلیتادس فرزنـد سیب‌سلوس نفوذ بسیار داشت . ایـن میلتیادس مدتی دراز در شبه جزیرهٔ خرسونس نمانده بودکه به دردسر بزرگی دچار شد زیرا دوسال بعد از ورودش به‌آنجا دراثر تاخت و تاز گروهی از سکائیان که‌به وسیلهٔ هجوم داریوش به جنب و جوش افتاده و تا خرسونس آمده بودند ناچـار به‌فرار شد. میلتیادس پیش از ورود آنان گریخت و آنقدر دور از دسترس ایشان زیست تا مهاجمان عقب‌نشینی کردند و آن جریان دوسال پیش ازآن اتفاق افتاده‌بود و در این میانه به‌او خبر رسیدکه فنیقیها به‌تندروس آمده‌اند. پس، از آنچه فراهم داشت در چند کشتی گذاشته از راه کاردیا به‌قصد آتن عزیمت کرد. اما در بین‌راه با جهازات فنیقی برخورد و خودش با چهار کشتی بارو توشه فرار کرد، ولی پسرش میتوخوس[۱۳] دردست فنیقی‌ها گرفتار شد. میلتیادس با ایرانیان سرسازش ودوستی نداشت و او بود که وقتی سکائیان به ایونیها تأکید کرده بودند پل دانوب‌راشکسته به‌خانه‌های خویش بازگردند ازآن پیشنهاد طرفداری کرده بود. فنیقیها باتوجه به‌آن ماجرا پسرش را به‌پیشگاه داریوش بردندو اطمینان به‌جلب خشنودی پادشاه‌ودریافت

Marfat.com

پاداش داشتند. ولی برخلاف پادشاه نه‌فقط نسب به‌او رفتاری ناروا نکـرد بلکه متیوخوس را مشمول مراحم خود ساخته خانه و املاك و زنی هم پارسی به‌او داد و او ازبانو صاحب چند فرزند شد و اینهارا به‌عنوان افراد «پارسی» قبول کردند.

میلتیادس[۹]

میلتیادس در ایمبروس به‌کشتی نشست و سلامت به آتن وارد شد. در آن سال پارسیان برضد ایونیها اقدام خصمانهٔ دیگری نکردند برعکس اتفاقی افتاد که خیر ایشان در آن بود. آرتافرن شهربان سارذس نمایندگانی از همه اکناف ایونیا خواست و آنها را بـا قید سوگند متعهد ساخت کـه در عوض کشمکش و نقـار طاقت‌فرسای دائمی خود، اختلافات فیمابین را به وسیلهٔ میانجیگری حل و فصل‌کنند به‌علاوه دستور داد اراضی ایشان را مسیزی کنند و به‌مقیاس فرسخ (واحد مسافت پارسیان معادل ۳۰ فورلنگ) مشمول مالیات سازند که مدتها بدان منوال برقرار وآن نرخ کمابیش همان نرخی بوده است که پیش ازآن وجود داشت.

شکست نیروی دریائی پارس

این اقدامات بردوام دورهٔ صلح بیفزود. اماچون بهار فرا رسید داریوش‌شاه تمام سرداران خود را تغییر داده مردونیه فرزند گبریاس را با سپاه کلان بـری و بحری به‌نواحی ساحلی فرستاد. مردونیه که هنوز در سنین جوانی بودوبه‌تازگی با آرتوزسترا، دختر داریوش زناشوئی کرده بود، به فرمانـدهی لشکری بزرگ به کلیکیا آمده‌سوار برکشتی‌و باجهازات دیگر درطول ساحل به‌حرکت درآمدوسایر فرماندهان را دستور داد که روانهٔ هلسپون شوند. وقتی که وی در امتداد ساحل آسیائی‌به‌ایونیا رسید اقدامی‌کردکه شایدسبب حیرت‌آن‌عده ازیونانیانی شده‌باشدکه باور نداشتند اتانس درجلسهٔ مشاورهٔ هفت‌یار، حکومت دموکراسی را برای‌پارسیان تجویز کرده بود. اوتمام فرماندهان خود را از ایونیا فرا خواند و به‌جای آنهاحاکمی مقبول عام‌منصوب وآن‌گاه به‌مقصد هلسپون حرکت‌کرد وچون‌نیروی زمینی‌ودریائی فراوان در اختیار داشت افراد خود را به آن سوی بغاز عبور وخاك اروپا را مورد تاخت و تاز قرارداد. اریتریا (واقع درجزیرهٔ اوبه) و آتن دوهدف اصلی وی بود امادرواقع پارسیان‌نمی‌خواستندکه هرچه بیشترازشهرهای‌یونانی‌را به‌تصرف‌درآورند

Marfat.com

پس جزیرهٔ تاسوس را بایورشی ازطرف دریاگرفتند وحال‌آنکه سکنهٔ آنجاهیچ‌گونه اقدامی ضد پارسیان نکرده بودند و همچنین دسته‌های نظامی متعددی را تابع خود ساختند .

ازتاسوس جهازات در امتداد ساحل تا آکانتوس [۱۴] پیشروی‌کرده‌کوشیدند آتوس راپشت‌سر بگذارند ولی پیش‌از اینکه ازکنار تنگه[۱۵] عبور کنند دچار طوفان شدید شمالی شدندکه در مقابل آن‌یارای مقاومت نداشتند. بسیاری ازجهازات به‌خشکی افتاده درهم شکستند. طبق گزارشها به سیصد جهاز دریائی صدمه واردشد وبالغ بربیست هزارنفر تلف‌شدند . آبهای حدود آتوس پراز حیوانات آدمخواراست ازاین‌رو سرنشینان کشتی‌که زنده مانده بودند طعمهٔ این‌جانوران‌و عدّه زیادی که‌شنا نمی‌دانستند غرق وبسیاری هم از شدت سرما تلف شدند .

در حین این فاجعه که برای جهازات شاهی پیش آمده بود لشکر مردونیه درخشکی مورد حملهٔ یکی‌از طوایف تراکیا واقع‌شد و تلفات سنگینی برایشان وارد آمد و خود مردونیه زخمی شد. لیکن باوجود موفقیت مقدماتی، طایفهٔ بریژی[۱۶] نتوانستند خود را از ضربت‌کاری حریف مصون دارند، و مردونیه تا ایشان را به‌ورطهٔ بردگی نینداخت دست از سرآنها برنداشت .

اختلاف ونقار میان یونانیها*

این آخرین مرحلهٔ مبارزه و زد و خورد بود و مردونیه به واسطهٔ تلفات سنگین ناچار به عقب‌نشینی شد و در نتیجهٔ آن سپاهیانش با سرشکستگی به‌کرانهٔ آسیائی بازگشتند . سال بعد طبق روایتی که همسایگان آتوس شایع ساخته بودند ، مبنی براینکه اهالی‌آنجا خیال سرکشی‌دارند داریوش‌شاه فرمانی به‌این جزیره فرستاد که استحکامات دفاعی آنجا را خراب وجهازات دریائی را به‌آبدر[۱۷] منتقل کنند . مردم این‌جزیره جماعتی ثروتمند بودند و اقدامات هیستیه درمحاصرهٔ آنجا، ایشان‌را وادار کرده بود که دارائی خودرا صرف کشتی‌سازی و تقویت مواضع دفاعی خود سازند . درآمد این جزیره از املاك داخلی ومعادن به‌دست می‌آمد وچون ازپرداخت مالیات هم معاف بودند سالانه از محصولات محلی و معدن جمعاً درحدود دویست تالان و در سالهای مساعد تا سیصد تالان عایدات داشتند. من خودم معادن آنجا را بازدیدکردم وقسمت‌عمدهٔ آن به وسیلهٔ فنیقی‌هاکه درزمان تاسوس[۱۸] فرزندفونیکس به قصد مهاجرت به‌آنجا رفته بودند کشف شده بود . درهرحال سکنهٔ جزیره ، فرمان

Marfat.com

داریوش شاه را اطاعت واستحکامات جزیره را خراب کردنـد و کشتیها را به‌آبدر فرستادند .

نبرد ماراتن

درهمان حین داریوش مامورانی گسیل‌داشت تا معلوم سازندکه یونانیان‌چه اندیشه‌ای درسرمی‌پرورانند ، آیا می‌خواهند تسلیم شوند یاقصد مقاومت دارند . پادشاه نمایندگان خود را به دولتهای متعدد شهری روانه ساخت . ازآن دولتهانشانهٔ اطاعت یعنی مشتی خاك وآب خواست و ضمنا دستورهائی به‌بلاد ساحلی آسیاکه‌جزو قلمرو ایران‌بود فرستادکه‌رزمناو وکشتی‌برای‌انتقال سواره‌نظام بفرستند. کشتی‌فراهم شد و شهرهای داخلی یونان و جزایر ، آنچه ازآنها خواسته شده بود تحویل‌دادند . درمیان جزایر مزبور تنهااگینا [۱۹] بودکه اقدام سکنهٔ آنجا خشم آتنی‌هارا برانگیخته بود وآنرا دلیل خصومت نسبت به خود ونشانهٔ همکاری دریورش پارسیان به‌آتن می‌پنداشتند . ازاین روی بدون تأخیر به اسپارت مراجعه وجزیرهٔ اگینارا به خیانت نسبت به یونان متهم ساختند . با شنیدن خبر این اقدام کلئومنس فرزند آناکساندرید که یکی از امیران اسپارت بود به‌مقصد اگینا عزیمت‌کرد تاقبل از اقدام،عناصرخائن را دستگیرسازد. درآن‌ضمن متوجه شدکه‌عدهٔ زیادی ازساکنان جزیره‌سخت‌باخودش مخالف هستند. برجسته‌ترین این افراد پسر پلیکریت[۲۰] به‌نام «رام» بود که اعلام داشت کلئومنس حق بازداشت حتی یك‌نفر را ندارد زیرا آنچه می‌کند بدون اجازهٔ دولت اسپارت است و افزود که او از آتنی‌ها رشوه گرفته است وگرنه هردو پادشاه برای تعقیب موضوع متفقاً اقـدام می‌کردند . عامل این ایراد و اعتراض دمـارات (دماراتوس) بود. *

درحینی که‌آتن‌وجزیرهٔ‌آگینا سخت‌باهم‌اختلاف ونزاع‌داشتند پادشاه‌ایران‌نیز در اندیشهٔ تکمیل فتوحات خویش بود و خوان‌سالار شاهی به‌هیچ روی ازیادآوری عبارت: «شهنشاها آتن فراموش نشود» قصور نمی‌ورزید. به‌علاوه پیزیستراتید[۲۱] هم با تحریکاتی‌که ضد دولت پارس می‌کرد امکانی برای فراموشی قضیه باقـی نمی‌گذاشت، خود داریوش نیز همواره مترصد فرصتی بودکه‌کار یونان رابسازد و آن طوایف یونانی راکه‌زیربار حکومت اونمی‌رفتند سرکوب کند. پادشاه‌مردونیه رابه‌واسطهٔ شکستهای قبلی از مقام سرداری برانداخت وفرماندهان جدیدی رامأمور تسخیر ارتیریا وآتن ساخت. فرماندهان جدید دتیس ازخانواده‌ای مادی و برادرزاده

Marfat.com

پادشاه وآرتافرن (فرزند پدری به‌همین‌نام) بودندکه مأمور شدند آتن وارتیریا را تسخیر وغلامان مغلوب را روانهٔ دریا سازند.

این فرماندهان بالشکریانی کاملاً مجهز به‌مقصد کلیکیا عزیمت کردند. در آنجا جهازات دریائی به‌آنهـا پیوست. تمام کشتیها و افـرادی که از میان اقـوام تابـع در سال پیش جمع‌آوری شده بـودند تمـرکز یافتند ، اسبان را در قایقها گذاشته نفرات را سوار کشتی کرده‌و به‌عزم ایونیا راه افتادند. جهازات شاهی شامل ٦۰۰کشتی بعدازورود به‌ایونیا ازکرانه‌های هلسپون وتراکیاگذشته‌وازجزیرهٔساموس به‌طرف غرب انحراف جسته ازکنار ایکاریا و وسط بحرالجزایر (اژه.م) عبورکردند. شاید فرماندهان مزبور در عبور ازکنارکوهستان اتوس‌که سال قبل فاجعهٔ بزرگی در آنجا روی داده بود اندیشناك بودند. علت دیگر شکست پارسیان در تصرف ناکسوس بودکه در جنگ فعلی اولین هدف ایشان به‌شمار می‌رفت. در ورود به‌این جزیره از راه ایکاریا مردم ناکسوس مقاومتی نکردند وچون ازگذشته تجربهٔ تلخی آموخته بودند به‌کوهستانهاگریختند. پارسیان عده‌ای از ایشان را دستگیر ساخته به‌غلامی بردند سپس به‌تسخیر سایر جزایر پرداختند.

هنگامی‌که پارسیان به‌شرحی‌که‌گذشت سرگرم اقدامات خود بودند سکنهٔ دلوس جزیرهٔ خود را رها ساخته به تنوس فرار کردند. در آن‌حین وحال‌که‌جهازات پارسی فراهم می‌آمدند دتیس‌پیش رانده به‌کشتیها دستور داد در ساحل دلوس‌لنگر بیندازند و در رنئاکه مقابل آنجا بود توقف کنند. سپس به‌تحقیق پرداخت تا بداند دلوسیها کجا رفته‌اند و به‌ایشان پیام ذیل را فرستاد: «سرکاران،گویا شما راجع‌به‌من پنداری‌ناروا درسرداریدچرا خانه‌های مقدس‌خود راترك‌کرده‌اید؟ شکی نیست‌که‌من آنقدر عقل‌وهوش دارم‌که جزیرهٔ زادگاه آپولو وآرتمیس را حتی علی‌رغم فرمان داریوش مصون ومحفوظ نگاه دارم، وبه املاك ومردمش‌کاری نداشته‌باشم‌بنابراین ازشما تقاضا دارم به خانه‌های خویش در جزیره‌ای‌که متعلق به شماست بازگردید. او ازدنبال این‌پیام، به‌مقدارصدتالان هم‌کنـدر فراهم‌ساخت‌و به‌عنوان‌نذری‌سوزانید سپس دتیس جزیرهٔ دلوس راترك و بالشکریان خود به‌عزم ارتیریا باکشتی حرکت‌کرد و عده‌ای از ایونیها و ائولیها را همراه برد.

دلوسیها می‌گفتند که پس از عزیمت او زلزله جزیره‌را تکان دادوآن اولین وآخرین زمین لرزهٔ آنجا بود. بایستی‌که آن زلزله خواست خدا وعلامت‌گرفتاریهای آینده باشد، زیرا شکی نیست‌که یونان طی سه نسل شامل پادشاهی داریوش پسر

Marfat.com

ویشتاسپ وفرزندش خشیارشا ونوادهٔ او اردشیر(اول) بیشتر از بیست نسل پیش‌از داریوش* گرفتاری‌کشیده بود وآن رنج مقداری در اثر جنگ وستیز با پارسیان‌و قسمتی هم از عواقب‌کشمکشهای دولتهای بومی در راه تحصیل سیادت وبرتری بود وبه‌این جهات جای حیرت نبودکه دلوس دچار زلزله شود، امری‌که در آنجاسابقه نداشت. به‌علاوه پیشگویی هاتف نیز حاکی از این بوده است‌که : «اگرچه سابقه ندارد ولی باز دلوس دچار زلزله خواهد شد.»

پارسیانی‌که از دلوس رفته بودند به‌سرکشی سایر جزایر پرداخته از هرمحل نفراتی برای خدمت سربازی ونونهالان‌رابه‌رسم گروگان‌گرفتند. آنهاازکاریستوس[۲۲] نیز بازدیدکردند وچون سکنهٔ آنجا از تسلیم‌گروگان یادادن سرباز برای جنگ با همسایگان خود امتناع ورزیدند (ومنظور زدوخورد با ارتیریا بود) ایشان شهر را در حصارگرفته، محصولات آن ناحیه را سوزانیده وبدین منوال اهالی مجبور به اجرای دستور مهاجمان شدند. آمدن جهازات پارسی به‌ارتیریا نتیجهٔ دیگری داشت. مردم آنجا زود از آتن استمدادکردندکه موافقت شد وچهار هزار سرباز فرستادند. ولی با وجود دستیاری آتن جریان کارها در ارتیریا برطبق دلخواه ایشان پیش نرفت چه اراده وعلاقهٔ نبرد ومبارزه مفقود، ونظریات راجع به مقابله با دشمن‌متفاوت بود. یك‌دسته طرفدارگذاشتن شهر وگریختن به‌کوهستان بودند. عدهٔ دیگر مصالح شهر ودیار خود را فدای زرپارسیان‌کردند. وقتی اسخینس[۲۳] فرزند نوروتون[۲۴]که یکی‌از سرشناسان ارتیریا بود از آن ماجرا آگاه شد زود اقدام‌کرد ووضع واقعی امور را برای سربازان آتنی‌که تازه وارد شده بودند روشن ساخت وبه آنها تأکید کردکه قبل‌از گرفتاری به‌دست پارسیان بهتر است به‌خانه‌های خود بازگردند. ایشان هم طبق توصیهٔ او رفتار کردند. درضمن، جهازات دریائی ایران شهرهای ارتیریا را محاصره‌کرده اسبها را بی‌درنگ به ساحل آورده، مقدمات هجوم را فراهم ساختند. مردم ارتیریا برای مقابله، به‌میدان کنار شهر نیامدند. زیراقصد آنها حتی‌الامکان دفاع از حصارها بود. حمله به‌زودی آغاز شد وتا شش روز زدوخورد شدید ادامه داشت وطرفین تلفاتی سنگین دادند. از روز هفتم یکی‌از سکنهٔ برجستهٔ ارتیریابه‌نام افوریوس[۲۵] فرزند آلکینارخوس[۲۶] وهمچنین فیلاگروس‌پسر سی‌نیز[۲۷] خیانت‌ورزیده شهر را به‌دشمن تسلیم‌کردند. پارسیان درانتقامجوئی از آتش‌سوزی ساردس‌معابد را غارت‌کرده سکنه رابه‌اسارت بردند.

چند روز پیش ازویرانی ارتیریا جهازات پارسی روانهٔ آتیکا (یونان مرکزی)

Marfat.com

شدند تمام سرنشینان کشتی‌ها باروحیه‌ای قوی منتظر بودندکه آتن هم به‌زودی سرنوشت مشابهی پیداکند. درآن ناحیه از سرزمین آتیکاکه به ارتیریا نزدیك بود وهمچنین برای‌مشق وتمرین‌سواره نظام‌دشت ماراتن[۲۸] بهترین‌جا بوده‌است.هی‌پیاس رهبری لشکر مهاجم ماراتن را برعهده داشت. همین‌که آتنی‌ها آن خبر را شنیدند به‌مقابله برخاستند.*

سپاه آتن ده‌فرمانده داشت. میلتیاد نفردهم بود. پدر میلتیاد (کیمون فرزند استساگوراس) را پیزیسترات پسر هیپوکرات از آتن بیرون رانده بود. هنگامی‌که وی در تبعید می‌زیست بخت با او یاری‌کرده در مسابقهٔ‌گردونه‌سواری در المپیاد پیروز وبدین منوال همپایهٔ نابرادری خود شده بود. در مسابقهٔ دیگر نیز باهمان اسبها، او برنده شد. ولی برای آنکه پیزیستیرات پیروز به‌شمار آید از حق خود درگذشت ودر عوض وعدهٔ بازگشت به آتن را تحصیل‌کرد. به‌زودی پس‌از آن جریان به‌واسطهٔ وفات پیزیستیرات، پسرانش‌کیمون را ازبین بردند. در موقع وفات کیمون، استساگوراس اوشد دو پسراوباپسر جوان‌تر نزدعموی خود درخرسونس‌می‌زیستند.

این میلتیاد به فرماندهی لشکر آتن رسید ودرست در همان ایام ازخرسونس فرار کرد و دوبار هم چیزی نمانده بود کشته شود، یك‌بار وقتی که فنیقی‌ها به تعاقبش برخاسته و می‌خواستند اورا دستگیر و به‌دربار داریوش روانه سازند. بار دیگر هنگامی‌که از خطر نجات یافته خانه وزندگی ظاهراً امن ومصونی فراهم ساخته بودکه متوجه شد دشمنانش درکمین هستند تا او را به‌سبب حکومت غیر قانونی وخودسرانه‌اش درخرسونس به‌دادگاه بکشند، ولی این‌بار هم از خطر نجات یافت وبعداز محاکمه به مقام فرماندهی رسید. پیش‌از آنکه فرماندهان آتنی شهر را ترك‌گویند پیام زیر را به‌اهالی اسپارت‌فرستادند : «ای اسپارتیان، آتنی‌ها از شما درخواست یاری دارند، در گیرودراری که قدیمی‌ترین شهر یونان مورد حملهٔ یورشگران بیگانه است شما عاطل وبیکار نباشید. تاکنون ارتیریا از دست ما رفته است واهالی آنجا به‌ورطهٔ بندگی افتاده‌اند. یونان با از دست دادن این شهر برجستهٔ خود بیچاره شده‌است. اسپارتهاکه تحت‌تأثیر واقع شده‌بودند قصد یاری داشتنداما نمی‌خواستند قانون ملی خود را زیرپا بگذارند. چون روز نهم ماه بود ودر انتظار ماه تمام بودند ودر همان‌گیرودار بودکه هی‌پیاس فرزند پیزیسترات لشکر پارسیان را به‌مقصد ماراتن رهبری می‌کرد.

شب پیش، هی‌پیاس خواب‌نما شده بودکه بامادر خویش همخوابگی کرده

Marfat.com

است وپنداشت تأویل آن این است که وی به آتن بازخواهد گشت وقدرت از دست رفته را باز خواهد یافت وبه سن‌وسال پیری با آرامش کامل در وطن خود درخواهد گذشت. این نوعی تعبیر خواب او بود. روز دیگر هنگامی که مهاجمان را رهبری می‌کرد. اسیران ارتیریا را درآگیلا[۲۹] پیاده وجهازات را به‌مقصد ماراتن رهبری کرد. وقتی لشکریان به‌آنجا رسیدند صف‌جنگی بیاراست. درضمن آن اقدامات حالت‌سرفه وعطسهٔ شدید به او دست داد وچون مردی سالخورده بود یکی‌از دندانهای سست وی از دهانش بیرون افتاد ودر میان شن‌ها ناپدید شدواوهرچه جویا شدآنرانیافت. آن‌گاه، هی‌پیاس روبه همراهان خود نموده باآه دردناکی گفت: این محل به‌تصرف ما درنخواهد آمد وهرگز برآن دست نخواهیم یافت. تنها نقطه‌ای که‌مرا سزاست همانجاست که دندانم افتاده است، پس ناگزیر رأی خود را تغییر داد وبدین منوال تعبیر واقعی خوابش روشن شد.

لشکریان آتنی در قطعه زمینی که مقدس به‌شمار می‌رفت جبهه آراستند در آن ضمن یکی دونفر از پلاته[۳۰] به آنها پیوستند ومی‌خواستند حتی‌الامکان از ایشان حمایت کنند. چندی قبل ازآن اهالی پلاته‌زیردست آتنی‌ها افتاده بودند، ودر عوض چندین‌بار یاری، آتنی‌ها هنگام گرفتاری ایشان به‌تلافی برخاستند. عقایدآتنیها متشتت‌بود. بعضیها ازعاقبت جنگ وجدال بیمناك بودند زیراکه قشون آتنی درمقابل انبوه سپاه ایران‌ناچیز ومعدود بود. بعضی‌دیگر ازجمله میلتیاد طرفدار جنگ‌بودند.* قبلاً هم گفته شد سپاه آتن ده فرمانده داشت. فرمانده یازدهمی بنابر رأی عموم انتخاب نمی‌شد بلکه به‌حکم قرعه‌برای نظارت درکل امر نظام تعیین می گردید** این مقام که‌ازلحاظ فرماندهی‌سپاه‌اهمیت فراوان‌داشت دراین‌دوره برعهدهٔ کالیسارخوس[۳۱] بود. از این‌رو میلتیاد خطاب به‌او اظهار داشت: «اکنون سرنوشت ما. در ید اختیار تو است که آتن محکوم به بندگی شود یا آنکه آزادیش به‌دست تو تأمین گردد واز این بابت نام نیکی درصفحهٔ روزگار حتی برتر ازسایر قهرمانان باقی گذاری. آتن هیچ گاه درتاریخ‌ملی‌ما به‌چنین خطر بزرگی دچار نشده بوده است. اگرما به‌پارسیان مهاجم تسلیم شویم آتن باز به دست هی‌پیاس خواهد افتاد وتردیدی نیست که چنین پیشامدی با نکبت‌های فراوان توأم خواهد شد. ولی اگر پیکار کنیم وپیروز شویم شهر ما درمیان سایر بلاد یونان سربلندی تمام خواهد یافت وهرگاه از من بپرسی که چگونه سرنوشت ما در دست تو است، خواهم گفت ما فرماندهان ده‌نفریم وباهم یك‌دل ویك‌جهت نیستیم، نیمی از ما طرفدار ونیمی دیگر مخالف جنگ است ودر

Marfat.com

صورت انصراف از جنگ نیزکشمکش بزرگی در آتن اتفاق خواهد افتاد وبه مرام و منظور ما لطمه خواهد رسید و خواه ناخواه زیردست دولت ایران خواهیم افتاد. هرگاه پیش‌از آنکه فساد وپریشانی به‌حد نهائی برسد دل به مبارزه دهیم شکی‌نیست که به‌یاری پروردگار، نه‌فقط ازعهدهٔ پیکار برخواهیم آمد بلکه شاهد پیروزی را در آغوش خواهیم‌کشید. دراین‌کار تصمیم با تو است وهمه امور به رأی تو بسته است. درخواستم این‌است‌که درحمایت ازمن رأی بدهی که در این‌صورت وطن‌ما ـ الههٔ یونان ـ مصون وآزاد خواهد ماند. اما اگر از مخالفان با جنگ حمایت‌کنی این سعادت را از دست‌خواهی داد و نتیجه معکوس خواهد شد.»

اظهارات میلتیاد تأثیر مطلوب داشت و رأی کالیماخوس صاحب اختیارجنگ حاکی از حمایت حق بود وتصمیم به‌مبارزه‌گرفتند. فرماندهیٔ کل به‌نوبت باهریك از سرداران بود وهرکدام، یك‌روز امور نظامی را در دست داشت. گروهی که با میلتیاد همرأی بودند وقتی نوبت فرماندهی به‌ایشان می‌رسید به خود میلتیادواگذار می‌کردند و اوهم می‌پذیرفت. البته زد وخورد را او شروع نکـرد، تا روزی که نوبت فرماندهی‌کل به خودش رسید. پس لشکریان آتنی را آرایش جنگی داد. چنانکه رسم آن دوره بود، فرماندهی جناح راست به‌کالیمارخوس رسید. آن‌گاه طوایف یکی بعداز دیگری در صف‌های پیوسته قرارگرفتند سرانجام جناح چپ به‌گروهی رسیدکه از پلاته آمده بودند. از موقع نبرد ماراتن به‌این طرف هروقت آتنی‌ها فستیوال چهار سالهٔ خود را برگزار می‌کردند منادی هنگام دعا به‌درگاه خدا، اسامی آتن وپلاته را باهم برمی‌خواند.

از جمله نتایج صف‌آرائی لشکر آتنی قبل‌از آغاز نبرد تضعیف‌بخش‌مرکزی سپاه ایشان شد زیرا به‌گسترش جناحین توجه بسیار داشتند تا نفـرات در مقابل تمامی جبهه پارسیان واقع شده باشند. دو جناح مزبور بسیار قوی بود اما قسمت مرکزی عمقاً چند ردیف سرباز داشت. پس از جبهه سازی چون آثار و علائم حاکی از پیروزی می‌نمود فرمان یورش صادر شد وآتنی‌ها به‌حالت دوبه‌سوی دشمنی که تقریباً یك میل از ایشان فاصله داشت شتافتند. پارسیان‌چون مشاهده‌کردندحملات از دوجناح گسترش یافته است بااطمینان‌خاطر دربرابر آنها به‌مقابله برخاستند چه در نظر ایشان حرکتی دیوانه‌وار بودکه باگروهی معدود شروع به حمله‌کنند آن هم از دو پهلو وبدون حمایت سواره نظام یا دسته امدادی نیزه‌اندازان. این البته‌اندیشهٔ ایشان بود. باری آتنی‌ها پیش تاخته در سراسر جبهه با حریف گلاویز شدند وچنان

Marfat.com

با شوروفداکاری نبردکردندکه به هیچ‌وجه فراموش شدنی نیست. تا آنجا که من می‌دانم ایشان اولین عدهٔ یونانی بودندکه‌در حالت دوبه‌حمله پرداخته، بی‌پرواوبدون آنکه از پوشاك سربازان ایرانی بهراسند خود را به‌صف دشمن زدند زیرا تاآن‌موقع هیچ فرد یونانی نبود که از شنیدن حتی نام ایران هراسان نشود.

نبرد ماراتن* طبق نقشه‌ای نیك سنجیده آغاز شده بود در وسط جبهه خود ایرانیان و سکائیان مستقر بودند. لشکر بیگانه پیشرفت بیشتری کردند تا حدی که موفق شدند صف یونانی‌ها را شکافته وسربازان را از راه دریا تا حدود داخلی در خشکی تعاقب کنند. اما آتنی‌ها دریك جناح وپلاته‌ها در جبههٔ دیگر پیروزی حاصل کردند و چون غلبه با ایشان بود** به‌ایرانیان امکان فرار دادند. سپس دو جناح را به‌یك جبهه مبدل ساخته توجه خود را به جبههٔ مرکزی ایرانیان که شکاف یافته بود معطوف داشتند ودراین مرحله نیز موفق شدند وباز به‌تعقیب حریف پرداخته هنگامی که آنها ازراه دریا می‌گریختند ضرباتی وارد ساختند به‌طوری‌که آنهاناچار خود را به‌دریا زده ازجهازات استمداد کردند. دراین مرحله بودکه کالیمارخوس که با دلاوری تمام نبردکرده بود به‌قتل رسید وهمچنین ستهزیلوس[۳۲] یکی‌از فرماندهان، وقتی دست خود را به‌قصد گرفتن دکل‌کشتی درازکرده بود دستش با تبر قطع شد. وی وچند نفر دیگر از سرشناسان آتنی جان خود را باختند ولی در ضمن آتنی‌ها هفت‌کشتی به‌چنگ آوردند. بقیه پابه‌فرار نهاده راه آتن را پیش گرفتند به این امید که قبل از ورود لشکر یونان، به‌آنجا برسند. در آتن الکامئونیها[۳۳] متهم شده بودند که مسبب آن پیش‌آمد هستند وشایع شده‌بودکه آنها با پارسیان همدستی‌کرده سپر خود را به‌علامت همکاری برای جلب توجه افرادی‌که در جهازات بودند بلند کرده‌اند.

شکست ایرانیان در جنگ ماراتن شهرت قبلی میلتیاد را دوچندان کرد، درنتیجه وقتی که‌وی هفتادجهاز دریایی وپول ولشکر خواست حتی بدون‌آنکه‌هدف لشکرکشی بعدی خود را بروز دهد وفقط‌گفته بود اگر درخواستش اجابت‌شود به‌دارائی آتنیها خواهد افزود ومقصد هم‌جایی است‌که ثروت بسیار دارد. ایشان‌از این وعده‌هایش چنان دستخوش شوق و هیجان شدند که بدون هیچ‌گونه محظوری آنچه منظورش بود فراهم ساختند وکشتی وسرباز دادند. سپس میلتیاد به‌عزم‌جزیرهٔ پاروس (درجنوب یونان.م) حرکت کرد وظاهراً بااین دستاویز که پاروسیها مردمی نابکار هستند زیرا در موقع حملهٔ پارسیان، جهازاتی به‌ایشان داده بودند ولی این

Marfat.com

حرف سرپوشی برای مقصود واقعیش وحقیقت امر آنّ بودکه وی از رفتار جزیرهٔ پاروس سخت خشمگین بود زیراکه لیساگور فرزند چسپس نـزد هیدارنه سردار ایرانی برضد او اظهاراتی کرده بود.

میلتیاد ، پس‌از ورود به این جزیره اهالی آنجا را مجبور کـرد کـه در استحکامات خود پناه جویند و آنجارا در حصار گرفت و ضمناً پیامی فرستاد کـه به او صد تالان پرداخت شود ، با این تهدید که اگر از دادن وجه خودداری کنند آنقدر ایشان را درمحاصره دریائی باقی خواهد گذاشت تا شهر تسلیم شود. سکنهٔ پاروس به هیچ‌وجه قصد پرداختن صد تالان‌را نداشتند بلکه با جدیت تمام به تقویت سنگرهای شهر همت گماشتند و وسایل کافی برای تأمین این منظور آنها فراهم بود. تدبیر مهمی که به کار بستند این بود که شبانه کارگرانی فرستاده ارتفاع حصارهارا هرجا که خطر رخنه در میان بود، بلندتر کردند. در هرحال میلتیاد در آن کار خود دچار شکست شد . ازاین رو وقتی که به آتن بازگشت همگی آشکارا اورا سرزنش کردند ، بخصوص زانتی پوس[۳٤] که اورا به اتهام ناخدمتی و خیانت به خلق درمحضر عام محاکمه کرد . او شخصاً به دفاع-از خود قادر نبود ، چون به واسطهٔ مـرض غانغرایا (خورا) پایش فلج‌شده بود و برگردونه‌ای درلزکشیده‌بود ویارانش به‌دفاع پرداخته خدمات گذشتهٔ اورا در راه وطن برشمردند و راجع به جنگ ماراتن وتسخیر جزیرهٔ لمنوس داد سخن داده خاطرنشان کردند که او پلاسگه‌ها را نیز قلع و قمع ساخته و جزیره را به‌تصرف آتن درآورده بود. رأی عموم براین قرار گرفت کـه از سر جانش درگذرند ولی بواسطهٔ خلافی که مرتکب شده بود پنجاه تالان جریمه بدهد. مرض او به‌زودی شدت یافت وعلایم مرگ نمودار شده درگذشت. پنجاه تالان را نیز پسرش پرداخت کرد .

پایان کتاب ششم

Marfat.com

حاشیه‌های کتاب ششم

۱ - Aeaces پسر سیلوسون ونوادهٔ اکس بود . وی جبّار جزیرهٔ ساموس بود که آریستاگوراس میلطی چنانکه دیدیم اورا با سایر جباران برکنار کرده بود (حاشیه هرودوت) .

۲ - Mycale شهری ساحلی درمغرب اناطولی مقابل جزیرهٔ ساموس . م .

۳ - Didima

٤ - Sybaris

٥ - Malene

٦ - Atharnean

۷ - Cyzicus

۸ - Cardia

۹ - Miltiades

۱۰ - Cimon

۱۱ - Stesagoras

۱۲ - Pisistratus پیزیستراب مزبور وپسرش هی‌پیاس باآنکه هردو ازجبّاران آتن بودند باز براستحکام ونفوذ قانون سولونی بیفزودند چون خودشان هم ازاین قانون اطاعت می‌کردند ودولت آتن را زیرلوای این قانون قرار دادند . م .

۱۳ - Metiochus

۱٤ - Acanthus

۱٥ - Isthmus تنگه بین پلوپونس وسرزمین اصلی یونان .

۱٦ - Brygi

۱۷ - Abder درشمال غربی یونان .

۱۸ - Thassos

۱۹ - Aegina

۲۰ - Polycrites

* دراین صفحات راجع به‌کشمکش میان خود یونانیان ، به ترجمهٔ آزاد اکتفا شده‌است . م .

۲۱ - Pisistratides

* نام داریوش را می‌توان نگهدار خوبی ، وخشیارشا را شاه دلیر (شاه با نیروی نر = دلیر) واردشیر را دلاوربزرگ ترجمه‌کرد . واسامی پادشاهان ایران ، داریوش را معادل نام قدیمی پارسی (Darayahush) نگهبان نیکی ، گزرسس یا خشیارشا را شاه دلیر واردشیررا «دارندهٔ شاهی‌منکی به نظم وقانون» بنامیم (حاشیهٔ کتاب لارنس ، صفحهٔ ٥۱٦ اقتباس ازکتاب امیل بنونیست) (E. Bonnenist) .

۲۲ - Carystus (کاروستوس)

۲۳ - Aeschines

۲٤ - Northon

۲٥ - Ephorius

۲٦ - Alcinarchus

۲۷ - Cyneas (کونیز) .

۲۸ - Marathon

* حضور سواره نظام ایرانی دراین جنگ مردود می‌نماید. هی‌پیاس به اتفاق پدر خود درماراتن پیاده شدکه به‌آتن بتازد . شاید او پیشنهادکرده بودکه درماراتن پیاده شوند تا ارتباط بین ارتیریا وآتن را قطع کنند.

Marfat.com

وشاید به دلیل دیگر که اردوگاه مناسب دیگری درآن حدود وجود نداشته است (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۲) .

۲۹ - Agilae

۳۰ - Platae

* ده سردار آتنی برای دفاع ازوطن برگزیده می‌شده‌اند. ازسال ۵۰۸ قبل‌ازمیلاد طبق قانونی‌که تصویب شده بود یك نفرهم به‌حکم قرعه برای سرپرستی‌کل امور نظامی تعیین می‌گشت، چنانکه پریکلس (۴۹۰ - ۴۲۹ ق . م) یکی‌از ده سردار مدافع آتن بود . او بیست‌ونه سال تمام برای همین منصب ومقام پی‌درپی ازطرف مردم انتخاب شد . م .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲٤ درآخرکتاب .

۳۱ - Callimarchus

۳۲ - Stesilaus

۳۳ - the Alcmaeonide

** درجنگ اول ایران ویونان آمال جهانگیری داریوش بی‌حدوحساب نبود بلکه بیشتر جنبهٔ حقیقت‌بینی داشت وی می‌خواست یونان را به منزلهٔ ساترایی برفتوحات ایران بیفزاید (کتاب سرگذشت یونان تألیف پی- یرلِه‌وك فرانسوی ترجمهٔ انگلیسی آن صفحهٔ ۲٤۲) .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲٤ درآخرکتاب .

۳٤ - Xanthipus (پدر پریکلس) .

Marfat.com

کتاب هفتم - پولومْنیا

لشکرکشی خشیارشا به یونان

وقتی‌که خبر نبرد ماراتن به داریوش پور ویشتاسب فرمانروای ایران رسید خشم او که بواسطهٔ یورش ایونیها به ساردس بسیار شدید بود دوچندان شد و عزم و اراده‌اش را در لشکرکشی به یونـان راسخ ساخت . پس بدون تأخیر مـأمورانی به همهٔ نقاط قلمرو خود فرستاد و دستور داد این بار بیشتر از دفعات پیش لشکریان، جهازات دریائی ، اسب ، وسایل باربری و همچنین سازوبرگ فراهم آورند . بدین ترتیب فرمان شاهی تا اکناف امپراتوری رسید و یونان هدف لشکرکشی اعلام شد و زبده‌ترین نفرات برای خدمات جنگی احضار شدند و تدارکات گوناگون‌رفته‌رفته تکمیل شدوسراسر قاره(آسیا.م) سه‌سال‌تمام درتب‌وتاب‌جنگ زیست. درسال‌چهارم. پیشامد شورشی در مصر که قبلاً به وسیلهٔ‌کمبوجیه تسخیر شده‌بود عزم داریوش‌شاه را نه فقط در جنگ برضد یونان بلکه در سرکوبی مصر نیز کاملاً قطعی کرد .

وسایل هر دولشکرکشی در شرف تکمیل بود که در آن میانه اختلاف‌سختی میان پسران داریوش راجع به‌جانشینی پدر پدیدآمد. زیرامطابق قانون پارس تا پادشاه ولیعهد خویش را از پیش تعیین نکرده باشد نمی‌تواند به میدان جنگ برود. داریوش قبل از پادشاهی اززن اول خود دختر گبریاس سه پسر و بعد از پادشاهی از آتوسا دختر کوروش چهار پسر داشت. مسن‌ترین پسر از زن اول ارتباز و ارشد پسران اززن دوم خشیارشا بود و بین این دوپسر که از دو مادر جداگانه بودند

Marfat.com

اختلاف افتاده بود* ارتباز استدلال می‌کرد که او ارشد پسران داریوش استو باید طبق رسم همهٔ ملل ، مقام پدرش ارثاً به او برسد . خشیارشا در پاسخ برادرش اظهار می‌داشت‌که من فرزند آتوسا دختر کوروش هستم که آزادی ایرانیان مرهون‌وجود اوست .

هنوز نظر داریوش شاه اعلام نشده بود که دماراتوس[1] فرزند آریستون وارد شوش شد . باید یادرآوری شود که دماراتوس پادشاه اسپارت بوده و پس از برکناری ، ترجیح داده بود کـه به‌عنوان پناهنده به‌ایران بیاید . می‌گویند او تا از اختلاف فرزندان داریوش اطلاع یافت نزد خشیارشا رفته این نکته را یادآوری‌کرد که علاوه بر سایر دلایل ، تو درحین پادشاهی داریوش به دنیا آمده‌ای و ارتباز هنگامی‌که پدرت هنوز پادشاه نشده بود متولد شده ، پس روا نیست که تخت‌وتاج به‌کس دیگر جزتو برسد وافزود که دراسپارت نیز جانشینی خاص فرزندی است‌که در حین سلطنت پدر متولد شود . خشیارشا آن قول را پسندید و شخص داریوش هم که این نظر را تأیید کرده بود اورا به ولیعهدی برگزید . من گمان می‌کنم حتی بدون درنظر گرفتن رأی دماراتوس ، دراثر نفوذ سرشاری که آتوسا داشت به هرحال جانشینی به‌خشیارشا می‌رسید .

آن‌گاه رسماً ولیعهدی خشیارشا اعلام* شد و داریوش با فراغت خاطر به فراهم کردن وسایل جنگ پرداخت ولی پیش ازآغاز جنگ درگذشت. وی یك‌سال بعداز شورش مصر (سال۴۸۶ ق. م) وپیدایش اختلاف میان فرزندان پس‌از سی‌وشش سال پادشاهی (در ۶۵سالگی) وفات یافت ازاین‌رو موفق نشد شورش اتباع خودرا شخصاً سرکوب ویاجنگ بایونان راآغاز کند .

جنگخواهی مردونیوس (مردونیه)

خشیارشا پادشاهی خودرا با گردآوری اسباب لشکرکشی به مصر شروع کرد . وی ابتدا اندیشهٔ هجوم به‌یونان را در سر نداشت اما مردونیه پسر گبریاس وخواهرزادهٔ داریوش که از مقربان درباری بود و بیش از دیگران نزد پادشاه نفوذ کلام داشت پیوسته این مطلب رابه‌شاه یادآوری وعرض می‌کرد :

Marfat.com

«خداوندگارا ، آتنیها صدمات فراوانی به‌ما وارد کرده‌اند وباید به‌مناسبت تبهکاری خویش مجازات شوند . بهتراست باتمام امکانات خوداین‌مهم راانجام دهید وبعداز انیکه‌مصریان سرکوب شدندنوبت‌جنگاوری باآتنیهاست وباچنین اقدامی،نام شاه در سراسر جهان قرین عزت و احترام خواهد شد و سایر اقوام پیش از هرگونه تجاوز به قلمرو شاهی اندیشهٔ فراوان خواهند کرد . » وی‌درتایید عرایض خود در زمینهٔ انتقامجوئی افزود «اروپا قاره‌ای‌دلپذیروزیباست ، همه قسم اشجار ونهال‌دارد ومالکیت آن‌سرزمین باشکوه وممتاز فقط برازندهٔ پادشاه ماست .» انگیزهٔ مردونیه در کار جنگ وستیز علاوه بر رفتار ماجراجوئی وی ، به‌این امید بود که خودش - ساتراپ یونان‌شود ودراثر سماجت اوبودکه‌سرانجام خشیارشادل‌به جنگ‌داد.باوجود مراتب مزبور اگرپیشامدهای دیگر درپیشرفت منظورش کمك نمی‌کرد بعیدمی‌نمود که او در تحریکات خود توفیق یابد . اولاً قاصدانی از جانب پادشاه تسالی (ایالت یونان‌شمالی . م) بادعوتنامه‌ای خطاب‌به‌خشیارشا ازراه‌رسیدند وحملهٔفوری شاه‌رابه یونان خوارستار شدند. ضمناً پیزیستراتید که پناهنده‌ای بود ودر شوش می‌زیست دربارهٔ جنگ اصرار می‌ورزید وبه‌وسیلهٔ شخصی به‌نام اوتساکریتوس که درجمع‌آوری پیشگوئی‌ها سررشته داشت و مجموعه‌ای نیز در همین زمینه فراهم ساخته بود پادشاه را همواره به آن کارخطیر ترغیب می‌کرد . او در پیشگاه شاه منتخباتی ازغیبگوئی‌ها رابرمی‌خواند وسعی می‌کرد ، آنچه راجع‌به دولت ایران جنبهٔ منفی داشت مسکوت بگذارد و فقط الهامات مساعد و هیجان‌انگیزرا معروض دارد . از جمله می‌گفت ، «روزی خواهد آمدکه یکی از پارسیان بر هلسپون پل ببندد و با سپاهی ظفرنشان از آسیا به یونان برود» . خشیارشا که درمیان اصرارهای پیزیستراتید ازیك طرف واین مرد غیبگو از طرف دیگر در محظور افتاده بود عاقبت در لشکرکشی به یونان مصمم شد .

باری ، یك سال بعدازوفات داریوش ، او ابتدا لشکری به مصر فرستاد و شورش آن حدود را کاملاً سرکوب کرد و همین‌که مصرحتی بدتر از سابق درقیادت افتاد حکومت آنجا را به دست برادر خود هخامنش داد واین برادر درحین حکومت آنجا به دست ایناروس سردار لیبیائی به‌قتل رسید .

منویات خشیارشا

پس از پیروزی در مصر، درست هنگامی‌که پادشاه قصد شروع جنگ باآتن

Marfat.com

را داشت ، انجمنی ازسرکرده‌های دولت خود تشکیل داد تا ازایشان دربارهٔ آن اقدام نظرخواهی ومنویات خویش رانیزاعلام‌کند . دراین جلسه شاه فرمود :

«سرکاران ، گمان نکنید با کار خطیری کـه درپیش دارم قصدم عدول از رویهٔ اجدادی ماست : ما پارسیان راه‌ورسم وسنت‌های خاص‌داریم که‌ازنیاکان خود به‌ارث برده‌ایم‌ومن می‌خواهم همان‌سنت ورفتار راشعارکار خودسازم. من‌ازبزرگان قـوم و تبار خویش آموخته‌ام کـه از دوره‌ای که کوروش ، آستیاگس را از تخت پادشاهی برانداخت و ما قدرت را از دولت ماد بازستاندیم تاکنون هیچ گاه آسوده و بیکار ننشسته‌ایم . احتیاجی نیست که من داستان جهانگیری خاندانم را برای شما بازگویم . خودتان ازکارهای بزرگ و برجستهٔ کوروش و کمبوجیه و پدرم‌داریوش نیك اطلاع دارید و می‌دانید که ایشان چه‌گونه بروسعت وسطوت امپراتوری مـا افزوده‌اند . خودم نیز از روزی‌که تاج شاهی برسر نهاده‌ام همواره براین‌سر بوده‌ام تا از اقداماتی که اجدادم کرده‌اند پیروی کنم و مانند ایشان برقدرت و عظمت‌دولت پارس بیفزایم وسرانجام راهی را درپیش گرفته‌ام که نه‌تنها مایهٔ سربلندی و افتخار ایران خواهد شد بلکه سرزمینهای پهناور و بسیار ثروتمند ودرواقع غنی‌تر از وطن ما بر قلمرو این دولت افزوده خواهد شد . من با این اقدام خویش علاوه برخشنودی خاطر حظ انتقام خواهم جست . لذا منظورم از تشکیل این انجمن آنست که منویات خودرا برای شما روشن سازم . من بر داردانل پل خواهم بست و از راه اروپا تـا یونان لشکر خواهم کشید وآتن را به مناسبت گستاخی که نسبت به پدرم و خود ما به‌خرج داده‌است گوشمالی خواهم داد.چنانکه خودتان شاهدبودید، داریوش‌سرگرم جمع‌آوری وسایل برای اجرای همین نقشه بود ، ولی مرگ مانع تحقق مقاصد او شد. ازاین‌رو من به‌جای پدرم درراه خیر وصلاح ایرانیان و بـه منظور انتقام از صدماتی که آتنیها بی هیچ‌گونه تحریك و دلیل برما وارد کرده‌اند تا روزی که آتن را تسخیر و متقابلاً طعمهٔ آتش نکنم نخواهم آسود . به خاطر دارید که ایشان بـا همدستی آریستاگوراس میلطی که‌یکی از غلامان ما به شمار می‌رفت به ساردس تاختند و معابد آنجا را سوزانیدند و به‌جای آبادانی سابق اکنون فقط بیشه ونهال باقی مانده است و شما خوب می‌دانید که آنها با سرداران ما دتیس و آرتافـرن هنگامی که در سواحل یونان پیاده شدند چه رفتار نابهنجاری کردند . پس هدفم لشکرکشی برضد ایشان است وقتیکه راجع به این اقدام خود نیك می‌اندیشم فواید فراوانی در این کار به‌نظرم می‌رسد. اگر ما آتنیها و همسایگان آنها را درپلوپونس*

Marfat.com

سرکوب سازیم حدود امپراتوری ایران تا به‌جایی گسترش خواهد یافت که گنبد نیلگون حد نهایی آن خواهد شد. با دستیاری شما، من سراسر اروپا را زیر پا خواهم گذاشت و آن‌قاره را به‌سرزمین یگانه‌ای مبدل خواهم ساخت تا هیچ‌گاه آفتاب در قلمرو ما غروب نکند. هرگاه اخباری که به ما رسیده است راست باشد، همین که بر آتن و اسپارت دست اندازیم در همهٔ جهان شهر ودیاری نخواهد بود که در برابر ما یارای مقاومت داشته باشد ودرنتیجه گناهکار و بی‌گناه همگی زیر لوای دولت ما درخواهند آمد. ازاینرو اگر فرد فرد شما طالب خشنودی خاطرم باشید همگی به‌جان ودل آمادهٔ خدمت وکاری شویدکه خواهم فرمود واگر درروز معهود هریك از شما با افراد مجهز بیشتری پیش آید او را پاداشی خواهم بخشید که در نظر مردم ما اهمیت بسزایی دارد. این بود منویات ما، اما چون فرمانروای خودسری نیستم که بخواهم فقط ارادهٔ خویش را تحمیل کنم لذا کلیهٔ نیات خودرا دراین اقدام خطیر در معرض قضاوت شما قرار می‌دهم تا هرکس نظری داشته باشد بازگوید».

اظهارات مردونیه

پس از بیانات شاه اولین کسی که لب به‌سخن گشود مردونیه (داماد داریوش. م) بود. او اظهار داشت:

«خداوندگارا، از تمامی ایرانیانی که تاکنون به عرصهٔ وجود آمده‌اند، و همهٔ آنها که در آینده تولد یافته و خواهند زیست تو بزرگترین خواهی بود. آنچه پادشاه فرمود عین حقیقت است و در حد کمال، که اجازه نخواهی داد ایونیهای اروپائی بیچاره، ما را بازیچهٔ خود سازند. واقعاً این وضعی بسیار حیرت‌آور است، ما که سکائیان، هندیان، اتیوپیها، آشوریها و بسا دیگر اقوام توانا را نه از آن لحاظ که دست جسارت به طرف ما دراز کرده بودند، بلکه چون عزم جهانگیری داشتیم مغلوب و تابع ارادهٔ خود ساختیم، اکنون از عهدهٔ این ایونیها که بدون هیچ‌گونه علت وانگیزه‌ای صدمات کلی به ما وارد کرده‌اند (آتش‌سوزی ساردس*) برنیائیم. آیا موجبی در میان است که ما از ایشان بیمناك باشیم؟ روی هم‌رفته این وضع بسیار خنده‌آوری است. ما از شیوهٔ بیهودهٔ جنگاوری آنها اطلاع داریم و نیز می‌دانیم که وسایل و منابع آنها چه اندازه محدود

Marfat.com

وذلیل است . عده‌ای از آن قوم و تبار هم اکنون تابع ما هستند . منظورم یونانیان آسیا، ایونیها، ائولیها و دوریائیها هستند. چاکر راجع به‌وضع وحال‌آن جماعت پیش از این تجربیاتی اندوخته‌ام زیرا در عهد سرداری پدرم در سپاه شهنشاه داریوش ، بدر تو برایشان تاختم و تا خطهٔ مقدونیه ودر واقع نزدیکی آتن پیش رفتم ، بدون اینکه حتی یك سرباز آنها در برابر من مقاومتی بکند . باوجود این چنانکه شنیده‌ام یونانیها مردمی جنگاورند اما بدون آنکه جوانب اموررا بسنجند ، بنا بر خوی وغریزهٔ خویش جنگ و ستیز می‌آغازند . هنگامی که ایشان با یکدیگر نزاع و نقار دارند به تمام گوشه و کنار هموار و بی دفاع سرزمین رقیب دست می‌اندازند و بی‌پروا به کار زدوخورد می‌پردازند . ازاین رو حتی پیروزمندان آنها نیز از میدان کارزار سالم و بدون صدمه بیرون نمی‌روند، وطرف مغلوب به‌کلی نابود می‌شود. درمورد حاضر نیز حال ایشان بدین منوال است . کاش آنان اختلافات فیمابین را از راه گفت‌وگو و تبادل‌نظر حل وفصل کنند و حتی‌الامکان دست از جنگ و جدال کوتاه دارند ولی اگر عملاً جز جنگ و ستیز باآنها چاره‌ای نباشد باید با وسائل کامل واستواری تمام به مبارزه با ایشان برخاست . .

درهرحال یونانیان به واسطهٔ پندار بیهوده‌ای که راجع به فن جنگ دارند هیچ‌گاه، حتی هنگامی که‌لشکریانم را تا نزدیك مقدونیه پیش بردم اندیشهٔ مقابلهٔ با مرا در سر خویش راه ندادند . بنابراین ، ای سرور من ، همین که جنگ با ایشان را اراده فرمائی با همهٔ سپاهیانی که از سراسر آسیا فراهم داریم و جهازاتی که در اختیار ماست کیست که در مقابل شهریارم جرأت اظهار وجود داشته باشد ؟ خداوندگارا، باور بفرمائید تن به‌خطر جدی دادن در خون یونانیها نیست. مگر اینکه من درعرایضم راه خطا پیموده باشم و یا دراثر بی‌عقلی ، شجاعتی دیوانه‌وار بر مزاج ایشان غلبه کند و با ما در صدد مبارزه برآیند درآن صورت خواهند دید که مابهترین سربازان جهان را داریم. با وجود این مراتب، بسیار ضروری است‌که ما خطر راکاملاً جدی تلقی‌کرده دراین مورد از هیچ‌گونه جهد وفداکاری دریغ‌نکنیم. در فراخنای جهای هیچ توفیق و سرافرازی بی‌جهت به‌دست نمی‌آید و بدون‌کوشش وفداکاری پیروزی را کجا توان یافت .

اندرز ارتبان

با اظهارات مردونیه تمام پیشنهادهای خشیارشا تأیید شد. وقتی او دم

Marfat.com

ازگفتار فروبست سکوت سنگینی جلسه را فراگرفت وتا چند لحظه‌کسی جرأت نکرد حرفی برخلاف آن پیش بیاورد، تا ارتبان‌که با پادشاه خویشاوندی داشت (او فرزند ویشتاسب وعموی خشیارشا بود.م) سکوت را درهم شکست وبرای‌اظهار نظر برخاسته گفت:

«شهنشاها، بدون تعاطی افکار که در نتیجهٔ آن دو جنبهٔ سودمند و زیان‌آور هر کاری آشکار می‌شود، انتخاب راه صلاح میسر نخواهد بود . برای انسان آسان است هر دستوری را زود اطاعت‌کند، اما فقط با تبادل‌نظر می‌توان راه اعتدال وصواب یافت. تنها با تعریف وبیان، درناب بودن زر، نمی‌توان نظر داد. عیار طلا در محك بازرهای دیگر معلوم می‌شود. من پدرت (برادرم داریوش) را از لشکرکشی به‌سرزمین سکائیان برحذر داشتم ولی او به عرایضم اعتنا نکرد وبه اتکای نیرو وقدرتی‌که‌داشت به‌لشکرکشی تامرز وبوم آنها همت‌گماشت،وپیش‌از بازگشت به‌وطن، جان نازنین هزاران هزار نفر از سربازان رابه‌هدر داد. اما تو. ای سرور من، با قومی عزم جنگ داری که از بسیاری جهات بر سکائیان سرند. ، قوم وتباری‌که درکار نبرد شهرت دارند . پس وظیفه چاکر این‌است‌که معروض دارم از چه چیز آن مردم باید ترسید.

«اعلیحضرت فرموده‌اید بر روی داردانل پل خواهید بست واز راه اروپا تا یونان خواهید تاخت. حال فرض بفرمائید واین فرض هم محال نیست‌که درخشکی یا دریا ویا در هردو جاکار سپاهیان ما تباه شود. می‌گویند یونانیها مردمی سلحشورند وآشکارا می‌توان دید واذعان‌کردکه همین آتنی‌ها بودندکه‌لشکرماراکه به‌فرماندهی دتیس وآرتافرن به‌جنگ ایشان فرستاده بودیم شکست دادند. یا تصور بفرمائید آنها رکن عمدهٔ قدرت ما، یعنی جهازات دریائی را مغلوب سازند وبا ناوهای خود تاداردانل بتازند وپل‌هارا فروریزند. خداوندگارا، دراین صورت وضعی‌سخت‌بغرنج پیش خواهد آمد و حتی جان گرانبهای خود شاه به خطر خواهد افتاد. این عرایضم به قصد فضل فروشی نیست و نمی‌خواهم بی‌پروا پیش‌بینی‌ها کنم . این داستان کمابیش شرح وضع مخوفی است که هنگام لشکرکشی پدرت به دیار سکائیان‌که درآن هنگام بر روی بسفور پل بسته بودیم، پیش‌آمد وبه‌خاطر دارید که درآن‌گیرودار سکائیان تا دانوب، راهی بسیار طولانی را پیموده ویونانیها را به‌درهم شکستن پل ترغیب‌کردند وچگونه هیستیه، جبّار میلط، عوض خودداری ازآن‌کار،(که‌خوشبختانه چنین‌کرد) می‌توانست‌باپیروی‌ازنظر سایرجبّاران سرنوشت

Marfat.com

دولت ما رابه‌کلی دگرگون سازد. به‌راستی‌که حتی شنیدن این سخن‌که سرگذشت رهبر وسرور ما فقط به‌اقدام یك‌نفر بستگی‌داشته‌باشد چه‌قدر مهیب وطاقت‌فرساست.

«بنابراین از پیشگاه همایونی استدعا دارم از اندیشهٔ آن‌کار درگذرید وعرضم را بپذیرید وخویشتن‌را به‌خطری بیهوده نیندازید. بهتراست این‌جلسهٔ‌مشاوره را موقوف سازید و با فراغت خاطر قضیه‌را ملاحظه و درصورت اراده منویات‌شاهانه را اعلام دارید. هیچ‌کاری برای آدمیزاد بهتراز آن نیست‌که‌کردار خود را درست وبا نهایت دوراندیشی پی‌ریزی‌کند، اگر چه سرانجام‌کار برخلاف توقع وانتظار درآید وموجباتی که قابل پیش‌بینی نیست اقداماتش را خنثی سازد که در این‌صورت لااقل‌این خشنودی‌را خواهد داشت‌که قصور وغفلتی ازجانب‌خود اونشده‌بوده‌است، زیراکه اطراف وجوانب کار را نیك‌سنجیده بود. ولی از طرف دیگر هرگاه آدمیزاد خود را بی‌پروا در مهلکه بیندازد واتفاقاً کامروا شود این توفیق او فقط از خوش طالعی است وچنین‌کسی خواه‌ناخواه مضطرب ونگران خواهد زیست زیراکه در هنگام مقابلهٔ باخطر آمادگی لازم را نداشته است.

«خداوندگارا، نیك آگاهید که آفریدگار در اثر رشك و حسادت ازمیان آدمیان فقط برجستگان راگرفتار می‌سازد وبه افراد متوسط وعادی‌کاری ندارد. همیشه رعدوبرق بناهای‌رفیع ودرختانی‌راکه سربر آسمان افراشته‌اند فرومی‌اندازد، این رسم دیرین روزگار است که بلند را پست می‌سازد و بارها نیز عده‌ای قلیل لشکری‌کلان را شکست داده‌اند. هنگامی‌که خدا از سرخشم، ترس ووحشت در دل آدمیان می‌اندازد، یا طوفان بلا برمی‌انگیزد، ناروا زورمندان را زبون می‌سازد برای این است که‌به‌واسطهٔ عظمت خویش غرور و خودبینی بندگان را نتواند دید،وهمین امر علت‌العلل همهٔ شکستها وناکامیها است ودر تنگنای درماندگی وبیچارگی‌آنچه راکه داریم از دست خواهیم داد. صلاح‌کار ما در عجله وشتاب نیست بلکه حزم وشکیبائی است. این معنی شاید بدواً روشن ننماید اما درستی آن به‌زودی آشکار خواهد شد.»

«سرورا، این بود اندرزم‌که عرض شد، اما به تو ای مردونیه خاطرنشان می‌سازم که‌سجایای یونانیان را به هیچ‌روی انکار نتوانی کرد و به تو نرسد که ضد آنها رجز خوانی‌کنی. تو از راه تهمت وافترا نسبت به یونانیها پادشاه را در لشکرکشی به سرزمین ایشان ترغیب می‌کنی و تاآنجا که استنباط من است این‌جنگ‌ـ خدایا چنان روزی پیش نیاید ـ بیشتر مورد علاقهٔ‌تو است. بدگویی‌از دیگران‌رفتاری

Marfat.com

زشت وپلشت است. دراین‌کار پای دو طرف درمیان است وهردو ضرر خـواهند کرد، بدگو از آن جهت زیان می‌بیندکه پشت سردیگران اباطیل می‌سازد وشنونده ازآن لحاظ‌که یاوه‌های گوینده را باور می‌دارد بدون اینکه دربارهٔ صحت وسقم موضوع تحقیق‌کند. آن‌کس‌که هدف تهمت واقع شود از دوجهت زیان خواهد دید، ازیك طرف در نتیجهٔ حرفهای ناروای گوینده واز سوی دیگر خوش‌باوری این وآن که او را شایستهٔ اتهام می‌پندارند.

باری اگر چاره‌ای جز جنگ با یونان نباشد آخرین پیشنهادم اینست کـه پادشاه ازکشور بیرون نروند وتوومن دربارهٔ عاقبت این ماجرا سرجان پسران خود شرط‌بندی‌کنیم، تو با لشکری‌کلان هر مقداری‌که خواهش تو است پی این‌کار بروی مشروط براینکه هرگاه چنانکه می‌گوئی، ما غلبه‌کنیم من جان فرزندانم و خودم را دراین‌راه فداسازم واگر نگرانی من بی‌جهت نباشد تو جان پسرانت وخودت را اگر سالم از این سفر بازگردی فداسازی. شاید این شرط راهم نپذیری وباز در لشکرکشی به یونان اصرار ورزی که دراین صورت پیشگوئی می‌کنم روزی خواهد آمد که‌بسا از هموطنان ما بگویند لاشهٔ مـردونیه کـه سبب شکست و گرفتاری ایرانیان شده بود در سرزمین یونان یا اسپارت درکنار فلان راه طعمهٔ سگان ومرغان شده‌است، چراکه این‌بار چنانکه بایدوشاید ذات ونهاد مردمانی‌که پادشاه رابه‌جنگ‌با ایشان برمی‌انگیزی خواهی شناخت.

خشیارشا خشمگینانه جواب داد : «ارتبان، تو برادر پدرم هستی وهمین محظور یگانه مانع محکوم شدن به مرگی است‌که در خور این اظهارات بیهوده وتوخالی تو است ولی همین بی‌خیالی وبزدلیت نیز بی مکافات نخواهد ماند چون به توفرمان می‌دهم بامن دراین سفر به‌یونان نیائی ودر وطن نزد زنان بمانی تا تمامی سرافرازی، ظفر وکامیابی‌راکه برشمرده‌ام بی‌دستیاری تونصیب من‌شود. اگر آتنی‌ها را گوشمالی ندهم فرزندی داریوش پورویشتاسپ پور ارشام پور آریارمنه پور چیش‌پیش پورهخامنش حرامم باد. من‌نیك می‌دانم که اگر ما جنبشی نکنیم آتنی‌ها دست از سرما برنخواهند داشت‌و خواه‌ناخواه به‌قلمرو ماخواهند تاخت. رفتارسابق ایشان، گواه این گفتار من است زیرا آنها بودندکه به آسیا تاخته وساردس راطعمهٔ آتش ساختند. برای طرفین راه بازگشتی وجود ندارد اگر ما برآنها ضرب شست‌وارد نکنیم بدون تردید از دست ایشان ضربت وآسیب خواهیم دید ودارائی ما درچنگ آنها خواهد افتاد. ما باید صاحب همه‌چیز آنها شویم شق دیگری به‌نظر نمی‌رسد

Marfat.com

زیراکه در دشمنی ونقار فیمابین ماحد ومرزی نیست ازاین‌رو نیك‌روا است صدماتی راکه ایشان سابقاً به‌ما واردکرده بودند حالا تلافی‌کنیم وتردیدی ندارم‌که با این اقدام من معلوم خواهد شدکه به‌گفتهٔ تو اگر ضد همان مردمی برخیزم‌که پلوپز* فریژی‌که غلام شاهان‌ایران بیش‌نبود چنان ایشان‌را تارومارکردکه‌تا امروزنامش‌روی آن قوم وسرزمین باقی مانده‌است، چه آفت ونکبتی بر سرم خواهد آمد.

خواب‌نماشدن خشیارشا

بدین ترتیب مذاکرات آن جلسه خاتمه یافت. همانروز، شامگاه اظهارات ارتبان خشیارشا را نگران ساخت. وچون به‌نظریات او نیك اندیشید به این نتیجه رسیدکه حمله به‌یونان در واقع هیچ صلاح نیست وبا همین اندیشه به خواب رفت. روایات پارسیان حاکی است‌که سحرگاه پادشاه مردی خوش قدوقامت رادرکنار بستر خود درخواب دید وآن چهرهٔ خیالی به‌او اظهار داشت : «پادشاها ، می‌خواهی رأی خود راتغییر داده‌و باوجود اعلام عمومی که به اتباع خویش کردی تا خود را آمادهٔ جنگ سازند باز از لشکرکشی به‌یونان منصرف شوی؟ این‌تغییر رأیت به‌هیچ روی روانیست ومن تو را ازاین جهت نخواهم بخشید. باید همان راهی راکه دیروز اراده‌کرده بودی دنبال‌کنی» آنگاه شبح ناپدید شد.

خشیارشا بامداد آن‌خواب رانادیده انگاشت وفرماندهانی راکه روز پیش فرا خوانده بود بار دیگر احضارکرده اظهار داشت : «سرکاران، از اینکه زودنظرم را تغییر داده‌ام انتظار اغماض دارم. هنوز عقل و بینش من چنانکه باید وشایدبه‌حد کمال نرسیده است وعناصر طالب جنگ آنی دست از سرم برنمی‌دارند. وقتی‌بیانات ارتبان را شنیدم زود خون جوانی در رگهای من به‌جوش آمد، وسخنان درشتی‌به اوگفتم‌که سزاوار نبود مرد جوانی به بزرگتر از خود بگوید. اما اکنون درستی و استواری گفتار او را درمی‌یابم وبه‌رأی وپیشنهاد اوعمل خواهم کرد، با یونان جنگی نخواهیم داشت وایام صلح‌وصفا دوام خواهد یافت.»

پارسیان از شنیدن این بشارت شادمانی نموده شهنشاه خود را تعظیم تمام کردند. اما شب دیگر باز آن شبح درخواب برخشیارشا ظاهر شده‌گفت: «ای‌فرزند داریوش، تو آشکارا در حضور اتباع خود سخنانی در انصراف از جنگ‌گفتی‌وبه آنچه‌گفته بودم هیچ اعتنا نکردی وچنین وانمودکردی‌که اصلاً‌چیزی نشنیده‌بودی. اکنون من عواقب آن رفتار را خاطرنشان می‌سازم به‌عبارت دیگر اگر بی‌درنگ‌دنبال

Marfat.com

کار جنگ نروی با همان سرعتی‌که بر اوج اقتدار بالا رفتی فرو خواهی افتاد.»

خشیارشا از این خواب سخت برآشفت وسراسیمه ارتبان را احضارکرده به‌او فرمود : «وقتی‌که ابتدا رأی صائب خود را معروض داشته بودی اختیارم زود از دست رفت وجوابی تند وبی‌پروا شنیدی. ولی من‌راجع به‌آن مسأله نیك اندیشیدم وبه‌روشنی دیدم‌که صلاح ما پیروی از پیشنهاد تو است اما چه‌کنم از این‌کار عـاجزم واز روزی‌که رأی خود را تغییر داده‌ام هرشب خواب‌نما می‌شوم‌که مبادا حـرف تورا گوش کنم و آخرین‌بار هم آن شبح مرا به نگون‌بختی تهدید کرد. اگر خواب خواست خداست ومشیت آسمانی اینست‌که با یونان جنگ‌کنم هرگاه تونیزرخت‌مرا دربرکنی وبر تخت من بنشینی ودر جای من بخوابی به‌احتمال قوی خوابی‌که من دیده‌ام تونیزخواهی دید وخواهی دانست‌که‌کار جدال‌بایونان‌درید اختیار مانیست.»

ارتبان‌که می‌پنداشت جلوس او برسریر سلطنت‌کاری نارواست به‌زودی آن نکردکه شاه فرمود. اما سرانجام به‌اجرای فرمان ناچار شد، آن‌هم پس‌از اینکه جواباً معروض داشت : خداوندگارا به‌عقیدهٔ چاکر شنودن اندرزی نیکو،چنانست که خود شنونده سرعقل آمده‌باشد ، البته پادشاه هردوفضیلت‌را داراست ولی‌سخنان ناصواب ندیمان سبب گمراهی است. گفته‌های ایشان شبیه تندبادی است‌که دریا را از وضع طبیعی آن، همان حالت آرامشی‌که اهل جهان را سود بسیار می‌رساند خارج می‌سازد. راجع به‌خودم نیز عرض می‌کنم، من از فرمایشات تلخ هسایونی نسبت به چاکر چندان نرنجیدم که‌از جهت دیگر ناراحت شدم. وقتی دو راه در مقابل خـود داشتیم‌که یکی حس غرور وخودخواهی ما را ارضا می‌کرد ودیگری ناظر براین معنی بود که چه‌بیهوده ونارواست دل به‌هوسهای گوناگون سپردن. سرورم راهی را اختیار کرده بود که به‌ظن قوی هم خویشتن را درخطر می‌انداخت و هم‌وطنش راگرفتار می‌کرد واین موضوع مرا سخت ناراحت می‌ساخت. اکنون پادشاه به‌راه خیر وصلاح روکرده‌اند. ولی به‌چاکر می‌فرمائید از موقعی‌که اندیشهٔ تاختن به‌یونان را از سر بیرون‌کرده‌اید، مرتباً خواب‌نما می‌شویدکه باید از این تغییر رأی منصرف شوید. ای فرزند، آیا تصور می‌کنی این خوابها خواست خداست؟

«بدان‌که پروردگار را باخواب دیدن ماکاری نیست. من‌که از شهریارخود به‌مراتب سالخورده‌ترم عرض می‌کنم این رؤیاهاکه در خواب برما ظاهر می‌شود، تقریباً همیشه نتیجه ودنبالهٔ اموری است‌که هنگام روز ذهن وخیال ما با آنها مشغول بوده‌است واستحضار دارید پیش‌از خواب‌نما شدن ذات هسایونی ما همواره در

Marfat.com

اندیشهٔ جنگ بودیم با این وصف بعید نیست معنی خواب ملوکانه جز آن بـاشد که معروض داشتم وشاید هم ارادهٔ خداست که دراین صورت همان چهرهٔ خیالی را با تأکیداتی‌که دارد من نیز به خواب خواهم دید.

در هرحال اگر قضا وقدر چنین باشد، پس خواه من رخت پادشاهی بپوشم یا نه و دربستر شاهی بخوابم یا درجای خود، باز او خواهد آمد چراکه شبح‌منظور که نمی‌دانم چیست لابد آنقدر ابله نیست‌که فقط به‌این جهت‌که من جامهٔ شاهی پوشیده‌ام مرا پادشاه پندارد. باری غیر از مسألهٔ لباس اگر آن صورت خیالی‌وجود مرا نادیده انگارد وظاهر نشود، وباز پادشاه خواب‌نما شوند، دراین صورت باید تدبیری اساسی اندیشید وگرنه من‌نیزبه‌ناچار اذعان خواهم‌کردکه‌اوفرستادهٔ‌خداست.

اما دربارهٔ اصل قضیه، اگر رأی پادشاه قطعی است تغییر دادن آن به‌وسیلهٔ من جسارت وفضولی است وهرگاه در رختخواب شاهی خوابیدنم ضروری باشد آن کنم‌که می‌فرمائید تا معلوم شود چهرهٔ خیالی بار دیگر نیز خواهد آمد یانه ولی‌تاآن موقع در عقیدهٔ خود استوار خواهم ماند.

سپس ارتبان به‌این قصدکه ثابت شود رأی خشیارشا خطا است طبق دستور رفتارکرد. جامهٔ شاهی پوشید ودر جای خشیارشا خوابید. شبانگاه همان صورت خیالی راکه دوبار برخشیارشا ظاهر شده بود به‌خواب دید که بالای سرش ایستاده می‌گوید: «این تو هستی‌که بادستاویز دلسوزی سعی داری پادشاه راازلشکرکشی به‌یونان منصرف سازی؟ تو از آن جهت‌که می‌کوشی راه سرنوشت را تغییر دهی‌دیر یا زود مکافات خواهی دید وبه خشیارشا نیز خاطر نشان شده است‌که اگر فرمانم را اجرا نکندچه‌برسرش خواهد آمد». پس‌از اظهاراین‌تهدیدات شبح‌کذائی‌می‌خواست باميلهٔ داغ چشم ارتبان راکورکندکه او فریادی زده سراسیمه از خواب پرید وبه حضور خشیارشا شتافته ماجرای خواب را به‌عرض رسانید وسخنانی هم به‌شرح زیر معروض داشت:

« خداوندگارا مـانند بسا کسان دیگـر من نیز در عمر خـود دولتهای نیرومند متعددی دیده‌ام‌که با ضربت حریفی ضعیف از پادرآمده‌اند وبه همین دلیل بودکه مانع شدم غرور جوانی سرورم را از راه خیر وصلاح منحرف سازد، درکنه هرمیل شدید خطری پنهان است. من نبرد کوروش با ماساگتها و هجوم‌کمبوجیه‌را به‌اتیوپی درخاطر داشتم. آری مگر خود من باداریوش درلشکرکشی برضدسکائیان شرکت نداشتم؟ خاطراتی‌که از آن‌گرفتاریها در سرداشتم ناگزیرم می‌ساخت چنین

Marfat.com

بیندیشم که پادشاها، اگر درصلح وصفا باشی دنیا تورا رستگار خواهد شناخت،ولی اکنون برمن معلوم می‌شودکه دراین ماجرا دست خدا درکار است وچون تقدیر آسمانی است‌که یونان دچار طوفان بلاشود از این‌رو متوجه شدم‌که‌در اشتباه‌بوده‌ام. به پارسیان بفرمائید خداوند چه رؤیائی به‌ما نمایانده وچه الهامی‌کرده است وطبق فرمان سابق آنها را آمادهٔ جنگ سازید وچون پروردگار نقشی دراین‌کار برای حضرت شهریاری مقدّرکرده است‌سعی‌فرمائید به‌بهترین وجهی این‌اندیشه‌به‌ثمررسد.

ارتبان وخشیارشا هردو به آنچه خواب‌نما شده بودند اعتقاد واعتماد تمام یافتند . پادشاه درطلیعهٔ آفتاب تمامی ماوقع را با ایرانیان درمیان گذاشت و ارتبان که تاآن موقع آشکارا با جنگ مخالفت می‌نمود ازآن پس بدون پرده‌پوشی ازاقدام به‌جنگ طرفداری کرد.

خشیارشاکه عزم جنگ داشت برای بار سوم خواب‌نما شد وازمُغهاتأویل آنرا پرسید عرض کردند: «دلالت بر تسخیر عالم دارد وایران فرمانروای جهان خواهد شد». خشیارشا این بار در خواب دیده بود تاجی از زیتون بر سرداردکه شاخه‌های آن بر سراسر دنیا سایه انداخته ولی ناگهان درخت از سر او ناپدید شد. پس‌از تعبیر خوشایند مغها همه فرماندهان پارسی حاضر درآن جلسه به ساتراپیهای خود شتافته امیدوار بودند جایزه‌ای راکه پادشاه وعده‌کرده بودبه‌دست آورندوبرای تکمیل اسباب‌کار از هیچ‌گونه جدوجهدی فروگذار نکردند. خشیارشا در جریان جمع‌آوری سپاه آنچه امکان داشت از سراسر قارهٔ (آسیا.م) وسایل جنگی فراهم ساخت وتا چهار سال پس‌از فتح مصر،گردآوری اسباب‌کار وتهیهٔ خواربار پیوسته ادامه یافت.

در اواخر سال پنجم خشیارشا در سر سپاهیانی‌کلان لشکرکشی خود راآغاز کرد.* به‌راستی‌که سپاهیانش فراوان وعظمت لشکرکشی او از همهٔ لشکرکشیهای ادوارگذشتهٔ تاریخ بشر بیشتر بود. لشکری‌که داریوش شاه به‌قصد تسخیر سرزمین سکائیان راه انداخته بود ویا انبوه سپاه سکائی‌که در تعاقب‌کیمریها به‌خطهٔ ماد تاخته وتقریباً تمامی آسیای علیا را تابع خود ساخته بودند در مقایسه با لشکریان او حقیر وناچیز به‌شمار می‌رفت وآن چندین بار بزرگتر از سپاهی بودکه بنابر افسانه‌ها آگاممنن[۲] ومنه‌لائوس[۳] ضد ترویا حرکت داده بودند یا از سپاه موسی‌ها[۴] وتوکریها[۵] که قبل‌از جنگ ترویا از راه بسفور به اروپا تاخته بودند وبرتراکیا دست انداخته تا سواحل آدریاتیک رفته بودند بیشتر بود. همهٔ آن لشکرکشی‌ها ویا مانند آنها با

Marfat.com

سپاه خشیارشا قابل مقایسه نبود. هیچ طایفه وجماعتی در آسیا نبودکه او عده‌ای‌از آنها را در لشکرکشی به یونان شرکت نداده باشد. غیراز رودخانه‌های بزرگ نهر ورودی نبودکه لشکر ا واز آبش بنوشند وخشك نشود. برخی اقوام جهازات وبعضی دیگر پیاده‌نظام فرستادند بعضی نفرات سوار وبرخی دیگر وسایط نقلیه وافرادی‌هم برای باربری دادند بعضی‌هـا جهازات رزمی و برخی برای ساختن پلهای شناور یا حمل خواربار کشتی‌ها فراهم ساختند.

حفر کانال درکوه اُتس

دفعهٔ پیش (نبرد ماراتن.م) به‌طوری‌که فراموش نکرده‌ایم‌کار جهازات‌دریائی پارسیان درحوالی‌کوه اتس‌لنگ وبه‌شکست ایشان منجرشد به‌همین دلیل سه‌سال‌تمام کوشش وتلاش‌کردند تا از تکرار آن فاجعه جلوگیری شود. از پایگاه الوزیس[۶] در شبه‌جزیرهٔ خرسونس (گالی پلی‌فعلی.م) دسته‌ای مرکب از اقوام مختلف جهـان را رفته رفته به‌حدود کوه اتُس فرستادند تا کانالی در آنجا حفر کنند. بوبارس و مگابیز وارتاخس پسران ارتائوس، فرماندهان پارسی، عهده‌دار آن‌کار مهم شدند. از وضع‌کوه اتس همگی اطلاع دارند. آنجاگردنهٔ بلندی است‌که تا مقداری زیاد در دریا پیش رفته و مسکون است. در قسمتی که این ارتفاعات ازطرف خشکی‌تمام می‌شود تنگه‌ای بادهانهٔ یك میل‌ونیم‌پهناتشکیل شده وسراسر آن‌حدود صاف‌وهموار است مگر چند تپه‌کوتاه واز یك‌طرف تا سمت دیگر، ازآکانتوس تا ساحل مقابل، نزدیك تورون و از این‌جا در جهت شمالی جلگه برآمدهٔ شهر سین[۷] و در جنوب آن برارتفاعات‌کوه اتُس چندقریه واقع شده‌است‌که خشیارشا تصمیم داشت‌آنجاراگرفته واهالی آن‌حدود را از خشکی جدا وجزیره‌نشین سازد.

اکنون شرح می‌دهم چه‌گونه آن‌کانال را کنده‌اند. ازسین خطی ازیك‌سرتا سر دیگرکشیده اراضی را برای حصهٔ‌کار افرادی‌که از طوایف‌گوناگون آمده بودند به چندین بخش قسمت‌کردند. وقتی نقب تا عمق معینی می‌رسیدکارگرانی‌که درپائین مشغول بودند به‌کندن زمین ادامه داده خاك را به‌دستهٔ دیگرکه بر نردبان، بالاسر ایشان ایستاده بودند می‌دادند. به‌همین منوال باز به دستهٔ بالاتر تا به نفرات هم‌کف زمین می‌رسیدکه آن‌را در دریا می‌ریختند. همهٔ افرادی که در این کار شرکت‌داشتند نقب را در دهانه‌ای به پهنای مساوی با قسمت تحتانی حفر می‌کردند، ودر نتیجه مرتباً خاك پهلوها فرو می‌ریخت وزحمت‌کارگران تجدید می‌شد. مگر فنیقیهاکه در

Marfat.com

بخش خودگودالی با دهانه‌ای به‌عرض دو برابر آنچه ازکندن نقب منظور بود حفر می‌کردند وهرقدرکه پائین‌تر می‌رفتند رفته‌رفته از عرض آن می‌کاستند ودر ته نقب پهناکمابیش به‌حدی که‌منظوربود درمی‌آمد. درنزدیکی‌همانجا درچمنزاری، اردوگاه کارگران وبازاری نیز برای خرید اجناس و مقادیر کلانی آرد فراهم کرده بودند.

وقتی من راجع به تمامی آن کار می‌اندیشم به این نتیجه می‌رسم که خشیارشا از پرداختن به آن اقدام هدف خودنمائی داشته ومی‌خواسته‌است حدود قدرت خویش را نشان دهد واثری ماندگار از خود به‌یادگار بگذارد زیرا هیچ مانعی وجود نداشت که کشتیهارا از طریق خشکی به طرف دیگر حمل کنند ولی باوجود این به کندن وپرداختن کانال امر فرمود، چراکه دراین‌جا عرض دریا برای عبوردو کشتی پهلو به‌پهلو کافی نبود. همان عده که دستور کندن کانال را داشتند ضمناً مأمور ساختن پلی‌بر رودخانهٔ استروما شدند و سایر اقدامات به همین ترتیب پیشرفت داشت. کابلها بعضی از پاپیروس و بعضی از الیاف سفید کتانی برای به هم بستن پلها تهیه شده بود. خشیارشا این کار سنگین را بر عهده فنیقیها ومصریها گذاشت. انبارهای آذوقه برای سربازان ساخته شد تا افراد و بارکشها درحین لشکرکشی در تنگنا نیفتند. برای محل انبارها بعد از رسیدگی کامل مناسبترین جا انتخاب می‌شد واز نقاط مختلف آسیا خواربارراا به وسیلهٔ جهازات و کشتیهای باری می‌آوردند. مقدار هنگفتی از تراکیا وارد می‌کردند و انبارهای موقت دیگری نیز درجزایر دریای‌مرمره وحوالی رودخانهٔ استریسون (اسنروما) ودر مقدونیه ساختند.

پیشکشی پی‌تیوس ثروتمند

تمام کارها به‌شرحی که گذشت پیشرفت‌داشت وسپاه بزرگ‌یعنی‌همه‌سربازانی که از سراسر قارهٔ (آسیا) دراین جنگ شرکت کرده بودند طبق فرمان شاهی در کریتال[8] واقع درکپادوکیا[9] تمرکز یافته، از آنجا با خود شاه در سر سپاه به عزم ساردس حرکت کردند. دراینکه کدام شهربان پرسی به مناسبت جمع‌آوری بهترین وسایل جنگی جایزه ربود، من چیزی درخور ذکر ندارم و اصلاً معلوم نیست که درآن باره اقدامی شده باشد.

بعد از رودخانه هالیس (که ازکوهستان میان سیواس و آنکارا جاری است. م) لشکریان شاهی از سرزمین فریژیا عبور کرده به سلانه رسیدند؛

Marfat.com

در اینجا سرچشمهٔ رود میانـدر و رودخانـهٔ دیگری به همان بزرگی واقع است کـه نام حیرت‌آور «آبشار» دارد . سرچشمهٔ رودخانهٔ اخیـر در میدان شهر سلانه است و به میانـدر ملحق می‌شود در این‌جـا پوست بـدن مارسیاس* سلنی را در معرض تماشا گذاشته‌اند و شرح موضوع طبق روایت فریژیها اینست که آپولو در اثر قهر و غضب ، پوست تن مارسیاس را برکنده و در بازار شهر آویخته است* .

درسلانه یکی از سرشناسان لیدیا به نام پی تیوس فرزند آتیس به قصد استقبال از خشیارشا انتظار می‌کشید . بعداز ورود پادشاه او تمامی سپاه را بابهترین وسایل پذیرائی کرده، وعده داد برای مخارج لشکرکشی نیز مبلغی تقدیم دارد . ذکر پرداخت وجه موجب شدکه خشیارشا از ندیمان پارسی خود بپرسد او کیست و آیا چنانکه ادعا می‌کند آن همه ثروت دارد . پاسخ دادند ، او همان کسی است که به‌پدرت داریوش نیز درخت چنار زرین و تاك زرین** داده بود بعلاوه تا آنجا که می‌دانیم بعد از پادشاه ثروتمندترین مرد جهان است .

خشیارشا از شنیدن اظهار آخری حیرت کرده سئوال‌خودرا تکراراین‌بار ازخود پی‌تیوس مقدار دارائی اورا استفسارکرد . پی‌تیوس معروض داشت : «سرورا حقیقت امر را به عرض می‌رسانم و رقم دارائی خودرا مخفی نمی‌دارم و مبلغش را هم درست می دانم . وقتی که شنیدم شهنشاه عزم کرانهٔ دریای اژه را دارند اولین آرزوی چاکر شرکت در هزینهٔ این لشکرکشی بود . پس به رسیدگی مقدار نقدینهٔ خود پرداختم و معلوم شد ۲۰۰۰ تالان نقره و ۳,۹۹۳,۰۰۰ سکه داریك طلا(سکهٔ داریوشی.م) دارم که قصدم تقدیم آنهاست و خودم می‌توانم از دسترنج غلامان و محصولات املاکم امرار معاش کنم. خشیارشا بسیار خشنود شده، فـرمود: «ای دوست، از روزی‌که سرزمین پارس را ترك گفته‌ام، تویگانه کسی هستی که‌باطیب خاطر از لشکریانم پذیرائی کرده و پیشنهاد کمك مالی نیز داده‌ای و ازعهدهٔ هردو کار به وجهی شایسته برآمده‌ای لذا به پاس پیشنهاد سخاوتمندانه‌ات ازشاهدوستان به‌شمار خواهی آمد ومن ۷،۰۰۰ داریك طلا نیز به‌تو می‌دهم تانقدینه‌ات به‌رقم کامل ٤،۰۰۰،۰۰۰ برسد. برآن باش‌که ثروت خود را هشیارانه نگاهداری و همواره‌همان باشی که امروز هستی‌که دراین‌صورت هیچ‌گاه درحال یا آینده پشیمان نخواهی‌شد».

وعده‌های شاهی تمام و کامل انجام شد ، و باز لشکریان به پیشروی ادامه دادند . پس از عبور از شهر انودا در فریژیا و دریاچه‌ای که در آنجا نمك به‌دست می‌آورند خشیارشا به شهر بزرگ کولاسه[۱۰] رسید . دراینجا رودلیکوس در زمین

Marfat.com

فرو می‌رود و نیم‌فرسخ دورتر باز ظاهر و به میاندر ملحق می‌شود . بعدازکولاسه سپاه شاهی به مرز لیدیا و سپس به شهرسیدرارا[11] آمدندکه‌کرزوس در آنجا ستونی برافراشته و علامت سرحدی بین لیدیا و فریژیا را برآن منقور کرده بود . از لیدیا راه از طرف چپ به مرز کاریا و از طرف راست تا ساردس ادامه می‌یابد . مسافران مقصد اخیر باید از رودخانه میاندر (بیوك مندرس جدید.م) بگذرند و ازکلاته‌بوس که‌در آنجا باشیرهٔ گز وآردگندم عسل می‌سازند عبورکنند. خشیارشا ازاین‌راه عبور کرد و درهمان حدود بودکه درخت کاج بسیار زیبائی نظر شاه را جلب‌کرد و فرمود آن‌را با زر بیاراستند ویکی ازافراد هنگ جاوید رابرای نگهبانی آن برگماشت روز دیگر پادشاه به‌ساردس پایتخت لیدیا رسید.

از ساردس خشیارشا قاصدانی به همهٔ بلاد یونانی غیر از آتن و اسپارت فرستاده نشانهٔ اطاعت یعنی مشتی خاك و آب ودر هنگام ورود خود مراسم استقبال و پذیرایی خواست . این تجدید مطالبهٔ علامت تابعیت بدان جهت بود که اطمینان داشت برخلاف دورهٔ پدرش که یونانیان از فرستادن نشانهٔ چاکری سرباز زده بودند اکنون در اطاعت امرش راه تسلیم می‌پیمایند و می‌خواست معلوم سازد که نظرش دراین‌باره صائب بوده است یا نه .

پل هلسپون*

سپس به‌مقصد بعدی، آبیدوس[12] وارد شدکه پل سراسری هلسپون، ازآسیا به اروپا در آنجا ساخته شده بود . بین سستوس و مادیتوس و شبه جزیرهٔ خرسونس درآن طرف آبیدوس پرتگاه سنگی بلند مشرف برآب واقع شده است . در همین نقطه بود که بعدها یونانیان به سرکردگی زانتی‌پوس[13] آرتیاکت[14] پارسی ، والی جزیرهٔ سستوس را به اتهام اقدامات ناروا و بی‌حرمتی به مقدسات قومی خود اعدام کردند . مهندسان شاهی از آبیدوس تا دماغهٔ مزبور را که مسافتی درحدود هفت فورلنگ است (هر فورلنگ یامیدان اسب بالغ بر۲۰۰ متر.م) دو ردیف پل کشیدند یکی برای عبور گردونه و باروبنه و دیگری گذر لشکریان . یکی را فنیقیها ساخته و در ساختمانش از الیاف سفید کتانی برای به هم بستن کشتی استفاده کرده بودند، پل دیگررا مصریها با کابلهای پاپیروس پرداخته بودند . این اقدامات بر طبق دلخواه درشرف اتمام بود که ناگاه طوفان شدیدی برخاسته پلها را شکست . وقتی خبر آن

Marfat.com

فاجعه به اطلاع شاه رسید خشیارشا سخت برآشفت و فرمود هلسپون را ادب کنند و دو رشته غل و زنجیر درآبش انداخته و خطاب به آن بگویند : «ای آب روان تلخ و شور ، این مجازاتها را صاحبت که بدون هیچ‌گونه آسیبی نسبت به تو کارش را لنگ کردی مقرر داشته اما به هرصورت خشیارشا از روی تو عبور خواهد کرد واز این پس احدی برای تو و به یاد تو نذر و قربانی نخواهد کرد و تو با آبی شور و گل‌آلود دیگر شایستهٔ قدر واحترام نخواهی بود». علاوه‌بر مجازات مقرر، دستور داد مسئولان ساختمان پل به اشد مکافات برسند و ساختن پل جدید به عده‌ای دیگر محول شود .

شیوه‌ای که این بار در آن کار پیروی شد از قرار ذیل است : کشتیهای بادبانی و پاروئی را به منزلهٔ پایه به هم پیوسته و محکم بستند ۳۶۰ کشتی در سمت بحر اسود و ۳۱٤ کشتی در طرف دیگر قرار دادند . سرکشتی‌ها در جهت جریان آب بود تا با تعدیل فشاری که بر کابلها وارد می‌آمد پلها از دوپهلو نگاهداری شوند وبخصوص لنگرهای سنگین را در دوجهت بالا و پائین جریان آب انداختند . لنگرهای شرقی برای حفاظت پل در قبال بادهایی که از سمت بحر اسود می‌وزید و باقی در سمت دیگر ودریای اژه ، به منظور نگاهداری در مقابل بادهای غرب و جنوب بود . بین لنگرها فاصله و راه عبور برای رفت وآمد کشتیها به دریای سیاه منظور شده بود .

همین که کشتیهارا پابرجا کردند کابلها را با دستگیره‌های چوبی به دو ساحل بستند، این کابلها از لحاظ جنس و ضخامت یکسان ولی رشته الیاف از ریسمانهای پاپیروس محکمتر بود ، سپس الوارهائی به عرض و طول پل شناور بریده ازیك سو به‌سوئی دیگر باطناب سخت بسته به قسمت بالائی بندو بست کردند آنگاه خاك و خاشاك برای همواری بر کف آن ریخته و با افزودن لایهٔ خاك آنرا سفت ومحکم کوبیدند. سرانجام درهردو پهلوی پل نرده نسبتاًبلندی تعبیه شد تاچارپایان درحین عبور از منظرهٔ آب نهراسند * .

سزای پی‌تیوس

پل آماده شد . وقتی خبر رسید که ترعه‌سازی و نصب موج‌شکن‌ها دردو انتهای پل‌نیزتمام شده استسپاه شاهی‌که زمستان رادرساردس مانده بودچون وسایل کارش تکمیل شده بود بهار آینده به مقصد آبیدوس به حرکت درآمد . اما

Marfat.com

ناگهان درآسمانی صاف و بی‌ابر خورشید از انظار ناپدید و روز چون شب تاریك شد . این پیشامد خشیارشا را بسیار نگران ساخت و شاه علت آن واقعه را از مغها پرسید. عرض کردند خدایان به‌یونانیان سقوط عاجل شهرو دیار ایشانراخبر می‌دهند زیراکه حرکات خورشیدی علامت مقدرات یونان است همانطوری که گردش ماه وضع پارسیان را مشخص و تعیین می‌کند . آن توضیح پادشاه را خشنود گردانید و با عزمی راسخ همچنان به پیش تاخت .

هنوز لشکریان مسافتی زیاد پیش نرفته بودند که پی‌تیوس اهل لیدیا که از علامات جوی نگران و دراثر مراحم شاهانه گستاخ شده بود به حضور آمده اظهار داشت : خداوندگارا از پیشگاه استدعائی دارم که امید است اجابت فرمایند و آن هرچند در درگاه با فر وشکوه شاهی پیش پا افتاده است درصورت اجابت برای چاکر اهمیت فراوان دارد . خشیارشا که نمی‌دانست درخواست او چیست اجازه داد آنچه می‌خواهد بگوید. این‌جواب عنایت‌آمیز برامیدواری پی‌تیوس بیفزود وعرض کرد: چاکر پنج پسر دارد و هرپنج‌نفر دراین لشکرکشی ضد یونان افتخار خدمت دارند . من مردی سالخورده و ناتوانم ، تمنا دارم مسن‌ترین فرزندم از خدمت معاف شود تا ازغلام ودارائی‌ام سرپرستی کند. چهار پسر دیگرم سرافرازی جان نثاری خواهند داشت و درازای این عنایت آرزومندم خداوند پادشاه را در این لشکرکشی کامروا فرماید .

خشیارشا سخت برآشفته با تغیّر اظهار داشت: ای تیره بخت با چه جرأتی در پیشگاه ما نام پسرانت را می‌بری درحالی‌که خودم بـا فرزندانم و برادرانم و منسوبانم و دوستانم دراین پیکار با یونان جان برکف نهاده‌ایم . تو که غلام ما هستی وظیفه داری با تمام افراد خانواده و حتی زنت سر به خدمت نهی . این گفتار را نیك به خاطر بسپار که انسان از راه دوگوش خشنود یا خشمگین می‌شود . هرگاه گوش ما الفاظی دلنواز بشنود وجودمان را از نشاطو خوشی سرشار می‌سازد درحالی‌که از اظهارات زشت و ناروا به خشم می‌آید . چون تودر حق ما نیکوکاری کرده‌ای و پیشنهاد مدد مالی نیز داده‌ای دلیل نمی‌شود غره شوی که ازمن بخشنده‌تر باشی . اکنون مجازات تو سبك‌تر ازآن خواهد بود که سزای گستاخی تواست . جان‌خودت وچهارپسرت به واسطهٔ خدمتی که در راه شاه کرده‌ای مصون خواهد بود ، اما سر فرزند پنجمت که به‌او بیش‌از دیگر پسرانت تعلّق خاطر داری برباد خواهد رفت.

خشیارشا که چنین پاسخی به پی‌تیوس داده بود دستور داد جلادان‌مسن‌ترین

Marfat.com

پسرش را یافته دوپاره کنند و هرنیمی از پیکرش را در یك‌طرف جادهٔ عبورلشکریان بگذارند * سپس سپاه به حرکت درآمد . ابتدا افرادی که گردونه‌ها و بار وبنه را می‌بردند چهارپایان را عبور دادند و انبوه درهم وبرهم سربازان مرکب از اقوام مختلف از دنبال آنها عبور کردند . وقتی که نیمی از لشکریان گذشتند بین دوستون قشون فاصله افتاد تا نفرات با ستون شاهی تماسی نداشته باشند . آن‌گاه دستهٔ هزار نفری اسواران که ممتازترین گروه نظامی سرزمین ایران بودند و از دنبال آنها دستهٔ برجستهٔ هزارنفری (هزاربد) نیزه‌داران درحالی که سرنیزه‌هایشان به‌طرف پائین بود، سپس ده‌اسب مقدس که به‌اسبان نیسا** مشهورند با یراقهای پرشکوه و زیبا و ازپی آنها گردونهٔ مقدس زئوس (=زاوش، پروردگار) با هشت اسب سفید و گردونه‌داران افسار به‌دست پیاده از عقب ، (زیرا هیچ فرد فانی حق سوار شدن براین گردونه را ندارد) سپس «شاه بزرگ» در گردونه‌ای که اسبهای نیسائی آن‌را می‌کشیدند با، پاتیرامفوس پسر اتانس سردار، گردونه‌دار خاص در التزام رکاب حرکت کردند .

بدین منوال خشیارشا از ساردس عزیمت کرد. در بین راه گاه شاه به‌جای این گردونه در کالسکه‌ای مستور سوار می‌شد و از دنبال کالسکه ، هزارنفر نیزه‌دار ، و معمولاً با سرنیزه‌های به طرف بالا درحرکت و همگی این افراد از نجیب‌زادگان ایران بودند. سپس هزار نفر سواران ممتاز و از میان همین نجیب‌زادگان ده‌هزار تن پیادگان، نیك مجهز و بلندقامت و از آن عده هزار تن با سرنیزه‌های نقره‌نشان و گروهان نیزه‌داران در دنبال و ده هزار نفر پیاده با اسواران ده هزاری و از پی این عده نیز فاصله‌ای معادل دو فورلنگ (۴۰۰ متر . م) درمیان و سرانجام باقی لشکریان شامل سربازانی از اقوام مختلف حرکت می‌کردند .

پس‌ازعبور ازلیدیا سپاه شاهی راه میسیا را در پیش گرفته به سرزمین ترویا رسید . شب‌هنگام در اردوگاه که در دامنهٔ کوه ایدا قرار داشت طوفان شدید و رعدوبرق تلفات سنگینی بر سپاه واردکرد . وقتی‌که لشکریان به رود سکاماندر[۱۶] رسیدند، آن، اولین رودخانه‌ای بود که بعد از گذشتن سپاه از ساردس آب آن به واسطهٔ مصرف تمام شد و برای افراد و چارپایان آب کم آمد .

Marfat.com

افسوس خشیارشا بر کوتاهی عمر

دراین موقع خشیارشا اظهار تمایل کرد از ترویا شهر باستانی پریام دپریاموس درکنار داردانل .م)بازدیدکند* وبه‌ارگ آنجارفت. پس‌ازاینکه آنچه دلخواهش‌بود تماشاکرد وداستان‌آن‌شهر رااززبان اهالی‌شنید فرمودبه‌نذر پرستشگاه تراژان آتن گاونر قربانی‌کنند ومغهابرای‌خشنودی روح‌بزرگان عهدباستان‌شراب بیافشانند.همان شب در اردوگاه وحشت عجیبی افتاد و در طلیعهٔ آفتاب باز لشکر به حرکت‌درآمد. و بعد از عبور از چند آبادی به‌آبیدوس وارد شدند. دراین‌جا خشیارشا به‌بازدید سپاه اظهار علاقه کرد. سکنهٔ آبیدوس در جایگاه بلندی در همان حوالی تختی مرمرین برای جلوس پادشاه فراهم ساختند و شاه از بالای تخت برساحل دریا به پائین نظر انداحت و در یك نگاه به تماشای تمامی نیروهای بری وبحری شاهی پرداخت. آن‌گاه میل شدیدی به برگزاری مسابقه‌ای دریائی درخود یافت. آن‌مراسم برگزار و جوایز نصیب فنیقی‌های اهل صیدا (سیدون ـ نزدیك بیروت . م)شد . خشیارشا ازتماشای مسابقه و عظمت سپاهیان خویش بیش از اندازه خشنود شد . وقتی که شاه بزرگ ازفراز چشم‌انداز تپه، انبوه لشکریان را در پائین می‌نگریست ومی‌دید که دراثر کثرت جهازات، سراسر داردانل ازنظر پنهان وتسامی‌کرانه ازنفرات سپاه شاهی مستور شده است حس افتخار و غرور به‌او دست داد و برکوتاهی عمر گریست. ارتبان عموی پادشاه ازمشاهدهٔ آن حالت پرسید: «خداوند گارا، بدون تردید میان آنچه دراین لحظه می‌بینی و حالتی که درلحظه‌ای پیش داشتی تفاوتی بس عظیم است. نخست خود را کامروا می‌پنداشتی واکنون اشك می‌ریزی ؟» خشیارشا درپاسخ گفت: «ضمن اندیشه‌های گوناگون این نکته به‌خاطرم رسیدکه عمرآدمیزاد چه‌اندازه کوتاه است ، چه ، صدسال دیگر حتی یك‌نفر ازهمهٔ این هزاران هزار تن‌ـ زنده نخواهد بود.»

ارتبان عرض کرد: «همین است که می‌فرمائید. در زندگی موارد غم‌انگیز بسیاری وجود دارد. تردیدی نیست که‌امکان ندارد آدمی آنقدر سعید باشد که در طی عمرش نه‌تنها یك‌بار بلکه بارها به‌جای زندگی آرزوی مرگ نکند. گرفتاریها پی‌درپی پیش‌می‌آید ناخوشیها بدن‌مارا می‌فرساید وهمین‌عمر کوتاه‌گاهی بسیاردراز می‌نمایدوبار زندگی آنقدر سنگین می‌شودکه گوشهٔ گور را پناهگاهی مطلوب می‌شماریم‌وآن راآرزو می‌کنیم. وبه‌نظر من‌همین‌معنی دلیل‌بارزی است‌که‌پروردگار که این همه نعمتها و خوشیهای این جهانی را به انسان ارزانی داشته درکاربخشندگی

Marfat.com

خویش اندکی هم بخل ودریغ روا داشته است.

فال بد زدن ارتبان

خشیارشا در پاسخ گفت: ای ارتبان سرنوشت آدمیان دراین دنیاهمین گونه است که گفتی ولی بهتر نیست که مااین اندیشه‌های غم‌انگیز رافراموش کنیم چراکه فعلاً شاهد مقصود و نشاط در اختیار ماست. اکنون برگو بدانم اگر آن صورت خیالی باچنان وضوح وصراحت در خواب برتو ظاهر نمی‌گشت باز در عقیدهٔ قبلی خود پافشاری می‌کردی و مرا از لشکرکشی به یونان باز می‌داشتی یا رأی خودت راتغییر می‌دادی؟ باید درست وراست جواب بدهی». ارتبان عرض کرد: «سرورا امیدوارم خواب پادشاه و چاکر تعبیری خوش و سرانجامی دلخواه داشته باشد اما از آن‌شب تاکنون اوقاتم پیوسته توام با بیم و نگرانی است و موجباتی چند انگیزهٔ این اضطراب است و هیچ سببی هم بیش از این مایهٔ نگرانی و غم نیست که پادشاه دو نیروی عظیم طبیعی مخالف در پیش دارند».

خشیارشا گفت. «تو آدم عجیبی هستی، مگر کاهش و نقصانی در سپاه‌من به‌نظرت می‌رسد یا چنانکه شاید و باید لشکریانم کافی و فراوان نیست. مگر گمان می‌کنی نیروی یونانیها از سپاه ما بیشتر و یا اینکه جهازات ما از کشتیهای آنهاکمتر است؟ پس علت نگرانی تو چیست؟ و شاید هم از هردو بابت ناراحت هستی؟ امااگر خیال می‌کنی لشکر ما کافی نباشد می‌توانیم باز برتعداد سربازان خود بیفزائیم».

ارتبان پاسخ داد: «پادشاها، هیچ فرد باشعوری کسر و کاهشی در مقدار سپاه شاهی یا جهازات دریائی ما نتواند یافت. دشمنی را که من از او نگران هستم اگر پادشاه برتعداد سپاهیان خود بیفزایند مهیب‌تر خواهد شد. منظورم زمین و دریاست تا آنجا که من اطلاع دارم هیچ ساحلی قادر نیست این همه کشتی رادربر گیرد تا در صورت پیشامد طوفان، پناهگاه باشد. در واقع نه‌فقط یك بلکه چندین لنگرگاه برای جهازات خود لازم داریم در حالی‌که حتی یکی هم فراهم نیست. خداوندگارا به‌همین جهت تمنا دارم به وضع بغرنجی که داریم توجه فرمائی و ازیاد نبری که انسان در قبال پیشامدهای روزگار آلتی بیش نیست همان رویدادهائی‌که ارادهٔ آدمیزاد عاجز از جلوگیری آنهاست.

حال راجع به دشمن مهیب دیگر یعنی زمین شمه‌ای به عرض می‌رسانم. اگر در پیشروی خودبه‌مانعی برخورد نکنی به‌تدریج کارشکنی ومزاحمت زمین‌آشکارتر

Marfat.com

خواهد شد، لشکر شاهی بی‌پروا پیش خواهد رفت زیرا که آدمیزاد هرچه بیشتر کامروا شود باز احساس رضایت و سیری نخواهد کرد و هر اندازه در پهنهٔ جهان پیشرفت کنی فراخی زمین بیشتر خواهد نمود و سرانجام این پیشرویهای پی درپی ما را در تنگنا و به‌کام گرسنگی خواهد انداخت. آری خداوندگارا، به‌نظر من بهترین فرد آدمی کسی است که رفتاری حزم‌آمیز داشته باشد و با درنظر گرفتن امکان وقوع پیشامدهای ناگوار همیشه مترصد فرصت باشد، تا همین که‌لحظهٔ اقدام فرا رسد، با تهور و چالاکی تمام رفتار کند.

خشیارشا جواب داد «گفته‌هایت نشانهٔ عقل سلیم است با این وصف چه لزومی دارد که تو همیشه جانب بیم و احتیاط را نگاه‌داری و همواره بیندیشی که بلاها در پیش است. اگرما درهرا اقدام وعملی پیوسته انواع احتمالات رادرترازوی سنجش و قیاس بگذاریم هیچ‌گاه دست به‌کاری نخواهیم یازید و من ترجیح می‌دهم دل به‌خطر داده عواقبی را هم تحمل کنم تا آنکه برای احتراز ازگرفتاریها فقط به این دلیل ساده و آسان که بیش ازحدلازم نگران و دوراندیش باشم دست به‌کاری نزنم. اگر هر مطلبی راکه با تو درمیان می‌گذارند مورد بحث و مشاجره قراردهی اما نتوانی گامی به‌طرف هدف‌برداری شاید همان اندازه در خطا باشی که آن‌دیگری است و در واقع بین تو و او تفاوتی نیست و در این‌باره باید گفت اصلا چگونه ممکن است احدی از همه کارها خاطرجمع و مطمئن باشد؟ امور قطعی و مسلم در اختیار آدمیان نیست ولی به‌حکم عرف وعادت نتیجه وپاداش نصیب کسی‌می‌شود که تن به‌کار و کوشش دهد نه‌آن‌کس که ترسو و زیاده ازحد محتاط باشد.

برسبیل نمونه و مثال به این موضوع بیندیش که چگونه نفوذ دولت ایران پیوسته بیشتر شد. اگر اجداد من همان اندیشه و افکاری را که تو داری می‌داشتند و یا جنب‌وجوشی نمی‌کردند، بلکه رای امثال تو را شعار کار خود قرار می‌دادند سرزمین ما هیچ وقت به‌عظمت فعلی خود نمی‌رسید و حقیقت امر همین حرف است وبس، یعنی با استقبال ازخطرهای بزرگ بود که نیاکان ما عظمت این دولت را پی‌ریزی کردند و تنها از راه خطر کردن است که کامیابی به‌دست می‌آید. پس مانیز در همان راهی گام برمی‌داریم که پیشینیان مابرداشته بودندو اکنون هم‌درمساعدترین فصل سال به‌لشکرکشی پرداخته‌ایم. بافضل و عنایت خدا سراسر اروپا را تسخیر خواهیم کرد و بی‌آنکه باخطر قحطی یاسایر ناملایمات روبه‌رو شویم، باسرافرازی به‌وطن باز خواهیم گشت، زیرا ارزاق به‌حد وفور همراه آورده‌ایم. بعلاوه به‌هرجا

Marfat.com

که قدم بگذاریم محصولات و آذوقهٔ اقوام مقهور از آن ما خواهد بود و فراموش نباید کرد که دشمنان ما مردمی خانه‌به‌دوش نیستند بلکه کشاورزند.»

اندرز ارتبان

ارتبان گفت: «سرورا، اگرچه به‌نگرانیهای من اعتنا نداری دست کم این اندرزم را بپذیر، زیرا که در پاره‌ای موارد هرچه بیشتر سخن گفته شود باز کم است. کوروش فرزند کمبوجیه تمام سرزمینهای یونان غیر از آتن را تابع دولت ایران کرد. از این‌رو از پیشگاه شهریارم تمنا دارم که به هیچ‌وجه ایونیهارادراقدام به‌سرکوبی کسانی که باایشان خویشاوندی دارند شرکت ندهی، ما بدون دستیاری آنها نیز کاملا می‌توانیم دشمنان خود را مغلوب سازیم. اگر ایونیها در جبهه باشند یکی از دوشق پیش خواهد آمد یا ایشان پستی به خرج داده در راه انقیاد سرزمین اجدادی خود تشریك مساعی خواهند کرد یا مثل افرادی شریف رفتارکرده ودرحفظ استقلال وطن خویش خواهند کوشید. در شق اول خدمت و کار ایشان برای‌ما قدر و ارزشی نخواهد داشت و در شق ثانی احتمال آن هست که‌برای سپاه شاهی دردسر بزرگی فراهم سازند. تمنای من اینست که حقیقت این گفتار قدیم را در مد نظر داشته باشی‌که : «هرگز سرانجام هیچ‌کاری را از اول پیش‌بینی نتوان کرد» .

خشیارشا پاسخ داد: «ای ارتبان از میان همه نظریاتی که پیشنهاد کردی راجع به‌این نگرانی خود که شاید ایونیها نسبت به ما بی‌وفایی کنند بیشتر در اشتباه هستی. ما دربارهٔ وفاداری آن جماعت دلایلی‌استوار داریم وخودت نیز درلشکرکشی داریوش به‌خطهٔ سکائیان شاهد حال بوده‌ای در همان لحظه‌ای که ایونیها کاملا می‌توانستند به‌لشکر پارس یاری دهند و یا آن را فلج کنند، از آنها در آن مورد لطمه‌ای به‌ما نرسید، بلکه ایشان راه شرافت و وفاداری پیمودند. به‌علاوه راجع به‌اعتماد ما نسبت به‌رفتار ایشان موجب دیگری نیز هست. چگونه ممکن است‌ایشان علیه ما قیام کنند درحالی‌که سرنوشت زنان، فرزندان و اموال آنان در ید اختیار ماست؟ بنابراین از این بابت نگرانی نداشته باش و دل استواردار و خاندان و شاهنشاهی مرا نگهدارباش. شهریاری خودم را به‌دست تو ـ و تنها تو ـ می‌سپارم.*

بعد از این گفت و شنود خشیارشا، ارتبان را روانهٔ شوش کرد. سپس از برجسته‌ترین سرکرده‌های خود انجمنی تشکیل داده‌خطاب به‌آنها فرمود: «سرکاران گرامی، از آن جهت شما را بدین‌جا فرا خوانده‌ام که از شما بخواهم تا در اقدام

Marfat.com

خطیری که در پیش داریم دلیر باشید ما باید در نگهداری سرافرازی هموطنان خویش که سابقاً برای به‌دست آوردنش آن همه اقدامات بزرگ و درخور ستایش کرده‌اند بکوشیم. باید هریك از ما و همهٔ ما نیز باهم آنچه در قوه داریم به‌کار اندازیم زیرا هدف بزرگی که در پیش داریم مربوط به‌همگی ماست. باید دراین جنگ به‌حد اعلای جهد وتلاش کوشید زیرا به‌طوری که شنیده‌ام اگر راست باشد که دشمنان ما مردمی شجاع هستند ، هرگاه ما آنها را شکست دهیم در سراسر جهان دولتی نخواهد بود که با ایران یارای برابری داشته باشد. پس به درگاه خدایان که‌همواره نگهبان سرزمین ما بوده‌اند دست به‌دعا برداریم و ازپل به‌آن‌سو عبور کنیم.»**

تمامی وقت آن‌روز برای تکمیل وسایل عبور از پل صرف شد . روز دیگر هنگامی که برآمدن خورشید را انتظار می‌کشیدند*** و در اشتیاق مشاهدهٔ طلوع آن بودند انواع ادویهٔ خوشبو روی پل سوزانده شد و شاخه‌های مورد (مرت) در سر راه سپاه فراریخته شد. آن‌گاه آفتاب برآمد و خشیارشا ازجامی زرین‌شراب درآب افشانید و روبه خورشید کرده به‌راز و نیاز پرداخت تا در کار تسخیر اروپا از هر جهت کامروا باشدویاقبل ازآنکه پا ازحد صلاح فراتر نهد به سوی وطن باز گردد. دعای «شاه بزرگ» به پایان رسید وی جام را نیز در آب هلسپون انداخت و با جام، تیغی کوتاه را نیز درآب افکند* من با اطمینان نمی‌توانم بگویم آنچه را که‌وی درآب انداخت به‌قصد نثار آنها به‌درگاه خدای مهر وخورشید (میترا)بود- شاید هم به‌راستی چنان بوده است‌و یا بدین منظور که به‌خودهلسپون اهداء کرده‌و خواسته است بدان وسیله نشان دهدکه از صدور فرمان تازیانه زدن هلسپون پشیمان شده است.**

عبور از پل هلسپون

پس از انجام این مراسم عبور لشکریان از روی پل آغاز شد. لشکر پیاده و سواره نظام از پل بالا که درطرف بحر اسود ساخته شده بود گذشتند و چارپایان و گماشتگان از پل دیگر در سمت دریای اژه. ابتدا ده‌هزار تن همه با تاج گل برسر و از دنبال ایشان انبوه سپاهیان شامل افراد ملتهای گوناگون عبور کردند. تمام‌روز اول صرف عبور لشکریان شد. روز دیگر نخست اسواران هزار نفری و سپس گروه نیزه‌داران باسر نیزه‌ها به‌سمت پائین عبور کردند. این عده نیز همگی تاج گل برسر

Marfat.com

داشتند. سپس اسبهای مقدس وازپی‌آن گردونهٔ مقدس را عبور دادنـد. آن گاه خشیارشا، بانیزه‌داران و سواران خاص‌که در التزام رکاب بودند و بقیهٔ لشکریان که قسمت عقب سپاه را تشکیل می‌دادند از آنجا گذشتند. در ضمن جهازات دریائی نیز ازساحل شرقی به‌سمت مقابل انتقال یافتند. طبق روایتی دیگر خود پادشاه بعد از همهٔ سپاه عبور کرد.

از کرانهٔ اروپایی، خشیارشا پیشروی سپاهیان را تماشا می‌کرد. عبور کلیهٔ دسته‌ها هفت شبانه‌روز به‌طول انجامید. گفته‌اند که پس‌از عبور شاه یکی ازاهالی آن حوالی‌که متحیرانه نگران آن منظره بود گفت: «خدایا، توکه اراده کـرده‌ای سرکردهٔ افرادی از همهٔ ملل باشی و باآنها به تسخیر یونان بروی از چه‌رو خود را به‌صورت یك‌نفر پارسی درآورده و برخود نام خشیارشا گذاشته‌ای؟ پروردگارا ، در نابودی یونان چه نیازی به‌این همه دردسر بود؟

پس از آنکه تمامی لشکریان به ساحل اروپایی وارد شدند و پیشروی‌آغاز شد اتفاق عجیبی افتاد. مادیانی گورخر زائید(!) خشیارشا به بدیمنی آن اعتنائی نکرد، هرچند که فهمیدن معنی آن آسان بود و آشکارا دلالت براین داشت که او سپاهی با تجهیزات و شکوه تمام به سرکوبی یونان می‌برد و سپس به‌خاطر حفظ‌جان خود روزی سراسیمه به مبدء حرکت خود باز خواهد گشت. قبلا نیز پیش از عزیمت لشکر از ساردس واقعهٔ دیگری اتفاق افتاده بود و آن اینکه قاطری کره‌ای زائید که نر ماده بود.

باری، خشیارشا این هردو نشانهٔ بدیمنی را نادیده گرفت و پیشروی خودرا به‌مقصد یونان ادامه داد. جهازات دریائی نیز به‌طرف غرب حرکت کردند و دستور داشتند در تنگهٔ سارپیدون[۱۷] تـوقف کنند. از ایـن‌رو در جهت خلاف پیشرفت لشکریان که به سمت خاور در شبه جزیرهٔ خرسونس می‌رفتند، در حرکت بودند . بعد از آنکه به‌آگورا[۱۸] رسیدند خلیج ملاس[۱۹] را دور زده از رودخانه‌ای به‌همین نام که در این وقت سال آب کافی برای مصرف لشکریان نداشت عبور کرده درجهت غربی تا دریاچهٔ ستن توریس[۲۰] و به‌مقصد دوریسکوس[۲۱] پیش تاختند.

دوریسکوس نام یك رشته کوهستان ساحلی در تراکیاست و در طـرف دیگر آنجا اراضی همواری واقع‌شده است‌که رودخانهٔ نسبتا بزرگ هبروس ازوسط آن جاریست. در اینجا قلعه‌ای به‌نام دوریسکوس وپادگانی پارسی‌از دورهٔ‌لشکرکشی داریوش شاه به‌کشور سکائیان مستقر بود. خشیارشا این محل را جای مناسبی برای

Marfat.com

شمارش و نظام دادن لشکریان خود پنداشت و ارادهٔ خودرا به مرحلهٔ اجرا گذاشت.

فرماندهان جهازات دریائی از پادشاه دستور داشتند، کشتیها را از دوریسك به‌ساحل مجاور و سپس تا تنگهٔ سروم[۲۲] برده آنجا لنگر بیندازند تا کشتیها و نفرات تجدید قوا کنند. ضمناً به‌فرمان شاهی شمارش لشکریان در دوریسك انجام یافت و چون کسی در آن‌باره ارقامی ذکر نکرده، تخمین تعداد واقعی نفراتی که ازاقوام مختلف‌درآنجا گردآمده‌بودند میسر نیست امارقم‌کل ۱،۷۰۰،۰۰۰ نفر بوده است* و کار شمارش بدین ترتیب برگزار شد که در ابتدا ده‌هزار تن را به‌طـور فشرده پهلوی یکدیگر واداشتند وگرداگرد آنها روی زمین دایره‌ای کشیده محیط آنرا پرچین کردند. آنگاه این عده را مرخص و سپاه را دسته دسته به همان محوطه‌وارد و هرکدام را به‌نوبت خارج کردند و بدین منوال تمامی لشکریـان را به‌شمارش درآوردند و پس‌از خاتمهٔ کار نفرات هرقوم و تبار را جداگانه سازمان دادند.

وصف لشکریان بومی

طوایفی که در سپاه شاهی بودند عبارتند از: اول پارسیان که پـوشاك ایشان کلاه نمدی (تیارا) وبلوز آستین‌دار وروپوش زرهی پولك‌دار شبیه‌به‌پوست ماهی و شلوار بوده واسلحه، سپر سبك‌که ازترکهٔ بید می‌بافته‌اند و ترکشی که‌درزیر آنها می‌بسته‌اند و زوبین کوتاه و کمانهای بومی و تیرها ازنی و خنجر (قداره) که درپهلوی راست ازکمربند می‌آویخته‌اند. فرماندهی این‌لشکر رااتانس‌پدرآمستریس ملکهٔ خشیارشا برعهده داشت. در عهد قدیم یونانی‌ها ایـرانیان راکفن (کفه)ها[۲۳] می‌نامیدند ولی ایشان نزد خودی و همسایگان به آرتیان مشهور بودند تا وقتی‌که پرسه[۲۴] پسر زئوس و دانائه به دیـدار کفوس[۲۵] پسر بلـوس[۲۶] رفته بـا دخترش آندره‌مدا[۲۷] ازدواج‌کرد و از او دارای پسری شد پرسس[۲۸] نام و چون کفوس‌پسری برای جانشینی خود نداشت پرسس را همانجا باقی گذاشت. پارسیان نام کنونی‌خود را از اسم او گرفته‌اند.

دسته مادیها به‌فرماندهی تیگران هخامنشی، لباس واسلحهٔ ایشان هم مثل پارسیان بود در واقع شکل لباس پارسی در اصل از لباس مادی گرفته شده است. مادیها روزگاری به آریائیان مشهور بودند ولی ایشان نیز نام خود را تغییر دادند* دربارهٔ آنها طبق شرحی که خودشان نقل می‌کنند: این تغییر نام پس از عـزیمت کلخیس‌ها[۲۹] ازآتن‌به آن‌حدود (درقفقاز.م) اتفاق افتاد. لباس کیسیها (کاسیها) مثل

Marfat.com

پوشاك پارسیان بود با این تفاوت که به‌جای کلاه، سربند داشتند. فرماندهی آنها را ارتاخس پسر اتانس داشت. هیرکانیها (ازجنوب شرقی دریای خزر) مانند پارسیان مسلح بودند. مگاپان که‌بعدا به‌ساتراپی‌بابل منصوب شدفرماندهٔ ایشان بود.آشوریها باکلاه‌خود برنزی که به‌شکل عجیب خاصی ساخته می‌شد و سپر و نیزه و خنجر (شبیه تیغ‌مصریان) وگرزهای چوبی‌که میخهای آهنی‌و نوارکتانی‌برآن می‌کوبیدند. یونانیها ایشان را سریانی و سایرین آشوری می‌نامیدند. فرمانده آنها اتاسپس فرزند ارتاخه بود.

نفرات بلخی (باکتریا) کلاهی شبیه کلاه مادیها برسر می‌گذاشتند و با تیر وکمان بومی و خنجر و تبرزین جنگی مجهز بودند. سکا* نامی است که پارسیان به‌تمام تیره‌های این طایفه داده بودند. این‌جماعت سکائی (سگزی.م) ازتیرهٔ امیرگه (آمورگه) بودند ایشان و بلخیها زیر فرمان ویشتاسپ ، پور داریوش از آتوسا دختر کوروش بودند.

هندیان لباسشان کتانی بود و با کمان و تیرهای ساخته شده از نی که‌پیکان فلزی داشت مجهز بودند به فرماندهی فرنه‌زاتر پسر ارتبات. آریانها تحت فرمان سیسام پسر هیدارنه، تیر وکمان مادی داشتند: تجهیزات ایشان همان بود که‌بلخی‌ها به‌کار می‌بردند، پارتها و خوارزمیان به فرماندهی ارتباز پسر فرناسپ، سغدیها به فرماندهی ارانس و گندارِیها (گندار در شمال غربی افغانستان کنونی)ودادی‌کسها به سرکردگی ارتیوفوس باقبای چرمی وقداره و تیرکمان ونیزهٔ مادی مسلح‌وازلحاظ لباس درخشان رنگین خود و چکمه‌ای که تا زانو می‌رسیده کاملا برجسته بودند. ارتیانها و مشی‌ها به فرماندهی ارسامن (ارسام) پسر داریوش وپریکانیان تحت‌فرمان سیرومیتر پسر او باز مانند پاکتیها (پشتوها.م) نیم‌تنهٔ چرمی داشتند و با تیر کمان وخنجر مجهز بودند . فرماندهی آنها با ارتوتته پسر امسامتر بود .

عربها، عباکه روپوش درازی است داشتند و روی‌آن کمربند می‌بستند . اسلحهٔ آنها تیرکمان بود که برپهلوی راست می‌آویختند و آن کمانی نسبتا بزرگ بوده. اتیوپیها پوست شیر و پلنگ می‌پوشیدند با کمانهای دراز که از چوب خرما ساخته شده بود و عوض تیر، سنگریزه به‌کار می‌بردند و نیزه که شاخ بز کوهی برسر آن قرار می‌دادند وگرز که با چوب سخت و سنگین تهیه می‌شد. وقتی این جماعت به‌جنگ می‌روند نیمی ازبدن خود را گچ‌اندود می‌کنندو بقیه‌را باشنگرف[۳۰] می‌آلایند. عربها و اتیوپیها سکنهٔ نواحی جنوبی مصر را تشکیل می‌دهند.فرماندهی

Marfat.com

آنها با ارسام پسر داریوش بود که مادرش ارتوستینه دختر کوروش بانوی سوگلی داریوش بود که پادشاه فرمود مجسمهٔ او را با زر ساختند.

اتیوپیهای شرقی* (زیرا که در سپاه شاهی دو دسته از اتیوپیها بودند و با هندیها یکجا خدمت می‌کردند) ایشان شبیه اتیوپیهای جنوبی هستند مگر از جهت زبان و موی سر، چون موی ایستاده و راست دارند در صورتی که موی اتیوپیهای لیبی (افریقا) خشک‌ترین و مجعدترین موهاست. تجهیزات اتیوپیهای آسیائی‌ازجهات عدیده شبیه اسلحهٔ هندیان است غیر از اینکه ازپوست سر اسب کلاه، وازپوست گردن اسب سپر می‌ساختند. سربازان لیبی لباس چرمی داشتند و زوبین اسلحهٔ ایشان بود، فرماندهٔ آنها مساگس پسر آءریز بود. سربازان پافلاگونی کلاه خود ، از ترکهٔ بیدونیزه کوچك و زوبین و خنجر داشتند و چکمه‌هایی که تا نزدیك زانو می‌رسیده به‌همین ترتیب لیکی‌ها، ماتیه‌نیها، ماریاندیها و سریانی‌ها (یا چنانکه پارسیان می‌نامند) کاپادوکیها فرمانده این دسته‌ها ، داتیس پسر مسکاسیدر وفرماندهٔ ماریاندیها، لیکی‌ها و سریانیها گبریاس پورداریوش از بانو ارتوستینه بود.

پوشاك فریژیها بااندك تفاوتی عین لباس پافلاگونیها بود. این جماعت‌طبق روایت مقدونیها روزگاری که درمقدونیه می‌زیستند به فریژیها معروف بودندوموقع مهاجرت به‌آسیا نام‌خودرا مطابق اقامتگاه خویش تغییردادند. ارامنه که مستعمره‌نشین ازفریژیا می‌باشند** مانند فریژیها مجهز و هردو گروه تحت فرماندهی ارتخمس داماد داریوش بودند .

اسلحهٔ لیدیها شباهت تام با تجهیزات یونانیها داشت. این قوم درعهد باستان به مایونی مشهور بودند و نام فعلی خودرا از لیدوس پسر آتیس گرفته‌اند . میسی‌ها کلاه خود محلی وسپر کوچك وزوبین‌چوبی داشتند. آنها مهاجرنشین‌لیدیا و به‌مناسبت کوه اولمپ (جایگاه خدایان) به اولمپی شهرت یافتند . این دوگروه اخیر را آرتافرن پسر ارتافرنس که با داتیس در نبردگاه ماراتن پیاده شده بودند رهبری می‌کرد .

وصف سربازان بومی سپاه شاهی

سربازان تراکی (تراکیا، ناحیه غربی بسفور وبلغارستان. م) کلاهی ازپوست روباه* ولباس‌دراز بارنگی‌تندودرخشان وچکمه‌های‌بلندداشتند. اسلحهٔ‌ایشان‌زوبین، سپر سبك وخنجرکوچك بود . تراکیها بعداز مهاجرت به‌آسیا بی‌ثینیان[۳۱] نام یافتند. و قبل‌ازآن به‌نام استریمون معروف بودند چون اصلاً درحوالی رودخانه استروما

Marfat.com

درشمال مقدونیه می‌زیستند. توکریها و تبسی‌ها آنها را ازمحل سابق بیرون کردند. فرماندهٔ این دسته‌های تراکی آسیائی بساکس پسر ارتبان بود .

تبسی‌ها سپرکوچك از پوست گاو ودونیزه شکاری ساخت کلیکیا به‌کار می‌بردند و نیز کلاه خود برنزی کـه با گوش و شاخهای قوچ می‌آراستند و برسر می‌گذاشتند و مچ‌پیچ رنگی می‌بستند . کابالیها که اصلاً به مایونی (مائی) معروف بودند وبعداً به لاکونی مشهور شدند . اسلحهٔ ایشان مثل کلیکی‌ها بود . میلی‌ها نیزه و تیرکمان لیکیها را به‌کار می‌بردند وکلاه چرمی برسر می‌گذاشتند . فرمـانده این گروه بدرس پسر هیونه بود. موسیکاها[۳۲] کلاه‌خود چوبی با سپر و نیزهٔ کوتـاه داشتند. به‌همین‌منوال نیز تیباریها، ماکرونها وموزنیکها مجهزبودند ـ فرمانده مأمور نظام واداره این دسته‌ها آریومردوس پسر داریوش وپرمیس.(دختر بردیه و نبـیره کوروش بزرگ.م) وگروه آخری به‌فرماندهی‌آرتیاکت (ارتاته ایك‌تس) پسر فراسمس ساتراپ جزیرهٔ سس‌تس بود .

ماریانها کلاه خود عجیب محلی داشتند و با سپرهای کوچك چرمی وزوبین مسلح بودند، کلخیس‌ها کلاه‌خودی چوبی داشتندکه پوشیده ازچرم خام بود با نیزهٔ کوتاه و شمشیر. این دسته رافـرندات پسر چش‌پش فرمـان مـی‌داد . الارودیان وساسپیریان به فرماندهی ماسیست فرزند سیرومیتراس بودند . سربازان جزایر خلیج فارس (پادشاهان پارس اتباع خود را کـه از شهر ودیار خویش اخراج می‌کردنـد به‌عنوان تبعیدی به‌این‌جزایر می‌فرستادند) کمابیش مثل مادیها مسلح بودند . فرماندهٔ آنها باگس پسر مردوتس بودکه سال بعد به‌فرماندهی پادگان موکال (در ساحل آسیای صغیر مقابل جزیرهٔ ساموس.م) رسید و در حین نبرد کشته شد.

سواره نظام

اینها کلیهٔ دسته‌های پیادگان سپاه شاهی بودند. نام فرماندهان ایشان راکه وظیفهٔ سررشته‌داری و نظم و تشکیلات و تعیین افسران هزارگان[۳۳] وده‌هزارگان[۳۴] را برعهده داشتند قبلاً ذکر کرده‌ام . واحدهای اخیر مامورگماشتن سرپرستانی برای دسته‌های پائین از ده‌تا صدنفری بودند بعلاوه افسرانی‌که با شهرها وطوایف مختلف سروکار داشتند .

در رأس این سرکاران ومقام فـرماندهی کل پیاده نظام مـردونیه پسـر گبریاس (داماد داریوش اول) وتیریتن تخمس پسر ارتبان (مخالف جنگ) سپرومیس

Marfat.com

پسر اتانس (هردو برادرزادهٔ داریوش وعموزادهٔ خشیارشا) و ماسیست پسر داریوش از بطن آتوسا ، گرگیس پسر اریازئوس ومگابیز پسر زوپیر (زوپوروس یونانیها) بودند . این‌شش‌نفر فرماندهی‌کل پیاده نظام‌را برعهده داشتند مگرلشکر ده‌هزارگان که نفرات زبده وممتاز پارسی به‌فرماندهی هیدارنه پسر هیدارنه (از یاران داریوش در قیام برضد مغ. م) بودند. این همان هنگ جاوید است که عدهٔ نفراتش همیشه ده‌هزار نفرکامل است .

ازمیان تمامی سربازان سپاه شاهی ، افراد پارسی تجهیزات باشکوه‌وبهترین را داشتند . وضع اسلحه ولباس آنهارا دربالا شرح دادم وباید خاطرنشان سازم هر نفرایشان زیوری‌ازطلا برتن‌خود داشت‌که‌همواره می‌درخشید . بعلاوه گردونه‌های مستور خاص‌زنان وخدمهٔ ایشان‌تماماً آراسته‌ونیك متناسب همراه سپاه بود . غذای این‌دسته اختصاصی و منحصر به خودشان بودکه برقاطر وشترحمل می‌شد وباخوراك سایر افراد لشکری تفاوت داشت.

طوایف مزبورپیادگان وسوارگان‌را باهم‌داشتند، اما دراین‌لشکرکشی‌فقط اقوام زیر، اسوارانی فرستادند: اول پارسیان که سواره‌نظام آنها مثل پیاده‌ها مجهزبودند مگر گروهی‌از ایشان‌که نوعی کلاه‌خود برنزی برسر می‌گذاشتند. دوم بعضی از قبایل صحرانشین ساگارتی‌که به زبان پارسی حرف می‌زدند ومثل پارسیان لباس می‌پوشند و نیمه‌پاکتی (پاکتیك) به شمار می‌رفتند ، عده‌ای درحدود ۸۰۰۰ نفر مجهز و رسم آنها اینست که اسلحه برنزی یاپولادین، غیر از خنجر ندارند و سلاح خاص آنهاکه خیلی‌هم به‌آن‌متکی هستندکمند است‌که ازرشته‌های پوست‌گاو فراهم می‌سازند ودر میدان جنگ همین‌که بادشمن روبرو شوندکمند خودراکه قلابی‌برسر آن هست فرامی‌اندازند واسب یا آدم‌را اسیر و سپس مقتول می‌سازند . ساگارتیها با پارسیان دستهٔ واحدی تشکیل می‌دادند . سوم میسی‌ها و مادیهاکه تجهیزاتی‌مانند پیادگان دارند . چهارم هندیان‌که مانند پیاده نظام مسلح بودند . بعضی سواراسب وبرخی‌گردونه سوارکه گردونه آنها به وسیلهٔ اسب یا الاغ وحشی رانده می‌شود . پنجم بلخی‌ها و خزربهاکه مثل پیادگان اسلحه دارند. ششم لیبی‌ها، هفتم‌پاپریکانیان و آخرین گروه عربها که‌هم تجهیزات پیاده دارندو هم‌شتر سوارند. سرعت‌شتر،کمتر از چابکی اسب نیست. اینهاتنها اقوامی هستندکه سواره‌نظام هم‌داده بودندوجمع‌کل اینها ۸۰ر۰۰۰ نفر می‌شود . عربها درآخر لشکرحرکت می‌کردند تاریخت وبوی‌شتر موجب وحشت اسبها نشود زیرا که‌اسب تحمل دیدار و استشمام بوی شتر راندارد.

Marfat.com

فرمانده سواره نظام شاهی دوپسران دتیس بودند . علاوه برکشتیهای باری جهازات دریایی شامل ۱۲۰۷ کشتی پاروئی دراز به شرح ذیل :

۱) فنیقیها ، سریانیها و فلسطینی‌ها باهم ۳۰۰ فروند . ملوانهای آنهاکلاه‌ـ خود شبیه به خود یونانی وسینه‌بندکتانی ، سپرسبك وزوبین داشتند . این جماعت بنابرسنت اظهار می‌دارندکه درعهد قدیم ساکن حدود خلیج فارس بوده‌اند سپس به کرانه‌های سوریه و درسامانی تاحدود مصرکه فلسطین نام دارد مهاجرت کرده‌اند .

۲) مصریها ۲۰۰کشتی ، ملوانان آنهاکلاه‌خود مشبك و سپرگود لبه پهن و نیزه‌های چوبی و تبرزین سنگین داشتند اکثر آنها زره می‌پوشیدندو کارد برکمر داشتند .

۳) قبرسیها ۱۵۰ کشتی ، امیران آنها سربند (عصابه) ومثل بیشتر ملوانها کلاه دراز نوك تیز داشتند . سایر تجهیزات آنها مانند یونانیها بود . طبق اظهارخود قبرسیها بعضی از ایشان اصلا از سالامیس وآتن آمده بودند وبعضی دیگر ازآرکادیا وبرخی نیز از فنیقیه واتیوپی .

٤) کیلیکیها با ۱۰۰کشتی ، ملوانهاکلاه‌خود بومی و سینه‌بند پشمی وسپر سبك از پوست خام به‌کار می‌بردند وهر نفر دو زوبین داشت و شمشیری که شبیه به تیغ مصریان بود . آنها درقدیم هیپاکی نام داشتند اسم فعلی آنها از کیلکس‌پسر آگنور از مردم فنیقیه است .

٥) پامفیلی‌ها ، ۳۰ کشتی ، ملوانها تجهیزاتی شبیه اسلحهٔ یونانیها داشتند . آنها از اعقاب یونانیانی هستندکه پس‌از تجزیهٔ تروياو پراکندگی قشون همراه‌آمفی‌ـ لوخوس وکالخاس به‌این حدود (درآسیای صغیر . م) آمده‌اند .

٦) لیکیها ٥٠ کشتی ، اینان زره برساق‌پا وسینه‌بند باکمان چوبی وتیری از نی بدون پر و زوبین با کلاه پردار ، و نیز خنجر و چنگك برای راه گشایی داشتند . ایشان اصلا از جزیرهٔ کرت بوده‌اند ، نام قدیمی آنها ترمیله بوده نام فعلی خودرا از لیکوس پسر پاندیون از اهالی آتن گرفته‌اند .

۷) دوریهای آسیایی ۳۰کشتی ، آنها اصلاً از پلوپونس بودند تجهیزات آنها یونانی بود .

۸) کاریها ۷۰کشتی تجهیزات ایشان‌نیزمثل یونانیهابود ، غیرازاینکه چنگك وکارد با خود داشتند .

۹) ایونیها ۱۰۰کشتی ، اسلحهٔ آنها یونانی بود . این مردم طبق روایت

Marfat.com

یونانیها سابقا درناحیه‌ای‌که فعلا آخه [۳۵] نام دارد ، از پلوپونس آمده وپیش ازآن پلاسگه (مردم بومی یونان)های ساحلی‌نام داشته‌اند ، اسم‌فعلی خودرا ازکزوتوس پسر، ایون[۳۶] گرفته‌اند.

۱۰) جزایرنشینان نیز تجهیزات یونانی داشتند و ۱۷ کشتی داده بودند آنها نیز جزء پلاسگه‌ها به‌شمار می‌روند و بعداً به مناسبت اقامت در دوازده شهر تأسیس آتنیها به‌ایونی شهرت یافتند.

۱۱) ائولیها (ازشمال یونان .م) که گمان می‌رود اصلاً از پلاسگه‌ها بودند، ۶۰ کشتی داده بودند اسلحهٔ آنها نیز یونانی بود .

۱۲) شهرهای واقع درکرانه هلسپون وبسفور ۱۰۰ فروند جهاز داده بودند. ملوانها تجهیزات یونانی داشتند . ولی آبیدوس دراین سازمان نیروی بحری شرکت نداشت زیرا طبق فرمان خشیارشا آنها در سامان خود مانده‌و مأمور حفاظت پلها شده بودند .

سازمان نیروی دریایی شاهی

تمام این ناوها ، غیر از ملوانها ، سربازانی شامل پارسیان ، مادیها وسکائیان را حمل می‌کردند . سریعترین کشتیها متعلق به‌فنیقیها بود وجهازات صیدائی بهترین آنها به‌شمار می‌رفت . نفراتی که در بحریه یا پیاده نظام خدمت می‌کردند افسران بومی داشتند که چون اسامی آنها با داستان ما چندان مربوط نمی‌شود از ذکر آن نامها صرف‌نظر می‌کنم . بعضی ازآنها هیچ‌گونه برجستگی وامتیازی نداشتند وتعداد سرکرده‌های هردسته برابر با عدهٔ شهرهای ایشان بود ، در هرحال این سردسته‌ها دارای درجهٔ فرماندهی نبودند و جزو مزدوران محسوب می‌شدند .

اسامی فرماندهان ایرانی جهازات شاهی به‌قرار زیر می‌باشد: ارپاییگن پسر داریوش. پرکزاسپه پسر اسپاتین. مگاباز پسر مگاپات وهخامنش پور داریوش . ارپاییگن نامبرده پور داریوش از دختر گبریاس بوده و دسته‌های ایونیا و کاریا را فرماندهی می‌کرد . بقیهٔ جهازات تابع دوفرماندهٔ دیگر بودند . با محسوب داشتن کشتیهای (تری‌ریم، ناوسه رده‌ای) دارای سی یا پنجاه پاروزن وکشتیهای حامل اسب و نیز قایقها، جمع جهازات شاهی ۳،۰۰۰ فروند بود.

از میان فرماندهان بومی چند نفر برجسته‌تر بودند واحتیاجی به‌ذکر نام‌آنها نیست مگر یك فرماندهٔ برجسته وممتاز که از ذکر نامش خودداری نتوان کرد وآن

Marfat.com

آرتمیسیا* است که به‌نظر من بسیار بعید وحیرت‌انگیز می‌نمایدکه این بانو ضد یونان برخاسته . بعداز وفات شوهرش زمام حکومت کاریا به‌دست او افتاد ، وباآنکه پسر رشیدی داشته و بنابراین ضرورتی درکار نبوده باز شخصاً در نیروی دریایی شاهی شرکت وفداکاری کرده است . روح حادثه‌جویی و شجاعت مردانه‌وارش دوانگیزهٔ وی دراین کاربوده‌است. اودخترلوگدامیس‌فرماندارهالیکارناسوس‌وازطرف مادراهل جزیرهٔ کرت بود . وی به‌فرماندهی توابع هالیکارناسوس شامل : کوئیس ، پی‌سپرا ، و کالیدنا، پنج کشتی فراهم ساخت که در بحریهٔ شاهی بعد از ناوهای فنیقی از معروفترین به‌شمار می‌رفته است و هیچ‌کدام از فرماندهان تابع ایران به‌اندازهٔ او به‌خشیارشا رأی صائب ارائه نداده و راهنمایی گرانبها نکرده‌اند** .

بعد از شمارش و ازنو نظام دادان لشکریان، خشیارشا ارادهٔ سان دیدن از سپاه خود کرد. از این‌رو در گردونهٔ شاهی سوار شده ازمقابل صف تمام اقوام گذشت و سئوالاتی می‌کرد و پاسخها تماماً به‌وسیلهٔ کاتبان ثبت می‌شد. وی‌تاانتهای صفها پیادگان و سواره‌نظام را ازنظر گذرانید سپس نوبت نیروی دریایی رسید . خشیارشا بر یك ناو فنیقی از صیدا سوار و بر کرسی زرین در زیر سایه‌بان بزرگی جلوس و ازجلو کشتیها که در جاهای مقرر مستقر بودند عبور کرد و باز ازناخدایان و ناوبانها پرسشها کرده، دستور داد جوابها را بنویسند. کشتیها در مسافتی دور از کرانه روبه خشکی و سربازان هم مجهز و آمادهٔ نبرد مقابل آنها در ساحل صف کشیده بودند و شاه دروسط این‌دو ردیف به‌سیر و بازدید پرداخت.

ستایش دماراتوس از اسپارت

پس ازآنکه خشیارشا ازیك سرتاسر دیگر، کشتیهارا ازنظر گذرانیدبه‌کرانه بازگشت و دماراتوس (دمارات) فرزند آریستون را که دراین لشکرکشی همراه بود امر به احضار و به او خطاب کرد: «ای دماراتوس مایهٔ خشنودی ماست که دراینجا ازتو سئوالاتی کنیم، تو یونانی هستی، آنهم به‌طوری که شنیده‌ام اهل دیاری‌که به‌هیچ عنوان در میان یونانیان زبون و ضعیف نیست (اسپارت)، پس برگو بدانم آیا یونانیها جرأت خواهند کرد که ضد من برخیزند؟ به‌نظر من تمامی یونان و همهٔ اقوام غربی باهم قدرت مقابلهٔ بالشکریانم را نخواهند داشت به‌خصوص دراین‌موقع که با یکدیگر اتحادی ندارند. علاقهٔ من این است‌که نظر تورا در این‌باره بشنوم.

دماراتوس پاسخ داد: «خداوندگارا، آیا جواب راست و درست عرض‌کنم

Marfat.com

یا پاسخی خوشایند گویم». پادشاه فرمود منظور ما فقط حقیقت است و مطمئن‌باش از این بابت صدمه‌ای نخواهی دید. دماراتوس که بدان وسیله جرأتی یافته بود باز گفت: سرور من، امر همایونی است که غیر از حقیقت عرضی نکنم و آنچه‌می‌گویم بعداً نیز در صورت تحقیق باز حقیقت محض باشد و بس. پس معروض می‌دارم که وطن من از روزگاران قدیم سرزمین فقیری بوده است* اما ازبرکت خرد و قانون و شجاعت قدرو منزلتی به‌دست آورده است‌و ازبرکت همین نعمت شهامت ودلاوری است که اکنون یونان، چارهٔ تنگدستی وفقرخودرا یافته وهم درصدد رفع‌خطرانقیاد برآمده است. من نسبت به یونانیان ازنسل وتبار دوریائی[۳۷] نظر ستایش‌آمیزی دارم ولی مفهوم عرایضم شامل همهٔ یونانیان نمی‌شود بلکه فقط راجع به مردم اسپارت است. اول آنکه ایشان زیربار هیچ‌گونه قید و شرطی ازجانب پادشاه که موجب درماندگی و بندگی یونان شود نخواهند رفت. دوم اینکه اگر لشکریان شاهی‌تمام یونان را نیز به‌زانو درآورند ایشان باز دست ازمبارزه نخواهند کشید و لزومی ندارد که راجع به تعداد سپاهیان ایشان حرفی به‌میان آید. فرض بفرمائید که هزار نفر آنان به‌میدان جنگ بیایند، همین هزارنفر با جان ودل نبرد خواهند کرد کسی یا زیادی عده در اصل مطلب تغییری نمی‌دهد.

خشیارشا به‌خنده افتاده‌گفت: دماراتوس حرف عجیبی می‌زنی. آیا خیال می‌کنی هزارنفر قادر باشند به‌جنگ سپاه عظیمی که ما داریم بیایند؟ تو می‌گوئی‌قبلاً پادشاه بوده‌ای آیا می‌توانی ادعا کنی قدرت آنرا داری که به‌تنهایی با ده‌نفر به‌مقابله برخیزی؟ من که تصور آنرا نتوانم کرد. باوجود این اگر در اسپارت وضع‌ازقراری باشد که تو تعریف می‌کنی دراین صورت مطابق قانون خودتان باید به‌مناسبت‌منزلت شاهی زورت دوبرابر باشد و از عهدهٔ شکست بیست‌نفر برآیی و فقط بدین منوال صحت ادعای تو به‌ثبوت خواهد رسید. ولی اگر شما یونانیها که این همه‌به‌خودتان می‌بالید همان زور و توان حضراتی را دارید که به‌درگاه من آمده و مطالبی گفته بودند و موضوع سخن هم سرکار دماراتوس بود. این محظور و خطر پیش خواهد آمد که حرفهای تو لاف وگزافی بیش نیست. اکنون منظورم را به وجهی روشن و منطقی عنوان می‌کنم: چه‌گونه امکان دارد هزار نفر یا ده‌هزار تن یا پنجاه هزار تن بتوانند در مقابل سپاه عظیم من برخیزند به‌خصوص که رهبر وسردار واحدی ندارند و می‌خواهند خودسرانه هرکس به دلخواه خویش رفتار کند. فرض‌کن پنج هزار نفر باشند در این‌صورت تناسب عدهٔ طرفین یك در هزار است. اگر نفرات آنها

Marfat.com

مثل سپاهیان من تابع فرمان شخص واحدی بودند شاید از ترس و قهر یك‌نفرباوجود اختلاف فاحش عدهٔطرفین، بازساختگی هم که شده باشد شجاعتی از خود نشان دهند یا جز شرکت در نبرد راه دیگری نداشته باشند. ولی چون در سپاه یونان هرکس آزاد است که آنچه دلخواه اوست بکند بسیار بعید می‌نماید به‌یکی از آن دوشق عمل کند. در واقع به‌نظر من در صورت تساوی عده باز یونانیها حتی از عهده ایرانیان هم برنمی‌آیند ما نیز از آنچه تو راجع به خودتان می‌گوئی‌بهره‌مند هستیم البته نمی‌گویم همگی این مزایا را دارند اما به کلی هم از آن محروم نیستند. مثلا در میان افراد نگهبانی خود (گارد شاهی) نفراتی داریم که به تنهایی حریف سه‌تن یونانی می‌شوند و تو از این بابت بی‌اطلاع هستی وگرنه این اباطیل را نمی‌گفتی.

دماراتوس پاسخ داد: خداوندگارا من پیش از اظهاراتم می‌دانستم اگر حقیقت را بگویم خواهید رنجید ولی چون فرموده بودید جز حقیقت عرضی نکنم از این‌رو فضیلت اسپارتیها را معروض داشتم. پادشاها خوب می‌دانید که من درحال حاضر علاقه‌ای نسبت به هموطنان خویش ندارم چه ایشان اقتدار موروثی وامتیازاتم را ازمن سلب کرده‌اند وآواره وبی‌خانمان شده‌ام وپدرت باعنایت تمام مرا خانه و وسایل معاش داد. البته کفران نعمت و محبت پسندیده نیست بلکه در نزد افراد معقول هماره نیز گرامی است. من ادعا ندارم که می‌توانم با ده نفر مقابله کنم، یا با دونفر و در واقع حتی بایك‌نفر، ولی درصورت ضرورت، هرگاه به‌سبب خاصی ناچار شوم حاضرم بااتباع پادشاه‌که اشاره فرمودید که یك‌نفر آنها حریف سه تن یونانی است مبارزه کنم. دربارهٔ اسپارتیه باید معروض دارم‌که هرکدام به‌تنهایی مرد زورمندی است ولی باهم و دسته جمعی دلیرترین سربازان جهان می‌باشند. آنها آزادند و در واقع جز این نیست ولی به‌کلی هم خود سرو آزاد نیستند زیرا حاکم وسروری دارند و آن قدرت و سطوت قانون است که ایشان از آن بیشتر واهمه دارند، تا اتباع همایونی از دستورات شهریار خود. آنچه قانون حکم کندکه روا نیست می‌پذیرندو فرمان قانون‌برای ایشان خلل‌پذیر نیست‌و هیچگاه‌نیزدرمیدان جنگ، حتی هنگامی که حریف بسیار قوی باشد باز فرد یونانی گریزپا نیست آنقدر مقاومت می‌کند تا غالب شود یا جان بدهد. سرورا، اگر می‌پندارید آنچه می‌گویم بی‌معنی است دم از گفتار فرو خواهم بست و این‌بار هم از آن جهت‌درمقام تصدیع برآمدم که امتثال امر شده باشد و به‌هرحال امیدوارم پادشاه در این اقدام

Marfat.com

خطیر پیروز و کامروا باشند.

پیشروی خشیارشا

خشیارشا نسبت به‌دماراتوس خشمی ابراز نداشت‌و باخوشروئی‌او رامرخص کرد. پس از این گفت‌و شنود پادشاه مسکامس پسر مسگادات را به‌جای والی‌قبلی که داریوش شاه منصوب کرده بود به فرمانداری دوریسك تعیین وسپس راه‌پیشروی خود را در تراکیا به‌مقصد یونان تعقیب کرد و به زودی آشکار شدکه مسکامس مرد برازنده‌ای است و به همین جهت خشیارشا برای او و سایر فرماندارانی که خودش یا داریوش منصوب کرده بود هرساله هدایائی می‌فرستاد. بعلاوه فرزند شاه یعنی اردشیر نیز نسبت به بازماندگان مسکامس احترام فراوان نمود. پیش از لشکرکشی خشیارشا چندین ساتراپ پارسی درتراکیا وهلسپون مأمور شده‌بودند امابالشکرکشی مزبور یونانیها همهٔ آنها را ازمحل‌کار خود راندند، مگر مسکامس‌راکه باوجودآنکه بعضی‌ها چندبار در این زمینه تلاش کرده بودند باز کسی قدرت اخراج اورانداشت و به همین مناسبت بودکه ازجانب شاه هرساله به دریافت هدایا سرافراز می‌شد. از میان فرماندارانی که اخراج شده بودند تنها کسی که درنظر خشیارشا قدرو منزلت بسیار داشت بوگس[۳۸] شهربان ایون[۳۹] بود. پادشاه هیچ‌گاه از قدردانی کارهای او دریغ نمی‌کرد و آن‌عده از فرزندان اورا که‌در پارس مانده بودند همواره‌مشمول مراحم خود قرار می‌داد. این شخص به‌راستی سزاوار نهایت لطف، و عنایت بودزیرا وقتی که یونانی‌ها به‌فرماندهی کیمون پسر میلتیاد اورا محاصره و پیشنهاد کرده بودند شهر را تسلیم وخود به‌آسیا مراجعت کند زیربار آن ننگ و عار نرفت. زیرا اندیشناك بود، که‌شاه تصور کند که وی نجات جان خودرا برانجام وظیفهٔ ملی‌ترجیح داده است. بنابراین به‌جای تسلیم تاآخرین نفس مقاومت کرد. هنگامی که‌آذوقه‌اش تمام شد تودهٔ عظیمی ازچوب و الوار فراهم ساخت و در آن آتش انداخت وپس‌از کشتن زن و فرزندان وخدمهٔ خویش جسد آنهارا درآتش افکند، سپس همهٔ زروسیم و اجناس گرانبهای شهر را در رودخانهٔ استریمون ریخت و خودش با پریدن‌درآتش به‌آن ماجرا خاتمه داد. به همین مناسبت هنوز نامش در ایران ورد زبانهاست و این قدرشناسی هم به‌راستی او را بسیار رواست.

خشیارشا درحین پیشروی از دوریسك به‌مقصد یونان از خدمت و کارتمام کسانی که در سر راه او بودند استفاده کرد. زیرا به‌طوریکه اشاره شد قبلاتمام‌نقاط

Marfat.com

تاتسالی* تسخیر شده بود ودر نتیجهٔ فتوحاتی که ابتدا به وسیلهٔ مگابیز و سپس مردونیه نصیب ایران شده بود همگی به‌دولت ایران خراج می‌دادند پس از عبور از دوریسك لشکر شاهی از چند شهر وآبادی گذشته به‌ساحل رودخانهٔ لیسوس رسید. در این موقع رودخانه آب کافی برای چارهٔ تشنگی سپاه نداشت و در اثر نوشیدن سپاهیان ، آب ته‌کشید. خشیارشا بعد از عبور از بستر خشك رودخانه از شهرهای یونانی مارونیا، دیکاوآبدر گذشت و از کنار دریاچهٔ معروف به ایسمارس بین مارونیا و استریمون عبور کرد. آنگاه لشکریان از رودخانهٔ نستوس که به‌دریا می‌ریخت عبور کردند و به منطقهٔ تسی‌ها[40] رسیدند. در این‌جا دریاچه‌ای که چهار میل محیط آن و پر ازماهی بود، آبش به‌واسطهٔ نوشیدن احشام قشونی خشك شد. شهری در ساحل این دریاچه به‌نام پیس‌تروس واقع شده است. تمام این اقامتگاههای ساحلی (دریای اژه) یونان هنگام عبور خشیارشا در سمت غربی ودر طرف چپ او واقع بودند. در تراکیا پادشاه ازوسط آبادیهای متعدد گذشت‌وطوایف آن حدود جهازاتی برای نیروی دریائی فراهم کردند. همه ساکنین نقاط داخلی به‌سپاه شاهی وارد شدند مگر ناحیهٔ ساترائه[41] که هرگز تسلیم نشد و اهالی آنجا تا به‌امروز استقلال خود را حفظ کرده‌اند. و علت هم وضع طبیعی آنجاست که کوهستانی است برفی و پوشیده از درختان فراوان ومردم آنجا جنگاورانی‌ممتازند.

سپاه شاهی

سپس لشکریان پیشروی خود را به‌سمت غرب ادامه دادند تا به حدود رودخانه استریمون و شهر ایون رسیدند و چنانکه اشاره کردم هنوز برگس(برگ) درآنجا فرماندار بود. وقتی به‌این رودخانه رسیدند مغ باقربانی کردن اسبان سفید و انواع ورد و جادو درجلب خشنودی رودخانه کوشید. سپاهیان در نقطه‌ای‌مشهور به «نه‌راه» از پلی عبورکردند . آنجا سرزمین طایفهٔ ادرنی است و چون معلوم شد آن محل نیز «نه‌راه» نام دارد نه‌پسر و نه‌دختر بومی را برسبیل نذری زنده به‌گور کردند. این یك رسم پارسیان است و شنیده‌ام امستریس دختر اتانس ملکهٔ خشیارشا نیز دردورهٔ سالخوردگی به‌همین اقدام مبادرت ورزید وچهارده پسر ازنجیب‌زادگان پارسی را به‌عنوان صدقه و آرزوی درازی عمر خویش قربانی کرد.

آنگاه لشکریان از رودخانهٔ استریمون، باز به‌طرف غرب پیش رفتند تا به شهر آتانتوس رسیدند. از تمامی نقاط سر راه نفراتی تازه نفس به نیروی بحری یا

Marfat.com

پیادگان شاهی می‌پیوستند. جاده‌ای را که «شاه بزرگ» پیمود هنوز به وضع‌سابق باقی است و تراکیها نسبت به‌آن جاده احترام تمام می‌گذارند و هیچ‌گاه درصدد شخم و کشت آن راه برنیامده‌اند.

در آکانتوس خشیارشا فرمان عام مشعر براعلام مودت و دوستی با مردم آن شهر صادر کرد و به‌آنها جامهٔ مادی که علامت سرافرازی است به‌مناسبت رفتار شوق‌آمیز ایشان به‌طرفداری ازجنگ وزحمتی که در حفر کانال کشیده بودند بخشید. درحین اقامتش درآنجا ارتاخه سردار بیمار افتاد و درگذشت او یکی از سرکرده‌های وابسته به خاندان شاهی و بسیار مورد توجه خشیارشا و سرپرست‌کار حفر کانال بود. او در ایران بلندقامت‌ترین فرد و طول قدش هشت‌پا ودو اینچ ، و بعلاوه صاحب رساترین صدا در دنیا بود به‌همین جهت خشیارشا از مرگش بسیار متأثر شد وبرای او تشییع جنازهٔ باشکوهی دستور داد و تمامی سپاه مشتی خاك برگورش فرا ریختند که در نتیجه مقبرهٔ رفیعی برپا شد. سکنهٔ اکانتوس نیز طبق تجویز هاتف اورا نیمه‌خدا شناخته هنگام نماز و نیایش به‌ذکر نامش می‌پرداختند.

به‌طوری که گفتم مرگ ارتاخه خشیارشا را سخت اندوهگین، اما یونانیان را بیشتر دچارزحمت ساخت زیرا ناچار شدند برای شهریارو همهٔ سپاهیان غذای‌شام فراهم سازند و در انجام این امر ناچار اندیشهٔ خانه و زندگی خود را رها ساختند. ازجمله آنها تاسی‌ها بودند که از جانب همشهریان خود که در قسمت داخلی می‌زیستند برای‌سربازان غذا آوردند. آنتی‌پاتور پسر ارتوس‌یکی ازسکنهٔ سرشناس شهر که مامور انجام آن خدمت شده بود طبق صورت حساب نشان داد که آن پذیرائی چهارصد تالان نقره (تقریبا صدهزار لیره.م) خرج برداشته. حسابداران سایر شهرها صورتهای مشابهی ارائه دادند و راجع به خوراکیهای گوناگون نیزبسا چیزها نقل کردند. از مدتها پیش دستور تهیهٔ غذا صادر شده بود. از این‌روی، همین که فرمان آن کار به‌وسیلهٔ ماموران خاص اعلام شد اهالی هرشهر و دیار، هفته‌ها برای تهیهٔ آرد جو و گندم وفراهم ساختن و پروردن انواع احشام دست‌به‌کارشدند. مرغ ومرغابی در قفسها و حوضخانه‌ها می‌پروردند تا به محض ورود سپاه شاهی آمادهٔ پذیرائی باشند بعلاوه جام و قدح زرین و سیمین شراب و آنچه برای‌تزئین سفره لازم بود تهیه کردند. این‌گونه تدارکات البته خاص خوان‌شاهی و کسانی بود که برسر سفرهٔ افتخار حضور داشتند. برای بقیهٔ لشکر فقط خوراك ساده وعادی تهیه شده بود. هنگام ورود سپاهیان خیمه و خرگاهی مخصوص استراحت پادشاه

Marfat.com

برافراشتند و افراد لشکری در هوای آزاد سرمی‌کردند. هنگام صرف غذا برای میزبانها دردسر بزرگی پیش آمد. بامدادان افراد خیمه‌ها را برکنده با محتویات آن، همه‌را بردند و ازآنجا گذشتند بدون اینکه چیزی باقی گذاشته باشند. یکی از سکنهٔ آبدر در این‌باره نیك به‌جا گفته بود، وقتی که به‌اهالی توصیه کرد بازنان خود درمعابد خدا راشکرکنندکه زحمات ایشان به‌نصف تقلیل‌یافت زیراپادشاه بزرگ روزانه عادت به‌صرف بیش ازیك بار غذا نداشت و هرگاه دستور می‌رسید که برای روز وشب هردو خوراکی تهیه شود لابد سکنهٔ آبدر به‌خاك سیاه می‌نشستند و به پریشانی می‌افتادند و درزیر آن بار سنگین کمرشان می‌شکست. باری تمام نقاط بین راه، این خدمت را بدون مانع و محظور، نیك از عهده برآمدند.

خشیارشا از آکانتوس جهازات را جداگانه پیش فرستاد و بـه سرکرده‌ها دستور داد کنار خلیج ترما[۴۲] که شهری به همین نام در کرانهٔ آن واقع است‌منتظر ورود سپاه همایونی باشند، چه‌اطمینان یافته‌بودکه‌آن نزدیکترین راه تامقصد است. از دوریسك تا آکانتوس لشکریان در سه‌ستون پیش می‌رفتند. یك ستون‌به‌سرداری مردونیه و ماسیست از راه کرانه، ایشان پیوسته بانیروی دریائی در ارتباط بودند. ستون دیگر به فرماندهی تریتن تخمس و گورگیس در موازات ستون اول از قسمت داخلی عبور می‌کرد. و ستون سوم به‌سرکردگی سمردومنس و مگابیز بین دوستون دیگر در حرکت بود. خود پادشاه با این ستون حرکت می‌کرد. وقتی‌که جهازات به‌بندر ترما نزدیك می‌گشت بین‌راه پیوسته برتعداد کشتی‌هاو سربازان شاهی‌افزوده می‌شد. درحین پیشروی ستونهای سه‌گانه بود که شبانگاه شیرها از کمینگاه خود بیرون آمده به شترهای بارکش حمله بردند بدون اینکه به‌سایر حیوانات و نفرات صدمه‌ای وارد سازند وفقط به‌شترها که‌قبلا ندیده بودند حمله کردند. در آن‌حوالی بین رودخانه‌های نستوس که ازمیان شهر آبدر جاری است و اخلوس[۴۳] که از وسط شهر آکارنانیا جریان دارد شیرها و همچنین گاوهای وحشی که شاخهای بلند دارند به‌حدوفوریافت می‌شوند درهیچ‌جای دیگراروپا درمشرق نستوس شیریافت‌نمی‌شود.

کوههای یونان توجه خشیارشا را جلب می‌کند

در ترما، کوهستان تسالی با قله‌های اولمپ واوسا[۴۴] که سربرآسمان می‌سایند نظر خشیارشا را جلب کرد و چون پادشاه شنیده بود بین این دو کوه درهٔ باریکی واقع است‌که رودخانهٔ پنیوس از وسط‌آن دو، تاشهر تسالونیکی* جاری است‌اراده

Marfat.com

نمود در کشتی تا مصب رودخانه برود و تصمیم داشت لشکریان خود را از جادهٔ بالا در خاك مقدونیه عبور دهد، زیرا شنیده بود آن طرف خطری ندارد. همین‌که این اندیشه در سرش افتاد به‌کشتی فنیقی از بندر صیدا که در موارد خاص از آن‌استفاده می‌کرد، سوارشده به‌جهازات نیزدستور دادآمادهٔ حرکت باشندولی لشکردراردوگاه بماند. در بدو ورود به‌مقصد، دهانهٔ رودخانه حس کنجکاوی اورا برانگیخت و از راهنما پرسید آیا می‌توان مسیر رودخانه را تغییر داد و آب را از راه دیگری به‌دریا جاری ساخت. می‌گویند تسالی (ایالت شمالی یونان.م) در قدیم دریاچه بوده و البته نظریه‌ای درست است چراکه تمام آن‌حدود محصور ازارتفاعات است. درطرف شرقی پلیون و اوسا واقع شده است با رشته‌های جبال المپ که درسمت شمالی است. پیندوس در مغرب واتیروس در طرف جنوب و در میان این کوهها جلگهٔ تسالی واقع شده است.

وقتی خشیارشا از راهنما پرسید آیا می‌شود رود پنیوس را از راه دیگر وارد دریا کرد، این مردکه وضع آن حدود را خوب می‌شناخت پاسخ منفی داده معروض داشت: خداوندگارا، راه دیگری وجود ندارد زیرا که سراسر تسالی را کوهستان حلقه‌وار در میان گرفته است. می‌گویند خشیارشا در پاسخ گفت باید تساليها مردم عاقلی باشند، و باتوجه به‌این خطر بود که زود تسلیم شدند، و به این نکته نیز توجه داشتند که تسخیر سامان ایشان چندان اشکالی ندارد بلکه به‌آسانی قابل تصرف می‌باشد. فقط کافی بود راه دره را بست و مسیر رودخانه را تغییر داد، تا تمام تسالی غیر از قسمت کوهستانی در زیر آب برود. از اظهار این مطلب شاید منظور شاه طایفهٔ الودی[۴۵] بوده زیرا آنها اولین قومی بودند که نسبت به پادشاه اظهار اطاعت کردند، اگرچه پیشنهاد دوستی ازطرف ایرانیان جنبهٔ عام داشت.

پس‌از آنکه خشیارشا نقاط دلخواه خودرا تماشا کرد و به‌شرحی که گذشت اظهاراتی کرد به‌وسیلهٔ کشتی به ترما بازگشت و درآن حدود چند روزی اقامت کرد و ضمناً یکی از دسته‌های سپاه را به‌گشودن راهی ازمیان کوهستان مقدونیه گماشت و رسولانی که‌برای گرفتن نشانه تابعیت یعنی آب‌وخاك به‌یونان رفته بودندمراجعت کرده به‌لشکر پیوستند بعضی ازآنها مشتی خاك وآب آوردند. نام طوایفی که‌تسلیم شده بودنـد به شرح زیر است : تساليها ، دلوپها[۴۶] آنیانها[۴۷] پرهابیها[۴۸] لوکریهـا[۴۹] ماگنتها[۵۰] مالیها[۵۱] آخه‌ها[۵۲] تبسیها[۵۳] و سراسر بئوسیا[۵۴] مگر اهالی پلاته[۵۵] و تسپیها[۵۶] دربارهٔ طوایفی که درصدد مقاومت برآمده بودند پادشاه سوگند یادکرد وقتی که‌جنگ

Marfat.com

با پیروزی وی پایان یابد یك‌دهم ازدارائی یونانیان پاکنهادی راکه خود راه تسلیم اختیار کرده بودند نذرخدای دلفی (آپولو) خواهد کرد . *

خشیارشا به‌آتن واسپارت برای تسلیم پیشنهادی نفرستاد زیراکه نگران بود فرستاد گانش به‌همان سرنوشتی دچار شوند که‌در زمان پادشاهی داریوش اتفاق افتاده بود. زیرا آتنیها نمایندگان شاهی را به‌عنوان گناهکار زندانی کرده بودند و در اسپارت رسولان را به‌درون چاه انداخته گفته بودند اگرآب وخاك می‌خواهند درآنجا است ، ازاین‌رو خشیارشا از فرستادن سفیر به‌آتن واسپارت خودداری کرد. در اینکه یونانیها در ازای آن رفتار عنیف نسبت به‌نمایندگان دولت پارس دچار چه عواقبی شدند ، من مطلب قابل ذکری ندارم ، شاید شهر ایشان و یا آن حدود ویران شده باشد اگرچه معتقد نیستم درقبال جنایتی که مرتکب شده بودند این بلا برسر ایشان آمده‌باشد اما وضع اسپارت ازاین‌لحاظ روشن‌است ودرآن مورد تالتی‌بیوس[۵۷] هاتف معبد آگاممنن مغضوب افتاد.

معبد تالتی‌بیاد

در اسپارت به‌نام تالتی بیوس وخاندان تالتی بیاد یعنی بازماندگانش معبدی هست وکارپیشگوئی والهام خاص‌آنهاست. مدتها بعداز پیشامد مزبور چون اسپارتها باوجود نذرونیازها باز خیروبرکتی ازآن معبد نمی‌دیدند و ازاین بابت سخت پریشان خاطر شده بودند ناگزیر چندبار جلساتی به‌این مناسبت تشکیل داده و منادی این سئوال را مطرح کرد : «آیا کسی ازمیان اسپارتیان حاضر است به‌خاطر وطن خود جان‌فشانی کند» درنتیجه دونفر اسپارتی اسپرخیانس[۵۸] و بولیس[۵۹] نام که هردو از خانواده‌ای والانسب وتوانگر بودند داوطلب شدند که برای تلافی سرگذشت شوم رسولان داریوش که در اسپارت تلف شده بودند اختیار جان خودرا در دست «شاه بزرگ» بگذارند پس این دونفر را روانهٔ ایران کردند و عاقبت به نابودی آنها انجامید .

به‌راستی که شهامت این دومرد بسیار قابل ستایش بود وآنچه سپس پیش‌آمد سزاوار حتی تحسین بیشتری است . ایشان سرراه خود به‌مقصد شوش ، هیدارنه را که فرماندهی سراسر رشتهٔ ساحلی آسیا را برعهده داشت ملاقات کردند . هیدارنه آنها را مورد نوازش قرار داده به‌شام دعوت کرد و درحین صرف غذا اظهار داشت : «آقایان محترم، چرا شما ازدوستی با پادشاه ما روگردان هستید؟ کافی است وضع

Marfat.com

مرا درنظر بیاورید و ملاحظه کنید که شهنشاه چگونـه خدمت و شایستگی را قدر و ارزش می‌گزارد . اگرتسلیم شوید خشیارشا شما دونفر را منزلت ومقام خواهد داد و شاید ادارهٔ بعضی از نواحی یونان را هم به‌دست خودتان بسپارد.»

آنها درپاسخ گفتند: «عالیجناب، از گفته‌های‌شما پیداست‌که به‌کنه‌موضوع توجه نکرده‌اید فقط نیمی ازمطلب درذهن سرکارعالی روشن‌است ونیم دیگرمکتوم. شما خوب می‌دانید کـه بندگی چه ذلت بزرگی است اما لذت آزادی را هیـچ‌گاه نشناخته‌اید ونمی‌دانید چه طعمی دارد تلخ یا شیرین . واگر حظ آن‌را می‌دانستید به‌ما می‌فرمودید که درحفظ آزادی نه‌فقط با سرنیزه بلکه حتی با تبرزین جان‌فشانی‌کنیم.

پس‌از این برخورد آن‌دو راه خور را تا شوش ادامه دادند . اولین پیشامد بعد از ورود آنها به درگاه این بودکه بایستی بنده‌وار خاك ببوسند . اما این مردان اسپارتی از آن‌کار امتناع واظهار کردند چنان‌کاری امکان ندارد حتی اگر مأموران قهراً سر ایشان را برکف اطاق بسایند. وافزودند در وطن ایشان رسم نیست که انسان درمقابل یکی از همنوعان خویش سر بندگی فرود آورد وبرای چنین منظوری هم به ایران نیامده‌اند و بدین منوال در عقیدهٔ خود پافشاری کرده معروض داشتند : سرورا ، که فرمانروای مادی* ها هستی مردم اسپارت ما را به‌پیشگاه فرستاده‌اند تا در ازای کشتار سفیران پارسی در اسپارت آنچه ما را سزاست فرمان دهی . خشیارشا درنهایت بزرگواری گفت به‌هیچ روی قصد ندارم مثل اسپارتیها رفتار کنم و با قتل رسولان یك‌دولت خارجی، اصولی راکه درنزد همهٔ اقوام محترم وگرامی است‌زیرپا بگذارم و هرگز به‌عملی که خودم آنرا مستوجب سرزنش می‌دانم مبادرت نمی‌ورزم تا با این قصاص، اسپارتیها از زیربار جنایتی که مرتکب شده‌اند خلاصی یابند.

دوسفیری که برای آن‌منظور به‌ایران رفته بودندزنده به‌وطن‌خود بازگشتند هرچند این اقدام اسپارتیها در تسکین خشم معبد تالتی بیوس قدری مؤثر افتاد ولی چنانکه اسپارتیان می‌گویند بعداً در حین جنگ بین آتن و پلوپونس باردیگر قهـر و بی‌مهری مزبور ظاهر شد که به‌نظر من نشانهٔ اینست که دست تقدیر در آن مـاجرا کاملاً دخالت داشته است، زیرا که عاقبت، خشم خدا دامنگیر سفیران شد وتا معبد خشنودی تمام حاصل نکرد نیاسود وگرفتاری دامنگیر پسران آن دونفر که به‌ایران رفته بودند شد. منظورم داستان بولیس و اسپرکیانس است وهمهٔ آن ماجرا لااقل‌از جهت خواست خدا جزائی شایسته بود و شرح ماجرا از این‌قرار است که اسپارتیها این دونفر را برای مأموریتی به آسیا فرستادند . در بین راه سیستالکس[۶۰] پـادشاه

Marfat.com

تراکیا به‌آنها خیانت کرد و هردو را در بیزانتیوم (استانبول فعلی.م) کنار داردانل زندانی کرد آن‌گاه آنها را به‌آتیکا (ولایت مرکزی یونان .م) روانه ساخت و درآنجا به‌دست آتنی‌ها کشته شدند** . این داستان مدتها بعد از اشکرکشی خشیارشا اتفاق افتاد . اکنون باز به‌شرح موضوع اصلی خود می‌پردازم .

هدف لشکرکشی خشیارشاظاهراًآتن‌ولی منظوراصلیش‌در واقع‌تسخیرسراسر یونان بود . اقوام متعدد یونانی از دیرباز به این راز پی برده بودند . اما خطری‌را که در پیش بود با نظر متفاوت می‌نگریستند. بعضی‌ها سرتسلیم فرود آورده درنتیجه مطمئن بودندکه از ناحیهٔ مهاجمان چندان صدمه نخواهند دید . بعضی دیگرمقاومت ورزیده نگران بودند چه ازیك طرف یونان مقدار کافی جهازات دریائی نداشت تا چنانکه باید و شاید در مقابل پارسیان ایستادگی کند. بعلاوه اغلب مردم یونان علاقه‌ای به جنگ و ستیز نداشتند بلکه برعکس آمادهٔ سازش و تسلیم بودند . در این‌جا قصدم اظهار نظری است که خیلی‌ها با آن مخالف هستند ولی چون از لحاظ من عین حقیقت است از اظهارش خودداری نتوانم . اگر آتنی‌ها خواه دراثرتشویش از خطری که در پیش بود شهر ودیار خودرا رها می‌ساختند یا اینکه در همانجا می‌ماندند و به «شاه بزرگ» تسلیم می‌شدند ، درهرحال اقدام بحری برضد پارسیان چه لزومی داشت ؟ بافقدان نیروی دریائی کافی معلوم است که اوضاع در خشکی نیز چه صورتی داشته. با وجود این چرا اسپارتیها در طرف دیگر تنگه، خطهای دفاعی فراهم ساختند چون خواه و ناخواه‌همدستان آنهارا تنها می‌گذاشتندومتحدین نیز عهد اتحاد را می‌شکستند نه از آن جهت‌که دل درهمکاری و یاری‌آنان نداشتند بلکه یکی بعدازدیگری گرفتار جهازات دریائی دشمن غالب می‌شدند ودر نتیجه اسپارتیها تنها می‌ماندند تا جائی که باوجود فداکاری دلیرانه و با سرافرازی وافتخار از بین بروند . شاید این احتمال نیز وجود داشته که پیش از آنکه مرحلهٔ زورآزمائی و پیکار فرا برسد با مشاهدهٔ تسلیم و انقیاد سایر یونانیها، ایشان هم ناگزیردرپیشگاه خشیارشا سراطاعت فرود آورند. در هردوشق استیلای ایران بریونان قطعی به‌شمار می‌رفت . دراین صورت من سر در نمی‌آورم اگرپارسیان سیادت بحری داشته‌اند تقویت مواضع دفاعی در طرف دیگر تنگه چه نتیجه‌ای داشته. پس با توجه به این نکته با قید اطمینان می‌توان گفت که آتنی‌ها یونان را نجات دادند . سرنوشت همه به تار موئی بسته و آن هم در دست آتنی‌ها بود . هردسته‌ای که به آتن می‌پیوست بدون‌شك غلبه می‌یافت . خلاصه آتنی‌ها جلو پارسیان برخاسته با جان‌فشانی‌ومقاومت

Marfat.com

دلیرانهٔ خویش سایر یونانی‌ها را نیز کـه هنوز در تردید بودند به مقاومت تشویق کردنـد و حتی اخطار شدید هاتف دلفی هم نتوانست آنها را به رهاکردن مرزوبوم خود ترغیب کند، ازاین‌رو با استقامتی حیرت‌انگیز و دلاوری کامل درمقابل مهاجم استوار ماندند.

آتنی‌ها دراشتیاق شنیدن پیام کاهنه ، قاصدانی به دلفی فرستاده بودند همین‌که آداب مقدماتی برگزار شد، هاتف پیشگوئی یأس‌آوری دال‌بر رسیدن‌نکبت وادبار وتهدید شدید از وخامت پیشامدها اظهار داشت بطوریکه نمایندگان راسخت اندیشناك ساخت و چیزی نسانده بود که ازفرط بیچارگی تن به قضا و قدردهند. در این ضمن یکی‌از افراد شریف دلفی به آنها توصیه‌کرد بار دیگر به‌حالت درماندگی والتماس با شاخه‌های زیتون در دست به معبد بروند وراز ونیازهای خودرا عاجزانه تجدیدکنند. پاسخ آمد : «خداوند بینا وتوانا به آرزوهای آتنی‌ها اعتنا خواهد کرد ومقدّر اینست‌که «حفاظ‌های چوبی» پناهگاه ایشان ونگهبان فرزندانشان باشد، وقتی دشمن از طرف آسیا روکند پشت به اوکرده فرارکنید ومطمئن باشید روزی فراخواهد رسیدکه باز بااو روبه‌رو شوید. سالامیس مقدس، پس ازفصل درو، باران مرگ بر سر فرزندان آدمیان فرو خواهد ریخت».

این پاسخ ثانوی راکه قدری امیدبخش وبه مراتب خوشایندتر از اخطار قبلی بود قاصدان برنوشتند و به‌آتن بردند ومتن آن به‌اطلاع هسگان رسید و راجع به‌آن تعبیرات گوناگون وبخصوص دو عقیدهٔ کاملاً متفاوت اظهار شد :

سالخوردگان می‌پنداشتند آکروپلیس (ارگ‌آتن) آسیبی نخواهد دیـد با این استدلال‌که آنجا در عهد قدیم با پرچین خارداری محصور بوده بعضی‌ها نگران شده بودندکه مقصود از حفاظ چوبی،کشتی است وآتنی‌هاکه جهازات‌کافی ندارند در سالامیس تارومار خواهند شد، بنابراین تهیه رزمناوهائی هرچه بیشتر وقوی‌تر را تجویز می‌کردند. درآن میانه‌که نگرانی واضطراب همه‌کس را بی‌تاب‌کرده بود مردی بسیار ارجمندکه به تازگی شهرتی فراهم ساخته بود به‌نام تمیستوکل فرزند تئوکلس قدم به‌پیش نهاده اظهار داشت : «در سخن‌هاتف نکته عمده‌ایست‌که ازنظر مفسرین رسمی مکتوم مانده است. اگر قول غیبگو دلالت برشومی‌کند ومقدّرباشد که یونانی‌ها نابود شوند لابد در پیام به‌جای سالامیس مقدس‌کلمهٔ نکبت‌باری به کار می‌رفت . پس با تعبیر صائبی اطمینان دادکه دلالت تهدید مکتوم دربیان هاتف متوجه آتنی‌ها نیست بلکه در واقع مربوط به مهاجمان است‌که در سالامیس مغلوب

Marfat.com

خواهند شد. در نتیجه او به هموطنان خود تأکیدکردکه خود را هرچه زودتر تـا آخرین حد امکان برای رزم دریائی مجهز وآماده سازند. آتنی‌ها تعبیر تمیستوکل را بر توجیه غیبگوی حرفه‌ای‌که آنان را به پرهیز از درگیری بحری ودر واقع اجتناب از هرگونه مقاومت وحتی ترك شهرودیار خود ترغیب می‌کرد، ترجیح داده دل به مبارزه وفداکاری بستند.

تمیستوکل یك‌بار دیگر هم نظر خود را پیش برده وخدمت بزرگی به‌وطن خودکرده بود. آتنی‌ها ازدرآمد نقرهٔ ناحیهٔ لاریوم[۶۲] سود معتنابهی به‌دست آورده بودند ومی‌خواستند آنرا از قرار نفری ده دراخم میان اهالی قسمت‌کنند. اوپیشنهاد کـرد ازآن کار صرف‌نظر کنند وچون مبارزه‌ای با اجینا[۶۳] درپیش است ، آن وجه صرف ساختن دویست رزمناوشود. وبا جهازات جنگی‌که آتن به‌وسیلهٔ این اقدام فراهم ساخته بود یونان نجات یافت اگر چه‌کشتیهای جدید در جنگ مورد بحث به‌کار نیفتاده بود، امایونان را درگیرودار احتیاج مبرمی، بسیار به‌کار آمدوآتنیها راقادرساخت‌باتوانائی‌کامل واز برکت همدستی سایر یونانیان به مقابله با دشمن برخیزند.

نمایندگان دولتـهای یونانی برای تضمین مصالح مشترك جلسه‌ای تشکیـل دادند وپس‌از مبادلهٔ تعهدات متقابل قرار شد هر اختلاف ونفاقی‌که بین اعضای اتحادیه وجود داردکنارگذاشته شود. در آن موقع‌کشمکشهای متعددی بین ایشان بود که اهم آن اختلاف بین اجینا وآتن به‌شمار می‌رفت. وقتی خبر رسید خشیارشا با لشکریانش تا ساردس پیش آمده است تصمیم گرفته شد جاسوسانی به آسیاگسیل دارند تا دربارهٔ اقدامات پارسیان اخباری‌کسب‌کنند ودر عین‌حال به‌منظور تأیید همبستگی طوایف یونانی در جلوگیری از خطر عمومی حتی‌الامکان تلاش‌کنند . پس نمایندگانی به آرگوس وجزیرهٔکرت وسایر جاها فرستادند تا با آنها نیز پیماز اتحاد امضاء شود.

تصمیمات آن جلسه زود عملی شد واقدامات به‌نتیجهٔ مطلوب رسید. سپس افرادی را برای تحصیل اطلاعات روانهٔ آسیاکردند. این عده به ساردس رسیده‌راجع به‌سپاه ایران در حـدود امکان اخباری به‌دست آوردند امـا در حین انجام خدمت دستگیر شدند وفرماندهان پارسی بعد از بازجوئی ایشان را محکوم به اعدام‌کردند. وقتی این خبر پیش‌از اجرای حکم به استحضار خشیارشا رسید رأی سرداران خود را در اعدام جاسوسان تأیید نکرد ومأمورانی فرستادکه سه جاسوس را اگر هنوز

Marfat.com

زنده باشند به‌حضور بیاورند. جاسوسان رابه‌پیشگاه بردند، آنها پس‌از تحصیل اطمینان قصد خود را از آمدن به ساردس بیان‌کردند. خشیارشا دستور داد آن سه‌نفر را برای تماشای تمامی لشکر پیادگان وسواره نظام ، ببرند. وقتی آنها همه‌چیز را تمام‌وکامل دیدند فرمود بدون هیچ‌گونه صدمه به‌هرجاکه مایل باشند بروند ودلیل آن تصمیم را چنین بیان داشت : «اگر جاسوسان اعدام می‌شدند یونانیان قبل‌از موقع لزوم از زیادی وعظمت سپاه شاهی آگاهی نمی‌یافتند. کشتن آن‌سه نفر تأثیری درحال دشمن نداشت اما اگر به‌وطن خود بازگردند بدون شك گزارش آنها یونانیان را به تأمل وتردید خواهد انداخت وتشویق به‌تسلیم می‌شوند ودیگر احتیاجی به جنگ وجدال نخواهد بود. در موردی دیگر نیز خشیارشا نظر مشابهی داد. وقتی شاه در آبیدوس (کنار داردانل.م) بود چندکشتی حامل آذوقه از بحر اسود به‌مقصد جزیرهٔ اجینا و پلوپونس می‌رفتند. سرکارانی که در پیشگاه حاضر بودند با اطلاع ازآن جریان درصدد تصرف کشتیها برآمده امرشاهانه رادرآن‌باره انتظار می‌کشیدند. پادشاه پرسید مقصدکشتی‌هاکجاست؟ پاسخ‌دادند برای دشمنان ایران آذوقه می‌برند. خشیارشا فرمود مگر خود ما عازم همان مقصد نیستیم وجزو محمولات خود غلات نمی‌بریم ؟

یونانیان‌که به‌قصد ایستادگی دربرابر دشمن اتحادیه تشکیل داده بودند نمایندگانی به آرگس فرستادند . اهالی آنجا چگونگی اقدامات خود را به‌شرح‌زیر تعریف‌کردند : «ازهمان آغازکار از تدارکات سنگین نظامی پارس ضد یونان خبر داشتیم ومی‌دانستیم‌که یونانیها به‌امید همدستی ویاری ازما استمداد خواهندکرد از اینروی رأی هاتف دلفی را استفسارکردیم تا معلوم شود چه رفتاری ازجانب ما به‌صلاح خواهد بود وعلت آن اقدام نیز این بودکه در همان اوان شش هزار نفر سربازان ما وقتی‌که اسپارتها به‌سرداری کلئوس فرزند آناکساندرید به‌این سامان‌تاخته بودندکشته شدند. پاسخ‌کاهنه به‌شرح زیربود: «همسایگان ازشما بیزارند . خدایان جاویدان نسبت به‌شما عنایت‌دارند، زوبینهای خود را آماده نگاه دارید ودر نگهبانی وطن خویش بکوشید، سرها را درست حفظ‌کنید، سر، تن را نجات خواهد داد.»

این پیام هاتف دلفی پیش‌ازورود نمایندگان اتحادیه رسیده بود وراجع به‌آن جلسه‌ای ترتیب داده بودند. اهالی آرگس پاسخ فرستادندکه با دوشرط‌حاضرند هر خدمتی‌که از ایشان برآید انجام دهندیکی پیمان صلح سی ساله بااسپارت، دیگر در شرایط متساوی تسهیم فرماندهی سپاه اتحادیه با اسپارت. برحسب قاعده ومعمول

Marfat.com

حق‌انحصاری فرماندهی متعلق به‌آرگس‌بود اما دروضع بغرنج حاضر باتقسیم مساوی آن‌موافق‌بودند هرچندکه هاتف ایشان را از پیوستن به اتحادیه منع‌کرده بود وآنها قصد سرپیچی ازآن پیام آسمانی را داشتند. از لحاظ ایشان بسیار مهم بودکه صلح سی ساله به‌دست آید تا از برکت صلح وصفا فرزندان آنها رشد وپرورش یابندچه اگر ازعهدهٔ این‌کار برنمی‌آمدندو از بدروزگار شکست می‌خوردندو این‌بار به‌دست پارسیان‌گرفتار می‌شدند بی‌تردید در اثر ضعف وناتوانی تا ابد زیردست اسپارت باقی می‌ماندند. نمایندگان اسپارت جواب دادند پاسخ آرگوس را دربارهٔ صلح سی ساله به‌دولت خود اطلاع خواهند داد اما راجع به‌موضوع دیگر یعنی فرماندهی‌سپاه با تعلیماتی‌که ازپیش داشتندگفتندکه اسپارت دو فرمانده دارد وآرگوس‌تنها یك‌نفر وامکان ندارد هیچ‌کدام از دوپادشاه خویش را از عنوان فرماندهی محروم سازد، وانگهی چه مانعی داردکه نظریات فرمانروای آرگوس به‌وسیلهٔ دو امیر دیگربه‌مرحلهٔ اجرا درآید. سکنهٔ آرگوس می‌افزایندکه رفتار اسپارتیها از لحاظ ایشان‌گستاخانه بود، پس به‌جای اینکه‌باآن راه‌حل موافقت‌کنند تابعیت راترجیح دادند وبه‌نمایندگان اخطار شد تا غروب از قلمرو آنها بیرون بروند وگرنه مثل دشمن با ایشان رفتار خواهد شد.

این پیشنهاد سازش ازطرف اهالی آرگوس بود، امادر یونان روایت‌به‌نحوی دیگر شایع وجاری است به‌این معنی‌که خشیارشا پیش‌از حرکت دادن لشکر خود قاصدی به‌آرگوس فرستاده بودکه پیام او را به‌این مضمون به‌اهالی اعلام دارد : «ای مردم آرگوس پادشاه ایران برای شما پیام می‌فرستدکه ما ایرانیان معتقدیم شما و ما از تبار پرسس پسر پرسوس هستیم که آندرومده دختر کفوس مادراوست. پس اصل ونسب هردو ما یکی است واین درست نیست‌که شما ضد ما با دیگران همدست شوید وبسیار به‌جاست‌که بیطرفی پیشه سازید چه دراین صورت اگرکارها چنانکه امیدواریم به‌کام مابرآید قدر واحترام هیچ قوم وملتی درنظر ما بیش‌ازشما نخواهد بود.

گفته‌اند که پیام خشیارشا مردم آرگوس‌را تحت تأثیر قرار دادولی بازایشان قول فوری ندادند ودرخواست جدیدی هم برای تسهیم فرماندهی نفرستادند اما چندی بعد عده‌ای از یونانیان برای تأمین همکاری آنها بار دیگر مراجعه کردند ولی آنها نظر خود را اظهارکردند زیرا می‌دانستندکه اسپارتیها از قبول آن امتناع خواهندکرد و دستاویزی برای اختیار رویهٔ بیطرفی‌پیدا خواهدشد. در یونان‌عده‌ای

Marfat.com

دلیل صحت این جریان را مربوط به‌کنایهٔ اردشیر شاه می‌دانند، چون مدتها پس‌ازآن، کالیاس[۶۴] پسر هیپونیکوس[۶۵] به‌اتفاق چند آتنی دیگر برای مأموریتی به‌شوش «شهر ممنن» رفته بود وتصادفاً مأموریت آن‌عده هم‌زمان باورود دستهٔ دیگری شدکه از آرگوس آمده بودند* تا از پادشاه استفسارکنندکه آیا روابط حسنه بین پارس وآرگوس‌که در زمان پدرش برقرار شده بودکماکان به‌همان‌صورت باقی است یا اینکه ایران آنها را دشمن می‌شمارد. گویند اردشیر (اول ـپسر خشیارشا) پاسخ داد به‌راستی‌که دوستی طرفین در نهایت قوت است وهیچ شهرودیاری از لحاظ دوستی برای ما بهتر از آرگوس نیست».

من اطمینان ندارم خشیارشا اصلاً آن پیام را به‌آرگوس فرستاده باشد و همچنین اعتقادی به‌درستی این روایت ندارم‌که‌آرگیوها به‌منظور استعلام راجع به‌حسن مناسبات خود با پارس هیأتی به‌شوش روانه کرده باشند. فقط آنچه را که اهالی آرگوس تعریف‌کرده‌اند نقل‌کردم اما راجع به‌یك موضوع اطمینان‌کامل دارم که اگر تمامی افراد بشر توافق‌کنند نقایص وخطاهای خویش را بایکدیگر معاوضه کنند هیچ فردی را نمی‌توان یافت‌که پس‌از ملاحظهٔدقیق عیب‌و نقص‌های‌دیگران‌باز باخشنودی تمام‌همان معایب خویش راترجیح ندهد. من‌کارم اینست‌که آنچه‌شنیده‌ام بازگویم اما مجبور نیستم اظهارات راویان را باورکنم ومی‌توانید با قید اطمینان این قول مرا در سراسر این تاریخ صادق بشمارید. روایت دیگری نیز راجع به‌رویهٔمردم آرگوس نقل شده است. طبق قول بعضیها ایشان پارسیان را در لشکرکشی به‌یونان تشویق‌کرده بودند وآن به‌واسطهٔکشمکشی بودکه خودشان با اسپارت داشتند و کار آرگیوها درآن مبارزه تباه بود ومی‌پنداشتندکه هیچ وضعی بدتر ازگرفتاری فعلی ایشان نیست.

مذاکرات با فرمانروای سیسیل

از طرف اتحادیهٔ یونانیها هیأتی هم به جزیرهٔ سیسیل اعزام شد تا باگلوس[۶۶] زمامدار آنجا مذاکره‌کند. ایشان در مقصد موضوع را به‌شرح زیر عنوان‌کردند : «ماراءاسپارتیان وآتنیهاوسایر اعضای‌اتحادیه‌به‌منظور استمداددرجنگی‌که‌بابیگانگان درپیش داریم فرستاده‌اند. البته اطلاع‌داریدکه‌چه خطر بزرگی یونان‌را تهدیدمی‌کند ولابد می‌دانید پارسیان می‌خواهند بر هلسپون پل بسته با همدستی تمام اقوام شرقی برما بتازند. اگر چه ظاهراً آتن هدف آنها است ولی در واقع عزم تسخیر سراسر

Marfat.com

یونان را دارند. قدرت تو بسیار عظیم است ودر مقام زمامداری سیسیل عدهٔکثیری از یونانیهارا نیززیرفرمان خودداری.ازاین‌رو درخواست‌داریم‌ما رایاری‌کنی‌ونیروی سپاهی خود را برای دفاع از آزادی برقدرت ما بیفزایی. درصورت همدستی و اتحاد تو فرزندان یونان از عهدهٔ مقابله با مهاجمین برخواهند آمد و آن درصورتی میسر خواهد شدکه همگی مابی‌غل‌وغش متحد شویم اما اگر بعضی از ما راه‌خیانت وبعضی دیگر هم بیطرفی راشعار خود سازیم آن‌گاه جای بیم ونگرانی است‌که تمامی یونان به‌ورطهٔ شکست ونابودی سقوط‌کند. اگر پارسیان ما را مغلوب‌کنند تصور نکنید شما را آسوده خواهندگذاشت بلکه به‌شما نیز امان نخواهند داد. پس ،قبل‌از اینکه فرصت از دست برود در نجات خودتان بکوشید با یاری دادن به‌ما خودتان را هم مصون خواهید داشت وبدیهی است‌که نقشه‌های نیك سنجیده به نتیجه‌های مطلوب خواهد انجامید.

پاسخ گلوس لحنی تهدیدآمیز داشت. وی فریادی برآورده گفت : «چگونه با بیشرمی تمام به‌اینجا آمده‌اید وبا استدلال خودخواهانه خویش برای مقابله‌بادشمن بیگانه از من استمداد می‌کنید؟ فراموش‌کرده‌ایدکه در جنگ باکارتاژ (قرطاجنه)؛ وقتی من دست یاری به‌سوی شما درازکردم چه جوابم دادید؟ رفتار شما در آن‌مورد نشان دادکه هیچ‌گونه اعتنایی به‌وضع قلمرو من نداشتید حتی اگر اختیارکارها از دستم بیرون می‌رفت. اکنون بخت‌یار من است وشما در خطر افتاده‌اید ودر نتیجه به‌یادگلوس افتاده‌اید. باوجود این اگرچه شما نسبت به من با بی‌اعتنایی وتحقیر رفتار کردید باز قصد من آن نیست‌که درمقام تلافی برآیم وحاضرم ۲۰۰ جهاز دریایی و ۲۰٫۰۰۰ پیادگان‌کاملا مسلح و ۲۰۰۰ فلاخن انداز و۴۲٫۰۰۰ سوار سبك‌بار هم در اختیارشما بگذارم وتعهد می‌کنم‌که تا جنگ ادامه دارد آذوقه لشکریان‌را برسانم ولی پیشنهادم منوط به‌یك شرط است که‌فرماندهی کل سپاه یونان در مقابل لشکر پارس به‌من واگذار شود وگرنه قدمی برنخواهم داشت وحتی یك‌نفر هم در خدمت شما نخواهم‌گماشت.

این رفتارگلوس درنظر سیاگروس[۶۷] سردستهٔ اعزامی اتحادیه یونانی سخت ناگوار آمد وبا حالت پرخاش اظهار داشت : اگر، آگاممنن فرزند بلوس بشنودکه عنوان فرماندهی او راگلوس غصب‌کرده است در قعرگور به‌ناله ونفرین خواهد پرداخت. پس مذاکرات‌کافی است ودیگر راجع به واگذاری منصب و مقام سخنی لازم نیست. اگر خواستار یاری به‌یونان باشی باید بدانی‌که این‌کار فقط با رهبری

Marfat.com

اسپارت شدنی است وهرگاه از فرمانبرداری درکار نبرد عارداری بهتر است دراین مبارزه لااقل بیطرفی‌کامل اختیارکنی.

گلوس‌که از اظهارات سیاگروس پی‌بردکه ممکن نیست شرایط پیشنهادی او قبول شود راه‌دیگری که‌حرف‌آخر وی بود در پیش آنان نهاده گفت: «سرزنش‌و شماتت خواه‌ناخواه انسان را خشمگین می‌سازد ولی باوجود اهانتهای تو باز من در نهایت مدارا ونزاکت جوابت را می‌دهم. البته اگر به‌حفظ حق فرماندهی خود سخت پابند باشید من هم باید در ادعای خود سماجت ورزم زیرا جهازاتم به‌مراتب زیادتر ولشکریانم چندبرابر نیروی شماست باوجود این چون پیشنهادم درنظرت بسیار ناگوار آمده است امتیازی قائل می‌شوم. اگر شما طالب فرماندهی سپاه‌هستید پس رهبری‌بحریه بامن باشد ویا اگر فرماندهی بحری را بیشتر خواهانید اختیار لشکر را به‌دست من بدهید یا پیشنهادم را بپذیرید ویا از نیروی فراوانی‌که می‌توانم در اختیار شما بگذارم چشم بپوشید.

سفیر آتن فرصت ندادکه سیاگروس پاسخ این مطلب را بگوید وهمین‌که گلوس پیشنهاد خود را عنوان‌کرد فریادی برآورده‌گفت : «ای حاکم سیراکوز (کرسی سیسیل.م) یونان برای درخواست فرمانده مرا به‌اینجا نفرستاده است بلکه منظور ماکمك نظامی است اما پیداست‌که تو لشکری نخواهی داد مگر اینکه درازاء آن مقام فرماندهی را احرازکنی واین خواست تو است واز آن دست بردار هم نیستی. هنگامی‌که فرماندهی تمام نیروهای یونانی را مطالبه‌کردی ما، دم‌فروبستیم زیرا می‌دانستیم همکاران اسپارتی ما خواهند توانست جواب هردو ما را یکجا بدهند اما پیشنهاد جدیدت‌که فقط فرماندهی بحریه باتو باشد وضع را تغییر می‌دهد. اگر این مقام را اسپارتیها نخواهند به‌ما می‌رسد وهرگاه اسپارت طالب آن باشدما حرفی نخواهیم داشت‌ولی‌ممکن نیست آنرابه‌دیگری واگذارکنیم. چه‌عمل‌بیهوده‌ای است‌که ماجهازات یونانی را با بهترین سازمان فراهم آوریم، اما آنرا تحت فرمان یکی‌از اهالی سیراکوز بگذاریم؟ مگر ما همان آتنی‌ها ـ قدیمترین فرزندان یونان زمین نیستیم ـ که وطن خود را که در آنجا تولد و پرورش یافته‌ایم هرگز ترك نکرده‌ایم؟* بدون شك دلیلی ندارد که ما از این گفتهٔ خویش شرمسار باشیم.

گلوس پاسخ داد «دوست‌گرامی چون معلوم می‌شود شما فرمانده دارید ولی سرباز ندارید‌که زیر دست او بگذارید واز آنجاکه همه چیز را نیز برای‌خودتان می‌خواهید وسرسازگاری هم ندارید چه بهترکه هرچه زودتر به‌وطن خود باز گردید

Marfat.com

وبه یونان خبر برسانیدکه بهار یعنی مساعدترین فصل‌های چهارگانه سال را ازدست داده‌اید. این‌بود پایان‌مذاکرات رسولان یونانی‌هاباگلوس. آن‌گاه نمایندگان‌به‌وطن خود مراجعت‌کردند.

گلوس نگران ازآن بودکه یونان نتواند درجلو هجوم خشیارشا خود را از خطر برهاند. درآن موقع او بواسطهٔ مقام زمامداری سیسیل نمی‌توانست خود بـه پلوپونس رفته زیردست سرکرده‌های اسپارتی خدمت‌کند. پس‌راه دیگری درپیش گرفت. همین‌که خبر رسید خشیارشا به‌داردانل نزدیك شده است اوسه رزمنا وبه فرماندهی‌کدموس به‌دلفی فرستاد وبا مبلغی سرشار وتعارفات خوشایند دستور داد او در آنجا به انتظار نتیجهٔ جنگ درنگ کند. اگر پارسیان غالب شدند وجه را با علامت مرسوم اطاعت (مشتی خاك وآب) ازطرف قلمرو او به خشیارشا تقدیم دارد وهرگاه یونانیان پیروز شوند پول را پس بیاورد. او آنقدر انتظارکشید تا نتیجه معلوم شد وخشیارشا مغلوب به‌آسیا بازگشت.

تسالیها تا ناچار نشده بودند از قبول تابعیت دولت ایران خودداری کردند زیرا آشکارا نشان داده بودند تحریکات ایلیریها* باب‌پسند و تأیید ایشان نیست و به‌مجرد اینکه خبررسیدکه سپاه ایران بزودی از هلسپون به ساحل اروپائی خواهد آمد نمایندگانی به‌انجمن تمام شهرهای یونانی وفادار به‌آرمان مشترك فرستادند وهنگام ورود به‌آنجا رسولان اعضای جلسه را با این اظهارات مورد خطاب قرار دادند: «هموطنان‌گرامی به‌خاطر نجات تسالی وسراسر یونان واجب است هرطوری که باشد مانع عبور سپاه دشمن ازگذرگاه‌کوهستان اولمپ شویم ما آماده‌ایم شما را در حفاظت این‌راه حیاتی یاری‌کنیم. شما نیز باید لشکری بسیار قوی برای‌همین مقصود بفرستید وهرگاه شمادراین زمینه‌کوتاهی‌کنید بدون‌کتمان ازحالا اخطـار می‌کنیم‌که ما جداگانه با پارسیان‌کنار خواهیم آمد. وضع فوق‌العاده خطرناك است وما نمی‌توانیم به‌تنهائی وبدون‌کمك غیراز خود دفاع‌کنیم وبه‌خاطر شما هم‌جان خود را در خطر نخواهیم انداخت. اگر علاقه‌ای به‌یاری ماندارید نباید فقط محض‌خاطر خویش برای ماخطر جنگ‌پیش بیاورید چراکه ناتوانی‌ما عمده‌ترین عامل ودلیل‌ماست وما فقط در حدود صلاح ونجات خود اقدام خواهیم‌کرد.»

یونانیان پاسخ دادندکه خواهندکوشید از طریق دریاکمك نظامی به تسالی بفرستند تا از عهدهٔ دفاع تنگه برآیند، و لشکری فراهم شد. پس از عبور از وسط اوریپوس[۶۸] به الویس[۶۹] در آخه[۷۰] آمده درآنجا کشتی‌ها را رها وپیاده به‌قصدتسالی

Marfat.com

حرکت‌کردند وتنگه تمپه[۷۱]که مقدونیهٔ جنوبی را از راه پنوس واقع‌بین ارتفاعات اولمپ و کوه اوسابه تسالی مربوط می‌سازد عبورکردند. در اینجا ۱۰۰،۰۰۰ پیادگان مسلح درکنار نیروی امدادی سواره‌نظام تسالی جبهه آراستند. فرماندهی اسپارتیها با اتوس[۷۳] پسر کاسیوس بود. پولمارخس[۷۴] اورا با آنکه خون شاهزادگی در رگ و پی خود نداشت به‌این مقام برگماشت. تمیستوکل پسر نئوکلس فرمانده آتنیهابود. هنوز دیری از ورود این عده به‌آنجا نگذشته بودکه از الکساندر پسر آمونتاس از مقدونیه پیامی رسیدکه موکداً به‌قشون یونانی توصیهٔ عقب‌نشینی ازآن حدود راکرده وگفته بود به‌علت انبوهی نیروهای زمینی ودریائی پارسیان با توقف در گردنه‌ها جان خود را بیهوده در خطر نیندازند. این پیشنهاد معقول به‌نظر آمد ومقدونیها بنابر سائقهٔ خیرخواهی آنرا اظهارکرده بودند ویونانیها هم طبق آن‌رفتار کردند. به‌عقیدهٔ من علت پذیرش ودلیل عقب‌نشینی ایشان خبر وحشت‌انگیزی بود که راهی دیگر نیز به داخلهٔ تسالی ازطرف شمال مقدونیه هست ودر واقع از همین راه بودکه خشیارشا لشکر خود را عبور داد.

وصف ترموپیل[۷۲]

سپس یونانیان سوارکشتی شده به‌تنگه[۵۷] بازگشتند. این‌بود داستان لشکر آرائی ایشان در تسالی وآن درست هنگامی اتفاق افتاد که‌خشیارشا تازه به آبیدوس (کناردارداتل) رسیده بود ومی‌خواست ازهلسپون به‌طرف کرانهٔ اروپائی عبور کند. درنتیجه چون تسالی‌ها بی‌کس وحامی شده بودند لذا درنگ را جایز ندانسته صمیمانه به‌نفع پارسیان اقدام ودرجریان لشکرکشی وجنگ نسبت به‌ایشان پیوسته همراهی کردند. یونانیها نیزبه تنگه باز آمده درآنجا به‌تبادل نظر پرداختند وطبق توصیهٔ الکساندر درمقابل مهاجمان جبهه‌ای جدید تشکیل دادند. راه حلی که‌مورد توجه وتأیید واقع شد این بودکه حتی‌الامکان ازتنگهٔ ترموپیل دفاع کنند. دلیل این‌اقدام آن بودکه آنجا باریکترین راه و به‌سرزمین خودشان هم نزدیکتر بود. اما آنهاراجع به راههای کوهستانی آن حدود اطلاع کافی نداشتند و تلفات سنگین ایشان درآنجا بدان جهت اتفاق‌افتاد که‌سربازان ایشان ناگهان غافلگیر و گرفتار حملهٔ مهاجمان‌شدند

درهرحال یونانیها نیت خودرا جزم کردند که دردفاع از تنگه (ترموپیل) با جان‌ودل بکوشند ومانع ورود پارسیان به‌خطهٔ یونان شوند وضمنا جهازات دریائی را به لنگرگاه ارتمیزیوم[۷۶] واقع در ساحل میسیا[۷۷] روانه سازند زیراکه فاصلهٔ بین

Marfat.com

ترموبیل و آنجا بسیار کم وحفظ ارتباط بین نیروی دریائی و سپاه زمینی آسان‌بود. راجع به‌این محل توضیحات بیشتری می‌دهم، با اشاره به‌این نکته که درآرتمیزیوم دریا درطرف جنوبی تراکیا به‌کانال باریکی بین جزیره سیاترس و سرزمین مگنسیا منتهی می‌شود، بعد از عبور از این تنگه به رشته ساحلی موسوم به آرتمیزیوم می‌رسدکه جزء ناحیه اوبه[۷۸] است و یك معبد به‌نام آرتمیس درآنجاست. تنگه ـ میان تراخیس و ترموپیل واقع و پهنای آنجا پنجاه پا و درسایر نقاط خواه در سمت شرقی یا غربی ترموپیل به‌مراتب کم‌تر است و دراین حدود هم بسیار باریك ومحدود می‌شود. آنجا سابقا بوسیله فوکه‌ها برای جلوگیری ازحمله تسالی‌ها حصاری‌کشیده شده بود که بعدها خراب شد و دراین‌دوره، بار دیگرآنرا برپا کردند تاحتی‌الامکان بدین وسیله از ورود مهاجمان به سرزمین یونان جلوگیری کنند.

باری این اقداماتی بود که یونانیها برای تامین منظور خویش اندیشیدند وهمه قسم احتیاط نیزشده بود، از جمله حساب کرده بودند که پارسیان نمی‌توانند در این تنگه از خدمت و کار سواره‌نظام و انبوه کلان لشکریان خود استفاده‌کنند پس تصمیم قطعی اتخاذ شد که‌در همانجا با جانفشانی تمام ضد حمله‌وران مقاومت کنند. وقتی خبر رسید که‌سپاهیان ایران نزدیك شده‌اند یونانیها جبهه‌های جدیدی ترتیب دادند. بعضی در دامنه ترموپیل مستقر شده و بعضی دیگر از راه دریا به ارتسیزیوم شتافتند. در همان ضمن اهالی دلفی به‌واسطه وحشتی‌که راجع‌به‌سرنوشت خود داشتند و به‌خاطر نجات وطن به هاتف آنجا مراجعه و تمنای ارشاد کردند جواب آمد: «از بادها سپاسگزار باشید زیرا با قدرت و صلابت تمام یونانراحمایت خواهند کرد.»

از این‌رو اولین اقدامی که مردم دلفی کردند این بود که آن پیام نویدبخش را به‌تمام دولتهای یونانی که عزم دفاع و جانفشانی برای حفظ استقلال خودداشتند ابلاغ کردند. آن الهام آسمانی بسیار مغتنم، که سبب تقویت روحیه مردم یونان در سخت‌ترین موقع پریشانی وخطر شده بود انگیزه سپاس و قدردانی ابدی گردید. لذا به‌منظور نیایش بادها و طوفان‌ها عبادتگاهی در تیریا[۷۹] برپا ساخته ستایش‌ها کردند وازآن دوره‌تاکنون هنوز سکنهٔدلفی هنگام‌دعااز برکات‌بادها مددمی‌جویند.

عظمت نیروی نظامی پارس

دراین موقع جهازات دریائی خشیارشا ترما راترك کردند. کشتیهای تندرو

Marfat.com

مأمور دیده‌بانی و تعاقب و حتی در صورت امکان، دستگیری دیده‌بانهای یونانی شده بودند، جهازات تاسپیاس[۸۰] و پیادگان هم بدون هیچ‌گونه تلفات تا ترموپیل پیشروی کردند و طبق استنباط خودم در آن مرحله جنك، نیروی نظامی ایران ـ به‌قرار زیر بوده است: اول ۱۲۰۷ کشتی اقوام مختلف که از آسیا آمده بودند با ملوانان و نفرات جمعا ۲۴۱۴۰۰ تن‌ازقرار ۲۰۰ نفر درهرکشتی و هریك‌ازجهازات علاوه برسربازان یا ملوانان بومی و کارگران خود کشتی سی‌نفر جنگاور، خواه پارسی یا مادی یا سکائی داشته که جمع آنها ۳۶۲۱۰ نفر بود. با این عده نفرات پاروزن (در کشتیهای پنجاه پاروئی) تقریبا ۸۰ نفر در هرکشتی نیز باید به حساب آیند و بطوری که قبلا گفته‌ام افراد اضافی دیگر، جمعا ۲۴۰۰۰۰ و بدین منوال نفرات بری‌وبحری که ازآسیا وارد شده‌بودند ۲,۳۱۷۶۱۰ نفر بود غیر ازگماشته‌ها کلیهٔ نفرات جهازات دریائی ایران‌که ازآسیا فراآمده بودند ۵۱۷۶۱۰ نفر می‌شود.

ازلشکریان‌پیاده ۱۷۰۰،۰۰۰ سربازکاملامجهز و۸۰۰۰۰ سواره نظام‌به‌علاوه دسته جمازان عرب وگردونه سواران لیبیائی درحدود ۲۰۰۰۰ نفر بنابراین جمع کل و دسته‌های حمل و نقل ارزاق‌که به این عده کلان هم باید نفراتی راافزودکه قشون شاهی درحین عبور از سر راه خود، در نواحی اروپائی جمع‌آوری کرد که‌تخمینا می‌توان گفت از یونانیان تراکیا و جزایر ساحلی ۱۲۰ کشتی‌که سرنشینان آن۲۴۰۰۰ نفر بودند. تعداد پیادگان شامل تراکیها، پایونیها، ائوردیها، بئوتیها، کالسدونها، برژیها، پیریها، مقدونیها، دلوپی‌ها، ماگنت‌ها، اخه‌ها و سکنهٔ ساحلی تراکیا به‌نظر من ۳۰۰۰۰۰ نفر وبا دسته‌هایی که‌از آسیا آمده بودند جمعا ۲,۶۴۱۶۱۰ نفر باخدمه و باربران و نفرات متفرقه که تعداد آنها شاید از عدهٔ نظامیان هم بیشتر بودو بدین ترتیب همراه خشیارشا فرزند داریوش شاه‌جمعاً ۵۲۸۳۳۲۰ نفر حرکت‌کرده بودند.*

این بودشرح تعداد نفرات نظامی وهمراهان ایشان وراجع به خواجه‌سرایان، آشپزان و همسران نظامیها هیچ‌کس امکان تخمین آمار آنان را ندارد. چنانکه شمارش چارپایان گوناگون باربر و سگها که در دنبال لشکر بودند دور از امکان است. با این‌همه نفرات و حیوانات جای تعجب نیست که آب بعضی از رودخانه‌ها در اثر مصرف خشك شده باشد و آنچه‌که مرا بسیار متحیر می‌سازد اینست که هیچگاه آذوقه تمام نشده بود و اگر حتی فرض شود هرنفر فقط یکچهارم خوراك عادی خود جیرهٔ یومیه می‌گرفته جمع مصرف روزانه ۱۱۰۳۴۰ پیمانه (هرپیمانه۳۶ لیتر) بوده است و این غیر از غذای دسته زنان و خواجه‌سرایان و حیوانات باربر

Marfat.com

و سگهاست. در میان اینهمه آدمیان بی‌حد وشمار علاوه بر برازندگی قد و قامت و رفتار بزرگوارانه هیچ فردی بیش ازخود خشیارشا در حسن اداره آن سپاه کلان شایستگی وبرجستگی نداشت.

شکست جهازات پارسی

به‌طوری که‌خاطرنشان کردم جهازات‌دریایی ایران تا کرانه مگنسیاپیشروی و بین کرانه و بغازسپیاس توقف کردند. در ورود به‌این محل کشتیهای پیشروزودتر لنگر انداخته و چون ساحل محدود آنجا لنگرگاه کافی نداشت بقیهٔ جهازات‌قدری دور از کرانه صف آراسته شبانگاه در همانجا ماندند. ولی‌هوا باآنکه ابتدادربامداد صاف وآرام بود ناگهان تغییر کرد و جهازاتی که در سمت شرقی قرار گرفته بودند، دچار طوفان مهیبی شدند. چنانکه می‌گفتند باد هلسپون دریا را مثل ظرف آب جوشانی منقلب وخروشان ساخته‌بود عده‌ای که‌پیشامد طوفان راحدس زده بودند و یا آنکه به‌پناهگاه نزدیك بودند زود کشتیها را از خطر آسیب وجان خود را نیز نجات دادند ولی بقیه صدمهٔ بسیار دیدند. بعضیها گفته‌اند که در آن سانحه لااقل چهارصد کشتی از بین رفت درحالی که تلفات جانی و مالی زایدالوصف بود. فقط یکی از اهالی ماگنسیا به نام اینوکلس‌که درحوالی سپیاس املاك داشت بخت واقبال به اوروی آورد، زیرا بعد ازطوفان مقادیر زیادی قدح وپیالهٔ طلاو نقره که امواج به ساحل فرا ریخته بود نصیبش شد ومقداری هم صندوقهای نقدینهٔ مهاجمان‌به‌دست او افتاد که ارزشی بیش ازحد تصور داشته و دراثر این پیشامد او ثروتی سرشار اندوخت. اما روی هم رفته از آن همه ثروت به‌خودش خیری نرسید زیرا پسرخود را در اثر پیشامد جنایتی مخوف ازدست داد.

تلفات کشتیهای تجارتی و انواع دیگر بیش ازحد تخمین بود. در واقع‌آن فاجعه به اندازه‌ای سنگین و خطرناك بود، که فرماندهان نیروی دریایی ایران از- اندیشهٔ اینکه مبادا درچنان وضع وحال وخیم تسالیها برایشان بتازند از قطعات‌وبدنهٔ کشتیهای شکسته حصاری درجلو خود کشیدند. طوفان سه‌روز دوام داشت و دراثر نذر و جادوی مغ‌که وردهایی برباد خواند آن‌را فرو نشانید و یا چنانکه امری‌بدیهی و طبیعی است سرانجام طوفان تمام شد. در روز دوم دیده‌بانهای یونانی خبر آن فاجعه را شتابان به یونانیان رسانیدند و در اثر شنیدن آن، ایشان به آستانهٔ خدایان خود در ارتمیزیوم[۸۱] بازگشتند به‌این خیال و آرزو که فقط جهازات معدودی برای

Marfat.com

مقابله باقی مانده است. از این‌رو بـار دوم در آرتمیزیوم جبههٔ رزمی آراستند ضمناً همین‌که طوفان برطرف و هوا آرام شد پارسیان کشتیهایی را که به خشکی کشیده بودند باز به آب انداخته به‌سوی خلیج جنوبی پیشروی کردند و جبههٔ‌جنگی ترتیب دادند. پانزده جهاز ایرانی از قافله بازمانده بود واز دنبالّ می‌آمد دراین حال چشم دیده‌بانها به کشتیهای یونانی درلنگرگاه ارتمیزیوم افتادو این‌کشتیها رااشتباهاً خودی پنداشتند و چون ازهمان راه پیش رفته بودند، دردام دشمن افتادند. فرماندهٔ این دستهٔ دریایی سندوس[۸۲] نام پسر تاسبوس حاکم کوم[۸۳] در ناحیهٔ ائولی بود. سندوس یکی از داوران شاهی بود که سابقاً به مناسبت دریافت رشوه و غل وغش درکار عدل وداد به‌فرمان داریوش محکوم به‌اعدام شده و برچوبهٔ دار بودکه‌پادشاه توجه یافت که نیکوکاری او نسبت به‌دستگاه شاهی بیش‌از ناخدمتی وی بوده‌است و چون دریافت که درصدور فرمان اعدام او عجله و شتـاب بیش از رأی صواب دخالت داشته، فرمود اورا از بالای دار پایین کشیدند و بدین متوال جانش نجات یافت ولی این‌بار که در چنگ نیروی دریایی یونان افتاد عاقبت تقدیر امانش نداد، زیرا به‌مجرد این‌که یونانیها متوجه پیش آمدن آنها شدند پی‌بردند که اشتباهاازآن راه می‌آیند پس در دریا ریخته بدون زحمت ایشان را دستگیر کـردند. در میان اسیران یکی از کشتیها، اریدولیس زمامدار الابندا[۸۴] واقع در ایالت کاریا بود. در کشتی دیگر پنتی‌لوس پسر دمونوس بود که دوازده‌کشتی به نیروی دریایی شاهی داده بود که یازده فرونـد آن در طوفان سپیاس از بین رفته بـود و او در آخرین کشتی مانده بود که در ارتمیزیوم به‌دست یونانیها افتاد. یونانیان از این دو نفر آنچه لازم بـود راجع به نیروی نظامی خشیارشا اطلاعاتی کسب کرده سپس آنها را به تنگهٔ کورنت روانه ساختند.

یونانیان در ترموپیل

درآن گیرودار جهازات ایرانی غیر از پانزده فروند مزبور بقیه سالم به‌افته[۸۵] وارد شدند. و روز قبل‌از آن خشیارشا در سر سپاهیان از ولایت تسالی و آخه‌عبور و به سرزمین مالیها وارد شده بود. وقتی که شاه در تسالی بود دستور داد بین اسبان شاهی وبومی مسابقه‌ای ترتیب یابد زیرا شنیده بوداسبهای تسالی دریونان ازبهترین است ولی اسبهای ایرانی جایزهٔ مسابقه را آسان ربـودند. از رودخانـه‌های تسالی رودی که آب کافی برای مصرف سپاه شاهی نداشت ارنوخونوس[۸۶] بود اما دراخه

Marfat.com

بزرگترین رود، اپیدانوس نیز به‌قدر احتیاج آب نداشت. در هـالوس[۸۷] واقع در ولایت آخه بلدهای شاهی بـرای خشنودی خاطر همایونـی همه قسم اخبار بـومی و ازجمله خبری راجع به مقام قدیمی پرستشگاهی به‌نام آتماس[۸۸] و آداب ورود به‌آنجا معروض داشتند. در نتیجه شنیدن آن داستان به همهٔ لشکریان فرمان شاهی صادر شد که نسبت به‌حریم و افراد خاندان آتماس هیچ‌گونه بی‌حرمتی روا ندارند.

ترموپیل

خشیارشا ازتسالی وآخه از راه کرانه به‌خلیجی که آبش روزانه جزرومد دارد به سامان مالیها[۸۹] حرکت کرد. اراضی در حوالی این خلیج صاف و همـوار، بعضی جاها عریض و قسمت‌های دیگر بسیار باریك و بارشته‌های کوهستانی که معبری ندارد محصور وآنجا به گردنه‌های تراخیس [۹۰] مشهور است. این ارتفاعات سراسر منطقه مالیها را احاطه کرده است. ازین‌رو وضع نیروهای دوطرف به شرح زیر بوده است:

در حینی که خشیارشا در ناحیه تراخیس سرزمین مالیها خود را آماده نبرد می‌کرد یونانی‌ها گردنه‌هائی راکه مردم پاله به زبان عامه یونانی ترموپیل[۹۱] می‌نامند اشغال کرده بودند. بدین منوال لشکریان طرفین یکی تمام حدود تراخیس رادرطرف شمال و دیگری تمامی منطقه مشرف به‌جنوب را درتصرف داشتند. دراین‌جایونانیان شامل دسته‌های زیر، منتظر یورش لشکریان ایران شدند: پیادگان مجهز از اسپارت ۳۰۰ نفر از تگا[۹۲] ۵۰۰ نفر از مانتینه[۹۳] ۱۲۰ نفر از ارخومنوس در آکادیا[۹۴] وسایر نقاط آن حدود ۱۰۰۰ نفر ازکورنث ۴۰۰ نفر وازفلیوس[۹۵] ۲۰۰ نفر ازمیکینا[۹۶] ۸۰ نفر. علاوه براین‌دسته‌ها حوزه‌بئوسیا [۹۷] بخش‌تسبیا [۹۸] ۷۰۰ نفروتبس ۴۰۰ نفر . لوکریها[۹۹] از اپوس[۱۰۰] و فوکه به‌ندای استمداد جواب مساعد داده سکنه محل دومی هم ۱۰۰۰ نفر فرستادند. سایر یونانیان ساکن شهر اخیررا نیز ترغیب کرده‌بودند هرچه بیشتر نفراتی گسیل دارند و پیام دادند که خود ایشان در پیشاپیش جبهه و هر روزمنتظر ورود نیروهای تازهٔ اتحادیه هستند.

اما جبهه دریائی بوسیلهٔ جهازات آتنی واگینا و دیگر نقاط کاملا مصون‌بود بنابراین موجبی برای بیم و نگرانی وجود نداشت زیرا جای شك و شبهه نبود که یونان مورد قهر و تهدید یکی از خدایان واقع نشده بلکه یکی از افراد بشر هستی

Marfat.com

اورا در خطر انداخته بود ودر هیچ‌عهد وزمانه کسی به‌دینا نیامده است ودر آینده‌هم نخواهد آمدکه روزی کمابیش به‌نگون‌بختی دچار نشود و هرچه آدمی بزرگتر باشد گرفتاری او هم بیشتر و در مورد حاضر هم‌عامل هجوم وخطراز این‌قاعده مستثنی نبوده است و بدون شك او نیز علی رغم سودا و مقاصدش باز خطر سر خوردگی و شکست در پیش خواهد داشت.

لئونیداس[۱۰۱]

درخواست‌های یاری مورد اجابت واقع شد. اپوس وفوکه، سربازانی به تراخیس فرستادند. افراد هریك از دولتهای مختلف (در یونان باستان هرشهرودیاری دولت جداگانه داشت.م) تابع فرمان سرکرده‌های بومی خود بودند و اما ممتازترین فرماندهان مزبور لئونیداس اسپارتی سردار سپاه بود. وی نسب وتباری والا داشت و پادشاهی اسپارت ناگهان به‌او رسید. با وجود دو برادر ارشدش کلئومنس ودوریوس او هیچ تصور نمی کرد روزی پادشاه شود. امادوریوس درجزئ سیسیل کشته شد. وقتی کلئومنس نیز درگذشت بدون اینکه جانشینی باقی گذاشته باشد سلطنت ارثاً به لئونیداس رسید. وی دختر کلئومنس را به‌زنی اختیار کرد. و ۳۰۰ نفری را که از اسپارت به ترموپیل آورده بود شخصاً انتخاب کرده بود. این افراد پدرانی بودند صاحب فرزند. وی سربازان شهر تبس را هم که لئون تیاد[۱۰۲]سرکردهٔ ایشان بود در زیر فرمان داشت. دلیل آنکه او بخصوص از نفرات این شهر مراقبت می‌کرد این بود که این جماعت به داشتن احساسات دوستانه نسبت به ایران‌مظنون بودند. پس به ایشان مراجعه و برای نبرد استمداد کرد تا معلوم شود در زمینه پیوستن به اتحادیه جواب مثبت می‌دهند یانه. آنها نیز سربازان خود را روانه‌ساختند اما باطناً دل با پارسیان داشتند.

دولت اسپارت لئونیداس و دستهٔ سیصد نفری او را پیشاهنگ لشکریان فرستاد تا مشاهده رزمجوئی و پیش‌تازی ایشان سایر اعضای اتحادیه را در زمینهٔ همکاری و مبارزه‌جوئی سرمشق و مانع پیوستن آنها به دستهٔ حریف شود. زیرا اگر اسپارت دودلی از خود نشان می‌داد کاملاً جای این اندیشه و احتمال بودکه‌سایر دولت‌ها نیز قدمی برندارند و منظور هم این بود که پس‌از برگزاری فستیوال (زیرا جشن مزبور مانع شده بود اسپارتیها طبق قول وقرار به موقع وارد میدان

Marfat.com

کارزار شوند)پادگانی در شهر بگذارند و بقیه نفرات باتمام نیروی خود به میدان جنگ بروند. سایر دولتها نیز پیشنهاد اقدام مشابهی دادند چون فستیوال المپیك تصادفاً در همان گیرودار اتفاق افتاد و هیچ طرفی هم انتظار نداشت جنگ‌ترموپیل به آن زودی‌ها پیش آید، به همین دلیل فقط نفراتی را به‌عنوان پیشاهنگ روانهٔ میدان نبرد کرده بودند.

دراین‌موقع لشکریان ایران درحدودگردنه‌هابودند ویونانیهاکه ناگهان دچار دودلی شده بودند که مبادا از عهدهٔ مقابله با دشمن برنیایند جلسه‌ای تشکیل دادند تا روشن شود که صلاح در عقب‌نشینی است یا باید به مبارزه ادامه داد. دسته‌اعزامی پلوپونس پیشنهاد کرد قشون اتحادیه تا پلوپونس عقب‌نشینی کند و در نگهبانی تنگه‌ها بکوشد اماچون لوکریها وفوکه‌ها نسبت به‌این پیشنهاد ابراز مخالفت ونفرت کردند لئونیداس از پایداری در همانجا طرفداری و ماندن را پیشنهاد کرد ضمنا گفت درخواست کمك نظامی به تمام دولتهای اتحادیه فرستاده شود زیرا که عدهٔ موجود برای مقابلهٔ با پارسیان اصلا کافی نیست.

وقتی‌که یونانیان سرگرم تعاطی افکاربودند خشیارشا مأموری‌سواره‌فرستاد تا مقدار واقعی لشکر ایشان را تخمین ومعلوم‌کندکه دشمن مشغول چه‌کاری است. قبل‌از عزیمت از تسالی پادشاه شنیده بودکه عدهٔ معدودی دراین محل به‌رهبری لئونیداس اسپارتی ازخاندان هراکلس متمرکز شده‌اند. سوار پارسی تاکناراردوگاه پیش رفت وجبههٔ یونانیها را اگر چه شامل تمامی نفرات ایشان نبود وافراد مستقر در آن‌طرف حصارکه تازه تعمیر شده بود ازنظر پنهان بود وبه دیدنمی‌آمدندوممکن نبود آنان رامورد بازدید دقیق قرار داد باوجود این همه سربازان جلو حفاظ را ازنظرگذرانید. تصادفاً این عده اسپارتی برای مشق وتمرین صف‌بسته ودسته‌ای‌هم به‌شانه زدن موی سر خود مشغول بودند. قاصد پارسی متحیر ومبهوت آنها را نگریست وهمه عدهٔ ایشان وچیزهای دیگر مورد علاقهٔ خویش را با دقت هرچه‌بیشتر تماشا کرد وباعجله، بدون صدا بازگشت واحدی هم‌درصدد دستگیری او برنیامد و توجهی به‌کار او نکرد. وی در مراجعت آنچه دیده بود به عرض رسانید، خشیارشا از شنیدن‌گزارش او سخت به حیرت افتادکه چگونه اسپارتیها می‌خواهند با هستی وجان خودبازی‌کنند واز رفتار ایشان متحیر بود. ازاین‌رودماراتوس پسر آریستون راکه همراه لشکر آورده بود باز احضار واز او دربارهٔ معنی‌کار آنهاکه مأموراعزامی گزارش آنرا داده بود پرسشهاکرد تا شاید معلوم شود اسپارتیها ازآن جریان چه

Marfat.com

هدفی دارند. دماراتوس عرض‌کرد یك‌بار دیگر نیز وقتی به این لشکرکشی ضد یونان حرکت‌کردیم مطالبی راجع به‌این قوم معروض واظهار داشتم‌که عاقبت‌کار چه خواهد بود وپادشاه به عرایضم اعتنا نفرمود. سرورا، از آنچه در پیشگاه عرض می‌کنم جز بیان حقیقت غرضی ندارم پس این‌بار به‌سخنانم عنایت فرمائید. این‌عده آمده‌اندکه برای حفاظت‌گردنه با ما مبارزه‌کنند وخود را برای مقابله با این خطر آماده می‌سازند رسم اسپارتیها این است‌که هنگام جانفشانی واحتمال شهادت زلف خود را می‌آرایند. اطمیان دارم اگر اعلیحضرت این‌گروه وبقیهٔ ایشان راکه هنوز از خانه‌های خود بیرون نیامده‌اند شکست بدهند دیگر در جهان قومی نخواهد ماند که یارای مقاومت باسطوت شاهی راداشته باشد یا بتواند ضد سپاه ایران برخیزد. اکنون پادشاه با زبده‌ترین‌نفرات یونانی ودلیرترین ایشان روبرو هستند.

خشیارشا، سخنان دماراتوس را شنید و باور نداشت که چگونه‌امکان دارد مشتی افراد یارای مقابله با لشکریان کلان اورا داشته باشند. دماراتوس پاسخ داد: خداوندگارا، اگر عاقبت این اقدام جز آن شودکه معروض افتاد مرالاف زن‌به‌شمار آورید ولی خشیارشا باز قانع نشد.

پادشاه چهار روز درنگ‌کرد تا شاید یونانیها فرار را برقرار ترجیح دهند. وقتی روز پنجم ایشان‌کماکان در جای خود استوار مانده بودند وحرکتی ازآنها به‌نظر نرسید شاه رفتار آنها را دیوانه‌وار وناشی ازبی‌فکری پنداشت وبسیار خشمگین شد وگروهان مادی‌ها و کیسی‌ها رافرمود تاآنهارا تعاقب‌و اسیرکرده‌دست بسته به‌حضور بیاورند. مادیها هجوم بردند اما تلفات سنگینی برایشان وارد آمد. دستهٔ جدیدی به‌جای آنها فرستاده شد باوجود کشتار فراوان، یونانیها دست ازپیکار نکشیدند وهمین برخورد وامتحان به‌همگان خاصه به خشیارشا نشان دادکه در سپاه شاهی نفر زیاد است وسربازکم. آن نبرد تاپایان روزبه طول انجامید. مادیها به‌واسطهٔ خادم دستی خویش ناچار قصد هزیمت کردند وهیدارنه با سربازان ممتاز پارسی از «هنگ جاوید» جای ایشان راگرفتند وبا عزم وارادهٔ آهنین مبارزه را آغازکردند نازود وآسان ازراه زدوخورد به‌نتیجهٔ‌نهائی ومطلوب برسند.ولی عملاً ایشان نیزبیش از همقطاران خویش‌کاری از پیش نبردند ووضع یأس‌آور قبلی تکرار شد. دو لشکر در دشتی محدود باهم گلاویز شده بودند. نیزهٔ پارسیان‌کوتاه‌تر از نیزهٔ یونانیها بود در نتیجه با وجودکثرت نفرات پیروزی به‌دست نیامد.

نبرد اسپارتیان درآنروز داستانی فراموش ناشدنی‌است. درآن‌پیکارافرادی

Marfat.com

جنگ می‌کردندکه می‌دانستند با انبوهی ناشی سرو کار دارند. از جمله نیرنگهائی که پارسیان به‌کار می‌بستند این‌بود که دسته‌جمعی پشت به‌دشمن و وانمود می‌کردند که در نهایت آشفتگی مشغول عقب‌نشینی هستند، تا بدین منوال حریف با هیجانی تمام آنهارا دنبال‌کند. امادرست درهمان حینی که یونانیان می‌خواستند ازقفا برسر ایشان بریزند ناگاه بازگشته رودرروی به زدوخورد پرداخته تلفات سنگینی برآنان واردمی‌کردند. اسپارتها نیز دراین‌گیرودارزیادکشته دادند ولی تلفات آنهاطاقت‌فرسا نبود عاقبت چون پارسیان پی بردندکه یورشهای ایشان خواه به‌صورت انبوه یا راههای دیگر بی‌نتیجه است دست از جدال‌کشیدند. خشیارشا از جایگاه بلند خود جریان نبرد را تماشا می‌کرد وگفته‌اند درحین تماشای این زدوخورد بودکه سه‌بار در اثر نگرانی شدید دربارهٔ سرنوشت لشکر ازجای خود برخاست.

روز دیگربازجنگ درگرفت وپارسیان‌که زدوخورد راآغازکرده‌وبه‌واسطهٔ کمی نفرات یونانی امیدوار بودند زودکار آنها را بسازند وبدین‌وسیله ایشان را از جنب‌وجوش یامقاومت بیشتر باز دارندنتیجهٔ مطلوبی به‌دست نیاوردند ویونانیها هم برتلاش خود نیفزودند. سربازان یونانی به‌ترتیب نام ونشان دولتهای متعدد جبهه آراسته بودند مگر فوکه‌هاکه نگهبانی راه‌کوهستانی برعهدهٔ ایشان بود وچون پارسیان مشاهده‌کردندکه نبرد آنروز هم‌بی‌نتیجه ماند، عقب‌نشینی راترجیح‌دادند. خشیارشا دراندیشهٔ چگونگی شروع اقدام بعدی خود بودکه درست در همان حالت نگرانی وحیرت یکی‌از اهالی ناحیهٔ مالی، افیالت[۱۰۳] نام به‌امید پاداش‌کلان به‌حضور آمد وخبر دادکه راه دیگری ازبالای کوه به‌ترموپیل می‌شناسد و بدین ترتیب جان یونانیان نگهبان گردونه‌را درخطر انداخت. بعدها این افیالت از بیم انتقام اسپارتیان به‌تسالی گریخت و انجمن شهر در غیابش برای سر او جایزه تعیین کرد. اوچندی بعد در تراخیس به‌قتل رسید. طبق‌روایتی دیگر اتانس پسر فانگوراس راه‌کوهستانی راکشف‌کرد ولی این قول به‌هیچ‌وجه معتبر نیست، چراکه انجمن شهر توموپیل پس‌از تحقیقات کافی برای سرافیالت جایزه مقرر کرده بود و به‌دلیل همین خیانت بودکه اوفرارکرد. باری او راه را به‌پارسیان نشان داده وبه‌نظر من گناهکار او بوده است، از این‌رو من نامش را قرین ننگ و عار بر صفحهٔ روزگار باقی می‌گذارم.

پادشاه پیشنهاد افیالت را پسندید و زود هیدارنه سردار را با گروهانش به‌آن خدمت مهم گماشت،این‌عده اول شب اردوگاه‌را ترک‌کردند. آن‌راه‌کوهستانی

Marfat.com

ابتدا به‌وسیلهٔ مالی‌های آن حدودکشف شده‌بود، که بعداً برای یاری دادن به‌تسالیها در موقع کشمکش این طایفه با فوکه‌ها از آن استفاده شد. فوکه‌ها برای استحکام وضع دفاعی خود حصاری‌درگردنه ساخته بودند بدین مناسبت مالی‌ها از وجود آن راه‌که از تنگترین نقطهٔ‌گردنه می‌گذشت آگاه شده بودند.

در هرحال لشکر ایران ازاین راه‌کوهستانی پس‌ازعبور ازرودخانه ازوپوس[۱۰۴] شبانگاه به پیشروی‌خود ادامه داده در حالی‌که‌کوه‌لتا[۱۰۵] در طرف راست وارتفاعات تراخیس در سمت چپ آنها واقع شده بود. سحرگاه به قلهٔ‌کوه رسیدند (چنانکه قبلاً اشاره‌کردم) در همان حدودی‌که فوکه‌ها با۱۰۰۰ سربازآنجا رانگهبانی وبدین منوال مرزوبوم خود را حفاظت می‌کردند. فوکه‌ها برای‌انجام‌این خدمت به‌سرداری لئونیداس داوطلب شده بودند. جاده پائین به‌شرحی‌که‌گذشت نگهبانی می‌شد. عبور سپاهیان ایران از زیر درختان بلوط‌که سراسر آن ارتفاعات را می‌پوشانید صورت گرفت فقط هنگامی که ایشان به قله رسیدند فوکه‌ها به حضور آنها پی بردند بدین نحوکه چون بادی نمی‌وزید صدای پای آنان هنگام عبور از روی برگهائی‌که روی زمین ریخته شده بود به‌گوش ایشان رسید. ودر حینی‌که آمادهٔ نبرد ومقاومت بودند حیرت‌کردند، چراکه‌انتظار هیچ‌گونه برخوردی نداشتند ولی‌با وجود این‌درراه‌خودبا این‌گروه روبه‌رو شدند. هیدارنه ازافیالت پرسیدآنهاکیستند، زیرا ابتدا نگران شدکه شاید با اسپارتیها برخوردکرده است. اما چون حقیقت را شنید با آنهاگلاویز شد.

تیرهای پارسیان* برسرایشان باریدن‌گرفت. فوکه‌ها پنداشته بودند فقط خودشان هدف تیر دشمن شده‌اند سراسیمه به‌ارتفاعات‌گریختند وآمادهٔ پیکار شدند اما پارسیان و افیالت و هیدارنه دیگر به این عده توجهی نکردند بلکه با سرعت تمام راه دامنه را در پیش‌گرفتند.

یونانیان پادگان ترموپیل اولین اخطار نابودی خود را سحرگاه از زبان مجیس‌تیاس[۱۰۶] غیبگوکه به یکی‌از قبیله‌ها منسوب وهمراه لشکر بود شنیدند و دانستندکه چه سرنوشت شومی در پیش دارند. نفرات فراری نیز شبانگاه پائین آمده حرکت جناحی پارسیان را اطلاع دادند عاقبت در طلیعهٔ آفتاب دیده‌بانهابرای اعلام خطر از ارتفاعات پائین دویدند. درشورای جنگی نظرها متفاوت بودبعضی‌ها پافشاری می‌کردندکه نباید سنگرها را ازدست داد، بعضی دیگر مخالف بودند وعدهٔ دیگرسرنوشت خودرادراختیار لئونیداس‌قراردادند. می‌گویندخود لئونیداس

Marfat.com

دستور مرخصی دسته‌ها را صادرکرد تا از تلف‌شدن جان نفرات جلوگیری‌کند، ولی در عین‌حال معتقد بودکه شایستهٔ قدر ومنزلت دولت اسپارت نیست‌که‌سربازان زیر دست او سنگرهای خود راکه برای دفاع ازآن آمده وآمادهٔ نبرد بودند رها سازند. من‌گمان می‌کنم چون اودید افراد شوق وهیجان جان‌بازی ندارند وحاضر به استقبال از خطر مرگ نیستند اجـاز داده بـود ولی در ضمن شرف و حیثیت او مانع از آن شدکه خودش جاخالی‌کند ودر واقع او با پایداری در انجام تکالیف ملی خویش نام درخشانی ازخود باقی‌گذاشت ودرنتیجهٔ فداکاری اوبودکه اسپارت از خطر ذلت و نابودی نجات یافت زیرا ازهمان ابتدای کار هـاتف دلفی نیز به اسپارتیان اخطارکرده بودکه یا باید شهر ایشان به‌دست بیگانگان ویران شود یـا فرمانده ایشان (لئونیداس.م) تن به‌کشتن دهد. پیام آسمانی به‌شرح زیر بود : «در نبردی بین دوسرکرده، تایکی از ایشان سر نبازد ماجرا خاتمه نخواهد یافت واز آنجاکه فرمانروای پرسوس(=پارسیان) ازسطوت وقدرت زئوسی (خداوندی. م) برخوردار است جان سرور دیگر در خطر خواهد بود.»

به‌نظر من پیام تقدیرآمیز پیشگو در اینکه اسپارتیان نیک‌نامی ابـدی می‌یابند سبب شدکه لئونیداس سربازان سایر بلاد را آزادکند زیراگمان نمی‌کنم که آنها پابه فرار نهاده باشند یا در اثر بروزاختلاف، خودسرانه وبدون اطلاع‌فرار کرده باشند. دراین‌باره اظهارات آن پیشگوئی‌که همراه قشون بودوسرنوشتی‌شوم را خبر داد مؤید نظر من است. لئونیداس صریحاً به او نیز تأکید کرد با نفراتی که به خانه‌های خود باز می‌گردند ترموپیل را ترك کند تا سرگذشت ناگوار لشکر دامنگیر او نشود. اما مجیس‌تیاس از رفتن امتناع ورزید، ولی یگانه پسر خود را که با لشکربود روانه ساخت.

بدین منوال لشکر اتحادیه به فرمان لئونیداس سنگرهای خود را در گردنه رها ساخته به‌شهرهای خویش بازگشتند، غیراز تسپی‌ها ونفراتی از شهرتبس که در همانجا با اسپارتها ماندند. سربازان تبسی را لئونیداس برخلاف میل آنهـا گروگان نگاه داشت وآنها با تسپی‌های داوطلب درکنار لئونیداس‌وسربازانش باقی مانده تاآخرین نفس نبردکردند. روز دیگر در طلیعهٔ آفتاب خشیارشا شراب افشاند و آنقدر درنگ کرد تا خورشید برآمد، سپس به‌راه افتاد و آن‌راه‌هم طبق پیشنهاد افیالت بود زیرا این راه مستقیم به‌مراتب کـوتاه‌تر و سرراست‌تر از معبر دورانی شیب‌دار بود . به‌مجرد اینکه لشکر ایرانی به‌حمله پرداخت سربازان یونانی

Marfat.com

به‌فرماندهی لئونیداس که می‌دانستند، جز مرگ سرنوشتی ندارند به‌محل بازدر کوهستان فرا رفتند. در نبرد روز پیش ایشان حصار را در اختیارخود داشتندوگاهی از پشت آنجا و ازراه تنگه‌های باریك پارسیان را غافلگیر کردند، ولی این‌بار زد وخورد در بیرون‌تنگه‌ها صورت گرفت. نفرات مهاجم تلفات زیاد دادند وسردسته‌ها از قفا افراد را به‌جلو می‌راندند بطوری که عده‌ای دردریا افتاده غرق وبسیاری‌دیگر در زیر دست‌وپا تلف شدند وتعداد آنها ازحد شمار بیرون بود. یونانیهاکه می‌دانستند سربازان دشمن از راه‌کوهستان نیز فرا خواهند رسید وغیراز مرگ چاره‌ای نیست با تمام نیرو در حالت خشم با جانفشانی نبردکردند. دراین مورد بودکه سرنیزه‌های اکثرایشان شکست ونفرات دست به خنجر بردند.

لئونیداس پس‌از نبردی بسیار دلیرانه دراین زدوخورد به‌قتل رسید وعدهٔ زیادی از اسپارتیان با فرماندهٔ خود به‌هلاکت رسیدند. من نام ایشان راکه شایسته جاودانگی است یاد گرفته‌ام و در واقع اسم هر سیصد نفـر را می‌دانم . در میان کشته‌شدگان پارسی نیز افراد بسیار ممتازی بوده‌اند از جمله ارتان پسر ویشتاسپ نوادهٔ ارسام وبرادر داریوش ودوبرادر خشیارشاهبروکام وهیپرنات فـرزنـدان داریوش از فرتاگن دختر اتانس که‌چون فرتاگن تنها فرزندش بود او را به‌داریوش داده بود واین بدان معنی است‌که همه دارائی خود رانیزبه‌پادشاه تقدیم‌کرده‌است.

برای دست‌یابی بر بدن لئونیداس‌کشمکش بزرگی اتفاق افتاد. چهار بار یونانیها حملهٔ حریف را به‌طرف جسد خنثی‌کردند وسرانجام در نهایت فداکاری آنرا به‌دست آوردند ومبارزه مدتی به‌طول انجامید تا نفراتی‌که افیالت سردستهٔ ایشان بود پیش آمدند. همین‌که یونانیها متوجه ورود آنها شدند وضع نبرد تغییر کرد. آنها باز به‌پشت حصار شتافته جبههٔ‌یگانه‌ای تشکیل دادند. همگی غیرازاهالی تبس بر بالای تپه داخل تنگه در همان‌جاکه برای بزرگداشت لئونیداس اکنون مجسمهٔ سنگی شیر برپاست رفتند وتا آخرین نفر مقاومت‌کردند، هرکس خنجری داشت باخنجر، وگرنه با چنگ ودندان به جان حریف افتاد تا پارسیانی‌که از شکاف خرابه‌های دیوار راست پیش آمده بودند ایشان را درمیان‌گرفته با آلات آتش‌بار به‌خاك هلاك انداختند.

از میان همهٔ اسپارتیان وتبسی‌هاکه با رشادت تام نبردکردند برجسته‌ترین فرد دیه‌نك[۱۰۷] اسپارتی بود وگفته‌اندکه قبل‌از شروع مبارزه یکی‌از اهالی تراخیس به‌اوگفته بودکه پارسیان به‌قدری تیر درهوا خواهند انداخت‌که روی خورشید

Marfat.com

را خواهد پوشید. دیه‌نك بی‌اعتنا به انبوهی لشکریان ایران فقط اظهار داشت : «این تراخیسی بیگانه ما را بشارتی می‌دهد زیراکه در آن‌صورت در سایه بهتر می‌توانیم نبردکرد» ومعروف است اظهارات دیگری نیز ازاین قبیل‌کرده بودکه مه حب جاودانگی نامش شده است.

بعداز او، دو برادر اسپارتی به‌نام الفوس ومارو فرزندان ارسی‌فانتوس به‌طوری‌که شایع است خود را بسیار برجسته‌کرده‌اند و یك‌نفر هم از میان تبسی‌ها ایتوراسیوس نام پسرهارماتیدکه از تمام هموطنان خود بیشتر سرافرازی یافت مقتولان را در همانجاکه‌کشته شده بودند دفن‌کردند وبرای تجلیل نام آنان به‌مانند عدهٔ دیگر پیش از آنکه لئونیداس نفرات متحدین را مرخص کند سنگنوشته‌ای حاوی عبارت زیر برافراشتند :

«روزگاری چهـار هزار تن پلوپونزی در این‌جـا در برابر سه میلیون نفر جانبازی‌کردند این یادگاری به‌خاطر همهٔ آنهاست‌کتیبهٔ دیگر خاص اسپارتیان است. ای ناشناس این پیام را به اسپارتیان برسان‌که در اطاعت از فرمان ایشان بودکه‌ما این‌جا در دل خاك خفته‌ایم.»

پیشگو پیام زیرین را نیز برای اسپارتها فرستاد :

«این سنگنوشته یادبود مجستیاس بزرگ است که با تیر مادها برخاك هلاك افتاد به‌راستی‌که آن هاتف دانا آمدن مرگ را ازپیش می‌دانست .

باری نفرین‌و ناسزار برآن‌کسی بادکه، سروران اسپارتی خودرا از یادببرد.»

این کتیبه‌ها و ستونها همه را آمفکتسیوس برافراشته بود، جز آن یکی را که به‌نام مجستیاس (پیشگو) بودکه (به‌مناسبت پیمان دوستی فیمابین) سیمونید فرزند لئوپریس برپا داشت.

گفته‌اند لئونیداس دو نفر از میان آن سیصد تن، اریستودموس واروتوس نام راکه به چشم درد مبتلا شده بودند فرمان داد اردوگاه را ترك‌کنند وهر دو گرفتار ناخوشی سخت، در الپانی باز ماندند. این دونفر اگر برآن سر بودند می‌توانستند زنده به اسپارت بازگردند و هردو هم اختیار برگشتن به‌میدان جنگ را داشتند تا درکنار هموطنان خود جان‌نثاری‌کنند. اما درآن میانه‌که، این هردو راه، پیش پای ایشان باز بود بدبختانه میان آن دو اتفاق نظر نبود وهر کدام راه جداگانه سپرد. اروتوس تا شنیدکه ایرانیان ازبالای‌کوهستان فرامی‌آیند تقاضا کرد سلاحش را به‌دستش بدهند وهمین‌که آن رامحکم در چنگ‌گرفت ازگماشتهٔ

Marfat.com

اردوگاه خواست او را به‌حدودی‌که یارانش می‌جنگیدند ببرد. گماشته چنان‌کرد وخودش بازگشته پابه‌فرارگذاشت اما خود ازوتوس درمیان جنگاوران افتاد و بدین منوال جان باخت. از طرف دیگر اریستودموس که آدمی پست و زبون بود در الپانی بماند. به‌نظر من اگر او فقط به علت بیماری باز می‌گشت و یا آنکه‌هردو باهم برمی‌گشتند اسپارتیان ناراحت نمی‌شدند و نسبت به‌آن دوخشمگین نمی‌گشتند اما وقتی دونفر با علت و درد کاملاً یکسان ولی یکی دربند جان ودیگری جان‌بر کف وبی‌اختیار، آن‌وقت است‌که می‌توان دیدکار آن‌یك‌کجا ورفتار این‌کجا!

این بوده است شرحی‌که بعضی‌ها راجع به فرار اریستودمـوس نقل‌کرده‌اند بعضی‌ها نیز می‌گویند او با دونفر دیگر برای خدمت نامه‌رسانی اردوگاه راترك کرده بود وبا آن‌که مجال‌کافی داشت‌که تا آغاز نبرد به اردوگاه بازگردد عمداً در بین‌راه تأخیر کرد وبه‌این جهت همقطارانش کشته شدند و خودش زنده ماند وهمکارش به‌موقع بازگشت ودر میدان جنگ به‌خاك هلاك افتاد.

وقتی اریستودموس به اسپارت مراجعت‌کرد سرزنش و رسوائی دراانتظارش بود وتاآنجا مورد بی‌اعتنایی قرارگرفت‌که هیچ فرد اسپارتی حاضر نشد برای روشن کردن اجاقش به‌او آتش بدهد یا حتی یك‌کلمه با اوسخن‌گوید وملامت نیز از آن جهت‌که همگی او را آدمـی بزدل وناکس خواندند اما به‌هرحال او بعداً ایـن سرشکستگی‌های خود را در نبرد پلاته جبران‌کرد.

می‌گویند یك‌نفر دیگرهم از نبردگاه سیصد تن سلامت بیرون آمد، او نامش پان‌تیت همان‌کسی است‌که لئونیداس برای مأموریتی به تسالی فـرستاد وشایع است‌که وی در بازگشت به‌اسپارت چنان هدف بی‌احترامی قرارگرفت‌که خود را حلق‌آویزکرد.

دسته شهر تبس زیر فرمان لئون‌تیاد، یك‌چند در لشکر باقی مانده نـاچار درمقابل دشمن ظاهراً مقاومتی کردند و اما تا پی بردند که کارها طبق مراد پارسیان پیش می‌رود عقب‌نشینی اضطراری لئونیداس را به‌تپه‌های مجاورکه در همان‌جا مقاومت نهایی وجان‌نثاری‌کرد مغتنم شمرده خود را ازگروه او جدا ساخته با بازوان گشاده به‌سوی پارسیان شتافته فریادکشیدندکه به‌واسطهٔ علاقه نسبت به‌دولت ایران اولین جماعتی می‌باشندکه نشانهٔ اطاعت مشتی خاك وآب تقدیم پادشاه‌کرده‌اند ودر صدماتی‌که به قشون شاهی وارد آمده است اصلاً دخالتی نداشته‌اند زیراکه علی‌رغم ارادهٔ خویش به ترموپیل آورده شده بودند و این اظهارات از روی صدق و راستی

Marfat.com

بود وچون تسالی‌ها نیز گفتهٔ آنان را تصدیق‌کردند جان ایشان از خطر نجات‌یافت. باوجود این در همه‌جا هم بخت با آنها یاری نکرد چراکه تنی چند از میان ایشان هنگام برخورد با پارسیان‌کشته شدند وبه‌فرمان پادشاه مابقی را بالئون‌تیادسر کردهٔ آنها وارد سپاه شاهی کردند. پسر لئون تیاد، اوری ماخوس وقتی که چهارصد تبسی را برای تصرف پلاته رهبری می‌کرد در همان دشت به قتل رسید.

وقتی نبرد ترموپیل خاتمه یافت خشیارشا دماراتوس را احضار کرد تا از او سئوالاتی‌کند. آنگاه خطاب به‌او گفت : «اکنون برگوبدانم چه مقدار دیگر افرادی شایسته ولایق در اسپارت باقی مانده‌اند؟ وچند نفر ایشان مثل این‌عده شایستگی دارند؟» دماراتوس پاسخ داد : «خداوندگارا، لاکدمون (اسپارت) افراد وبلاد زیاد دارد ولی من‌نکته‌ای راکه بخصوص‌مورد توجه همایونی است‌معروض‌می‌دارم، درآن سرزمین شهری است به‌نام اسپارتا که درحدود هشت‌هزار نفر جمعیت دارد که تمامی آنها همسایهٔ افرادی هستندکه در پیکار اخیر شرکت داشتند. سایر سکنهٔ لاکدمون با این عده وضع برابر ندارند ولیکن‌سربازان ممتازی به‌شمار می‌روند».*

خشیارشاگفت : «دماراتوس برگوبدانم آسانترین راه غلبه براین جماعت چیست ؟ تو روزی پادشاه ایشان بودی ، از این‌رو لابد به رموز سیاست و رفتار آنها آشنا هستی». دماراتوس جواب داد : «شهریارا، اگر واقعاً طالب رأی چاکر باشید برمن فرض است‌که بهترین راه را چنانکه عقیدهٔ من است عرض‌کنم. بهتر است شهنشاه سیصد جهاز از بحریهٔ شاهی را روانهٔ سواحل لاکدمون سازند. در نزدیکی آنجا جزیره‌ایست به‌نام سیترا[۱۰۸۱] وداناترین همشهری ما روزی‌گفته بود بایستی اسپارتها در زیر آب می‌رفتند چراکه او همواره انتظار چنان روزی را از ناحیهٔ مهاجم بیگانه داشت‌که شرحش را باز خواهم‌گفت. البته منظورش یورش لشکریان شاهی نبود، بلکه احتمال وقوع خطری بود.که وی ازآن بابت نگران می‌نمود. بنابراین پیشنهادم این است‌که دستور فرمایند جهازات شاهی سیترا را پایگاه ساخته از آنجا سراسر لاکدمون را در ترس وهراس بیندازند وبه‌واسطهٔ نزاعی‌که ایشان خواه‌ناخواه بین خود راه خواهند انداخت وبدون تردید در اثر کشمکشی‌که باهم خواهند داشت، اعلیحضرت‌در دست‌یابی برسایر نواحی یونان‌دچار محظور و اشکال نخواهند شد. بدین منوال ابتدا بقیهٔ یونانیها مغلوب و اسپارتها نیز تنها وسرکوب خواهند شد* اما اگر برخلاف این تدبیر رفتار شود بعیدنیست دردسر بیشتری پیش آیدزیرا تنگهٔ بسیار باریکی‌در پلوپونس هست‌و درهمانجاست

Marfat.com

که تمام لشکر اتحادیه‌که برضد پادشاه بسیج شده‌اندجمع آمده‌اند وناگزیرخونریزی بیشتری در پیش خواهید داشت، ولی اگر رأی چاکر به‌کار بسته شود آن تنگه وشهرهای پلوپونس بدون زحمت در دست حضرت سلطان خواهد افتاد.»

هخامنش برادر خشیارشا وفرماندهٔ جهازات‌که تصادفاً در آنجا حضور داشت ونگران شده بودکه مبادا پادشاه رأی دماراتوس رابه‌موقع اجراگذارد عرض کرد : سرورا، شاید احتمال آن باشدکه قول عنصری رابه‌کار بریدکه به‌کامروایی اعلیحضرت رشك می‌برد وشاید هم نیت خیانت‌دارد. اونمونهٔتمام‌عیار یك فردیونانی است واین درست طرز رفتاری است‌که ایشان دوست دارند به‌عبارت دیگر به‌سطوت وجلال دیگران حسد می‌ورزند ونسبت به‌هرکشوری‌که از دولت ایشان برتر باشد حقد و حسادت دارند، تا حال ما چهارصد جهـاز از دست داده‌ایم اگـر سیصـد ناو دیگر از جهازات ما جدا وروانه سواحل پلوپونس شود، درآن‌صورت ازعهدهٔ مقابله با دشمن برنخواهیم آمد. جهازات شاهی را پراکنده نکنید، در شرایط فعلی ایشان جرأت درافتادن با مارا ندارند. تفاوت‌کلان بین تعداد جهازات طرفین، آنها را به‌راه عقل واحتیاط سوق خواهد داد. به‌علاوه اگر جهازات ما همراه لشکر باشند وباهم پیش بتازند هریك دیگری را یاری خواهد داد وهرگاه بین آن دو جدائی افتاد از آن پس نه خداوندگار برای جهازات ونه بحریه برای سایهٔ خـدا فایده‌ای خواهد داشت فقط سعی فرمائید شالودهٔکار درست و استوار باشدکه‌در این‌صورت نیروی دشمن سبب نگرانی ما نخواهد شد واقدامات بعدی آنهـا با تعداد جهازات ایشان ویا اینکه درکجا با ما جنگ خواهندکرد برای ما اهمیتی نخواهد داشت. ایشان درپیش بردن منظور خویش مهارتی تام دارند همانطوری که ما نیز از نظم ونظام‌کارهای خود عاجز نیستیم. اگر اسپارتیان در رزم تازه‌ای با ما، خود را دچار خطر سازند تردیدی ندارم‌که از عهدهٔ جبران صدماتی‌که‌تاکنون از دست ما دیده‌اند برنخواهند آمد.»

خشیارشا فرمود : «هخامنش شاید نظرت صحیح باشد ومن رأی تو را به کار خواهم بست واگر چه رأی دماراتوس به قدر تدبیر تو نزد من قدر واعتبار ندارد باز او درکمال خوش نیتی وصفا آنچه صلاح‌کارم بود بیان‌کرد. من‌گفتار تو را،که او باطناً بدخواه ماست باور نمی‌کنم وراجع به صدق اظهاراتش و در وفاداری او نسبت به‌خود دلیل وشاهد دارم. علاوه برآن، این حقیقتی نیك عیـان است‌که آدمیزاده غالباً همسایهٔ دیواربه‌دیوار خویش را دوست ندارد وبه‌کامیابی

Marfat.com

اوحسد می‌ورزد واگر در موردی هم نظرش را خواستار شوند حقیقت امر را تا آنجاکه متضمن حداکثر صلاح طرف باشد بروز نخواهد داد، مگر اینکه خودش واقعاً مردی نیك‌سرشت واهل فضیلت باشدکه آن هم بسیار نادر است. اما در روابط بین‌مردم کشورهای مختلف با رابطهٔ میان سکنهٔ فلان شهرودیار تفاوتی کلی هست‌و انسان ممکن‌است‌که نسبت‌به‌کامیابی دیگران‌نظر خیرخواهی‌وعلاقهٔ‌کامل داشته باشد. باری هرکس‌که ازلطمه وآزار نسبت به‌او احتراز جویدمرا خشنود خواهدساخت.»

بعداز این‌گفت‌وشنود خشیارشا از میدان نبرد بازدیدکرد وچون شنیده بودکه لئونیداس پادشاه اسپارت وفرماندهٔ سپاه دشمن بوده فرمود سرش را بر چوبهٔدار بیاویزند. این فرمان به‌نظر من‌دلیل زنده‌ای است (هر چند دلیل دیگری نیز بوده است) براین که خشیارشا در زمان لئونیداس بیش‌از هر کس دیگر از رفتار او خشمگین بوده واگر دلیل مزبور درمیان نبود بسیار بعید به‌نظر می‌آمد که چنین بی‌حرمتی پیش آید. زیرا پارسیان با روش ومنشی‌که دارند بیش‌از هر قوم دیگرکه من می‌شناسم نسبت به‌کسانی‌که در میدان جنگ شهامت وفداکاری‌از خود نشان داده‌اند قدر واحترام می‌گذارند.

اکنون شمه‌ای از داستانم راکه از قلم افتاده بود دراینجا ذکرمی‌کنم اسپارتیان نخستین‌کسانی بودندکه از نقشهٔ لشکرکشی خشیارشا به‌یونان آگاه‌شدند وبدین جهت بودکه چنانکه‌اشاره شد به‌قصد استصواب به‌معبد دلفی مراجعه‌کردند. چگونگی رسیدن آن خبر به‌دست ایشان بسیار درخور توجه است. دماراتوس‌که در پارس به‌عنوان پناهنده می‌زیست چنانکه نیك‌عیان است وبه‌هیچ‌وجه جای شگفتی نیست دل درگرو خیر وصلاح وطن خویش، اسپارت داشت پس این سئوال پیش می‌آیدکه اقدام وی جنبهٔ خدمت به خشیارشا داشته یا قصدی ناروا درسرش بوده است. باری همین‌که او در شوش خبر یافت دولت پارس قصد هجوم به‌یونان را دارد درصدد افتاد به‌هروسیله‌که میسر ومقدورگردد این خبر را به اسپارت برساند وچون خطر فاش شدن رازش خیلی زیاد بود برای انجام منظور خود سرانجام تدبیری اندیشید به این صورت که سریش یك‌لوحهٔ چوبی دولا را تراشیده پیام راجع به نقشهٔ پادشاه را در زیر آن نویسانید وروی نوشته را بازباموم پوشانید. تا در نتیجه لوحه سفید وساده سبب برانگیختن‌کنجکاوی نگهبانهای جادهٔ شاهی وموجب‌گرفتاری حامل نشود. وقتی پیام به مقصد رسیدکسی نتوانست آن راز را

Marfat.com

کشف کند تا به‌طوری‌که شنیده‌ام گُرگو دختر کلئوبیس که زن لئونیداس بود به فراست راه کشف معمّا را نشان داده گفت چسب لوحه را بتراشند وخبر نوشته‌شده در زیر آنرا بخوانندکه به همین منوال رفتار وپیام آشکار شد، سپس سایر یونانیان را از ماجرا آگاه‌کردند.

پایان کتاب هفتم

Marfat.com

حاشیه‌های کتاب هفتم

* داریوش شاه چندین پسر ازخود باقی‌گذاشت . بعضی ازاین فرزندان پیش ازدوران سلطنتش به دنیا آمده بودند وبعضی دیگر درحین پادشاهی . ازاینرو برای حق جانشینی او بین خشیارشا فرزند ارشدش‌که درزمان پادشاهی داریوش زاده شده بود وآریامن (ارتباز) پسر ارشدکه قبل ازسلطنت تولد یافته بود اختلاف بروزکرد . آریامن به دلیل سن وسال بیشتر وحق ارشدیت طبیعی‌که با سنتهای ملل دیگرهم وفق داشت جانشینی پدررا حق خود می‌پنداشت . ازطرف دیگر خشیارشا پادشاهی را خاص خود می‌دانست با این استدلال‌که آتوسا مادر اوست و او باکوروش خویشاوندی مستقیم دارد به این سبب ودلیلهای دیگرکه اورا با بنیادگذار خاندان شاهنشاهی پارس مربوط می‌ساخت برای احراز تخت‌وتاج خودرا بربرادرش‌که ازطرف مادر تبار شهریاری نداشت مقدم می‌پنداشت . باوجود این رقابت واختلاف باز دوستی بین دومدعی همواره برقرار بود . پارسیان نیمی به یك برادر ونیمی به برادر دیگر نظر داشتند . لذا دومدعی بنابررأی همگان ، قضیه را به حکمیت ارتبان (آرتافان) که ازبزرگان خانوادهٔ شاهی بود ارجاع‌کردند و او به نفع خشیارشا رأی داد وهردوطرف به قضاوتش سرنهادند. باید خاطرنشان ساخت‌که دوام حسن روابط میان مدعی مغلوب وبرادرکامیاب ازموارد بسیار نادر روزگار است . رجوع‌کنید به توضیح شمارهٔ ۲۵ درآخرکتاب (ورجوع شود به جلد سوم «مجموعهٔ معاهدات عهد قدیم» تألیف باربراك دانشمند فرانسوی درقرن هیجدهم ترجمهٔ این‌جانب چاپ سال ۱۳۵۰ شمسی صفحهٔ ۹۶) مترجم.

۱ - Demaratus

* گفته‌اندکمبوجیه پیش ازعزیمت به مصر جانشین خودرا تعیین‌کرده بود . حدس قوی اینست‌که داریوش قبل ازهجوم به سرزمین سکائیان‌کسی را جانشین‌خود اعلام نکرده‌بود . اماکوروش‌بزرگ‌کمبوجیه را ولیعهد واردشیر دوم هم به‌گفتهٔ پلوتارك جانشین خودرا اعلام‌کرده‌بود . مشاجره راجع به جانشینی داریوش بعد ازوفاتش پیش آمد. ژوستن استدلال دماراتوس را به پدرزن خشیارشا منسوب می‌دارد . این قول با مدارك پارسیان انطباق ندارد . کتیبه‌ای‌که اخیراً کشف شده وبه دورهٔ خشیارشا تعلق دارد نشان می‌دهدکه اگرچه داریوش دارای پسران متعددی بوده، بازخشیارشا را بردیگران مقدم می‌داشته. روابط‌نزدیك بین این‌پسروپدر را ازمجسمه‌ای درتخت جمشید می‌توان استنباط‌کردکه پادشاه هنگام تاج‌گذاری شاهزاده‌ای درکنار خود دارد . داریوش درحین تدارکات جنگی ماراتن وسرکوبی مصر به سال ۴۸۷ قبل‌ازمیلاد درسن ۶۵ سالگی درگذشت (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۳۷) .

* ایناروس‌که مصریها اورا موقتاً به فرمانروائی خود برگزیده بودند بعداً دردست مگابیز سردار ایرانی اسیر افتاد وبه قصاص قتل هخامنش‌کشته شد . م .

* پایتخت غربی‌دولت هخامنشی‌درآسیای صغیر. م . شرح‌کامل راجع به ساردس‌درضمیمهٔ آخراین‌کتاب.

* Pelops دراساطیر یونانی نوادهٔ زئوس (پروردگار) است‌که ازفریژیا درشمال غربی آناطولی برخاسته وسرزمینی راکه بعداً به نام خود او پلوپونز نامیده شد ودرمغرب یونان واقع شده‌است مسخرساخت. م.

* پس از رزم ماراتن لشکرکشی جدیدی درسرکوبی یونانیها اجتناب‌ناپذیر بود . اما فقط ده سال بعد ازآن واقعه پارسیان امکان این اقدام را به دست آوردند. از ده سال مزبور چهارسال از ۴۸۴ تا ۴۸۰ قبل از میلاد صرف جمع‌آوری وسایل شد ، زیرا درگذشت داریوش پس ازسرکشی مصر، درتعویق‌کارها تأثیر داشت (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۴۶) .

۲ - Agamemnon

۳ - Menelaus (پادشاه اسپارت) .

۴ - Mysia

۵ - Tocrians

۶ - Eleusis

۷ - Sane

Marfat.com

۸ - Critalla

۹ - Cappadocia

* Marsyas نام نوازندهٔ فریژی است . او ازمهارت خود درنی‌نوازی به قدری مغرور شده بود که با آپولو خدای موسیقی وبربط ادعای برابری کرد . م .

** تاك زرین وچنار زرین دوتا ازعجایب شوش بود . بعضی‌ازیونانیان ساختن‌آنهارا به تئودوزساموسی که برای‌کرزوس هم ازاین قبیل تحفه‌ها می‌ساخت نسبت می‌دهند. تاك وچنار زرین‌که با خوشه‌هائی ازیاقوت وسنگهای زیبا وقیمتی هند آراسته بوده پادشاهان ایران‌در زیر آن جلوس‌کرده به‌مهمات امور می‌پرداخته‌اند. طبق روایت دیگر یکی ازاین تاکها درخوابگاه شاهی نیز بوده است (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۴۹) .

۱۰ - Colassae

۱۱ - Cydrara (کودرارا) .

۱۲ - Abidos (آبیدوس شهر باستانی میسیا واقع درشمال شرقی شهرکنونی‌کاناکال درکرانهٔ شرقی داردانل) .

۱۳ - Xantipus (او پدر پریکلس سردار وسیاستمدار آتنی بود . م) .

۱۴ - Artiactes

۱۵ - می‌گویند هارپالوس نام ساموسی معمار این پل بوده است (حاشیهٔ لارنس) .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۶ درآخرکتاب .

** اسبهای نیسا بدان جهت به این‌نام معروف بودندکه ازجلگهٔ پهناور نیسایه درسرزمین مادکه اسبان بلندقامت پرورش می‌داد ، می‌آورده‌اند . (ح . ه) .

۱۶ - Scamander

* پرگامن ارگ شهر قدیمی ترویا بود . علاقهٔ خشیارشا نسبت به ترویا دلیل همین روایت هرودوتی است‌که می‌گوید پارسیان خودرا وارث همهٔ اقوام آسیایی می‌پندارند ودرنتیجه ازرفتار دشمنانه با پریام انتقام کشیدند. نذرهای او به خاطر آتنه‌ترویائی می‌رساندکه آن ربةالنوع را با آناهیتا پارسی یکی می‌پنداشته‌اند، وطبق سرودهای باستانی اوستائی پارسیان ۱۰۰ اسب ، هزارگاو نر و ۱۰۰۰۰ گوسفند به‌نذر او قربانی می‌کردند وشراب‌افشانی به یاد شهدای جنگ قدیم برضد یونان را هنوز مرسوم می‌داشتند تا از ارواح آنها درمبارزهٔ فعلی خود استمدادکنند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۵۷) .

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۷ درآخرکتاب .

** سخنوری درآغاز ویا حتی درحین جنگ وستیز ازخصایص قومی یونانیها وجزوی ازفرهنگ ملی آنها بود. درکتابهای «سیرت‌کوروش بزرگ» و «لشکرکشی کوروش کوچك» نوشتهٔ کسنفون (ترجمهٔ این‌جانب) نیز این‌گونه سخنوریهای دل‌انگیز منسوب به هردوکوروش فراوان آمده است . مترجم .

*** پلوتارك می‌نویسد : رئیس‌کل تشریفات هربامداد ندا می‌داده است : «خداوندگارا ، ازخواب برخیز وبه انجام مهمات امورکه اهورامزدا به تو واگذاشته است بپرداز» . (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۶۰) طلیعهٔ آفتاب ازلحاظ پارسیان دراقدام به امورمهم ، یمن وبرکت خاص داشت ، همین رسم وقاعده را [illegible] نیز رعایت می‌کردند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۶۰) .

* دربعضی نسخه‌ها آمده است‌که هنگام عبور ازپل «شاه بزرگ» خودرا درحمایت «یمان» گذاشت ودرآب هلسپون شراب افشاندند وجامی وخنجری وکمانی درآب انداختند. م.

** رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۸ درآخرکتاب .

۱۷ - Sarpedon

۱۸ - Agora (بازار) .

۱۹ - Melas

۲۰ - Stentoris

۲۱ - Doriscus

۲۲ - Serreum

* محققان جدید این رقم را مبالغه‌آمیز پنداشته‌اند . رجوع‌کنید به توضیح مربوط به صفحهٔ ۳۶۸ .

Marfat.com

۲۳ - Cephenes نسب‌نامهٔ مزبور با شجره‌نامهٔ لیدیها بی‌ارتباط نیست . ممکن‌است هرودوت مطلب را ازمنابع پارسی اقتباس‌کرده باشد . افسانه راجع به این موضوع به صورت حیرت‌آوری متفاوت است طبق روایت هسیود (شاعرباستانی یونان قرن هشتم قبل‌ازمیلاد) پرسوس جد اعلای هراکلس بود اما درسایر افسانه‌ها اندرمده دخترکفوس وسپریفوس فرمانروای اتیوپی است‌که درنسب‌نامهٔ پادشاهان لیدیا فرزند هراکلس به شمار می‌آید. چون خدایان هراکلس وبلوس (= خدای بعل) یکی هستند ، کِفِن‌های اساطیری شاید همان اتیوپیهای شرقی باشندکه درمغرب آسیا می‌زیسته‌اند وهیچ‌گاه درسرزمین پارس نبوده‌اند. ولی طبق منابع قدیمی یونانی آنها درعیلام وبلوچستان می‌زیسته‌اند. ایرانیان خودرا آریا (آرینها) می‌نامند واین‌کلمه به معنی ناب وخالص وگویا ریشهٔ نام Artaean باشد وشاید باکلمه Airya (اصیل) ازلحاظ نژادشناسی مربوط باشد. استیفانوس بیزانسی‌کلمهٔ آرتا را به استناد قول هلانیکوس بخشی ازپارس نامیده‌که به وسیلهٔ پرسوس فرزند اندرمده آباد شده بود . دریك سکهٔ یافته شده در Amisus درآسیای صغیر پرسوس باکلاه پارسی نشان داده شده است .

※ روایت دیگر این است‌که نام ماد ازمدوس پسر Medea اقتباس شده است . استرابن می‌نویسد ایرانیان‌ومادیها نام آرین‌را اختیارکرده‌اند. این‌اسم درهندوستان‌نیزمتداول‌است. (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۶۳).

۲۴ - perseus

۲۵ - Cepheus

۲۶ - Blos

۲۷ - Andromedae

۲۸ - perses

۲۹ - Colchians (کلخیزها) .

※ Sacae (Scythia)

۳۰ - ماده‌ای مرکب ازمس وگوگرد ، قرمزرنگ ، برای نوشتن به‌کار برده می‌شود . م .

※ اتیوپیهای شرقی سکنهٔ بلوچستان هستند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۶۵) .

※※ ادنوس Eudonus (۳۰۰ سال قبل‌ازمیلاد) قول هرودوت را تأیید می‌کندکه ارامنه مهاجران فریژی بوده‌اند وزبان این دوطایفه یکی است . ارمنی زبان ایرانی‌نیست هرچندکه تحت نفوذ آن واقع شده است وشاخهٔ جداگانه اززبانهای هند واروپائی است (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۶۶) .

※آرنولد توین‌بی فقید درمقدمهٔ کتاب «تحقیقی درباب تاریخ» می‌نویسد به‌سال ۱۹۱۲ میلادی ضمن مسافرتی دربلغارستان ازمشاهدهٔ کلاه پوستی روستائیان بلغاری به‌یاد روایت هرودوت دربارهٔ همین قسم‌کلاه تراکیهای سپاه خشیارشا افتاده وهمان پیشامد جالب توجه ، اورا به‌کنجکاویهای تاریخی طولانی ترغیب کرده است . م .

۳۱ - Bithinians

۳۲ - Moschians

۳۳ - Chiliarchs

۳۴ - Miniarchs

۳۵ - Achaea

۳۶ - Yon

※ Artemisia اصلاً نام الههٔ یونانی ربةالنوع شکار وماه وشب ، دختر زئوس ، پروردگار عالم وخواهر همزاد آپولو حامی زنان بوده است . م .

※※ هرودوت بعد ازاعدام شدن عموی خود ، ازهالیکارناسوس دوری‌گزید زیراکه با لوگدامیس پسر یا نوادهٔ آرتمیسیا مخالف بود . دراین صورت ستایش او ازآرتمیسیا حاکی ازبلند نظری مورخ ما است . (حاشیهٔ لارنس) .

※ سرزمین‌کوهستانی یونان تا امروز هم ازلحاظ تأمین آذوقهٔ مردم خود درتنگنا است . م .

۳۷ - Doric دوریائی .

۳۸ - Boges

۳۹ - Eion

Marfat.com

* ولایت شمالی یونان ، لاریساکرسی آنجاست . م .

۴۰ - Thasins
۴۱ - Satrae
۴۲ - Therma
۴۳ - Achelous
۴۴ - Ossa
۴۵ - Alewadae
۴۶ - Delopes
۴۷ - Aenianes
۴۸ - Perrhaebia
۴۹ - Locrians
۵۰ - Magnetes
۵۱ - Malians
۵۲ - Achaeans
۵۳ - Thebams
۵۴ - Beotia ایالت مرکزی یونان ، تبس شهرعمدهٔ آنجاست .

* تسالونیکی (سالونیکا) نام خواهر اسکندر مقدونی بودکه سوهرش Kessander ازسرداران اسکندر این شهررا به نام زن خود ساخت . این بندر زیبا در ۳۰ کیلومتری جنوب شهر pella زادگاه اسکندر واقع شده است . درتابستان ۱۹۷۶ برای تطبیق نقاط فعلی باآنچه هرودوت نوشته است ، سه روزم دراین شهر زیبا واطراف آن به سیروسیاحت گذشت . مترجم .

۵۵ - Platae
۵۶ - ThesPians
۵۷ - Thaltibius
۵۸ - Sperchianes
۵۹ - Bolis

* یك رسم یونانی بوده که خسیارشا دراین مورد قصد اجرا داشت . م .
* دردوران هخامنشیان وتا مدتها پس‌ازآن سایراقوام بین پارسیان ومادیها تفاوتی نمی‌گذاشتند. م.
** این ماجرا مربوط به‌اواخر سال ۴۳۰ قبل‌ازمیلاد وآخرین‌واقعهٔ مندرج درتاریخ هرودوت است. م.

۶۰ - Sistalces
۶۱ - Themistocles سردار وسیاستمدار آتنی فاتح جنگ سالامیس سرانجام غم‌انگیزی داشت وی بعدازجلای وطن‌ناگزیر به‌دربار اردشیراول شهنشاه ایران پناه آورد ومشمول عنایت‌وحمایت واقع وفرماندار پادشاه درولایت مگنسیا درساحل دریای اژه شد ولی سرانجام ، پس ازمدتی سرگردانی‌که پیوسته هم در تعقیب دشمنان‌یونانی‌خود بود بانوشیدن خون‌گاوتر خودکشی‌کرد. م.

۶۲ - Iarium
۶۳ - Aegina (اجینا)

* راجع به پیشگوئی‌های هاتف باید افزودکه‌کاهنه بسیار ماهرانه ومبهم وگاهی نیز دوپهلو پیام می‌فرستاد مثلاً درموردکرزوس‌پادشاه لیدیاکه عاقبت جنگ باکوروش‌را استفسار کرده‌بود جواب‌داد«امپراتوری بزرگی ازبین خواهد رفت» . وکرزوس با خوشباوری‌گمراه شد . همین نکته را درسفرم به دلفی راهنمای یونانی برای ماگروه سیّاحان تعریف‌کرد . م .

۶۴ - Callias
۶۵ - Hyponicus

* دولتهای جداگانهٔ یونانی همواره ازقدرت وسطوت شاهان هخامنشی بیم داشتند وبی‌دربی رسولانی برای استصواب وتحبیب وگاهی نیز مدد مالی به شوش می‌فرستادند. م.

Marfat.com

۶۶ - Gelos

* افوروس با قید اطمینان می‌نویسد حملهٔ کارتاژیها به سیسیل در ۴۸۰ قبل‌ازمیلاد را خشیارشا تمهید کرده بود. درحینی که پادشاه وسایل رزم دریائی‌خودرا ضد یونان فراهم می‌ساخت سفیرانی‌ازپارس نزدکارتاژیها فرستاد وآنها را درهجوم به یونانیهای مهاجر مقیم سیسیل ترغیب‌کرد تا عناصری‌که طرفدار یونان بودند سرکوب شوند. دیودور سیسیلی نیز درهمین زمینه شرحی آورده است (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۹۸).

۶۷ - Siagrus

* منظور مورخ ملامتی است به طرف مخاطب‌که بواسطهٔ مشکلات اقتصادی وسیاسی‌که دریونان وجود داشت آنجا را ترك وبه‌سرزمین آرامی مثل جزیرهٔ سیسیل مهاجرت‌کرده بودند. م.

۷۱ - Euripus

۷۰ - Alus

۶۹ - Achaea

۶۸ - Tempe

* ایلیریا - آلبانی و صربستان حالیه. م.

۷۲ - Thermopylae

۷۳ - Aetus

۷۴ - Pulmarches

۷۵ - Isthmus

۷۶ - Arthemisium

۷۷ - Histiaea (با هیستیائوس جبّار اشتباه نشود. م).

۷۸ - Eubae (جزیره اوبه (آویا) درمشرق آتن).

۷۹ - Thyria

۸۰ - Spias

* صاحب‌نظران دوران جدید این تعداد عظیم راکاملاً مبالغه‌آمیز می‌دانند. م. رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۲۹ درآخرکتاب.

۸۱ - Arthemisium ارتمیزیون.

۸۲ - Sendos

۸۳ - Cume

۸۴ - Elabanda

۸۵ - Aphetae

۸۶ - Arnochonus

۸۷ - Halos

۸۸ - Athamas

۸۹ - Malians

۹۰ - Trachus

۹۱ - Thermopylae

۹۲ - Tegea

۹۳ - Mantnae

۹۴ - Orchomenus

۹۵ - Phlius

۹۶ - Mycenae (میکینا)

۹۷ - Boetians اهالی ولایت بئوسیا.

۹۸ - Thespiae

۹۹ - Locrians

Marfat.com

۱۰۰ - Opus
۱۰۱ - Leonidas
۱۰۲ - Leon-tiades
۱۰۳ - Ephialtes
۱۰۴ - Asopus
۱۰۵ - Leta

* روش دیرین پارسیان درهنگام نبرد این بودکه ابتدا تیراندازان، جبههٔ دشمن را تیرباران وآنها را آشفته وپراکنده می‌کردند، سپس سواره نظام پیش می‌تاخت وکار را تمام می‌کرد. ولی این قسم پیکار درسرزمین یونان عملی نبود، زیرا فاصلهٔ بین دوجبهه خیلی‌کم وکوتاه بود وطرفین به یکدیگر نزدیك بودند ویونانیان ازلحاظ اسلحه برپارسیان مزیت داشتند (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۱۴).

۱۰۶ - Majistias
۱۰۷ - Dieneces (دیه‌نکس).

* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۳۰ درآخر کتاب.

* صحایف تاریخ نشان می‌دهدکه این راهنمایی صمیمانه وعاقلانه بوده وکاش مورد قبول واقع می‌شد. زیرا دماراتوس زمامدار مخلوع اسپارت دل به پیروزی سپاه ایران بسته بود. م.

۱۰۸ - Sgthra

Marfat.com

Marfat.com

کتاب هشتم

اورانیا

جهازات دریائی یونان‌شامل‌دسته‌های زیر بود : ۱۲۷کشتی ازآتن‌که سرپرستی قسمتی از آنرا افرادی از پلاته باوجود آنکه دراین‌کار سررشته‌ای نداشتند به سائقه روح‌دلاوری خود آن خدمت رابرعهده‌گرفته بودند، ٤۰کشتی ازکورنت،۲۰ کشتی از مگارا، ۲۰کشتی دیگر ازآتن ۱۸کشتی از اجینا ، ۱۲کشتی از سیکیون ، ۱۰کشتی از اسپارت، ۸کشتی از اپیداروس، ۷کشتی از ارتیریا، ٥کشتی از تروزن دو کشتی از جزیرهٔ کورفوو دوتا دیگر از جزیرهٔ کئوس و بالاخره لوکریها نیز با ۷ کشتی ۵۰ پاروئی در رزم دریائی شرکت کردند.

اینها جهازات دولتهائی بود که به آرتمیزیون آمده بودند و تعداد کشتی‌هر دسته هم مذکور افتاد. بنابراین غیراز قایقها جمعاً ۲۷۱ جهاز جنگی تدارك دیده شده بود. اوری‌بیاد اسپارتی فرماندهی‌کل بحریه را به‌عهده داشت. از جانب سایر اعضای اتحادیه نیز یك فرمانده به نمایندگی‌لاکدمون ضروری به‌شمار می‌رفت زیرا آنها (اسپارتیها) اعلام داشته بودندکه بر هم‌زدن تمام آن برنامه لشکرکشی را به خدمت در زیر دست فرماندهٔ آتنی ترجیح می‌دهند. ابتدا حتی پیش‌از اینکه به‌سیسیل مراجعه واز آن جزیره درخواست ورود به اتحادیه شودگفته شده بود ملاح در آنست‌که مقام فرماندهی به‌آتن اختصاص یابد ولی این‌پیشنهاد موردپسنددولتهای اتحادیه واقع نشد و آتنی‌ها محض احتراز از لطمه به کار اتحادیه، از ادعای خود

Marfat.com

صرفنظرکردند، چه می‌دانستند مشاجره دربارهٔ مسألهٔ فرماندهی جهازات دریائی به‌نفار ودر نتیجه خرابی‌کار یونانیان منجر می‌گردد. درواقع ایشان‌کاملاً حق‌داشتند زیرا صدمات ناشی از نفاق داخلی بیشتر است تا جنگ مبتنی بر اتحاد وهمکاری، همانطوری که رویهمرفته جنگ به مراتب زیان‌آورتر از صلح است و به همین علت خطر درهم شکستن شالودهٔ اتحادیه، آتنیها ترجیح دادند از توقع خود چشم‌بپوشند وتا وقتی‌که آتن محتاج همدستی ویاری آنهاست‌ازهمین‌رویه پیروی ودر اقدامات آیندهٔ خود نیز حتی‌الامکان آنرا رعایت‌کنند زیرا هنگامی‌که پارسیان از یونان رانده شده بودند و جنگ درقلمرو ایران (اناطولی غربی) ادامه یافت ایشان رفتار غیر قابل تحمل پوزانیاس را بهانه ولاکدمونیها را از احراز مقام فرماندهی محروم کرده بودند.

در ورود به آرتمیزیون چون یونانیها تعداد زیادی جهازات دریائی ایران را در ساحل افته[1] ملاحظه وآن حوالی را از پیادگان انباشته دیدند زود دریافتند که جریان‌کار در جبههٔ پارسیان به‌کلی غیراز آن است‌که می‌پنداشتند. از این‌رو وحشتی در میان ایشان افتاد و در صدد برآمدند آرتمیزیون را ترك و به حدود داخلی یونان فرارکنند. این وضع، نفراتی راکه از جزیرهٔ اوبه[2] آمده بودند سخت نگران ساخت چون به مجرد اینکه قصد آنها معلوم شد از اوری بیاد تقاضاکردندکه در عزیمت شتاب نکند تا آنها بتوانند با فرصت‌کافی‌گماشته‌ها وفرزندان خود را به محل امنی انتقال دهند. اما اوری‌بیاد از قبول این درخواست امتناع ورزید وآنها به تمیستوکل متوسل شدند واو با دریافت سی تالان رشوه پذیرفت‌که جهازات یونانی از سواحل اوبه دفاع کنند.

سکولیاس[3] غواص

تدبیری‌که تمیستوکل برای تأمین آن‌منظورکرد این بودکه یك ششم مبلغ دریافتی را به‌منزلهٔ پیشکشی خصوصی نزد اوری‌بیاد فرستاد وهمین‌وجه برای جلب رضایت‌اوکفایت‌کرد. ازمیان بقیه فرماندهان یك‌نفر دیگر هنوز در حالت تردید بود.و اوآدیماتوس فرمانده‌کورنتی بودکه‌اعلام داشت‌کشتیهای‌خودرا ازآرتمیزیون بیرون خواهدکشید.بنابراین تمیستوکل به‌او روکرده با لحن التماس وصدای بلند گفت : «لابد به‌هیچ‌وجه ما را درکام خطر وگرفتاری رها نخواهی‌کرد ، من برای اینکه باما بمانی بیشتر از آنچه پادشاه ایران در ازای جدا شدنت از ما می‌پردازد

Marfat.com

به‌تو خواهم داد.» وبدون معطلی سه‌تالان نقره نزد او فرستاد. لذا هردو فرمانده مزبور با دریافت رشوه قرار را برقرار ترجیح دادند و درخواست اهالی اوبه جامهٔ عمل پوشید. تمیستوکل هم از این معامله طرفی بربست چراکه بقیهٔ وجه به‌کیسهٔ او رفت وکسی هم از این ماجرا اطلاعی نیافت. این دو فرمانده‌که مبلغی دریافت کرده بودند خیال می‌کردند آن وجه بخصوص برای همان منظور از آتن فرستاده شده‌است. این وضع وحال یونانیان ، پیش‌از حمله به پارسیان بودکه در ساحل جزیرهٔ اوبه (کنار آتن) مستقر بودند واکنون به شرح آن نبرد خواهم پرداخت :

ایرانیان اوایل بعداظهر به افته رسیدند وآنچه قبلاً شنیده بودند حال به رأی‌العین مشاهده می‌کردند یعنی فقط گروه معدودی از یونانیها را در آرتمیزیون متمرکز دیدند وبرآن سر بودندکه به امید دست‌اندازی به‌کشتیهای حریف فوری برایشان بتازند اما یورش علنی رادور از صلاح دانستند، در درجهٔ اول به این جهت که امکان داشت یونانیها فرارکرده همین‌که شب‌فرا رسد وهوا تاریك شود از نظر ناپدیدگردند. اما این‌کار هم غیرممکن می‌نمود، زیرا پارسیان عزم خود را جزم کرده بودندکه مانع شوند حتی یك‌کشتی دیده‌بانی، صحیح وسالم موفق به‌فرار شود. ایشان با این نقشه واندیشه در سر، دسته‌ای را شامل ۲۰۰کشتی مأموریت دادندکه تاحدود سیاتوس[۴] برود وبدین منوال از حدود دیده‌بانی دشمن دور شده وسپس از طرف جنوب به‌مقصد اوبه پیش‌رفته وبدین ترتیب یونانیها را به‌دام‌بیندازند ویك‌دسته نیز از قفا راه‌عقب‌نشینی را بر ایشان ببندد وبقیهٔ جهازات از مقابل به‌آنها حمله‌کنند. پارسیان نمی‌خواستندکه عملیات نظامی همان روز شروع شود پس‌صبر کردند تا جهازاتی‌که مأمور قسمت عقب جبهه شده بودند وارد شوند. در همان گیرودار ازکلیهٔ جهازات درافته بازدید به‌عمل آمد ودرحین آن اقدام موضوع جالب توجهی اتفاق افتاد.

درکشتیهای پارسی مردی بود سکولیاس نام، اهل سیون‌که از ممتازترین غواصان زمان بود وبعداز درهم شکستن جهازات ایرانی مقدارکلانی اجناس گرانبها درپلیون برای سرکرده‌های خود ومقدار زیادی نیز برای خویشتن جمع‌آوری‌کرده بود. از قرار معلوم او از مدتی پیش اندیشهٔ فرار به جبههٔ یونانیها را داشت ولی تا این موقع امکان اقدام نیافته بود وبرای من هم مقدور نیست‌که چگونگی فرارش رابه‌طرف یونانیها فاش سازم. شرح شایع راجع به‌این قضیه هم مشکوك می‌نماید زیراکه طبق آن، وی درافته، به‌زیر آب رفته و از آرتمیزیون مسافتی معادل ده‌میل

Marfat.com

سر از آب؛ برآورده. داستانهای اغراق‌آمیز دیگری نیز دربارهٔ سکولیاس نامبرده گفته‌اند واز چند روایت‌که راست نمی‌نماید من فوقاً به‌یکی‌از آنها اشاره‌کردم. به‌عقیدهٔ من او، به‌وسیلهٔ قایق تا ارتمیسیون رفته، باری همین‌که به‌مقصد رسید شرح کامل تلفات جهازات ایران را که دراثر طوفان پیش آمده بود برای فرماندهان یونانی تعریف‌کرد وهمچنین موضوع کشتیهایی‌راکه مأمورمحاصرهٔ «اوبه» شده‌بودند اطلاع داد. فرماندهان یونانی پس‌از دریافت این‌خبر برای بررسی اوضاع واقدام، فوری جلسه‌ای تشکیل دادند وبعداز مذاکراتی طولانی تصمیم‌گرفتندکه تا نیمهٔشب در همانجا مانده سپس به‌قصد مقابله با پارسیان‌که مأمور محاصرهٔ «اوبه» شده بودند حرکت‌کنند وچون با وجود این تأخیر مقاومتی مشاهده نکردند تا عصر روز دیگر هم درنگ‌کردند. دراین موقع به قسمت اصلی جهازات دشمن تاختند ومی‌خواستند که بدان‌وسیله استعداد جنگاوری وطرز رزم‌آرایی ایشان را بیازمایند.

شکست جهازات پارس

وقتی فرماندهان وافراد جهازات خشیارشا متوجه جبههٔ یونانیها شدندکه می‌خواهندگستاخانه باعده‌ای معدود به ایشان حمله‌ور شوند، آنها را دیوانه پنداشته فوری به جنب وجوش افتادند، با اطمینان‌کامل به اینکه شکار آماده‌ای به‌چنگ آمده است. در واقع انتظار آنها بی‌جهت نبود چراکه تفاوت میان تعداد کشتیهای طرفین نیک‌عیان بود. یونانیهاکشتی‌کم داشتند وجهازات دشمن چندین برابر بود به‌علاوه سرعت جهازات پارسیان زیاد بود. ایشان با این قبیل حدس‌وقیاس به محاصرهٔ یونانیان پرداختند. آن‌عده از یونانیهاکه برخلاف احساسات یوناندوستی خویش ناچار به‌شرکت دراین لشکرکشی شده بودند از مشاهدهٔ محاصرهٔ تدریجی یونانیها به‌وحشت افتادند واز مشاهدهٔ ظاهر امر شکی نداشتندکه حتی یکنفریونانی جان سالم به‌در نخواهدبرد. از طرف دیگرعده‌ای از ایرانیان‌که از پیش‌آمد آن جریان خشنود بودند درصدد افتادند بردیگران سبقت جسته با دستگیری‌کشتیهای آتنی از پادشاه جایزه دریافت دارند زیراکه در جبههٔ پارسیان ورد زبان همه‌کس نام جهازات آتنی بود وبس.

کشتیهای یونانی با اولین علامت حرکت، دایره‌وارگرد آمدند به‌نحوی که سرکشتیها به طرف بیرون دایره وته آنها به‌سمت درون دایره بود. با علامت ثانوی به‌واسطهٔکمی جا برای حرکات رزمی در همان وضعی‌که بودند با نوک

Marfat.com

کشتیها به‌طرف دشمن حمله بردند و۳۰کشتی ایرانی را اسیر گرفتند. درمیان دستگیر شدگان فیلون° فرزند خرسیس وبرادرگرگوس امیرسالامیس بود و او درمیان لشکر دشمن نام و نشان برجسته‌ای داشت و اولین فرد یونانی‌که جایزه ربود یکنفر آتنی لیکومد نام بودکه به‌مناسبت دلاوری خود، در پایان‌کار نشان افتخارگرفت.

پس از این موفقیت، وقتی که با فرا رسیدن شامگاه زدو خورد تمام شد، کشتیهای یونانی که در افته ضرب شستی به پارسیان نشان داده بودند به‌آرتمیزیون بازگشتند. تنها فرد یونانی‌که درصدد افتاد از صف پارسیان جدا شود وبه‌دستهٔ هموطنان خویش بپیوندد انتیدروس لمنوسی است‌که یونانیها محض قدردانی از خدمتش به‌او در ناحیهٔ سالامیس زمین دادند.

درآن‌موقع‌که نیمهٔ تابستان بود از شامگاه بارانی شدید باریدن‌گرفت‌که تمام شب ادامه داشت ورعد وبرق مهیب از جانب پلیون برخاست. امواج اجساد افراد وقطعات‌کشتیها را به‌کرانهٔ افته می‌انداخت وازهر طرف به‌دماغهٔکشتیهاکه در آنجا لنگر انداخته بودند برمی‌خورد. این وضع توأم با صدای مخوف طوفان ، لشکریان ایرانی را به‌وحشت انداخت زیراکه خطر مرگ رابه‌چشم در برابر خود می‌دیدند. در واقع ایشان با مصائبی طاقت‌فرسا مواجه شده بودند زیرا هنوز از صدمات طوفان نیاسوده بودندکه باز نبرد سختی آغاز شد وعلاوه برگرفتاریهای مزبور بارانی سیل‌آسانیز باریدن‌گرفت ونعرهٔ خروشان حاصل از جریان سیلابها به‌طرف دریا وغرش رعد وبرق برشدت اضطراب آنها افزود.

پارسیانی‌که در افته ماندند شب بدی راگذراندند ولی عده‌ای‌که مأمور محاصرهٔ اوبه شده بودند وضع به‌مراتب سخت‌تری داشتند زیرا تا به‌وسط دریا آمده بودند، ناگهان هوا طوفانی و درست در همان گیرودار باریدن باران به شدت شروع شد، طوفان‌کشتیها را ازجاکنده وبر صخره‌ها می‌کوبید در واقع مثل این می‌نمودکه آسمان برای درهم شکستن سیادت دریایی پارسیان به‌فعالیت افتاده‌است تا نیروی بحری طرفین مساوی شود.* ایرانیان از مشاهدهٔ روشنایی سحرگاه‌بسیار مسرور شدند وگویا علاقه‌ای به‌مبارزهٔ تازه با دشمن نداشتند وترجیح می‌دادند همانجا درکشتیها قدری بیاسایند. دراین موقع نیروی امدادی شامل ۵۳ جهاز از آتن برای یونانیها رسید. ورود این‌دستهٔ‌کمکی‌ونیزشنیدن خبر صدمات‌وگرفتاریهای حریف درشب قبل موجب دلگرمی وتشویق یونانیها شد. آنها تا بامداد درنگ‌کردند سپس به‌دسته‌ای ازکشتیهای‌کیلیکی حمله‌کرده آنها را تارومار ونزدیک غروب‌به

Marfat.com

آرتمیزیون مراجعت کردند.

فرماندهان پارسی با ضرب شستی‌که از دستهٔکوچك جهازات یونانی دیده بودند دچار بهت ودرماندگی وناراحتی شده ازخشم‌پادشاه سخت‌نگران‌می‌نمودند. ازین‌رو روز سوم درعملیات جنگی پیشدستی‌کردندوبدون اینکه منتظرجنب‌وجوش یونانیها شوند نیمروز تا وسط دریا فرا رفتند. تصادفاً این رزم دریایی درست در همان روزی واقع شد که نبرد ترموپیله جریان داشت. در هردو مرحله هدف‌پارسیان رخنه‌کردن تا قلب یونان بود وجهازات نیز برای ورود به اوری‌پوس[۶] می‌کوشیدند ودر همان حینی‌که لئونیداس در دفاع از راه‌گردنه جانفشانی می‌کرد آرزوی یونانیها این‌بودکه از پیشروی حریف در هر دوجبهه جلوگیری شود ولی تلاش ایرانیان برعکس درهم شکستن قدرت دفاعی دشمن بود .

جهازات شاهی با نظم و نظام تمام به‌قصد پیشروی جبهه آراستند اما یونانیها در ارتمیسیون خونسرد و آرام در انتظار برخورد باآنها بودند. دراین‌وقت پارسیان حرکتی انحرافی‌کرده درصدد محاصرهٔ دشمن برآمدند ویونانیان برای مقابلهٔ با آنها پیش تاختند ونبرد آغاز شد. دراین جنگ دریایی هردو عده به‌یك اندازه پایداری‌کردند ولی انبوه فوق‌العاده جهازات پارسیان سبب عمدهٔ لنگی‌کار ایشان شد چراکه برخورد وتصادم‌کشتیها با یکدیگر آشفتگی بسیار به‌وجودآورده بود. باوجود این برای احتراز از خطر شکست از ناحیهٔ جهازات دشمن، پارسیان بسیار دلیرانه جنگیدند تلفات یونانیها خواه‌کشتی یا افراد، سنگین بود وتلفات حریف حتی بیشتر. باری چنانکه اشاره‌کردم رزم، ناگهان خاتمه یافت. درصف پارسیان نفرات مصری درخشندگی بیشتری داشتند زیرا پنج‌کشتی یونانی باتمام ملوانها را اسیرگرفتند. در جبههٔ یونانیها رشادت آنتیها به‌حداعلی بود ، خاصه جانفشانی‌کلیناس[۷] پسر الکبیادس‌که درکشتی خود ۲۰۰ ملوان داشت. او ازشجاعت وفداکاری هیچ فروگذار نکرد ومخارج‌کشتی همهٔ نفرات را نیز شخصاً پرداخته بود.

خبر شکست ترموپیل

هر دو طرف از قطع شدن عملیات نظامی وبازگشت به‌لنگرگاه خود بیش‌از اندازه خوشوقت شدند. یونانیها با به‌دست آوردن فراغت، به‌جمع‌آوری اجساد وبیرون آوردن وسایلی‌که درکشتیهای درحال غرق شدن بود پرداختند . با

Marfat.com

این وصف‌بخصوص آتنیهاکه نیمی از جهازات خود را ازدست داده بودند وضایعات سنگینی داشتند درصدد برآمدند به‌طرف جنوب، عقب‌نشینی‌کنند. درآن ضمن تمیستوکل، اندیشیدکه اگر بتواندکاریها وایونیها را از جبههٔ پارسیان جدا سازد به‌آسانی می‌تواند از عهدهٔ بقیه برآید وکارشان را بسازد. بنابراین افسران خود را در ساحل جزیرهٔ اوبه ، به جلسه‌ای فراخواند وبه آنها اعلام داشت نقشه‌ای در سر داردکه ممکن است شایسته‌ترین جنگاوران را از جهازات خشیارشا دورکند. درآن مورد او بیش‌از این توضیحی نداد فقط‌به‌آنها توصیه‌کردکه حتی‌الامکان گوسفندان حدود اوبه را ذبح‌کنند زیرا بهتر بودگوشت احشام در اختیار خودشان باشد ، نه اینکه در دست دشمن بیفتد وبه فرماندهان دستور دادکه‌گروهها طبق معمول‌آتش برافروزند وبرای تعیین ساعت عقب‌نشینی از ارتمیسیون نیز مسئولیت کار را تماماً به‌عهده‌گرفت. این پیشنهاد در جلسهٔ مزبور مورد قبول افتاد. پس فرماندهان بدون تأخیر آتش روشن‌کرده، افراد به‌کشتن احشام پرداختند. باید خاطرنشان ساخت‌که مردم جزیرهٔ اوبه به‌گفتهٔ پیشگوی باخیس[8] توجهی نکرده بودند زیرا آن رابیهوده می‌پنداشتند وخطر جنگ را باور نداشتند واز نجات دادن اثاث ومتعلقات خود قصور ورزیده در نتیجه، خود را به خطر انداختند. هاتف ایشان را از خطری عاجل برحذر داشته بود ولی آنها به اخطارش اعتنا نکردند بالنتیجه هم در آن‌موقع وهم بعدها متحمل صدمات فراوانی شدند.

در حینی‌که یونانیها بدان منوال سرگرم بودند دیده‌بانان آنها از تراخیس آمدند. یونانیها دو تن از آنها را به‌عنوان رابط میان جهازات ونفرات پیاده به‌خدمت گماشته بودند. در ارتمیسیون پولیاس نام مأمور شد خبر شکست کشتیهای یونانی را د رترموپیله به پیادگان برساند. از سوی دیگر یکنفر آتنی به‌نام آبرونیخوس همین خدمت را از جانب لئونیداس برعهده داشت و یك کشتی سی پاروپی هم برای انجام مأموریت خویش همیشه در اختیار داشت وهم او بودکه خبرکشته شدن لئونیداس وهمراهانش را آورد. این خبر شوم اثر فوری بخشید ویونانیها از آن لحظه عقب‌نشینی خود را دقیقه‌ای به تأخیر نینداختند وزود اقدام‌کردند. سپس کورنتی‌ها از جلو وآتنی‌ها از پی آنان فرارفتند.

تمیستوکل با سریعترین جهاز حرکت‌کرد و سر راه هرجا آب نوشیدنی یافته می‌شد باز ایستاده برای جلب توجه ایونیها جملاتی به‌شرح زیر بر صخره‌ها نویسانید: «ایونیها این‌کار زشت ونا‌روا است‌که شما ضد پدران خو دبرخیزید ودر انقیادیونان

Marfat.com

همدستی‌کنید. بهترین‌کار برای شما این است‌که به ما ملحق شوید یا دست‌کم‌بیطرف بمانید. از اهالی‌کاریا هم بخواهید مثل شما رفتارکنند واگر به‌هیچ‌یك از دوکار مزبور قادر نباشید وسخت تحت مراقبت وفشار باشید به‌حدی‌که فرارتان ممکن نگردد باز می‌توانیدکاری انجام دهید وآن اینکه در نبرد آینده فراموش نکنید که ما با یکدیگر همخون هستیم ونزاع ونقار ما با پارسیان در واقع به‌خاطرشماست. پس‌از زیرکار نبرد شانه خالی‌کنید.» گویا تمیستوکل از این پیام خود ، دو منظور داشت : یکی بدون اینکه پادشاه آگاه شود ایونیها را ترغیب به‌فرارکند ودیگر اینکه هرگاه این خبر به خشیارشا می‌رسید لااقل این فایده را داشت‌که از اعتماد شاه نسبت به آن جماعت می‌کاست ودر نتیجه اجازه نمی‌داد این طایفه در رزم دریایی شرکت جویند.

اندکی بعداز این جریان یکی‌از اهالی هیستیه* با قایق، خود را به‌افته رسانید و خبر عقب‌نشینی یونانیها را از آرتمیسیون گزارش داد. پارسیان ابتدا این خبر را باور نکردند وقاصد را زیرنظرگرفته باکشتیهای تندرو نفراتی را برای تحقیق فرستادند وهمین‌که پی بردند خبر صحت دارد سحرگاه با تمام نیروی خود به مقصد آرتمیسیون شتافتند و قبل از عزیمت به‌طرف هیستیه تا نیمروز در همانجا توقف وسپس آن شهر وتمام حوالی آنجا را تصرف‌کردند. وقتی‌که ایشان دراین محل بودند مأموری از جانب پادشاه وارد شد. قبل‌از اعزام او دستور داده‌شده‌بود که بدن تمام‌کشتگان ترموپیله غیراز هزار تن ایشان را در شیارها مدفون وروی قبرها را نیز با خاك وبرگ هموارکنند تا زیادی تلفات جلب‌توجه نکند. در ورود به هیستیه مأمور پیام زیر را به لشکریان ابلاغ‌کرد : «دوستان وهمقطاران، پادشاه اجازه فرمودند هرکس مایل باشد می‌تواند از میدان نبرد بازدیدکند ونتیجهٔ‌کار دیوانگانی راکه می‌پنداشتند بر ما چیره خواهند شد مشاهده کند» در اثر این اعلام عدهٔ زیادی به اجرای دستور پرداختند به‌حدی‌که برای‌عبور ایشان به قدرکافی‌کشتی فراهم نبود.

روز دیگر جهازات دریایی وپیادگان ایران شروع به پیشروی‌کردند . دراین میانه چندنفر آرکادی فراری وبیکار برای خدمتگزاری جلو آمدند. آنها را به پیشگاه بردند تا اطلاعاتی دربارهٔ یونانیها واینکه به‌چه‌کاری مشغول‌هستند معروض دارند. یکی به‌نمایندگی ازطرف همه،کار بازپرسی رابرعهده داشت. این افراد فراری خبر دادندکه یونانیها سرگرم برگزاری فستیوال المپیك می‌باشند.

Marfat.com

ومسابقه‌گردونه سواری وورزشها برقراراست. وقتی پرسیدندجایزهٔ مسابقات‌چیست، آرکادیها اظهار داشتند: چنانکه درمیان ما مرسوم است شاخهٔ زیتون. باشنیدن این خبر تریتن‌تخمس پسر ارتبان تذکری بسیار شایسته داد، هرچندکه اظهارش سبب شدکه خشیارشا او را ترسو وزبون بنامد چون اوگفته بود:«به‌حال‌کسانی باید گریست‌که در عوض جایزهٔ نقدی به‌خاطر برگ زیتون مسابقه می‌دهند وشگفتا ای مردونیه ، این مردان‌که برای رزمشان ما را به‌این‌جاکشانده‌ای چگونه‌اندکه با یکدیگر نه برای زرومال بلکه از بهر بلندی نام وافتخار می جنگند؟

در آن حین، بلافاصله بعداز فاجعهٔ ترموپیله (شکست یونانیها.م) اهالی ولایت تسالی نمایندگانی به‌فوکیس فرستادند. آنها پیوسته با فوکه‌ها در اختلاف ونقار بودند بخصوص از وقتی‌که ضرب شستی از آنها دیده بودند. جریان واقعه ازاین قرار است‌که اندکی قبل‌از لشکرکشی پارسیان تسالیها ومتحدین ایشان با تمام قوا به‌فوکیس قشون‌کشیده بودند اما شکست خوردند. فوکه‌ها درکوهستان‌پارناس[9] به محاصره افتاده بودند. اما پیروزی بعدی آنها در نتیجهٔ اقدام زیرکانهٔ یکی از اهالی الین[10] به‌نام میلتیاس بود. این شخص در خدمت فوکه‌ها وغیبگوی آنهابود. وی ششصد نفر را برگزید وبدن آنان را سراسر سفید پوشانده اسلحهٔ آنها را با پنبه سفیداب مالیده به دشمن شبیخون زد، بااین دستورکه هرکس راکه مثل ایشان سفیدپوش نباشد به‌قتل آورند. اولین افرادی‌که‌این عده را دیدند پاسداران‌تسالی بودندکه آنها را اشباح پنداشتند. سپس وحشت‌سراسر اردوگاه رافراگرفت وهمگی به‌قدری ترسیده بودندکه فوکه‌ها چهار هزار نفر از آنها را به‌خاك هلاك انداختند ودارایی ایشان وسپرهای آنها را نیز به یغما بردند.

فوکیس وتسالی

علاوه بر خروج ازکوهستان پارناس وشکست فاحش پیادگان تسالی‌صدمات غیرقابل جبرانی به سوارگان آنها نیز وارد ساختند بدین منوال‌که دامی در سرراه آنها نهاده، منتظر حمله شدند ودر نتیجه تلفات سنگینی به‌طرف واردکردند. ازاین لحاظ تسالیها از فوکه‌ها دوخاطرهٔ تلخ داشتند، در همان وقتی‌که نمایندگانی را با پیام زیر نزد آنها فرستادندکه : «ای اهالی فوکیس اکنون وقت آن فرا رسیده است‌که سرانجام به‌خطای خود اعتراف واذعان‌کنیدکه با ما برابری نتوانیدکرد. سابقاً هرموقع لازم می‌آمدکه با جماعت یونانی دریك‌جاگرد هم جمع شویم‌همیشه

Marfat.com

نسبت به ما قدر واحترام بیشتری می‌گذاشتید وحالا نیز نفوذ مادر نزد پارسیان به‌اندازه‌ای است‌که بایك‌اشارهٔ ما اسباب بدبختی سرزمین شما فراهم خواهد شد وخودتان را هم به‌قیمت ناچیز، بنده‌وار خواهند فروخت. ولی باوجود این چون در حال حاضر ما سرنوشت شما راکاملاً درچنگ داریم، حاضریم گذشته‌ها رافراموش کنیم مشروط براینکه پنجاه تالان به ما بدهید وما تعهد می‌کنیم سرزمین شما را از خطری که در پیش دارد حفاظت‌کنیم.»

تا این موقع مردم فوکیس تنها قوم این حدود بودندکه از پیوستن به‌صف پارسیان امتناع‌کرده بودند. به‌عقیدهٔ من یگانه موجب رفتار ایشان نفرت شدیدی بودکه نسبت به تساليها داشتند. اگر تساليها به یونان وفادار مانده بودند فوکه‌ها بدون تردید جانب پارسیان رامی‌گرفتند. دراین موقعیت همین‌که آنها حرف نمایندگان تساليها را شنیدند پاسخ دادندکه دیناری نخواهند پرداخت بلکه باهمان سهولتی‌که تساليها از پارسیان حمایت‌کرده‌اند ایشان نیز به آنها خواهند پیوست. ولی با وجود این حتی‌الامکان نسبت به یونان خیانت نخواهندکرد. این جواب، تساليها را سخت عصبانی ساخت وبرآن شدندکه از آن پس یار وراهنمای لشکر ایران شوند.

سپاه شاهی از تراخیس به رشتهٔ ساحلی باریك سرزمین دوریائیهاکه‌فقط چهار میل عرض دارد وبین دو طایفهٔ مالیها وپلوپونسیها واقع است وارد شدند. از عهد قدیم این منطقه دروپیس[11] نام داشت و مسکن اصلی پلوپونسی‌های دوریائی تبار بود. پارسیان درحین عبور ازاین حدود صدمه وآسیبی وارد نکردند به‌هر حال مردم هم رفتار دوستانه‌ای نشان دادند وتساليها نیز نمی‌خواستند صدمه‌ای به سکنهٔ آن حدود برسد. تا این زمان با فوکه‌ها برخوردی پیش نیامد زیراکه ایشان به‌موقع از آن حدودگریخته بعضیها به‌کوهستانها وبلندترین ارتفاعات‌کوه پارناس‌که از تئون[12] چندان دور نیست فرارکرده بودند. درآن حوالی محل‌کافی برای جا دادن عده‌ای زیاد وجود داشت وبعضیها تا قلهٔ‌کوه بالا رفته وآنچه همراه آورده بودند با خود بردند وبسیاری دیگر در همان حوالی پناه جستند وسراسر فوکیس زیرپای مهاجمان افتاد. تساليها برای تسهیل وتکمیل‌کار اشغالگران ازهیچ خدمتی‌کوتاهی نکردند در نتیجه‌تمامی اهالی‌آن‌تارومار شدندوبه سرزمین‌فوکه‌هادر اثر رفتار بسیار خشونت‌آمیز صدمات فراوانی وارد شد.

Marfat.com

ویران شدن فوکیس

در پانوپس[۱۳] لشکریان مهاجم دو دسته شدند، دسته‌ای‌که تعداد افـرادش بیشتر وقوی‌تر، وخشیارشا در رأس آن بود، به مقصد آتن پیش تاخت ونزدیك ارخومنوس به ولایت بئوسیا (در شمال غربی آتن.م) رسید. همهٔ سکنهٔ این ناحیه به لشکر بیگانه پیوستند وشهرهای ایشان به تصرف درآمد، البته به‌وسیلهٔمقدونیها که الکساندر فرستاده بود وبه خشیارشا ثابت‌کرده بودکه مردم آن حدود طرفدار شاهند. دستهٔ دیگر معبد دلفی را هدف خود قراردادند. در ضمن پیشروی‌کـوه پارناس در سمت راست آنها واقع شده بود ومنظور از جدا ساختن ایشان ازلشکر اصلی این بودکه به‌گنجینه‌های معبد دلفی دست‌اندازی شود وبرای من تعریف کرده‌اندکه شاه به‌واسطهٔ توضیحاتی‌که بارها در حین پیشروی راجع به چیزهای عمده وبرجستهٔ آن نواحی شنیده بود آن حدود را در واقع بهتر ازکشور ودارایی خود می‌شناخت بخصوص داستان اشیاءگرانبهایی‌که به‌وسیلهٔکرزوس به معبد دلفی تقدیم شده بود.

خبر پیش‌آمدن لشکریان ایران در میان سکنهٔ دلفی وحشت بسیار انداخت ودراین حالت نگرانی شدید، آنها از درگاه خدا استصواب‌کردندکه آیا چیزهای گرانبها را در زیر خاك پنهان سازند یابه محل امنی انتقال دهند. پاسخ‌کاهنه این بودکه خیال ایشان راحت باشد زیراکه توانایی حفاظت خویش را خواهند داشت. بنابراین اهالی دلفی در صدد نجات خود برآمدند. زن وفرزندان خود را از آب نجات داده آنها را روانه آخه ساختند وبسیاری از مردها به قلهٔکوه پارناس پناه‌بردند واموال خود را در غار مخفی‌کردند. عده‌ای نیز به آمفیا در لوکوس پناهنـده شدند. همهٔ اهالی غیراز شصت تن از مردان وهاتف معبد شهر را ترك‌کردند.

دراین موقع ایرانیان‌کاملاً نزدیك آمده بودند ودر واقع از دور معبد را می‌دیدند. در همان حین‌کاهنه متوجه آلات جنگی شدکه در جلو خان معبدریخته شده بود. این ادوات اسلحهٔ مقدسی بودکه دست آدمیزاد هیچ‌گاه به‌آن نرسیده بود وید توانای غیبی آنها را از درون معبد بیرون آورده بود. او برای اعلام آن معجزه به‌طرف دلفیانی‌که هنوز در شهر بودند دوید، درضمن دشمن با شتاب تمام پیش می‌آمد. وقتی آنها به معبد آتنا رسیدند پیشامدی شگفت‌انگیزتر ازآنچه‌اشاره کردم اتفاق افتاد. آیا حیرت‌آور نبودکه آلات جنگی بی‌دخالت آدمی از یك نقطه به محل دیگر حرکت وبه وجهی‌که ذکر شد در بیرون معبد جلب‌توجه‌کند. اماآنچه

Marfat.com

واقع شد از معجزات باور نکردنی است زیرا تا پارسیان به پرستشگاه‌آتنا رسیدند صاعقه‌ای از آسمان نازل شد ودو قطعهٔ بزرگ ازکوه پارناس بر سر ایشان فرو افتاد وعدهٔ زیادی کشته شدند. ضمناً آوای رزمی از درون معبد برخاست وبه‌وسیلهٔ همین پیشامدها بیم ووحشت زیاد در میان لشکریان افتاد وافراد پابه‌فرار گذاشتند. سکنهٔ دلفی که شاهد آن‌ماجرا بودند به‌تعاقب‌آنان پرداختند وباز موضوع شگفت‌آور تازه‌ای سبب مزید حیرت شد. دو پهلوان جنگاور، بلندبالاتر از افراد بشری در پی ایشان افتاده فراریان را تارومارکردند. بر طبق اظهار اهالی دلفی این‌جنگاوران قهرمانان محلی بودندکه در جوار معبد محوطه‌ای متعلق به آنها بود وآن محوطه مقدس به‌شمار می‌رفت. صخره‌هایی‌که ازکوه پارناس بر سر لشکریان افتاد تا زمان من هنوز درآنجا باقی استو درحیاط‌کنار معبد دیده می‌شود. بدین منوال مهاجمان از اطراف معبد دور شدند.

ورود جهازات یونانی به تنگه سالامیس

جهازات یونانی که از ارتمیسیون حرکت کرده بود طبق درخواست آتنیها به سالامیس رفت. منظور آنها از این‌کار آن بودکه در پناه جهازات زنان وفرزندان خودرا ازناحیهٔ آتیکا خارج سازند و همچنین راجع به اقدام بعدی که برای‌رفع‌وضع بغرنج فعلی آنها وفرو ریختن بنای امیدواری ایشان ایجاب می‌کرد، تعاطی افکار کنند اما اکنون وضع وحال به‌کلی دگرگون شده بود وبر خلاف انتظار خود پی بردند تمام هم وغم اهالی پلوپونس آن است‌که‌گلیم خود را از آب بیرون بکشند ومشغول استحکام تنگه هستند تا بدان وسیله سامان خویش را مصون سازند و سایر نواحی یونان به‌طوری‌که ایشان نمی‌پنداشتند باید خود درصدد نجات خویش برآیند وبدین جهت‌بودکه آتنیها تقاضای فرستادن جهازات‌کردند.از این‌روی‌هنگامی که بقیهٔ‌کشتیها در سالامیس استقرار یافت آتنیها به‌کرانهٔ شهر خود بازگشتند واعلام‌کردندکه هرکسی‌بایدفوری زن‌وفرزندان ودارایی خود رابه‌محل امنی‌انتقال بدهد. بیشتر افراد به تروزن وعده‌ای به اجینا و بعضیها نیزبه جزیرهٔ سالامیس رفتند. برای نقل وانتقال خانواده‌ها عجله بسیار شد زیراکه می‌خواستند طبق اخطار هاتف شرط احتیاط را رعایت‌کرده باشند وهمچنین به‌دلیل عمدهٔ دیگر.

آتنیها اظهار می‌دارند اکروپلیس به‌وسیلهٔ مار عظیمی‌که در معبد لانه‌دارد حفاظت می‌شود وچنان به‌این موضوع اعتقاد راسخ دارندکه خوراکی شامل نان

Marfat.com

شیرین برای او در آنجا می‌گذارند. این غذا پیش‌از آن جریان، همیشه صرف‌می‌شد ولی این‌بار دست نخورده بود.هاتف این‌مطلب رابه‌ایشان‌اطلاع‌داده‌وآنهابااعتقادی راسخ براین‌که ربةالنوع معبد را رهاکرده عزم خود را در ترك شهر قطعی کردند وبه مجرد اینکه با روبنهٔ خود را انتقال دادند به جهازاتی‌که در لشگرگاهها مستقر بود پیوستند. بقیهٔکشتیهای یونانی‌که قرار بود در تروزن بمانند همین‌که خبر رسید جهازات از آرتمیزیون به‌مقصد سالامیس حرکت کرده‌اند آنها نیز به‌جانب سالامیس حرکت کرده ، در آنجا به این دسته ملحق شدند . از این‌رو عدهٔ کشتیها زیادتر از تعداد متمرکز در آرتمیزیون وشامل جهازات سایر شهرها بود واوری بیاد اسپارتی هم با آنکه خون شاهزادگی نداشت دریاسالار این نیروی دریایی بود. تا این موقع شهری‌که‌کشتیهای بیشتر ونیرومندتر فرستاده بود، شهر آتن بود. بحریهٔ یونان شامل جهازات زیر بود : از لاکدمون (اسپارت) ۱۶کشتی ازکورنث ۱۶کشتی، از سیکسیون ۱۵کشتی، از اپیداروس ۱۰کشتی، از تروزن ۵کشتی واز هرمیون هم ۳کشتی.سکنهٔ تمام این شهرها غیراز هرمیون،ازنژاد دوریائی‌ومقدونی بودند.

سازمان جهازات یونانی

این دسته‌ها از پلوپونس آمده بودند از نواحی دیگر، در درجهٔاول‌آتنیها با ۱۸۰کشتی‌که نصف‌کلیهٔ جهازات محسوب وبه دست خود آتنیها اداره می‌شد. چون اهالی پلاته در نبرد سالامیس با آنها همکاری نکرده بودند هنگام‌عقب‌نشینی از آرتمیسیون وقتی جهازات در بیرون خالسکید مستقر شد ایشان در کرانهٔ مقابل در خاك بئوسیا پیاده شده به انتقال مال واثاث خود به‌جای امنی اقدام کردند وبدین منوال از قافله دور ماندند. هنگامی‌که سرزمین فعلی یونان در تصرف پلاسکه‌ها بود آتنیهاکه اصلاً از پلاسگه‌ها به‌شمار می‌روند کرانی[۱۴] نامیده می‌شدند. دردورهٔ فرمانروایی‌ککروپس[۱۵] به‌نام او خوانده شدند وپس‌از ورود ارختوس[۱۶]، نام خود را به آتنی تغییر دادند. زمانی‌که یون[۱۷] پسر زوتوس[۱۸] به فرماندهی لشکریان ایشان رسید عنوان ایونی را از نام او برگرفتند.

از مگارا همان تعداد کشتی که در آرتمیسیون مستقر بود آمده بودند ، سپس ۷کشتی از آمبراسا و۳کشتی از لوکاس وارد شد. این دوطایفه نسب وتبار دوریایی ندارند و از ناحیهٔ کورنث هستند. شهرهای جزیرهٔ مجاور اجینا ۳۰ کشتی

Marfat.com

فرستادند. مردم اجینا سرپرستی جهازات را به‌دست دیگران دادند زیرا خود ایشان به نگهبانی جزیرهٔ خویش پرداخته بودند و۳۰کشتی ممتاز آنها در نبرد سالامیس شرکت داده شده بود. بعد دستهٔ اعزامی خالکیس که تعدادکشتیهای آنها همان‌مقدار بودکه آرتمیستون بودند از اریتریا جهازات هفتگانهٔ اصلی شرکت کرده بودند. این دوجماعت ایونی به‌شمار می‌روند. کشتیهای جزیرهٔکئوس معادل تعداد قبلی و ناکسوس[۱۹] هم ٤کشتی فرستاده بود.

قرار بود ناکسوسیها به ایرانیان ملحق شوند اما ملوانها سرکشی کرده به ترغیب دموکریتوس[۲۰] شخص ممتازی که در آن موقع فرماندهی کشتیهای پارویی دراز (ناو سه‌رده‌ای) را برعهده داشت به خدمت ویاری یونان همت گماشتند. جمع کل جهازات تمام اقوام یونانی بدون اشتمال قایقها ۳۷۸ فروند بود فرماندهان قسمتهای مختلف برای مشاوره در سالامیس جمع شدند وشورای جنگی تشکیل یافت واوری‌یاد از حاضران خواست که دربارهٔ بهترین محل درگیری با دشمن در ناحیه‌ای که هنوز تابع ایشان است هر پیشنهادی دارند مطرح سازند. آتیکارا به شمارنیاورده بودند زیراکه به پارسیان تسلیم شده بود. تمایل اکثریت تام اعضای شورا این بودکه به‌طرف تنگه پیشروی ودر آنجا از پلوپونس دفاع کنند واستدلال آنها این بودکه اگر در سالامیس شکست بخورند در جزیره محصور خواهند شد وامکان دست‌یابی به‌کمکهای تازه وجود نخواهد داشت وهرگاه در تنگه مغلوب گردند ممکن است درمیان همشهریان خود رفته پناهگاهی بیابند. این تدبیری بود که سرکرده‌های پلوپونسی اظهارکردند. در حینی که مذاکرات ایشان جریان داشت مردی از آتن وارد شده خبر دادکه پارسیان به آتیکا (ولایت آتن) رسیده سراسر آن حدود را به آتش کشیده‌اند. این اقدام از جانب عده‌ای سرزده که خشیارشا با ایشان حرکت می‌کرد و آنها از میان بئوسیا عبور کرده پس از تارومار کردن تسپیا و پلاته به آتیکا رسیدند. سکنهٔ تبس خبر آوردند که آنها و اهالی پلاته در مقابل پارسیان به مقاومت برخاستند. عبور سپاه پارس از هلسپون (کنار داردانل) تا آتیکا سه ماه به‌طول انجامید ودر دورهٔ سرداوری کالیکادس[۲۱] به‌مقصد رسیدند.*

پارسیان ارگ آتن (آکروپلیس) را به آتش می‌کشند

پارسیان آتن را خالی از سکنه یافتند ، فقط چند نفری در معبد آتنا پولیاس[۲۲] مانده با خدمهٔ معبد و فقراکه به‌وسیلهٔ چوب والوار در درون معبد

Marfat.com

پناهگاهی ترتیب داده بودند وگروهی دیگرکـه فقر وفاقه مانع از آن شده بود که ایشان نیز به جزیـرهٔ سالامیس بروند وباز دستهٔ دیگر به‌این دلیل‌که می‌پنداشتند معنی حقیقی کلام کاهنهٔ دلفی‌را درست دریافته‌اند که گفته بود: «حصارهای چوبی» باعث نجات آنها خواهد شد.

پارسیان‌تپه‌هایی‌راکه‌آتنیهاآروپاگوس[۲۳] می‌نامندومقابل‌آکروپلیس‌واقع‌شده اشغال ومحاصره را شروع‌کردند. شیوه‌ای‌که ایشان به‌کار بستند این بودکه‌تیرهای آتش‌زا به درون ارگ فرو انداختند. اگر چه حصارهـای چوبی محظوری پیش نیاورد وآتنی‌ها به‌زودی در معرض خطر افتادند، باز از تسلیم شدن خودداری و حتی از قبول پیشنهاد سازش‌که به‌وسیلهٔ پیزیستراتید[۲٤] شده‌بود امتناع ورزیدند. وبرای مقابله ودفاع انواع تمهید وتدبیر به‌کار بردند. از جمله از بالای‌اکروپولیس به‌دامنه‌هاکه مهاجمان سعی داشتند بدان وسیله بردروازه‌های قلعه دست یـابند سنگ فـرو ریختند . سربـازان بـا حـالتی مبهوت از چیرگـی بـر آنها بـاز ماندند، ، اما سرانجام پارسیان تدبیری اندیشیده برای ورود به ارگ راهـی پیدا کردند زیراکه پیش‌بینی می‌کردند که تمامی آتن خواه ناخواه به دست ایشان خواهد افتاد . در جلوآکروپولیس پشت دروازه (درسمت شمالی . م) محلی بودکه به‌واسطه شیب زیاد نگهبانی نداشت چه گمان نمی‌رفت احدی بتواند از آن جا بالا برود . ولی با همراهی آگالروس[۲۵] خادمهٔ معبد بعضی از سربازان توانستند ازاین سمت پرتگاه با دست‌وپا بالا بروند . وقتی آتنیها ایشان را دربالای حصار دیدند سخت هراسیده بعضیها خودرا به پائین انداخته کشته شدند و بعضی دیگر به درون معبد خزیدند. پیشتازان لشکر پارس راست به‌سوی دروازه‌ها شتافته آنها را چهار طاق گشودند و افرادی را که در آنجا پناه برده بودند امان ندادند و چون کسی زنده نمانده بود برگنجینه‌های معبد دست یافته ارگ را به آتش کشیدند؛ خشیارشاکه دراین هنگام صاحب اختیار تام آتن شده بود پیکـی سوار روانهٔ شوش ساخته پیروزی خودرا به ارتبان اطلاع داد .

یك روز خشیارشا پناهندگان آتنی را که گماشته‌وار در لشکر شاهـی خدمت می‌کردند به حضور خواسته و اجازه داد که به آکروپولیس داخل و طبق آداب قومی خویش در آنجا عبادت‌کنند. شاید وی خواب‌نما شده دستور چنان اقدامی را داده بود و یا اینکه آتش‌سوزی معبد ذهنش را ناراحت کـرده بود . پناهندگان برطبق فرمان عمل کردند و من به‌خصوص جزئیات آن‌را شرح می‌دهم .

Marfat.com

درآکروپولیس حریم مقدسی به نام رب‌النوع ارختوس[۲۶] هست . در آنجا درخت زیتونی وچشمه آب شوری بوده‌کـه به‌موجب افسانه بومی هرکدام یادگاری از جدال میان پوزیدون[۲۷] و آتنه[۲۸] است که روزگاری برای تصاحب آنجا با یکدیگر درافتاده و آن درخت دستاویز مبارزه فیمابین آن دو بوده است . دراین موقع درخت زیتون بواسطه حریق یا جهات دیگر خشك شده بود. باوجود این درست بعد از روزی که شاه دستور داد آتنیها در آنجا مراسم نیایش به‌جا آورند به این محل مقدس صعود کردند معلوم شد ازکندهٔ درخت جوانهٔ تازه‌ای به درازای هجده اینچ روئیده است و موضوع به عرض شاه رسید .

نقشهٔ تمیستوکل

درآن گیرودار خبر سقوط آکروپلیس اثرات اضطراب‌انگیز شدیدی در سالامیس داشت . بعضی از فرماندهان یونانی به جای بردباری و ادامهٔ مذاکرات جاری کشتیهارا آمادهٔ حرکت و قصد فرار فوری کردند ولی بعضیها نیز درآنجا مانده اعلام داشتند که از تنگه دفاع خواهند کرد . شبانگاه وقتی فرماندهان پس از ختم مذاکره به جهازات بازگشتند یك نفر آتنی مته سیفی لوس نام خودرا به‌کشتی تمیستوکل رسانیده از او پرسید چه نقشه‌ای درسردأرد . وقتی شنید تصمیم گرفته‌اند که به سوی تنگه شتافته از پلوپونس دفاع کنند باابراز حیرت اظهار داشت: نه‌هرگز چنان‌کاری نکنیدزیراهمین‌که جهازات سالامیس راترك‌گویندیگرسرزمین‌واحدی که شما به‌خاطر آن فداکاری‌کنید وجود نخواهد داشت وهمه نفرات به‌خانه‌های خود باز خواهندگشت. دیگر خواه اوری‌بیادس یاکس دیگر قادر نخواهد بود از نابودی‌کامل قوای ما جلوگیری‌کند. این نقشه‌ای احمقانه است‌ویونان را به‌ورطهٔ فنا خواهد انداخت. به حرف من‌گوش فرا دهید وسعی‌کنید تصمیم‌کنفرانس را تغییر دهید، شاید اوری‌بیادس راهم بتوان‌ترغیب‌کردکه همین‌جا درسالامیس‌بماند.

تمیستوکل آن پیشنهاد راکاملاً پسندید وبـدون اظهاری دیگر راست به‌کشتی فرماندهٔ‌کل شتافت وبه‌او اطلاع داد مطلبی برای مذاکره داردکه واجد اهمیت حیاتی است. اوری‌بیادس به‌او اجازهٔ‌ورود وصحبت‌داد. تمیستوکل‌درکنارش نشست واستدلال منه‌سی‌فیلوس را چنانکه‌گویی نظر خود اوست تکرارکرد و نظریات خویش را نیز بدان افزود تااینکه او را متقاعد ساخت ورضایتش راجلب کردکه فرماندهان را برای تجدید جلسه دعوت‌کند.کنفرانس تشکیل شد وحتی

Marfat.com

قبل‌از آنکه اوری‌بیادس نقشهٔ خود را فاش سازد تمیستوکل‌که‌توانسته‌بود ازابراز مکنونات ذهنی خویش خودداری‌کند نطق پرشوری‌کرد. بیانات او را ادیمانتوس پسر اوکیتوس[۲۹] قطع‌کرده اظهار داشت «ای تمیستوکل، در مسابقات ، آن‌کس‌که زودتر ازخط آغاز حرکت‌کند تازیانه می‌خورد» تمیستوکل‌گفت : «درست‌می‌گویی و آنها هم که دیر جنبش کنند جایزه‌ای نخواهند ربود» که در آن گیرودار وخیم، پاسخی ملایم به‌شمار می‌رفت .

وی روبه‌اوری‌بیاد نموده استدلال قبلی‌خود راتکرارکردکه «اگرجهازات، سالامیس راترك‌گویند وپراکنده شوند همه‌چیز ازهم خواهد پاشید وبسیاردشوار خواهد بودکه اعضای اتحادیه به‌مناسبت رفتار آنها علناً مورد بازخواست قرار گیرند.» شیوه‌ای‌که‌این بار اختیار شدکاملاً‌متفاوت بود. وی اظهار داشت‌اکنون در ید اختیاروتوانائی شماست‌که با شنیدن اندرز ونبردکردن با دشمن درهمین‌جا در سالامیس ، به‌جای تنگه چنانکه عده‌ای پیشنهادکرده‌اند یونان را نجات دهید. من حالا هردو نقشه را در جلو شما بازمی‌کنم وخودتان می‌توانید آن دو را مقایسه وراه بهتر را انتخاب‌کنید. ابتدا قضیهٔ تنگه (برزخ*) را پیش می‌کشم. اگرنبرد در آنجا واقع شودکار مبارزه تا وسط دریا خواهدکشیدکه خیلی به ضرر ما تمام خواهد شد زیرا هم‌کشتی‌های دشمن بیشتشر است وهم سرعت آنها زیادتر وانکهی اگرکلیهٔ امور نیز به دلخواه ما پیش آید، باز سالامیس ، مگارا واگینار را از دست خواهیم داد. ازطرف دیگر اگر جهازات دشمن درست جنوب پیش بروند لشکر هم از دنبال آنها خواهد رفت وبدین منوال سراسر یونان در ورطهٔ اضمحلال خواهد افتاد.**

ولی اگر نقشهٔ من مورد پسند واقع شود امتیازات ذیل به‌دست خواهد آمد. ما، در تنگهٔ باریکی نبرد خواهیم کرد و درآنجا باوجود تفوقی کمتر پیروز خواهیم شد وآن منوط به‌این است‌که‌کارها چنانکه امیدواریم پیش آید اولاً نبرد در محلی تنگ و محدود به نفع ما خواهد بود و در پهنای دریا به‌سود دشمن. ثانیاً جزیرهٔ سالامیس‌که مازن وفرزندان خود را به‌آنجا برده‌ایم تحت مراقبت خواهدبود. ثالثاً‌از لحاظ شماکه بسیار هم مهم‌است چه دراینجا نبردکنید یابه تنگهٔ (پلوپونز) عقب‌نشینی‌کنید، اگر مطابق عقل بنابر پیشنهاد اقدام شود باز از آمدن لشکریان پارس به‌حدود پلوپونز جلوگیری خواهد شد. اگر ما آنها را در دریا شکست‌دهیم که‌کاری شدنی است آنها قدم فراتر نخواهندگذاشت تا در تنگهٔ پلوپونس با شما

Marfat.com

زدوخوردکنند واز آتیکا هم جلوتر نخواهند آمد بلکه به‌طور پراکنده ازهمین‌جا بر خواهندگشت. با نجات دادن مگارا، اگینا وسالامیس چنانکه هاتف غیبی نیز خبر داده است پیروزی ما قطعی خواهد بود. باید شالودهٔکار انسان برعقل وتدبیر باشد و دراین‌صورت توفیق یار اوست وگرنه ممکن نیست خداوند نیات و افعال بندگان را قرین توفیق سازد.»

ادیمانتوس سخنگوی کورنتی ضمن اظهارات خود باز تمیستوکل رامورد اعتراض قرار داده به اوبانگ زدکه یاوه‌سرائی نکن چراکه آدمی بیوطن هستی وسعی کرد اوری‌بیاد را مانع ازاین‌کار شودکه حرف پناهنده‌ای را در معرض‌تصویب دیگران بگذارد وفریادکنان گفت بهتر است تمیستوکل اول برای خود وطنی دست وپاکند تا بتواند نظری اظهار دارد. منظور از این‌کنایه البته یادآوری این حقیقت بودکه آتن به‌دست پارسیان افتاده است. این‌بار پاسخ تمیستوکل به‌هیچ‌وجه‌ملایمت نداشت او ادیمانتوس وکورنتی‌ها را متهم وخاطرنشان‌کردکه چون آتن دویست جهاز در خدمت دارد او هم شهر وهم‌کشور داردکه به مراتب هم‌از شهر ودیار ایشان نیرومندتر است زیرا هیچ دولتی در سرزمین یونان نیست‌که در صورت‌سرکشی قادر باشد بر آتن بتازد.

وی با این سخنان بار دیگر روبه اوری‌بیادکرده شدیدتر از پیش اظهاراتی کرد وفریادکشید اگر تو در همین‌جا بمانی ومردانه رفتارکنی واز عهدهٔکارها به وجهی نیکو وسزاوار برآئی چه بهتر وگرنه سبب نابودی یونان خواهی شد.دراین جنگ همه‌چیز به‌وجود جهازات دریائی بسته است تمنا دارم حرفم راگوش‌کنی وهرگاه امتناع‌ورزی ما فوری زن وفرزندان خود را درکشتی گذاشته راه ایتالیا را در پیش خواهیم گرفت. آنجا زمانی مال ما بوده وهاتف خبر دادکه بازهم مأوای آتنی‌ها خواهد شد. بدون جهازات آتنی شما چه می‌توانیدکرد؟ وقتی آنرا از دست دادید حرفم را به‌یاد خواهید آورد.

همین تذکرکافی بودکه اوری‌بیاد تصمیم خود را تغییر دهد. بدیهی است ترس عمدهٔ او این بودکه از حمایت آتن محروم شود چه اگربه تنگه عقب‌می‌نشست بدون دستهٔ بحری آتن ، نیروی او برای مقابله با دشمن کافی نبود پس تصمیم گرفت در همانجا بماند ودر سالامیس نبرد را شروع کند پس‌از این مشاجرهٔ لفظی وتصمیم جدید اوری‌بیاد، درصدد مبارزه برآمدند. سحرگاه در طلیعهٔآفتاب زلزله‌ای در خشکی ودریا روی داد. یونانی‌ها به نیایش ودعا پرداختند واز خدایان

Marfat.com

خواستندکه حامی ایشان باشد.اوری‌بیادکشتی‌به‌اگینا فرستادکه اگوس[۳۰] وپسرانش را همراه بیاورند.

نشانهٔ بدآوری پارسیان

می‌گویند این داستان رادیکائوس[۳۱] پسر تئوکیدس، پناهنده‌ای آتنی‌که در نزد پارسیان سرشناس بود نقل‌کرده است: پس‌از تخلیهٔ آتیکا، وقتی‌که لشکر پارس سرگرم تسخیرکامل آن حدود بوداوودماراتوس اسپارتی باهم‌ازدشت‌تارما[۳۲] عبور می‌کردند. ایشان از دورگرد وخاك فراوانی مشاهده‌کردندکه پنداری دراثر حرکت لشکری سی هزار نفری برخاسته است وحیران بودندکه‌گردوخاك ناشی‌از عبورکدام سپاه است‌که در همان حین ناگهان صدایی به‌گوش ایشان رسید دیکائوس نظر دادکه سرود باخیس[۳۳] از آهنگهای سحرآمیز آسمانی است. اما دماراتوس‌که سرودهای دینی آن‌حدود (الوزیس)[۳۴] رانمی‌شناخت پرسید صدا از کجا است؟ دیکائوس در پاسخ‌گفت:سرورا (دماراتوس پادشاه مخلوع اسپارت‌بود و در پارس به عنوان پناهنده می‌زیست) هیچ شکی نیست که برای سپاه شاهی گرفتاری پیش خواهد آمد. در آتیکایك تن زنده نمانده است پس باید بدون تردید سروش غیبی حامی آتنیها ویاران ایشان باشد. اگرآن‌گردوغبار در حوالی پلوپونس فرود آید، علامتی است‌که برای سپاه شاهی آفتی در پیش است وهرگاه در جهت سالامیس به‌حرکت درآید بعید نیست خشیارشا جهازات بحری خود را از دست بدهد. آتنیها هرساله جشن مادر ودوشیزه را برپا می‌دارند وهرکس از آتن یا دیگر جاها طالب باشد قادراست ازآن راز سردر بیاورد. آن صدا سرودیاخوس[۳۵] است‌که در جشن مزبور خوانده می‌شود.

دماراتوس تأکیدکردکه «درآن‌باره حتی یك‌کلمه به احدی چیزی نگو چه هرگاه پادشاه موضوع را بشنودسرت‌برباد خواهد رفت ومن‌باهیچ‌کس دیگرقدرت نجات تو را نخواهیم داشت پس به‌کلی ساکت‌باش، خدا خود ناظرکار سپاه شاهی است.» در حینی‌که دماراتوس صحبت می‌کرد انبوه‌گردوخاك باصدای مرموزی‌که از همان سوبه‌گوش می‌رسید در آسمان صعود ودر جهت سالامیس، همانجاکه جهازات یونانی مستقر بودند به‌حرکت آمد. بنابراین پیشامد آن‌دونفر دریافتندکه نیروی دریایی پارس چه سرنوشتی در پیش دارد. این روایت به دیکائوس‌منسوب است، او از دماراتوس ودیگران تقاضاکرده بودکه شاهد آن‌ماجرا باشند.

Marfat.com

در ضمن ملوانهای پارسی پس‌از تماشای میدان جنگ از تراخیس به‌هیستیه رسیده بودند وسه روز بعدکشتیها به‌حرکت درآمد. آنها از اوری‌پوس عبورکرده وپس‌از سه روز به فالرون[۳۶] رسیدند. به‌عقیدهٔ من لشکریان پارس در حین ورود به آتیکا همانقدر نیرومند بودندکه در سپیاس ترموپیل آمادگی جنگی داشتند زیرا تلفات ناشی از طوفان را درترموپیل وآرتمیزیون جبران کرده بودند وهراندازه که خشیارشا در خاك یونان پیشتر می‌رفت دسته‌ای جدید به‌سپاه او ملحق می‌شد. همه لشکر غیراز پاریها (از جزیرهٔ پاروس.م)که به منظور تماشای جریان جنگ عقب‌مانده بودند به‌این حدود فراآمدند وچنانکه مذکور افتاد بقیه جهازات نیز به فالروس وارد شدند.

دراین جا خشیارشا از جهازات بازدیدکرد زیرا می‌خواست با فرماندهان ناوها صحبت‌کند ونظریات آنها را بشنود. امیران محلی وفرماندهان بحری را امر به احضار داد ومطابق تقدمی‌که‌خودشاه دستور داده بودحضرات مزبورفراایستادند در صف مقدم‌نفر اول امیر صیدا (سیدون) ونفر دوم امیر صور (هردو از فنتقیه.م) بودند بقیه بعد از ایشان قرار داشتند. آنگاه خشیارشا مردونیه را فرستاد که نظر هریك از حاضران را دربارهٔ رزم دریائی بپرسد واو از امیر صیدا آغازکرد. پاسخ‌ها تماماً در تأیید درگیری با بحریه یونان بود مگر نظر یك نفر وآن رأی مخالف را آرتمیسیا داده بود. وی اظهار داشت: «مردونیه به عرض برسانید من که در نبرد اوبه‌ازلحاظ شجاعت وفداکاری ازاحدی‌کمتر نبودم‌به‌پیشگاه همایونی‌معروض می‌دارم : «اعلیحضرتا سابقهٔ خدمتم به من حق می‌دهد عرض‌کنم‌که دراین پیکار عاجل، چه راه وروشی پادشاه را قرین صلاح است. عرضم اینست‌که جهازات خود را بی‌جهت تلف نکنید و از رزم دریائی احتراز جوئید زیرا یونانی‌ها درکار دریا برما همانقدر برتری دارندکه مردها از زنان برترند. چه الزامی درکار است‌که به‌نبرد دریائی بپردازیم؟ مگر آتن راکه هدف اصلی شهنشاه بود تصرف نکرده‌اید؟ مگر سایر نقاط یونان در ید اقتدار شاه نیست؟ دیگر احدی در مقابل پادشاه امکان اظهار وجود ندارد. آنهاکه تاکنون با شهریار مادرافتاده‌اند به‌طوری‌که رواوسزابودهمه سرکوب شده‌اند. اجازه دهید عرض‌کنم با دشمن اکنون چه بایدکرد. اگر در جنگ دریائی شتاب بیش‌از اندازه ندارید جهازات را درهمانجاکه حالا مستقر هستند باقی گذارید. خواه‌تا پلوپونس پیش بتازید یا درهمین‌جا بمانید باز مقصودهمایونی حاصل است ویونانیها قدرت ندارندکه در مقابل عظمت وسطوت شهریاری‌استقامت

Marfat.com

وپایداری‌کنند. همین حضور شاه دراین‌جا خود مایهٔ پراکندگی آنها است وایشان بدون تردید راه شهر ودیار خویش را در پیش خواهندگرفت، شنیده‌ام ارزاق‌آنها نیز در محدودهٔ جزایر تمام شده‌است وهرگاه اراده بفرمائیدکه پلوپونس راهدف سازید سربازان آن‌حدود استقامتی نخواهندکرد وبعید است‌که ایشان به‌خاطرآتن تن به‌کشتن دهند.»

حرکت جهازات پارس به مقصد سالامیس

«هرگاه برعکس در نبرد دریائی شتاب شود از آن نگرانم‌که با شکست جهازات شاهی شکست لشکریانت هم در پیش باشد. اعلیحضرتا، نکته‌ای دیگر هست‌که در خور اعتناست. شهریاران بزرگ غالباً ندیمانی ناباب دارند وسروران بدرا چاکران شایسته خدمتگزارند. شهنشاه‌که برترین سرور جهان است چاکران شایسته وباکفایت ندارد.کسانی‌که عنوان دستیاران شاهی را دارند یعنی‌سرکاران مصری ، قبرسی ، کیلیکی ، و پامفیلگی افرادی عاطل وبی‌اثر بیش نیستند .

وقتی دوستان ارتمیسیا، این بیانات او را شنیدند نگران‌شدندومی‌پنداشتند که خشیارشا او را به‌مناسبت سعی در ترغیب شاه به انصراف از جنگ مجازات خواهدکرد وبه آن‌کسانی‌که نسبت به قدرومنزلت اوکه بانفوذترین نفر در صف متحدین شاهی بود حسادت می ورزیدند در اثر احتمال خرابی وضع وکارش انبساط خاطر دست داد. در هرحال وقتی پاسخهای مختلف دربارهٔ سئوالات شاه معروض افتاد پادشاه را جواب آرتمیسیا نیك خشنودگردانید. با وجود این، فرمان همایونی آن شدکه رأی اکثریت به کار بسته شود زیرا پادشاه خیال می‌کرد چون در جبههٔ اوبه شخصاً حضور نداشته سربازانش به‌طوری‌که باید وشاید دل به جنگ نداده بودند در صورتی‌که این بار دستور فرمود ترتیبی داده شودتا شخصاً ناظر جریان جنگ باشد.

فرمان حرکت جهازات صادر وسالامیس هدف اعلام شدودر آنجا ناوها جبههٔ لازم جنگی بیاراستند اما چون عصر ودیرگاه بود وروشنائی،کافی نبود حملهٔ فوری میسر نشد. پس تصمیم‌گرفتند روز آینده بر دشمن بتازند. یونانیها لحظات سخت وناگواری راگذراندند بخصوص دسته‌ای‌که از پلوپونس آمده بودند. زیرا ایشان در نبرد سالامیس برای دفاع از قلمرو دولت آتن سر می‌دادند ودر صورت شکست بی‌شك دراین جزیره محصور ومحبوس می‌شده‌اند درحالی

Marfat.com

که زادگاه ایشان حامی ومدافعی نداشت. در همان شب لشکر شاهی به مقصد پلوپونس پیش می‌رفت، با وجود این آنچه از هنـر و استعداد انسانی ساختـه بـود به کار رفت تا مانع شوند که لشکر پارس از تنگابه عبورکند. به‌مجرد دریافت خبر شکست دستهٔ لئونیداس در ترموپیل سربازان از هر شهر و دیـاری رو به تنگه آوردند وبه فرماندهی‌کلئومبرتوس فرزند ارکساندرید وبرادر لئونیداس جبههٔ رزمی بیاراستند. اولین‌کاری‌که ایشان‌کردنداین‌بودکه‌راه‌سیسرونی رانسبتاً غیرقابل عبورکنند. سپس طبق تصمیم انجمن درصدد ساختن حصاری درآن‌سوی برزخ برآمدند وچون نفرات بیشماری درآن حدود بودند وهمگی نیز تن به‌کاروکوشش دادند زود مقصود حاصل وکارها بروفق مراد تمام شد. شب‌وروز، آجر وسنگ والوار را با همبستگی‌کامل به‌کارگرفتند وهمه نیز هدف واحدی داشتند وآن نجات دادن یونان بود ودراین‌راه ازهیچگونه تلاشی‌فروگزار نشدفقط‌پلوپونسی‌ها بااینکه فستیوال المپیك هم خاتمه یافته بود باز جهش وجنبشی ننمودند.

پلوپونس* هفت‌گروه مختلف سکنه دارد، دوگروه از آنها یعنی‌آرکادیها وسینوزکیها بومی هستند. اخه‌ها همواره در آنجا می‌زیسته‌اند هرچندکه سرزمین اصلی خود را ترك‌کرده بودند. چهار طایفهٔ دیگرشامل: دوریائیها، ائولیها، درویوپیها ولمنی‌ها هستند. سینوزیها شاید تنها عدهٔ ایونی این حدود یونان باشند، هرچندآنها نیز ظاهراً راه و رسم دوریائی اختیار کرده و مدتی تابع دولت آرگوس بودند کـه بی‌پرده باید گفت در واقع از پارسیان طرفداری می‌کردند.

یونانیانی‌که در برزخ (ایستموس) مانده بودند می‌پنداشتندکه درآنجا سرنـوشت ایشان به تارمویی بسته است وچون از نبرد دریایی چشم امید نداشتند تاسرحد امکان به‌تقویت خطوط دفاعی ناحیهٔ خود همت‌گماشتند. باری‌گرفتاری ورفتار آنها، نگرانی بسیار در سالامیس برانگیخت زیراکه نه فقط خطری‌که ایشان را در آنجا تهدید می‌کرد آشکارا دیده می‌شد بلکه‌از خطری هم‌که‌پلوپونس‌درپیش داشت دوچندان بیمناك بودند. نخست راجع به سبکسری وناشی‌گری اوری‌بیاد موج زمزمه وشکایت میان همگی به جریان افتاد سپس این حس وحالت باطنی به‌صورت تنفری شوم درآمد وجلسه‌ای تشکیل داده شد وبار دیگر بگومگوها تجدیدگردید. عده‌ای معتقد بودند این‌کاری بیهوده است‌که برای دفاع‌گوشه‌ای ازکشوری جانبازی‌کنندکه قلبش (آتن)هم‌اکنون دردست دشمن است وجهازات باید در دریا برای دفاع از پلوپونس بکوشند، درصورتی‌که آتنی‌ها وگروههای

Marfat.com

اگینا ومگاریهاکماکان به‌فداکاری در سالامیس اصرار می‌ورزیدند.

درآن حین وحال تمیستوکل‌که تهدید دستهٔ طرفدار دفاع از پلوپونس را جدّی دید آهسته از جلسه بیرون آمده مأموری را سوار قایق به‌طرف جهازات ایران فرستاد با دستور لازم‌که در ورود به مقصد چه بگوید.

این قاصد سی‌سینوس نام از غلامان تمیستوکل وسرپرست فرزندانش بود. بعداً وقتی‌که تسپی‌ها نفرات جدیدی به جامعهٔ خود راه می‌دادند تمیستوکل اورا در تسپیا به خدمت‌گماشت واو صاحب ثروت ومال فراوان شد. وی بنابر دستور نزد فرماندهان پارسی آمده‌گفت : «من از جانب فرمانده آتنی‌که خیرخواه‌پادشاه وطالب فتح شماست پیامی سرّی دارم* او دستور داد به‌اطلاع شما برسانم‌که ترس وواهمه یونانیها را عاجز ساخته، درنظر دارند همین‌که هوا تاریك شود راه فرار درپیش‌گیرند. اکنون بایدکاری‌کنیدکه آنهاازچنگ شمابیرون نروند واگربی‌درنگ برایشان تنازید فرصتی بسیارگرانبها را برای پیروزی از دست خواهید داد. درحال حاضر ایشان به‌خون یکدیگر تشنه‌اند وضد شما برنخواهند خاست بلکه خواهید دید که عملاً طرفداران پادشاه کار دیگران را خواهند ساخت.»**

آغاز نبرد سالامیس

به‌مجرد اینکه سی‌سینوس پیام را رسانید زود بازگشت. پارسیان حرفش را باورکردند وفرمان آماده‌باش جهازات در جزیرهٔ بیزیتالیا واقع در بین سالامیس وساحل صادر شد. سپس درحدود نیمه‌شب پارسیان جناح غربی خود را به مقصد سالامیس حرکت دادند. ضمناً جهازهائی‌که در سواحل‌کئوس وسینوسورا[۳۷] متوقف بودند جلو تاخته راه‌کانال تامونی‌چیا[۳۸] راسدّکردند. منظور از این مانور برسیبل، تمهید آن بودکه شاید یونانی‌ها را از سالامیس جدا ودراین‌جا، شکست نبرد آرتمیزیون را جبران کنند. درهمین جزیره نفراتی راپیاده کردندچه سرراه رزمگاه بعدی واقع بود وپس‌از درگیری نظامی می‌توانستند افراد وجهازات مصدوم را درآنجا پناه دهند وهرگاه کشتی‌های خودی باشند یا دشمن آنها را مورد استفاده قرار داده یا نابودکنند. این عملیات تاکتیکی در سکوت تمام انجام یافت تادشمن از حرکات آنها غافل بماند وتمام شب وقت آنها صرف این‌کارها شد وهیچ‌کدام از سربازان ایشان شبانگاه نخوابید. به‌نظر من پیشگوئی‌ها بی‌حقیقت نیست و علاقه‌ای هم ندارم‌که از قدر واهمیت آنها بکاهم بخصوص وقتی‌که دربیانی‌صریح

Marfat.com

وروشن اظهار شده باشد مثل مورد زیر :

«آن‌گاه‌که ایشان با جهازاتی‌که از سینوسورا خواهد آمد سطح دریا را می‌پوشانند، در ساحل مقدس، آرتمیس باشمشیر زرین و امیدواری هیجان‌آمیز وویرانهٔ آتن درخشان، درآن دم، درخشندگی پرتوعدالت از زیاده‌روی‌هاجلوگیری وفرزند عُجب‌وغرورخشم‌آلود، دراین‌اندیشه باشدکه‌همه‌چیز رانیست‌ونابودکند. درآن کارزار برنزبا برنز درهم خواهد آمیخت وروی دریا از خون گلگون خواهد شد، پروردگار بینا و توانا باعنایات خیرخواهانه خویش روزهای آزادی را به یونان باز خواهد گردانید.»

با این کلام آسمانی که‌معنی آن چون روز روشن است من درصددآن‌نیستم که برضدسروش غیبی سخنی‌پیش‌بیاورم‌وبه‌ایرادوانتقاددیگران‌نیز گوش‌نخواهم‌داد.

فرماندهان یونانی هنوز در جلسه سالامیس سرگرم بحث ومشاجره‌بودند وخبر نداشتندکه جهازات دشمن راه فرار ایشان را ازهر دوسرکانال بسته‌است و می‌پنداشتندکه وضع پارسیان هنوز همانست‌که روز پیش بود. باری درحینی‌که هنوز مشاجره ادامه داشت آریستید در قایقی از آگینا فراآمده. اوکه رادمردی‌آتنی بود بنابر رأی‌عام از آتن اخراج شده بود ولی من هرچه بیشتر راجع به‌خوی‌ومنش اوکنجکاوی‌کرده‌ام در عقیدهٔ خود راسخ‌تر شده‌ام‌که وی از بهترین وشریف‌ترین افراد آتنی بوده است. در ورود به‌سالامیس آریستید یك راست به محل مذاکرات شتافت ودر بیرون جلسه ایستاده برای گفت‌وگو دنبال تمیستوکل فرستاد. تمیستوکل از یاران او به‌شمار نمی‌رفت بلکه برعکس اختلاف ونقار سختی با او داشت. اما آریستید در اثر وخامت خطری‌که همگی را تهدید می‌کرد گذشته‌ها رافراموش کرده می‌خواست مطلب عمده‌ای را به‌اطلاع او برساند. وی می‌دانست‌که فرماندهان پلوپونسی قصد عقب‌نشینی به دیار خویش را دارند از این‌روی به درخواست او تمیستوکل از جلسه مذاکره بیرون آمده اظهار داشت : «شاید در این موقع بیش‌از همیشه تومن باید دشمن یکدیگر ورقیب هم باشیم ونشان دهیم‌کدام‌یك می‌تواند در راه نجات وطن خدمتی‌گرانبهاتر انجام دهد. اما نخست اجازه بده این نکته را اظهارکنم‌که پلوپونسی‌ها راجع به عقب‌نشینی خود از سالامیس هرچه می‌خواهند بگویند زیرا دیگر نتیجه‌ای ندارد. آنچه دراین‌لحظه اظهار می‌کنم مشاهدات‌شخصی منست. آنها باوجود هرگونه اقدامی‌که‌کورنتی‌ها واوری‌بیاد قصد انجام آن‌رادارند باز نخواهند توانست ازاین‌جا خارج شوند زیراکه دشمن جهازات ما را محاصره

Marfat.com

کرده است. لذا این خبر را در جلسه به حضرات اطلاع بده.»

تمیستوکل پاسخ داد «خبر خوشی است ورأی تو دلپذیر ، آنچه غایت مطلوبم بود، پیش آمد. تو مشاهدات خود راکه قرین صدق وراستی است به من گفتی. این من بودم‌که دشمن را تحریك به اقدام‌کردم، چون نفرات ما با طیب خاطر علاقه‌ای به پیکار نداشتند پس اکنون خواه بخواهند یا نه چاره‌ای جز نبرد اضطراری ندارند . اما بهتر آنست‌که این خبر خوشایند را خودت به ایشان بدهی واگر من به آنها اطلاع دهم شاید خیال‌کنند ساختگی است وحرفم راباور نخواهند کرد . پس تقاضا می‌کنم خودت وارد جلسه شوی وآنهارا از ماوقع آگاه سازی ، اگر قولت را باور کنند چه بهتر وگرنه خودکرده را چاره نیست ، زیرا اگرچنانکه می‌گوئی پارسیان مارا محاصره کرده باشند دیگر فرار کاری دور از امکان خواهد بود .»

بنابراین آریستید وارد جلسه شده مراتب را گزارش داد و اظهار داشت که از آگینا می‌آید و با مشقت بسیار از خط محاصرهٔ دشمن عبور کرده است زیرا که تمام جهازات یونانی در محاصره است. از این‌روی به آنها توصیه‌کرد فوری برای مقابله با تهاجمی‌که در پیش است آماده شوند همین‌که‌او مطلوب‌خودراگفت جلسه را ترك کرد . در نتیجه مشاجرهٔ تازه‌ای درگرفت زیرا فرماندهان باز ازباور کردن این خبر امتناع داشتند . اما درهمان هنگام که ایشان در شك بودند یك کشتی تنی[۳۹] که پاناکتیوس نام فرماندهی آنرا داشت واز جبههٔ پارسیان فرارکرده بود وارد شد و شرح کامل ماجرا را باز گفت و به این مناسبت نام آنجا جزو دولتهایی که برای مقابلهٔ دشمن جانفشانی کرده‌اند بر سه پایهٔ معبد دلفی کنده شده است .

با این کشتی که در سالامیس به بحریهٔ یونانیها ملحق شده بود و نیز دیگری که از آرتمیسیون به ایشان پیوسته بود تعداد جهازات یونانی به رقم کامل ۳۸۰ رسید و تا آن وقت دوکشتی کسر داشتند . یونانیها که ناگزیر گزارش مرد تنی را باور کرده بودند سرانجام آمادهٔ جنگ شدند . سحرگاه سربازان را فرا خوانده تمیستوکل خطاب به آنها بیاناتی ایراد کرد و تکیه کلامش مقایسه‌ای میان بهترین و بدترین روش آدمیزاد و درستایش پیروزی و کامیابی بود وترغیب نفرات به اینکه باید همواره رفتار بهتر و نیکورا ترجیح دهند . پس از خاتمهٔ اظهارات خود فرمان آماده‌باش ودرگیری صادرکردکه اجرا شد. ودرست هنگامی‌که افراد

Marfat.com

به جهازات خود سوار می‌شدند کشتی‌که به آگینا فرستاده شده بود تا پسران اکوس را بیاورد، وارد وبه جهازات ملحق شد.

دراین هنگام تمامی بحریه به حرکت درآمده و طولی نکشید که پارسیان حمله را شروع کردند . یونانیها راه پیشرفت ایشان را بسته و عقب نشسته بودند وچیزی نمانده بود کشتیهای آنها در گل نشیند که در همان حین آمینگاس پالنی فرماندهٔ یك ناو آتنی پیش تاخت و با سر به کشتی پارسی ضربتی وارد ساخت . سایر جهازات یونانی که متوجه درگیری این دو جهازشدند زود به یاری آمینگاس شتافتند وجنگ مغلوبه شد . این روایت آتنیها راجع به شروع عملیات جنگی‌است. اهالی آگینا مدعی هستند که نخستین جهازی که نبرد را آغاز کرد ناوی بود که پسران آکوس را از جزیرهٔ آگینا آورده بود . روایتی هم درمیان عوام شایع است که شبحی زن‌نما پدید آمد و با صدای رسا که در همه جهازات طنین انداخت با لحنی گله‌آمیز فریاد کشید : «ای دیوانگان چرا آن همه عقب رفته‌اید» . *

ناوهای آتنی رودررروی فنیقیها واقع شده بودند که جناح شرقی جبههٔ پارسیان را در طرف غربی (الوزیس) تشکیل می‌دادند. لاکدمونها در جلو کشتیهایی بودند که از ایونیا آمده بودند و جناح شرقی در دست ایشان بود. گروهی معدود از میان ایونیها که پیام تمیستوکل را به خاطر سپرده بودند درحین نبرد راه طفره پیش گرفتند اما بیشتر نفرات تذکر اورا به کلی پشت گوش انداخته بودند . من می‌توانستم فهرست درازی از همهٔ فرماندهان دشمن را ، دراینجا بیاورم که جهازات یونانی را اسیر گرفته بودند ولی فقط نام تموستور پسرآندرروماده و فیلاکوس پسر هیستیائوس را که هردو از جزیرهٔ ساموس بودند ذکر می‌کنم . دلیل آنکه فقط نام این دونفر را یاد می‌کنم آنست که تموستور به عنوان پاداش‌خدمات خویش به حکومت ساموس رسیده وفیلاکوس در زمرهٔ نیکوکاران شاهی درآمد و املاك وسیعی به او بخشیده شد . لغت پارسی برای شاهدوستی اروسنگه است.

به طوری‌که ذکر شد این دو فرمانده موفقیتی کسب کردند ولی به قسمت عمدهٔ جهازات ایران صدمات کلی وارد شد. آتنیها و دستهٔ اگینا چندین کشتی آنهارا از کار انداختند . درحالی‌که جهازات یونانی به وضعی مرتب و متفقاً نبرد می‌کردند ، ناوهای پارسی نظم و سازمانی نداشتند و به صورتی آشفته پیکار می‌کردند و غیرازآن هم انتظار نمی‌رفت . باوجود این در آن روز پارسیان خوب

Marfat.com

نبرد کردند و بمراتب بهتر از رزمگاه اوبه فداکاری کردند و همگـی از بیم بازخواست شاهی آنچه مقدور بود کوشیدند چه پادشـاه شخصاً ناظر عملیات ایشان بود .

من نمی‌توانم جانفشانیهای دسته‌های گوناگون یونانی را کـه درصف پارسیان نبرد می‌کردند دراینجا شرح بدهم اما راجع به آرتمیسیا که دراین‌رزمگاه بر قدر و منزلتش در نظر خشیارشا بسیار افزوده شد باید شرحی بیاورم . بعداز آنکه آشفتگی در جبههٔ حریف راه یافت یك ناو دراز پارویی آتنی جهازی را کـه آرتمیسیا فرماندهی آن را داشت تعقیب کرد و چون‌کشتی اوتنگ به ردیف‌جهازات پارسی پیوسته بود و جهازات دیگری در جلو او بودند فـرارش از آن تنگنا غیر ممکن به نظر می‌رسید . دراین وضع وحال بغرنج آرتمیسیا چاره‌ای اندیشید که کاملاً به نفع او تمام شد . با بودن آتنی‌ها در قفا او به سرعتی تمام پیش تاخت ویکی از کشتیهای همدستان را از کار انداخت همان جهازی که امیر کالیندی سوار آن بود . معلوم نیست او این کاررا به عمد انجام داده یا به طور تصادفی این کشتی سر راه او قرار گرفته بود ، زیرا با این شخص هنگامی که سپاه شاهی درهلسپون (داردانل) بودند اختلافی پیدا کرده بود . درهرحال او آن کشتی را مصدوم و غرق کرد و ازحسن اتفاق با یك تیر دو نشانه زد زیرا فرمانده کشتی یونانی با مشاهدهٔ صدمه‌ای که آرتمیسیا به جهاز پارسی وارد ساخته بود پنداشت که کشتی یونانی است و یا یك جهاز فراری است که به طرف پارسیان می‌رود . در نتیجه از تعاقبش باز ایستاد و هدف دیگری را تعقیب کرد .

پیشامد مزبور خوش طالعی خاصی بود چرا که جان بانو از خطر نجات یافت . از طرف دیگر او با این اقدام برقدر و احترام خویش در پیشگاه شاه بیفزود زیرا نقل کرده‌اند که خشیارشا شخصاً ناظر عملیات جنگی بود و آن جریان توجهش را جلب کرد و یکی از ندیمان عرض کرد : اعلیحضرتا ، ملاحظه می‌کنید آرتمیسیا با چه مهارتی نبرد می‌کند ؟ او یکی از کشتیهای دشمن را از کارانداخت . خشیارشا پرسید آیا واقعاً ، آرتمیسیاست ؟ مخاطب پاسخ داد هیچ‌گونه شکی نیست زیـرا علامت جهاز او برجسته وپیداست هرچند که خیال می‌کرد کشتی دشمن را صدمه زده است . درواقع طالع از هرسو با او یاری کرده بود زیرا که در کشتی مغروق کسی زنده باقی نماند تا ضد او اتهامی پیش آید . می‌گویند پادشاه با مشاهدهٔ آن صحنه فرمود: «مردانم زن شده‌اند و زنها مرد» .

Marfat.com

تلفات ایرانیان

در میان شهدای آن رزم آریه بیك‌نس پسر داریوش وبرادر خشیارشاوبسیاری دیگر از افراد نامی پارسی ومادی واقوام همدست پارسیان بودند. یونان هم تلفاتی داشت اما کمتر ، زیرا بیشتر یونانیان شنا می‌دانستند و نفراتی‌که کشتی آنها غرق شده بود تا سالامیس شنا کردند . اما افراد دشمن چون از این فن سررشته نداشتند غرق شدند . سنگین‌ترین تلفات را اولین گروهی داد که در آن روز به حمله پرداخت و در دیدگاه پادشاه واقع شده بود و به واسطهٔ آشفتگی ناشی از آن سانحه بعضی از فنیقیها که جهازات خودرا از دست داده بودند به حضور آمده وانمود کردند که شکست آنها در نتیجهٔ خیانت ایونیها می‌باشد و به مصداق مثال «کلوخ‌اندازرا پاداش سنگ است» اعدام شدند. درحینی که این نفرات مطالب خودراعرض می‌کردند جهازی از ساموتراس[۴۰] یك ناو یونانی را غرق کرد . ناو آتنی در شرف نابودی بود که جهازی از آگینا بر ناو دیگر ضربت کاری وارد و آنرا غرق کرد اما ملوانهای این کشتی چون بازوبین مجهز بودند نفراتی راکه بر عرشهٔ کشتی مهاجم ایستاده بودند هدف ساخته و بر آن کشتی پریده آن را تصاحب کردند . این اقدام موجب نجات ایونیها شد زیرا وقتی که پادشاه متوجه این شیرین‌کاری ایونیها گردید رو به فنیقیها نموده آنها را آماج تیر ملامت[۴] ساخت وفرمود به سزای عمل خود برسند تا دیگر از خود بهتران را متهم و خوار نشمارند .

خشیارشا از جایگاهی در کوه آگالوس[۴۱] در ساحل مقابل سالامیس جریان رزم را تماشا می‌کرد و هروقت یکی از فرماندهان خودرا درحین دلاوری می‌دید نامش را می‌پرسید وکاتب نام او را با ذکر شهر ونسبش برمی‌نوشت ،آریارمنه پارسی که دوست یونانیها بود در گیرودار این نبرد افتخارحضور داشت ودرصدور فرمان به جهازات فنیقیها بی‌دخالت نبود . وقتی لحظهٔ تارومار ی جبههٔ پارسیان شروع شد و نفرات می‌کوشیدند خودرا به پایگاه برسانند دستهٔ آگینا که در کمین آنها بودند شیرین‌کاریها نمودند . هرج‌ومرج در جبههٔ حریف به حد اشد رسیده بود وآتنیهاکشتیهایی راکه خیال مقابله یا فرار داشتند امان نمی‌دادند وگروه آگینا آنها راکه در حال فرار بودند مانع می‌شدند ازاین‌رو هرکشتی‌که از یك‌دام می‌گریخت در دام دیگر می‌افتاد . دراین وهله بود که تمیستوکل که در تعاقب یکی از جهازات دشمن می‌رفت نزدیك جهازی رسید که پولیکریتوس[۴۲] آگنی فرماندهٔ آن بود . پولیکریتوس تازه یك کشتی صیدائی را ساقط کرده بود همان ناوی‌که

Marfat.com

نگهبان سکیاتوس[۴۳] را دستگیر ساخت و به طوری که در خاطر دارم پوتیس[۴۴] سوار آن بود .

وی همان کسی است که پارسیان نظرستایش خاصی نسبت به او داشتند زیرا باوجود جراحاتی شدید باز حاضر به تسلیم نشده بود . وقتی این کشتی با قهرمانش ملوانهای پارسی آن اسیر افتادند او سالم به آگینا رسید . همین که پولیکریتوس متوجه کشتی آتنی شد و بیرق دریادار را دید به تمیستوکل بانگ زده با لحن نیشخند از او پرسید بازهم خیال می کنی مردم آگینا پارسی پرستند.

آن قسمت از جهازات پارسیان که معدوم نشده بود به کرانه نزدیك و تحت حمایت پیادگان شاهی واقع شد . برجسته ترین شهامت و خدمتی که در رزمگاه سالامیس جلب انظار کرد اول از دسته آگینا و در درجه دوم خاص آتنی ها بوده است و شایسته ترین شجاعت را پولیکریتوس فرماندهٔ آگینائی نشان داد و همچنین دو فرمانده آتنی یکی اومنس و دیگری آناگروس ونیز امیناس پالنی . آمیناس به تعاقب ناو آرتمیسیا پرداخت واگر می دانست که آرتمیسیا درآن کشتی است امکان نداشت از تعاقب او بازایستد مگر اینکه یا اورا دستگیر سازد و یا خودش اسیر شود ، زیرا که آتنی ها از این بابت سخت دلخور بودند که زنی حریف ایشان به شمار آید و فرماندهان جهازات دستورهای مخصوصی راجع به این بانو دریافت داشته بودند مبنی براینکه ده هزار دراخم برای دستگیری زنده او پاداش مقرر شده است. به طوری که گفته ام او گریخت وبسیاری دیگر هم با ناوهای خود موفق به فرار شدند .

کورنثی ها روایتی دارند حاکی ازاینکه درست از همان آغاز جنگ ادیمانتوس فرماندهٔ کشتی کورنثی در جهاز خود سوار شده سراسیمه فراراختیار کرد . باقی کورنثی ها هنگامی که فرمانده خودرا درحال گریز دیدند آنها نیزفرار را بر قرار ترجیح دادند . اما وقتی در ساحل سالامیس از کنار معبد آتنا عبور می کردند قایق مرموزی سر راه آنها پیدا شد . سراسر آن ماجرا مرموز می نمود زیرا که از قرار معلوم کسی این کشتی را نفرستاده بود وکورنثی ها موقع برخورد با آن نمی دانستند وضع سایر جهازات چیست و از آنچه پیش آمده بود آشکار شد که دست خدا درکار بوده زیرا همین که کشتی نزدیك آمد افرادی که بر آن سوار بودند بانگ زدند «ادیمانتوس اکنون که تو از راه خیانت بانفرات خود قصد فرار داری این خبر را بدان که آرزوی یونان مستجاب و بردشمن غالب شده است».

Marfat.com

ادیمانتوس حرف آنهارا باور نکرد پس به او پیشنهاد کردند که همگی مـا را به گروگان بگیر و اگریونان پیروز نشده باشد تومختاری که مارا به قتل‌برسانی». باشنیدن این کلام او و تمام ملوانها فسخ عزیمت کردند و تا خاتمهٔ ماجرا درصحنهٔ کارزار باقی ماندند .

این داستان به‌طوری‌که مذکور افتاد قول آتنی‌هاست وکورنثی‌هاصحت آنرا انکار دارند و برعکس می‌پندارند که جهازات آنها دراین نبرد نقش اساسی داشته‌اند بقیه یونانیان نیز قول ایشان را تأیید می‌کنند .

پیشنهاد مردونیه

در آن رزمگاه ، آریستید آتنی که راجع به سیرتش قبلاً ذکری به‌میان آمد خدمتی به سزا انجام داد . وی عده‌ای از پیادگان سنگین اسلحه آتنی را که درکرانه سالامیس مستقر بودند باخود برداشت و به پزیتاله رفت و کار تمام نفرات دشمن را که در آنجا پیاده شده بودند ساخت. پس از نبرد سالامیس یونانی‌ها تمامی کشتی‌های مصدوم را که در امواج دریا شناور بودند درساحل سالامیس مهار کردند و مجدداً آمادهٔ پیکار شدند زیرا مطمئن بودند که پادشاه حمله را تجدید خواهد کرد . چندین جهاز شکسته و قطعات گوناگون آنهارا باد غربی به‌قسمتی از سواحل آتیکا موسوم به کولیاس انداخته بود . بنابراین پیشگوئی خدایان دربارهٔ این نبرد و همچنین قول فالگیر آتنی به نام لیزیستراتوس که صدها سال قبل از آن تاریخ اظهار داشته بود به حقیقت پیوست، همانطوریکه در عبارت زیر ملاحظه می‌شود : «زنان کولیاس با چوب پارو غذا خواهند پخت» . یونانی‌ها این داستان را ازیاد برده بودند اما پس‌از اینکه خشیارشا از یونان رفت آن‌پیشگوئی عیناً اتفاق افتاد .

وقتی خشیارشا به وخامت آن شکست اندیشید سخت بیمناك شد که مبادا یونانی‌ها شخصاً یا به پیشنهاد ایونی‌ها عازم هلسپون شده پل‌هارا بشکنند و اگر چنین وضعی پیش می‌آمد رابطه او که حالا در اروپا بود با وطنش قطع می‌شد ، ازین رو عاجلانه قصد عزیمت کرد . ولی ضمناً برای آنکه نیت خودرا از یونانی‌ها وسپاه شاهی مکتوم دارد فرمود راهی سنگ‌فرش‌در امتداد ساحل‌تاسالامیس‌بسازند و دستور داد گروه انبوهی ازملوانهای فنیقی ، برای پل‌سازی و سدبندی فوری دست به کار شوند . بعلاوه درصدد گردآوری تدارکات بیشتر برآمد توگوئی

Marfat.com

باز در دریا نبرد خواهد کرد . منظرهٔ این جنب‌وجوش‌ها ، همه را متقاعد ساخت که پادشاه دریونان قصد توقف دارد و بر آن سراست که باز با تمام قوا جنگ را دنبال کند. در آن میانه فقط یك‌نفر مستثنی بود و آن مردونیه (شوهر خواهر شاه)که از قصد واندیشه‌های سرور خویش کمابیش خبرداشت وغافلگیر نشد . درهمان حین خشیارشا پیکی روانهٔ پارس کرد و خبر شکست خودرا اطلاع داد .

هیچ وسیله‌ای در جهان سریع‌تر از چاپار پارسی نیست . این کار ابتکار خود ایرانی‌هاست و شرحش به قرار زیر است : «سوارها در سراسر جاده آماده خدمت هستند . عدهٔ آنها مساوی شماره روزهائی است که مسافرت انجام می‌پذیرد. یك اسب و نفر برای هر روز تعیین می‌شود ، هیچ مانعی این پیك را از طی منازل سفر در اسرع اوقات باز نمی‌دارد و به‌عبارت دیگر، برف و باران، تاریکی و گرما مانع کار آنها نیست . نفر اول در انتهای اولین منزل پیك را به‌نفر بعدی تحویل می‌دهد و به همین منوال نفرهای دوم وسوم تا آخر . عمل آنها شبیه کارمشعلداران یونانی درفستیوال اولمپیاد است اصطلاح پارسی‌برای‌این‌قسم چاپارگری‌آنگاریوم* است .

نخستین پیك خشیارشا هنگام فتح آتن ، در شوش میان پارسیانی‌که درآن لشکرکشی شرکت نکرده بودند شادمانی بزرگی برانگیخت . جاده‌هارا با برگهای مورد (مرت) طاق بسته‌وبا سوزاندن عطروعود خوشبو کرده بودندو مردم بی‌اختیار دل به‌وجد وسرور داده بودند. اماپیك ثانوی‌که ازدنبال رسید به‌تمامی آن سرور ونشاط خاتمه بخشید و شوش را چنان ماتم فرا گرفت که کس نبود که جامه برتن ندریده و سوگواری فراوانی نکرده باشد . تیرهای ملامت و نفرین همه نثار جان مردونیه شد. این پریشانیها تنها بواسطهٔ از دست رفتن جهازات نبود بلکه غم ونگرانی ازلحاظ سلامتی وجود شخص خشیارشا صد چندان بود و تا شاه به وطن باز نیامد روزهای ماتم واندوه ادامه داشت . *

مردونیه دریافت که شکست سالامیس بر خشیارشا سخت گران آمده وقصد دارد آتن را رها سازد . درچنان وضع وحال چون تردیدی نداشت‌که شهریار اورا بدان دلیل که انگیزه و طرفدار این لشکرکشی بود مجازات خواهد کرد ترجیح داد مبارزه به‌خاطر سرکوبی یونان تجدید و در صورت شکست خود او در راه خدمتی بزرگ و برازنده شهید شود . چون شق اولی را ترجیح داده بود برسبیل پیشنهاد به خشیارشا عرض کرد : خداوندگارا استدعای چاکر اینست که از واقعهٔ

Marfat.com

اخیر زیاد آزرده خاطر نباشید . مشتی الوار وچوب (کشتی‌ها) چه قدر واهمیتی دارد ، «مبارزه نهائی ما منوط به این‌گونه اسباب نیست ، بلکه بسته به وجود افراد واسبها است . هیچ فردی از آن سرکاران کـه در کشتی‌های خود غنوده‌اند و می‌پندارند که پادشاه را شکست داده‌اند ، جرأت ندارد قدم بر خشکی نهاده درصدد مقابله با قدرت پادشاه برآید و یونانیهای نقاط داخلی نیز شهامت چنین حرکتی را نخواهند داشت و آنها که تاکنون جسارتی ورزیده‌اند مکافات عمل خودرا دیده‌اند. پس چاکر پیشنهاد می‌کنم بی‌درنگ تا پلوپونس بتازیم یا اگر میل اعلیحضرت باشد قدری درنگ فرمائید . درهرحال جای یأس و نومیدی نیست زیرا که یونان راه دیگری جز تسلیم ندارد . آنها به مناسبت لطماتی که در گذشته یا حال به ما وارد کرده‌اند جزا خواهند دید . این بهترین تدبیر شاهی است ولی اگر ارادهٔ همایونی آن باشد که لشکریان را از یونان بازگردانند من نقشهٔ دیگری معروض می‌دارم . هیچ کدام از شکستهای ایران از رفتار خود ما ناشی نشده است، احدی قادر نیست بگوید پارسیان درمیدان نبرد ترس وبزدلی نشان داده‌اند اگر مصریها ، قبرسیها ، فنیقیها و لیکیها آبروریزی کرده باشند چه ربطی به ما دارد ؟ و آنچه پیش آمده است از خبط وخطای ما نیست . پس امید هست به عرایضم بذل توجه فرمائید واگر عزم همایونی آن باشدکه دیگر دراین سرزمین نمانید با قسمت اعظم لشکریان به وطن بازگردید ومن در انجام تکالیف خویش قصور نخواهم ورزید وبا ۳۰۰,۰۰۰ نفر از افراد زبده، یونان را در زنجیر بندگی اسیر ساخته وبه پیشگاه سرورم‌تقدیم خواهم کرد .»

این پیشنهاد خشیارشاراکه‌بسیارپریشان‌خاطربودمورد پسندافتادوباخشنودی به‌مردونیه فرمود که هر دو پیشنهاد تورا مـورد مداقه قرار داده وشق ارجح را اعلام خواهم‌کرد. پس جلسه‌ای از سرکردگان تشکیل داد وبه‌خاطرش رسیدکه‌بهتر است آرتمیسیا نیز درآن انجمن حاضر باشد، زیرا دفعهٔ قبل هم‌او بودکه نظری صائب داده بود. وقتی بانو به‌حضور آمد، خشیارشا مشاوران خود وافراد گاردرا امر به خروج داد و خطاب بـه آرتمیسیا گفت: «مردونیه اصرار دارد که مـن در یونان بمانم وتاپلوپونس پیش بتازم وبه‌نظر او لشکریانم‌که درهیچ‌کدام‌ازشکستهای ما مسئولیتی نداشته‌اند به جان و دل خواستارند که توانایی و کارآمدی خود را به نصهٔ ظهور برسانند. رأی او این است‌که یاخودم به‌آن پیکار دست‌یازم یا به او

Marfat.com

اختیار دهم‌که ۳۰۰,۰۰۰* سرباز از میان سپاهیانم انتخاب‌کند وخودش رهبری لشکرکشی جدیدرا برعهده‌گیرد ومن بابقیهٔ سپاه به‌ایران بازگردم. او تعهد می‌کند که با آن عده سپاهی ممتاز، یونان رامطیع سازد. همانطوری‌که در مرحلهٔ قبلی‌نظر تو این بودکه من از نبرد دریائی اجتناب‌کنم اکنون نیز برگوبدانم چه اقدامی مراعین صلاح است وکدام‌یك‌ازدو شق‌پیشنهادی بیشتر مقرون به‌خیرونجاح‌می‌باشد؟

آرتمیسیا عرض‌کرد : «اعلیحضرتا دراین‌باره رأی شایسته دادن‌کار آسانی نیست. باوجود این در شرایط اضطراری حاضر، به‌نظر من شاهنشاه یونان را ترك ومردونیه را با عده‌ای که خواسته وبه‌خدمتی‌که داوطلب شده است مأمور فرمایند واین منوط به‌آن است‌که او واقعاً شایستگی انجام چنین مأموریتی راداشته باشد. اگر نقشهٔ او نتیجه بخشید وموفق شد باز ظفروکامیابی همایونی است زیرا اقدامی به‌وسیلهٔ یکی‌از چاکران شاهی انجام یافته، وهرگاه اوبه مقصود خود نرسد تاوقتی که‌وجود عزیز پادشاه سلامت باشد وخطری متوجه خاندانت نشود، یونانیها برای ادامهٔ زندگی وبقای وطن خویش باید مدتها رنج بکشند، درحالی‌که، از حرمان و شکست مردونیه دیگران راچه‌غم؟ اویك غلام شاهی بیش نیست وهرگاه یونانی‌ها بر او دست یابند هنری نکرده‌اند. اما راجع به‌وجود مقدس همایونی بایدعرض کنم که درعین کامیابی، به وطن باز می‌گردید چون آتن را به آتش کشیده‌اید.»

داستان هرموتیموس خواجه

رأی آرتمیسیا خشیارشا را نیك خشنودگردانید زیرا چنان می‌نمودکه مکنون خاطر خود او بود. به‌نظر من اگر مشاوران وهمراهانش زن‌ومرد متساویاً اصرار می‌ورزیدند، بازهم امکان نداشت خشیارشا در یونان درنگ‌کند زیرا از آینده سخت بیمناك شده بود بنابراین عرایض ارتسیسیارا تحسین فرمود** و اورا باپسران خود وبعضی‌از خواجه‌سرایان‌که دراین لشکرکشی در التزام رکاب بودند روانهٔ افزوس (افز، شهر ساحلی در اناطولی) ساخت و با این فرزندان. پادشاه هرموتیموس راکه ارشد خواجگان بود روانه‌کرد. این خواجه اصلاً از بداسوس آمده بود ومن هرگز نشنیده‌ام‌کسی چون او از حریفش انتقامی چنین‌هولناك‌گرفته باشد، وشرح آن ازاین قرار است‌که او را به‌عنوان اسیر جنگی فروخته بودند و یکی‌از اهالی جزیرهٔ خیوس به‌نام پانیونیوس اورا خرید. این شخص جنون‌عجیبی

Marfat.com

داشت‌که پسران خوشرو را خریداری واز این‌راه امرار معاش‌کند، بدین منوال‌آنها را دربازارهای ساردس به‌قیمت‌گزاف می‌فروخت چون حقیقت امر این است‌که در مشرق‌زمین خواجه‌سرایان از جهات وفاداری واعتماد شهرتی بسزا دارند* درمیان کودکان‌فراوانی که‌پانیونیوس‌طی‌کسب‌وکارخودباآنهابرخوردکرده‌بودهرموتیموس بوداگرچه‌این‌جوانك چندان‌هم‌کم طالع نبودزیراکه او را ازساردس‌همراه خواجه‌ـ سرایان دیگر به‌پیشگاه بردند ودر نزد خشیارشا بیش‌از سایر همگنان مورد علاقه و اعتماد قرارگرفت.** هنگامی‌که خشیارشا در آغاز لشکرکشی خود تا آتن به ساردس رسید هرموتیموس برای انجام خدمتی به آتارتوس رفته بود. آنجا بندر میسیا وجزو جزیرهٔ خیوس است. پانیونیوس تصادفاً او را در آنجا ملاقات‌کـرده فوری او راشناخت ودرگفت‌وشنودی طولانی‌که ظاهراً خوشایند هم بود ازفواید آشنائی سابق طرفین سخن به‌میان آمد وهرموتیموس وعده‌کرد در جبران مرحمت وی آنچه از دستش برآید دریغ نکند به‌شرط آنکه او خانواده خود را نیز به‌ساردس بیاورد ودرآنجا اقامت‌گزیند. پانیونیوس ازآن پیشنهاد خوشحال شد ودر نتیجه زن وفرزندان خویش را به‌آن شهر آورد. از این‌رو چون آن‌نابکار وتمام افـراد خانواده‌اش در چنگ او افتادند هرموتیموس روبه اوکرده‌گفت : «کار وپیشهٔ هیچ پلیدی بدتر از حرفهٔ تو نیست، مگر من ودیگرکودکانی‌که به‌دام تو افتاده بودیم چه صدمه وآزاری به‌وجودت رسانده بودیم‌که ما را به‌ذلت بی‌اثری‌کـامل انداختی؟ تردیدی نیست‌که تا ابد می‌خواستی‌کار زشت وپلشت خود راازنظرخدا مخفی نگاه داری اما خداوند عادل وبیناست واکنون تورابرای جزای‌کارت در ید احتیار من قرار داده است پس هرانتقامی‌که از توبستانم رواست وجای‌هیچ‌گونه گله وشکایتی نخواهد بود.»

پس‌از اینکه آنچه در دل داشت به‌اوگفت دنبال چهار فرزند اوفرستاد و مجبورش ساخت هرچهار نفر را به‌دست خود عقیم سازد. بعد پسرانش رامجبور کردهمان‌بلارابرسرپدرخود بیاورند.این‌بودماجرای‌انتقامجویی‌هرموتیموس‌خواجه .

خشیارشاکه آرتمیسیا را به‌اتفاق خواجه‌سرایان خود به‌افزوس فرستاده‌بود مردونیه را احضار کرده به او دستور داد افراد مورد احتیاج خـود را انتخاب و سعی‌کندکه‌کردارش باگفتارش برابری‌کند. درآن روز واقعهٔ دیگری پیش نیامد ولی شبانگاه پادشاه فرمود جهازات بی‌سروصدا از پالروم خارج شوند وفرماندهان،

Marfat.com

کشتیها را باسرعتی هرچه بیشتر به هلسپون برسانند تا مبادا بدخواهان پلها راکـه برای عبور موکب همایونی ضروری بود خراب‌کنند. روز آینده سحرگاه وقتی یونانیان سپاه شاهی رادر قرارگاه خود دیدند پنداشتندکه جهازات نیزکماکان در همانجا هستند وخود را برای مقابلهٔ مجدد با پارسیان آماده‌می‌کردند. اما به‌مجرد اینکه معلوم شد جای جهازات خالی است به تعاقب* آنها پرداختند وتا آندروس هم پیش تاختند بدون اینکه اثری از وجودکشتیها مشاهده شود. پس دراندروس درنگ‌کرده جلسه‌ای تشکیل دادندکه ضمن آن تمیستوکل پیشنهادکرد از راه‌جزایر یك‌راست به هلسپون بشتابند وپلها رادرهـم بشکنند. اما اوری‌بیاد سردار با این کار مخالفت‌کرد واستدلال او این بودکه خراب‌کردن پلها بالاترین خیانت نسبت به یونان است واظهار داشت هرگاه راه ارتباط خشیارشا با وطنش قطع‌گردد واو به ماندن در یونان ناچار شود بسیار بعید می‌نمایدکه بیکار بماند. رکودوبیکارگی او را از بازگشت به‌کشورش منصرف خواهد ساخت ولشکریانش از بابت آذوقه در تنگنا خواهند افتاد. دراین‌صورت اگر خشیارشا راه جنگ وستیز پیش‌گیرد ممکن است تمام اروپا به طرفداری او برخیزند آنگاه شهرها رفته‌رفته یابه‌دست او سرکوب ویا تسلیم خواهندشد. وانگهی چون موسم درو محصول است ارزاق کافی به‌دست لشکریانش‌خواهد افتاد.پس‌چنانکه خوداو قصدکرده‌که‌بعدازشکست سالامیس در یونان درنگ نکند، بهتر است به‌کشور خود بازگردد. سپس اوری‌بیاد از استدلال خود نتیجه‌گرفت‌که می‌توان صحنهٔ جنگ را به‌آسیا انتقال داد.

پیشنهاد اوری‌بیاد مورد پشنیبانی فرماندهان پلوپونسی قرارگرفت . تمیستوکل‌که با مخالفت اکثریت روبرو شده بود زمینهٔ‌کلام را تغییر داده آتنیهارا که بیش‌ازهمهٔ دولتهای اتحادیه از عزیمت حریف متأسف بودند ودرصورت امتناع دیگران از همراهی، حتی می‌خواستند تنها به‌تعقیب دشمن تا هلسپون بشتابند مخاطب قرارداده اظهار داشت : «بنا به‌تجربهٔ شخصی وبه‌خصوص از آنچه شنیده‌ام خوب می‌دانم، افرادی که یك‌بار شکست یافته و دچـار خطـر شده‌اند غالباً بـا رفتاری بسیار دیوانه‌وار ازعهدهٔ جبران شکست سابق خود برمی‌آیند. تاکنون‌بخت باما یاری‌کرد وتوانستیم وطن خویش را از مخاطرهٔ بزرگی نجات دهیم. انبوه لشکریانی‌که چون ابر دریا را تیره وتار ساخته‌بودند، آن سپاه عظیم فعلاً‌قصد عقب‌نشینی‌کرده پس نباید از این امر جلوگیری‌کرد چه در واقع ازکوشش وکارما

Marfat.com

این توفیق حاصل نشد بلکه خداوند وحامیان آسمانی ما نگذاشتند فردیگانه‌ای‌که سرشار ازغرور، وازخدا بی‌خبربود هم صاحب‌اختیارآسیاباشد وهم فرمانروای اروپا. همان‌کسی‌که بین مقدسات آسمانی وموفقیتهای این جهانی تفاوتی نمی‌گذاشت واز سوزانیدن وبرانداختن مجسمه‌های مقدس ما ابا نداشت بر دریا خشم‌می‌ورزید ودر آبش غل‌وزنجیر می‌انداخت. وضع مادر حال‌حاضر به‌هیچ‌وجه وخیم نیست‌لذا چه بهترکه در همین‌جا دروطن خویش بمانیم وبه سرپرستی خانه وخانواده‌های‌خود بپردازیم. پارسیان رفته‌اند وبرای همیشه هم رفته‌اند پس هرکس‌به‌تعمیر خراییهای خانه وادامهٔ‌کشت‌وکارخویش مشغول شود تا دربهار آینده با جهازات خود، راه هلسپون وایونیا را در پیش‌گیریم.

قصد تمیستوکل ازاین اظهارات فراهم ساختن زمینهٔ مساعدی بـرای‌تأمین توقعات آینده‌اش از خشیارشا بود تا هنگام ناچاری بتواند روبه‌درگاه او آورد همان جریانی‌که درواقع پیش‌آمد وآن وقتی بودکه رابطه‌اش با آتنیها به‌تیرگی انجامید. باری نیت واقعی اوهرچه بود آتنیها در پیروی از نظریاتش فروگذاری نکردند وهمواره نیز او را عنصری هشیار ودانا می‌انگاشتند واکنون‌که‌کامرواشده بود او را دوست می‌داشتند وآمادهٔ اطاعت از فرمانش بودند.

پیام تمیستوکل به خشیارشا

همین‌که تمیستوکل توانست آنها را به‌اجرای پیشنهاد خود ترغیب‌کند بی‌درنگ پیامی به‌خشیارشا فرستاد.* افرادی‌راکه او به‌این‌کار مهم‌گماشت‌کسانـی بودندکه به رازداری آنها حتی در صورت‌گرفتاری وشکنجه باز اعتماد تمام داشت. یکی‌از این معتمدان مانند مورد قبلی خواجه‌سرای خودش سی‌سینوس بود. این عده از خاك آتیکاگذشته در حالی‌که بقیه در قایق منتظر بودند، سی‌سینوس نزد خشیارشا رفت وپیام را معروض داشت : «من از طرف تمیستوکل فرزند نئوکلس که فرماندهٔ جهازات آتنی است وبرجسته‌ترین رهبر اتحادیهٔ یونانی است آمده‌ام‌و مأموریت دارم عرض‌کنم‌که تمیستوکل آتنی به‌این قصد وامیدکه خدمتی درحق پادشاه انجام داده باشد یونانیها را از تعقیب‌کشتیهای شاهی وخراب‌کردن پلهاکه هدف اصلی ایشان بود بازداشته است بنابراین اکنون عبور حضرت شهریاری از پل‌ها وبازگشت به‌وطن خطری ندارد.»**

بعداز عرض پیام، مأموران به‌آندروس بازگشتند ویونانیها که می‌دانستند

Marfat.com

دیگر نقشهٔ تعاقب دشمن ویا عزیمت جهازات به‌مقصد هلسپون منظورنظر نیست‌سعی کردند به‌وسیلهٔ محاصره آن شهر را بگیرند. اهالی آنجا اولین‌کسانی بودندکه از دادن پول به تمیستوکل امتناع کردند و درخواست هم بدین‌گونه اظهار شده بودکه آنها جز پرداخت‌وجه چارهٔ دیگری ندارند زیرا آتنی‌ها در ظل عنایت دوخدای‌توانا یکی «اختیار» ودیگری «اضطرار» هستند. سکنهٔ اندروس جواب دادند، آتن چه خوش طالع‌است‌که دو خدای این همه مساعد دارد وهمان دو قدرت ضامن بزرگی وسطوت آنجاست درصورتی‌که ما در سامان محدود وناقابل خود دوخدای کاملاً بی‌اثر داریم‌که دست از سر اینجا برنمی‌دارند ونام آندو، تنگدستی وبیهودگی‌است، با این وضع وحال چه‌جای پرداخت وجه ومال است، زیرا باوجود قدرتی‌که آتن‌دارد باز هیچ‌گاه قادر نیست روزگار ناکامی وقرین تنگدستی اندروس را به‌وضع‌وحالی قرین آسایش ودلخواه مبدل سازد.»

این پاسخ وامتناع از پرداخت‌پول سبب محاصرهٔ شهر ایشان شد.

دراین میان تمیستوکل‌که هیچ‌وقت از خیال زرومال غفلت نداشت به‌سایر جزایر نیز به‌وسیلهٔ مأمورانی‌که به‌پیشگاه خشیارشا روانه کرده بود پیام تهدیدآمیز فرستادکه اگر وجه نرسد جهازات یونانی را امر به محاصره وتسلیم ایشان خواهد داد. با این شیوه او توانست مبالغ هنگفتی دریافت‌کند. نمی‌دانم سایر جزایر پولی داده‌اند یانه اگر چه بعید نیست‌که چنین باشد. اهالی جزیرهٔ‌کاریستوس از رفتار رضا وتسلیم خود نتیجه‌ای به‌دست نیاوردند اما سکنهٔ پاروس بدین‌وسیله‌از ورود جهازات یونانی به‌کرانه‌های خویش پیش‌گیری‌کردند. پس در حینی‌که‌جزیره اندروس در محاصره بود، او از این راه مبالغی اندوخت ولی سایر فرماندهان ازآن ماجرا به‌کلی بی‌اطلاع بودند.

چند روز بعداز نبرد سالامیس لشکریان خشیارشا عقب‌نشینی خود راآغاز و درخاك بئوسیا از همان راهی‌که پیش تاخته بودند مراجعت کردند. مردونیه تا نیمی از راه در التزام رکاب بود وچون موقع جنگ وستیز نبود ترجیح داد زمستان را در تسالی (شمال یونان.م) توقف وبهار آینده یورش خود را به‌طرف پلوپونس تجدیدکند. پس‌از ورود به‌مقصد لشکریانی راکه باید در لشکرکشی وی شرکت جویند انتخاب کرد: اولاً افراد هنگ جاوید مگر هیدارنه راکه می‌خواست همراه پادشاه بازگردد بعد نیزه‌داران پارس واسواران ممتاز ودستهٔ هزارگان وسرانجام

Marfat.com

افراد مادی وسکائی وبلخی وهندیان‌راازهر دوصنف پیاده‌وسواربرگزید.وازمیان قبیله‌های دیگر نیزگروهی را از هر طایفه خواه از روی قیافه آنها یا چون اطلاع داشت‌که ایشان در پیکارهای سابق شایستگی بسیار ابراز داشته بودند، باعده‌ای سوار ۳۰۰,۰۰۰ نفر سپاهی جداکرد. نفرات پارسی‌که طوق‌وباره وبازوبندداشتند قسمت عمده سپاه را تشکیل می‌دادند، سپس مادی‌ها اگر چه از لحاظ تعداد نفرات مساوی بودند ولی از جهت جنگاوری به پارسیان نمی‌رسیدند.

وقتی خشیارشا در تسالی بود و مردونیه به جمع‌آوری نفرات زبده سپاه خود مشغول، از اهالی دلفی به‌لاکدمونها پیامی رسید مشعر براینکه از پادشاه به‌مناسبت شهادت لئونیداس خون‌بها مطالبه شود. اسپارتیها فوری قاصدی فرستادند که درست پیش‌از عزیمت سپاه شاهی وارد تسالی شد. خشیارشا به اواجازهٔشرفیابی داد وقاصدمعروض داشت : «اعلیحضرتاکه پادشاه مادیها* هستی، لاکدمونها و خاندان هراکلس به‌مناسبت اینکه سلطان آنها درحین دفاع از سرزمین یونان‌سرداده است درخواست غرامت ودلجوئی دارند. خشیارشا از این حرف به خنده افتاد و لحظه‌ای پاسخ نداد، سپس با اشاره به مـردونیه که افتخار حضور داشت گفت: «رضایت‌خاطر حضرات‌به‌وسیلهٔ اوکه در یونان خواهد ماند حاصل‌خواهد شد.قاصد به‌گمان اینکه آن اظهار، پاسخ مطلوبی است به‌اسپارت بازگشت .

سپس خشیارشا مردونیه را در تسالی باقی گذاشت و نـاگزیر بـه سوی هلسپون شتافت . سفر شاه تا خاك آسیا تقریباً ٤٥ روز طول کشید درحالی‌که تقریباً تمامی سپاه خواه ناخواه صدمه دیده بودند . نفرات دروقت عقب‌نشینی حتی‌الامکان دور از آبادیها سرکرده وباآنچه فراهم می‌آمد.گذران می‌کردند واگر نانی‌به‌دست نمی آمد ناچار از میوه درختان سدجوع می‌کردند. ضمناً وبا واسهال مزید بـر اشکالات شد ودراثر بروز امراض عده زیادی تلف شدند و یا از ناچاری در بین راه ماندند و پادشاه همه‌جا راجع به سرپرستی و نگاهداری افراد دستورات خاصی صادر می‌کرد .

بازگشت خشیارشا به آسیا

خشیارشا هنگام عزیمت به یونان گـردونهٔ مقدس زئوس را در سیریس پشت‌سر گذاشته بود وموقع بازگشت اراده‌کرد آن را بازگیرد زیرا که پایونیها آن‌را

Marfat.com

به سکنهٔ تراکیا تسلیم کرده بودند . وقتی خشیارشا آن را خواست بومیان وانمود کردندکه تراکیهای کوهستانی ساکن سرچشمهٔ رودخانه استروما مادیانهای حامل گردونه را درحین چرا دزدیده‌اند . قبلاً درآن حدود یکی از امیران تراکیا رفتاری بسیار زننده کرده از قبول تابعیت شاه امتناع ورزیده بود . او به کوهستان فرار وهمچنین قدغن کرد پسرانش درلشکرکشی ضد یونان شرکت نکنند ، ولی باوجود آن تهدید همهٔ ایشان به سپاه شاهی پیوستند خواه به‌این علت‌که از فرمان پدر سرکشی کرده باشند و یا آنکه می‌خواستند جنگ و جدالی تماشا کنند . این هرشش پسر به سلامت بازگشتند پدرایشان به قصد مکافات آن نافرمانی ، دستور داد چشم فرزندانش را از کاسهٔ سر درآورند .

پارسیان که از وسط تراکیا عبور کرده بودند درجادهٔ هلسپون افتاده بدون درنگ به مقصد آبیدوس (کنار داردانل) حرکت وباکشتی از آب عبورکردند زیرا پایه‌های پل دراثر طوفان صدمه یافته بود . برخلاف بین راه ، خوراکی درآبیدوس به حدوفور بود. در نتیجه سربازان درخوردن افراط‌کردند واین پیشامدیاعلتی‌دیگر یعنی تغییر آب تلفاتی سنگین به پارسیان وارد کرد ، خشیارشا با بقیهٔ لشکر به‌طرف ساردس عزیمت‌کرد.*

نذر یونانیها در درگاه معبد دلفی

روایت متفاوتی‌نیزنقل شده‌است حاکی‌ازاینکه خشیارشا هنگام‌عقب‌نشینی از آتن از راه خشکی تا ایون درساحل رودخانه استروما آمد و ازآنجا لشکریان را برای پیشروی تا هلسپون تحت فرماندهی هیدارنه‌گذاشت وخود در جهاز فنیقی به‌کرانهٔ آسیا عزیمت کرد. دربین راه باد شدیدی ازمصب استروما برخاست و از پی آن دریا طوفانی شد ودر اثر تلاطم آب‌گروهی از پارسیان‌که در التزام رکاب‌بودند به عرشهٔ‌کشتی هجوم بردند وکشتی به‌حالت خطر وغرق شدن افتاد وخشیارشاکه نگران شده بود ناخدا را پیش خوانده پرسید برای نجات سرنشینها چه تدبیری باید به‌کار بست؟ او پاسخ داد راه‌حلی به‌نظر نمی‌رسد مگر اینکه از جمعیت‌کشتی کاسته شود. پس‌از شنیدن آن جواب خشیارشا به همراهان فرمود : «سرکاران، وقت آن فرا رسیده است‌که علاقهٔ خویش رانسبت به‌من نشان دهید وچنین می‌نماید که اکنون نجاتم دردست شماست» نجبای پارس‌تعظیم تمام‌کردند، سپس بدون‌عرض کلمه‌ای خودرا ازکشتی دردریا انداختند وکشتی سبکبار وسالم به‌ساحل آسیائی

Marfat.com

رسید.

به مجرد اینکه خشیارشا قدم برکرانه‌گذاشت به شکرانهٔ سلامت جان خود تاجی زرین به ناخدا داد ولی چون او سبب اتلاف جان بسیاری از پارسیان شده‌بود فرمود سراز تنش جدا سازند. به‌نظر من روایت ثانوی راجع به‌بازگشت خشیارشا باورکردنی‌نیست‌به‌خصوص مطلبی‌که به سرگذشت پارسیان مربوط می‌شود. اگر واقعاً ناخدا مطلبی عرض‌کرده باشدکه به‌اونسبت می‌دهند حتی یك‌در هزار هم‌جای شك‌نیست‌که‌پادشاه به‌افرادی‌که‌درعرشه‌جمع‌شده‌بودند آن‌هم حضرات‌بزرگزادگان پارس می‌فرمود درقسمت تحتانی جهاز بروند ودستور می‌داد عده‌ای مساوی پاروزن راکه از اهالی فنیقیه بودند از عرشه به‌دریا فرو اندازند. چنان واقعه‌ای امکان‌وقوع نداشته وحقیقت امر این است‌که چنانکه قبلاً مذکور افتاد خشیارشا با لشکریان خود از شهر آبدرگذشته وبه سکنهٔ آنجاکه قبلاً با ایشان معاهده بسته بود شمشیر طلا و سربند گلدوزی زرین بخشید. مردم آبدر می‌گویند (هرچند به‌نظر من بسیار بعید می‌نماید) هنگام عقب‌نشینی خشیارشا از آتن، شهر ایشان اولین شهری بودکه چنانکه باید و شاید پادشاه در آنجا احساس امنیت و آرامش‌کرد ویراق (جنگی) خود را برگشود.

درآن میانه یونانیها از عهدهٔ تصرف اندروس برنیامدند وتوجه خود را به‌کاریستوس معطوف‌کردند. ایشان آنجا را ویران وسپس به‌سالامیس بازگشتند. در بازگشت به‌این محل نخست برغنایم‌جنگی دست انداختند وقسمتی ازآنرا به‌رسم سپاس به‌درگاه خدایان نثارکردند. غنایم از اشیاءگوناگون به‌خصوص سه جهاز فنیقی بودکه یکی خاص برزخ (ایستموس) تعیین شدکه هنوز تا زمان من درآنجا دیده می‌شود ناو دیگر را به‌درگاه آجاکس سالامیس اهداءکردند. سپس به تقسیم وتوزیع دیگر غنیمتهای جنگی پرداختند واولین غنیمت رابه معبد دلفی‌فرستادند* واز آن تقدیمیها مجسمه‌ای ساختندکه هجده پا ارتفاع ودست بردماغهٔ‌کشتی دارد ودرکنار مجسمهٔ زرین ا اسکندرِ مقدونی** برپاست.

تمیستوکل در اسپارت

پس‌از تقدیم حصهٔ شکرانه به‌معبد دلفی یونانیها به‌نمایندگی تمام یونان ازدرگاه خدا پرسیدندکه آیا از آنچه اهداء شده بود خشنود . است؟ جواب آمد ازآن بابت خشنودی حاصل است ولی از اهالی اگینا راضی نیست، چه به‌طوریکه

Marfat.com

سزاوار بود پس‌از پیروزی در سالامیس تقدیمی شایسته‌ای پیش‌نیاورده‌اند.درنتیجه آن، سکنهٔ آگینا سه ستارهٔ زرین بر تیرکی برنزی تقدیم داشتندکه تا زمان من در کنار قدحی است‌که‌کرزوس فرستاده بود. وقتی غنایم توزیع شد یونانیها به‌طرف برزخ عزیمت‌کردند ودرصدد برآمدندکه در آنجا به‌برازنده‌ترین نفر در نبرد سالامیس جایزه بدهند سرکرده‌ها در معبد پوزیدون جلسه‌تشکیل‌دادندتارأی‌بگیرند چه‌کسی شایستگی‌مقام نخست‌وکی‌مرتبهٔدوم دارد. آنها می‌پنداشتندکه ازهیچ‌گونه فداکاری وجان‌نثاری دریغ نکرده‌اند ازین‌رو همه نام خود را نفر اول نوشتنداما اکثریت حضار مقام دوم را به تمیستوکل دادند بنابراین هیچکدام برای احراز مقام اول بیش‌از یك رأی نداشت وتمیستوکل به‌آسانی مقام دوم رابه‌دست آورد و به‌واسطه حقدوحسادت متقابل تصمیمی برای‌انتخاب نفراول اتخاذ نشد وفرماندهان به‌شهرهای خود بازگشتند بدون آنکه امتیازی ربوده باشند اما باوجود این، نام تمیستوکل بر سر زبانها افتاد وعنوان وافتخار شایسته‌ترین فرد نصیب او شد.

او به‌زودی‌پس‌از آن جریان، چون‌به‌طوریکه باید وشاید ازجانب افرادی که در سالامیس ابراز فداکاری کرده بودند قدر وپاداشی به‌دست نیاورد روانهٔ اسپارت شد، باشدکه از ناحیهٔ آنها مورد قدردانی‌کافی واقع شود. اسپارتیها با شکوه تمام ونهایت احترام‌از او استقبال‌کردند و نشان مخصوص دلاوری به‌مناسبت شایستگی ومهارتی‌که ابرازکرده بود به تمیستوکل دادند. در اسپارت‌گردونه‌ممتازی نیز به او اهداء شد وجوایزی عالی دریافت داشت. هنگام بازگشت سیصد نفر اسپارتی تا مرز تگا را به‌عنوان قهرمان بدرقه‌کردند.تاآنجاکه مامی‌دانیم تمیستوکل یگانه‌کسی بودکه از چنان احترام وستایشی در اسپارت برخوردار شد. وقتی او به‌آتن بازآمد از طرف شخصی به‌نام تیمورموس‌که به‌واسطه بلندنامی واشتهار این سردار در آتش رشك می‌سوخت مورد اتهام قرارگرفت. این نابکارکه از شدت حسادت حالت غیرعادی داشت مسافرت او را به‌اسپارت‌کار زشت وپلشتی قلمداد وادعاکرد احترامات وتجلیل نسبت به او در آنجا از جهت شایستگی خودش نبوده است بلکه او از برکت بزرگی وشهرت آتن به‌سرافرازی رسیده است. وچون این قبیل یاوه‌ها واباطیل‌رازیاده تکرارکرده‌بودعاقبت‌تمیستوکل به‌وی‌پاسخ داده‌گفت:

«اکنون حقیقت را به‌تو می‌گویم، اگر من در بل‌بنیت‌زاده نشده بودم حتماً مورد این همه لطف واحترام واقع نمی‌شدم چنانکه تو با آنکه آتنی هستی باز قدر وامتیازی به‌دست نیاورده‌ای.»

Marfat.com

محاصرهٔ پوتیدا ۴۵

ارتبان پسر فرناسپ‌که در لشکر ایران اشتهار بسیار داشت ودر نبردپلاته با ابراز شجاعت برشهرت خود افزوده‌بودبا ۶۰,۰۰۰ سرباز برگزیدهٔ لشکرمردونیه تا مقصد عبور پادشاه ازهلسپون مأمور مراقبت دستهٔشاهی‌شد وهمین‌که خشیارشا قدم به‌خاك آسیاگذاشت ارتبان به اردوگاه خود بازگشت ودرورودبه پالن‌دریافت که مردونیه زمستان را در تسالی ومقدونیه قصد توقف دارد وچون مشاهده‌کرد که در پیوستن به سپاه اصلی عجله‌ای درکار نیست وظیفهٔ خود دانست شهر پوتیدا راکه شورش‌کرده بود سرکوب‌کند. اهالی پوتیدا مانند بقیهٔ سکنه شبه جزیرهٔپالن به مجرد اینکه خشیارشابه آسیا مراجعت‌کرد چون از شکست جهازات پارسی در سالامیس آگاه شده بودند بی‌پروا قید استیلای پارسیان را برانداختند ازاین‌روی، ارتبان به محاصرهٔ آنجا پرداخت و بـه‌گمان اینکه اولینتوس نیز سر بـه شورش برخواهد داشت آنجا راهم در حصارگرفت واین شهر را زود به‌تصرف درآورد. سپس او توجه خود را به تسخیر پوتیدا متمرکز ساخت ودر حینی‌که حلقهٔ محاصره را سخت تنگ‌کرده بود ـ تیموگزنوس فرماندهٔ پادگان سکیون[۴۶] با اودرگرفتن این شهر همکاری‌کرد واین که‌آن وضع وحال چگونه پیش‌آمد من چیزی نتوانم گفت زیرا دراین‌باره اطلاعی به‌ما نرسیده است ولی مرحلهٔنهائی آن اتحاد ازقراری است‌که در زیر خواهد آمد :

هروقت تیموگزنوس وارتبان باهم قصد مکاتبه وارتباط می‌کردند مطلب خود را برکاغذی می‌نوشتند وآن را به تیربسته وتیر را باکمان به‌مقصد مطلوب رها می‌کردند. بالاخره خیانت تیموگزنوس وقتی فاش شدکه یك بار تیر را عوضی انداخت وآن به‌جای افتادن در محل معهود به شانهٔ یکی‌از اهالی پوتیدا اصابت کرد وبه‌طوری‌که در حین زدوخورد پیش می‌آید عده‌ای پیرامون مرد مجروح گردآمده تیر را از بدنش خارج ساختند. کاغذ مکشوف وبه فرمانده پوتیدا وسایر نقاط آن حدودکه همدست ایشان بودند تسلیم واین راز برملاشد. فرماندهٔ پوتیدا که‌پی برده بودگناهکارکیست باز اتهام خیانتی به‌طرف وارد نکردکه مبادا نام‌سکنهٔ سیون تا ابد با لکهٔ ننگ وخیانت آلوده شود.

سه ماه بعداز این واقعه وقتی‌که شهر هنوز در محاصره بود جزرآب‌کـه بسیار طولانی شده بود ومنظرهٔکم عمقی به ساحل داده بود پارسیان را به‌وسوسه انداخت‌که از آن راه تا پالن پیش بروند اما هنگامی‌که دوپنجم راه هنوز مانده‌بود

Marfat.com

موج بزرگی فرا آمده وبه‌طوری‌که اهالی نقل می‌کردند آب هیچگاه به‌آن اندازه بالا نیامده بود هرچندکه جزرومدهای عمده درآن حدود معدود نیست درنتیجه همهٔ آنهاکه شنا نمی‌دانستند غرق شدند وبعضیها در حال شنا از طرف اهالی‌که با قایقها به‌قصد نابودی دشمن آمده بودند تلف شدند. کشته‌هااکثراً افرادی بودندکه نسبت به معبد پوزیدون بی‌حرمتی روا داشته بودند. این مطلب به‌نظر من باور کردنی نیست .

بعداز آن پیشامد ارتبان با بقیهٔ لشکر پی‌کار خود رفت ودر تسالی به مردونیه پیوست. باقی جهازات پارسیان زود از سالامیس به طرف آسیا شتافتند وپادشاه را ازکرانهٔغربی آبیدوس همراهان مشایعت‌کردند وزمستان رادرساحل کوم‌گذراندند. در اوایل بهار این جهازات درساموس با تعدادی‌کشتی‌که زمستان را در آنجاگذرانده بودند به‌هم پیوستند. بیشتر جنگاوران این جهازها مادیها وپارسیان بودند. فرماندهی آنها بامرون‌تس پسر باگس وآرتبان فرزند آرتاخس وشخص دیگری ایتامیترس نام‌برادرزادهٔ آرتبان‌بودکه به‌وسیلهٔعموی خودآرتبان به این خدمت گماشته شده بود. به‌واسطهٔ ضرب شستی که این عده خورده بودند پیشروی‌بیشتری‌به‌طرف‌غرب‌نکردند وکسی‌هم ایشان رابه‌آن اقدام وادار نکردودر ساموس به احتمال شورش وسرکشی اهالی آنجا آمادهٔ مقابله با شورشیان بودند. جهارات ایشان باکشتیهای سهمی ایونیا ۳۰۰ فروند بود وهیچ‌به‌خاطر حضرات‌خطور نکرده بود که ممکن است یونانیها با جهازات خود به ایونیا بتازند. پارسیان می‌پنداشتندکه یونانیان فقط به‌حفاظت سرزمین خود اکتفا خواهندکرد خاصه ازاین جهت‌که بعداز نبرد سالامیس‌کشتیهای پارسی را دنبال نکردند وبه سهولت وآسانی دست از تعاقب دشمن‌کشیده بودند. اما حقیقت امر این است‌که پارسیان شوق‌و علاقه‌ای به‌رزم دریایی جدید نداشتند و درعین‌حال مطمئن بودندکه مردونیه ولشکریانش به پیروزیهای درخشانی نائل خواهند شد. پس جهازات رادر ساموس متوقف‌کردند وبر آن بودندکه درصورت امکان دشمن را تارومارکنند وضمناً در انتظار وصول اخبار فتوحات مردونیه باشند.

با فرارسیدن فصل بهار وحضور مردونیه در تسالی یونانیها به جنب‌وجوش افتادند وقبل‌از آنکه پیادگان خود را آماده سازند جهازات ایشان‌شامل۱۱۰رزمناو به‌فرماندهی لئوتوخید به‌مقصد آگینا حرکت‌کرد. لئوتوخید به‌دستهٔجوان خاندان پادشاهی اسپارت‌تعلق‌داشت‌وبعدازچندپشت‌نسبش‌به‌هراکلس پادشاه‌باستانی‌اسپارت

Marfat.com

می‌رسید. گروه آتنی به‌فرماندهی زانتی‌پوس[۴۷] فرزند آریفرون بود. پس‌از ورود کشتیها به آگینا نمایندگانی از ایونیاکه هرودتوس* پسر بازیلید نیز جزوآنهابود به‌قصد استمداد به اردوگاه یونانیان آمدند. آنهاکسانی بودندکه به‌اسپارت نیز رفته وبرای نجات ایونیا درخواست یاری‌کرده بودند ولی توطئهٔ آنها به‌وسیلهٔ یکی‌از افراد ایشان آشکار شد وشش‌نفر دیگر ناگزیر جزیره راترك وبه اسپارت عزیمت‌کردند سپس به‌طوری‌که مذکور افتاد برای لشکرکشی تا ایونیا به آگینا رفته واز سکنهٔ آنجا استمداد وبا زحمت زیاد ایشان را ترغیب به‌اقدام‌کردند اگر چه تا جزیرهٔ دلوس پیش‌تر نرفته بودند، زیرا یونانی‌ها از وضع ماورای آن حدود بی‌اطلاع بودند، و می‌پنداشتند که آن نواحی مرکز نظامی پارس و خطرناك است. ساموس هم درنظر ایشان همان اندازه دور می‌نمودکه ستونهای هرکول (جبل طارق.م) بنابراین در حالی‌که ازیك‌سو پارسیان از پیشروی درنواحی غرب‌ساموس اندیشناك بودند از طرف دیگر یونانی‌ها نیز باوجود همکاری صمیمانه سکنهٔجزیره خیوس باز از پیشروی بیشتر به حدود شرقی دلوس بیم داشتند. این ترس متقابل منطقه فیمابین رابه سرزمین حایل مبدل ساخته بود .

۶

سفیر مردونیه در آتن

وقتی که مردونیه زمستان در تسالی بود شخصی را به نام میس[۴۸] از اهالی کاریا مأمورکردکه به تمام هاتفان اطراف مراجعه وبخت وطالع او را استعلام‌کند. دراینکه وی از آن‌کار چه انتظاری داشت من چیزی نتوانم‌گفت زیرا شرحی در آن باب به‌ما نرسیده است ولی‌گویا غیراز تحصیل اطلاعات ومشاوره دربارهٔ اقدام فوری منظور دیگری در میان نبوده است. می‌دانیم که میس، با پرداخت انعام توانست وارد غار تروخونیوس شود به‌علاوه نزد هاتف شهر آبه درفوکه و همچنین به‌شهر تبس رفته از پیشگوی معبد آپولو نیز استصواب‌کرد وباز وجهی پرداخته به‌قصد تحصیل الهام شبی را در معبد آمفیاروس گذرانید. چیزی‌که بر طبق روایت سکنهٔ تبس در آن مورد اتفاق افتاد از لحاظ من بسیار جالب توجه آمد. میس‌که اهل ولایت‌کاریا بود در حین سرکشی معابد به حریم آپولوکه متعلق به تبسی‌ها است وارد شد. او با سه‌نفر از تبسی‌ها به معبد رفت وآن سه تن مأمور بودند پاسخ‌های پیشگو را بنویسند هاتفی که واسطه نزولی کلام خدا بود الهام را زود به زبان بیگانه اداکرد. سه‌نفر تبسی بسیار متحیر شدندکه عوض یونانی پیام را

Marfat.com

به زبان خارجی شنیده‌اند واز این بابت سرگردان بودندکه میس لوحه‌راکه پیام بر آن نوشته شده بود زود از دست آنهاگرفت واعلام داشت بیان آسمانی به زبان کاریهاست و آنرا برنوشته چُست و چالاك به مقصد تسالی شتافت. مردونیه پاسخ‌ها راخواند والکساندرفرزند امونتاس را باپیامی به‌آتن‌فرستاد.او الکساندر راکه اهل مقدونیه بود از دو لحاظ برگزیده بود. اولاً‌او با پارسیان قرابت سببی داشت. بوبارس پارسی باگی‌گه خواهر الکساندر ازدواج‌کرده بود وپسری‌داشتند که در آسیا می‌زیست وبه اسم جد مادری خود آمونتاس نام داشت وبه‌عنوان بخشش شاهانه از عایدات آلابنداشهر عمده فریژیا بهره‌مند بود. ثانیاً وی‌می‌دانست ارتباط الکساندر فقط جنبهٔ رسمی دارد وحرفش باکردار یکی است. با اعزام او مردونیه اطمینان بسیار داشت‌که آتن رابه‌طرفداری پارس ترغیب کند و می‌دانست که آتنی‌ها جماعتی‌کثیر دارای روح سلحشوری هستند وعامل اصلی شکست‌جهازات پارسی بودند وامید داشت‌به‌وسیلهٔ اتحاد با ایشان آسان بتواند سیادت دریائی ایران را تأمین‌کند. آن انتظار تا موقعی‌که وی از برتری نیروی نظامی برخوردار بود کاملاً‌به‌جا وقابل تایید بود. بنابراین می‌پنداشت‌که‌کلید شکست یونانیها به چنگ او خواهد افتاد زیرا طبق خبری‌که دارم دلالت الهامات آسمانی اتحاد باآتنیهابوده وبه‌همین مناسبت الکساندر را به‌نمایندگی خود به آتن فرستاده بود.

الکساندر سفیر مردونیه در ورود به آنجا خطاب به آتنیها اظهار داشت: من از جانب مردونیه آمده‌ام و پیامی از شهنشاه دارم که ابلاغ می‌کنم: «ما حاضریم تمام صدماتی‌که از آتن به‌ما رسیده است فراموش کنیم از این روی اولاً مردونیه اراضی یونانیان را به ایشان بازمی‌گرداند، ثانیاً. آتنیها اجازه دارند هرجا راکه طالب باشند تحت اختیار خود درآورند واز حکومت خودمختاری‌برخوردار شوند و مردونیه مأمور است معابد ایشان را که ویران شده تعمیر کند. اینها اوامر شاهی‌است‌که باید اجرا شود مگراینکه شما مانع شوید دراین‌صورت ازشما می‌پرسم مگر دیوانه شده‌ایدکه برضد شاه قیام می‌کنید؟ شماهرگز او راشکست نتوانید داد زیرا توانایی آنرا نداریدکه تا آخرین دم پایداری‌کنید، شما عظمت سپاه شاهی‌را دیده‌اید واز مقدارکلان آن آگاهید وقدرت و حدود بی‌نهایت امکانات آن‌را نیز می‌دانید و به‌خوبی واقف هستیدکه من چه لشکر بزرگی زیر فرمان خود دارم وحتی اگر ما را هم مغلوب سازید هرگاه عاقل باشید ممکن نیست اندیشهٔ غلبه برآن سپاهی را درسر بپرورانیدکه چندین برابر قوی‌تراز سپاه ما به‌جنگ شما خواهند آمد.

Marfat.com

پس زنهارکه خود را حریف پادشاه بشمارید چه‌این پندار خطر نابودی وطن و نیستی ابدی برایتان بارخواهد آورد. از طرف دیگر چه بهترکه با ولینعمت من سازش‌کنید واکنون‌که خشیارشا نظر مساعد دارد این فرصت را غنیمت بشمارید، با ما دست‌یاری دهید ومطمئن باشیدکه برای مصون بودن از تجاوز همه قسم تضمین فراهم خواهید داشت وبدین وسیله آزادی خود را نیز حفظکرده‌اید.

«تا این‌جا آنچه مردونیه دستور داده بود ابلاغ‌کردم* اکنون حرف دلم را نیز بشنوید . احتیاجی نیست که من حسن نیت وخیرخواهی خودرا نسبت به شما یادآوری کنم دراین باره به حدکافی اطلاع دارید فقط تمنای خودرا اظهار می‌دارم و آن این است که با خواستهای مردونیه موافقت کنید. در نظر من کاملاً روشن و بدیهی است که شما به هیچ‌وجه نمی‌توانید همیشه با خشیارشا در مبارزه باشید . اگر چنین احتمالی درنظرم بعید نمی‌نمود ممکن نبود این‌مأموریت را برعهده بگیرم. حقیقت امر این است‌که سطوت واقتدار خشیارشا از حد بشری افزون است و او دستی قوی دارد بنابراین اگر اکنون که شرایطی مساعد به شما پیشنهاد شده فوری با او سازش نکنید از اندیشهٔ عاقبت کار شما که بیش ازدیگر اعضای اتحادیه (یونانی) در خطر هستید بر خود می‌لرزم وفقط شماگرفتار خواهید شد زیراکه وطن شمابه سرزمین بی‌سکنه‌ای مبدل خواهد شد، از این روی تقاضا دارم رضایت خود را اعلام دارید چه بدون تردید این موضوعی بی اهمیت نیست که «شاه بزرگ» ازمیان تمام طوایف یونانی تنها شما رابرگزیده واظهار علاقه‌کرده که حاضر است‌گذشته‌ها را فراموش واز این پس دوستی شما را با آغوش باز استقبال‌کند.»

پاسخ آتنی‌ها

مأموریت الکساندر در زمینهٔ ایجاد صلح وصفا میان ایرانی‌ها وآتنی‌هادر اسپارت موجب آشفتگی وحیرت فراوان شد. اسپارتیها پیشگوئی سابق راکه روزی دوریائیها به‌وسیله پارسیان و آتنیها از پلوپونس طرد خواهند شد دریاد داشتند و از احتمال انعقاد عهد وپیمان دوستی بین آنها به‌وحشت افتاده فوری نمایندگانی به آتن فرستادند. تصادفاً رسولان هردو طرف باهم به آتن رسیدند زیرا آتنیهاکه‌پی برده بودند اسپارتها از ورود نمایندگان پارس به آتن برای مذاکرهٔ صلح ودوستی اطلاع یافته‌اند حتم داشتندکه بدون تعویق نمایندگانی خواهند فرستاد، گفت‌وگوی

Marfat.com

با الکساندر را به تأخیر انداختند. ازاین‌رو آن پیشامد تصادفی نبوده است ومی‌خواسته‌اندکه اسپارتها نیز در مذاکرات حاضر وناظر باشند. بنابراین الکساندر بیانات خود را خاتمه داده نوبت صحبت به‌نمایندهٔ اسپارت رسید. وی اظهار داشت: «ما را اسپارتها فرستاده‌اند تا از شما تقاضاکنیم باعدول از سیاست دیرین موجبات ننگ وبی اعتباری یونان رافراهم نسازید واین‌کار به دلایل بسیار وضع شما رابه مراتب بدتر خواهدکرد. شما بدون آنکه تمایلات ما را ملحوظ دارید جنگ‌وستیز فعلی را به‌راه انداختید. این نقار فقط به‌خاطرسرزمین شما آغاز شده‌است ودرنتیجه صدماتی به‌همه یونان واردگردید. به‌علاوه چه اندازه طاقت‌فرساست‌که، آتنیهای همواره حامی آزادی، اکنون با رفتار خود یونان را در بند انقیاد بیندازید. بدیهی است ما ازگرفتاریهای شما تأسف بسیار داریم زیرا کـه در دوموسم، برداشت محصول را از دست داده‌اید وخانه‌ها واموال شما به‌واسطهٔ ادامهٔ جنگ خراب شده است به منزلهٔ پاداش فداکاری شما نیز مابه نام اسپارت ومتحدین او، تا وقتی‌که مبارزه ادامه دارد سرپرستی ونگاهداری‌زنان‌وفرزندانتان‌را به‌عهده خواهیم‌گرفت. اجازه ندهید اظهارات گرم الکساندر دربارهٔ پیشنهادهای مردونیه شما را شیفته وگمراه سازد. اوبه‌طوری‌که از امثالش بعید نیست‌کار خود را انجام می‌دهد.خود اوکه حاکمی جبّار بوده لابد باهم‌جنس خود هماهنگی دارد اما چنان راه وروشی برازندهٔ شما نیست‌واگرکمترین‌عقل‌ودرایتی داشته باشیدتن به‌چنان‌کاری نخواهید داد چه می‌دانیدکه در میان بیگانگان صدق وصفا نیست.»

سپس آتنی‌ها پاسخ الکساندر را به‌شرح زیر دادند : «مانیز مانند شما خوب می‌دانیم‌که زور وقدرت ایشان چندین‌برابر توانائی ماست، در هرحال این حقیقتی انکار ناپذیر است، باوجود این عشق ما به‌آزادی واستقلال به‌حدی است که تا آخرین نفس در حفظ آن خواهیم‌کوشید. اما راجع به‌امکان سازش ما باپارس باید بدانیدکه ترغیب وتأکید شما در رفتار ما تأثیری ندارد زیرا محال است‌که به چنین اقدامی رضایت دهیم. پس به مردونیه اطلاع دهید تا روزی که در روش وگردش روزگار تغییری پیش نیاید ما آتنیها هرگز با خشیارشا همدست نخواهیم شد، برعکس تا جان در بدن داریم در مقابل او خواهیم ایستاد. دراین‌کار اتکای ما به یاری خدایان ودلاوری سلحشورانی است‌که وی نسبت به ایشان نظر خوبی نداشت ودر ویرانی معابد ومقدسات آنها همت‌گماشت. دیگر با این قبیل پیشنهادها نزد ما باز نگردید وهیچ‌گاه نیز در بند این پندار نباشیدکه ممکن است با تأکید

Marfat.com

ویا از راه ترغیب واقناع ما را به‌اقدامی ناروا وادارید زیرا جای افسوس خواهد بود توکه دوست وخیرخواه ما هستی‌درائر پیشامدی ناگوار درآتن گرفتار شوی.»

این بود پاسخ آتنی‌ها به الکساندر. ایشان به سفرای اسپارت نیز اظهار داشتند : «تردیدی نیست‌که اسپارتها باید از احتمال سازش ما با ایرانیان نگران باشند اما روح آتن را این‌همه ناچیز انگاشتن نشانهٔ نهایت بی‌لطفی است. در دنیا به‌قدرکافی زرومال یاخاك وزمین نیست‌که مادر ازای آن دراین صدد برآئیم که‌در انقیاد یونان با دشمن همکاری‌کنیم وحتی اگر خود ما هم مایل باشیم باز موجبات بسیاری ما را از پیروی این‌کار باز می‌دارد. نخستین وعمده‌ترین علت آنست‌که معابد ومجسمه‌های خدایان ما طعمهٔ آتش شده وهمهٔ آنها در حال حاضر جز مشتی خاك وخاکستر بیش نیست ووظیفهٔ مقدس ماست‌که با همهٔ توانائی خویش درجبران آن بی‌حرمتی‌ها بکوشیم نه آنکه دستانی راکه این داستانها را آفریده‌اند بفشاریم. به‌علاوه ما در نزد مردم یونان تعهد داریم وتکالیف خونی وزبانی نسبت به معابد وشعائر وراه ورسم مشترك زندگی‌برگردن همهٔ ماست. اگر دراین زمینه آتن راه خیانت اختیارکند نهایت بی‌پروائی است واگر تاکنون به‌این نکته پی‌نبرده‌اید حال بدانید تاوقتی‌که حتی یك‌تن‌دروطن‌مازنده‌است‌ممکن نیست‌باخشیارشاصلحی پیش آید. از عنایت ومآل‌اندیشی شما قدردانی وسپاسگزاری فراوان می‌کنیم که‌پیشنهاد کردید درگیرودار سختی‌های فعلی از زنان‌وفرزندان ما نگاهداری‌خواهیدکرد. ودر زمینهٔ بزرگواری‌کاری پسندیده‌تر از این نمی‌توان یافت. باوجود این ما ترجیح می‌دهیم بدون اینکه باری بردوش شما بگذاریم خودمان دراین راه‌حداعلای کوشش را مبذول داریم با عزم وعلاقه‌ای‌که در سر داریم شما هم قشون خود را هرچه زودتر روانهٔ میدان جنگ‌کنید وگرنه مگر آنکه مادر راه خطا باشیم ممکن است دشمن به‌زودی بر آتیکا بتازد وهمین‌که از پاسخ منفی ما اطلاع یافت زود دست‌به‌کار خواهد شد. پس، قبل‌از اینکه ایرانیان به آتیکا وارد شوند برماست که در بئوسیا (ناحیه‌شمال‌غربی آتن) باآنهاروبروشویم» سپس نمایندگان اسپارت‌به وطن خود بازگشتند.

پایان کتاب هشتم

Marfat.com

حاشیه‌های کتاب هشتم

۱ - Aphetae
۲ - Euboae
۳ - Scyllias
٤ - Sciathus
٥ - Philon
٦ - Euripus
* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۳۱ درآخر کتاب، .
۷ - Celinas
۸ - Bacis
* Histiaea شهر بزرگ ایونیا شمالی‌که بعدها ارسوس لقب‌گرفت وآن را با نام Histiaeus هیستیائوس سردار یونانی نباید اشتباه‌کرد .
۹ - Parnassus
۱۰ - Elean
۱۱ - Dropis
۱۲ - Teon
۱۳ - Panopes
۱٤ - Cranai
۱٥ - Cecrope
۱٦ - Archethus
۱۷ - Ion
۱۸ - Xuthus
۱۹ - Naxos
۲۰ - Democritus
۲۱ - Calliades
۲۲ - Polyas
۲۳ - Areopagus
* داریوش شاه‌که طعم تلخ شکست ماراتن را چشیده بود به‌تهیهٔ تدارکاتی سنگین به عزم جنگ‌جدیدی پرداخت ولی در ٦٥ سالگی درگذشت وفرزندش خشیارشا درسال ٤٨٦ قبل‌ازمیلاد جانشین پدر شد. او طی نقشه‌ای نیك سنجیده وسایل لشکرکشی را فراهم ساخت ، نگرانی ووحشت سراسر یونان را فراگرفته بود. فقط سی‌ویك شهر درانجمنی‌که درکورنث تشکیل شده بود شرکت‌کردند. اتحادیهٔ یونانی با عزمی راسخ به مقابله پرداختند ولی تسالیها وبئوسیها پشت بمخودی وروبه‌دشمن‌کردند فقط در تنگهٔ باریك ترموپیل یونانیها توانستند جلو پیشروی سپاه شاهی را بگیرند. تنگهٔ مزبور دروازهٔ ورود به یونان بود. اما باوجود این خشیارشا ازتنگه‌گذشت وپیروزی دریایی یونانیها درآرتمیسیون شمال جزیرهٔ اوبه با تسلیم شدن ترموپیل به هدر رفت به هرحال یك نفر تاآخرین لحظه به نجات یافتن یونان وآتن پیوسته خوشبین بود و او تمیستوکل بودکه ازپیش درتقویت جهازات یونانی‌کوشیده بود ودرلحظات نهایی وحساس آتن را تخلیه وسکنه را به درون دیوارهای چوبی «کشتیها» پناه داد. خشیارشا به‌آتن خالی وخلوت و ارگ شهر وارد شد وآنجا را طعمهٔ حریق کرد وبدین منوال آتش‌سوزی ساردس را انتقام‌گرفت. اما ازسحرگاه ۲۹ سپتامبر ٤٨٠ که روز سرنوشت یونانیهاست با نبرد دریایی سالامیس یونان نجات یافت وبه زودی خشیارشا به آسیا بازگشت . او اولین واخرین پادشاه هخامنشی است‌که قدم به‌سرزمین یونان‌گذاشت (ازترجمهٔ انگلیسی‌کتاب «سرگذشت یونان» ، تألیف بی - بریِه‌وك فرانسوی ، صفحهٔ ۲٤٤) .

Marfat.com

۲۴ - Pisistratides
۲۵ - Agalourus
۲۶ - Erech-Teus
۲۷ - Posidon
۲۸ - Athenea
* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۳۲ ضمیمه درآخر کتاب .
۲۹ - Ocytus
* Isthmus تنگه میان پلوپونس وسرزمین اصلی یونان.
** Aeschylusاخیلس درنمایشنامهٔ خودبه‌نام «پارسیان» راجع به نبرد سالامیس می‌نویسد : یك نفر یونانی ازجبههٔ آتنی‌ها به اردوگاه پارسیان آمده. اطلاع دادکه جهازات یونانی قصد فرار دارند ودرتاریکی شب ، پنهانی خواهندگریخت . پراکندگی کشتی‌های یونانیان وتسلیم بعدی سایر جهازات موفقیت عمده‌ای برای ایشان به شمار می‌رفت . اما زیرکی تمیستوکل دراین باره خشیارشا را به جای اندیشه دراقدامی صلاح به‌تعجیل درحملات انداخت وبدین‌وسیله آتنی‌ها کمابیش مصون ماندند اما پلوپونسی‌ها فریفته وسرکوب شدند. ولی باورداشتن این ماجرا با قدر واحترامی که بعداً دردربار ایران (دورهٔ اردشیر اول . م) نسبت به تمیستوکل مبذول شد منافات دارد (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۵۰) .
«تمیستوکل فاتح سالامیس دراثر تحریکات بدخواهان وحسودان سرانجام ازیونان فراری وبه شوش پناهنده شد ومشمول مراحم شهنشاه ایران واقع گردید با وجود این و زیستن سالیانی چند بازسرنوشت غم‌انگیزی داشت ودرحین سرگردانی‌ها وتعقیب‌ها ناچار خودکشی کرد» . رجوع شود به شرح این ماجرا درکتاب پلوتارك «زندگانی بزرگان» م .
۳۰ - Aeacus
۳۱ - Dicaeus
۳۲ - Tharma
۳۳ - Bacis (باخیس)
۳۴ - Eleusis
۳۵ - Iacchus
۳۶ - Phalerun
* پلوپونز شبه جزیرهٔ بزرگ غربی یونان ، ولایت اسپارت درجنوب آنجاست . م .
* اخیلس که درنبرد سالامیس شرکت داشت شرحی راجع به‌آن ماجرا درنمایشنامه خود نوشته است (نمایشنامه پارسیان . م) وآن ازقول یك نفر پارسی است بدین مضمون : یکی ازیونانیهاکه ازجانب آتنیها آمده بود به خشیارشا خبر داد وقتی تاریکی شب فراآید یونانیها دست ازمبارزه خواهندکشید وسوار برکشتی شده به مقاصد مختلف خویش بازخواهندگشت . همین‌که پادشاه این خبررا شنید غافل ازحیلهٔ یونانیها وحسادت خدایان ، دستور حمله به همهٔ فرماندهان صادرکرد . تردیدی نیست‌که رزمگاه سالامیس صحنهٔ شگفت‌آوری ازآشفتگیها بود وآن بیشتر دراثرکشته شدن یك دریاسالار ایرانی درهمان آغاز نبرد ناشی شد. این عقیدهٔ دیودور سیسیلی است‌که‌گویا مطلب را ازقول مورخی افوروس نام درقرن چهارم قبل‌ازمیلاد نقل‌کرده است . درآن رزمگاه وآن هنگامهٔ بزرگ ۴۰ جهاز یونانی و ۲۰۰ رزمناو پارسی درهم شکست وتعدادی نیزکشتی به دست حریف افتاد . کتسیاس نوشته است ۵۰۰ جهاز پارسی نابود شد وپولیانوس می‌نویسد آرتمیسیا که ملوانهای یونانی داشت دربالای ناو خود ازروی مصلحت واقتضا گاهی بیرق یونان را برمی‌افراشت واین‌کار بعید نیست زیراکه ازروزگار قدیم یونانیها برکشتیهای خود پرچم می‌افراشته‌اند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۵۵).
** رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۳۱ درآخر کتاب .
۳۷ - Cynosura
۳۸ - Munchia
۳۹ - Tenian
* رجوع شود به توضیح شمارهٔ ۳۱ .

Marfat.com

۴۰ – Samothrace
۴۱ – Aegaleos
۴۲ – Polycritos
۴۳ – Sciathus
۴۴ – Pytheus
* Augarium

* نمونه‌ای از شاهدوستی ایرانیان باستانی.م.

* چنانکه قبلاً هم یادآوری شد این رقم مبالغه‌آمیز است . م .

** درگورستان‌اختصاصی‌قدیمی‌هالیکارناسوس ظرف مرمری سفیدی(که فعلاً درموزهٔ بریتانیاست. م) را اززیرخاك بیرون آوردندکه نام خشیارشا برآن منقور شده وگویا خشیارشا آن را به آرتمیسیا اهداء کرده بوده وجزو اثاثیهٔ خانوادگی این بانو باقی مانده بوده است (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۶۰) .

* کتسیاس حتی اززمان‌کوروش وکمبوجیه نفوذ بسیاری به خواجه سرایان نسبت می‌دهد. اما ازروایت هرودوت استنباط می‌شودکه اززمان خشیارشا به‌آنهاکارهای عمده ارجاع می‌کرده‌اند. بعداً خواجگان‌بانفوذترین پیشکاران دستگاه شاهی شدند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۶۰) .

** ایشانرا ازاوان زندگی ازخانوادهٔ خویش جدا می‌ساختند چه عقیم‌کردن مرد درسن وسال بالا خالی ازخطر نیست ازاین‌رو آنها قهراً ازخانوادهٔ خود ومناسبات دوستی ودلبستگی باغیرقطع علاقه می‌کردند چراکه زندگانی درحرمسرا امکان ومجال برای چنین مواردی باقی نمی‌گذارد . ایشان درسراسر زندگی وجمیع جهات به لطف وعنایت شاهانه متکی بودند درنتیجه بیش ازسایر چاکران سرودل درگرو خدمت پادشاهان می‌گذاشتند وچون یاروهمسری نداشتند پس سِّر نگهدار، محتاط ، حیله‌گروسنگدل وکینه‌توز ومعمولاً هم ترسو بار می‌آمدند وگاهی نیز بی‌نهایت ازخود شهامت نشان می‌دادند (نقل ازسفرنامه شاردن ، حاشیهٔ لارنس ، صفحهٔ ۶۶۲) کتسیاس می‌نویسد: درمزاج خشیارشا بیش‌ازهمه‌کس ارتبان پسر ارته سورس ومردونیه ویك خواجه سرا نفوذ داشتند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۵۳۹) .

زندگانی هرخواجه سرا همانا خدمت وکار او بوده است وبه همین دلیل آنها بسیار فدایی و با وفا بودند چنانکه‌کسنفون درکتاب سیروپدی می‌نویسد : «هیچ‌کس بیش ازخواجه سرا به سرور خود خدمت نمی‌کرد یك نمونهٔ برجسته ، ازآن‌گونه وفاداری طبق نوشتهٔ آریان (آریانوس مورخ دورهٔ اسکندر مقدونی . م) رفتار باتیس شهربان غزه است‌که درمقابل اسکندر به مقاومت برخاست وحال آنکه همهٔ مأموران شاهی (داریوش سوم . م) درسرزمین فلسطین سر اطاعت وتمکین فرود آورده بودند (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۶۳) (باتیس قهرمان‌بزرگ‌ایرانی خواجه نبوده ازوی سکه‌هائی دردست‌است‌که اورا با ریش و با قیافه مردانه نشان می‌دهد.)

* یونانیها درصورت احتیاج به دستیاری پیادگان خود قادر نبودند سالامیس را مدتی دراز رها سازند اگر قبلاً جهازات را منهدم وپلها را خراب می‌کردند شاید امکان داشت لشکریان پارسی را دراروپا شکست بدهند ولی‌چون هنوز ۳۰۰ کشتی درنیروی دریایی ایران آمادهٔ جنگ بود ازعهدهٔ آن‌کاربرنمی‌آمدند (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۶۳) .

* بنابه‌تحقیق هیگنت این قضیه به‌کلی بی‌پایه وساختگی‌است. (کتاب لشکرکشی‌خشیارشا صفحهٔ ۲۴۱).

** کتسیاس ودیودور سیسیلی می‌گویند پیام مزبور حیلهٔ دیگری‌برای عقب‌نشینی‌خشیارشا بود وشاید هرودوت حق‌داشته خیال‌کندکه تمیستوکل ازپیام خود دومنظور داشته وچنان رفتار می‌کرده‌که‌گوئی به‌پارسیان ارادت می‌ورزد وسپس دردورهٔ شاه اردشیر اول اظهار علاقه‌کردکه به دربار ایران برود. پلوتارك راجع به جبّاری وی درمگنسیا ، تحت حمایت دولت ایران وبعداً دربارهٔ مرگ او (با نوشیدن زهر) شرح مبسوطی داده است (لارنس ، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۶۴) .

* درعهد باستان وحتی مدتها بعد غربیها غالباً پارسیان ومادیها را یکی می‌پنداشتند . م .

* بازگشت خشیارشا ازیونان گویا بیشتر ناشی ازوصول خبر سرکشی بابل بوده است . لارنس حاشیهٔ صفحهٔ ۶۶۰) .

Marfat.com

Marfat.com

کتاب نهم

کالیوپه

تا اِلکساندر پاسخ آتنی‌ها را از راه آورد مردونیه تسالی را ترک و شتابان به مقصد آتن حرکت‌کرد وبین راه از هرجا می‌گذشت برعدهٔ سربازان خود می‌افزود. خانواده‌های سرشناس تسالی رفتار دیرین خود راکماکان دنبال ودرواقع پارسیان را تشویق می‌کردندکه هرچه شدیدتر بر دشمن ضرب شست وارد سازند. توراکس امیرلاریسا[1]که خشیارشا را هنگام عقب‌نشینی تا آسیا بدرقه‌کرده بود و اکنون مردونیه را در هجوم به یونان پشتیبانی می‌کرد، در بئوتیا سکنهٔ تبس او رابه‌ماندن وتأخیر در عزیمت ترغیب‌کرده‌می‌گفتند اردوگاهی‌بهتراز اینجا نمی‌تواند یافت وتوصیه می‌کردندکه به جای پیشروی بیشترکه‌کاری بیهوده است وحتی بدون احتیاجی به‌واردکردن ضربهٔ جدید، بئوتیا رابرای تسخیر سراسر یونان‌پایگاه خویش قرار دهد، زیرا اگر حتی‌اعضای قدیمی اتحادیه یونانی بـه همکاری سابق خود ادامه دهند بازکسی در جهان به‌آسانی حریف ایشان نخواهد شد. بئوتیها افزودند اما اگر حرف ما راگوش‌کنید بدون آنکه خودتان را دچار زحمت‌کنید می‌توانید تمام نقشه‌های یونانیها را نقش برآب سازید. شما برای سران برجستهٔ آنها در بلاد مختلف رشوه بفرستید، بدین منوال اتحادیهٔ سراسر یونان در خطر خواهد افتاد.*

Marfat.com

مردونیه به‌این پیشنهاد اعتنائی نکرد وهمهٔ علاقهٔ او دراین بودکه ضربتی تازه بر آتن واردکند. این رفتارش ازیك طرف در اثر سرسختی او وازجهت دیگر بدان سبب بودکه به‌پادشاه قول داده بود خبر پیروزی خویش را به‌وسیلهٔ رشتهٔ چراغ دریائی از راه جزایر، درساردس به‌اطلاع برساند. وقتی او به آتیکا قدم گذاشت این بار هم از وجود آتنیها اثری ندید زیرا به‌طوری‌که اطلاع یافت همهٔ آنها یا در جهازات مانده یا به‌مقصد سالامیس شتافته بودند. بنابراین ده ماه‌پس‌از پیروزی اول به‌دست خشیارشا، اکنون اودرشهری‌که خالی‌وخلوت بودواردشد.**

نمایندگان آتن در اسپارت

مردونیه، یکی‌از اهالی هلسپون به‌نام موریخید را از آتن به سالامیس فرستاده دستور داد پیشنهادهای قبلی او راکه به‌وسیله الکساندر فرستاده بودبار دیگر به آتنیهاگوشزدکند واین اقدام نه از آن‌جهت بودکه او از احساسات ایشان دربارهٔ خود اطلاع نداشت بلکه به‌خوبی هم می‌دانست‌که ابداً نسبت به او نظری دوستانه ندارند. ولی این تجدید پیام را بدان جهت لازم دانست‌که‌گمان می‌کرد تصرف سراسر آتیکا شاید روحیهٔ آنها را تضعیف‌کرده باشد. پس موریخید را روانه‌کرد واو پیام مردونیه را به‌انجمن «یونانیها» در سالامیس رسانید. یکی از اعضای شورا، لوکیداس‌نام نظر دادکه بهترین‌کار این است‌که پیشنهاد واصل‌مورد قبول واقع وبرای تصویب نهایی به رأی عمومی‌گذاشته شود. این عین اظهاراوبود، خواه مردونیه بارشوه او را به‌آن‌کار وادارکرده بود یا عقیدهٔ شخصی خودش بوده. در هرحال آتنی‌ها چه آنهاکه در انجمن حاضر بودندوچه دیگران‌که درییرون انتظار می‌کشیدند به‌قدری‌ازاین حرف خشمگین شدندکه‌با سنگسارکردن‌لوکیداس او را روانهٔ دیار عدم ساختند. در سالامیس همه قیل‌وقال‌ها راجع به لوکیداس بود وهمین‌که زنان آتنی از ماجرا خبر یافتند آتش فتنه را تیزتر ساخته دسته‌جمعی به‌طرف خانه لوکیداس شتافتند وزن وفرزندانش را نیز سنگسارکردند.

آتنیها به‌شرحی‌که ذیلاً خواهدآمد خود را به‌سالامیس رسانیدند. تاوقتی که ایشان امیدوار بودندکه افرادی از پولوپونس به‌یاری آنها خواهند آمد در آتیکا به‌انتظار نشسته اقدامی نکردند، اما وقتی متوجه شدندکه همدستان ایشان در پلوپونس رفتار طفره‌آمیز دارند واقدامی نخواهندکرد وضمناً هم خبر رسیده بودکه پارسیان باز پیشروی‌کرده ودر واقع تا بئوتیا جلو آمده‌اند دیگر تأخیر را

Marfat.com

جایز ندانسته با همه اموال منقول خود راه سالامیس را در پیش‌گرفتند ودر ضمن پیامی به‌اسپارت فرستادند واز اینکه به‌جای دستیاری با ایشان اجازه داده بودند مهاجمان تا آتیکا پیشروی‌کنند به سرزنش اسپارتیان پرداخته وپیشنهاد ایرانیان در مورد انصراف از همکاری با اتحادیه یونان‌وپیوستن به‌ایشان رابه‌رخ اسپارتیها کشیدند واین نکته را هم افزودندکه اگر از اسپارت مددی نرسد ناگزیر از ناحیه‌ای دیگر حمایت خواهند جست. حقیقت امر این بودکه در آن‌موقع فستیوال هیاکینتیا[۲] در اسپارت برگزار می‌شد و مردم برای گذراندن تعطیلات رفته بودند و تصور می‌کردند که بهترین کار در آن ایام پرداختن به امر ستایش و سپاس این رب‌النوع است. حصاری راهم‌که در جلو برزخ (ایستموس) مشغول ساختن بودند درشرف اتمام بود.

قاصدان‌آتنی به‌اتفاق‌نمایندگان ازمگارا وپلاته‌که وارد اسپارت‌شده‌بودند نزد افورها[۳] رفته پیام خودرا به شرح زیر اظهار داشتند : «آتنیها مارا فرستاده‌اند تا شما را مسبوق سازیم‌که پادشاه ایران به‌ما پیشنهاد صلح وسازش داده وحاضر شده‌اند که هم اراضی مارا پس بدهند و هم اینکه نه فقط با شرایط عادلانه و شرافتمندانه و برابری با ما معاهدهٔ دوستی ببندند ، بلکه هرگاه زمین تازه‌ای هم برای الحاق‌به‌کشور خودخواسته' باشیم دراختیارما بگذارند. ولی‌ما بنابرایمان و احترامی‌که به درگاه خداوند معبود همهٔ یونانیان داریم واز خدعه و تزویربیزاریم بدون تأخیر ازقبول آن پیشنهاد عذر خواستیم اگرچه از متحدین خود کارشکنی وخیانت دیده بودیم‌وتردیدی هم‌نداریم‌که صلح بادولت ایران بیش‌از ادامه جنگ برای ما سودمند خواهد بود. با وجود این هرگز به‌طیب‌خاطر دست‌دوستی به‌سوی دشمن دراز نمی‌کنیم ، بلکه حتی‌الامکان وامی را که نسبت به یونان زمین داریم بدون قصور وسستی ادا خواهیم کرد . اما شما که از احتمال سازش ما با پارسیان آن‌همه بیمناك شده بودید واکنون هم از روحیهٔ ما چنانکه شاید وباید اطلاع دارید ومی‌دانید که محال است ازطرف ما خیانتی نسبت به یونان سربزند وفعلاً هم که کارهای دفاعی شما در ناحیهٔ برزخ نزدیك به اتمام است، باوجود این چه‌گونه‌آتن را فراموش‌کرده‌اید. شما باما عهدکرده بودیدکه در بئوتیا با دشمن مقابله کنید ولی قول خود را شکسته اجازه دادیدآنها آتیکا را هم متصرف شوند. این رفتار شما واقعاً خشم آتنی هارا برانگیخته است ، این اقدامتان با موفقیت فعلی شما و بلندآوازگی نام اسپارت سازگار نیست، وظیفهٔ شما اینست‌که فوراً به درخواست‌ما

Marfat.com

جواب مساعد بدهید ولشکر خود را روانه میدان جنگ سازید، باشدکه به‌اتفاق مردونیه را شکست دهیم. اکنون‌که بئوتیا از دست ما رفته است برای درافتادن با دشمن بهترین جا، تاریا[۴] در سرزمین شماست.

افورها وعده دادندکه روز بعد جواب بدهند اما فردا باز تا روز دیگر پاسخ دادن را به تأخیر انداختند و در اثر تأخیرهای متوالی درست دو هفته به‌امروز وفرداگذشت. ضمناً اهالی پلوپونس جدّاً سرگرم ساختن سنگرهای اطراف برزخ بودند وچیزی به خاتمه‌کار نمانده بود. راستی به‌چه علت وقتی الکساندر نزد آتنی‌ها به‌رسالت آمده بود اسپارتها عاجزانه اظهار نگرانی می‌کردند ومی‌ترسیدند که مبادا آتن با ایران سازش‌کند درصورتی‌که اکنون حتی اندکی هم نگرانی نداشتند. تنها توضیحی عذرگونه‌که می‌توانم برای علت تعلل وتأخیر آنها بیان کنم سرگرمی وتلاش ایشان برای تکمیل استحکامات خطوط دفاعی است‌که آن اقدام نیز در شرف اتمام بود بنابراین لابد می‌پنداشتندکه اگر آتن هم از بین برود ایشان راچه غم . هنگام ورود الکساندر سفیر پارسیان،کار ساختمان حصار هنوز ناتمام بود واز ترس یورش لشکر ایران با عجله به تکمیل آن پرداخته بودند.

اما اسپارتها بالاخره پاسخ دادند وسربازان خود را نیز به شرح زیربه‌میدان نبرد فرستادند. عصر آخرین روزی‌که نمایندگان آتنی با ایشان جلسه داشتند یك نفر اهل تگا،خیلوس نام‌که از سایرین‌بیشتر دراسپارت نفوذ داشت مطلبی راکه آتنی‌ها عنوان‌کرده بودند واو نیز شنیده بود مجدداً از افورها پرسید واظهار داشت : سرکاران‌گرامی، به‌نظر من اگر آتنی‌ها ما را رها سازند وبا پارس سازش کنند هر قدر هم‌که شما راه برزخ‌رامحکم سنگربندی‌کرده باشیدبرای دست‌اندازی به پلوپونس راه دیگری پیش پای دشمن باز است، پس چه بهتر قبل‌از اینکه ایشان رأی خود را تغییر دهند وسیاستی پیشه سازندکه به نابودی یونان منجر شود به حرف آنهاگوش دهید. این اخطار در دل افورها اثرکرد وبدون اینکه به‌نمایندگان مزبور چیزی بگویند سحرگاه ۵۰۰۰ سرباز اسپارتی راکه هرنفر هفت‌گماشته‌همراه داشت به فرماندهی پوزانیاس[۵] روانهٔ میدان جنگ‌کردند.

عقب‌نشینی مردونیه

دراین دوره طبق اصل وراثت حق فرمانروائی به فرزند لئونیداس موسوم به پلیستارخوس رسیده بود ولی او هنوز صغیر بود وپوزانیاس عموزاده‌اش

Marfat.com

سرپرستش بود. پدر پوزانیاس،کلئومبرتوس فرزند آناکساندرید دیگر حیات نداشت زیرا به‌زودی بعداز بازگرداندن افرادی‌که مأمور استحکام برزخ بودند درگذشته بود. او بدان سبب نفرات خود را بازگردانیده بودکه درست هنگامی که به انجام مراسم قربانی مشغول بود آفتاب‌گرفت و او از این جهت نتیجه نبرد را نامطلوب انگاشته بود. پوزانیاس شخصی به‌نام اوریانکس[۶] راکه وابسته به خانوادهٔ خودش بود در فرماندهی شرکت داد. روز پیش نمایندگان آتن غافل از این موضوع‌که پوزانیاس نفرات خود را بازگردانیده است آخرین بار با افورها ملاقات‌کردند وقطعاً مصمم بودند اسپارت را ترك وبه وطن خود مراجعت‌کنند. ایشان با لحن حیرت‌آمیزی اظهار داشتند : «اگرشما مایل هستید همین‌جا مانده ربةالنوع[۷] خویش راپرستش‌کرده‌خوش‌باشیدونسبت به‌دوستان خودخیانت‌ورزید، ما به شما اخطار می‌کنیم‌که آتنی‌ها این رفتار ناروا را نخواهند بخشید وچون همدستی ندارند ناگزیر با پارسیان سازش خواهندکردکه دراین صورت ما جزو متحدین خشیارشا برند. هر کشوری که دولت ایران اراده کند برخواهیم خاست واگر چنین شود عواقبش را خودتان بهتر می‌دانید».

با شنیدن این اظهارات افورها سوگند یادکردندکه در همان لحظه‌سربازان ایشان ضد غریبه‌ها در راهند (آنهاکلمه غریبه[۸] را به‌جای خارجی[۹] استعمال می‌کردند). نمایندگان‌که از آن اظهار مبهوت شده بودند پرسیدند منظورتان چیست. پس حقیقت امر به اطلاع ایشان رسید وآنها متحیر دنبال آن عده فرارفتند وازپی آنها نیز ۵۰۰۰ نفرکارآمد از شهرهای مجاور حرکت‌کردند. مردم آرگوس‌که قبلاً با مردونیه توافق‌کرده بودند تا از ورود اسپارتیان به میدان جنگ جلوگیری کنند به مجرد اینکه آگاه شدند سربازان اسپارت روانهٔ میدان جنگ شده‌اندزود به‌وسیلهٔ قاصدی این خبر را به آتیکا فرستادند. مأمور مزبور نزد مردونیه آمده اظهار داشت : سکنهٔ آرگوس مرا فرستاده‌اندکه به سرکار عالی اطلاع بدهم‌که جنگاوران اسپارت عازم جبهه شده‌اند وآرگیوها از عهدهٔ جلوگیری ایشان‌بر نیامده‌اند، پس خود دانید وآن‌گاه قاصد به شهر خویش بازگشت. مردونیه از شنیدن‌گزارش او دیگر در آرگوس توقف نکرد، تا این‌موقع وی در آنجادرنگ کرده بود تا معلوم شود قصد آتنی‌ها چیست ودر تمام مدت اقامت خود نیز به‌امید ترغیب ایشان در راه مصالحه به اموال ومحصولات آنها صدمه‌ای نرسانیده بود و همین‌که از جلب رضایت آنان‌مأیوس شد ووضع آینده را روشن‌تر دید پیش‌ازاینکه

Marfat.com

لشکر پوزانیاس فرار کند او ازحوالی برزخ عقب‌نشینی کرد و آنچه در آتن برجا مانده بود قبل‌از مراجعت سوزانید. دلیل وی در بازگشت آن بودکه آتیکا بـرای عمل سواره‌نظام جای مناسبی نیست به‌علاوه اگر او در آنجا شکست می‌خورد تنها از راه‌گردنهٔ باریکی‌امکان عقب‌نشینی داشت‌که‌فقط نفراتی چندمی‌توانستند آن‌راه را مسدود سازند پس در صدد برآمد به طرف تبس حرکت* وآنجا در سرزمین هموار در جوار مردمی مساعد جنگ‌کند.

قال بندن یك سر کرده پارسی

وقتی مردونیه در راه بود شنید دستهٔ دیگر اسپارتیها شامـل ۱۰،۰۰۰ نفر مجهز ، به منزلهٔ پیشتازان لشکر پوزانیاس به مگارا رسیده‌اند. پس‌از تأملـی دربارهٔ این خبر وبه‌امید نابودکردن‌گروه مزبور مسیر خود را تغییر داده به‌سوی مگارا شتافت در حالی‌که سواره نظام او به پیشروی ادامه می‌داد وسرراه خود همه جا را ویران می‌کرد. این‌جا غربی‌ترین محلی بودکه زیر پای لشکر ایران افتاده‌بود. در ضمن‌خبرتازه‌ای رسیدکه نیروی‌کلان یونانی‌کاملاً آماده‌نبردهستند ودرحوالی برزخ تمرکز یافته‌اند. ازاین‌رو مردونیه قصدعقب‌نشینی‌کردوسردار خطهٔازوپوس[۱۰] کسانی را برای راهنمائی قشون او فرستاد و ایـن لشکر شبانگاه در تانگارا سر کردند. روز دیگر مردونیه به تبس رسید وبا وجـود اینکه سکنهٔ آنجـا از طرفدرانش‌بودند تمام درختان آن حوالی رابرید. این‌کار جنبهٔ خصمانه نسبت به تبسی‌ها نداشت بلکه ضرورت نظامی چنین ایجاب می‌کرد، زیرا می‌خواست بـرای حفاظت سپاهیانش حایلی فراهم سازد تا هرگاه جنگ به دلخواه او پیش نرفت‌قادر باشد به‌طرف دیگر حصار عقب‌نشینی‌کند. نقاطی راکه او اشغال‌کرده بود شامـل ازوپوس، اریتریا، تا سرزمین پلاته بود. این حصار همهٔ جبهه‌ها را در برنمی‌گرفت اما تقریباً ده فورلنگ امتداد داشت.

هنگامی‌که لشکریان ایران سرگرم ساختن حفاظ بودند یکی از اهالی تبس آتارگینوس نام مردونیه وپنجاه نفر فرماندهان پارسی رابه‌ضیافتی دعوت و از آنها پذیرائی درخشانی‌کرد. دعوت اجابت ومجلس ضیافت د رتبس برپاشد. آنچه دراین‌جا نقل می‌کنم از ترزاندر[۱۱] شخصی بسیار آبرومندکه خودش نیز در آن مجلس حضور داشته شنیده‌ام . حضرات پارسی ویونانی بر سفرهٔ طعام‌کنار هم نشسته بودند، پنجاه نفر از پارسیان درکنار پنجاه نفر تبسی. پس‌از صرف ناهاردر

Marfat.com

حین میگساری یك سرکار پارسی‌که درکنار ترزاندر نشسته بود به زبان یونانی از او پرسید اهل‌کجاست . پاسخ داد شهر اورخیمنوس. آن‌گاه شخص پارسی اظهار داشت چون تو ومن همنشین وهم‌پیاله هستیم می‌خواهم نظر خودم را برایت بگویم تا از پیش حتی‌الامکان برای حفظ جان ومال خویش چاره‌ای بیندیشی.این سرکار پارسی که‌زار می‌گریست گفت‌هموطنانم‌که براین سفره نشسته‌اند وآن‌گروهی هم‌که درکنار رودخانه اردوگاه دارند دیری نخواهند زیست. ترزاندر از اظهار او سخت به حیرت افتاده پاسخ داد آیا راجع به مردونیه وآن فرماندهان آنچه می‌گویی امکان وقوع دارد؟ وی در جواب‌گفت : ای دوست، تدبیرکند بنده و تقدیر نداند. بسیاری از هموطنانم نیز می‌دانندکه حرفم‌کاملاً‌حقیقت دارد باوجود این چون چاره‌ای نیست راهی جز اطاعت نداریم واگر چه این اخطارم قرین حقیقت است بازکسی حرفم را باور ندارد وبدترین‌گرفتاری آدمی وقتی است‌که بساچیزها بداند وامکان وجرأت اظهار آن‌را نداشته باشد.»

چنانکه اشاره‌کردم این داستان را از ترزاندر اهل ارخمنوس شنیده‌ام‌وی اظهار می‌داشت‌که آن‌سرکار پارسی پیش‌گویی مشابهی قبل‌از نبرد پلاته‌کرده وبه چندین نفرگفته بود.

هنگامی‌که مردونیه هنوز در بئوتیا می‌زیست تمام یونانیانی‌که در آن حدود بودند جانب پارس را اختیارکرده نفراتی به قشون او فرستادندکه درحمله به آتن شرکت کنند غیر از فوکه‌ها بقیه مشتاقانه همواره از منافع ایران حمایت می‌کردند، اگر چه کار ایشان هم از روی اراده و اختیار نبود. چند روز بعد ازورود مردونیه به تبس،گروهی از پیادگان فوکه در حدود هزار نفر به فرماندهی هاموسیدکه یکی از برجسته‌ترین فرماندهان آنها بود به لشکر او پیوستند.مردونیه به‌تازه‌واردان دستور داد در فضای باز جداگانه به‌حالت رزمی درآیند. همین‌که دستور اجرا شد سواره نظام او با شتاب تمام فرا آمدند ودر نتیجهٔ این پیشامد به زودی شایع شدکه مردونیه قصد دارد بر فوکه‌ها بتازد وکار ایشان راکاملاً بسازد. همین بیم واندیشه در سر فوکه‌ها نیز افتاد. از این‌رو فرمانده به آنهاتأکید کردکه در صدد مقابله برآیند وفریادکشیدند : «هموطنان ملاحظه می‌کنیدکه در اثر دروغ‌پردازی تسالی‌ها راجع به‌ما، اکنون پارسیان عزم نابودی ما را دارندپس وقت آن است‌که قدرت ومردانگی خود را نشان دهید چه در مبارزه سردادن به، که هدف تیر دشمن واقع شدن واین ننگ وعاری است‌که می‌توانیم از آن اجتناب

Marfat.com

ورزید وثابت‌کنیم‌که یونانیانی پاك نهاد هستیم.»

سپس سواره نظام ایرانی آنها را در حصارگرفتند وباران تیر بر سر ایشان فرو ریختند توگوئی‌که می‌خواستند آنها را به‌کلی تارومارکنند. در واقع نیزه‌ها نیز در هوا شناور بود اما باز فوکه‌ها شهامت به‌خرج دادند . درآن‌حین جنگاوران پارسی به‌اسبان خود نهیبی زده فرارفتند. شاید تسالیها ایشان را به‌چنان‌کاری ناروا وادار کرده‌بودند. ولی همین‌که بر پارسیان معلوم شد حریف آمادهٔ مقابله است عقب‌نشینی را ترجیح دادند وشاید هم مردونیه می‌خواست شهامت ایشان را بیازماید در هر صورت من با اطمینان نمی‌توانم بگویم‌کدام نظریه درست است. به هرحال همین‌که سوار نظام دور شد مردونیه پیامی به‌فوکه‌ها فرستاده‌گفت جای ترس ونگرانی نیست معلوم می‌شودکه‌کاملاً برخلاف آنچه راجع به‌شماگزارش‌داده بودند افرادی جنگاور هستید اکنون وظیفهٔ شماست‌که شایستگی خود را درهنگام نبرد نشان دهید. دربارهٔ حاصل‌کار نیز باید بدانیدکه از من یا سرورم سهمی بیشتر نخواهید داشت.

لاکدمونها در بدو ورود به‌حدود تنگه درآنجا درنگ‌کردند وپلوپونسی‌ها نیزکه برای رفع تکلیف اقدام‌کرده بودند بعدازاینکه اسپارتیها را عازم میدان جنگ دیدند از بیکارگی وبیهودگی خود شرمنده شده راه افتادند وسرانجام‌که‌در اثر نذر وقربانی خویش آثار خیر وتوفیق دیدند از تنگه عزیمت وبه مقصد الوزیس پیشروی‌کردند ولشکریان یونان چون حرکتی حاکی از قصد خود در ترك اردوگاه نکردند، مردونیه اسواران خود را به فرماندهی سرداری ممتاز به‌نام ماسیست (یا مسیسته به معنی تواناترین) چنانکه یونانی‌ها می‌نامند جلو فرستاد، وی براسبی نیسائی (مادی.م) با افسار زرین ویراقهای‌گرانبها سوار بود. این سواران در دسته‌های متعالی به‌حمله پرداختند ودر هر یورش تلفاتی سنگین به یونانیان وارد آوردند. اتفاقاً همهٔ یونانی‌هائی‌که دستخوش حملات افراد سواره واقع شدند اهل مگارا بودند. ایشان در اثر یورشهای پی‌درپی پارسیان احساس بیچارگی‌کرده‌به فرماندهی مشترك پیامی به مضمون زیر فرستادند : «دوستان وهمقطاران بدون مدد ویاری شما، از ما ساخته نیست‌که جلو سواره‌نظام پارسیان مقاومت ویا جبههٔ اصلی خود را محافظت‌کنیم تاکنون‌باوجود تلفات سنگین‌درسایهٔ شجاعت واستقامت راه پیشروی دشمن را بسته‌ایم ولی از این‌پس مگر آنکه شما به پشتیبانی مابشتابید

Marfat.com

وگرنه بدین‌وسیله اخطار می‌کنیم‌که ناچار سنگرهای خود را رها خواهیم‌کرد.»

پوزانیاس با دریافت این پیام استمداد، برای‌کمك به‌مردم مگارا داوطلبانی خواست ولی غیراز آتنی‌ها از دیگران جواب مساعدی نرسید. صدها نفر سرباز زبده از میان ایشان روانه شدند. این دسته‌که به ندای استمداد پاسخ مساعد داده بودند عده‌ای تیرانداز با خود بردند. اینان به‌خاطر آزادی سراسر یونان همیشه در هنگام خطر جان برکف آمادهٔ پیکار بودند. زدوخورد به‌طول انجامید. ضمن حملات پی‌درپی اسواران پارسی، اسب ماسیست‌که‌در جلو جبهه بود از ناحیهٔ‌گردن مجروح شد وحیوان با درد شدید به زمین افتاد وسوارش نیز با او به‌خاك درغلتید. همین‌که ماسیست نقش بر زمین شد یونانیها بر سرش ریخته اسبش راگرفتند وبا تلاش وکوشش بسیار او راکه با سرسختی مقاومت می‌کرد هلاك‌کردند. دلیل آنکه دشمن نتوانست زود او را نابودکند زرهی بودکه برتن داشت ودر زیرروپوش فلزی نیز زرهی‌زرین پوشیده بود به‌طوری‌که هیچ ضربتی برتنش‌کارگر نبود، تا اینکه سربازی با توجه به‌این نکته اوراازناحیهٔ چشم زخمی‌کردکه به‌مرگش‌انجامید. بقیهٔ سپاهیان ازاین ضایعه بی‌اطلاع بودند ومتوجه‌کشته‌شدن فرماندهٔ خود نشدند چون همگی سخت سرگرم زدوخورد بودند. تا سرانجام معلوم شد فرمانده‌درمیان آنها نیست. وقتی حقیقت امر فاش شداین خبر زبان به‌زبان بین افراد لشکر شایع شد و همه سواران برای پیداکردن پیکر او به‌تلاش برخاستند. آتنیها که متوجه یورش تمامی نفرات پارسی شده بودند همدستان خودراازهرسو به‌یاری‌خواستند. در همان حین‌که پیادگان پیش می‌تاختند مبارزهٔ شدیدی برای دست‌یابی بر جسد ماسیست درگرفته بود وپیش‌از آنکه پیادگان برسند سیصد نفر یونانی باوجود جد وجهد تمام باز مغلوب وناچار به‌تسلیم جنازه شدند. اما همین‌که بقیهٔ لشکر. یاران آتنیها رسید اسواران ایران ناچار سنگر خودرا رها ساخته‌ازعهدهٔ‌نددهداری جسد برنیامدند وبا تلفاتی سنگین آن را از دست دادند. آنها پس‌از اندکی عقب‌نشینی خبر شهادت فرماندهٔ خود را به مردونیه دادند. مرگ ماسیست لشکر را غرق درماتم ساخت. اوکسی بودکه هم نزد پادشاه وهم‌کلیهٔ سپاه قد رواحترام فراوان داشت واز این بابت بعداز مردونیه نفر دوم به‌شمار می‌رفت. سربازان در مرگش سراترشیده ویال اسبان وقاطران خود را بریده* بی اختیار زاری می‌کردند، شیون آنها سراسر بئوتیا را فراگرفته بود.** در همان حال‌که پارسیان

Marfat.com

بنا بر راه ورسم قومی، ازفرماندهٔ شهید خود تجلیل می‌کردند یونانیهاکه‌جلوحملات سواره‌نظام ایشان راگرفته ونیك مقاومت‌کرده بودند با اطمینان خاطر، بدن‌ماسیست را برگردونه‌ای گذشته از مقابل پارسیان عبور دادندکه منظره‌ای بسیار رقت‌انگیز داشت از آن‌جهت‌که ماسیست سرداری رشید وبلند قامت بود وبه‌همین مناسبت ایشان درصدد آن اقدام برآمدند. سربازان از پاسگاههای خود بیرون دویده‌برای دیدن نعش ماسیست بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

دراین موقع یونانی‌ها از ارتفاعات پائین آمده به جلگه پلاته رفتند. آنجا اردوگاهی به مراتب راحت‌تر از حدود اریتریا بود به‌خصوص ازاین‌جهت‌که آب به حد وفور داشت. آنها در نزدیکی چشمه‌سارگرگانیاکنار پلاتـه ، در اراضی هموار نزدیك تپه‌هایی‌کوتاه خیمه زدند. دراین‌جا برای تعیین محل جبهه مشاجرهٔ شدیدی بین مردم تگا وآتنی‌ها درگرفت. هردو دسته خواستار نگهبانی جناح لشکر بودند وبرای نشان دادن استحقاق خود خدمات درخشانی راکه در موارد قبلی وهمچنین در جریانات اخیر انجام داده بودند به‌رخ یکدیگر می‌کشیدند.اهالی تگا، می‌گفتند ما به تصدیق همگان امتیازات بیشتری در اغلب جنگهای گذشته و جدید نسبت به پلوپونسی‌ها داریم ودر واقع ازدوره‌ای‌که خاندان هراکلس سعی کردند تا حدود پلوپونس پیشروی‌کنند مابودیم‌که در تنگه جلو مهاجمان راگرفتیم. هیلوس اعلامیه‌ای صادرکرد مشعر براینکه در شرایط حاضر هیچ لزومی نداردکـه هر دو لشکر در جبههٔ واحدی تن به‌خطر دهند. بهتر آنکه هر لشکر یك نفرقهرمان زبدهٔ خود را انتخاب‌کند تاآن‌دوباهم به‌نبرد پردازندوجنگاور برنده مشخص‌کنندهٔ لشکر ممتاز است. پلوپونس‌ها این پیشنهاد را پذیرفته با قید سوگند تعهدکردند که هرگاه غلبه نصیب دستهٔ هلیوس شود وابستگان به خانوادهٔ هراکلس برطبق مزیت دیرین خـانوادگی از حق سابق خود بهره‌مند شونـد و در صورت شکست ، سربازان خود را عقب‌کشیده تا صد سال هیچ‌گونه تجاوزی نسبت به پلوپونس‌روا ندارند.

«شخصی‌که از طرف اتحادیه (یونانی) منتخب شده بود فرمانده وپادشاه ما، اخموس نوادهٔ فلپوس بود. وی داوطلب آن خدمت شد وهلیوس را یك تنه درنبردی به مبارزه خواست و او را به خاك هلاك انداخت وبه پاس این اقدام بودکه نسبت به‌پلوپونسی‌ها درآن‌زمان امتیازاتی‌کسب‌کردیم‌وهنوز هم ازآن‌برخورداریم.یکی‌از

Marfat.com

مهمترین آن امتیازات این است‌که در جنگ مشترك باید یکی از جناحها دردست ما باشد، بدیهی است‌که ما برعلیه شما قدمی‌برنخواهیم داشت وشما لشکریان‌اسپارت را مختار می‌سازیم هر جناحی راکه طالب باشید برای خود انتخات‌کنید. ما طبق سنت وسابقه تقاضا داریم‌که جناح دیگر در دست‌ما باشد وغیراز فتوحاتی‌که‌مذکور افتاد ما برای‌کرسی افتخار بیش‌از آتنی‌ها حق تقدم وامتیاز داریم. برسبیل مثال امتیاز ما علاوه بر نبردهای متعدد با سایر شهرهاکه قرین پیروزی شده فتوحاتی است‌که در مقابل اسپارت داشته‌ایم ا زاین‌رو امتیاز مورد تقاضا حق مسلم ماست نه آنها. آنان هیچ‌گونه فتح وپیروزی خواه در سابق یا دورهٔ اخیر نداشته‌اندکه‌با افتخارات ما قابل مقایسه باشد.»

آتنی‌ها به اظهارات مزبور پاسخ دادند : «ماکاملاً توجه‌داریم‌که همگی‌در اینجا جمع شده‌ایم تا با مهاجم بیگانه مبارزه‌کنیم نه اینکه با سخنوریها وقت‌خودرا تلف سازیم اما چون اهالی تگا از برابری‌باما لاف‌زده‌اند وداستان موفقیتهای‌متعدد خود راکه طی تاریخ نصیب آنها شده پیش‌کشیده‌اند، لذا ماهم نباید از شرح خدمات برجستهٔ خویش در جنگهای آرکادی‌که بنابر میراث موجب سرفرازی ماست غفلت‌کنیم از جمله محض نمونه، وقتی خانوادهٔ هراکلس‌که مردم تگا مدعی‌اند سرکردهٔ آنها را در جنگ تنگه «ایستموس» به‌خاك هلاك انداخته‌اند، از جانب‌همهٔ یونانیان‌که به‌قصد نجات از انقیاد به دست میسی‌ها استمدادکرده پناهگاهی‌نیافته بودند فقط ما به‌یاری ایشان برخاستیم وبا همکاری آنها در اثر فتحی ظفرنشان پایه حکومت جبّار اورستوس را واژگون‌کردیم .

به‌علاوه وقتی‌که‌بعدازنبردتبس‌اجساداهالی آرگوس روی‌زمین‌ریخته‌بودماضددشمن تاخته جنازه‌ها را جمع‌آوری وبا رعایت رسوم‌وآداب در سامان خود الوزیس‌به‌خاك سپردیم.کار برجستهٔ دیگر ما مقابله با آمازونها (شیرزنان سکائی.م) بودکه ازطرف رودخانه ترمدون، به‌داخله آتیکا هجوم آورده بودند وباز در مورد نزاع ترویا فداکاری نفرات ما از هیچ قوم دیگری‌کمتر نبود. باری ذکر تمام موارد تاریخی عهد قدیم لزومی ندارد زیرا بسا اقوام‌که روزی نام ونشانی داشتند وشاید درزمان ما به‌ورطهٔ اضمحلال افتاده باشند به همان قسمی‌که بعضی ملتهاکه سابقاً عزّ واحترام قابل توجهی نداشتند بعید نیست این روزها در اوج نام‌آوری ودر راه ترقی وتعالی باشند. پس چه بهترکه دوران‌گذشته رافراموش وتوجه خودرا به‌زمان حاضرمعطوف کنیم. فرض‌کنید سابقاً هیچ‌گونه اثر واقدامی از ناحیهٔ ما مشهود نیفتاده وفقط در

Marfat.com

ماراتن مبارزه‌کرده باشیم. در حقیقت ما در قیاس با سایر اقوام یونانی‌بساکارهای برجستهٔ دیگر انجام داده‌ایم با وجود این همان نبرد ماراتن برسبیل نمونه مارابس که شایستهٔ حق ومزیتی باشیم‌که مورد درخواست ماست. چراکه مابه تنهایی ضد سپاه ایران به مقابله برخاستیم وآن اقدام سلحشورانهٔ بس خطیری بودکه از ورطهٔ نیستی، وکام مرگ به‌سلامت جستیم. ما چهل وشش طایفه را شکست داده‌ایم، آیا همین‌کار، ما را در احراز فرماندهی یك جناح ذیحق وسزاوار نمی‌سازد؟

ترکیب لشکر یونانی در پلاته

باوجود مراتب مزبور در دورهٔ خطرناکی مانند حالا هیچ شایسته نیست دربارهٔ فرماندهی این‌یا آن‌گوشه مشاجره‌ای پیش آید. ما حاضریم ازشما اسپارتی‌ها پیروی‌کنیم وسرپرستی وادارهٔ هر جبهه‌ای راکه شما صلاح بدانید برعهده بگیریم وهرجاکه برای خدمت ما تعیین شود درآنجا بکوشیم ومردانه جنگ‌کنیم، از شما فرمان واز ما اطاعت. با اظهار این بیان اخیر، فریادی از صف اسپارتیها برآمدکه لاکدمونها در جنگاوری‌از آرکادیها برترندوباید مهم‌ترین جبهه دردست‌ایشان‌باشد. پس آن مقام به آتنی‌ها تفویض شد ومردم تگا از آن محروم شدند.

علاوه بر پیادگان یونانی‌که زودتر به پلاته وارد شده بودند نیروهای امدادی دیگر نیز از دنبال رسیدند. پس‌از مشاجره‌ای‌که شرحش در بالاگذشت گروهانهای متعدد از هر شهر ودیار در جای خود مستقر شدند به شرح زیر :

در جناح راست ۱۰۰۰۰ نفر لاکدمونی‌که ۵۰۰۰ تن آنها از شهر اسپارت بودند وهمراه ایشان ۳۵,۰۰۰گماشته.سبك اسلحه بود یعنی هر نفر سه‌گماشته در اختیار داشت. بعداز اسپارتیان سربازان تژآ شامل ۱۵,۰۰۰ نفر سنگین اسلحه واین عده به‌واسطهٔ شایستگی وکارآمدی خود مورد ستایش‌واحترام بودند.سپس ۵,۰۰۰ کورنتی‌که ۳۰۰ نفر هم از پوتیدا وپالن جزو نفرات آنهابودند و۶۰۰ سرباز از شهر ارخمنوس در آرکادیا و۳۰۰۰ تن از سیکون و۸۰۰ نفر از اپیداروس وعلاوه براین دسته‌ها ۱۰۰۰ تن از تروزن، ۲۰۰ نفر از لپروم و۴۰۰ نفر از میسنا وتیروس و۴۰۰ نفر هم از خالکیس و۵۰۰ نفر از آمبراسیا و۸۰۰ نفر از لوکاس واناکتیوریوم‌و۲۰۰ نفر پالنی و۵۰۰ سرباز از آگینا و۳۰۰۰ نفر از مگارا و۶۰۰ نفر هم از پلاته بودند. دستهٔ آتنی دارای ۸۰۰۰ نفر افرادکاملاً مجهز بودکه در جناح چپ سپاه به‌فرماندهی اریستید پسر ازیماخوس مستقر شده بودند این لشکر غیراز گماشته‌هایی‌که بیگاری

Marfat.com

اردو را برعهده داشتند پیادگانی مجهز به‌اسلحهٔسنگین بودند وتمامی نفرات‌امدادی با اسلحهٔ سبك وچنانکه مذکور شد ۳۵,۰۰۰ نفرگماشته نیز در اختیار ایشان بود.

راجع به اسپارتها باید افزودکه همگی نفراتی سلحشور بودند ۳٤۵۰۰ نفر هم متعلق به سایر شهرها اعم از لاکدمون یا دیگر نقاط بودند وهر سرباز مجهزیك نفرگماشته در اختیارش بود، بنابراین مجموع نفرات امدادی ٦۹,۵۰۰ نفربودند که دراین صورت جمع‌کل لشکر یونانی در پلاته به ۱۱۰,۰۰۰ نفر رسیدکه همگی غیراز عده‌ای‌که به‌وسیلهٔ تسبی‌ها تکمیل شد (۱۸۰۰ نفر بی‌کم‌وکاست) به‌سپاه‌یونانی پیوستند، اما همهٔ آنهاکاملاً مسلح نبودند.

تا اینجا شرح سپاهیان یونان وسازمان‌آنها ذکرشد.وقتی ایشان درآزوپوس جبهه آراستند سربازان مردونیه بعداز خاتمهٔ مراسم سوگواری به‌مناسبت‌شهادت ماسیست سردار، همین‌که شنیدند یونانیها به پلاته رسیده‌اند در ساحل رودخانه‌به شرح زیر صف‌آرائی‌کردند: مردونیه سربـازان ایرانی خود را در مقابـل‌لاکدمونها قرار دادکه چون از نفرات اسپارتی خیلی زیادتر بودند جبهه با عمق بیشتری تشکیل وخط آنها به‌قدری‌گسترش یافت‌که نفرات‌گروهان تگارا در برابر خود داشت. مردونیه به‌خصوص توجه داشت‌که بهترین افرادش در مقابل اسپارتها واقع شوند ونفرات ضعیف‌تر در جناح چپ روبه‌روی تگاها قرارگیرند. این اقدام احتیاطی پیشنهاد تبسی‌ها بود. در طرف راست، پارسی‌ها سربازان مادی خود را در مقابل نفرات‌کورنثی وپوتیدا وارخمنوس وسیگون‌گماشتند وبلخی‌ها مقابل یونانیان‌قرار گرفتندکه شامل‌افرادی‌ازاپیداروس،تروزون، لمپروم، می‌سیناوفلیوس‌بودندوسپس گروه هندیان مقابل نفرات هرمیون واریتریا جبهه آراستند.

آن‌گاه سکائیان مقابل نفرات آمبراسیا وآناکتوری وپالنی وسربازانی از اجینا وبالاخره جناح راست را سکائیان داشتند در مقابل آتنیها. پلاتها. مگاریها. بئوتیها، لوکریها،مالیها وتسالیهاکه‌با فوکه‌هاگروهی۱۰۰۰نفری وکاملاً مسلح‌بودند. تمامی فوکه‌ها به لشکر پارس پیوسته بودندمگر عده‌ای معدود ازکوهستان پارناس که به صف یونانیها پیوسته بودند ودر تارومارکردن قشون دشمن خدماتی قابل توجه انجام دادند مردونیه سربازان مقدونی وتسالی را در جناح راست خـود برگماشت.

من نام‌کارآمدترین وعمده‌ترین افراد نظامی را ازدسته‌های مختلفی کـه مردونیه دراین جنگ فراهم ساخته بود به شرحی‌که مذکور افتاد بیان‌کردم. بـه

Marfat.com

علاوه لشکر او افرادی زبده از طایفه‌ای دیگر هم داشت مانند فریژیها، میسی‌ها، تراکیها، پایونیها وهمچنین اتیوپیها وطایفه‌ای از مصریها به‌نام هرموتپیهاوکالاسیریها که از بهترین سربازان جنگاور مصری به‌شمار می‌رفتند، واسلحهٔ ایشان شمشیربود. جماعت مزبور سابقاً در جهازات دریائی خدمت می‌کردند ولی مردونیه آنها را به خدماتی در خشکی مأمور ساخت. درمیان لشکریانی‌که خشیارشا به آتن‌آورده بود مصریها نبودند ، جمع سربازان بیگانه در سپاه مردونیه به‌طوری‌که قبلاً هم اشاره شد ۳۰۰,۰۰۰ نفر بود لشکر یونانی هیچ‌گاه شماره نشده بودند، به‌عقیدهٔ من تعداد آنها ۵۰,۰۰۰ نفر پیادگان بودند وسواره نظام واحد جداگانه‌ای بود.

وقتی‌که آرایش سازمان جنگی مردونیه‌کامل شد ودسته‌های طوایف گوناگون هرکدام موضع گرفتند آن‌گاه هردو لشکر رقیب به‌مراسم قربانی‌پرداختند. شخصی‌که در صف یونانیها مأمور این‌کارشدتیسامنوس نام‌داشت‌که درمیان‌لشکریان به‌طالع شناسی مشهور بود واسپارتها او را به‌مناسبتی‌که شرح خواهم داد در لشکر خود واردکرده بودند. او فرزندی نداشت وبرای استصوابی دراین زمینه به‌معبد دلفی مراجعه‌کرده بود. کاهنه در جوابش پیشگویی‌کردکه «پنج جایزهٔ سبقت درطالع اوست». چون وی دلالت این پیشگویی را درست درنیافته بود به تمرینهای‌ورزشی پرداخت چه می‌پنداشت‌که در آن رشته موفقیتی به دست خواهد آورد ودر واقع دریکی از مسابقات المپیك هم جایزه‌ای ربود. اما اسپارتها به فراست دریافته بودند که مقصود مسابقات ورزشی نیست بلکه در مبارزات نظامی جایزه وسرافرازی در طالع او پیش‌بینی شده‌است. پس با پرداخت دست‌مزدکوشیدند به‌کار جنگ‌وستیز ترغیب ووادارش‌کنند واو را مشاور وهمدست خاندان هراکلس سازند. تیسامنوس متوجه شدکه اسپارتیان سعی دارند همکاری او را جلب‌کنند، در نتیجه او مبلغ دست‌مزد خود را بالا برد واظهار داشت حاضر است آنچه ایشان بخواهندانجام‌دهد مشروط براینکه حق تابعیت اسپارت نیز باتمام مزایا به‌او اعطا شود. اول بار واکنش اسپارتیها از این درخواست ابراز انزجار و نفرت بود لذا ازبه‌کار گماشتن اومنصرف شدند. اما چندی بعد به‌واسطهٔ وخامت‌اوضاع وتهاجم شدید پارسیان باز به او مراجعه وبادرخواستش موافقت‌کردند. تیسامنوس با مشاهدهٔ حالت تسلیم ازناحیهٔ ایشان، اعلام داشت دیگر با شرایط سابق راضی به همکاری نیست، بلکه برادرش نیز باید از امتیاز تابعیت اسپارت برخوردار ومشمول سایر مزایاگردد. توقع اوبی شباهت بادرخواست ملامپوس نبود، اگر بتوان تقاضای تابعیت را بادرخواست

Marfat.com

مزایای پادشاهی برابر پنداشت زیرا فراموش نکرده‌ایم وقتی‌که مردم آرگوس به ملامپوس مراجعه‌کرده بودند تا زنان ایشان راکه دچار حالت جنون شده بودند معالجه‌کند نیمی از مزایای پادشاهی را به‌عنوان جایزهٔ خدمت خویش پیشنهادکرده بود. سکنهٔ آرگوس‌که توقع او راخیلی مبالغه‌آمیز دیدنداز خیرش صرف‌نظرکردند. اما چون به‌زودی نیمی از بانوان آنها به‌حال جنون افتادند با شرایط او موافقت کردند. وآنچه راکه مطالبه‌کرده بود پذیرفتند. ملامپوس به مجرد اینکه آمادگی ایشان را دید باز بر مقدار توقعات خود بیفزود وخواست یك‌سوم حقوق سلطنتی نیز به برادرش اعطا شود وآن عین وضع وحال اسپارتیها در قول وقرارشان با تیسامنوس بود، زیرا احتیاج مبرمی به‌خدمت او داشتند وناگزیر با تمام شرطهای او موافقت‌کردند. ملامپوس وبرادرش تنهاکسانی بودندکه بدین منوال امتیاز تابعیت اسپارت را به‌دست آوردند.

تیسامنوس‌که مزدور اسپارتیان شده بود به‌عنوان فالگیر بایونیها در پلاته خدمت می‌کرد. فال او راجع به یونانی‌ها نشانهٔ مطلوب ومساعد داشت مشروط بر اینکه جنگ ایشان حالت دفاعی داشته باشد. پیشگویی او دربارهٔ مردونیه نیزعیناً همان بود یعنی اگراقداماتش به‌خاطر دفاع باشدکارش به‌نحو دلخواه خاتمه‌می‌پذیرد وهرگاه در حمله پیشدستی‌کندکارش به شکست می‌انجامد. مردونیه به رسم یونانیان از خدمت وکار فالگیرها استفاده‌کرد وهجسیس‌تراتوس از مردم آلیس به‌عنوان پیشگو در خدمتش بود. اودراین رشته اشتهار فراوان وسرگذشتی‌شنیدنی داشت . او به اتهام اینکه بارها به‌پارسیان صدمات سنگینی واردکرده بود وقتی‌در دست آنها افتاد محکوم به‌اعدام شد ودر زندان می‌زیست،در حال‌نومیدی تمام‌نسبت به‌آینده وحتی راجع به جان خویش خاصه از آن جهت‌که شنیده بود پیش‌از مرگ او را شکنجه خواهند داد به‌اقدامی چنان تهورآمیز پرداخت‌که وصفش‌کارهرکسی نیست،کاری‌کردکه‌به‌نظر من اقدام جسورانه‌کم نظیری است. او روی یك پا برچهار پایه ایستاد وعاقبت باکاردی‌که از راهی نامعلوم به زندان فرستاده شده‌بود پای‌خود را همان‌قدرکه بتواند ازکنده خارج وفرارکند تراشید ودور از نگاه نگهبانان زندان سوراخی در دیوار ایجادکرد واز آنجاگریخت، شبها راه می‌پیمود وروزها در جنگل خود را پنهان می‌ساخت تا عاقبت خود را به تگا رسانید. اسپارتها با انواع تدابیر به منظور دستگیری او به تعقیبش پرداختند اما با وجود این او شب سوم خود را به‌تگا رسانیده بود. اسپارتیان از هوش وزرنگی او متحیر شده‌بودند

Marfat.com

زیرا با آنکه یك پایش هنوز دربند بود باز نتوانسته بودند او را دستگیر سازند.

بدین ترتیب او خود را به تگا رسانید ودر آن دوره تگا با اسپارت روابط خوشی نداشت‌وقتی جراحت‌پای‌اوبهبودیافت‌پای‌مصنوعی سفارش‌داد وضدیت‌خود را با اسپارتیها علنی ساخت. اما این زیرکیها او را عاقبت به‌دردسر انداخت چون چندی پس‌از ماجرای پلاته هنگامی‌که به‌کار فالگیری مشغول بود اسپارتیها او را دستگیر ومحکوم به‌اعدام‌کردند. در مورد فعلی‌که راجع به‌آن صحبت می‌دارم او در آزوپوس در خدمت مردونیه بود ومزدکلانی دریافت می‌کرد وکار وپیشهٔ خود را ازیك‌جهت در اثرکینه‌ای‌که نسبت به اسپارتیان داشت ودلیل دیگر به‌واسطهٔ مالدوستی در نهایت‌کوشش وجدیت انجام می‌داد.

درهمان‌گیرودار تعداد سربازان یونانی رفته رفته افزایش می‌یافت وباوجود ازدیاد روزافزون طبق پیشگوئی فالگیران باز طالع طرفین ، اقدام به حمله وهجوم‌را کاری بسیار خطرناك نشان می‌داد . یکی از اهالی تبس تیماگنید نام فرزند هرمس به مردونیه توصیه‌کرده بودکه معبر سکیترون را زیرنظر داشته باشند زیرا بدان وسیله می‌توان راه دسته‌های متوالی را که به لشکر یونانیها می‌پیوستند بست . این پیشنهاد هنگامی اظهار شد که هفت روز بود لشکرطرفین برابریکدیگر جبهه آراسته بودند. مردونیه این پیشنهاد را مفید دانست وشبانگاه سواره نظام خود را به گذرگاهی که دربین راه پلاته بود فرستاد . آن معبر نزد اهل محل «سه‌سر» نام دارد. اما آتنیها، آن حوالی را «بلوط‌آباد» می‌نامند. این اقدام‌نتیجه‌ای نبخشید چه دسته‌ای شامل ۵۰۰ قاطرکه ازپلوپونس برای لشکر یونانی آذوقه می‌برد به‌دام افتاد وسرپرستان قافله دستگیر شدند. سواره‌نظام ایران همهٔ آنها را تارومارکردند وچون از کارکشتار خسته شده‌بودند عده‌ای ازآنهارا به لشکر خود وارد کردند . دو روز دیگر گذشت باز عملیات نظامی آغاز نشد و هیچ‌طرف حمله را آغازنکرد. پارسیان، یونانیها رابه‌عبور از رودخانه تحریك می‌کردندولی باز هیچ‌طرف‌اقدامی نکرد ، اما تمام مدت پارسیان و مادیها دراندیشهٔ جنگ بودند و سپاهی وقدرت خودرا به رخ حریف می‌کشیدند .

طی آن ده روز پیش‌آمد قابل ذکری اتفاق نیفتاد ودو لشکرکماکان مقابل یکدیگر ایستاده بودند درحالی‌که افراد دستهٔ یونانی پیوسته زیادتر می‌شدند . سرانجام روز یازدهم مردونیه‌که از حالت رکود وبیکارگی سخت خسته شده‌بود با ارتبان به مشورت پرداخته نظر داد که بهتر است جبههٔ فعلی خود را رها و تمامی

Marfat.com

لشکررا درحدود شهر تبس مستقر سازند زیرا درآنجا آذوقهٔ کافی برای افراد وعلوفهٔ چهارپایان به حد وفور فراهم می‌باشد . پارسیان مقدار فراوانی طلا خواه به‌صورت شمش یا مسکوك وهمچنین مقادیر زیادی نقره ولوحه همراه داشتند وبدین منوال تأمین منظور آنها با بخشیدن تحفه‌های گرانبها به یونانیان خاصه‌کسانی‌که درشهرها صاحب نفوذ وسرشناس بودند و به موضوع از دست دادن آزادی خود اهمیتی نمی‌دادند بسیار آسان بود بدون اینکه درآن باره دچار دردسری بشوند . از طرف دیگر کار خطرناکی بود که باردیگر زدوخوردی پیش آید ومخصوصاً ازاین حیث‌کار مهمی بودکه ارتبان را سرداری باهوش‌ودارای درایت‌سرشارمی‌پنداشتند.

مردونیه وفالگیر

مردونیه نظریات خود راکه چندان در خور توجه نمی‌نمود اظهار کرد و به‌هیچ روی رفتار نرمش وسازش نشان نمی‌داد. به عقیدهٔ او چون سپاه ایران به مراتب بیشتر از لشکر یونانی بود پس چه بهتر که بی‌درنگ جنگ با دشمن آغاز واز افزایش قشون یونانی جلوگیری شود. وی راجع‌به پیشنهاد هجسیس تراتوس و تامل در عمل توجهی نداشت ومی‌خواست که به‌شیوهٔ دیرین پارسی با دشمن گلاویز شود پیشنهاد او بدون مخالفتی تأیید شد چرا که سرداری سپاه شاهی درید اقتدار اوبود نه دردست ارتبان . آن‌گاه وی سرکرده‌های خود وفرماندهان یونانی راکه درلشکر شاهی بودند احضار و استفسار کرد آیا پیشگویی راجع به شکست سپاهش را که در یونان شایع شده است شنیده‌اند. هیچ‌کس مطلبی اظهار نکرد. شاید بعضیها از موضوع پیشگوئی وکار فالگیر بی‌خبر بودند و بعضی دیگر هم سکوت را مصلحت دیدند . سپس گفت من فقط راجع به یك فال اطلاعی دارم که به شرح زیر آن را تعریف می‌کنم : «لشکریان ایرانی به یونان خواهند تاخت وبر معبد دلفی دست خواهند انداخت اما تا آخرین نفر تارومار خواهند شد» پس با آگاهی ازاین جریان ما به معبد نزدیك نخواهیم شد وازدست‌اندازی به‌آن اجتناب خواهیم کرد ودرنتیجه خطری متوجه ما نخواهد شد همهٔ شما که خیرخواه وطن خویش هستید ازاین بابت خشنود و آسوده خاطر باشید که ما یونانیها را شکست خواهیم داد آن‌گاه فرمان داد روز دیگر جنگ شروع شود .

من اتفاقاً اطلاع یافتم پیشگوئی راکه مردونیه به‌پارسیان نسبت می‌داد

Marfat.com

در واقع مربوط به ایَلیریها (سکنهٔ صربستان و آلبانی فعلی. م) و لشکر انخلس بود اگرچه اشاراتی هم از قول رب‌النوع باکیس[۱۲] درهمین باره دارد وآن این است‌که : «در حوالی ترمدون وآزوپوس‌که چمنزاری نرم دارد، اختلاط زبان یونانی ولهجهٔ بیگانه پیش خواهد آمد ودرهمان حدود واندکی جلوتر بسیاری ازنفرات مادی‌که با تیروکمان مسلح هستند در روز شکست ، هلاك خواهند شد» .

این شعر و سایر ابیات نظیر آن چنانکه می‌دانیم راجع به پارسیان است . پس‌از آنکه مردونیه سئوال خود را دربارهٔ موضوع پیشگوئی مطرح ساخت و کلماتی چند به نحوی‌که ذکر شد به منظور تهییج سپاهیان اظهار داشت شب فرا رسید . بعداز چند ساعت همین‌که سکوت سراسر اردوگاه هردولشکررا فراگرفت وچنین می‌نمودکه همه درخواب غنوده‌اند الکساندرفرزند آمونتاس فرمانده‌گروهان مقدونی به‌طرف ارذوی یونانیان تاخت وبافرمانده ایشان درخواست ملاقات کرد . بیشتر افراد از جای خود حرکتی نکردند ولی بعضی‌ها نزد فرماندهان خود شتافته خبر دادندکه شخصی سواره از اردوگاه پارسیان آمده‌است، وبه ما چیزی نمی‌گوید فقط درخواست صحبت با فرماندهان را دارد واسامی فرماندهان را هم ذکرکرده است. آنتیها فوراً جلسه‌ای تشکیل دادند واو هم درآن جلسه حضور یافته مطالبی به‌این شرح اظهار داشت : «ای آنتیها با اعتماد به‌شرف شماست‌که این مطلب را می‌گویم، بایداین خبر از همه‌کس مگر پوزانیاس مخفی بماند وگرنه جانم درخطر خواهد افتاد. اگر به‌خاطر علاقه‌ام نسبت به یونانیان نبود هرگز به‌اینجانمی‌آمدم، من یونانی هستم وبه هیچ‌وجه طالب آن نیستم‌که آزادی یونان به‌بندگی تبدیل‌شود، پس به حرفم‌گوش‌کنید: مردونیه ولشکریانش با وجود نذرها وقربانی‌ها باز موفقیتی دلخواه به دست نیاورده‌اند وبه همان دلیل‌که شما از مدتها پیش این جنگ وجدالها را راه انداخته‌اید، مردونیه نیز بی‌اعتنا به پیشگوئی‌ها قصد دارد فردا حمله را شروع‌کند تا ازورود نفرات بیشتری‌به‌لشکرشما ممانعت‌کند، ازاین‌رومنتظر یورش او باشید وهرگاه بار دیگر رأی خود را تغییر دهد صلاح شما دراینست‌که قرارگاه فعلی خود را ترك نکنید زیرا تدارکات او نزدیك به اتمام است ودرصورتی که این جنگ به‌نفع شما تمام شود باید مرا فراموش نکنید وبه‌خاطر یونان برای آزادی من نیز بکوشید. من برای آگاهی شما از تصمیم مردونیه خود را در خطر بزرگی انداختم تا مبادا از ناحیهٔ او غافلگیر شوید، من الکساندر مقدونی هستم.» بعداز این اظهارات‌باسرعت‌به‌اردوگاه خود بازگشت وبه‌سرکار خود رفت.فرماندهان

Marfat.com

آتنی فوراً نزد پوزانیاس که مقابل جناح راست دشمن صف‌آرائی کرده بود رفتند و گفته‌های الکساندر را به‌او بازگفتند. پوزانیاس از شنیدن آن خبر به‌وحشت افتاد و گفت چون باید سحرگاه نبردکرد بهتر است شما آتنی‌ها مقابل پارسیان‌جبهه‌آرایی کنید وما در مقابل بئوسیها وسایر یونانیها خواهیم ایستاد. شما در آتن باروش‌پیکار پارسیان آشنا شده‌اید، لیکن ما راجع به طرز نبرد آنها اطلاعی نداریم وهیچ‌کدام از اسپارتیهای حاضر دراین جبهه ضد ایرانیان جنگ‌نکرده‌اند، در عوض ما روش نبردکردن سربازان بئوتیا وتسالی رامی‌دانیم پس فوری اقدام‌کنید. پیکار در جناح راست با شما خواهد بود وما در جناح چپ جبهه جاخواهیم‌گرفت. آتنی‌ها پاسخ دادند از مدتها پیش همین نکته به‌خاطر ما رسیده بود، یعنی از همان وقتی‌که متوجه شدیم‌که‌گروهان شما،روبه‌روی پارسیان‌قرارخواهدگرفت، مامی‌خواستیم‌پیشنهادی راکه اکنون خودتان عنوان‌کردید مطرح سازیم، ولی نگران بودیم مبادا موجب آزردگی خاطر شما شویم وحالاکه خودتان موضوع را مطرح‌کردید البته طبق رأی خودتان رفتار خواهیم‌کرد.

مبارزطلبی مردونیه

بعداز آنکه این قضیه با خشنودی متقابل حل وفصل شد در طلیعهٔ آفتاب دسته‌های آتنی واسپارتی سنگرهای خود راتعویض‌کردند ولی بئوتیهااز جنب‌وجوش ایشان به‌موضوع پی‌بردند وماجرا را به‌مردونیه‌گزارش دادند و او هم فوری نفرات پارسی را به جناح دیگر فرستاد تا در مقابل اسپارتیها واقع شوند. پوزانیاس همین‌که پی برد حرکت جناح خودش هم ازنظر دشمن مکتوم نمانده مجدداًسربازان خود را به‌جناح خودش بازگردانید ومردونیه هم همان‌کار راکرد وباز لشکریان اسپارت وایران رودرروی هم قرارگرفتند. آنگاه مردونیه با فرستادن جارچی به جبههٔ اسپارتیها به آنان اخطار کرد: «ای لاکدمونها، کلیهٔ پارسیان شمارا افرادی دلیر به‌شمار می‌آوردند وبه شما بانظر تحسین‌وستایش نگاه می‌کردند زیراهرگزدر جنگ‌ها شکست نخورده یاپا به‌فرار نگذاشته بودید وهمواره ثابت قدم بوده‌ایدیا حریف را نابود می‌کردید یا خودتان شهید می‌شدید، اما اکنون به‌نظر می‌رسدکه‌همهٔ این تصورات بیهوده بوده زیرا هنوز نبرد آغاز نشده وضربتی وارد نیامده، جای خود را خالی وآن را به آتنی‌ها واگذارکرده‌اید واکنون در مقابل افرادی قرار گرفته‌ایدکه غلامان ما هستند. این وضع شایستهٔ قدر ومقام شما سلحشوران نیست.

Marfat.com

در واقع ما در قضاوت خود راجع به شما اشتباه بزرگی کرده‌ایم وتصوری که از قبل دربارهٔ نام وشهرتتان داشتیم ما را به اشتباه انداخته، شما ما را تهدید می‌کردید وما به تهدید شما اهمیت می‌دادیم ولی هیچ‌حرکت واقدامی‌ازطرف‌شمادیده نشد.اکنون مشاهده می‌کنیم که حتی از مقابلهٔ با ما اجتناب می‌ورزید. در هرحال چون از ناحیه شما شجاعت وشهامتی ندیده‌ایم پس به اخطار ما توجه‌کنید، چرا ما دوگروه متساوی ازهر طرف به میدان نفرستیم، شما قهرمان یونان هستید وما مقام قهرمانی آسیا را داریم. هرگاه می‌پندارید بهتر آن است که همهٔ افراد در مبارزه شرکت جویند می‌توان پس‌از مبارزهٔ نفرات زبده به‌آن‌کار پرداخت واکنون چه بهترکه با توافق طرفین افرادی از دولشکر انتخاب شوند تا باهم به نبرد پردازند وپیروزی فردفاتح را دراین نبرد، از هرطرف‌که باشد، پیروزی همهٔ آن لشکر محسوب داریم.

وقتی که قاصد این‌نظر خواهی را اعلام کرد قدری در حال انتظار بایستاد وچون جوابی نشنید نزد مردونیه بازگشت وماوقع را اطلاع داد . مردونیه بسیار مشعوف شد واز ذوق پیروزی خیالی خود به سواره‌نظام فرمان حمله‌صادرکرد. اسواران پارسی‌که با تیروکمان مجهز بودند دشمن خطرناکی به‌شمار می‌رفتند از این‌رو وقتی‌که پیش تاختند بازوبین‌ها وتبرهای خویش تمامی جبهه را به‌وحشت وتشویش انداختند. به‌علاوه ایشان به قصد سرچشمهٔ‌گرگانیا شتافته آنجا راکه آب تمامی قشون یونان را تأمین می‌کرد ویران‌کردند.

در واقع فقط لاکدمونها در مجاورت چشمه مستقر وبقیهٔ لشکر درسنگرهای خود در حوالی رودخانهٔ ازوپوس بودند. باوجود این آنها نیز مجبور شدند برای استرداد چشمه‌سار باتمامی لشکر همکاری‌کنند زیرا سواره‌نظام پارسی از دسترسی حریف به‌آب ممانعت می‌کرد. چون وضع دسته‌های یونانی بایورش شدید اسواران پارسی به‌خطر افتاده بود سرکردگان آنها با هم نزد پوزانیاس‌که در جناح راست جبهه بود رفته این وضع بغرنج وامور دیگر را با او درمیان‌گذاشتند . فقدان آب با آنکه مشکل عمده‌ای بود ولی مهمترین گرفتاری به‌شمار نمی‌رفت زیرا آذوقه هم در شرف اتمام بود وگماشتگانی‌که برای آوردن خواربار به‌پلوپونس رفته‌بودند، سواران پارسی راه بازگشت ایشان را نیز بسته بودند وقرار شد درآن روز با پارسیان به زدوخورد نپردازند تا آرامشی نسبی برقرار شود وشبانگاه یونانیان‌جبههٔ خود را به جزیرهٔ بی سکنه‌ای در حوالی پلاته‌که تا آنجا در حدود نیم میل فاصله داشت انتقال دهند.

Marfat.com

دو علت ایشان را به انتخاب محل جدید ناچار ساخته بود : یکی اینکه در آنجا آب به‌حد وفور بود دیگر آنکه سواره‌نظام‌دشمن نمی‌توانست به‌آنها صدمه‌ای وارد سازد. نقشهٔ‌کار این بودکه نقل وانتقال‌ها شبانه انجام شود تا در حین عبور، دیده‌بانهای پارسی متوجه حرکت آنها نشوندودر نتیجه‌از صدمهٔ نفرات سوارمصون باشند. ضمناً تصمیم گرفتند در آن‌گیرودار نیمی از لشکر خودرا به ارتفاعات‌سیترون بفرستند تاکاروان حامل آذوقه راکه در آن حوالی گرفتار شده بود از خطر نجات دهند.

درگیرودار این تلاشها ایشان تمام مدت دچار نهیب وصدمات سواره‌نظام پارسی بودند ولی هنگام عصر حملات دشمن قطع شد وشبانگاه طبق نقشهٔ قبلی قسمت‌عمدهٔ نیروی یونانی ازآن حدود دورمیشدند.اما به‌جای اینکه به‌جزیرهٔ نامبرده بروند به‌طرف پلاته عزیمت‌کردند وبسیار خشنود بودندکه از آسیب بیشتر اسواران ایرانی در امان هستند. ایشان در آنجا مقابل معبد هراکه‌در بیرون شهر واقع است باز ایستادند. وقتی پوزانیاس متوجه عزیمت قشون شد به لاکدمونها دستور داد خیمه‌ها را برچیده دنبال آنان بروند چه تصور می‌کرد آن‌گروهی‌که حرکت‌کرده‌به مقصد مورد تأیید قبلی پیش می‌رود. سرکرده‌های پوزانیاس همگی آمادهٔ اجرای فرمان شدند مگر یك‌نفر آمومفارتوس نام. او از اینکه به‌خاطر واهمه از غریبه‌ها فرارکند وبدین منوال دانسته وآگاهانه وطن خودرابدنام سازد امتناع ورزیدوچون در جلسهٔ مذاکرات حضور نداشت از تصمیم جلسه راجع به انتقال ناگهانی بسیار ناراضی بود.

پوزانیاس از نافرمانی او سخت برآشفت ولی‌با وجود این مصلحت ندانست که سرکشی او را انگیزهٔ آشفتگی وجنجال سازد زیرا دراین صورت خود او وتسامی نفراتش در خطر نابودی می‌افتادند.

پس طبق فرمان بقیهٔ لشکر به پیشروی ادامه دادند واین دسته را به‌حال خود باقی‌گذاشتند. پوزانیاس ودستیارانش‌کوشیدندکه امومفارتوس را از تصمیم خود منصرف‌کرده و او را مجاب سازندکه حق با او نیست واشتباه می‌کند. آنتیهاکه به خلق وخوی اسپارتیها آشنایی داشتند ومی‌دانستندکه همیشه بین‌گفتار وکردار آنها تفاوتی‌وجود دارد واکنشی نشان ندادند،تاعقب‌نشینی آغازشد، آنگاه‌سواری‌را فرستادند تا ببیند آیا اسپارتیها نیز قصد عزیمت دارند یا نه، ودر صورت اقتضا دستور پوزانیاس به آنها ابلاغ شود. قاصدمشاهده‌کردکه لاکدمونهاکماکان درسنگر

Marfat.com

خود مانده‌اند زیراقبلاً پوزانیاس هم با وجود اهتمام بسیار نتوانسته بودفرماندهٔ آنها را متقاعدکندکه وقتی بقیه عقب‌نشینی می‌کنند او نباید در آنجا معطل بماند وبی جهت جان سربازان خود را به‌هدر دهد.درآن هنگام آمومفارتوس باسرسختی تمام وحالت پرخاش قطعه سنگی را برداشته بود وآنرا جلو قدم پوزانیاس گذاشته گفته بود : «این سنگ علامت عزم وارادهٔ منست وبدین‌وسیله برخلاف رفتار شما در فرار از جلو غریبه‌ها رأی می‌دهم.»

پوزانیاس پنداشته بود شاید او دیوانه شده وشعور خود را از دست‌داده است. در همین حین وقتی قاصد آتنی مطلب خود را مطرح ساخت پوزانیاس به‌او اظهار داشت که‌مراتب‌رادرجبههٔ اسپارتیهااعلام‌خواهدکردوافزودکه‌آتنیهارفتارخودرا باکار اسپارتیان هماهنگ سازند. قاصد فرا رفت و اسپارتیها تا بامداد هنوز باهم مشاجره می‌کردند.

پوزانیاس به‌طوریکه پیشامدها نشان داد محق بودکه می‌پنداشت اگر همه لاکدمونها حرکت‌کنند امومفارتوس از قافله باز نخواهد ماند. پس فرمان حرکت صادرکرد وتمام نفرات خود را از دامنهٔ ارتفاعات عبور داد. گروهان تگا با بقیهٔلشکر همگام شدند و آتنیها نیز با نظم تمام ولی از راه دیگر به‌حرکت درآمدند. اسپارتیها از بیم یورش سواره‌نظام پارسی ازکنار تپه‌ها می‌گذشتند وآتنی‌ها از نقاطی پائین‌تر پیش می‌رفتند. امومفارتوس‌که ابتداگمان نمی‌کرد پوزانیاس او را تنها بگذارد ولشکر را از آنجا انتقال دهد با سرسختی تمام برای ماندن پافشاری می‌کرد. اما وقتی سربازان پوزانیاس مسافتی پیمودند واز آن حدود دور شدند برای اوشکی باقی نماندکه واقعاً او راجاگذاشته‌اند. در نتیجه به دستهٔ خود فرمان حرکت داد و با آهستگی سَلانه سَلانه از باقی‌لشکریان پیروی‌کرد ودیری نگذشت‌که‌پیشاهنگان اسپارت که در انتظار پیوستن به‌نفرات امومفارتوس بین راه درنگ کرده بودند به‌حمایت عده‌ای‌که از عقب می‌آمده‌اند متکی بوده به یکدیگر پیوستند. در این مرحله بودکه یونانیان بار دیگر تغییر جبهه داده وپارسیان از پشت سر برنامهٔتصدیع ومزاحمت را با حدت بیشتری اجراکردند.

وقتی مردونیه شنیدکه یونانیها شبانه فرارکرده‌اند وبه رأی‌العین نیز دید حتی یك‌نفر در جبههٔ قبلی باقی نمانده توراکس امیرلاریسا ودو برادرش رافرا خوانده اظهار داشت : «سرکاران، اکنون‌که دشمن فرار را برقرار ترجیح داده دیگر چه می‌فرمائید، شما با لاکدمونها همسایه هستید وبه من می‌گفتیدکه ایشان در

Marfat.com

جنگاوری ممتازند وهیچ‌گاه گریزپا نبوده‌اند همین دیروز شما دیدیدکه آنهاجبههٔ خود را تغییر دادند وشب هم در پناه تاریکی سنگر را خالی وفرارکردند. درهنگام احتیاج با سربازان دلیر ما درافتادند وعملاً ثابت شدکه هنری ندارند شهرت ایشان فقط در قبال یونانیان است‌که چنتهٔ خود آنها خالی است. باری شما را ازتحسین‌و ستایش چنین جماعتی معذور می‌دارم، شما راجع به پارسیان اطلاعی ندارید ولی از یکی دوکار اسپارتیها خبر داشتند. در هرحال از ارتبان بسیار بعید بودکه از آنها بترسد ودر نتیجه بانهایت بی‌شرمی عقب‌نشینی‌کامل ما را به حدود تبس پیشنهادکند تا در آنجا وضع دفاعی اختیارکنیم. من پیشنهاد او را به‌عرض پادشاه خواهم رسانید اما این‌کار فردا هست واقدام مهم وعاجل فعلی ما اینست‌که نگذاریم یونانیان ازچنگ ما فرار کنند باید ایشان را تعقیب و دستگیر کرده در ازای لطمه‌ها وصدماتی که به ما واردکرده‌اندگوشمالی سختی بدهیم.»

وقتی بیانات مردونیه تمام شد فرمان پیشروی داد. لشکرش از آزوپوس عبورکرده در دوستون به تعقیب یونانیها پرداختند زیرا می‌پنداشتند آنها سراسیمه پابه فرارگذاشته‌اند. مردونیه در واقع فقط اسپارتها ودسته‌ای از تگا را تعقیب می‌کرد چراکه آتنی‌ها ازکوهپایه می‌گذشتند ودر پناه تپه‌هاکه فیمابین آنان قرار داشت از نظر مخفی بودند. هنگامی‌که سردسته‌های مردونیه سپاه شاهی را در تعاقب دشمن دیدند دستور برافراشتن درفشها را صادر وبه‌همه‌گروهانها تأکیدکردند که حتی‌الامکان از تعقیب دشمن‌کوتاهی نکنند وتردیدی هم نداشتندکه به‌زودی یونانیها شکست خواهند خورد. پوزانیاس‌که از جنب‌وجوش وتهدید سواره‌نظام پارسی ترسیده بود از آتنیها به شرح زیر استمدادکرد: «ای آتنی‌ها ما در گیرودار جنگ خطرناکی هستیم، همان مبارزه‌ای‌که سرنوشت بلندنامی یا زبونی یونان به نتیجهٔ آن بستگی دارد، همدستان ما شب پیش فرار ونسبت به هردو ما خیانت کرده‌اند دراین صورت اکنون تکلیف ما نیك روشن است باید از خودمان دفاع کنیم ومتقابلاً یکدیگر را یاری دهیم، اگراسواران پارسی اول شما را هدف‌سازند، ما به اتفاق دستهٔ تگاکه پیوسته با جان و دل در نجات یونان کوشیده‌اند به‌کمك شما خواهیم آمد ولی چون تمام بار یورش دشمن بر دوش ماست وظیفهٔ شما اینست‌که ما را از حمایت خویش محروم نسازید واگر به‌واسطهٔ موانعی نتوانید به‌یاری ما بشتابید لااقل تیراندازان خود را نزدما بفرستیدکه موجب نهایت امتنان خواهد شد. ما از این‌جهت‌که شجاعت وفداکاری‌شمادرمبارزهٔ فعلی‌بی‌نظیر بوده ازشماقدردانی

Marfat.com

می‌کنیم وسپاس فراوان داریم. امید است که با این درخواست مانیز موافقت کنید.»

با دریافت این پیام آتنیها به‌یاری اسپارتیان شتافتند وبه صورت‌درخشانی‌از آنها حمایت‌کردند اما همین‌که عدهٔ مزبور به حرکت درآمدند مورد حملهٔ یونانیانی واقع شدندکه در سپاه ایران خدمت می‌کردند. این یورش بسیار شدید بود ومانع پیشرفت منظور آنهاگردید، در نتیجه اسپارتها وتگاهاکه هیچ‌چیز مانع همکاری‌آنها نمی‌شد ناچار تنها به‌زدوخورد پرداختند، اسپارتیان (لکدمونها) ۵۰,۰۰۰ سرباز مجهز واز آن‌جمله نفراتی سبك اسلحه ودستهٔ دیگر دارای ۳۰۰۰ نفر بودند. ایشان قبل از درگیر شدن با لشکریان مردونیه باز مراسم قربانی را انجام دادند.

پیشگوییها چندان امیدبخش نبود. در آن ضمن عدهٔ زیادی از افراد ایشان‌کشته وبسیاری دیگر زخمی شدند . پارسیان باکمك سپرهایی از ترکهٔ بیدبه حدی شدید باران تیر بر سر اسپارتها فرو ریختندکه وضع مخوفی پیش آمدوجنگ مغلوبه وطاقت‌فرسا شد. آن‌گاه پوزانیاس ناچار در درگاه ربةالنوع هرا دعاکردکه یونانیها را از افتخار پیروزی محروم نسازد. همچنان‌که وی داشت فدیه می‌دادتگاها (تژه‌ئیها) پیشاپیش دیگران بر سر هماوردان تاختند واسپارتیان هم‌که به‌هنگام‌نیایش پوزانیاس‌نشانه‌های شگون‌به یافتند پس‌از درنگ طولانی به‌حمله پرداختندودر برابر،ایرانیان‌نیز کمانهاراکناری‌نهاده‌آمادهٔ‌نبردتن‌به‌تن‌شدند.ابتدانبرددرکنارسپرهای نئی (که روی زمین ایستانیده دیوارروار پناه خود ساخته بودند) روی داد. وقتی‌که اینها پایمال شد ستیزهٔ شدیدی درکنار دیوار معبدکرس[۱۳] برپا شدکه زمانی دراز به‌طول انجامید وبه نبرد تن‌به‌تن منجر شد. ایرانیان بارها نیزهٔ هماوردانشان را از چنگ آنها به‌زور می‌ستاندند ومی‌شکستند، چه نه‌در دلاوری ونه روحیهٔ‌جنگجویی دست‌کمی از دشمنان خود نداشتند ولی ایشان را سپر پناه دهنده‌ای نبود وتمرین نظامی ندیده بودند ودر فنون جنگی بسیار بی‌تجربه‌تر از یونانیان بودندگاهی به تنهایی وگاهی نیز درگروههای ده‌تایی، زمانی‌در دسته‌های‌کوچك ووقتی درگروهی بیشتر بر صفوف اسپارتیان می‌تاختند وبدین‌سان نابود می‌شدند. نبرد برضدیونانیان به‌ویژه در آنجاگرم بودکه مردونیه سوار براسبی سپید ودر بین دلیرترین‌ایرانیان آن‌گروه «هزارگان» نخبه خود با دشمن می‌جنگید. تا وقتی‌که مردونیه زنده ماند این‌گروه همه حملات دشمن را دفع‌کرد وبلکه از دفاع‌گذشته به دشمن حمله‌ورشد وتعداد فراوانی از اسپارتیان را ازدم تیغ‌گذرانید، ولی همین‌که وی از پادرآمد و هزارگان نیز با وی جان باختند، پشت سپاه ایران شکست وهمچنین‌به‌اسپارتیان‌که

Marfat.com

یا تسلیم شدند یافرارکردند، دلیل عمدهٔ شکست ایشان فقدان اسلحه آن‌هم دربرابر پیادگان نیك مسلح دشمن بود.

ازاین‌رو پیشگویی‌هاتف به‌حقیقت‌پیوست ودرازای قتل لئونیداس اسپارتی به‌دست مردونیه(درنبرد ترموپیل.م)به‌همان‌منوال‌پوزانیاس فاتح‌یکی‌ازبرجسته‌ترین جنگهای تاریخ شد ومردونیه باتیر اریم‌لستوس یك سرباز برجستهٔ اسپارتی‌کشته شد. اما خود او نیز چندی بعداز جنگ با ایران همراه ۳۰۰ نفر از زیردستان خود به قتل رسید. باری مقاومت پارسیان درهم شکست ونفرات سراسیمه‌به‌جنگلهای‌اطراف تبس فرار وخود را مخفی‌کردند.

این موضوع به‌نظر من بسیار عجیب می‌نمایدکه‌گرچه نبرد با ایرانیان در حریم معبد دمیتر اتفاق افتاده بود باز حتی جنازهٔ یك سرباز ایرانی ویا جاپای آنها در آنجا دیده نشد درصورتی‌که در خارج محوطهٔ معبد عدهٔ زیادی از ایشان‌کشته شدند. به‌عقیدهٔمن‌دراین‌باره– اگر آدمیزادقادرباشد راجع به‌این‌گونه امور مرموز اظهار نظری‌کند– این است‌که آن ربةالنوع ایشان را به حریم خود راه نـداده بود زیراکه پرستشگاه او را درالوزیس[۱۴] به‌آتش‌کشیده بودند.

ارتباز فرزند فرناسپ از ابتدا با تصمیم خشیارشا برای ادامهٔکار عملیات مردونیه در یونان موافق نبود سپس هم با سعی واهتمام بسیار هرچند بی نتیجه ، کوشیدکه او را از درافتادن با یونانیها باز دارد وچون با اقدامات سوق‌الجیشی او مخالف بود چاره‌ای به شرح زیر اندیشید، وی ۴۰,۰۰۰ سرباز ممتاز زیر فرمان خود داشت واز آنجاکه عاقبت این جنگ راپیش‌بینی می‌کرد به لشکر تابع خود دستور دادکه در نقاط مشخصی مستقرّ شوند. نخست چنین می‌نمودکه او می‌خواهد نفرات خود را وارد میدان جنگ‌کند ولی هنوز مسافت زیادی نپیموده بودکه‌عقب‌نشینی اضطراری سپاه شاهی توجه او را جلب‌کرد. پس به‌جای پیشروی‌قصدهزیست ودر عوض شهر تبس‌که هدفش بود زود به‌مقصد فوکیس عزیمت کرد ومی‌خواست هرچه زودتر خود را به هلسپون برساند.

بسیاری از یونانیهاکه در لشکر شاهی خدمت می‌کردند، اصلاً کوشش و تقلایی نکردند اما بئوتیها وضع استثنایی داشتند چراکه از مدتها پیش با آتنیهاجنگ وستیز می‌کردند. سکنهٔ تبس‌که به‌پارسیان پیوسته‌بودند چنان شجاعتی‌از خود نشان دادندکه تقریباً سیصد نفراز بهترین افراد دشمن‌را نابود کردند. آنها نیزپس‌ازشکست به‌تبس‌گریختند ودیگر به لشکر منهزم یا نفرات یونانی نپیوستند وبدون واردکردن

Marfat.com

ضربت یا انجام دادن خدمتی راه فرار اختیارکردند. از این‌رو تردیدی وجودنداشت که درآن میانه تمام امیدواریها بسته به شجاعت دستهٔ سربازان پارسی بود بقیهٔ لشکر مردونیه‌هم‌که نتیجهٔ‌کار را یأس‌آور دیده بودند هنوز جنگ آغاز نشده وبا دشمن روبرو نگشته پشت به حریف‌کردند. تنها قسمت لشکر مردونیه‌که مصون مانده بود سواره‌نظام خاص وسواران بئوتی بودند. این عده خدمت شایسته‌ای نسبت به فراریان انجام دادند چه در تمام مدت با دشمن در تماس وبین هموطنان خود و متعاقبین یونانی به منزلهٔ حایلی بودند.

در حین تاروماری وحشت‌آمیز سپاه حریف‌که یونانیها هنوز در حین تعاقب کشتار می‌کردند خبر پیروزی پوزانیاس‌به‌یونانی‌هایی کـه‌درجوار معبدهرااردوگاه داشتند ودر جنگ دخالتی نکرده بودند رسید. به مجرد اینکه خبر را شنیدند آنها نیز دسته‌دسته ازهرطرف‌روبه معبد دمیترنهادند. لشکریان مردونیه‌که درجنگلهای حوالی تبس متواری شده بودندقبل‌از آنکه‌لاکدمونها (اسپارتها)برایشان چیره‌شوند باتقویت صفهای دفاعی خود درصدد مقاومت برآمدند. پس دوباره جنگ سختی پیش آمد و پارسیان اسپارتیها را در تنگنای شدید قرار دادند تا آتنیها به‌یاری‌ایشان آمدند ومبارزه سخت وطولانی شد. سرانجام‌آتنیهاغلبه‌یافتند واولین عده‌ای‌بودند که به اردوگاه مردونیه وخیمه‌گاه او دست انداختند. در آنجا علاوه برچیزهای گرانبها آخور برنزی اسبان مردونیه که یك شاهکار صنعتی بود در دست آنها افتاد وآنرا به آتنا تقدیم‌کردند. ازآن‌پس‌سربازان دشمن به‌صورت دسته‌های‌متواری وسرگردان درآمده ترسان ونگران می‌زیستند ومی‌توان‌گفت‌که از ۳۰۰,۰۰۰* سرباز برگزیده مردونیه (غیراز نفرات ٤۰,۰۰۰ زیر دست‌ارتباز) فقط ۳۰۰۰ نفر باقی ماندند در صورتی‌که مقدار تلفات یونانیها مختصر بود در آخرین زدوخورد پیادگان پارسی بسیار دلیرانه نبردکردند. در قسمت سوار سکائیان ودر نبرد تن به‌تن نیز گفته‌اندکه خود مردونیه در شجاعت ودلاوری بر همه سر بود. در جبههٔ یونانیها سربازان آتن وتگا جنگاوری شایانی نمودند اما اسپارتیها از هر دو آنها برتر بودند.

پس ازنبرد

تنهادلیلی‌که من‌درتأیید این‌نظرخود دارم(زیراکه هرسه‌دسته متفقاًشاهدپیروزی را در آغوش کشیدند) این است که مأموریت لاکدمونها از همه سخت‌تر بود ، چه ایشان در مقابل دلیرترین افراد ایرانی و بربرها پیکار کرده دشمن را شکست داده

Marfat.com

بودند . به عقیدهٔ من نهایت شجاعت را آریستودموس نشان داد زیرا او یگانه فردی بود که از نبرد سیصدنفری ترموبیل سلامت جست ، سپس سه تن اسپارتی فداکاری فوق‌العاده‌کردند . باری بعداز خاتمهٔ جنگ وقتی نام ممتازترین قهرمان به میان آمد جملگی براین قول بودند که درواقع اریستودموس از همه برتر بود واو بیشتر ازاین لحاظ بی‌نهایت جان‌نثاری کرده بود که لکه ننگ سابق را برطرف کند . او ازجان خود گذشته دیوانه‌وار درجلو چشم ناظرین به کام خطر رفت. برعکس پوزیدونیوس بدون هیچ‌گونه قصد وخیال انتحار شجاعت بسیارکرد و فردی ممتاز به شمار آمـد .

شاید رشك وحسادت موجب این اظهار شده باشد . درهرحال کسانی را که نام بردم مورد ستایش واحترام عام واقع شدند مگراریستودوموس‌که تلاشی بیهوده کرده بود زیرا بطوری که اشاره کردم او خودرا عمداً به کام مرگ انداخت . باری سرکاران مزبور بیش از دیگران در میدان نبرد پلاته نام واشتهار تحصیل کردند ، مگر کالیکرات، که پیش از آغاز زد و خـورد کشته شد. در حینی که پوزانیاس آداب قربانی را انجام می‌داد، او در گوشه‌ای ایستاده ناظر جریان مراسم بود که تیری فرود آمد و پهلـوی او را شکافت و چون هر دو طـرف سخت مشغول نبرد بودند او را از میدان بیرون کشیدند و با درد شدید جان داد و قبل از نفس واپسین به ارتمینوس اهل پلاته گفته بود: «دردم آن نیست که در راه وطنم جان می‌دهم، آنچه مرا عذاب می‌دهد اینست که نتوانستم اسلحهٔ خود را به طوری که وظیفه‌داشتم برضد دشمن به کار اندازم.»

پس از شکست دشمن درپلاته ، زنی از صف پارسیان گـریخته به‌طرف یونانیها آمد . او کنیز فرنادات پسر چشپش پارسی بود وچون شنید یونانیها غلبه کرده‌اند بهترین جامهٔ خویش را دربرکرده وبه‌خود زر وزیور بسته از گردونهٔ مستور خویش فرود آمد و به سوی اسپارتیها شتافت و زود پوزانیاس (فرمانـدهٔ کل) را شناخت زیرا نه فقط به واسطهٔ داستانهایی که شنیده بود با نام و نشانه‌های او آشنائی داشت بلکه‌با مشاهدهٔ عینی، دریافت‌که وی‌فرماندهٔ سپاه یونانی است‌ودر حالی‌که دستان خودرا بر زانوهای او حلقه کرده بود فریاد کشید : «ای پادشاه اسپارت تمنا دارم نجاتم دهی ومرا اسیر جنگی نشماری . از جهت خدمتی که کرده ودشمن را شکست داده‌ای خودرا مرهون تو می‌دانم . من اهل جزیرهٔ کئوس دختر هجستودید

Marfat.com

ونبیرهٔ آنتاگوراس هستم ، سرکاری پارسی مرا قهراً صیغهٔ خود کرد» . پوزانیاس پاسخ داد جای واهمه نیست چون به پناه آمده‌ای درامان خواهی بود واگر واقعاً دختر هجستودید باشی چه بهتر زیرا که او درآن صفحات صمیمی‌ترین دوست ما بوده است و با این اظهار بانورا نزد هیأت داوران فرستاد .

بعدازمراجعهٔ این زن ، نفراتی نیز ازمانتینه به صحنهٔ کارزار وارد شدند ولی خیلی دیر رسیده بودند وچون مشاهده کردند جنگ خاتمه یافته با افسردگی خاطر اظهار داشتند که سزاوار ملامت هستند . شخصی به این عده خبر عقب‌نشینی پارسیانی را که به فرماندهی ارتباز بودند اطلاع داد وایشان درتعاقب آنها به طرف تسالی حرکت کردند اما اسپارتها از هزیمت آنها جلوگیری کردند ازاینرو آن عده در بازگشت به شهر و دیار خویش سرکردگان خودرا سرزنش ومحکوم کردند . به‌همین نحو افرادی هم که از الیس آمده بودند فرماندهان خودرا بیرون کردند .

در گروهان اجینا در پلاته شخصی به نام لمپون خدمت می‌کرد. او در شهر زادگاه خود قدر ومنزلت بسیار داشت . این شخص نزد پوزانیاس رفته با خواهش واصرار موضوعی ناجوانمردانه را پیشنهادکرده اظهار داشت: «ای‌فرزندکلئومبروس خدماتی که تاکنون انجام داده‌ای به راستی بسیار ارزنده است ، خداوند به تو بخت ونصرت بخشید که یونان را نجات دهی ودرتاریخ نام ونشانی والا یابی . اکنون علاوه بر خدمات گذشته باید برای مزید اشتهار خویش کار دیگری انجام دهی تا از این پس بیگانگان پیش‌از هرتجاوز راجع به عاقبت کار خود درست بیندیشند . وقتی لئونیداس در ترموپیل شهید شد دشمن سرش را از تن جدا و برچوبهٔ دارنصب کرد . اکنون انتقام آن کار در ید اقتدار تو است . جواب سیلی سیلی است ودراین صورت نه فقط دراسپارت مشهور خواهی شد بلکه سراسر یونان را سپاسگزار خود خواهی ساخت سراز پیکر مردونیه جداکن وبدین‌وسیله از رفتاری‌که او نسبت به‌لئونیداس کرده بود انتقام بگیر. .»

لمپون می‌پنداشت که پیشنهاد خوشایندی کرده است اما پوزانیاس پاسخ داد : «ای دوست از پیشنهاد تو وتعریفاتی که راجع به من کرده‌ای امتنان دارم ولی دربارهٔ مطلبی که عنوان کرده‌ای باید گفت دراشتباه هستی ازیك سو تعریفی که راجع به من و وطنم می‌کنی سبب خشنودی خدا است از طرف دیگر، آن‌کار صواب را با این پیشنهاد نابهنجارکه من سر از بدن مرده‌ای جداکنم نقش برآب می‌کنی. این کاری وحشیانه است که به هیچ روی درخور شأن یونانیها نیست چنین اقدامی

Marfat.com

موجب انزجار همهٔ ماست درواقع ممکن نیست من از ایــن جهت مایهٔ خوشوقتی هموطنان تو یا هر فرد دیگری که خواستار چنین رفتاری وحشیانه باشد بشوم ، به‌نظر من کردار و رفتار والا و شریف اسپارتیان برای سرافرازی ایشان کافی است وراجع به لئونیداس که می‌خواهی انتقام اورا بستانم گمان می‌کنم این منظور بــه دلایل عدیده حاصل شده باشد بدون شك ، این همه تلفات درمیان دشمن چنانکه باید و شاید نه فقط خونبهای او بوده است ، بلکه تاوان تمام یونانیهایی است که در ترموپیل کشته شده‌اند . هرگز با پیشنهادی ازاین قبیل نزد من نیا و خوشوقت باش که می‌توانی بی‌مجازات پی کار خود بروی .»

دراین وقت پوزانیاس دستور داد گماشته‌ها آنچه غنایم به دست آمده بود جمع‌آوری کنند و دیگران را از تصرف آنها ممنوع داشت . ازاینرو گماشته‌ها تمامی اردوگاه را رسیدگی وغنایم گوناگون به حد وفور شامل خیمه‌هایی سرشار ازاشیاء زرین و سیمین و تختخوابهای مرصع وجام و پیاله‌ها وواگنهای انباشته از بسته‌های ظروف نقره و طلا و از بدن کشتگان نیز زیورآلات مختلف و جامه‌های فاخر بسیار قیمتی جمع‌آوری کردند وغیرازچیزهائی‌که توانسته بودند مخفی سازند بقیه را به‌فرماندهان تحویل دادند . از کلیهٔ غنایم یك عشر را نذر رب‌النوع دلفی (آپولو) کردند و سایر چیزها از جمله اقلام زنانه میان سربازان تقسیم‌شد و به خود پوزانیاس هم ده قلم ازهرچیز واسب وجواهر تحویل شد .

گفته‌اند خشیارشا هنگام عقب‌نشینی‌از یونان‌خیمه‌گاه خود را به‌مردونیه واگذار کرده بود : وقتی پوزانیاس آن چادر را با یراقها و نوارهای آویزان و زیورهای فراوان زرین وسیمین دید آشپزهای مردونیه را احضارکرده دستــور داد از همان خوراکیها که برای سردار خود فراهم می‌کردند حاضر کنند . دستور اجرا شد . وقتی پوزانیاس سفرهٔ رنگین و سنگین فرماندهٔ پارسی را دید سخت به حیرت افتاده باور نمی‌کرد و برسبیل طعنه به گماشته‌های خود دستور داد طعام سادهٔ اسپارتی را در کنار آن فرا گذارند . آن‌گاه که هردو بساط برای بازدید آماده شد، فرماندهان لشکرش را پیش خواند. وقتی ایشان‌آنچه راکه برای تماشاگسترده شده بود دیدند پوزانیاس به‌ایشان خطاب نموده اظهار داشت : «پارسیان با آن همه اسباب تنعم و آسایش به‌یونان آمده بودندکه فقرو تنگدستی ما را ره‌آورد سفر خود سازند، چه‌کار بیهوده‌ای!*

روز بعداز نبرد ، بدن مردونیه ناپدید شد، اما با اطمینان نمی‌توان گفت

Marfat.com

که به دست‌کی افتاد. شنیدم چندین نفر مدعی دفن آن شده وبه‌این عنوان از فرزندش آرتوتته انعام گرفته‌اند. در هرحال هیچ معلوم نیست چه‌کس عـامل آن کار بوده است. طبق روایتی یکی‌از اهالی افزوس به‌نام دیونیسوفان به آن اقدام مبادرت ورزیده است.

پس‌از تقسیم غنایم‌جنگی‌یونانیهابه دفن‌کردن‌اجسادسربازان خودپرداختند وکشته‌های هرفوج وگروهی راجداگانه به‌خاك سپردند. در مورد اسپارتیها وسایر یونانیان وهمچنین دستهٔ بردگان‌کاهنه‌ها، سرپرستی‌کار را داشتند. سکنهٔ تگا و آتنی‌ها شهدای خود را در قبرستان عمومی دفن‌کردند. مگاریها افرادی راکه به دست سواره نظام پارس‌کشته شده بودند یکجا به خاك سپردند. غیرازگورستانهای واقعی مذکور سایر برآمدگیهای خاکی به‌نام‌مزار تماماً جنبهٔ‌نمایشی داشت وجسدی درآنجا دفن نشده بودوآن‌گورهابه‌وسیلهٔ دولتهائی ساخته شده‌بودکه از محرومیت در مبارزهٔ ملی شرمنده بودند. بعداز مراسم تدفین نعش‌ها جلسه‌ای تشکیل‌دادند وتصمیم‌گرفته شد به مقصد شهر تبس تاخته همه نفراتی راکه از دشمن طرفداری کرده بودند دستگیر سازند خاصه دو نفر مربی‌کشتی را به‌نام تیماجنید وآناگینیوس ونیز تصمیم اتخاذ شدکه در صورت امتناع از تسلیم تا مرحلهٔ سقوط شهر را در حصارگیرند. از اینرو محاصرهٔ تبس یازده روز بعداز نبرد آغاز وپیشنهاد تسلیم تبهکاران اعلام شد. اما اهالی تبس آن تقاضا را نپذیرفتند ومحاصرین به‌خـراب کردن برج وبارو حومهٔ آن حدود پرداختند. اقدامات ویرانی وتاروماری بیست روز طول‌کشید. آن‌گاه تیماجنید به همشهریان خود پیشنهادی فرستاده اعلام‌داشت که یونانیها اصرار دارندکه محاصره را تا سقوط شهر ادامه دهند، یا اینکه شما، ما را تسلیم‌کنید، بنابراین انصاف نیست‌که به‌خاطر ما بئوتیا بیش‌از این دچار صدمه شود اگر منظور آنها پول است وتسلیم شدن ما بهانه‌ای بیش نیست چه مانعی‌دارد که از خزانهٔ عمومی پرداخت شود زیراکه بنا بر رأی‌عام ما از پارسیان طرفداری کرده‌ایم. اگر برعکس غرض آنها تحویل دادن ماست آماده هستیم وبار اتهامات ایشان را بردوش خواهیم‌کشید. این پیشنهادکاملاً موردپسند افتاد . در نتیجه‌سکنهٔ تبس پیامی فوری به پوزانیاس فرستادندکه حاضرند افراد مورد تقاضا را تحویل بدهند. تا این توافق حاصل شد اتاگینوس پابه فرارگذاشت اما پسرانش رادستگیر کرده نزد پوزانیاس آوردند واو از محکومیت آنها امتناع‌کرد به‌این دلیل‌که اتهام خیانت به‌آن جوانان بی‌گناه ربطی ندارد. سایر افراد هم با این امیدواری تسلیم

Marfat.com

شده بودندکه با دادن رشوه از بند خطر برهند ولی پوزانیاس‌که مقصود آنها را به‌فراست دریافته بود همین‌که آن افراد دستگیر شدند لشکر اتحادیه را منحل وآنها را به‌کورنث فرستاده اعدام‌کرد.

ارتباز پسر فرناسپ‌که از پلاته‌گریخته بود تا این‌موقع مسافتی طولانی راه پیموده بود. در تسالی از او استقبال شد وراجع به‌وضع بقیهٔ لشکر ایران از وی سئوالاتی‌کردند زیرا خبر جنگ وجدال پلاته هنوز به‌این حدود نرسیده بود. ارتباز خوب می‌دانست اگر حقیقت را بگوید بعید نیست خود او ونفراتش دچار خطر شوند وسکنهٔ آنجا در صورت آگاهی از نتیجهٔ‌کارها برایشان بتازند. پس‌اظهار داشت چنانکه مشاهده می‌کنید من با شتاب تمام رهسپار مقصدی در تراکیاهستم ونفراتم مأموریتی مخصوص دارند، خود مردونیه ولشکریانش از دنبال فرا خواهند رسید وهرآن ممکن است وارد شوند هنگام ورود او مراقب باشیدکه‌عین همین مهمان‌نوازی نسبت به مرادربارهٔ اوهم معمول دارید واز آن‌کارهرگزپشیمان نخواهید شد. سپس از راه داخلهٔ تسالی ومقدونیه به پیشروی خود تا تراکیا ادامه داد وواقعاً عجله داشت. وی با تحمل تلفات خود را به بیزنتیوم* رسانید چون تراکیها بسیاری از نفراتش را در بین راه هلاك‌کردند، عده‌ای هم به‌واسطهٔ‌گرسنگی و تشنگی تلف شده بودند. در بیزنتیوم او به‌وسیلهٔ‌کشتی از آب‌گذشت وبه‌قارهٔ آسیا وارد شد.

درهمان روزی‌که جنگ پلاته واقع شد تصادفاً ایرانیان با شکست‌دیگری در موکال واقع در ایونیا (درساحل غربی آناطولی) روبه‌رو شدند. هنگامی‌که جهازات یونانی درکنار دلوس لنگر انداخته بود سه نفر از اهالی ساموس به‌نام لمپون وآنتاگوراس وهجسیس‌تراتوس وارد آنجا شدند. آنها بدون اطلاع‌پارسیان به‌اتفاق تمیستورکه ایرانیان او را به‌عنوان جبّار جزیره برگماشته بودند از جانب سکنهٔ ساموس آمده بودند. ایشان نزد فرمانده رفته هجسیس‌تراتوس بااظهارات گوناگون به آنها متوسل شده می‌گفت فقط ورود ودیدار جهازات یونانی مردم ایونیا را به‌انقلاب وشورش واخواهد داشت وپارسیان قدرت مقاومت نخواهند داشت واگر هم استقامتی‌کنند برای یونانیها غلبه برآنها مشکل نخواهد بود. از این‌رو آنها را به‌تمام مقدسات یونانی قسم می‌دادندکه برای نجات ایونیهاکه با ایشان ازیك اصل ونژاد هستند اقدام‌کنند. اومی‌گفت این‌کاری آسان خواهدبود زیراکه‌کشتیهای پارسیان آمادگی لازم برای مقابله با جهازات یونانی را ندارند

Marfat.com

وافزود اگر به قول ما اعتماد ندارید چندنفر از ما راگروگان بگیرید ودر جهازات خودتان نگاه دارید. چون این عناصر بیگانه راجع به درخواست خود زیاد اصرار می‌ورزیدند لئونی‌خید، خواه تصادفاً یا شاید هم به‌امید شنیدن خبری خوش،نام گوینده را پرسید. وی جواب داد : هجسیس تراتوس،که لئوتی‌خید حرفش راقطع کرده فریادکشید:ای دوست ساموسی پیشنهادت فال نیکی است. وپیش‌از اینکه توبا همراهانت به شهر ودیارتان بازگردید اطمینان دهیدکه اهالی ساموس به‌جان ودل با ما خواهند بود. آنها به مجرد شنیدن اظهارات‌او سوگند وفاداری یادکردند وتعهدهرگونه حمایت وهمکاری را دادند وقول وقراری فیمابین مبادله‌کردند. آن‌گاه دونفر از بیگانه‌ها بازگشتند وفرمان‌صادر شدکه هجسیس‌تراتوس باجهازات یونانی حرکت‌کند زیرا لئوتیخید می‌پنداشت‌که نام او به‌معنی راهنما به‌منزلهٔ فالی نیکو است .

بعداز پیشامد این خوش‌یمنی جهازات یونانی امیدوار به پیروزی از آبهای دلوس به‌طرف ساموس عزیمت‌کردند. در آنجا جهازات در نزدیکی معبد هرا لنگر انداخته برای هیأت رزمی مشغول فراهم ساختن وسایل شدند. اما پارسیان با شنیدن این خبر ناوهای فنیقی زیردست خود را مرخص وبه‌طرف‌کرانه آسیائی حرکت‌کردند زیرا از پیش جلسه‌ای تشکیل داده بودند وچون نیروی بحری‌خود راکافی نمی‌پنداشتند از درافتادن با دشمن احتراز وبه‌موکال‌که در قسمت داخلی واقع بود عزیمت‌کردند ودراین جابه‌وسیلهٔ لشکریانی‌که به فرمان خشیارشا حفاظت ایونیا را برعهده داشتند مورد حمایت قرار گرفتند. این سپاه شامل ۶۰،۰۰۰ سرباز مجهز بود وتیگران که بلندقامت‌ترین وخوش چهره‌ترین فرمانده ایرانی به‌شمار می‌رفت سرداری آنها را برعهده داشت. نقشهٔ ایشان آن بودکه جهازهای شاهی رادر حمایت پیادگان قرار دهند واطرافش را با رشته‌های دفاعی محصور ودرصورت احتیاج آنجا را پناهگاه سازند وبدین‌جهت در تقویت آن استحکامات‌کوشیدند.

تا ، یونانیها پی بردندکه پارسیان نقشهٔ اغفال ایشان را دارند به‌داخله ایونیا پناه برند واز این بابت سخت برآشفتند زیرا تصمیم فوری امکان نداشت و سرگردان شدندکه آیا در همان حدود انتظار پیشامدها را بکشند یا به هلسپون‌باز گردند. سرانجام از هردو اقدام مزبور صرف‌نظر ودر جهازات به‌مقصد موکال در کرانه آسیا عزیمت‌کردند. ایشان همهٔوسایل‌رزمی دریائی را فراهم داشتند وناوها، وقتی به پایگاه پارسیان نزدیك شدند حتی یك‌کشتی از طرف مقابل پیش‌نیامد و

Marfat.com

برعکس متوجه شدندکه پارسیان تمام جهازات خود را در حفاظ قرارداده وپیادگان آنها آمادهٔ نبرد شده‌اند دراین حال لئوتیخید بر جهاز خود سوار شده جلو تاخت وبه منادی دستور داد خطاب به ایونی‌هائی‌که در صف دشمن بودند اعلام‌کند : «ای ایونیها، اگر صدای من به‌گوش شما می‌رسد به‌گفته‌هایم توجه‌کنید، در هر حال پارسیان‌کلمه‌ای از اظهاراتم را نخواهند فهمید. وقتی مبارزه آغاز شود باید اولین‌کار شما این باشدکه در اندیشهٔ آزادی باشید در ثانی هرا، این نام مقدس‌را که ورد زبان ماست در مدّ نظر داشته باشید اگرکسانی صدایم را نشنیده باشند دیگران به‌آنها خبر دهند. هدف ما همانست‌که تیستوکل در آرتمیزیون شعار خویش قرار داده بود، پارسیان نباید متوجه شوندکه ایونیها قصد اجتناب از ایشان را دارند. اگرکلمه‌ای از این‌گفته‌ها به‌گوش آنها برسد از زیردستان یونانی خود سلب اعتماد خواهندکرد وهمین‌که این مقصود حاصل شود یونانیها بایدکشتیهای خود را به ساحل نزدیك و نفرات درکرانه سنگر فراهم کنند». پس‌از مشاهدهٔحالت سرکشی یونانیها، اولین اقدام پارسیان این‌بودکه ساموسیها راکه از وفاداری‌ایشان نسبت به‌خود ظنین شده بودند خلع سلاح‌کردند زیرا یك‌بار هم عده‌ای از آتنیهای اسیر را وقتی‌که در جهازات پارسی به پیشگاه خشیارشا می‌بردند به آنها غذاداده آزادکرده بودند وبدین منوال پانصد نفر از دشمنان پارس نجات یافته بودند . و یادآوری آن پیشامد بر شدت بدبینی ایشان افزوده بود. آن‌گاه فرماندهٔ پارسیان به میلطیها دستور نگهبانی‌گردنه‌های‌کوهستانی موکال راداد، ظاهراً به‌این دلیل‌که میلطیها آن حدود را خوب می‌شناختند اما در واقع منظورش این بودکه آنها را از سر راه خود دور سازد. بارعایت این احتیاطها نسبت به ایونیهاکه تصور می‌رفت باطناً دل با دشمن دارند واگر فرصتی یابند راه خیانت می‌پیمایند پارسیان به‌اقدامات دفاعی وتقویت حصارها همت‌گماشتند.

از طرف دیگر تا تدارکات یونانیها تکمیل شد در حین پیشروی درنزدیکی ساحل مدرکی از ناحیهٔ منادی دشمن به‌دست آنها افتاد واین خبر نیز درمیان‌سربازان شایع شدکه لشکر مردونیه در بئوتیا شکست خورده‌است. دلایل متعددی این حقیقت را در نظرم آشکار می‌سازدکه دست خدا درکار بشر قابل انکار نیست وگرنه چگونه امکان داشت همان‌روز شکست موکال باشکستی دیگر درپلاته توأم شود وخبرش به‌گوش یونانیها برسدکه در نتیجه سربازان با شجاعتی تازه وارادهٔ قطعی در جنگی‌که به‌خاطر وطن آنها در پیش بود بهتر جانفشانی‌کنند؟ تصادف

Marfat.com

حیرت‌انگیز دیگر نیز این بودکه هر دو نبرد در حریم معبد دمیترالوزیس واقع شود زیرا به‌طوری‌که خاطرنشان ساختم پیکار در پلاته هم در حوالی همان معبد اتفاق افتاد. ضمناً این شایعه‌که سربازان پوزانیاس در پلاته نیز پیروز شده بودند کاملاً صحت داشت چراکه زدوخورد پلاته اوایل بامداد ونبرد موکال در حدود عصر واقع شد. وتصادف دو واقعه دریك روز چندی پس‌از آن که به‌رسیدگی این جریان پرداختند تأیید شد. قبل‌از رسیدن‌گزارش جنگ پلاته ومقابله با قشون مردونیه بار دیگر ترس ونگرانی شدیدی دز میان همهٔ یونانیان انداخت آن‌هم نه‌به‌خاطر افراد بلکه از لحاظ خطری‌که هستی یونان را تهدید می‌کرد. اما همین‌که بشارت فتح وپیروزی رسید همگی با قلبی سرشار از هیجان، با شجاعت وچالاکی بیشتر به‌حرکت درآمدند. از این‌رو هردو در آغاز کردن جنگ عجله وعلاقهٔ بسیار نشان دادند ومی‌دانستندکه مبارزهٔ جدید برای تعیین سرنوشت هلسپون وجزایر دریای اژه است .

تلفات طرفین

در آن میانه آتنی‌ها به اتفاق نفراتی که کنار ایشان سنگر داشتند درامتداد ساحل تاکرانه دیگر اراضی هموار پیش تاختندولی شکست اسپارتها ونفرات‌مجاور آنها دامنه جنگ را به‌داخل آب وفراز تپه‌هاکشانید. درنتیجه آتنی‌ها باز به‌زدخورد پرداختند واسپارتیها نیز به تلاش وتقلا افتادند. پارسیان تا وقتی‌که جبههٔ آنها استوار بود با درخشندگی تمام‌کلیه حملات دشمن را دفع‌کردند ولی هنوز مرحلهٔ نهائی وسخت نبرد فرا نرسیده بود. به‌زودی آتنی‌ها ودسته‌های وابسته به‌ایشان که می‌کوشیدند پیروزی نبرد آن روز نصیب آنان شود. ونمی‌خواستندکه اسپارتیها شاهد پیروزی را در آغوش‌کشند با پیامهای هیجان‌انگیز وتشجیع یکدیگر جهد بسیارکردند واز آن پس وضع مبارزه به‌کلی عوض شد وآنها با حدت هرچه بیشتر به‌صف دشمن تاختند تا چندی به‌طرز شایسته ومؤثر پارسیان جلو این تهاجم را گرفتند اما سرانجام به درون قلعه‌های خود پناه بردند ویونانیها تا داخل حصارها ایشان را دنبال‌کردند وآن ماجرا پایان یافت، زیرا پس‌از سقوط‌برجها وباروها،دیگر مقاومتی امکان نداشت. پس افراد به ناچار پابه فرار گذاشتند مگر گروه پارسیان که دسته‌جمعی یا به‌صورت پراکنده تا آخرین نفس با دشمن‌که از راه دریا به‌درون سنگرها ریخته بود مقابله کردند .

Marfat.com

از فرماندهان برجستهٔ ایرانی دو نفر آرتیانت وایتامیترس‌که فرماندهی جهازات را برعهده داشتند قصد هزیمت‌کردند. مردونتاوتیگران فرمانده پیادگان کشته شدند. اسپارتها در حینی‌که لشکر ایران هنوز تلاش ومبارزه می‌کرد وارد میدان جنگ شده در زدوخورد شرکت‌کردند تلفات یونانیها دراین جنگ بسیار سنگین بود. سردسته سیکونیها پریفوس نام به قتل رسید. افراد ساموسی‌که با پارسیان همدستی‌کرده بودند دست‌از پیکارکشیدند وچون از ابتدا عاقبت‌کار را پیش‌بینی‌کرده بودند در خفا با یونانیها سروسری داشتند، بقیهٔ ایونی‌ها نیز ازایشان پیروی‌کرده به یونانیان پیوستند. میلطی‌ها به‌منظور احتیاط بیشتر حفاظت‌راههای کوهستانی را به‌امید فلج‌کردن‌کار پارسیان برعهده‌گرفتند وبه‌قصدکینه توزیهای گذشته صدمات زیادی به ولینعمتهای سابق خود واردکردند. دراین پیکار آتنیها نیك درخشیدند وبرجسته‌ترین جنگاور آنها هرمولوکوس قهرمان‌کشتی بودکه بعداً به قتل رسید.

در همان‌گیرودار یونانیها درکشتی‌ها وسنگرهای پارسیان آتش انداخته واز پیش هم آنچه اجناس‌گرانبها در آنجا بود خارج‌کرده بودند سپس سوار بر کشتی‌ها به‌ساحل شتافته وجلساتی برای مذاکره درباره آیندهٔ ایونیا تشکیل دادند وتصمیم اتخاذ شدکه ایونی‌ها رابه سرزمین یونان برگردانند ومجدداً در قلمروخود مقیم سازند وخطه ایونیا را در دست پارسیان باقی بگذارند زیرا می‌پنداشتندکه حفاظت دائمی آنجا از عهدهٔ ایشان ساخته نیست چه تردید داشتندکه از بازگشت پارسیان وانتقام آنها بتوان جلوگیری‌کرد. در نتیجه سرکرده‌ها پیشنهادکردند آن جماعت را به محل اصلی‌کسب‌وکارشان‌کوچ دهند. اما آتنی‌ها با این اقدام سخت مخالفت‌کرده نمی‌خواستندکه ایونیاکاملاً تخلیه شود به‌خصوص از آن جهت‌که پلوپونسیها حق نداشتند راجع به سرنوشت مهاجرنشین سابق دولت آتن مداخله کنند وچون دراین زمینه اصرار ورزیدند پلوپونسیها از درخواست خود صرف‌نظر کردند. سپس سکنهٔ ساموس ولسبوس وخیوس واهالی سایر جزیره‌هاکه به‌حمایت از یونان برخاسته بودند در اتحادیه (یونانی) وارد وهمقسم شدندکه از هدف‌مشترك دفاع‌کنند. آن‌گاه جهازات یونانی به عزم هلسپون حرکت‌کردند تا پلها راکه هنوز سالم مانده بود خراب‌کنند.

نفرات ایرانی‌که به ارتفاعات موکال پناه برده بودند از آنجا به طرف ساردس حرکت‌کردند، دراین سفر ماسیست پسرداریوش‌که شاهد جریان آن‌شکستها

Marfat.com

بود با ارتیانته سردار مشاجره‌کرده بی‌پروا او را متهم ساخت‌که درکار خطیر فرماندهی از زنان هم‌کمتر اظهار وجودکرده است وبه‌واسطهٔ ناخدمتی به‌خاندان پادشاهی هر مجازاتی‌که دربارهٔ او مقرّر شود بازکم است. ارتیانته باشنیدن این حرفها خنجر برکشید وقصدکشتن او راکرد، شخصی به‌نام‌گوناگوراس‌که پشت‌سر ارتیانته ایستاده بود چون او را در حال خشم وهیجان شدید دید با چالاکی‌تمام او را از پشت سرگرفته برزمین انداخت. ضمناً نگهبانان ماسیست فرارسیدند و او را دستگیرکردند. آن اقدام‌گوناگوراس نه فقط موجب خشنودی ماسیست شد بلکه خشیارشا نیز او را مشمول مراحم خود ساخت زیرا برادرش را از خطر نجات‌داده بود وبه‌این مناسبت ساتراپی‌کلیکیه رابه او بخشید. هنگام بازگشت افرادواقعهٔ قابل ذکری پیش نیامد ولشگر به ساردس‌که پادشاه هنگام مراجعت به آسیا در آنجا اقامت‌کرده بود وارد شد.

هنگام توقف خشیارشا در ساردس بانوی ماسیست که در همان شهر می‌زیست دل ازشهریار بربود ولی باوجود پیامهای متوالی باز او به‌مراد خود نرسید. خشیارشا نمی‌خواست که درآن باره به سختگیری وزور توسل جوید و همین رفتار نرمش درسرسختی بانو اثر گذاشت . آن‌گاه پادشاه تدبیری اندیشید ودختر این بانو و ماسیست را به پسرخود داریوش شوی داد . آئین عروسی باشکوه فراوان انجام و سپس پادشاه رهسپار شوش شد . در شوش تازه عروس که نامش ارتااینته بود حتی بیشتر از مادر خود مورد پسند افتاد وزمانی بس برنیامد که راز آن دلدادگی فاش گردید . امستریس ملکهٔ خشیارشا جامهٔ فاخر خوش نقش ونگاری که به دست خود بافته بود به پیشگاه تقدیم نمود و شهریار با خشنودی تمام آن را دربر کرد ودرحالی که این جامه را برتن داشت به دیدار ارتاآینته رفت ودرهمین مورد بود که به او فرمود خاطرش آن اندازه گرامی است که هرچه دلخواه اوست شدنی است. ارتااینته که ناگزیر سرنوشت شومی در انتظار خودش وخانواده‌اش بود پرسید آیا به راستی ارادهٔ خداوندگار آن است که هرچه او آرزو کند برآورده شود . پادشاه که هیچ گمان نمی‌کرد که خواهش بانو آن باشد که سپس معروض افتاد قول اجابت داد . ازین رو با نهایت بی‌باکی جامهٔ زیبایی را که شاه برتن داشت خواست . خشیارشا سخت کوشید که بانو را از آن خیال منصرف سازد زیرا ازقهر آمیستریس وسرانجام آن کار بسیار نگران شده بود . پس به معشوقه شهر و جواهر وحتی لشکر که درنزد پارسیان والاترین عطیه است داد اما همهٔ آن پیشکشها مفید

Marfat.com

نیفتاد وبانو همان جامهٔ فاخر را خواست وبس . پس شهریار به‌قول‌خود وفا کرد ودخترك درنهایت غرور جامه را پوشید .

از بد روزگار امستریس به زودی از آن ماجرا اطلاع یافت وهمین‌که شنید جامهٔ دست‌بافتش دردست رقیب افتاد خشمش برضد او به حد اشد رسید و شاید هم می‌پنداشت‌که همهٔ آن ماجرا زیر سرمادر دختر یعنی زن ماسیست است. ازین‌رو قصد جان این بانو کرد ولی تا جشن زادروز شهریار که هرساله با شکوه فراوان برگزار می‌شود شکیبائی نمود .

پارسیان این‌جشن وشادمانی راتیاکتاکه به زبان یونانی معادل‌شاهواروبس عالی است می‌نامند و آن تنها موردی است که پادشاه موی سر خوشبو می‌کند و پارسیان را بخششها می‌فرماید. وقتی آن‌روز فرا رسید، امستریس زن ماسیست‌را مرحمتی شاهانه خواست. خشیارشاکه مقصود از آن درخواست را درست‌پیش‌بینی کرده بود بسیار نگران شد ، نه ازآن جهت که این بانو زن برادرش بود بلکه در بیگناهی او شکی نداشت . ولی امستریس اصرار ورزید . از طرف دیگر یسن و شگون آن جشن ایجاب می‌کرد که مراد هرکس در آن روز حاصل شود . پس پادشاه علیرغم میل و ارادهٔ خویش بانورا دراختیار ملکه گذاشت ، سپس برادر خودرا فرا خوانده به او فرمود : تو برادر من و فرزند داریوش ومردی هم مستاز هستی و صلاح تو درآن است که زن فعلی خودرا فراموش کنی ومن به جای او دخترم را به تو خواهم داد به نظر من دیگر بودنت با زنت صلاح نیست. ماسیست‌به حالتی مبهوت پاسخ داد : «خداوندگارا پیشنهاد عجیبی می‌فرمایی . این چه‌کاری است که من زنم را که مادر پسرانم ودختران بالغ ورشید من است که یکی ازآنهارا نیز پادشاه به فرزند خود داده‌اند. همسر عزیزم راکه مظهر همهٔ آرزوهای منست از دست بدهم ، نه من زیربار هیچ‌کدام ازاین دوکار پیشنهادی نخواهم رفت اگرچه افتخار بزرگی است که شهریار چاکررا شایستهٔ دامادی خود دانسته‌اند ؛ استدعا دارم این فرمان به غلام تحمیل نشود واجازه فرمایند کماکان بازنم آسوده سرکنم .» *

این جواب خشم خشیارشا را برانگیخت و به او بانگ زد : ای ماسیست ، هیچ می‌دانی چه بر سر خودت خواهد آمد ، دیگر نه دخترم به تو خواهد رسید ونه بازن خود حتی یك روز خواهی زیست ، آن‌گاه خواهی دانست فرمان ما را چه‌گونه بردیدهٔ قبول بگذاری» .

ماسیست عرض‌کرد : شهریارا هنوزکه جانی در بدن دارم، وبا این سخن

Marfat.com

از پیشگاه رفت . درهمان گیرودار که شهریار با برادر خود گفت‌وگو می‌کرد آمستریس سربازان خاص را احضار کرده دستور داد همسر ماسیست را به قصد نابودی مجروح سازند . ماسیست که هنوز نمی‌دانست چه سرنوشتی در پیش دارد ولی سخت اندیشناك شده ودریافته بود که جریان شومی درشرف وقوع است راست به‌طرف خانهٔ خود شتافت. وقتی‌که اوحالت‌زار زنش را دید زود با پسرانش‌به‌تبادل نظر پرداخت وبی درنگ همگی راه بلخ را که وی شهربان آنجا بود درپیش گرفتند. به عقیدهٔ من اگر او خودرا به بلخ یا حدود سکائیان می‌رسانید دراقدام فتنه‌انگیزی خویش توفیق می‌یافت زیراکه مورد علاقهٔ تام مردمان این هردوجا بود . اما خشیارشا قصد او را به فراست دریافته بودو لشکری رابادستور نابودی در تعاقبش فرستاد.

تسخیر جزیرهٔ سستوس[۱۵]

آن دسته از یونانیها که از موکال عازم هلسپون شده بودند پس از قدری درنگ دربین راه که به علت وزش بادهای شدید بود چون به آبیدوس رسیدند برخلاف انتظار پلهارا که درهم شکستن آنها منظور عمدهٔ ایشان بود خراب یافتند. درآن میانه لئوتی خید و همراهان پلوپونسی او معتقد بودند صلاح کار بازگشت آنان به‌یونان است اما آتنیها با رهبری زانتی‌پوس[۱۶] تصمیم گرفتند درهمانجا بمانند و به خرسونس بتازند . بنابراین پس ازعزیمت پلوپونسیها ازآبیدوس ، ایشان به‌آنجا هجوم برده سستوس را درحصار گرفتند . این شهر استوارترین بلاد آن حدود بود وبه مجرد اینکه خبر ورود جهازات یونانی شایع شد ، عده‌ای که آمازوس پارسی نیز در میان آنان بود بدانجا پناه بردند . این شهر را یکی از سکنهٔ آن در تصرف داشت اما پارسیان نیز باگروهی ازهمدستان ووابستگان خویش درآنجا اقامت داشتند. شخصی به نام آرتیاکت از طرف خشیارشا فرماندار این شهر شده بود ، او مردی بسیار زیرك و با هوش ولی عنصری پلید ونابکار بود و با تردستی بر گنجینه‌های پرتوزیلوس دست انداخت . درمیان آن گنجینه‌ها اشیاءگرانبهایی شامل جامهای زرین و سیمین و برنزی والبسهٔ فاخر و اشیاء قیمتی دیگر بود که همه به‌معبد شهر سستوس تقدیم شده بود . ارتیاکت تمام این اشیاء را تصرف کرد و درواقع ولینعمت خودرا برای دست‌اندازی به آن همه چیزهای گرانبها فریفت ، زیرا وانمود کرده بود آنجا اقامتگاه یکی از یونانیان است که برضد دولت پارس برخاسته و چنانکه سزای او بوده به قتل رسیده است وخانهٔ آن شخص را به‌عنوان مرحمتی

Marfat.com

برای خودش خواست تا برای دیگران درس عبرتی شود که در آینده به اندیشهٔ سرکشی نیفتند . گویا پادشاه بعدازشنیدن حرفهای آن حیله‌گر خانه را به او بخشید، زیرا او مقصود حقیقی خود را مکتوم داشته بود . ازسوی دیگر ارتیاکت حق داشت ادعاکند که پراتوزیلوس ضد پارسیان قیام کرده است چه ایرانیان می‌پنداشتند همهٔ آسیا مال پادشاه زمان و متعلق به خود آنهاست بدین منوال او به مقصود خود رسید و گنجینه‌هارا به سستوس انتقال داد .

آرتیاکت نامبرده هنگام اقامت درسستوس درمحاصرهٔ آتنیها افتاد وحال آنکه به هیچ روی تصور امکان چنان پیشامدی را نمی‌کرد و باور نداشت‌که هرگز قدم لشکر یونانی به آنجا خواهد رسید . بنابراین غافلگیر شد و کار محاصره تا پائیز به‌طول انجامید. آتنیها که برای بازگشت به شهر و دیار خود بی‌تاب شده و از ناتوانی در تسخیر آن محل به ستوه آمده بودند از فرماندهان خود رهاکردن آنجارا خواستار شدند ولی درخواست ایشان مورد قبول قرار نگرفت ، چه‌گفتند یا باید شهر تسلیم شود و یا فرماندهان خودمان ، مارا احضار کنند . پس به ناچار با وجود تحمل سختیهای طاقت‌فرسا باز سربازان پایداری کردند . در درون شهر وضع محصوران نیز کاملاً رقت‌انگیز شده بود چنانکه با جوشانیدن و خوردن تسمه‌های چرمی سد جوع می‌کردند . پس ازآن مرحلهٔ مشقت‌بار پارسیان درتاریکی شب به اتفاق دو سردار خود اوباز (اوبازوس) وآرتیاکت مزبور از قسمت عقبی حصار شهر که استحکامات دشمن درآنجا ناقص بود فرار کردند . روز دیگر اهالی خرسونس آتنیهارا از ماجرا آگاه ساخته و دروازه‌های شهر را گشودند . گروهی از آتنیها به تعاقب فراریان پرداخته وبقیهٔ شهر را تصرف کردند . اوبازوس خودرا به تراکیا (ساحل غربی بسفور . م) رسانید اما در آنجا دستگیر و مطابق سنت محلی به درگاه یکی از خدایان قربانی شد . همراهانش نیز بین راه اسیر و یا کشته شدند . دستگیرشدگان را برای اعدام به جزیرهٔ سستوس بردند . آرتیاکت وپسرش درمیان اسیران بودند .

دانایی کوروش

این آرتیاکت از اعقاب ارتمبره و او همان کسی است که روزی با یاران خود نزد کوروش رفته اظهار داشتند : «خداوندگارا ، اکنون که پروردگار جهان آستیاگس را از تخت پادشاهی برانداخته وسرزمین او را به‌ایرانیان وخودت عنایت

Marfat.com

کرده است ، چرا ما خودرا از این دیار خشك وخالی خلاص و محل بهتری برای اقامت انتخاب نکنیم ؟ با نواحی حاصلخیز گوناگون و نقاط دلپذیر و آباد دور و نزدیك که به تصرف ما درآمده است می‌توانیم جایگاه دلخواهی اختیار کنیم و بدین‌ترتیب بیش از همیشه در نظر جهانیان سرافراز باشیم . چنین اقدامی ، قومی جهانگیر را کاملاً رواست و برای رسیدن به این منظور هیچ‌وقت هم فرصتی بهتر ازاین نداشته‌ایم .»

کوروش که سخنان ایشان را شنید درپاسخ گفت : «اگر به آن کار علاقه دارید مانعی نیست ، اما براین گفتار خود نکته‌ای افزوده فرمود : «درآن صورت باید خود را برای زندگی تازه آماده سازید و سرانجام به حالت بندگی درآیید ، زیراکه سرزمینهای آباد و پر از نعمت افرادی تن‌آسان‌بار می‌آورد وهیچ کشوری درجهان نیست که هم محصولات مرغوب داشته باشد وهم سربازان دلاور وخوب.»

ایرانیان اذعان‌کردندکه انصافاً حق با رهبر آنهاست وکوروش از همهٔ پارسیان داناتر ، پس ، از پیشگاه فرا رفتند و به جای زیستن درسرزمینی پرنعمت و تحمل رنج بندگی ، ترجیح دادند در همان کشور خشك وخشن خود بمانند و آزاد وفرمانروا باشند .

پایان

تهران ۱۷ اسفند ۱۳۵۶
ع . وحید مازندرانی

Marfat.com

حاشیه‌های کتاب نهم

* سیاست رشوه دادن علنی ازجانب ایرانیان به دولتهای یونانی درمورد سازش وامضای معاهدات بعدها نیز به وسیلهٔ ایشان تعقیب شد. دراین زمینه اولین‌بار با اقدامی‌که درسال ۴۷۹ قبل‌ازمیلاد شده بود وباز درسال ۴۵۷ درزمان مأموریت **مگابیز** تکرار شد. پلوتارك می‌نویسد دراین تاریخ **اوته میوس‌زولا** به این علت‌که درخاتمهٔ مأموریت خود سکّه‌های زرمادی به پلوپونس آورده بود، طبق حکم رسمی امتیاز تابعیت دولت آتن از او سلب شد. (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۸۰).

** تسخیر دوبارهٔ آتن به‌دست مردونیه اندکی‌بعدازتابستان سال ۴۷۹ پیش‌ازمیلاد واقع شد. درآتیکا درماه مه (خرداد) غلات را درو می‌کنند ازاین‌رو درهیچ یك ازدوتهاجم واستیلا، پارسیان نتوانسته بودند صدمه‌ای به محصولات وارد سازند وآتنیها مقادیر زیاد غلات جمع‌آوری‌کرده بودند وبه همین جهت بودکه پیشنهاد اسپارتها را درارسال آذوقه نپذیرفتند. (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۷۷).

۱ – لاریسا مرکز تسالی درشمال یونان‌که همواره طرفدار ایرانیان بوده است. م.

۲ – Hyacinthis

۳ – Ephores افورها پنج نفر ازداوران سالخورده مادام‌العمر دولت اسپارت بودند و رأی آنها درکلیهٔ امور ملی نافذ وحجت بود. م.

۴ – Tharia

۵ – Pausanias

۶ – Euryanax

۷ – Hyacinthia

۸ – Stranger

۹ – Foreigner

۱۰ – Asopus

۱۱ – Theresander

* تبس قدیم یا تیو جدیددرپنجاه‌کیلومتری شمال‌غربی آتن واقع است. م.

* همچنانکه یال و دم اسبهای اسفندیار وسهراب را پس ازمرگ آنها بریدند. م.

** نکتهٔ جالب توجه اینست‌که بسا ازمیراثهای هند واروپایی میان پارسیان ویونانیها مشترك بود. چنانکه **کنتس‌کورتیوس** می‌نویسد یونانیها وپارسیان وسایر اقوام مشرق‌زمین هنگام ماتم وعزا سر خودرا می‌تراشیدند. بریدن یال اسب هنوز درمقدونیه وتسالونیکی مرسوم است. موقع درگذشت پادشاهان ایران مردان وزنان جامه برتن می‌دریدند ومردها سر می‌تراشیدند. زنان زلفها را پریشان ومردها شیون وزاری می‌کردند زنها می‌نالیدند وزار می‌گریستند وگاهی نیز ازبی‌تابی ازاین سو به‌آن سو می‌افتادند یا خودرا برخاك می‌انداختند. هرودوت نیز ازشیون وزاری پارسیان پس ازشکست سالامیس سخن‌گفته است (لارنس، حاشیهٔ صفحهٔ ۶۸۸).

۱۲ – Bacis

۱۳ – Ceres

۱۴ – Eleusis

* این رقم اغراق است رجوع شود به توضیحات سابق.

* همین پوزانیاس بزودی فریفته زندگی ایرانی خشیارشا شد ودرخواست‌کرد که دختر اورا به زنی

Marfat.com

بگیرد ووی درمقابل یونان را ایالتی ازایران‌کند اما پیش ازانجام نقشه‌اش رازش فاش شد وخودش را سنگباران‌کردند وتمیستوکل هم ازدست همان آتنیها به‌دربار اردشیر اول پناه برد وفرماندار مگنسیا وچند شهر دیگر شد.

* قسطنطنیهٔ قدیم –

* رجوع شود به توضیح شماره ۱۳ ضمیمه درآخر کتاب.

۱۵ – Sestos

۱۶ – Xanthipus

Marfat.com

امتنان ویادآوری

ترجمهٔ این‌کتاب وگردآوری یادداشتهای مربوط به فصلهای نه‌گانه آن بیش‌از چهار سال طول‌کشید. ضمن پیشرفت تدریجی‌کارترجمه وتحقیق، گاه ازاین بابت بسیار نگران‌بودم‌که چاپ‌کتاب هم‌سالهابه‌طول انجامدکه‌ناگاه دستی از غیب رسید وکارها به‌کام شد وچاپ‌کتاب در چاپخانهٔ ممتاز وزارت فرهنگ وهنر درظرف چندماه تمام!

همکاری آقای عزیزاله شهیدزادگان نیزکه نخست همه‌صفحات ماشین شده وسپس‌نمونه‌های چاپی راهم‌بانگاه تیزبین‌خود خوانده و تصحیح‌کرده‌اند وبالاتر ازهمه فهرست نام جاها واشخاص مندرج در این تاریخ‌راکه بالغ بر دو هزار اسم است بادقت وسلیقهٔ خاصی تنظیم نموده‌اند موجب امتنان وقدردانی است.

ضمناً یادآوری می‌شودکه درباز‌گشت ازمسافرتی به‌مصر و یونان درتابستان سال جاری (۱۳۵۷) شرح مختصری راجع به‌پاره‌ای مطالب‌کتاب دوم این تاریخ درباب مصرباستانی نوشته‌ام‌که چون متن کتاب درمدت مسافرتم به‌چاپ رسیده بود به‌صورت چند ضمیمه پس‌از توضیحات فاضلانهٔ دکتر ع . شهبازی ، در آخـر این کتاب درج شده است. مترجم .

Marfat.com

توضیحات دکتر ع . شهبازی راجع‌به‌چند نکتهٔ عمدهٔ تاریخ هرودوت

شمارهٔ ۱

اینست آنچه در زیر عنوان هردوتوس در واژه‌نامهٔ مشهور به سوئیداس آمده است :

«هرودتوس،پسر لوکسس Lyxes ودریو Dryo ،ازمردم‌هالیکارناسوس، واز پدر ومادری پر اعتبار زاده شد، وبرادری داشت به‌نام تئودوروس، وی از میهن خود بار سفر بست وبه‌ساموس‌رفته،آنجا مانگ‌گار شد،واین برای فتنه‌انگیزی لوگدامیس‌بودکه جبّار هالیکارناسوس وجانشین‌دوم ارتمیسیا بود ـ چه پیسندلیس پسر ارتمیسیا بود ولوگدامیس پسر پیسندلیس آنگاه در ساموس وی هم با لهجهٔ ایونیه‌ای آشنایی یافت، وهم‌تاریخی در نه‌کتاب نوشت‌که ازکوروش پارسی و کاندائولوس ـ شاه لودیه‌ایها ـ آغاز می‌شود. وی به هالیکارناسوس بازگشت و جبّار مذکور را اخراج‌کرد، ولی چون پس‌از آن خود او نزد همشهریانش ناستوده افتاد، داوطلبانه به ثوریه‌که آتنی‌ها مسکونش می‌کردند، رفت. آنجا وی از جهان برفت، ودر بازار شهر به‌خاك نهاده شده‌است. ولی برخی‌گفته‌اندکه وی در پلا (در مقدونیه) بمرد.کتابهای وی به‌نام موزها باز خوانده شده‌اند.»

شمارهٔ ۲

هارپاگ از شاهزادگان وسپهسالار آستیاگ بودکه‌بعداً به‌کوروش پیوست وبه بلندترین مقامات درباری ولشکری وی رسید وسرانجام فرمانروای لیکیه‌شد وبازماندگان وی در آن‌جا تاصدسال بعدحکومت داشتند. شرح‌زندگانی وکارهای

Marfat.com

آنها را در رساله دکتری خود به‌انگلیسی به تفصیل از روی سکه‌ها ومدارك باستانشناسی به‌دست داده‌ام. حتی نقش برجسته‌ای‌که خود هارپاگ راهم نشان می‌دهد می‌شناسیم .

شمارهٔ ۳

چنانکه دیده می‌شود، در داستان هردوتوسی،کرزوس به‌خواست آپولو از مرگ رهایی می‌یابد، لیکن اینکه‌کوروش قصد داشته او را بکشد، به چنددلیل نمی‌تواند درست باشد :

۱ـ به‌گفتهٔ خود هرودتوس (کتاب سوم) ایرانیان باگرفتاران جنگ ـ به‌ویژه اگر بزرگزاده بودند ـ نیك‌رفتاری وآزادمنشی بی‌مانندی نشان می‌دادند، وکوروش‌که سرآمد آزادمردان ایران بود، وبهترین نژادهٔ نیك‌منش آریایی‌به‌شمار می‌رفت، ودر هیچ‌جای دیگر هم دست به‌کشتار نزد، هرگز آزادهٔ‌گرفتاری چون کرزوس را به‌آتش نمی‌انداخت .

۲ـ آتش نزد ایرانیان به‌عنوان «آفریدهٔ مقدس» اهورامزداگرامی بود، وآتشهای منقوش بر سنگتراشیها ومهرهای هخامنشی نمودار تقدس آتش نـزد هخامنشیان است. خود هرودتوس می‌گوید (کتاب سوم)که نزد ایرانیان‌هخامنشی سوزاندن‌کسی در آتش‌گناهی نابخشودنی‌بود.پس چگونه‌کوروش‌سنتها وقانونهای نیاکانش را می‌توانست زیرپا بگذارد.

۳ـکوزه‌ای یونانی متعلق به ۵۰۰ ق .م. در موزهٔ لوور هست‌که‌کرزوس را بر روی تختی برفراز تودهٔ هیزم برآن مصورکرده‌اند وخودکرزوس آبی مقدس بر روی تودهٔ هیزم می‌ریزد ومستخدمش باترکهٔ مقدس آب برآتش می‌زند.کرزوس باوقار وآرام است، وهمه‌چیزگواهی می‌دهدکه خودش می‌خواسته خودش را بسوزاند تا در جایگاه آسمانی وپیش خدایان جای‌گیرد. در حقیقت باکخیلیدیس (زاده شده در حدود ۵۲٤ ق .م.) می‌گویدکه‌کرزوس پس‌از افتادن شهر بـه‌دست کوروش فکردکردکه چون همه‌چیز پایان یافته پس «مرگ بهترین چاره‌هاست» وفرمان داد تا تلی هیزم برآوردند وخود برفرازش رفت وفرمان آتش زدن آن را داد. اما آپولو او را نجات بخشید. در آن‌زمانها، برای اینکه‌کسی به‌دست دشمن نیفتد، خود را می‌سوزاند، مثلاً ساردانا‌پال، آخرین پادشاه آشور، چنین‌کرد،وخود هردوتوس ازیك پارسی به‌نام بگیس یادمی‌کندکه برای نیفتادن به‌دست‌یونانیان

Marfat.com

خود را آتش زد. پس معلوم است‌که‌کرزوس می‌خواسته خود را قربانی خدایان وبه اصطلاح جاودانی‌کندکه‌کوروش وسپاهش در رسیده ورهائیش دادند.

٤ـکوروش در جنگ ساردس دستور داده بودکه هیچ‌کس به‌کرزوس آسیبی نباید برساند (هردوتوس،کتاب‌یکم)، پس چگونه سربازی پارسی او را دید ونشناخته، در حالی‌که معلوم است‌که همه‌می‌دانستند چه ریختی داردکه‌بتوانند دستورکوروش را فرمانبرداری‌کنند.

بر روی هم داستان هردوتوس، قسمتی از مردم لودیه‌گرفته شده (کتاب یکم) وقسمتی هم از زبان هواداران معبد دلفی، وبه هرحال، هیچ دلیلی نداریم که بگوییم‌کوروش‌کرزوس راکشته ویامی‌خواسته بکشد. نگاه‌کنید به‌کتاب شهبازی ، کوروش بزرگ ، صفحات ۱۸۷ تا ۲۱۲ .

شمارهٔ ٤

همچنانکه هرودوت نوشته مغان قبیله‌ای از مادها بودند، فقط پیشوایان دینی از میان این قبیله برگزیده می‌شدند. یعنی هر پیشوای دینی مغ بود ولی هر مغی لازم نبود پیشوای دینی شود.

شمارهٔ ٥

پرتاتوا پادشاه سکاها در متون آشوری مربوط به سالهای ٦٧٣ـ٦٧٤ق.م یاد شده است وی با آشور متحد شد ودختر آسورهادون را به‌زنی‌گرفت . پسر وی مادیس نیز درتاریخ آشور شناخته شده‌است. اطلاعات مفصلی درکتاب‌دیاکونف دراین زمینه می‌توان یافت .

شمارهٔ ٦

برطبق تحقیقات من‌که اروپائیان‌هم پذیرفته‌اند ، مندانه را هووخشتر به کمبوجیه داد نه ایشتوویگو (آستیاگ) وهدف سیاسی از این‌کار داشت. مندانه از واژه‌مند یعنی عنبر سیاه وگرانبها، پورداود در پیشگفتار برداستان بیژن ومنیژه چاپ‌تهران صفحه۹۵ وهشتادسال پیش‌ازآن یوستی‌درکتاب نامهای‌ایرانی.

Justi, Iranisches Namenbuch 1891

Marfat.com

شمارهٔ ۷

نزدیك بیست افسانه مشابه را من درکتاب کوروش بزرگ خود نشان داده‌ام صفحات ۵۸ تا ٦٤ مثل داستانهای سلیمان، سارگن، زال، کیخسرو وغیره مخصوصاً شباهت داستان کوروش باکیخسرو غیر قابل انکار است .

شمارهٔ ۸

داستان میهمانی ایشتوویگو (استیاگس) با منش ایرانی اصلاً سازگار نیست وهمانطورکه هو وولز انگلیسی هم دریافته‌اند[1]، ریشهٔ یونانی دارد، زیرا در داستانهای یونانی نمونه‌هائی از آن دیده می‌شود، مانندافسانه‌های تانتالوس[2]، وآتریوس[3]، وهمانندی آن با قصه‌ای که هرودتوس دربارهٔ رفتار سکاهابا هوخشتره آورده است ، آشکار است[4] .

شمارهٔ ۹

همجنس بازی در ایران کهن بسیار ناستوده بوده است. این‌چنین بیماران را مرد نمی‌دانستند (کوئنتوس کورتیوس، کتاب دهم، بند ۱ پاره ۲٦)به‌گفتهٔ

1- W. W. How - J. Wells, A Commentary on Herootus vol I (1936 ed.), P. 389.

۲ــ تانتالوس پادشاه سی‌پیلس Sipylos در نزدیك لودیه، چون از پشت زئوس خدای خدایان بود، در بزم آسمانی راه‌یافته، ازخورش خدایان بخورد وجاودانی شد. لیکن‌یك‌بار، پسرخود پلپس Pelops راکشت وپخت وبر سرخوان خدایان نهاد تا بداندکه آیا می‌توانند میان مزهٔ گوشت آدمی وجانوران تفاوتی بیابند یا نه . یکی از ایزدان تکه‌ای از شانهٔ سرخ شدهٔ پلیس را خورد، لیکن دیگران رار را دانستند ، و خشمگین گشتند. پس جوان را دوباره زنده‌کردند وتانتالوس را به پاداش این تبهکاری به‌میان دریاها رتاب کردند، چنانکه تا چانه در آب گوارا فرو رفته، و میوه‌های گوناگون شاداب و دلپسند گردش را گرفته‌اند، لیکن هرگاه جنگ می‌کند، همچیز ناپدید می‌شود واو تا جاودان بدین دردگرفتار خواهد بود. نگاه کنید به :
Oxford Classical Dictionary, 661,878 f.

۳ــ آتریوس پسر همان پلپس مذکور دربالا بود، وبا نی‌یستس Thyestes نامی دشمنی داشت ، پس به بهانهٔ آشتی باوی، او را بافرزندانش به میهمانی فراخواند. چون آمدند چندتن ازآن کودکان را کشت وبه خورد پدر داد. لیکن پسر نوزاد نی‌یستس رابه دشتی برده ،رهاکرد. ماده بزی او را شیر داد، و بپرورد و این کودك چون بزرگ شد، بازگشت و کین پدر را از آتریوس باز جست
Oxford Classical Dictionary, P. 10. 117

٤ــ برای این موضوع ، نگاه‌کنید به‌کتاب شهبازی، کوروش بزرگ، ص ٦٦ .

Marfat.com

هلانیکوس (فقره ۶۹)، بابلیان بودندکه این رسم زشت را در ایران راه انداختند از این گواهی برمی‌آیدکه مقصود هردوتوس انجام عمل توسط ایرانیان نیست‌بلکه اتفاق آن در داخل خاك ایران می‌بوده‌که البته اقوام ایرانی در آنجا زیاد بوده‌اند.

شمارهٔ ۹/۲

این سخن از این لحاظ تا اندازه‌ای درست است‌که نامهای ایرانی درتلفظ یونانی غالباً به S ختم می‌شده. مثلاًخشی ارشن رابه Xerxes وارته خشتررابه Artaxerxes واریه‌رمنه‌را به Ariaramnes وفرناسپه را به Phernaspes تبدیل می‌کردند. البته es درپایان نامهای مذکر اضافه مرسوم خود یونانیان‌بوده است .

شمارهٔ ۹/۳

هارپاگ فرمانروای لیکیه‌شدوخاندانش بنام هارپاگوسیان‌درآنجا سلطنت یافتند ونیمه یونانی مآب شدند. از آنان سکه ونقوش برجسته در دست است‌که تأثیر هنر ایرانی در یونانی را بخوبی نشان می‌دهد.

شمارهٔ ۱۰

هنینگ نظریه‌کریستی‌ومارکوارت‌ودیگران راردکرد.درموردنام‌ماساگت‌ها نظریه بسیاراست. گیتهای ماهیخوار (ماسی=ماهی-گتها) ویا«مسه=بزرگ» گتهای بزرگ هم گفته‌اند.

شمارهٔ ۱۱

دلایل لشکرکشی‌کمبوجیه به مصر :

۱-کین‌جوئی : چون آمازیس با دشمنان‌کوروش پیمان اتحاد بسته بود تا ایرانیان را به زانو درآورد، اکنون‌که‌کوروش درگذشته بود، پسرش می‌بایست‌نیت کوروش مبنی بر لشکرکشی به مصر را به مرحلهٔ عمل درآورد ودشمن راسرکوب کند، زیرا تا هنگامی‌که آمازیس از پای درنیامده بود، بیم آن می‌رفت‌که روزی‌از ترس جان خود بر ایران بتازد ودر جنگ پیشدستی‌کند ویا باز با این وآن پیمان‌بندد وبر لشکر خود بیفزاید ومایهٔ دردسر ایرانیان را فراهم آورد.

Marfat.com

۲ـ بلندپروازی کمبوجیه ـ پسر کوروش‌مردی بودجنگی وبلندپرواز و خودکامه. تا دشمن را ازپای درنمی‌آورد، آرام نمی‌گرفت وسپهداری لشکری نیز با او بودکه باکشورگشایی وآوردجویی خویگر شده بود. به‌راستی دشوار بود سرداری جنگاور را با لشکری دشمن شکن وگردن فراز در خانه بی‌کار نشاند تا پیشرفتهای دشمن را بنگرد.

۳ـ زرخیزی وموقعیت جغرافیایی مصر : مصر سرزمین گندم‌خیز وبارورو پرخواسته‌ای بود. ایرانیان با در دست‌داشتن‌آن، نه تنها ازگندم وآبنوس وسیم‌آن سرزمین ـ که‌هرودتوس‌آن‌همه‌ازآنها تعریف‌کرده ـ بهره‌مندمی‌شدند، بلکه‌می‌توانستند ازجنگجویان، پزشکان، هنرمندان، وسازوبرگ فراوانشان‌نیز برخوردارگردند . وانگهی برای شاهی شایسته چون‌کمبوجیه، روشن بودکه باگرفتن مصر، می‌تواند هرگاه‌که بخواهد فرستاده شدن‌گندم را از آن سرزمین به‌یونان، باز دارد.

** آپریس درسال ۵۶۸ ق .م. مرد. اگر دختر وی هم درآن سال‌زاده‌شده بود، در ۵۲۵ .ق.م. می‌بایست ۴۳ ساله بوده باشد، ودختری درآن سن دیگر «زیبا»روی جهانگیر نمی‌توانست بود! همهٔ این داستان قصه‌پردازیست.

شمارهٔ ۱۲

مصریان ـ مانند هرقوم تاریخی دیگری ـ به‌گذشتهٔ بلند وشکوهمند خود می‌نازیدند، وبرایشان دشوار بودکه بیگانه‌ای را برخود فرمانروا ببینند.اگر می‌توانستندکمبوجیه را از تخمهٔ یکی‌از فرعونهای خویش قلمدادکنند، نه تنها دیگر برای سرشکسته شدن از پیروزی ایرانیان جایی نمی‌ماند، بلکه می‌توانستند برخود ببالندکه فرمانبردار شاهزاده‌ای مصری هستندکه با زیرکی تاج وتخت ایران را نیز به‌دست آورده. این مایهٔ دلخوشی مصریان گشت‌که او را دخترزادهٔ فرعون خود بدانند، وبه‌وی لقب ونام مصری هم دادند.

شمارهٔ ۱۳

* رفتارکمبوجیه باکالبد مومیایی شدهٔ آمازیس، قصه‌ایست‌که برای بدنام کردن او ساخته‌اند، و احتمالاً از آنجا سرچشمه‌گرفته،که نام آمازیس را از روی کتیبه‌ها حك‌کرده بودند.ازقضا جسد مومیایی شدهٔ زن‌آمازیس را سربازان فرانسوی مستقر در لوکسور (الاقصر) یافتند، واین‌کالبد اکنون در تابوتی با سرزرکش‌دار در

Marfat.com

موزهٔ بریتانیاست و نشان می‌دهد که اصلاً آتش بدان نزدیك نشده است.

** دربارهٔ رفتار کمبوجیه در مصر سرچشمه‌های کهن، دروغهایی ناروا گفته‌اند که مأخذ اصلیشان کاهنان مصری بوده که با فتح آن کشور در آمد او قافی خود را از دست داده بودند و مقامشان نیز پایین آمده بود. خوشبختانه از همان زمان، کتیبه‌هایی به مصری در خط هیرو گلیفی مانده است که دروغهای مزبور را مردود می‌کند. مثلاً در واتیکان مجسمه‌ایست از یك شاهزادهٔ مصری به نام اوجاهورسنه Ujahorresne که دریاسالار پسامتیخ سوم و فرمانروای سائیس بود و به کمبوجیه پیوست و از مقربان درگاه او شد. بر روی تنهٔ این پیکره، کتیبه‌ای کنده‌اند که از آن مطالب زیر برمی‌آید: با آمدن کمبوجیه مردم نخست درهراس شدند و برجان و ناموس و مال خود بیم داشتند. سپاهیان پیروزمند به بتخانه‌ها رفتند و در آنها جای گرفتند، لیکن شاهنشاه ـ کمبوجیه ـ چنانکه شیوهٔ پدرش بود، با مردمان به نیکی رفتار کرد و برای دلگرمی آنان در برابر یکی از خدایان بزرگشان گاو آپیس سرفرود آورد، و بفرمود تا سپاهیانش از بتخانه‌ها بیرون روند و سرایهایی را که در آنها ساخته بودند، خراب کردند. و آنگاه همچون یکی از فرعونهای قانونی مصر تاج برسر نهاد و آنچه را که فرعونهای آن سامان برای بتهای خویش به‌جا می‌آوردند، انجام داد. آنگاه به‌سائیس، زادگاه فرعونها رفت که بتخانهٔ نئیت Neit آن مرجع همهٔ شاهان مصری بود، و دریاسالار مصر اوجاهورسنه به پیشوازش آمد، و شاهنشاه را از نام و نژاد خدایان و چگونگی دین مصریان و آئینهایی که فرعونها می‌بایست برقرار دارند، آگاهی داد، و در جشنی با شکوه تاج فرمانفرمایی مصر بالا، و مصر پایین را بر سر کمبوجیه نهاده او را فرعون قانونی کرد و به‌نام مسوت‌رع (زادهٔ رع، رع خدای آفتاب و پدر فرعونها بود) نامید. دراین جشن کمبوجیه برای نوازش بومیان نئیت، بت بزرگ آنان را نماز برد و برای او نیازها کرد ـ و بفرمود تا جشنهای کهن را برپای دارند، و خدایان بومی را ارج نهند. آنگاه دریاسالار را سخت بنواخت، و او را به پایهٔ پزشکان سالار یا «بزرگ پزشکان» رسانید و فرماندهٔ پاسداران کاخ خود کرد و اجازه‌اش داد که هرچه از ثروت و املاك آن حوالی برای خدایان و خویشان و مردم آن سرزمین لازم می‌بیند، آزادانه برگیرد. از سوی دیگر شهر ممفیس را به‌پایتختی نگهداشت.»

نگاه کنید به:

G. Posener, La première domination perse en Egypte. 36,39,127.

و ج. قائم‌مقامی، «مسألهٔ کشته‌شدن گاو آپیس به‌دست کمبوجیه». بررسیهای

Marfat.com

تاریخی، سال چهارم، شمارهٔ ۱ (۱۳٤۸)، ص ۱۲۷ وپس‌از آن .

شمارهٔ ۱٤

داستان ایختوفگی‌ها (یعنی ماهیخوران) قصه‌ایست خالی از حقایق تاریخی که بر مبنای اشاراتی از هومر (ایلیادسرود یکم بند ٤۲۳ وادیسه سرود یکم بند ۲۳) وداستانهای «جهاندیدگان دروغپرداز» بافته شده‌است. اما آن حبشیانی‌که برکناره مصر می‌زیسته‌اند ودرکتاب سوم نامشان آمده مردمی حقیقی بودند.

شمارهٔ ۱۵

* رفتار بدکمبوجیه با آپیس از دروغهای بزرگ تاریخ است. اکنون با اسناد یافت شده درکاوشهای باستان‌شناسی می‌توانیم ادعاهای مدارك‌کهن را رد کنیم. این اسناد را ژ.پوزنر چاپ‌کرده‌است، واز آنها برمی‌آیدکه یکسال پس‌ازفتح مصر به‌دست‌کمبوجیه، گاوآپیس از جهان برفت، وکمبوجیه بفرمود تابوتی سنگی ویك سنگ آرامگاه برای آن‌گاو مقدس ساختند. بر روی سنگ آرامگاه،که اینك در موزهٔ لوور است، تصویری ازکمبوجیه در جامهٔ مصری نقش شده‌که درپیش‌گاو آپیس زانو زده است ویك بز برای نیاز وفدیه در جلو او است وبرفراز سرش‌قرص خورشید بالداری دیده می‌شود. بالای سرآپیس به خط هیروگلیفی چنین‌نوشته‌اند: «آپیس‌آتوم‌که شاخ برسر دارد، تواناست‌زندگی‌کامل ببخشد». برفراز سرکمبوجیه نام او، بنا به‌آئین مصری‌که نام پادشاهان رادرداخل‌یك بیضی(کارتوش) می‌نوشتند، در درون یك بیضی نقر شده، ولقبهایش را بدین‌گونه نوشته‌اند : «مظهر هوروس‌ـ پروردگار آفتاب درخشان، شاهنشاه مصر بالا وپایین، بازماندهٔ پروردگار «رع»، کمبوجیه، خدای مهربان وسرور دوکشور مصر بالا وپایین». در بخش پایین سنگ آرامگاه این نوشته راکنده‌اند :

«درسال ششم (یعنی سال ٥۲٤ ق .م .)، سومین ماه از فصل شمو، روز دهم، در دوران پادشاهی اعلیحضرت شهنشاه دو مصر بالا وپایین وپسر پروردگار «رع»ـ‌که او را زندگی جاودانی بواد ـ خداوند «آپیس» با آرامشی تمام به‌سوی غروبگاه خود راهنمایی شد، واو را در آرامگاهش ودر مکانی‌که شاهنشاه برای او ساخته بود، جای دادند، پس‌از انجام‌کلیهٔ مراسم‌که برای مومیایی‌کردن‌آن‌لازم بود، جامه‌های فاخر براو پوشانیدند، وکلیهٔ زینت‌آلات وجواهرات‌گرانبهای او را

Marfat.com

با وی در آرامگاه ابدیش جای دادند واینها به‌همان ترتیب انجام شدکه شاهنشاه کمبوجیه ـ که جاویدان باد ـ فرموده بود».

بر خود تابوت سنگی نیز نوشته‌ای بدین‌گونه‌کنده‌اند : «مظهر هوروس، پروردگار آفتاب درخشان، شاهنشاه دو مصر بالا وپایین وبازمانده وپسر پروردگار بزرگ «رع»کمبوجیه ـ که جاودانی باد ـ این بنای بزرگ را از سنگ خارا برای آرامگاه آپیس ـ اوزیریس برپای داشت واین تابوت از طرف او ـ یعنی‌کمبوجیه. که شاهنشاه دو مصر بالا وپایین وپسر پروردگار بزرگ «رع» است ـ اهدا شد بهره‌مندی ازتمام نعم زندگی، ابدیت‌مطلق وکامیابی‌کامل، تندرستی‌وشادی‌فراوان او را بادکه پادشاه دو مصر بالا وپایین است.»

آنگاه این تابوت سنگی را با شکوه فراوان به‌گورستان سراپیوم که در نزدیك ممفیس بود، بردند وبه خاك سپردند. سپس گاوآپیس دیگری راکه در آن هنگام نوزده ماهه بود، آوردند وبا سرور وشادی بسیار به جای آن یکی، خدای خود شمردند، واین آپیس تا هفت سال بعد، یعنی تا ۵۱۸ق.م. زنده بود، ودرآن هنگام بمرد وشاهنشاه داریوش بزرگ دستور داد برایش تابوتی درست‌کردند ودر سراپیوم به خاك سپردند.

نگاه‌کنید به قائم‌مقامی، همان مأخذ، ص ۱۳۱ وپس‌از آن .

شمارهٔ ۱۶

* ـ نام اصلی او بردیه (=برزو، بلند) بود. یونانیها . ب فارسی را به «م» مبدل می‌کردند (بغابوخشه=مگابیزوس)، واو را مردوش خواندند (آشیل . سوکنامهٔ پارسیان، بیت ۷۷٤). ولی به‌زودی طبق قاعده‌ای متداول (که در اول بعضی‌از اسامی آغاز شده به «م» حرف «س» می‌افزودند) یك «س» هم بدان افزوده، آن را اسمردیس‌کردندکه‌شبیه نامی‌یونانی بود.بنابراین اسمردیس‌هرودتوس همان بردیهٔ فارسی است.

**ـ به جای برادر تنی، هرودتوس می‌گوید «برادر هم مادری وهم پدری» یعنی از پشت یك پدر ویك مادر، وداریوش بزرگ هم می‌گوید : بردیه هم ماته هم‌پیتا «هم مادر وهم پدر»کمبوجیه بود.

*** بردیه لقبی داشت که در فارسی باستان* تنووزرکه می‌گفتند یعنی «تن‌بزرگ‌ونیرومند».این‌لقب‌رابه‌کتزیاس تنواکسارئیس Tanyoxaroes وگزنفن

Marfat.com

به تنه‌اکساریس Tanaoxaroes تحریف‌کرده، نام حقیقی او گرفته‌اند. زورمندی بردیه از لقب او وداستان‌کمانکشی‌اش برمی‌آید. باید دانست‌که‌کمان اسلحهٔ ملی ایرانیان به‌شمار می‌رفته، ومظهر «ایرانیت» بوده است.

**** به روایت بیستون،کمبوجیه «پیش از رفتن به‌مصر» بردیه را کشته بود. البته چون عملی با چنان اختفا صورت‌گیرد،کسی نمی‌توانسته بداندکه کی وچه وقتی انجام‌گردیده بوده.

شمارهٔ ۱۷

* ازدواج میان محارم در خاندانهای سلطنتی عتیق برای نگهداری خون ومالکیت رایج بوده است وعیلامیان ومصریان وتایلندیها وغیره آن را داشته‌اند. در داستانهای افسانه‌ای ایران، جمشید ناچار با خواهر خود زناشویی‌کرد، ولی این داستان‌کمبوجیه نشان می‌دهدکه پارسیان ازاین رسمها ناخوش می‌بوده‌اند.

**کمبوجیه سه خواهر داشت : بزرگتر از همه اتوسا (به‌اوستائی)هئوتسه = خوش‌اندام)، و اوهمان است‌که‌کمبوجیه‌گرفتارش شد. دوم رئوخشنه (= روشنك، یونانی : رکسانا)، واین همان است‌که در مصر با برادر بود. هرودتوس اسم او را ننوشته، ونامش را از روایت‌کتزیاس می‌دانیم. سوم ارتیستونه ،که جوان بود وبعدها به همسری داریوش بزرگ درآمد.

*** منبع خبر هرودتوس دراینجا برای بدخووجانی‌نشان‌دادن‌کمبوجیه،به دروغ‌سازی پرداخته است. همان‌طورکه جرج‌راولینسن متوجه شده‌است،به احتمال قوی سقطجنین باعث خونریزی ومرگ رئوخشنه شده است :

G. Rawlinson, Translation of **Herodotus Vol. II. p. 359 N 5.**

شمارهٔ ۱۸

* فرزند پرکساسپه. به‌نام اسپه‌کانه، از بزرگترین درباریان داریوش شد، وتصویر او بر روی آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم فارس، به‌یادگارمانده است. بنابراین داستان هرودتوس، افسانه است.

** رفتارهای غیرعادی‌کمبوجیه، بسیار اغراق‌آمیز جلوه داده شده است، ولی یك بدبختی او راهمه فراموش‌کرده‌اند وآن این بودکه فرزندی از او پای نمی‌گرفت. می‌دیدکه زندگیش تهی است وشکوه وتوانائیش نااستوار وفردایش

Marfat.com

تاریك، وهمین امرکه فرزند خانه‌افروز وامیدپرور نداشت، در منش وی‌سخت‌تأثیر گذاشت واو را تندخوی وخودکامه‌کرد، زیرا نمی‌توان پذیرفت‌که وی از آغـاز بدمنش وتندخوی بوده، چنانکه‌اگرچنین می‌بود،کوروش‌جوانمرد مردم‌نوازهرگز اورا به‌جانشینی خود، یعنی به‌نگهبانی وپرستاری ایرانیان نمی‌گماشت.

شمارهٔ ۱۹

این اسم نیست لقب است پتی‌خشئینه = «پادشاه» یعنی نایب شاه، اسم اصلی او را ژوستن‌یادکرده است: ارپستیس (=اهوراوپشتو)یعنی اهوراپشتیبان. نفر دوم‌گئوماته بودکه ژوستن‌کومتیس نوشته وچون لقب بردیه قبول‌کرد او را به‌نام «اسمردیس» دروغین می‌شناختند.

شمارهٔ ۲۰

* درکتیبهٔ بیستون، داریوش می‌گویدکه چون خبر شورش بردیهٔ دروغین به‌کمبوجیه رسید. پس وی هووامرشیوش امریتًا یعنی «به‌مرگ» خود مرد. پس کمبوجیه به مرگ طبیعی مرده است. اینکه برخی این اصطلاح را «به‌دست خود مرد» (= خودکشی‌کرد) ترجمه‌کرده‌اند، به‌کلی نادرست است، زیرا در بسیاری از زبانهای هند واروپایی اصطلاح همانندی وجود داردکه‌همان «به‌مرگ خودمردن» معنی می‌دهد. ودر فارسی دری هم «به مرگ خود از جهان شدن» آمده است، نگاه‌کنید به :

J. P. Asmusser, "Iranica" Acta Orientalia XXXII (1968) 9-14.

در حقیقت زخم زهرآگین به‌تدریج‌کمبوجیه‌را ناتوان‌کرد وبه‌مرگ‌کشانید.

شمارهٔ ۲۱

* سازمان شاهنشاهی ایران هخامنشی بر مبنای تشکیلات سخت نظامی وبهره‌مندی از مسئولیتهای‌گران پذیرفتن بود، یعنی اولاً هرکسی به پایه ومقامـی می‌رسید می‌بایست در هنگام خطر سرباز نخستین رده باشد (چهار تن از پسران داریوش بزرگ در جنگهای ایران ویونان در صفوف اول جنگیده وکشته شدند) وچون به پایه‌ای می‌رسید وثروتی می‌یافت ، آن‌را در راه خود وخاندان خود و میهن خود به‌کار می‌انداخت. حالا اگر کسی می‌خواستسازمان سخت نظامی مزبور

Marfat.com

را از هم بپاشد، لازم بود دوکار بکند یکی خدمت نظام را براندازد ودیگری مسئولان را ازکارها بردارد ومال ومنالشان را بگیرد وتودهٔ عام را برای فریفتن از مالیات معاف دارد. این‌هاهمه‌کارگئوماتهٔ مغ‌بودکه می‌خواست خاندان وسازمان هخامنشی را از هم بپاشد. اینکه برخی از نویسندگان مغرض وکج‌اندیش وی را قهرمان توده‌ها دانسته‌اند، ناشی از نفهمیدن مدارك تاریخی وعقده‌های خاصی‌است که در نوشته‌های ایشان آشکارا دیده می‌شود .

** این قصه، افسانه‌ایست‌که ازمعنی غلطیك‌واژهٔ ایرانی پای‌گرفته‌است. در زبان فارسی باستان، مغ رامگوش می‌گفتند واگر آن را مشتق از «مه = نه، بی» و «گوش» بگیریم ـ که ریشهٔ تراشی عامیانه است ـ آن‌وقت مغ را «بی‌گوش» معنی می‌توان‌کرد!

شمارهٔ ۲۲

* داستان «قرعه‌کشی شجاعانه» برای برگزیدن فرمانروایی نوین،از رسوم دیرین هند واروپایی بوده است ودر تاریخ ایران می‌بینیم که‌کیکاوس میان‌کیخسرو وفریبرز قرعه می‌زند، وبهرام‌گور تاج را از میان دوشیر نر می‌رباید. اشارهٔداستان اسپ داریوش راکه اروپائیان درنیافته‌اند، به آسانی با سنتهای اوستایی توضیح می‌توان داد. اسپ‌یکی ازمظاهر بهرام ایزد جنگ ونگهدارندهٔ«فرهی،فر،سعادت» است. و«فرشاهی» لازمهٔ سلطنت . پس اسپ یعنی «فرشاهی» تجسم یافته ، سلطنت را به‌داریوش می‌دهد. توجه‌کنیدکه نام مهتر داریوش هوبر (ایباریس یونانی)یعنی «مژده‌بخش»، نیکی آورنده «وفقط استعاره‌ای بیش نیست. اما اینکه اسپی وقتی باعث شده پادشاهی به سلطنت برسد، نمونه‌ها دارد، یکی‌از پادشاهان اورارتو، به نام روسا، دستور دادکتیبه‌ای نگاشتند بدین مضمون : روسا شاهیش را ازاسپش دارد. همین روایت به اروپا رسیده، وبا داریوش رابطه یافته است .

کوروش دو پسر داشت‌که هر دو از میان رفته بودند. نزدیکترین فرد به تخت شاهزاده ارشام بودکه بسیار سالخورده بود، وپسرش ویشتاسپه هم جرأت دست یازیدن به تخت را نداشت واین مأموریت به داریوش رسیدکه‌کوروش‌بزرگ شاهیش را پیشگویی فرموده بود. وکمبوجیه او را «نیزه‌دار» خودکرده بودکه مقامی معادل «ژنرال‌آجودان» امروز می‌باشد.

Marfat.com

شمارهٔ ۲۳

* ارتیستونه صورت یونانی «ارته‌ستونا»ی فارسی است. یعنی‌کسی‌که‌ایزد راستی (ارته) پشت وستون اوست. نام ارته‌ستونا در لوحه‌ای عیلامی ازتخت‌جمشید یاد شده است (ایرتش‌دونا).

** «ساتراپی» صورت تخفیف یافتهٔ یونانی واژه‌ای مادی است‌که خشترپه تلفظ می‌شده، ودر فارسی باستان خشسپه شده، ودر عبری اخشدرپه ودر یونانی اصیل اکسدرپیس یا اکسیدرپه (مخفف = ساتراپی)گردیده است. از همین واژه در فارسی پهلوی شترپه/شترپ، وبعد شترپ (در عربی) مانده است.کلمهٔ «شهر» با همان واژه رابطه دارد. برای صور مختلف آن در یونانی نگاه‌کنید به:

R. Meyer, Geschichte des Altertums Vol. III p. 45 No. 2.

*** این‌بازتاب‌کار بزرگ داریوش در آغاز پادشاهیش بر سینهٔ صخرهٔ بیستون نزدیك‌کرمانشاه است‌که خود ودو تن‌ازیارانش (گئوبرو وشاید اردومنیش) رابه فیروزی برگئوماتهٔ غاصب ودیگر شورشیان نموده، وکتیبهٔ بسیار بلندی بر آن افزوده است‌که نخستین سند تاریخی «زندگینامه‌ای» ایرانی می‌باشد.

شمارهٔ ۲٤

نبرد ماراتن نخستین برخورد نظامی یونانیان با ایرانیان بودکه تا آن‌زمان همه‌جا پیروز شده بودند، ولی در این‌جا متوقف ماندند، واز این روی یونانیان دربارهٔ آن هیاهوی بسیار به راه انداخته‌اند. اولاً باید دانست‌که آتنیها وپلاته‌ایها ده‌هزار سرباز پیادهٔ رزمدیدهٔ تمرین یافته داشتند، وسروگردن وسینه وبازوان و جایهای حساس خود رابازرهٔ مفرغی تکه‌تکه‌ای می‌پوشانیدند وسپر بلند وفراخی داشتندکه آنان را از تیر وتیغ ونیزهٔ دشمن مصون می‌داشت ونیز با سنگینی خود به‌عنوان اسلحه‌ای‌کوبنده، به‌کار می‌آمد. ولی ایرانیان با اسلحهٔ سبك ونداشتن وسایل دفاعی وخویگر به جنگهای صحرائی، به جنگ آنان رفتند، والبته شکست ایشان غیر منتظره نمی‌توانست باشد. در ثانی در مورد شمارهٔ نفرات نیروی ایران در ماراتن، یونانیان اغراقهاگفته‌اند، مثلاً گفته‌اند ۲۰۰,۰۰۰ یا ۳۰۰,۰۰۰ نفر از ایرانیان‌کشته شدند ولابد همهٔ سپاه را یکمیلیونی به‌شمار می‌آورده‌اند. اما خود هرودتوس در بند ۱۱۷ کتاب ششم می‌گویدکه از ایرانیان ٦٤۰۰ مرد، جان خود را

Marfat.com

از دست داد وطوری شرح جنگ رامی‌دهدکه معلوم می‌شود قسمت اعظم قلب قشون ایران ودو جناح به‌کلی از میان رفته بوده. بنابراین، سپاه ایران را درماراتن کلاً به ۸ تا ده هزار تن تخمین می‌توان زد. بهترین توصیف نوین در باب نبرد ماراتن را درکتاب زیر می‌توان یافت :

C. Hignett, Xerxes, Invasion of Greece, Oxford 1962.

شمارهٔ ۲۵

خشیارشا به‌پاس احترام خون‌کوروش بزرگ ـ که پدرمادر وی بود ـ ونیز به‌خاطرکارآمدی خودش، سالها پیش‌از نبرد ماراتن به‌جانشینی پدر نامزد شده بود ومدتی هم در منصب «نایب‌السلطنه» ایران خدمت‌کرد. از این دوران، اطلاعات گرانبهایی از اسناد معاصرش می‌توان اخذکرد. درکتیبه‌ای‌که پس‌از جلوسش بفرمود نوشتند ، آمده :

«گوید خشیارشا شاه : پدر من داریوش بود. پدر داریوش ویشتاسپه بود. وپدر ویشتاسپه ارشامه. هم ارشامه وهم ویشتاسپه زنده بودند آنگاه‌که اهورامزدا را اراده برآن رفت‌که پدر من داریوش راشاه این جهان‌کند...داریوش‌پسران‌دیگر هم داشت، ولی ارادهٔ اهورامزدا برآن قرارگرفت‌که داریوش، پدر من، مرا بعداز خود، «بزرگترین» (مهست) همه‌کند، ووقتی‌که داریوش شاه از تخت بشد، من به ارادهٔ اهورمزدا بر تخت پدرم نشستم.»

شمارهٔ ۲۶

در جهان باستان، تفأل درکارهای‌مهم‌بسیارروا‌ج داشته‌است، ومرواویامرغوا زدن به‌هنگام دست آختن به لشکرکشی‌ها رایج بوده. از این‌رو برای سپاهی‌گران که عازم نبردبادشمن است، کسی‌نمی‌بایست‌نگران آن‌باشدکه پسرش «برنمی‌گردد». پی‌تیوس در حقیقت به خشیارشا می‌فهمانیده‌که اقلاً از پنج پسرم، یکی را زنده می‌خواهم، ومعنی آن این بوده‌که بیشتر این لشکر «برنمی‌گردد». دراین‌صورت، خشم خشیارشاکاملاً منطقی می‌نموده‌است وبرای دلداری‌لشکر وسپهبدانش‌ضرورت می‌داشته. مقایسه‌کنید با داستان شتری‌که محبوب اسفندیار بود، وپیشآهنگ سپاهش بود ودر راه سیستان بخفت وخفتش‌رابه‌فال بدگرفتندوبه دستور اسفندیار سرازتنش جداکردند. نمونه‌های دیگر فراوان داریم .

Marfat.com

شمارهٔ ۲۷

خشیارشا سه منصب مهم را به اردوان سپرد :
۱ـ سرپرستی خاندان هخامنشی
۲ـ نگهبانی تاج وتخت هخامنشی خشیارشا
۳ـ نگهداری کشور ایران (نایب‌السلطنگی)
واین‌ها نشان می‌دهدکه خشیارشا در آن زمان هنوز «داریوش» پسرخود را به ولیعهدی برنگزیده بود، وهمچنین ثابت می‌کندکه چگونه‌کمبوجیه مقامهای شامخ رابه* اهوراوپشتو وبرادرش گئوماته می‌توانست بسپارد. مقام اصلی‌اردوان، مانند مورد اهوراوپشتو، می‌شده‌است* پتی‌خشایثی‌یه«پادشاه»یعنی نایب‌السلطنه.

شمارهٔ ۲۸

مراسم از آب هلسپونت گذشتن خشیارشا، با آداب وآئینهای ایرانی کاملاً همانندی وسازگاری دارد وپیداست‌که از منبع موثقی گرفته شده‌است. اما داستان تازیانه زدن بر آب ویا داغ‌کردن آن افسانه‌ایست‌که یونانیان ساخته‌اند ومخالف حرمتی است‌که به‌گفتهٔ خود هرودتوس (کتاب یکم) نسبت بـه آب داشتند . به‌علاوه، هزار وهفتصدوهفتاد سال پیش، دیوژنوس‌لائرتوس، از نویسندگان رومی، خبر هرودتوس را این‌گونه تکذیب می‌کند :
«آنانی‌که مغان ایرانی را شرح داده‌اند، ناسزای هرودوت را از اینکه خشیارشا به‌سوی خورشید تیرانداخت یا اینکه به آب زنجیر افکند، نادرست دانسته‌اند. هیچ‌گاه او چنین‌کاری نکرده، زیرا او از مغان آموخته بودکه اینها (یعنی خورشید وآب) از پروردگاران هستند.»
تقریباً همهٔ نویسندگان‌کهن وبررسندگان نوین، خبر ناسزای به‌آب‌رامبنی بر نفهمیدن آئینی ایرانی وسوءتعبیرش ازطرف هرودتوس ویامنبع خبراو می‌دانند.

شمارهٔ ۲۹

* وقتی لشکری به سرزمینی بیگانه می‌تاخت، در باب شمارهٔ آن «هیاهو» می‌شد. اغلب شمارهٔ اصلی وحقیقی را مخفی نگه‌می‌داشتند تا دشمن نتواند در مقابله،کارسازیهای ضروری راکاملاً انجام دهد. به‌علاوه نیروی حمله‌بر، برای

Marfat.com

ترسانیدن دشمن، سعی می‌کرد عدهٔ خود را «هنگفت» جلوه دهد، ومدافع نیزاولاً برای ترغیب جوانان به دفاع ازکشور خود، وثانی به‌خاطر بلندکردن آوازهٔ دلاوری آنان‌که به نبرد می‌رفتند، شمارهٔ دشمن را بسیار زیادتر از حدمعقول جلوه می‌دادند. پس اغراق‌گویی در شمارهٔ لشکریان خشیارشا، به‌نفع هردو سپاه تمام می‌توانست شد.

اما اقلامی که برای پیادگان و سواران و اُردو بازار سپاه ایران نوشته‌اند، به‌کلی بی‌پایه‌است. نخستین سند،نوشته‌ایست‌برستون‌یادبود ترموپیل، ازسیمنیداس شاعر،که می‌گوید : «خارجیان سه میلیون رزمی اینجا آورده باگروه اندکی از یونانیان جنگیدند».

هرودتوس‌که قبلاً ۱,۷۰۰,۰۰۰ پیادهٔ جنگی در دریسکوس برای سپاه خشیارشا قلم‌زده بود، در جایهای دیگر هشتاد هزار اسب سوار آسیایی و۲۰,۰۰۰ گردونه‌ران وشتران هم بدان می‌افزاید وسپاه آسیایی را ۱,۸۰۰,۰۰۰ می‌کند، و ۳۰۰,۰۰۰ نفر هم‌کمکی یونانی به خشیارشا می‌دهد وآنرا با «همراهان» سپاه به‌پنج میلیون وربعی می‌رساند ! ماکان، یکی‌از محققان معاصر،گفته است : «واپسین‌جمع هرودتوس می‌رساندکه وی چگونه بایك قوهٔ انتقادی بسیار ناچیز ودرك وتصور سست با مسایل مربوط به‌زمان‌ومکان، جنبش وآسایش وتوشه‌سازی وسازمان‌دهی، که درچنین لشکرکشی‌هایی الزاماًپیش می‌آید،برخورد می‌کند». بسیاری ازمحققان کهن وهمهٔ دانشمندان جدید، ارقام هرودتوس را به‌کلی‌کنارگذارده، وسعی‌کرده‌اند با دلایل نظامی، راه‌پیمائی، توشه‌سازی وسازمان‌دهی (لجستیکی) ویا باتوجه بـه ارقام مورخان بعدی (سپاه ایران‌رادیودوروس‌به۱,۰۰۰,۰۰۰ نفروژوستن۷۰۰,۰۰۰ نفر پائین آورده‌اند) عدهٔ سپاه خشیارشا را تعیین‌کنند. این مسأله بسیار جالب ومهم بارها مورد توجه محققان بوده، وآخرین بار به تفصیل توسط چارلزهیگنت (ـکه سی‌سال در آکسفورد انگلستان تاریخ جنگهای ایرانیان ویونانیان را درس می‌داد وکتابی دربارهٔ این جنگها نوشتـ) بحث شده ، وبحث وی را من درکتاب «پژوهشهای هخامنشی» ترجمه‌کرده ومنتشر ساخته‌ام (از انتشارات موسسه‌تحقیقات هخامنشی، شمارهٔ یکم، تهران ۱۳۵٤، صفحات ٤۷تا٦۳). نتیجهٔ بحث‌هیگنت‌اینست: درسپاه ایران ٦ «ستون سپاهی» زیر فرمان شش سردار خدمت می‌کردند. چـون سازمان سپاه ایران مبتنی بر روش «ده دهی» (اعشاری) بوده است، ویك ستون سپاهی ده هزار نفر می‌شده (مثلاًجاویدانان)، پس ٦ ستون سپاهی خشیارشا +

Marfat.com

یك ستون سپاهی از جاویدانان، مجموعاً هفتاد هزار تن می شده‌اند، وده هـزار نفری هم اسب سوار وشترسوار بوده‌اندکه : درنتیجه بایدقبول‌کنیم خشیارشا فقط ۸۰,۰۰۰ جنگجو داشته .

شمارهٔ ۳۰

داستان‌نبردجان‌بازانهٔ لئونیداس، رنگ افسانه به‌خودگرفته است، واصل آن به‌گفتهٔ هیگنت قصه‌ایست غیرتاریخی‌که‌اول ازهمه‌کمی بعداز واقعهٔ نبردانتشار یافته است :

بعد هیگنت با دلایل قوی ثابت‌می‌کندکه هدف‌اصلی اسپارتیان این‌نبودکه درگردنهٔ ترموپیل بمانند وبمیرند، بلکه هدف آن بودکه در جلو دشمن خود در تنگترین‌جاگروه اندکی بگذارندتاآنهارا«سرگرم»دارند،وبقیهٔ سپاه راازگردنه‌های عقبی پس بکشند ویا سپاه‌کمی به میدان آورند، وآن‌قدر صبرکنند تاکشتیهای یونانی نیروی دریایی ایران را درآرتمیزیوم از میان بردارند. باید توجه‌کردکـه لئونیداس و۳۰۰ نگهبانش گروه‌کوچکی از فرزندان رزمی اسپارت بودند، در حالی‌که در همان تنگه، ۷۰۰ شپیان The Spians داوطلبانه ماندند وقربانی‌شدند که تقریباً همه نیروی سپاهی دولت‌کوچك شپیا را شامل می‌شدوافتخار بیشتری می‌بایست نصیب‌آنان گردد. لئونیداس‌چهارهزارفوکیایی راپشت سرش‌درتنگه‌های عقبی نگهداشته بود، وبدانان گفته بود جلو پارسیان بایستند تا نیروی‌کمکی برسد، اما اینها یاکشته شدند ویا فرارکردند وویدرنه فرماندهٔ جاویدانان خشیارشا از راه عقب تنگه‌ها پشت سر لئونیداس رسید در حالی‌که لئونیداس اصلاً خبر نشده‌بود، وخاطرجمع، سرجای خود مانده بود، ودر نتیجه نابود شد.

شمارهٔ ۳۱

«تا اینکه نیروی ایرانیان فقطکمی از آتنی‌ها بیشتر باشد»

* این جمله، یکی‌از مهمترین قسمتهای تاریخ هرودتوس است، وهمان‌طور که هیگنت به‌حق دریافته‌است،ناقض‌روایت‌سنتی یونانی است‌که می‌گوید خشیارشا ۱۲۰۷کشتی به‌رزمگاه دریایی آورده بود. برای‌اینکه‌خود یونانیان ۳۱۰کشتی‌داشتند (در نبرد سالامیس، آشیل، سوکنامهٔ پارسیان). هیگنت پس‌از بررسیهای فراوان ، نتیجه‌گرفته‌که خشیارشا اصلاً ۶۰۰کشتی در آغاز، در دریسکوس گرد آورده بودکه

Marfat.com

یك‌سوم آن در طوفان مغنیزیه از میان رفته بود وحدود ۷۰ فروندآن نیز درنبردهای ارتمیزیون نابود شد. در نتیجه به‌هنگام نبرد سالامیس حدود ۲۴۰ فروند (یعنی‌فقط ده بیست‌کشتی بیشتر از یونانیان) داشت :

Hignett, Xerxes Invasion of Greece 345-350.

ترجمهٔ شهبازی، پژوهشهای هخامنشی ، ص ۴۸ تا ۵۴ .

شمارهٔ ۳۲

* خوانندهٔ فارسی زبان وایرانی توجه دقیق به دو نکته‌که غربیان فراموش می‌کنند، باید داشته باشد :

۱ـ از همهٔ شهر آتن، فقط «ارگ» آن توسط خشیارشا خراب شد، درست همان‌طورکه آتنیها ده‌سال پیش‌از آن‌ارگ ساردس‌پایتخت غربی ایران رابه‌آتش کشیده بودند.

۲ـ اینکه هوانداخته‌اند اسکندر تخت جمشید را به تلافی آتن آتش‌زد مبالغه‌ایست‌که خود آتنیهای همعصرش از آن بیخبر بوده‌اند، وسوختن سرتاسرشهر پارسه (تخت‌جمشید) توسط اسکندر مقدونی هیچ ربطی به تنبیه آتن توسطخشیارشا نداشت. توجه شودکه ارگ چنان نسوخته‌بودکه درخت زیتونش از پای درآید و یا در معبد آن نشود عبادت‌کرد . بلکه قسمتهای چوبی از بین رفته بود. ومردم آتن بلافاصله بعداز سالامیس بدانجا بازگشتند. چندماه بعد مردونیه سردارخشیارشا از ادامهٔ دشمنی آتنیها خشمناك شده‌وآتن را خراب کرد، ولی این بار هم همهٔ آن ویران نشد، چون توسیدید (کتاب یکم، بند ۸۹) وپوسانیاس (کتاب یکم، بند۱۸، فقرهٔ ۱ وبند ۲۰، فقره ۲) از خانه‌هاو معابدی که متعلق به قبل ازجنگ با پارسیان بوده وبعدها هنوز برپا بوده‌اند، سخن می‌رانند.

شمارهٔ ۳۳

هرودتوس در مورد مسیشته (مهست) برادر خشیارشا وزن‌وفرزنداوداستانی آورده است‌که از «غیبت»های خانوادگی سرچشمه می‌گرفته، واصل قضیه را یونانیان نتوانسته بودند بفهمند :

۱ـ لباس شاه مقدس بوده وبه هیچ‌وجه‌کس دیگری حق دربرکردن‌آن‌را

Marfat.com

نداشته، ومظهر شهریاری به‌شمار می‌رفته، وبدیهی است که هیچ زنی هم نمی‌توانست قانوناً جامهٔ خشیارشا را به تن کند.

۲ـ قول وپیمان را می‌بایست به‌هر ترتیب که شد، درست نگهدارند.

۳ـ مسیشته، برادر خشیارشا، که محبوب ایرانیان جنگی مشرق (خراسان) بود، در حقیقت شورشی بر علیه خودکامگیهای برادرش آغاز می‌کرد که رازش از پرده درافتاد، وخشیارشا بهانه به دست آورده، او را با خانواده‌اش سربه‌نیست کرد.

بقیهٔ داستان، از قصه‌های حرمسرایی است ورنگ وروغن اغراق خورده است .

Marfat.com

ضمیمهٔ ۱ – ساردس*

ساردس که دوستان ترك ما آنجا را سارد می‌گویند و Sart می‌نویسند اکنون دهکده‌ایست دریك ناحیه بسیارباشکوه کوهستانی واقع درحدود ۹۰ کیلومتری شمال شرقی ازمیر ودرکنار شاهراه این شهر وآنکارا، رودخانه گدیزچای (هرموس عهد قدیم) جلگهٔ حاصلخیز ساردس تاکرانهٔ دریای اژه را سیراب می‌کند ورودخانه مشهور قدیمی پاکتول(پاکتولس) که درقدیم لیدیها ازشست‌وشوی ریگهایش ریزه‌های طلا استخراج می‌کردند[1] وآن ازکوه تمولوس (بزداغ فعلی) سرچشمه می‌گیرد کماکان ازمیان دهکدهٔ سارد جاری است وپس‌از پیوستن به گدیزچای مزبور وارد دریای اژه می‌شود.

می‌دانیم که پادشاهان ایرانی‌نژاد ماد در قرنهای هفتم وششم قبل‌از میلاد با وجود پیشتازیهای پیاپی خود در مغرب فلات ایران باز از رودخانه هالیس (قزل ایرماق کنونی که از جلگه‌ای میان دو شهر سیواس وآنکارا به‌طرف دریای سیاه جاری است) پیش‌تر نرفته بودند وکوروش بزرگ نخستین جهانگیر آسیاست که آن مانع تاریخی را شکست وتا ساردس پایتخت امپراتوری لیدیا پیش تاخت. این شهر که گاهی پاریس عهد قدیم نامیده شده است وهرودوت در تاریخ خود مینویسد که پارسیان آنجا را شپردا (سفاردتورات) می‌نامیدند از سال ۵۴۷ قبل‌از میلاد که کوروش آخرین پادشاه لودیا (لیدیا) کرزوس را شکست داد تا پایان جهانداری هخامنشیان نزدیك به دویست سال مهم‌ترین ساتراپی ایران در غرب ودر واقع پایتخت غربی دولت هخامنشی بود.

ساردس علاوه بر اهمیت سیاسی که داشت واز پادشاهی داریوش اول انتهای

Marfat.com

غربی «جاده شاهی» به فاصلهٔ حدود ۵,۰۰۰ کیلومتر از شهر شوش بود از لحاظ‌هنر ومعماری نیز در زمان قدیم مرکز عمده‌ای به‌شمار می‌رفت. پرفسور. هانفمن دراین باره می‌نویسد.[1] «هرچند دورهٔ پارسیان درساردس شاید ازهمه ادوار دیگر کمتر محل توجه وکاوش واقع گردیده واز لحاظ باستان‌شناسی در اناطولی غربی هم خیلی‌کمتراز سایر دوره‌ها شناخته شده‌است، ولی آثار باستانی ساردس از جهات نفوذ واختلاط سبکهای مشرق‌زمین (ایرانی) وبومی (لیدیائی) وغربی (یونانی) در زمینه‌های هنر ومعماری اهمیت فراوان دارد. از سال ۵۴۷ پیش‌از میلاد پارسیان قلمرو لیدیا وساردس پایتخت آن‌رامسخر کردند و چنانکه اومستد (باستان‌شناس امریکائی) نظر داده است، این شهر را ساتراپ‌نشین عمده واصلی پارس در غرب‌قرار دادند. برعکس وضع چشم‌گیر یکنواختی‌که در سبك درباری پادشاهان هخامنشی در پایتخت‌های متعدد ایشان دیده می‌شود سرکرده‌های پارسی در صدد تحمیل‌کردن همان شیوهٔ یکنواختی در زمینه‌های هنری در نواحی تابع ایران برنیامدند بلکه سبك و نمونهٔ درباری هخامنشیان درساتراپیهاغالب اوقات درادوات ووسایل مورداستفادهٔ شخصی ونظامی وزیورآلات معمول بوده است. در ساردس این‌گونه ابزار وادوات رابه‌گونه‌ای چشمگیر در جواهرات وزیورهای زمان هخامنشی‌که ابتدا پنداشته بودند لیدیائی بود ولی باستان‌شناسان نامی مانند اگورکال[2] واسمیت[3] وخود این جانب روشن نموده‌ایم‌که به عهد هخامنشیان تعلق دارد، می‌توان دید.

«اخیراً کشفیات درخورتوجهی از اشیاء نقره‌ای وپیاله‌ای منقوش با پیکر گاو دو سر نظیر آنچه در حجاریهای تخت‌جمشید دیده می‌شود، درکاوشهای‌صورت‌های یونانی وظرفهای سفالین دریك‌گورستان به‌سبك لیدیائی، در ایکیزتپه واقع در یکی‌از جلگه‌های حوزهٔ علیای رودخانه هرموس پیدا شده‌است. بررسی این‌گونه چیزها وسایر ادوات عصر هخامنشی از قبیل پیاله‌های سیمین ویراقهای اسب وآیینه‌های برنزی هنوز ادامه دارد وممکن است سرانجام‌به پیدایش یك‌دورهٔ‌سبك‌آمیخته هنری ایرانی واناطولیائی در زمینه نقره سازی وبرنزکاری منجر شود.

بعید نیست‌که ظرفهای محتوی هدایاکه بنابر نمونه حجاریهای‌کاخ خشیارشا در آپادانای پرسپولیس‌گروه لیدیائی به پیشگاه می‌برند از جمله آثار مذکورباشد.

این‌که‌آثار معماری آن‌دوره اصالت ایرانی داشته یااناطولیائی مسأله‌ایست که از لحاظ سنگ‌کاری مشهور یك بنای خاص در ساردس موجب جلب‌توجه وتبادل نظر دامنه‌داری در میان علاقه‌مندان شده‌است. حل‌این‌مسئله‌ازلحاظ عوامل‌ساختمانی

Marfat.com

ومعماری دورهٔ هخامنشی اهمیت فراوانی دارد. ساختمان معروف آرامگاه هرمی[۴] ساردس بنای کوچکی واقع در بالای یك سکوی شش پله‌ای ازاین‌لحاظ کاملاً شایان توجه است واز مدتها پیش باستان‌شناسانی مثل اچ.سی.بتلر[۵] شباهت سبك وسنگ کاری آنراباآرامگاه کوروش بزرگ درپاسارگاد خاطرنشان کرده بودند* واخیراً نیز پس‌ازکشفیاتی درپاسارگادبه‌وسیله‌دویداسترو ناخ** وحفریات دیگر در ساردس به اهتمام همکارانم گرینوالت[۶] وریگان[۷] وتبادل اطلاعات میان این کاوشگران، باردیگر توجه علاقمندان‌رابه‌اصل وسابقهٔ بنای سنگی‌مزبور معطوف داشته‌است. گرینوالت شباهت بارز میان مقبرهٔ سنگی ساردس ومزارکوروش در پاسارگاد راکاملاً تاکید کرده واین‌جانب (پرفسور هانفمن) هم در تأیید نظر او افزوده است که‌بنای‌سنگی ساردس به احتمال قوی همان مقبره نجیب‌زادهٔ پارسی است که در نبرد میان‌کوروش وکرزوس در جلگه ساردس کشته شد وهمانست که‌کسنفون پس‌از دیداری که در سال ۴۰۱ ق.م هنگام لشکرکشی‌کوروش‌کوچك به مقصد ایران همراه چریکهای «ده هزار نفری» از ساردس کرده بود شرحش را درکتاب خود Anabasis آورده و آنجا را مقبرهٔ آبراداتس سرلشکر پارسیان دانسته‌که بعدازکشته شدن درمیدان‌نبرد به‌فرمان‌کوروش برای او وزنش پانتیا (پانته آ)که بر جنازهٔ شوهر خودکشی کرده بود برکمرکوه در محلی مشرف به دره‌ای (اکنون شیطان تپه) در پایین آکروپولیس ساردس ساخته شد واز قرار معلوم آن بنای سنگی چنان مورد پسندکورش واقع شدکه دستور داد معماران لیدیائی‌که باخود به پارس برده بود نظیر آنرا در پارك شاهی پاسارگاد برای مزار خودش بسازند.

پرفسور هانفمن در جای دیگر* می‌نویسد «ساندورکاسپر[۸] باستان‌شناس نامدار آلمانی‌که مدتها با هیات اکتشافی آلمان در ترکیه همکاری‌کرده است پس‌از بررسیهای دقیقی‌که راجع به سبك بنای سنگی ساردس‌کرده است شباهت فنی حیرت‌آوری را میان آن بنا وآرامگاه سنگی‌کوروش بزرگ یافته‌واین‌جانب هم‌که چند سال پیش‌از مزار شهنشاه ایران در پاسارگاد دیدارکردم به جرأت می‌توانم گفت که در آنجا به‌نظرم چنان می‌نمودکه استادان لیدیائی مشغول به‌کار بوده‌اند.»

Marfat.com

حاشیه ضمیمه ۱

* این شرح مختصر پس‌از سفر مترجم به ساردس (درتابستان ۱۳۵۵) نوشته شده است.

1- New Excavations at Sardis by: G. M. A. Hanfmann 1970.

2- E. Agurkal. (دانشمند آلمانی)

3- W. S. Smith (باستان‌شناس انگلیسی)

4- Pyramid Tomb

5- H. C. Butler.

6- C. H. Greenwald.

7- C. Regan.

8 - Sandor Kasper (دانشمند باستان‌شناس آلمانی)

* کتاب «نامه‌هائی ازساردس» که دانشگاه هاروارد درسال ۱۹۷۲ منتشرکرده است .م.

** رجوع شودبه‌کتاب «پاسارگاد» تألیف دکتر استروناخ چاپ اکسفورد سال ۱۹۷۸صفحهٔ ٤١.

Marfat.com

ضمیمهٔ ۲

ناپدیدشدن لشکری پارسی درصحرای غربی مصر

در کتاب سوم این تاریخ راجع به لشکرکشی کمبوجیه به مصر (صفحهٔ۲۰۲) دیده‌ایم که آن پادشاه جهانگیر پس از تسخیر مصر از مقر خود در شهر تبس واقع بر کرانهٔ شرقی رودخانهٔ نیل در مصر علیا (ناحیهٔ دلتا مصر سفلی است) سه لشکر از سپاهیان خود جدا، یکی را مامور فتح کارتاژ (قرطاجنه در شمال افریقا ـ تونس فعلی) و دیگری را به‌عزم تصرف اتیوپی روانه ساخت و دسته سومی را که هرودوت نوشته است پنجاه هزار نفربودند برای انقیاد آمونیها (پرستندگان آمون پروردگار بسیاری از اقوام قدیمی) به‌لیبی فرستاد. این عده با چند راهنماازمیان بیابانی که، این روزها به صحرای غربی معروف است تا واحهٔ سیوه (سیوة) در ناحیهٔمرزی مصر و لیبی پیش رفتند.

هرودت می‌نویسد «از اطلاعاتی که بدست آمده است چنین برمی‌آید که این لشکر به واحه‌ای که «دیار سعیدان» نام داشت رسیدند، اما از آن پس راجع به سرگذشت آنها هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست. در هرحال آن دسته به حدود آمونیها نرسیدند و به مصر هم مراجعت نکردند ولی به گفته آمونیها و دیگران که گویا از ایشان شنیده باشند هنگامی که این عده واحه را ترك کردند ضمن پیشروی در صحرای بین این آبادی وسامان طایفهٔ آمونی باد جنوبی باشدتی‌تمام برخاست و لشکر شاهی را که مشغول خوردن غذای نیمروز بودند در زیر ریگ‌روان مدفون و به کلی ناپدید کرد.»

دو سال پیش خبرگزاریها اطلاع دادند که هیات باستان‌شناسی مصر به‌کشف محل آن فاجعهٔ تاریخی توفیق یافته و نمونه‌هائی از ابزار جنگی لشکر مفقود را نیز پیدا کرده‌اند. همان موقع این خبر در روزنامه‌های مصر و ایران انتشار یافت و آن اکتشاف دلیل تازه‌ای از درستی روایات تاریخی هرودوت تلقی شده است.

این روزها مسافرت از قاهره تا سیوه که به مناسبت اهمیت نظامی مرزی آنجا بدون تحصیل اجازه رسمی برای خارجیها ممنوع است از راه دلتا و کرانهٔ مدیترانه وگذر از شهرهای اسکندریه، العلمین ومرسی‌مطروح(= بندردورافتاده)

Marfat.com

با پیمودن راه شوسه در حدود ۷۹۰ کیلومتر صورت می‌پذیرد. راه مستقیم ازمیان صحرا کوتاه‌تر ولی دشواریهای آن به مراتب بیشتر است. شهر سیوه اکنون بیش از شش هزار نفر جمعیت دارد و چون در شیب تا عمق پانزده متر از سطح دریا واقع شده است مزیت حیرت‌آور طبیعی آنجا این است که بر طبق آمار رسمی دویست چشمه‌سار دارد و محصولات زیتون، مرکبات، انگور، خرما و حتی گندم آن حدود درخور اعتناست. قبیله‌های متعدد بدوئن و بربری که از قرار معلوم بازماندگان مهاجران قدیمی افریقای مرکزی هستند درحوالی سیوه اقامت دارند.

اسکندر مقدونی‌که می‌گویند تاریخ هرودوت را همه‌جا با خود داشته و بنابراین از داستان لشکرکشی‌کمبوجیه به‌مصر وسیوه آگاه بوده از اسکندریه که خود تاسیس کرده بود در سال ۳۳۳ قبل از میلاداز راه ساحلی مدیترانه به سیوه رفت و نوشته‌اند که در همان مورد بود که کاهن اعظم «معبد آمون» او رافرزند خدا (آمون) نامید. بین این ناحیه وصحرای غربی مصر دریاچه‌ای به‌نام سیوه هست. وجود گورستان و ویرانه‌هائی در حوالی این دریاچه نشانهٔ دورهٔ آبادانی قدیمی آنجاست. مترجم

Marfat.com

ضمیمهٔ ۳ – مصر باستانی*

مصر تاریخ پنج‌هزار ساله دارد. موزه آثار باستانی شهر قاهره که در نوع خود بی‌نظیر است شاهد بارز این حقیقت تاریخی است. کاهنان معابد بی‌حد وشمار آن‌سرزمین ازهمان روزگاران بسیار قدیم به‌ثبت وضبط وقایع‌زمان خودوشرح زندگانی روحانی و سیاسی مصر پرداخته‌و راجع به نام و داستان زندگانی پادشاهان تمام سی و یك خاندان سلطنتی آنجا دفترها فراهم ساخته‌اند ولی برتر از همهٔ‌ایشان یکی از روحانیون به نام منه‌تون[1] در سال ۲۶۰ قبل از میلاد کتابی راجع به تمام سی‌ویك سلسله از زمان منس[2] بانی دولت وحکومت یگانه مصر تا دورهٔ اسکندر مقدونی تالیف کرد که مطالبش هنوز معتبر و مورد استناد تاریخ‌نویسان است.

برجسته‌ترین دورهٔ تاریخ طولانی مصر از ۲۶۰۰ تا ۲۲۰۰ پیش از میلاد است که شرح اجمالیش را در همین تاریخ هرودوت خوانده‌ایم و آن به زمان فرمانروائی خئوپس (خوفو) و جانشین او خفرن (شفرن) یا خفره و سپس میکرینوس (منوکره) در خاندان چهارم یعنی همان دورهٔ ساختمان اهرام بزرگ این سه پادشاه در ناحیه جیزه در حومه شهر قاهره است.

به‌طوری که در کتاب دوم این تاریخ (صفحات ۱۹۴–۱۹۸) ملاحظه شد در دورهٔ حکومت خاندان بیست و هفتم و پادشاهی پسامتیك (پسامتیخوس یونانی‌ها) بود که کمبوجیه به مصر لشکر کشید. نکو[3]، آپریس و آمازیس سلاطین همین بیست و هفتمین خاندان بودند. داریوش اول کار ساختن و گشودن قنداب (کانال) نیل تا دریای احمر را که زمان نکو آغاز کرده و ناتمام گذاشته بود به پایان رسانید. تسخیر دوبارهٔ مصر در زمان اردشیر سوم‌ودوام استیلای هخامنشیان تاپایان دورهٔ طولانی پادشاهی این سلسله در زمان سی‌ویکمین یعنی آخرین خاندان آن سرزمین اتفاق افتاد. در حدود ۳۴۰–۳۴۶ پیش از میلاد اردشیر سوم (اخوس) که جانشین اردشیرشاه دوم شده‌بود، روانهٔ مصر شدوقلعه‌های پلوسیوم وبوباستیس (بوبسط) را در دهانهٔ نیل تسخیرکرد ودرسال ۳۴۳ فتح مجدد مصر تکمیل وشخصی به‌نام فرناداتس به‌ساتراپی برگزیده شدو نکتانبوس (آخرین‌فرعون آن‌سرزمین) به‌نوبه(نوبیه)درجنوب‌مصرگریخت‌تاپادشاهی مستقلی‌درآنجابرپاکند. م

---

* این ضمائم پس‌از سفر مرحوم به‌قاهره (در تابستان ۱۳۵۷) به‌متن اضافه شده است.

1 - Manethon 2 - Menes 3 - Nechao

Marfat.com

ضمیمهٔ ٤

۱ـ اهرام به‌نام دهلیز[1] در زمـان زمامـداری دسته‌جمعی داهنـان دوازده‌گانه ساخته شد (صفحهٔ ۱۷۰ این کتاب) و همانجاست که ابتدا هرودوت و سپس استرابن بازدید کرده و ازلحاظ وسعت و عظمت بناها ازهمهٔ آثار مشابه مصر و یونان، بزرگ‌تر شمرده واز عجایب هفت‌گانه جهان محسوب داشته‌اند. این اهرام‌در ناحیهٔ فیوم در ۱۰۳ کیلومتری جنوب قاهره واقع بوده و اکنون چیز در خورتوجهی از آن آثار عظیم قدیمی باقی نمانده است و از آن جهت هم به دهلیز شهرت یافته که بناها و تالارها و دالانها و ستونهای بسیار متعدد و تودرتو داشته است.م

۲ـ ممفیس (منفیس) پایتخت چند خاندان پادشاهی باستانی مصر در ۳۵ کیلومتری جنوب قاهره در جلگه‌ای بسیار حاصلخیز برکنار نیل واقع شده، در زمین‌های این محل تاریخی هنوز کاوش و اکتشاف ادامه دارد. اخیرا دو مجسمه سنگی بسیار عظیم رمسس دوم یارمسی‌تئوس (از خاندان بیستم ۱۳۱۲ ـ ۱۰۸۵قبل از میلاد) از دل خاك بیرون آورده‌اند که یکی به حالت ایستاده در باغ موزه آنجا برافراشته است و دیگری راکه ازسنگ مرمر است و چهرهٔ جوان‌نمای زیبا و جلوه و تازگی حیرت‌انگیزی دارد در تالار شیشه‌ای در ارتفاع تقریبا بیست پا بر سکوئی به پشت خوابانده‌اند. باید از پله‌ها بالا رفت و از ایوان باریك پیرامون مجسمه آنرا تماشا و تحسین و حیرت کرد.

۳ـ در نزدیکی منفیس اهرام، یکی مدرج بـه‌نام سقّاره (نکروپلیس یـا گورستان) از دوه خاندان پنجم و دیگری به نام مصطبه‌ها (مدفن بزرگان و اعیان) مربوط به‌دوره پادشاهی پتاه‌حوتپ وپدرش اختحوتپ[2] بسیار دیدنی است ، با کنده‌کاریهای ظریف و زیبا و نقش و نگارها از صحنه‌هـای گوناگون زندگی آن زمانـه شامل مناظـر شکار وصید ماهی ومجالس بزم بر سنگ دیوارها واقعاً حیرت‌آور است و بدین مناسبت است‌که بعضی از صاحب‌نظران به این عقیده‌گرایش پیدا کرده‌اند که غربیها ازجهات هنری وآداب و شرایط زندگانی شهری تازه به همان مرحله‌ای نزدیك شده‌اند که مصریان باستانی چهار هـزار سال پیش رسیده بودند.

---

1 - Labyrinth

2 - Akhthotep

Marfat.com

فهرست اعلام – نام کسان

آ

آپری‌یس ۱۷۷ – ۱۹۱
آتوسا (هئوتسه) ۲۱۲ – ۲۲۲ – ۲۴۴ – ۲۴۹ – ۳۷۶
آتیس ۲۰ – ۳۱ – ۳۲ – ۳۳ – ۳۶۴ – ۳۷۷
آدراست ۳۱ – ۳۲ – ۳۴ – ۳۵
آرتافرن ۳۰۳ – ۳۰۶ – ۳۱۳ – ۳۳۷ – ۳۵۲ – ۳۷۷
آرتمیس ۲۹۷ – ۴۵۰
آرتمیسیا ۳۸۲ – ۴۴۸ – ۴۵۳ – ۴۵۹
آرتوزسترا ۳۳۷
آرتی‌بیوس ۳۱۷
آرتونت ۲۴۲
آرتیاکت (اراته ایك‌تس) ۳۶۵ – ۳۷۸ – ۵۱۷
آرتیس‌تونه ۲۲۲
آرخاندو ۱۵۰
آرخیدیس ۱۶۵
آردیس ۲۳ – ۲۴
آرس ۲۹۷
آرسام (آرسامن) ۳۷۶ – ۴۱۳
آرسه زیلوس ۲۸۸
آرشام (آرسامس) ۱۰۱ – ۳۵۷
آرکانتونیوس ۸۲ – ۸۳
آریابیگ‌نس ۴۵۴
آریا – رمنه ۳۵۷ – ۴۵۴
آریا – زئوس ۳۷۹
آریاند ۲۸۸
آریستاگوراس (آریستاگور) ۳۵۲ – ۳۰۴ – ۳۱۰ – ۳۲۱ – ۳۲۷
آریستس ۳۵۰
آریستوفیلد ۲۴۶
آریستید ۴۵۰ – ۴۵۷
آریستون ۴۳ – ۳۸۲ – ۴۰۸
آریومردوس ۳۷۸
آریون ۲۵ – ۲۶
آریه نیس ۴۷
آزیخیس ۱۶۵
آستیاگس (آستیاگ – اینتوویگو) ۱۰ – ۳۵ – ۴۶ – ۴۷ – ۵۶ – ۶۸ – ۷۳ – ۸۲ – ۲۰۹ – ۳۵۲
آسیز ۲۶۹
آکاسید ۴۱
آکالروس ۴۴۱
آگاممنن ۴۳ – ۳۶۱ – ۳۹۸
آگرون ۲۰

Marfat.com

آگنور ۳۸۰
آلکائوس ۲۰
آلکامنس ۳۸
آلکساندر (اسکندر) ۴۰۱ – ۴۳۷ – ۴۷۱ – ۴۷۲ – ۴۷۴ – ۴۸۰
آلکینارخوس ۳۴۱
آلآت ۸۳
آلیات (آلیاتس) ۲۰ – ۲۴ – ۲۶ – ۵۶
آمازیس (اخموس) ۲۸ – ۱۳۲ – ۱۹۱ – ۲۳۳
آمستریس ۳۷۵
آمفکتسیوس ۴۱۴
آمفی‌لوخوس ۳۸۰
آموتیون ۱۳۵
آمونتاس ۴۰۱
آمیراتوس ۱۹۷
آمین‌گاس ۴۵۲
آناکرون ۲۳۹
آناکساندرید ۴۳ – ۲۵۱ – ۳۳۸ – ۳۹۵ – ۴۸۳
آنتی‌پاتور ۳۸۷
آندرومدا (آندره مدا) ۳۷۵ – ۳۹۶

الف

اتاسپس ۳۷۶
اتانس (هوتاخ) ۲۱۲ – ۲۴۹ – ۳۰۳ – ۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۳۷ – ۳۷۶ – ۴۱۰
اخموس ۴۸۸
اخوس ۱۵۰
اخیلس ۱۷۵
ادیمانتوس ۴۴۳ – ۴۴۴ – ۴۵۵
ارانس ۳۷۶
ارپاییگن ۳۸۱۷
ارتائوس ۳۶۲
ارتاخس ۳۶۲
ارتاخه ۳۷۶ – ۳۸۷
ارتان ۴۱۳
ارتبات ۳۷۶
ارتباز ۹۴ – ۳۴۹ – ۵۰۴ – ۵۰۹
ارتبان ۲۶۹ – ۳۵۴ – ۳۷۸ – ۴۳۵
ارتخمس ۳۷۷
ارتمبره ۶۶ – ۶۷
ارتوس ۳۸۷
ارتوستینه ۳۷۷
ارتیوفوس ۳۷۶
اردشیر (اول) ۵ – ۳۴۱ – ۳۸۵
ارسه زیلوس ۱۸۰
اربی فانتوس ۴۱۴
ارکساندر ۲۷۳
ارگوسته ۶۳
اروپه ۱۹ – ۸۶ – ۲۶۹
اروتوس ۴۱۴
اریدولیس ۴۰۵
اریستودموس ۴۱۴
اریستودیکوس ۸۰ – ۸۱
ازوپ ۱۶۵
اسپاتین (اسپاتینس) ۲۱۷ – ۳۸۱
اسپاکانه ۲۱۳
اسپرخیانس ۳۹۰
اسپکو ۶۴
اسخینس ۳۴۱
اسکاماندروس ۱۶۵
اسکندر مقدونی ۱۶
اسکوپازیس ۲۷۹
اعتمادالسلطنه (محمدحسن‌خان) ۲
افلاطون ۹
افوریوس ۳۴۱
افورها (داوران پنجگانه اسپارت) ۳۰۸
افیالت ۴۱۰
اقبال (عبّاس) ۲
اکِس ۳۳۳ – ۳۳۴
اگوس ۸۶ – ۴۴۵ – ۴۵۲
اگیب‌توس ۱۸۴
الفوس ۴۱۴
امستریس ۳۸۶
امیرتوس ۱۶۷
اندرو رابرت‌برن ۷

Marfat.com

انیزیس ۱۶۶ – ۱۷۹
اوبازس ۲۲۱ – ۳۳۶
اوباز (اوبازوس) ۲۶۹ – ۳۷۶ – ۵۱۷
اوتماکریتوس ۳۵۱
اوربلوس ۲۹۹
اورست ۴۳ – ۴۴
اوری‌بیاد ۴۲۷ – ۴۲۸ – ۴۳۹ – ۴۴۰ – ۴۴۲ – ۴۴۸
اوریتوس ۲۳۸
اوریلوس ۲۴۹
اوری ماخوس ۴۱۶
اونه زیلوس ۳۱۹
ایترخوس ۱۲۷
ایتوراسیوس ۴۱۴
ایدان تورسوس ۲۸۰
ایشتوویگو (آستیاگس) ۶۱
ایناخوس ۱۸
ایناروس ۵ – ۱۹۵ – ۳۵۱
اینتافرن (اینتافرنس) ۲۱۷–۲۳۲
اینوکلس ۴۰۴
ایو ۱۸ – ۱۹
ایون ۳۸۱

ب

باتوس ۱۸۰ – ۲۸۸
باخیس ۴۳۳ –۴۴۵ – ۴۹۶
باگایا (بگاس) ۲۴۲
باگس ۳۷۸ – ۳۸۵
بدرس ۳۷۸
بردیه ۲۰۸ –۳۷۸
برگس (برگ) ۳۸۶
بساکس ۳۷۸
بغابوخش (مگابوزوس) ۴ – ۵ – ۲۱۳ – ۲۸۷
بلوس ۲۰ – ۳۷۵ – ۳۹۸
بوبارس ۲۹۸ – ۳۶۲
بولیس ۳۹۰
بیتون ۲۹

پ

پاتریتس ۲۰۸
پاتیرامفوس ۳۶۸
پارمیس ۲۲۲
پاریس ۱۹ – ۱۵۵
پاکتی‌یس ۷۹ – ۸۰ – ۸۱ – ۸۲
پانتاگنوتوس ۲۳۳
پان‌تیت ۴۱۵
پاندیون ۸۶ – ۳۸۰
پانوآسیس ۳
پتاربمیس ۷۸،
پراکزاسپه ۲۰۴ – ۲۱۳ – ۳۸۱
پرتاتوا ۶۱
پردیکاس ۳۰۰
پرسس (پرسه) ۳۷۵ – ۳۹۶
پرمیس ۳۷۸
پروتوس ۱۵۸
پروکلس ۲۳۶
پرومتوس ۲۶۸
پریام ۱۹ – ۱۵۸
پریاندر ۲۴ – ۲۵ – ۲۶ – ۲۳۵
پریکلس ۳
پزامیس ۱۷۶
پسامتیك (پسامتیخوس) ۶۲ – ۱۱۵ – ۱۷۳ – ۱۹۴
پوپلز ۳۵۸
پلوتارخ ۷
پلیکریت ۳۳۸
پنتی‌لوس ۴۰۵
پوزانیاس ۳۰۵ ۴۲۸ – ۴۸۲ – ۴۸۳ – ۴۸۷ – ۴۹۹
پوزیراس ۱۹۷
پوزیدون ۲۲۳
پولمارخس ۴۰۱
پوتیس ۴۵۵
پولیکرات ۱۸۴ – ۲۳۳ – ۲۴۹
پولیکریتوس ۴۵۴

Marfat.com

پیاس ۸٤
پیتاگوراس (پیتاگور) ۲۷۲
پیترفوس ۷۸
پیتوس ۱۵۰
پی‌تیوس ۲٦۳
پیزیسترات ۳۸ – ۳۹ – ٤۰ – ٤۱
پیزیسترائید ۳۳۸ – ۳۵۱ – ٤٤۱
پی‌یرلِه ِوك ۷
پیگرس ۲۹۸
پیندار ۲۰۸

ت

تئودوز ۳٦
تئوکلس ۳۹۳
تابالوس ۷۹
تسبوس ٤۰۵
تاکساکیس ۲۸۰
تالتی‌بیوس ۳۹۰
تانیراس ۱۹۷
تراسی‌بیلوس ۲٤ – ۲۵
ترنس ۸
تری‌تهم ۹٤
تلسارخوس ۲٤۹
تلماخوس ۱۵۷
تلوس ۲۸ – ۲۹
تمیستوکل ۳۹۳ – ٤۰۱ – ٤۲۸ – ٤٤۲ – ٤٤٤ – ٤۵۰ – ٤٦۲
توسیدید (توکودیدس) ۱۲
تونیس ۱۵٦
تموروس (تموریس) ۱۰۰
تیریتن تخمس ۳۷۸ – ٤۳۵
تیرنوس ۵۷ – ۵۸
تیرنی ۵۸
تیسامنوس ٤۹۳
تیگران ۳۷۵
تیموگرنوس ٤٦۸
تیمزیوس ۸٤
تینداروس ۱۵۵

ج

چاپار پارسی ٤۵۷
چیش‌پیش (تئس‌پس) ۲٦۷ – ۳۵۷ – ۳۷۸
چوسر ۱۰
چیچرو (سیسرون) ۵

خ

خئوپس (خوفو) ۱٦۳
خاریلوس ۲۵۰
خشتریته (فرورتیش) ۵۸ – ٦۱
خشیارشا ۱ – ۳ – ٤ – ۵ – ۷ – ۱۲ – ۳٤۹ – ۳۵۵ – ۳۷۷ – ٤٤۱ – ٤٤۵ – ٤٤٦ – ٤٦۲ – ٤٦٤ – ۵۰۷
خفرن (شفرن) ۱٦٤
خیلون ۳۸

د

داتوس ۱۸٤
دتیس ۳۷۷ – ۳۵۲
داریوش ۱ – ۵ – ۸ – ۱۲ – ۹۲ – ۱۸٤ – ۱۹۵ – ۲۱۱ – ۲۱۳ – ۲٦۵ – ۲۹۷ – ۲۹۸ – ۳۰۳ – ۳۰٤ – ۳۱۵ – ۳۱٦ – ۳۲۹ – ۳۳۷ – ۳٤۹
دانائه ۳۷۵
دانوس ۱۵۰
دماراتوس (دمارات) ۳۳۸ – ۳۵۰ – ۳۸۲ – ٤۰۸ – ۳۸۲ – ٤٤۵
دموکدس ٤ – ۲٤۱
دموکریتوس ٤٤۰
دمونوس ٤۰۵
دوریوس ۳۰۹ – ۳۲۱ – ٤۰۷
دیوئکه ۲۳ – ٤٦ – ۵۸ – ۵۹ – ٦۰ – ٦۱
دیونیسوس –
دیه نك ٤۱۳

Marfat.com

ر

رالین‌سون ۱ - ۲ - ۶
رام ۳۳۸
رامپسی‌نتوس (رمسس) ۱۵۵ - ۱۵۹
رودپیس ۱۶۴

ز

زانتی‌پوس ۳۶۵
زئوس ۳۲۰
زوپوروس (زوپیر) ۴ - ۵ - ۳۵۲ - ۳۷۹
زوتوس ۴۳۹

ژ

ژیگس ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۸ - ۵۵ - ۲۴۰

س

ساباکو ۱۶۶
سادیات ۲۳ - ۲۴
ساندانیس ۴۵
سایفو ۱۶۵
سپرومیس ۳۷۸
سپارگاپیس ۱۰۲
ستاسپه ۲۶۷
ستوس (ستی) ۱۶۷
سرپیدون ۸۶
سرجان ملکم ۱
سردناپولوس ۱۷۲
سزوستریس ۱۵۰ - ۱۵۱
سکولاکس ۲۶۸
سکولیاس ۴۲۸
سمردومنس ۳۸۸
سمردیس ۲۰۴
سمیرامیس ۹۰
سناخریب ۱۶۸
سندوس ۴۰۵
سوئن‌نسیس ۴۷
سوئیداس ۳
سولون ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۵۳ - ۲۳۳ - ۳۱۹
سیاس ۲۷
سیاگروس ۳۹۸
سیب‌ساوس ۲۴ - ۲۵
سی‌بل (سیبله) ۴۹ - ۳۱۵
سیرومیتر ۳۷۶
سیرومیتراس ۳۸۷
سیسال ۳۰۳ - ۳۷۶
سیستالکس ۳۹۱
سیسینوس ۴۴۹
سیسرون (چیچرو) ۵
سیسماکس ۳۲۱
سیلوسون ۲۴۸
سیگونی ۲۹۷
سیمونید ۴۱۴
سی‌نیز ۳۴۱

ش

«شاه بزرگ» ۳۱۰
شهبازی (دکتر ع) ۲

ط

طالس ۴۷ - ۸۴
طیفون

ف

فانس ۱۹۲
فانگوراس ۴۱۰
فراسمس ۳۷۸
فرناگن ۴۱۳
فرتیمه ۲۸۸
فرعوه (فرعون) ۱۵۴
فرناسپ ۲۱۲ - ۵۰۹

Marfat.com

فرندات ۳۷۸
فرنه‌اسپه ۱۱۵ – ۱۹۲
فرنه‌زاتر ۳۷٦
فرنی‌خوس ۳۳۳
فرورتیش (خشترتیه) ٤٦ – ٥٨ – ٦١
فیا ۳۹
فیدیما ۲۱۲
فیلاگروس ۳٤۱
فیلون ٤۳۱
فیلی‌تیس ١٦٤

ک

کار ۸٥
کاسیوس ٤۰۱
کالخاس ۳۸۰
کالیاس ۳۹۷
کالیفن ۲٤۱
کالیکادس ٤٤۰
کالیمارخوس ۳٤۳
کتسیاس ٥ – ۷ – ۸
کدموس ۱۳٥ – ٤۰۰
کراناسپ ۲٤۱
کرانی ٤۳۹
کرزوس از صفحه ۲۰ تا ۸۰ - ۱۹۷ – ۳۰۷ – ٤۳۷ – ۳٦٥
کریتوپولیس ۱۸۰
کزانتوس ١٦٥
کزوتوس ۳۸۱
کساندانه ۱۱٥ – ۱۹۲
کفوس ۳۷٥ – ۳۹٦
ککروپس ٤۳۹
کلئوبیس ۲۹ – ٤۱۹
کلئوس ۳۹٥
کلئومنس ۲٥۱ – ۳۰۸ – ۳۰۹ – ۳۱۱ – ۳۱۲ – ۳۳۸ – ٤۰۷
کلیتاس ٤۳۲
کمبوجیه ۱ – ۳٥ – ٦۳ – ٦٥ – ۷۰ – ۷۱ – ۷۲ – ۱۱٥ – ۱۸٤ – ۱۹۱ – ۳۰۳
کندول (کندولس) ۲۰ – ۲۱ – ۲۲
کوئس ۲۷۳ – ۳۰۸
کوتیس ۲٦۹
کوروش بزرگ ۱۰ – ۹۲ – ۱۰۰ – ۱۰۱ – ۱۹۱ – ۳۱۲ – ۳٤۹ – ٥۱۷
کونو ٦٤ – ۷۰
کیاگسار (هووخشتره) ۲۳ – ٤٦ – ٤۷ – ٦۱ – ٦۲
کیلکس ۳۸۰
کیمون ۳۳٦ – ۳٤۲ – ۳۸٥

گ

گئوبرو ۲۱۳
گئوماتا ۲۲۲
گبریاس ۲۱۳ – ۲۸٤ – ۳۳۷ – ۳٤۹ – ۳۷۸
گردیاس ۳۲ – ۳٥
گرگو ۳۱۱ – ٤۱۹
گرگیس ۳۴۹ – ۳۸۸
گلوس ۳۹۷
گلوکوس ۲۷
گیلوس ۲٤۷

ل

لئوپریس ٤۱٤
لئون ٤۱
لئون‌تیاد ٤۱٥
لئونیداس ۳۰۸ – ۳۰۹ – ٤۰۷ – ٤۱۹ – ٤۳۲ – ٤۳۳ – ٤٤۸ – ٤۸۲ – ٥۰٦
لابینه‌توس (نبونه‌ئید) ٤۷
لادیس ۱۸۰
لارنس ۲
لاکرین ۷۸
لمپون ٥۰٦
لوکارتوس ۲٥۰
لوکوفرون ۲۳٦
لوکیانوس (لوسین) ١٦

Marfat.com

لوکیداس ۴۸۰
لوگدامیس ۳ – ۴۰ – ۴۱ – ۳۸۲
لیدوس ۲۰ – ۳۷۷
لیزیستراتوس ۴۵۶
لیکاس ۴۳
لیکورگوس ۳۸ – ۳۹ – ۴۱ – ۴۲ – ۸۶
۳۰۳ – ۳۸۰
لیگوریان ۲۹۷

م

مادیس ۶۱
مارسیاس ۳۶۴
مازارس ۸۰ – ۸۱ – ۸۲
مارو ۴۱۴
ماستس ۲۹۸
ماسیست (مسیسته) ۳۷۸ – ۳۷۹ - ۴۸۵ – ۴۸۷
۵۱۵
ماندانا (مندانه) ۶۳
ماندرکل ۲۷۰
مانس ۵۷
مانیس ۲۶۹
میتوخوس ۳۳۷
مجیس‌تیاس ۴۱۱
محمد شاه قاجار ۱
مدیا ۱۹
مدونتس ۳۷۸
مردونیوس (مردونیه) ۳۳۷ – ۳۷۸ – ۴۳۵
۴۴۶ – ۴۵۶ – ۴۵۷ – ۴۵۹ – ۴۷۰
۴۸۰ – ۴۸۴ – ۴۸۵ – ۴۹۵
مساگس ۳۷۷
مسکاسیدر ۳۷۷
مسکامس ۳۸۵
مسگادات ۳۸۵
مگاباز ۳۸۱
مگابوزوس (بغابوخش) ۴ – ۵ – ۲۵۶ – ۲۸۷
مگابیز (بغابوخش) ۵ – ۲۱۹ – ۲۵۲ – ۲۹۹
۳۰۱ – ۳۶۲
مگاپات ۳۰۵ – ۳۰۷ – ۳۸۱
مگاپان ۳۷۶
مگاکلس ۳۸ – ۳۹ – ۴۰ – ۴۱
ملامپوس ۱۳۵
ملیسا ۲۳۶
ممنن ۱۵۳
مندانه (ماندانا) ۶۳ – ۶۴ – ۶۵ – ۶۶
منسارخوس ۲۷۲
منه‌لائوس ۱۵۶ – ۳۶۱
منه‌سیفیلوس ۴۴۲
موئریس ۱۱۹ – ۱۵۱
موریخید ۴۸۰
مهرداد (میترادات) ۶۴ – ۶۶ – ۱۰
میاندروس ۲۴۰ – ۲۴۹
میتروبات ۲۳۹
میداس ۳۲ – ۳۵
میرسوس ۲۴۰
میرسیلوس ۲۰ – ۲۱
میلستون ۲۴۳
میسرینوس ۱۶۵
میلتیاد میلتیادس ۳۴۲ – ۳۸۵ – ۴۳۵ – ۲۸۶
۳۳۶ – ۳۳۷
میلو ۲۴۷
مین (منس) ۱۱۶ – ۱۵۰
مینوس ۸۵ – ۸۶

ن

نئوکلس ۴۰۱
نبونئید ۹۲
نکو (نیکو) ۱۷۳ – ۲۶۶
نکوس ۱۷۶
نورتون ۳۴۱
نوکراتیس ۱۶۵
نیتوس ۲۰
نیتوکریس ۹۰ – ۹۱ – ۹۲ – ۹۳
نی‌ته‌تیس ۱۹۱
نیکلائوس ۶۳

Marfat.com

و

ولز – جوزف ٤
ویدرنه ۲۱۳
ویشتاسپ (هیستاسپ) ۱۰۱ – ۳٤۱ – ۳٤۹
۳۷٦ – ٤۱۳
ویندفرنه ۲۱۳ – ۲۳۲

ه

هارپاگ مادی (هارپاگوس) ٤۹ – ٦۳ – ٦٤
٦۵ – ٦٦ – ٦۸ – ٦۹ – ۷۰ – ۷۳
۸۱ – ۸۲ – ۸۳ – ۸٤ – ۸۵ – ۸٦
۸۷ – ۳۳۵
هارماتید ٤۱٤
هبروکام ٤۱۳
هجسیس تراتوس ٤۹۳
هخامنش ۱۰۱ – ۱۹۵ – ۳۵۱ – ۳۸۱
هدایتی (دکتر هادی) ۲
هراکلس ۲۰ – ۲۳ – ٤۸۸
هراکلید ۲۳ – ۵۵ – ۸۰
هرمس ۲۹۷
هرموتیموس ٤۵۹
هرودوت (هرودوتوس) ۱ – ۳ – ٤ – ۵ – ٦
۷ – ۸ – ۹ – ۱۰ – ۱۲ – ۱۳ – ۱٦
۱۷ – ۱۸ – ۲۸۸
هسیود (هزیود) ۱۳٦
هفاستوپلیس ۱٦۵
هکاتیوس ۱٦۹ – ۳۰۷ – ۳۲۱
هکتور ۱۵۹
هلن ۱۹ – ۱۵۵
هوتنه ۲۱۲ – ۳۰۳ – ۳۲۰ – ۳۲۱
هورئید ۵۱
هوما ۳۲۱
هومر ۱۳٦
هومرغه ۳۲۱
هووخشتره (کیاگسار) ٦۱
هیپرنات ٤۱۳
هیپوکراتس ۳۸
هیپونیکوس ۳۹۷
هیپیاس ٤۰ – ۳٤۲ – ۳۱۳
هیدارنه ۳۷٦ – ۳۷۹
هیستیه ۳۳۸ – ۳۵۵
هیستیه‌ئوس ۲۸٦ – ۲۹۸ – ۳۰۱ ۳۰۲ – ۳۰٤
۳۰۷ – ۳۱٦ – ۳۱۸ – ۳۲۷ – ۳۳۳
هیمه ۳۲۰
هیونه ۳۷۸

ی

یادمون ۱٦۵
یون ٤۳۹

Marfat.com

فهرست نام قبیله‌ها و اقوام

آ

آئلیان (آئولیها) ۲۰ - ۲۷ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۵
۱۱۵ - ۱۹۱ - ۲۲۳ - ۳۵٤ - ۳۸۱
آپارتیته ۲۲۳
آتنی - آتنی‌ها ۲۸ - ۲۹ - ۳۸ - ۳۹ - ٤۰
٤۱ - ۳٤۳ - ۳۵۱
آخه‌ها ۳۸۹ - ٤۰۳
آرتیان ۳۷۵
آرکادیها ٤۲
آرگسی‌ها ۵۱ - ۲٤٤
آریائیان (آریه‌ها) ۲۲٤ـ۳۷۵ـ٤۲٤
آریماسپیها ۲۳۰
آسماخ ۱۲٦
آسیائی ٦۱ - ۷۸ - ۲۱۲
آسیاس ۲٦۹
آشوریان - آشوری‌ها ۵۸ - ٦۱ - ٦۲ - ۷٤
۳۵۳
آگاتیرسی‌ها ۲۷٤
آمازونا ۲۷٦
آمردها (آملیان) ۲۲٤
آمفکتیونی‌ها ۱۸۳
آمونی‌ها ۱۳۱ - ۱۹۸ - ۲۰۲
آنیانها ۳۸۹
آئوردیها ٤۰۳

الف

اتیوپی‌ها ۱۹۸ - ۲۲٤ - ۳۵۳
ادرنی ۳۸٦
ادریسیان ۲۷۱
ارامنه ۲۲٤ - ۳۷۷
ارتوکوروبانت‌ها ۲۲۳
ارتیاتها ۳۷٦
اریه‌زنتی‌ها (زند = قبیله) ٦۱
اسپارتیها - اسپارتی - اسپارتیان (لاکدمونها)
۱۹ - ۳۷ - ۳۸ - ٤۲ - ٤۳ - ٤٤
٤۵ - ۵۰ - ۵۱ - ۷۸ - ۲۳۳ - ۳٤۲
۳۸٤
استروختها ٦۱
اعراب ۷٤ - ۲۲۲
افورها ۳۹ - ٤۲ - ۲۳۵
اگل‌ها ۲۲٤
الارودیان ۳۷۸
الارودیها ۲۲٤
الودی ۳۸۹

Marfat.com

امیرگه (آمورگه) ۳۷۶
اندروفاگی ۲۷٤
انوسی ۱۸۰
اوبیائی ۲۲۳
اوتیانی ۲۲٤
ایختیوفاگی ۱۹۹
ایرانی) ایرانیان ۳ – ٤ – ٦ – ۷ – ۱۸ – ۱۹ – ۳۵ – ۵۰ – ۵۲ – ۵٤ – ۷۲ – ۷٤ – ۷۵ – ۷۷ – ۸۱ – ۱۹۵ – ۲۱۲
ایسدونها ۹۸
ایلیریها ٤۰۰
ایونیها (ایونی) ۲۷ – ۷۷ – ۷۸ – ۷۹ – ۸٤ – ۸۵ – ۱۱۵ – ۱۹۱ – ۲۲۳ – ۳٤۹ – ۳۵۳ – ۳۸۰

ب

بئوتیها (بئوسیها) ٤۰۳
بابلی‌ها (بابلی) ۷ – ٤۸ – ۸۹ – ۲۲۳
بریژی ۳۳۸ – ٤۰۳
بلخی‌ها ۳۷٦ – ۳۷۹
بودینی ٦۱ – ۲۷٤
بوسیها ٦۱
بی‌ثینیان ۲۷ – ۳۷۷

پ

پارثو – پارثها (پارتیها) ۲۳۱ – ۲۲٤ – ۳۷٦
پرسه (پرسه‌اید) ٦
پارسی ۵۲ – ۵٤ – ۵۸ – ٦۹ – ۷۳ – ۷٦ – ۷۹ – ۸۰ – ۸۳ – ۸۷
پارسیان – پاسارگادیها ۵– ۷– ۱۲–۱۳ – ۱۸– ۱۹ – ۲۰ – ۳۷ – ٤۵ – ٤۷ – ٤۸ – ۵۰ – ۵۸ – ٦۳ – ٦۹ – ۷۱ – ۷۲ – ۷۳ – ۷٤ – ۷٦ – ۷۸ – ۷۹ – ۸۰ – ۸۱ – ۸۲ – ۱۹۳ – ۳۳۸ – ۳۷۵
پافلاگونی ۲۷ – ۲۲۳ – ۳۷۷
پاکتیسیائی ۲۲٤ – ۲۲٦ – ۳۷٦
پامفلیها ۲۷ – ۲۲۳ – ۳۸۰
پانتی‌ماتیها ۲۲٤
پایونیها ۲۹۵ – ٤۰۳
پلاسوس ۸۷
پدی ۲۲۵
پرتکینی‌ها ٦۱
پرسوس ٤۱۲
پارسه‌گد – پاسارگادیها
پرهابیها ۳۸۹
پریکانیان – پریکانی‌ها ۲۲۳ – ۲۲٤ – ۳۷٦
پشتوها ۳۷٦
پلاسگه‌ها ۱۳۵ – ۳۸۱
پوزیکاها ۲۲٤
پیریها ٤۰۳

ت

تاسی‌ها ۳۸۷
تالیدیها ۳۵
تامانی‌ها ۲۳۱
تبسی‌ها ۳۷۸ – ۳۸۹
تراکی‌ها ۲۷ – ۸٤ – ۲۲۳ – ٤۰۳
ترمیله‌ها ۳۸۰
تسالیها ۳۸۹ – ٤۰۰
تسی‌ها – تسبی‌ها ۳۸٦ – ۳۸۹
تلمسی ٤۹
تمانیان ۲۲٤
توری‌ها ۲۷٤
توکریها ۳٦۱ – ۳۷۸
تیبارنی‌ها (تیباریها) ۲۲٤ – ۳۷۸

ث

ثیونیها ۲۷

ح

حبشی‌ها ۱۲۵ – ۱۹۸

خ

خزریها ۲۲٤ – ۳۷۹
خوارزمیان ۲۲٤ – ۲۳۱ – ۳۷٦

Marfat.com

د

دادی‌که (دادی‌کسها) ۲۲۳ – ۳۷۶
دارتیها ۲۲٤
دلوپها ۳۸۹ – ٤۰۳
دوریائی‌ها (مقدونیها) ۲۷ – ۱۵۰ – ۳۵٤

ز

زرنگیان (زرنخیها – سیستانیها) ۲۲٤

س

سرمانی‌ها ۲۷٤
ساسپیریان ٦۲ – ۲۲٤ – ۲٦٦ – ۳۷۸
ستاگدیها ۲۲۳
سریانی‌ها ۳۷۷ – ۳۸۰
سغدیها ۳۷۵ – ۳۷٦
سکائیان ــ سگزیها ــ سکاها (سیتها) ۲۳ ــ
٤٦ – ٦۱ – ٦۲ – ۷۳ – ۷۹ – ۹۸ –
۱۲۲ – ۲۲٤ – ۲٤۵ – ۲٦۵ – ۳۵۳ –
۳۷٦ – ٤۹۱
سکورمداها ۲۷۱
سگارتیان (سگارتیها) ۲۲٤ – ۳۷۹
سلتها ۱۲۸
سندیها ۲۲٤
سیتها (شامل تیره‌های متعدد ازجمله سکائیان)
۲۲٤

ص

صوریان ۱۵۵

ع

عربها ۳۷٦

ف

فریژی‌ها ۲۷ – ٤۹ – ۱۱۵ – ۲۲۳
فوکه‌ها ۸۳ – ٤۰۲
فینیقی‌ها ۱۱ – ۱۸ – ۲۰ – ٦۲ – ۷۸ – ۱۲۷ –
۳۳۸ – ۳٦۲ – ۳۸۰

ک

کابالی‌ها ۲۲۳ – ۳۷۸
کاپادوکیها ۳۷۷
کاریائیها ۲۷ – ۸۵ – ۸٦ – ۱۳۸ – ۲۲۳ – ۳۸۰
کاسپاتیرها ۲۲٦
کاسیها (کاسیان) ۳۷۵
کالاتی‌ها ۲۲٤
کاونی‌ها ۸۵
کرتی‌ها ۸۵ – ۸٦
کفه‌ها ۳۷۵
کلازیری‌ها ۱۷۸
کلبی‌ها ۲۷
کلخیس‌ها (در قفقاز قدیم) ۱۵۲ – ۲٦٦ –
۳۷۵
کلدانی ۸۹
کلفونها ۲۳
کلیکی‌ها ۱۲۱ – ۲۲۳ – ۳۷۸
کندیها ۸٦
کورنتی‌ها ۲٦ – ۲۳٦
کوسی‌ها (کیسیها) ۲۲۳ – ۳۷۵
کیانی ٦
کیمریان ۲۰ – ۲۳ – ٦۱ – ٦۵ – ۳٦۱

گ

گالات‌ها ۲۰۸
گتاها ۲۷۱
گلونی‌ها ۲۷٤
گنداریها ۲۲۳ – ۳۷٦

ل

لاسونیان ۲۲۳
لاکدمونها (اسپارتیان) ۳۷ – ٤۱ – ٤۲ – ٤٤ –
٤۵ – ٤۸

Marfat.com

لاکونی‌ها ۳۷۸
لسبی‌ها ۲۳۳
لوکریها ۳۸۹
لیبیائی ۵ - ۱۲۷
لیدیائی ۲۲ - ۲۴ - ۲۷ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۱ - ۷۹ - ۸۰
لیکی‌ها ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۲۲۳ - ۳۷۷ - ۳۸۰

م

مائتیها ۲۸۰
ماتیانیها ۲۲۴ - ۳۷۷
مادها - مادی‌ها ۶ - ۱۰ - ۲۳ - ۴۰ - ۴۶ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۶ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۲۱۱ - ۲۶۶ - ۳۷۶ - ۳۷۹
ماردها (آمردها) ۲۲۴
ماریاندیها ۲۷ - ۲۲۳ - ۳۷۷ - ۳۷۸
ماساگتها ۹۲ - ۲۰۷ - ۳۶۰
ماکرونها ۲۲۴
ماگنتها ۳۸۹ - ۴۰۳
مالی‌ها ۳۸۹ - ۴۰۶
مایونی‌ها - مایونی - مائی ۲۰ - ۳۷۷ - ۳۷۸
مرمنادها ۲۳
مسخ‌ها ۲۲۴
مشی‌ها ۳۷۶
مصریان ۴۸ - ۷۹ - ۸۹ - ۱۱۵ - ۳۵۱ - ۳۶۳ - ۳۸۰
مغها ۶۱
مقدونیها ۴۰۳
مگنسیها ۲۲۳
ملانکانی ۲۷۴
مندسی‌ها ۱۳۳
موزیکانها (موسیکاها) ۲۲۴ - ۳۷۸
موسی‌ها ۳۶۱
موکنیها ۲۳۵
موکی‌ها ۸۵
میسی‌ها ۲۷ - ۳۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۳۷۹
میلطی‌ها ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۷ - ۷۴ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۴
میلی‌ها ۲۲۳ - ۳۷۸

ن

نری ۲۷۴
نسامونی‌ها ۱۲۷
نیپسی‌ها ۲۷۱

ه

هخامنشی (هخامنشیان) ۲ - ۳ - ۵ - ۶ - ۷ - ۱۱ - ۱۹۲ - ۲۲۴
هراکلید ۲۱
هرموتی‌بی ۱۷۸
هندیان ۲۲۴ - ۳۵۳
هیپاگی ۳۸۰
هیت‌ها (هتی‌ها) ۲۲۳
هیرکانیها (هیرکان = استراباد) ۲۳۱ - ۳۷۶

ی

یونانی‌ها ۸۶ - ۱۲۷

Marfat.com

فهرست اعلام – نام جاها

آ

آئه‌نوس ۲۷۱
آبدر ۸٤ – ۳۳۸ – ۳۸٦
آبیدوس (کاناکال جدید) ۳۲۰ – ۳٦۵ – ۳٦٦ – ٤٦۵
آپولونیا ۲۷۱
آتارتوس ۸۱
آتانتوس ۳۸٦
آتربخیس ۱۳۱
آتلانتیك ۹۸
آتن ٤۰ – ۱۱۷ – ۳۰٤ – ۳۱۲ – ۳۳٦ – ۳۳۷ – ۳۵۲ – ۳۷۵ – ۳۹۱ – ٤۲۷ – ٤۳۰ – ٤٤۵ – ٤٤۸ – ٤۸۰
آتنا (آتنه) ٤۳۷ – ٤٤۰
آتوس ۳۳۸
آتیکا ٤۰ – ۳۹۲ – ٤٤۰ – ٤٤٤ – ٤٤۵
آخه ۳۸۱ – ٤۰۰ – ٤۳۷
آدریاتیك ۸۲ – ۳٦۱
آرتمیزیون (آرتمیسیون) ٤۲۸ – ٤۳۲ – ٤۳٤ – ٤۳۷ – ٤۳۹
آرخاندوپلیس ۱۵۰
آرکادی (آرکادیا) ٤۲ – ٤۳ – ۳۸۰
آرگوس (آرگس) ۱۸ – ۱۹ – ۲۹ – ٤۰ – ۵۰ – ۳۹۵ – ٤٤۸
آروپاگس ٤٤۱
آریدانوس ۲۳۰
آسه‌زوس ۲۵
آسیا ۲۳ – ۹٤ – ۲٤۵ – ۲٦۵ – ۳۱۰ – ۳٤۹
آسیای صغیر ۲۰ – ۳۷۸
آسیای علیا ۲٦۵
آشور ۱٦ – ۲۲۳
آکادیا ٤۰٦
آکاریانا ۱۱۸
آکانتوس ۳۳۸ – ۳٦۲ – ۳۸۷
آکروپلیس ۲۳ – ۳۹ – ۵۰ – ۵۱ – ٤۳۸ – ٤٤۰ – ٤٤۲
آگالوس ٤۵٤
آگریانس ۲۷۱
آگورا (بازار) ۳۷٤
آگیلا ۳٤۳
آلی‌لا ۸٤
آمفیا ٤۳۷
آمون ۱۲۷
آناطولی ٤٦ – ٤۲۸
آنکارا ۳٦۳

Marfat.com

الف

اثولی ۲۷ – ۲۷۱ – ۴۰۵
اباستیس (اباست) ۱۷۴
اپیداروس ۲۴۶
اپیدانوس ۴۰۶
اتری‌بیس ۱۷۹
اتوس ۳۴۰ – ۳۶۲
اتیوپی ۱۱۹ – ۱۲۶ – ۱۵۴ – ۳۸۰
اجینا (اگینا) ۲۴۳ – ۳۳۸ – ۳۹۵ – ۴۳۸ – ۴۳۹ – ۴۴۳ – ۴۴۹
ارختس ۴۴۲
ارخومنوس ۴۰۶
ارس ۹۸ – ۹۵
ارمنستان ۱۴۶ – ۳۱۰ – ۳۱۲
ارنوخونوس ۴۰۵
اروپا ۱۹ – ۱۵۲ – ۲۴۵ – ۲۶۵ – ۳۵۱
اریتریا ۲۴ – ۴۰ – ۳۳۷
ازمیر ۲۳ – ۱۵۳
ازوپوس ۴۱۱ – ۴۸۴ – ۴۹۱
ازوتوس ۱۷۵
اژه (دریا) ۷۷ – ۲۷۰ – ۳۰۳ – ۳۶۴
اسپارتا ۴۱ – ۴۲ – ۴۴ – ۴۵ – ۴۸ – ۵۱
اسپارت ۲۰ – ۱۵۵ – ۳۵۰ – ۳۷۲ – ۴۱۶ – ۴۸۰
اسپارتل (جبل‌الطارق) ۱۲۷ – ۲۶۷
اسپانیا ۸۲
استانبول ۲۷۰ – ۳۹۲
استروما (استریمون) ۴۱ – ۲۲۹ – ۳۱۴ – ۳۶۳ – ۳۷۷ – ۳۸۵
اسود (بحر) ۳۲۸ – ۳۳۴ – ۳۳۶
اسوان ۹
افته ۱۷۹ – ۴۰۵ – ۴۲۸ – ۴۲۹
افریقا ۹ – ۲۶۶
افزوس (افسس) ۲۷ – ۱۱۸ – ۱۵۳ – ۳۱۲ – ۳۱۵
افغانستان ۲۲۳
اقیانوس هند ۱۸ – ۱۱۸ – ۱۹۸ – ۲۶۶
اکباتان (هگمتانه – همدان) ۶۰ – ۲۰۸ – ۲۱۰
اکباتان شام ۲۱۰
اکینوس ۱۸۳
الابندا ۴۰۵
البو ۱۶۷
الپانی ۴۱۴
الفانتین ۱۱۸ – ۱۹۹
المپ ۴۱
الوزیس ۳۶۲ – ۴۰۰
الیس ۱۷۶ – ۲۴۴
انوفیس ۱۷۹
انودا ۳۶۴
اوبه ۷۸ – ۳۰۵ – ۳۳۷ – ۴۰۲ – ۴۲۸ – ۴۳۰
اوتیسکوس ۲۷۱
اورس ۲۸۰
اوریپوس ۴۰۰
اولمپ ۳۲
ایتالیا ۳ – ۵ – ۲۶ – ۴۴۴
ایدا ۳۶۸
ایران در اکثر صفحات
ایستر (دانوب) ۲۹۷
ایس ۸۸
ایسمارس ۳۸۶
ایکاریا ۳۴۰
ایمبروس ۳۳۷
ایون ۳۸۵
ایونیا ۲۷ – ۱۵۳ – ۲۴۱ – ۲۷۱ – ۳۰۵ – ۳۱۰ – ۳۱۱ – ۳۱۴ – ۳۲۷ – ۳۳۷

ب

بئوسیا (بئوتیا) ۳۸۹ – ۴۰۶ – ۴۳۹ – ۴۴۰
بابل ۴۷ – ۹۴ – ۱۵۴ – ۲۲۳ – ۲۵۳ – ۲۶۵
باکتریا (بلخ) ۲۲۴ – ۳۷۶
بحر احمر (خلیج عربی) ۱۱۷ – ۲۶۶
بحر اسود ۴۶ – ۲۲۴ – ۲۶۶ – ۲۷۰ – ۳۶۶
برانخید ۳۰۷
برقه ۱۹۶ – ۲۲۳ – ۲۸۸

Marfat.com

بغاز بسفور ۲۴۵ - ۲۶۹ - ۳۵۵
بلخ ۷۹ - ۲۲۴ - ۲۸۸
بلغارستان ۲۷۱ - ۳۷۷
بوباستیس (بوبسته) ۱۳۸ - ۱۶۶
بوتو ۱۳۸
بودرم (در کرانهٔ دریای اژه) ۳
بوزیریس ۱۳۷ - ۱۷۸
بی‌باس ۸۶
بیروت ۳۶۹
بیزانتیوم (استانبول) ۲۷۰ - ۳۹۲
بیزانس ۳۰۳
بیستون ۱ - ۷
بین‌النهرین ۹
بیوك مندرس (مه‌آندر) ۳۶۵

پ

پاپرمیس ۱۴۲ - ۱۷۸ - ۱۹۵
پارناسوس ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۸
پارس (پارسه‌گد - پاسارگاد) در بیشتر صفحات
پاروس ۳۰۴
پافلاگونیا ۲۰ - ۴۶
پاکتولوس ۵۶ - ۳۱۵
پاکتی‌سیا ۲۶۸
پانوپس ۴۳۷
پانیا ۳۹
پانی‌نیوم ۳۲۸
پت ۲۱۰
پترا (وادی موسی) ۸۹
پتریا ۴۷ - ۴۸ - ۴۹
پتوموس ۱۷۶
پراسیاس ۳۰۰
پروسی پیتس ۱۳۱ - ۱۷۸
پریام (پریاموس) ۳۶۹
پرین‌توس ۲۷۱ - ۳۳۶
پرسی‌پن ۲۳ - ۲۷ - ۷۷ - ۸۲ - ۸۴
پلاته ۳۰۳ - ۳۱۹ - ۴۴۰ - ۴۸۵ - ۴۸۸ - ۴۹۰
پوتیدا ۴۶۸
پلوپونس ۴۰ - ۲۳۸ - ۳۵۲ - ۳۸۰ - ۳۹۱ (پلوپونز) ۳۹۵ - ۴۰۸ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۳ - ۴۴۸
پیلوس ۷۷
پلوسیوم ۱۹۴
پلین‌تین ۱۱۷
پنجاب ۲۶۶
پنیوس ۳۸۸
پولیاس ۴۳۳
پیزا ۱۱۷
پیزیتالیا ۴۴۹
پی‌سپرا ۳۸۲
پیس تروس ۳۸۶

ت

تئوس ۷۷ - ۸۴
تابالوس ۷۹ - ۸۲
تارسوس ۸۲ - ۳۳۸
تاسیوس ۱۳۳ - ۳۳۸
تانائیس ۲۶۸ - ۲۷۸
تانیس ۱۷۹
تبس ۴۰ - ۸۹ - ۱۱۶ - ۱۶۹ - ۱۹۴ - ۴۸۴ - ۴۸۹ - ۴۹۵
تخت‌جمشید ۷
(تخومو) ۱۲۵
(تکامسو)
تراخیس ۴۰۲ - ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۴۶
تراکیا ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۲ - ۳۲۲ - ۳۶۱ - ۳۷۴ - ۳۸۵ - ۴۶۵
ترانتوم ۲۴۶
ترزاندر ۴۸۴
ترکیه ۳ - ۷۷ - ۲۷۰
ترما ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۴۰۲ - ۴۴۵
ترمدون ۲۷۶ - ۲۷۰
ترموپیل ۴۰۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳
ترملا ۸۶

Marfat.com

تروپیوم ۲۶۶
ترود ۲۶۶ - ۳۰۶
ترویا ۲۰ - ۱۱۸ - ۱۵۷ - ۲۹۹ - ۳۶۱
تریوپیوم ۸۶
تسالونیکی (سالونیکا) ۳۸۸
تسالی ۳۵۱ - ۳۸۶ - ۴۰۶ - ۴۳۵
تسبیا ۴۰۶
تگا ۴۱ - ۴۲ - ۴۳
تلموس ۴۸
تمپه ۴۰۱
تمولوس ۵۱
تمیس‌کورا ۲۷۰
تناریوم ۲۵ - ۲۶
توترانیا ۱۱۸
تورانت ۲۴۷
تورون ۳۶۲
توریا (ثوریه) ۳ - ۵ ۹
توناکس ۴۴
تمیوس ۱۷۹
تهران ۲
تیرنه ۸۲
تیرنیا ۵۷
تیرنیه ۸۳
تیروس ۲۷۱
تیریا ۵۰ - ۴۰۲
تیساگت ۲۸۰

ج

جادهٔ شاهی ۳۱۱
جبل‌الطارق ۲۶۷
جیحون ۱۰۱ - ۲۰۷ - ۲۳۱ - ۲۶۶

ح

حریق ساردس ۳۱۲

خ

خالکدون (خالسدون) ۲۶۹ - ۳۰۳
خاورمیانه ۳
خرسونس (گالی‌پلی) ۲۸۶ - ۳۳۶ - ۳۴۲ - ۳۶۲
خلیج عربی (بحر احمر) ۲۶۷
خلیج فارس ۸۸ - ۸۹ - ۹۲ - ۲۲۴ - ۲۶۶ - ۳۷۸
خمیس ۱۴۷ - ۱۷۵
خیوس ۲۴ - ۲۷ - ۷۸ - ۸۱ - ۸۳ - ۱۶۵ - ۳۱۴ - ۳۲۱ - ۳۲۷ - ۳۲۹ - ۳۳۴

د

داردانل ۲۶۶ - ۲۸۶ - ۳۵۲ - ۴۰۰
دانوب ۹۸ - ۱۲۸ - ۲۷۱ - ۲۸۰ - ۲۹۷ - ۳۵۵
دب اکبر ۲۹۷
دجله ۹۲ - ۹۴ - ۳۱۲
دروپیس ۴۳۶
دریای آزوف ۶۱
دریای احمر ۱۹۴
دریای اریتره ۲۰۴
دریای اژه ۱۵۵ - ۳۶۶
دریای خزر ۹۸ - ۹۹ - ۲۶۶
دریای مدیترانه ۹۸
دریای سیاه ۲۰ - ۶۴ - ۲۶۶ - ۳۶۶
دسکولیوم ۲۳۹
دفنه ۱۲۶ - ۱۵۳
دلفی ۵۵ - ۳۱۹ - ۴۰۰ - ۴۳۷ - ۴۵۱ - ۴۶۵
دلوس ۴۱ - ۱۸۰ - ۳۴۰
دوریسك (دوریسکوس) ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۵
دیار سعیدان (سیوه) ۲۰۲
دیاله ۹۸ - ۳۱۲
دیدیما ۳۳۳
دیکائوس (دیکا) ۳۸۶ - ۴۴۵

ر

راجستان ۲۲۵

Marfat.com

رگیوم ۸۴
رودس (رودز) ۸۶
روسیه ۹ – ۲۸۳
رومانی ۲۷۰

ژ

ژیگس ۵۷

س

سائیس ۱۶۵ – ۱۷۳ – ۱۷۸ – ۱۹۴
ساترانه ۳۸۶
سارپیدون ۳۷۴
ساردس از صفحه ۲۰ تا ۳۴۹ در بیشتر صفحات
ساردنی ۸۴ – ۱۸۳ – ۳۱۷ – ۳۲۱ – ۳۲۷
ساسپیریان ۶۴
سالامیس (سالامین) ۳۱۶ – ۳۸۰ – ۳۹۳ – ۴۳۸ – ۴۳۹ – ۴۴۲ – ۴۸۰
سالیودسوس ۲۷۱
ساموتراس ۱۳۶ – ۴۵۴
ساموس ۳۶ – ۴۵ – ۷۸ – ۱۶۵ – ۲۳۳ – ۲۴۹ – ۲۷۰ – ۲۷۱ – ۲۷۲ – ۳۳۹
سبوتس ۱۷۹
سپرتیس ۱۲۷
سپیاس ۴۰۳
ستن توریس ۳۷۴
سرامیك ۸۶
سربونیس ۱۱۷ – ۱۹۳
سرتیس ۱۷۲
سرخ‌آباد ۱۵۵
سرکاسروس ۱۲۰
سرگیس ۲۸۰
سرنیکا (کورینه) ۱۲۴
سروم ۳۷۵
سس‌تس ۲۸۷ – ۳۶۵ – ۳۷۸ – ۵۱۶
سکاماندر ۳۶۸
سلانه ۳۶۳ – ۳۶۴
سند ۲۲۵ – ۲۶۶
سندکا ۲۷۰
سن‌ژم ۲۶۶
سوریه ۵ – ۱۱ – ۱۸ – ۴۶ – ۴۷ – ۶۲ – ۱۱۹ – ۱۹۳ – ۲۲۳ – ۲۶۶ – ۳۸۰
سیاترس ۴۰۲
سیترا ۴۱۶
سیدرا را ۳۶۵
سیدون (صیدا) ۳۶۹
سیراکوز ۳۹۹
سیرن (کورینه) ۱۲۴
سیسیل ۲۶ – ۳۳۲ – ۳۹۷
سیمونید ۳۳۲
سین ۳۶۲
سیوه (سیوة) ۲۰۲ و در آخر کتاب
سیواس ۳۶۳

ش

شام ۸۹ – ۱۹۳
شوش (سوزا=سوسن‌آباد) ۹۲ – ۲۱۰ – ۲۱۳ – ۲۶۹ – ۳۰۳ – ۳۰۴ – ۳۰۷ – ۳۱۰ – ۳۱۲ – ۳۱۷ – ۳۱۸ – ۳۲۱ – ۳۳۳ – ۴۴۱

ص

صحرای عربستان ۱۹۳
صور ۱۹ – ۱۳۲ – ۴۴۶
صیدا ۲۴۶ – ۲۹۶ – ۳۶۹ – ۴۴۶
طرسوس ۳۱۱

ع

عربستان ۱۱ – ۱۱۸
عسقلون ۶۲

غ

غزه ۱۷۶ – ۱۹۳

Marfat.com

ف

فازیس ۱۹ - ۶۱ - ۱۵۲ - ۲۶۸
فالروس ۴۴۶
فرات ۸۸ - ۹۴
فرباتوس ۱۷۹
فریژیا ۲۳ - ۳۱ - ۳۲ - ۴۶ - ۲۴۱ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۶۳
فلسطین ۹ - ۱۱ - ۶۲ - ۱۵۳ - ۱۹۳ - ۲۲۳ - ۲۴۶ - ۳۸۰
فوکه - فوکا (فوکیس) ۴۹ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۳۲۸ - ۳۳۲ - ۳۳۸ - ۴۳۵ - ۴۳۷

ق

قاهره ۲۰۲
قبرس ۴۶ - ۱۴۴ - ۲۲۲ - ۳۰۵ - ۳۱۰ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۰ - ۳۲۸
قزل ایرماق (هالیس) ۴۶ - ۶۱
قصر ممنن ۳۱۲
قفقاز ۶۱ - ۶۲

ک

کاپادوکیا ۲۰ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۳۶۳
کارتاژ (قرطاجنه - تونس) ۸۳ - ۱۹۸ - ۲۶۷ - ۳۵۶ - ۴۳۴
کاریا ۳ - ۵ - ۳۲ - ۷۷ - ۸۵ - ۸۷ - ۱۹۵ -
کاریاند ۲۶۸
کاریستوس ۳۴۰
کاسپاتیروس ۲۶۸
کالیدنا ۳۸۲
کالیندا ۸۶
کانوپیك ۱۵۵
کانوس ۸۷
کدونیا ۲۳۴
کرت ۱۹ - ۴۲ - ۸۵ - ۸۶ - ۲۳۴ - ۲۶۹
کرخه ۳۱۰ - ۳۱۲
کرسیکا ۸۳ - ۸۴
کرفو (جزیره) ۶۲ - ۲۳۶ - ۴۲۷
کرمانشاه ۱
کروتن (در جزیره ساموس) ۲۴۱
کریتال ۳۶۳
کریمه (شبه جزیره) ۶۱ - ۲۶۵ - ۲۶۸
کرانتوس ۸۷
کسیوس ۱۱۷ - ۱۹۳
کلاته‌بوس ۳۶۵
کلازومنه ۲۳ - ۳۶ - ۷۷ - ۸۴
کلخیس ۱۹ - ۶۱ - ۲۲۵
(لازیکه در قفقاز قدیم)
کلوفن ۷۷
کیسیا ۳۱۰ - ۳۱۲
کیلیکیا (طرسوس) ۴۶ - ۴۷ - ۱۲۱ - ۲۲۳ - ۳۱۱ - ۳۳۷ - ۳۷۸
کنیدوس ۲۴۷
کوئیس ۳۸۲
کورنت ۲۵ - ۲۶ - ۱۷۹ - ۲۳۵ - ۴۰۵
کوریس ۱۹۴
کورینه ۱۲۷ - ۱۴۹ - ۱۹۶ - ۲۲۳ - ۲۸۸
کولاسه ۳۶۴
کوم ۸۰ - ۸۱ - ۸۶ - ۴۰۵
کونتادسدوس ۲۷۱
کیانین ۲۶۹

گ

گالی‌پلی ۳۶۲
گدیزچای (هرموس) ۳۷
گرگانیا ۴۸۸
گلونیوس ۲۸۰

ل

لایوگی ۲۴۷
لادا (س) ۳۲۹ - ۳۳۰
لاریوم ۳۹۴
لازیکه (کلخیس در قفقاز قدیم) ۶۱

Marfat.com

لاکدمون (اسپارت) ۴۱۶
لاکونی ۴۴
لتا ۴۱۱
لسبوس ۲۵ – ۲۶ – ۸۱ – ۲۷۴ – ۳۱۴
لندن ۲
لودیا (لیدیا) ۱۰ – ۲۰ – ۷۷ – ۳۱۱ و در بیشتر صفحات
لیبیا (لیبی) ۱۱ – ۳۵ – ۱۱۷ – ۱۲۷ – ۱۹۷ – ۲۲۳ – ۲۶۶ – ۲۸۸ – ۳۵۱ – ۳۷۷
لیدیا (لودیا) ۱۰ – ۲۰ – ۲۳ – ۲۴ – ۲۷ – ۲۸ – ۳۶ – ۳۷ – ۴۴ – ۴۵ – ۴۶ – ۴۹ – ۵۰ – ۵۱ – ۵۵ – ۵۶ – ۵۷ – ۷۷ – ۷۹ – ۸۱ – ۲۴۱ – ۳۶۴
لیداس ۸۷
لیدوس ۷۷
لیسوس ۳۸۶
لیکوس ۲۸۰ – ۳۶۴
لیکیا ۲۶۹
لیمه‌نیوم ۲۴

م

مائونیس ۲۷۶
مائوتیس ۲۷۰
مائه اوتیك ۲۶۸
ماتیانی ۴۶
ماد ۳۷ – ۴۶ – ۵۶ – ۶۱ – ۶۲ – ۶۳ – ۶۵ – ۷۱ – ۷۲ – ۸۲ – ۸۴ – ۲۹۷
مادیتوس ۳۶۵
ماراتن ۴۰ – ۳۴۲ – ۳۴۹
مارسی ۲۹۷
مارونیا ۳۷۶
ماگدولوس ۱۷۶
مالی ۴۱۰
مانتینه ۴۰۶
مدیترانه ۱۸ – ۴۶ – ۹۸ – ۱۱۸ – ۲۲۴ – ۲۶۶
مرتیمنا ۲۵
مرمره (پروپونتوس) ۲۷۰
مروئه ۱۲۵
مره ۱۲۶
مسمریا ۲۷۱
مصر ۵ – ۹ – ۱۱ – ۱۶ – ۱۸ – ۲۸ – ۵۶ – ۶۲ – ۷۶ – ۹۴ – ۱۱۵ – ۱۹۱ – ۲۶۶ – ۳۴۹
مقدونیه ۸۶ – ۲۹۹ – ۳۰۰ – ۳۵۴ – ۳۷۷ – ۴۰۱
مگارا ۳۸ – ۴۴۳
مگنسیا ۸۲ – ۲۳۹ – ۴۰۲ – ۴۰۴
ملاس ۳۷۴
منفیس (ممفیس) ۱۱ – ۱۱۶ – ۱۹۳
موثریس ۱۷۱
موکال ۳۷۸ – ۳۳۲
موکوس ۸۵
موکیا ۸۱
مولاسا ۸۵
میاندر ۲۴ – ۸۲ – ۲۳۹ – ۳۶۴ – ۳۲۰
می‌تیلن ۸۱ – ۳۲۸
میریاندریك ۲۶۶
میسیا ۳۶۸ – ۴۰۱
میکه‌فوریس ۱۷۹
میکینا ۴۰۶
میلط (میلتوس) ۲۳ – ۲۴ – ۲۵ – ۲۶ – ۳۵ – ۴۷ – ۷۷ – ۲۳۳ – ۲۸۶ – ۳۰۳ – ۳۰۵ – ۳۰۶
میلیاس ۸۶

ن

نئوپولیس ۱۴۷
ناتو ۱۷۸
ناکسوس ۴۰ – ۴۱ – ۳۰۴ – ۳۴۰ – ۴۴۰
نسا (نسایه) ۳۸ – ۲۲۵
نستوس ۳۸۶ – ۳۸۸
نوکراتیس ۱۵۰ – ۱۸۳
نیل ۱۱۷ – ۲۶۷
نینوا ۶۱ – ۶۲ – ۸۸ – ۹۴

Marfat.com

ه

هالیس (هالوس) ۲۰ - ۲۷ - ٤٦ - ٤۷ - ٤۹ -
٦۱ - ۷۳ - ۳٦۳ - ٤۰٦
هالیکارناسوس (بودرم فعلی در ترکیه) ۳ - ۹ -
۱۸ - ۸۷ - ۱۹۲ - ۳۸۲
هبروس ۲۷۱ - ۳۷٤
هرموس (گدیزچای) ۳۷ - ۹٤
هروم ۲۷۱
هستیه ٤۳٤ - ٤٤٦
هلاس ۱۸
هلسپون ۲۲۳ - ۲۷۰ - ۳۳۷ - ۳۵۱ - ۳٦۵ -
۳۸۵ - ٤۰۰ - ٤۵۳
هلیوپولیس (عین‌الشمس) ۱۱٦ - ۱۱۷ - ۱۳۸
همدان ۲۱۰
هند ۲٦٦
هند (اقیانوس) ۹۸

ی

یمن ۲۲٤
ینی‌سوس ۱۹۳
یونان ٤ - ۵ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱٦ - ۱۹ -
۲۵ - ۲۷ - ۳۱ - ٤۱ - ٤٤ - ۵٤ -
۷۸ - ۳٤۹ - ۳۵۱ - ۳۸۵

پایان

Marfat.com

فهرست تفصیلی :

خوانندهٔ گرامی	صفحهٔ ۱
پیش گفتار مترجم	صفحهٔ ۳
مقدمهٔ مترجم انگلیسی	صفحهٔ ۹
الههای نه گانه (موزها)	صفحهٔ ۱۶
الههٔ تاریخ (تصویر)	صفحهٔ ۱۷

کتاب اول ـ کلیئو

	صفحهٔ		صفحهٔ
لیدیا (لودیا)	۲۰	سکائیان	۶۲
آلیاتس (آلیات)	۲۴	کوروش نوزاد	۶۴
آریون وماهی بالدار	۲۵	عادات ورسوم پارسیان	۷۴
سولون وکرزوس	۲۷	ایونیها	۸۱
عقیدهٔ سولون راجع به خوشبختی	۲۸	سمیرامیس ونیتوکریس	۹۰
کاهنهٔ دلفی	۳۱	تسخیر بابل	۹۳
اسپارت (اسپارتا)	۴۱	عادات ورسوم بابلیها	۹۶
کیاگسار وسکائیان	۴۶	کوروش وماساگتها	۹۸
نبردکوروش وکرزوس	۴۸	درگذشت کوروش	۱۰۳
ساردس (سارد)	۴۹	حاشیه‌های مربوط به‌پیش گفتار ومقدمه	۱۰۴–۱۰۵
گفت‌وشنود میان کوروش وکرزوس	۵۲	حاشیه‌های کتاب اول	۱۰۶–۱۱۴
بنیاد شهنشاهی کوروش	۵۷		

Marfat.com

کتاب دوم ـ ائوِ ترپه
(مصر)

	صفحهٔ
وضع طبیعی مصر	۱۱۷
دلتای نیل	۱۱۹
رودخانهٔ نیل	۱۲۲
لیبیا (لیبی)	۱۲۷
عادات ورسوم مصریان	۱۲۸
آپیس (گاو مقدس)	۱۲۹
خدایان مصری	۱۳۲
رفتار مصریان نسبت به‌حیوانات	۱۳۹
مومیائی‌کردن اجساد	۱۴۵
کشتیهای نیل	۱۴۹
سزوستریس (سنوسرت)	۱۵۰
فروه (فرعون)	۱۵۴
داستان هلن (ترویا)	۱۵۵
رمسس (رمسی‌نتوس)	۱۵۹
اهرام سه‌گانه	۱۶۳ و۵۴۸
خئوپس (خوفو) وخفرن	۱۶۴ و۵۴۷
آزی‌خیس (اسخیس)	۱۶۵
انی‌زیس (انسیس)	۱۶۶
ستی (ستوس)	۱۶۷
در قدمت خدایان مصری	۱۶۹
اهرام به‌نام دهلیز	۱۷۰ و۵۴۸
پسامتیك (پسامتیخوس)	۱۷۳
آپری‌یس	۱۷۷
آمازیس	۱۸۰
حاشیه‌های کتاب دوم	
صفحات ۱۸۵ ـ ۱۹۰	

کتاب سوم ـ تالیا
(لشکرکشی کمبوجیه به مصر)

	صفحهٔ
بزرگواری پارسیان	۱۹۷
انیوپیها	۱۹۸
لشکری ناپدید می‌شود	۲۰۲و۵۴۵
تغییرحال کمبوجیه	۲۰۵
بازداشت ویندفرنه سردار	۲۳۲
داستان پولیکراتس (پولیکرات)	۲۳۳
اوریتوس	۲۳۸
دموکدس‌پزشك	۲۴۳
دو برادر مغ	۲۰۹
دستیاری هفت سردار	۲۱۳
کنکاش هفت سردار راجع به‌نوع حکومت ایران	۲۱۸

Marfat.com

عایدات شاهی	۲۲۲	فداکاری دیوانه‌وار زوپیر	۲۵۲
محصولات عربستان	۲۲۹	زوپیر شهربان بابل	۲۵۵
سامان خوارزمیان	۲۳۱	حاشیه‌های کتاب سوم	۲۵۷–۲۶۴
شورش بابل	۲۵۱		

کتاب چهارم ـ ملپو ْمنه
(لشکرکشی داریوش به‌سرزمین سکائیان)

	صفحهٔ		صفحهٔ
سکولاکس دریانورد	۲۶۸	هدایای عجیب	۲۸۳
تیره‌های سکائی (سیتها)	۲۷۴	بازگشت داریوش‌شاه به‌آسیا	۲۸۶
سرمتیان	۲۷۶	فتح برقه	۲۸۸
آمازونها	۲۷۷	حاشیه‌های کتاب چهارم	۲۹۰–۲۹۴
شیوهٔ جنگی سکائیان	۲۸۰		

کتاب پنجم ـ ترِه‌پیسخوره
(تراکیا ـ نواحی غربی بوسفور وداردانل)

	صفحهٔ		صفحهٔ
اسکندر وسفیران پارسی	۲۹۹	حریق ساردس	۳۱۲
سرگذشت این سفیران	۳۰۰	هیستیائوس وداریوش شاه	۳۱۸
آریستاگوراس وکلئومنس	۳۱۰	مرگ آریستاگوراس	۳۲۱
جادهٔ شاهی	۳۱۱	حاشیه‌های کتاب پنجم	۳۲۳–۳۲۶

Marfat.com

کتاب ششم ـ اِراتو

	صفحه
هیستیائوس (هیستیه)	۳۲۸
جهازات پارسی	۳۳۰
سرگذشت میلط (میلتوس)	۳۳۰
مرگ هیستیائوس	۳۳٤
میلتیادس (میلتیاد)	۳۳۷
شکست لشکریان پارس	۳۳۷
اختلاف ونقار میان یونانیها	۳۳۸
نبرد ماراتن	۳۳۹
حاشیه‌های کتاب ششم	۳٤۸–۳٤۷

کتاب هفتم ـ پولوْمنیا
(لشکرکشی خشیارشا به‌یونان)

	صفحهٔ
جنگ‌خواهی مردونیه	۳۵۰
منویات خشیارشا	۳۵۱
بیانات مردونیه	۳۵۲
اندرز ارتبان (عموی شاه)	۳۵٤
خواب‌نما شدن خشیارشا	۳۵۸
ترعهٔ‌کوه‌اتس	۳٦۲
پیشکشی پی‌تیوس	۳٦۲
افسوس خشیارشا برکوتاهی عمر	۳٦۹
فال بدزدن ارتبان	۳۷۰
عبور از پل هلسپون	۳۷۳
وصف لشکریان بومی	۳۷۵–۳۷۷
سواره نظام	۳۷۸
سازمان نیروی دریائی پارس	۳۸۱
ستایش دماراتوس از اسپارت	۳۸۲
پیشروی خشیارشا	۳۸۵
سپاه شاهی	۳۸٦
مذاکرات یونانیها با حاکم سیسیل	۳۹۷
ترموپیل	٤۰۱
عظمت نیروی نظامی پارس	٤۰۲
صدمه دیدن جهازات پارسی	٤۰٤
لئونیداس اسپارتی	٤۰۷
حاشیه‌های کتاب هفتم صفحات ٤۲۰–٤۲٦	

Marfat.com

کتاب هشتم ـ اورانیا

	صفحهٔ
سکولیاس غواص	۴۲۸
شکست یونانیها در ترموپیل	۴۳۲
فوکیس (فوکه) وتسالی	۴۳۵
ورودجهازات‌یونانی‌به‌تنگهٔ‌سالامیس	۴۳۸
سازمان جهازات یونانی	۴۳۹
پارسیان آکروپلیس رابه‌آتش می‌کشند	۴۴۰
علامت بدآوری پارسیان	۴۴۵
حرکت جهازات شاهی به‌سالامیس	۴۴۷
نبرد سالامیس (سالامین)	۴۴۹
تلفات پارسیان	۴۵۴
پیشنهاد مردونیه به شاه	۴۵۶
داستان هرموتیموس خواجه‌سرا	۴۵۹
پیام تمیستوکل به‌خشیارشا	۴۶۲
بازگشت خشیارشا به آسیا	۴۶۴
تمیستوکل در اسپارت	۴۶۶
سفیر مردونیه در آتن	۴۷۰
پاسخ آتنیها	۴۷۲

حاشیه‌های کتاب هشتم صفحات ۴۷۵ـ۴۷۸

کتاب نهم ـ کالیوپه

	صفحهٔ
عقب‌نشینی مردونیه	۴۸۲
فال بدزدن یك فرماندهٔ پارسی	۴۸۴
مردونیه وفالگیر	۴۹۵
مبارزطلبی مردونیه	۴۹۷
تلفات طرفین	۵۱۲
دانائی کوروش	۵۱۷
حاشیه‌های کتاب نهم	۵۱۹ـ۵۲۰
توضیحات صفحهٔ ۵۲۲ ـ ۵۳۹	
ضمیمه‌ها صفحهٔ ۵۴۰ ـ ۵۴۶	

فهرست تفصیلی نام‌کسان‌ـاقوام ـ جاها صفحهٔ ۵۴۷
نقشهٔ لشکرکشی خشیارشا به‌یونان

Marfat.com

Xerxes' Campaign in Greece

خطسیر لشکریان خشیارشا از ساحل غربی داردانل :
سزیکوس – آرگیلوس – ترما – پیریا – پترا – تمپه – لاریسا – لامیا – تراخیس – ترموپیل – ارتفاعات پارناسوس (دلفی) – تبس – پلاته – الوزیس – آتن – تنگهٔ سالامیس .

(مربوط به کتاب هفتم صفحهٔ ۳۴۹)

Marfat.com

۱ــ مجسمهٔ نیم‌تنهٔ فازی داریوش بزرگ که اوایل این قرن در کاوشهای تخت‌جمشید ازدل خاك بیرون آورده‌اند. (تصویر از کتاب تاریخ هرودوت متن یونانی چاپ آتن ۱۹۷۶ صفحهٔ ۲۸۱)

Marfat.com

۳ــ خشایارشا فرزند وجانشین داریوش بزرگ برتختی مرمرین ازجای بلندی در Egaleo برتنگاب بین جزیرهٔ سالامیس وکرانهٔ آتیکا رزم سرنــوشت‌ساز سال ۴۸۰ قبل ازمیلاد میان ناوهای ایران وجهازات یونان رابا نگرانی تماشا می‌کند.

(تصویر ازتاریخ هرودوت متن‌یونانی چاپ آتن سال۱۹۷۶ صفحهٔ ۶۲۰)

Marfat.com

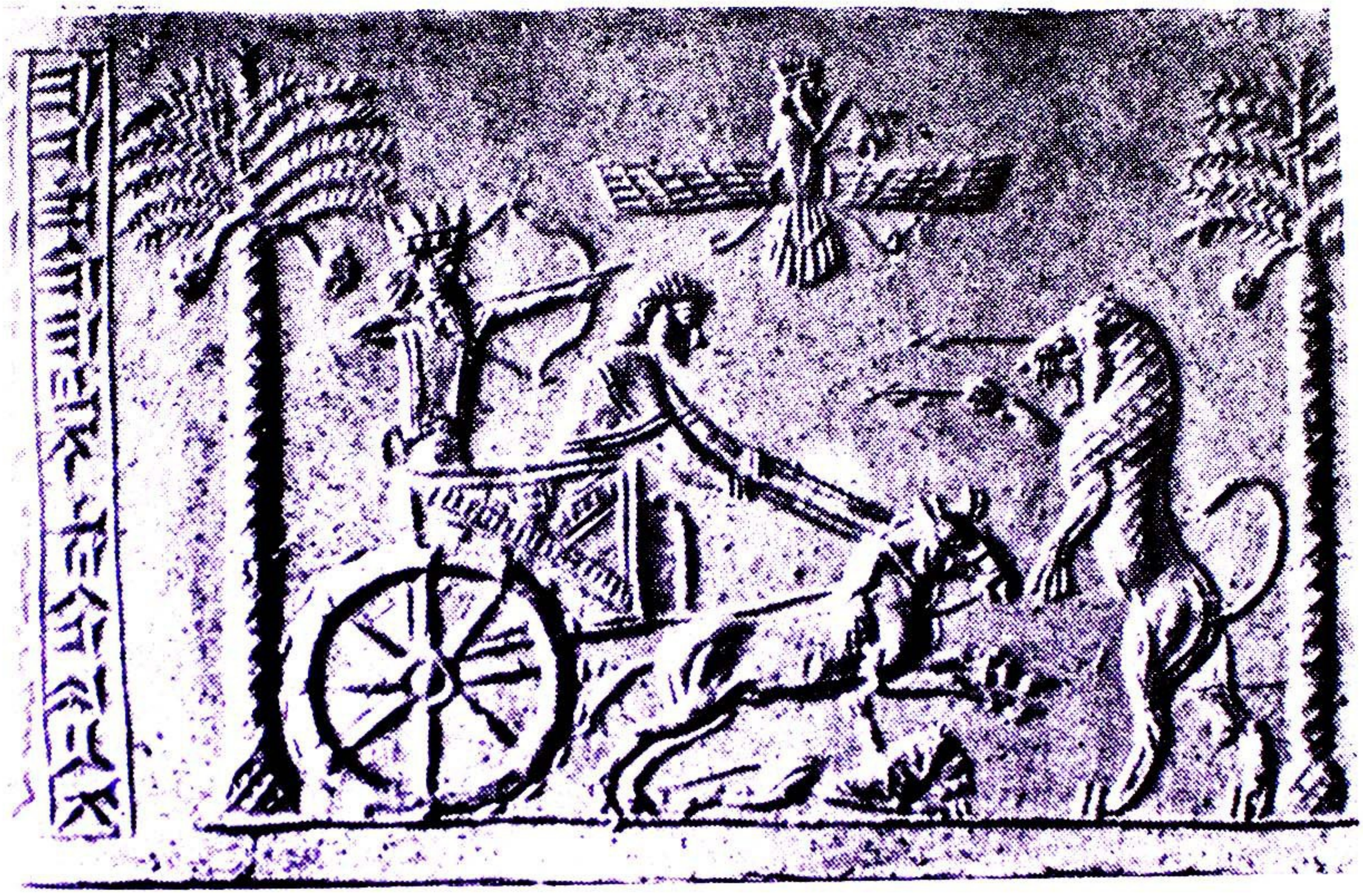

مُهر چهارگوشهٔ داریوش اول که پادشاه بر گردونه‌ای سوارست و بـه شکار شیر مشغول و روی‌آن نوشته شده است «من‌داریوش شاهم.» گویا اصل‌این مُهر ازسرزمین‌مصر باشد وکارداران شاهی آن‌را درموارد بسیارمهم به‌کارمی‌برده‌اند.

(از تاریخ هرودوت متن یونانی صفحهٔ ۳۳۷)

Marfat.com

چند ترجمهٔ دیگر ازمترجم این کتاب :

مازندران واستراباد	(سفرنامه رابینو)	چاپ دوم	انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب
تاریخ هرودوت	(تلخیص)	چاپ دوم	انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب
ایران وقضیهٔ ایران	نوشتهٔ لردکرزن	(۲جلد)	انتشارات بنگاه ترجمه ونشرکتاب
تاریخ سیاسی اروپا	نوشتهٔ فیشر	چاپ دوم	انتشارات دانشگاه تهران
تاریخ ایران دورهٔ قاجار	نوشتهٔگرنت‌واتسون	چاپ چهارم	انتشارات امیرکبیر
مجموعه معاهدات جاری و تاریخی ایران		(۳ جلد)	انتشارات‌وزارت امورخارجه ایران
سیرت‌کوروش‌بزرگ	نوشتهٔکسنفون یونانی	چاپ دوم	مؤسسهٔ فرانکلین
لشکرکشی‌کوروش‌کوچك	نوشتهٔکسنفون یونانی		انتشارات ابن‌سینا
تحقیقی درباب تاریخ	(ترجمهٔ مختصر)	چاپ دوم	انتشارات طوس

Marfat.com